

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

تاریخ ذوالقرنین

مجلد دوم رسالهٔ صاحبقرانیه

میرزا فضل‌الله شیرازی - متخلص به خاوری

تصحیح و تحقیق: ناصر افشارفر

جلد (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ ذوالقرنین

نویسنده:

میرزا فضل الله شیرازی

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ و ذوالقرنین جلد ۱

مشخصات کتاب

شابک : ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۹-۷(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۸-۹۳۴۰۰۰۰ریال:(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۲۲-۰۸۴-۶۳۲۰۰۰۰ریال:(ج.۲)

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۲۰۳۱

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ و ذوالقرنین/ تالیف میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری؛ تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر

مشخصات نشر : تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ج ۲

فروست : (کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ۵۸)

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده:Xavari Sirazi. Tarix -e Zol-Qarneyn.

مندرجات : ج. ۱. نامه خاقان .-- ج. ۲. رساله صاحبقران

موضوع : فتحعلی قاجار، شاه ایران، ۱۲۵۰ - ۱۱۸۵ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ -- جنگ با روسیه، ۱۲۴۳ - ۱۲۱۸ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۳۴۴ - ۱۱۹۳ق. -- سالشمار

موضوع : نثر فارسی، قرن ق ۱۳

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۴۳

رده بندی کنگره : DSR۱۳۴۲/خ ۲ت ۲ ۱۳۸۰

سرشناسه : خاوری شیرازی، فضل الله بن عبدالنبی، ۱۲۶۷ - ۱۱۹۰ق.

شناسه افزوده : افشارفر، ناصر، ۱۳۲۸ - ، مصحح

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات

شناسه افزوده : کتابخانه، موزه مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

ص: ۱

اشاره

تقدیم به

دکتر عبد الحسین نوایی که فخر شاگردی او را دارم و جمشید کیانفر که در این راه راهبانم بود

سخن کتابخانه

از دیرباز، کتابخانه ها به عنوان پایگاه اطّلاعاتی، علمی و فرهنگی، از مهمترین عوامل ترقّی مادّی و معنوی جوامع و شاخصه توسعه یافتگی به شمار می آمده اند. در این میان گنجینه های نسخه های خطّی از اهمیّتی دو چندان برخوردار بوده و ملّتها به وجود چنین ذخایر معنوی مباهات می کرده اند.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی، با داشتن بیش از بیست و دوهزار جلد نسخه خطّی یکی از ارزشمندترین کتابخانه های موجود دنیا است. این کتابخانه در طول حیات خویش، در کنار نگهداری و تهیّه نسخ خطّی، تلاش هایی نیز در زمینه تصحیح و احیای آنها داشته است. امّا این بار مفتخریم به اطّلاع دانشمندان و پژوهندگان برسانیم که با تأسیس مرکز پژوهش و آموزش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، سعی بر آن است تا کار احیا و نشر نسخ خطّی را شتاب و غنای بیشتری بخشیم و با تصحیح انتقادی و نشر متون برجای مانده از پیشینیان، بنیادهای رشد و تعالی فرهنگی جامعه خویش را مستحکم، و نسل جوان را با فرهنگ و تمدن والای ایران و اسلام، بیش از پیش آشنا سازیم.

اثر حاضر، به نام تاریخ ذو القرنین نگاشته میرزا فضل اللّه شیرازی، متخلّص به خاوری، که به کوشش اندیشور گرامی جناب آقای ناصر افشارفر تصحیح شده، یکی از دستنوشت های ارزشمند این کتابخانه است که با تصحیح آن، گامی دیگر در جهت احیای متون کهن برداشته شد و اینک به پیشگاه شما خواننده اندیشمند عرضه می شود.

سیّد محمّد علی احمدی ابهری رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

بخش ۱۳ ۶۰۹

مقدمه مصحح

اشاره

سقوط دولت صفوی بر اثر هجوم افاغنه به ایران، ثبات سیاسی موجود را که از زمان حکومت شاه عباس اول در ایران ایجاد شده بود، بر هم زد. اگرچه بعد از یک دهه کشمکش، نادر افشار حکومتی مقتدر در کشور پایه ریزی نمود، اما از آن جا که تضادهای مذهبی ایران با اقوام و دول همسایه از سویی، و درگیری خوانین در داخل کشور از سوی دیگر، اقتدار منطقه ای ایران را بعد از حکومت نادر از بین برده بود، وجود کریم خان زند و خوانین این خاندان هم نتوانست از این اغتشاش بکاهد.

آقا محمد خان قاجار نیز می خواست اقتدار عهد نادر را زنده نماید، اما با توجه به سیاست کهنه شده (زور و تطمیع) کاری از وی ساخته نبود. هم زمان با این وضعیت سیاسی در ایران، اروپا راه خود را به گونه ای دیگر پایه گذاری نموده بود. حکومت های استعماری با توجه به سیاست های مرکانتیلیستی خویش توانسته بودند از کارخانه داران و محصولات آنها حمایت نمایند. با این حمایت ها، کارخانه داران توانستند به مواد خام و بازار فروش مناسبی برای کالاهای خود در اقصی نقاط جهان دست یابند؛ کارخانه دارانی که به دنبال انقلاب صنعتی اروپا، با خود انقلابات سیاسی در امریکا و فرانسه به ارمغان آورده بودند. درست در زمانی که آقا محمد خان قاجار، دشمن بزرگ خود را لطفعلی خان زند و در نهایت مردم تفلیس می دانست، کشورهای استعماری انگلیس و روسیه و فرانسه هدف مشترکی و آن تسلط بر تمامی ایران را تعقیب می کردند و درپی دستیابی به آب های گرم خلیج فارس و اقیانوس هند و در نهایت سرزمین هند بودند. البته هرکدام

با شیوه های خاص خویش، چشم طمع به سرزمین ایران داشتند. گرچه این امر از عهد صفوی آغاز شده بود، اما قتل نادر در فتح آباد قوچان، دول انگلیس و روسیه را جسورتر نمود.

روس ها که از عهد پطر کبیر، معاصر شاه سلطان حسین صفوی، چشم طمع به ایران دوخته بودند، وارد صحنه شدند و با تطمیع هراکلیوس، سردار نادر در گرجستان، نفوذ سیاسی خود را در این منطقه گسترش دادند. هراکلیوس و فرزندانش به تبعیت روس ها درآمدند و با آقا محمد خان قاجار به نبرد برخاستند. متاسفانه آقا محمد خان سیاست های قدیمی و زورگویانه را اعمال نمود، و خود قربانی آن شد.

درست در زمانی که بابا خان، فرزند حسین قلی خان جهانسوز و برادرزاده آقا محمد خان، به نام فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۲ ه. ق. در تهران به تخت سلطنت رسید، کاترین دوّم ملکه روسیه از دنیا رفت و جانشین وی، پل، که تمایلی به سیاست های جنگ طلبانه نداشت، در روسیه به سلطنت رسید، اما خیلی زود با توطئه درباریان کشته شد و الکساندر اول، تزار روس گردید. او بعد از مدتی کوتاه بیانیه الحاق گرجستان به روسیه را امضاء کرد و به ایران حمله نمود.

فتحعلی شاه که درگیر جنگ های خانوادگی و جنگ با خوانین زمان خود بود و از سیاست های جهان اطلاع درستی نداشت، به مدت سی و هشت سال، یعنی تا سال ۱۲۵۰ هجری بر این کشور حکومت نمود. در زمان وی سرزمین های وسیعی در ارّان و ارمنستان از ایران جدا شد. دو جنگ طولانی و بی ثمر با عثمانی نمود و عدم حمایت دولت از مردم و مسلمانان هند، موجب حاکمیت خونین انگلیس بر این منطقه حساس شد که همگی از نتایج خفت بار سیاست تضعیف ایران بود، که متأسفانه به الگویی برای جانشینان و سیاستمداران بعد از فتحعلی شاه بدل شد.

سیاست آشفته قاجاریان در مسائل داخلی قابل ملاحظه است. بیشتر دلبستگی آنان به حرمسرا، زنان و فرزندانشان بود. آمار زنان و فرزندان و نوادگان و بستگان وی در خاتمه همین کتاب آمده که قابل ملاحظه و بررسی است.

برای پی بردن به این دوران خفت بار، که سرآغاز بلعیدن خاک ایران است، دسترسی به منابع معتبر بسیار ضروری است تا مورّخ بتواند به طور دقیق و مستند از

وقایع این دوران آگاهی یابد.

از مورّخان این دوره، که وقایع نگار یا نویسنده روزنامچه بوده اند، می توان اشخاص زیر را نام برد:

۱- میرزا محمد رضی تبریزی مؤلف کتاب زینت التواریخ، که از ظهور خلقت آدم تا ده سال سلطنت فتحعلشاه را به تحریر کشیده است.

۲- میرزا محمد صادق مروزی شیرازی وقایع نگار، که سی و شش سال از وقایع این عهد را در کتاب تاریخ جهان آرا به تحریر درآورده است.

۳- میرزا فضل الله بن عبد النبی شریفی الحسینی شیرازی متخلص به خاوری است، که تاریخ ذو القرنین را با توجه به منبع عهد آقا محمد خان، یعنی تاریخ محمدی تالیف محمد تقی ساروی نگاشته است و در آن به توصیف خاندان قاجار از بدایت تا اواسط سلطنت محمد شاه قاجار پرداخته و از این رو، یکی از کامل ترین منابع دست اول تاریخ عهد قاجار است که، مورخان و محققان کشور می توانند با دسترسی به آن، تاریخ قاجار را تا حاکمیت میرزا آغاسی در عهد قاجار مورد پژوهش قرار دهند.

خاوری کیست؟

صاحب حدیقه الشعراء در مورد او می نویسد: اسم شریفش، میرزا فضل الله از اعزّه سادات شیراز و برادر مهتر میرزای راز و از احفاد میر سید شریف علامه اند. آبا و اجدادشان اغلب در شیراز، کلانتری و بعضی از آنها قضاوت و امامت جمعه و ریاست تامه داشته اند. والد مغفورشان میرزا عبد النبی، داماد مرحمت پناه آقا محمد هاشم ذهبی است که ایشان [از] صبیه زادگان آقا محمد هاشم اند و خود آقا محمد هاشم، در بدایت حال، منشی دیوان بوده و خدمت می کرده تا به خدمت نارد شاه رسیده و در نگارش سبعه عموما و خط نستعلیق و شکسته کمال مهارت داشته و در علم انشاء نیز مشهور و معروف، و چون فطرت پاکش، قابل افاضه فیض الهی بود، در اواسط حال از خدمت نادر شاه استعفا و به اشاره و ارشاد جناب سید قطب الدین محمد شیرازی، که از اجله عرفای عهد خودند، مشغول عبادت در خدمت پادشاه حقیقی شده تا درجه کمال یافت و جناب سید قطب الدین ایشان را به مصاهرت خود سرافراز کرد که نسب ایشان، یعنی (خاوری

و (راز) از طرف مادر به سید قطب الدین متصل است، و [خاوری] در یکی از قصاید خود فخریه می نماید که:

اجدادم از کرام همی تا ابو تراب آبایم از عظام همی تا ابو البشر

گر سروری مرادم، بس حالت نیاور برتری مرادم، پس سیرت پدر بالجمله جنابان سید قطب الدین و آقا محمد هاشم هریک در زمان خود، پیشوای سلسله ذهبیه بوده و حفظ قواعد و رسوم شریعت و طریقت را به اقص الغایه می نموده اند. از دلایل بزرگواری آقا محمد هاشم شمرده اند که سال رحلتشان مطابق است با عدد آیه وافی هدایه (ان کتاب الابرار لفی علیین)

میرزا فضل الله شریفی الحسینی خاوری در ۱۱۹۰ در شیراز متولد شد و ابتدا ندیم مخصوص حسین علی میرزا فرمانفرما بود و بعد به تهران رفته به خدمت صدر اعظم میرزا محمد شفیع مازندرانی درآمد: (میرزا شفیع بعد از ملاقات، کمالات ایشان را آگاه شده در خدمت پادشاهش معرفی کرده و در زمره چاکران خاصش جا داد و تصدی امورات دول خارجه و نگارش مراسلاتشان به صلاح و صوابدید ایشان موکول و قریب به پانزده سال مشغول به این کار بود). (۱)

بعد از این زمان به خدمت وزارت همایون میرزا و محمود میرزا، که حکومت لرستان فیلی و نهاوند را داشته، درآمد. خود وی گلایه آمیز در این کتاب اشاره ای دارد به این مضمون:

(در اواسط شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و چهل و چهار، موکب ظفر شعار به آن سامان و دیار شتافت [و] در روز ورود موکب انجم تحشم به دار الایمان قم، این بنده خدمت گزار با اهل وعیال بی شمار از سامان نهاوند و ولایت الوار به طریق فرار از آن دیار و شرفیاب درگاه فلک مدار شاهنشاه تاجدار مورد تفقدات بی شمار آمد. تبیین این مقال آن که، بعد از مدت سه سنه افزون که در آن دیار به مباشری افتادم و آدابی نیکو، که موجب مزید امیدواری رعیت و دعاگویی دوام دولت ابدآیت بود، نهادم، از وفور

۱- حدیقه الشعراء، ص ۵۳۵- ۵۳۶؛ صاحب حدیقه الشعراء در ص ۵۳۶ می نویسد: املاکی را که موقوفه جناب سید امیر احمد بن الامام الهمام موسی الکاظم (ع) در قریه میمند است، چون جد ایشان از خدام این آستانه بود و در عهدنامه موقوفاتش از میان رفته، توانست آن را برگرداند و در اختیار برادر خود میرزا بابا قرار دهد.

حق شناسی نواب شاهزادگان آزاده محمود میرزا و همایون میرزا، اوضاع سی ساله نوکری دربار دولت جاوید را بر باد دادم [و] مدت هفت ماه در قلعه رویین دز نهاوند، که از مستحدثات محمود میرزای ارجمند است، محبوس بودم و از زندگی و زندگانی مأیوس. بالاخره حضرت صاحبقران دادرس به توسط امنیان شوکت خداداد به دادم رسید و به نوشته و پیغام مقربان و حمایت همسایگان فرار اختیار کرده، بخت سعیدم به آستان خلافت نشان کشید).

در توجیه مطالب خویش در خاتمه کتاب در مورد نواب محمود میرزا می نویسد:

(شاهزاده ای است غیور و پیوسته سرمست از باده غرور. با وجود خویش احدی را در روزگار موجود نمی باشد و از مقام سلطنت پای خود را فراتر نمی گذارد و در محفل شاهزادگان از ایشان دور نشسته حرفی از لا و نعم به زبان نمی راند، زیرا که احدی را قابل به خاطب خویش نمی داند).

به نظر می رسد که حبس او در قلعه رویین دز توسط نوّاب محمود میرزا سبب شده است که شاهزاده مزبور را چنین توصیف کند. او در ادامه می افزاید: (مرحله بی لطفی او به جایی کشید که دو دفعه در لرستان و نهاوند قاصد جانم گردید به انواع لطایف الحیل از چنگ او رستم و به چاکران درگاه صاحبقران روزگار پیوستم).

بعد از رهایی از دست شاهزادگان مزبور به امر ملفوفه نویسی شاه مشغول گشت. (۱) عبد الرزاق بیک دنبلی نیز شرح حالی درباره او و اجدادش می نویسد و دیوان وی (مهر خاوری) را معرفی می کند و می گوید که این دیوان پنج هزار بیت از اقسام شعر را دربر می گرفته و در روزهای شنبه هر هفته غزلی را خدمت شاه می خواند.

در فارس نامه ناصری، شرحی از وی آمده است و علاوه بر آن، رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا، شرحی مفصل از وی تنظیم نموده است. محمود هدایت در گلزار جاویدان، و مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران در دوره قاجار، جلد سوم، از او یاد می کند، اما هیچ یک از این مورخان، تاریخ مرگ او را ننوشته اند. تنها در فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی و ملک وابسته به آستان قدس رضوی، جلد دوم، تاریخ

۱- حدیقه الشعراء، ص ۵۴۲.

فوت او را ۱۲۶۶ هجری قمری ذکر نموده اند. (۱) مدفن و محل وفات وی شیراز است.

۱- فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک، جلد ۲، ص ۳۸۶، زیر نظر ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه با همکاری محمد باقر حجتی و احمد منزوی

تاریخ ذو القرنین

مؤلف، این کتاب تاریخی را به سبک سالنامه نگاشته و برای هر سال بهاریه ای آورده و وقایع ایام هر سال را برشمرده است. مؤلف، نام کتاب را تاریخ ذو القرنین نهاده است. واژه ذو القرنین از قرآن گرفته شده و در لغت به معنای دو قرن عربی است. مؤلف در جلد اول، حوادث مربوط به قرن اول، از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۴۲ را آورده و این جلد را نامه خاقان نامیده است. جلد دوم کتاب که آن را رساله صاحبقران نامیده، شامل حوادث سال های ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۰ به اضافه بخشی از سلطنت محمد شاه قاجار است. در انتهای جلد دوم، بخشی به عنوان خاتمه آمده است که در بیان صفات فتحعلی شاه و ذکر اولاد ذکور و اناث وی و همچنین همسران و مطربان دربار وی و نبیره های ذکور و اناث به اضافه شرح حال برادر و اعمام و بنی اعمام وی است. این جلد را مؤلف، رساله صاحبقران نام داده است.

نسخه های موجود از این کتاب، در حال حاضر در کتابخانه های ملی، ملک، مجلس شورای اسلامی، سن پطرزبورگ و بریتانیا موجود است.

نسخه کتابخانه ملک شامل دو بخش و خاتمه به خط نستعلیق است که در ۱۲۶۱ در شیراز نوشته شده است. در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، یک نسخه در دو جلد به خط نستعلیق در سال ۱۳۲۵ هجری قمری نوشته شده است. از این کتاب، یک نسخه ناقص در سن پطرزبورگ و نسخه دیگر در دو جلد با خاتمه، که بخش برادر و اعمام و بنی اعمام در آن نیست، در بریتانیا موجود است.

جدیدترین نسخه از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است که به دلیل ارزش والای آن در تصحیح این کتاب بسیار از آن استفاده شده است.

قدیمی ترین نسخ از این کتاب، در کتابخانه ملی است که شامل سه نسخه است.

نسخه اول در دو جلد بدون خاتمه، جلد اول در ۱۲۴۹ و جلد دوم ۱۲۵۵ ه ق، نگاشته

شده است. نسخه دوم به خط نستعلیق در دو جلد و یک خاتمه در مورد تاریخ قرن سیزدهم نوشته شده است. نسخه سوم این کتابخانه در دو جلد و یک خاتمه به خط نستعلیق و به تاریخ ۱۲۶۲ در شیراز نگاشته شده است.

نسخه سوم، نسخه بسیار ارزشمندی است که اینجانب در سال ۱۳۷۲ از دوست گرامی و فرزانه جمشید کیانفر آن را به امانت گرفته و پس از تنسیخ، با کلیه نسخ بویژه نسخه ملک و مجلس مطابقت داده شد تا صحت و سقم آن دقیقا مشخص و معلوم گردد.

در نسخه موجود، اشعار بیشتری از نسخ دیگر به چشم می خورد. در این کتاب هرجا در پاورقی ها از نسخه ملی نام برده می شود، منظور همین نسخه سوّم کتابخانه ملی است.

فصل بندی کتاب و عناوین آن از مصحح است. بخش بندی کتاب نیز از مصصح است ولی عناوین بخش ها و دیگر عناوین هر بخش از مولف کتاب است.

در پایان از همکاری صمیمانه ریاست محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی، حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سیّد محمّد علی احمدی ابهری سپاس گزاری می نمایم. و نیز از استاد گرانقدر جناب آقای حائری، مسئول نسخه های خطّی کتابخانه، آقای کاظم آل رضا که در ویرایش و اصلاح کتاب زحمات فراوانی متحمل شدند، خانم سرلکی که در تایپ کامپیوتری تلاش بسیار نمودند، آقای سیّد اسماعیل موسوی نسب مسئول محترم واحد نشر، و دوستان واحد فیلموتیک کتابخانه کمال تشکر و تقدیر را دارم.

امید است که این کتاب مهم تاریخی مورد توجه و اقبال اساتید و محققان و دانشجویان و دانش پژوهان واقع گردد.

ناصر افشارفر- تهران سی ام آبان ۱۳۷۸

تاریخ مسمی به ذو القرنین از تألیفات میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری غفر ذنوبه و ستر عیوبه (۱)

۱- مجلس: تاریخ مسمّی به ذو القرنین از تألیفات غفران مآب منشی بی نظیر میرزا فضل اللّه شیرازی متخلّص به خاوری- حشره الله مع اجداده الطاهرین.

{مقدمه مؤلف}

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم فتح البـاب نـامه خاقانی و فصل الخطاب رساله صاحبقرانی، سپاس افزون از قیاس شاهنشاهی است که ساحـات فسـيح المساحات خداونـدی اش، بری از حوادث زوال است و رایات جاويـد آيات کشور خـدايی اش، عاری از آفت عين الکمال. شهرياران هفت کشور را حلقه اطاعتش در گوش است و تاجداران خاور و باختر را تشريف ارادتش زيور دوش.

عزت کونين، در بنـدگی حضـرت اوست و ذلت دارين در محرومی از بساط عزت او. در حريم وحـدانيتش عقول عشـره را راه نيست و از کنه کمال فردانيتش نفوس قدسيه آگاه نه.

با کمال مستوری در عين ظهور است و در عين ظهور از نظرها مستور.

لمؤلفه [مصرا]ع:

نه پيدا و نه پنهان بلکه هم پنهان و هم پيدا

ذاتش را اگر شـريکی است، همـان ذات اوست و صـفاتش را اگر نظيری است، همـان صـفات او. در قلّه قـاف الوهيتش عنقای وهم معدوم است (۱) و در بحر ربوبيتش غواص انديشه نامعلوم. کره سـموات تسعه (۲) از رياض جهان جلالش ميوه ای است و ساحات اراضی سبعه (۳) از صحن سرای کمالش کريوه [ای]. نواله [ای] از خوان نوالش نعمت دو جهان است و قراضه [ای] (۴) از کان جمالش طلعت مهر فروزان.شش

۱- . در قله قاف خدايی وی، سيمرغ افسانه ای نابود است.

۲- . آسمان های نه گانه

۳- . محدوده های سرزمين های هفتگانه يا هفت اقليم (بر طبق جغرافيای قديم)

۴- . تکه ای از زر و سيم، بهره، نصيب، عطاء، بخشش

لمؤلفه:

شاهی که نعمت دو جهان از نوال اوست تکمیل کائنات ز فیض کمال اوست

نه چرخ مستدیر (۱)و مضافات او تمام یک میوه از نهال ریاض جلال اوست جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم (۲) شأنه و تقدست اسمائه؛ تکمیل شئونات آفرینش را به ایجاد (۳) عقل کل پرداخت و عقل کل را رهنمای سبل (۴) و هادی جزء و کل ساخت؛ اعنی خواجه لولاک و مقصود از آفرینش آب و خاک و مدعوّبه دعوی ما عرفناک.

لمؤلفه:

محمد زبده امکان خلیل حضرت یزدان کفیل رزق انس و جان وکیل خالق یکتا

رخش در پرده، انجم را ز شرم پرده اش برقع تنش بی سایه، عالم را به زیر سایه اش مأوا امّی لقبی که رساله علوم اولین و آخرین را بی سعی زبان و بیان به نگاهی خواند و اسرار ملکوت (۵) و لا هوت را از انهای قدسیان جبروت به ایمائی (۶) داند. در عروج (۷) بر مدارج معارج ملکوتش ریبی نیست [۲] و کوته نظران را در عدم ادراک به این رتبه که ماورای پایه بشریت است، چندان عیبی نه: (ماللتراب و رب الارباب). هرکه آرزوی ادراک مقاماتش دارد، فرق ارادت به درگاه ولایت باب علمش گذارد که (انا مدینه العلم و علی بابها). (۸) زهی یداللّهی که باب خیبر را به زور بازوی الهی کند و فرق دشمنان دین مبین را به خاک ذلت و تباهی آکند. بعد از نبی، خلیفه بلافصل است و پس از او یازده تنت.

۱- . گرد، دوّار

۲- . ملی: (عظمت)

۳- . ملی: (جاده)

۴- . راه ها

۵- . عالم مجردات بطور مطلق که جبروت و ناسوت در زیر آن واقعند و لا هوت بالای آنست.

۶- . اشاره

۷- . بالا رفتن

۸- . حدیث نبوی که پیامبر (ص) فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آنست.

از اولاد امجادش (۱) در مراتب وصایت فروعات آن افضل (۲)، سیّما مهر فروزان سپهر مصطفوی و ماه تابان اوج شریعت مرتضوی، شمع شبستان هدایت احمد مختار و آخرین ثمره بوستان ولایت حیدر کرار، المهدی الهادی ابو القاسم صاحب العصر و الامر و الزمان- علیه و علیهم صلوات الله الملک الجبار الی یوم القرار.

بر ذمت همت خداوندی لازم است که هنگام غیبت آن مشعل رخشان راه هدایت، زمام اختیار اهل روزگار را که ودایع بدایع حضرت آفریدگارند، در قبضه اقتدار شهریاری گذارد که ارکان انصاف را بنیاد نهد و عالم کون و فساد را از ظهور عدل و داد، آباد دارد. و للّه الحمد که این زمان خجسته و اوان به میمنت پیوسته، نوبت دارایی شاهنشاه با داد و دین است وصیت عدالت و فرمانروایی او، سامعه افروز ساکنین عرصه زمین، و هو السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم ملک الملوک علی الاطلاق، مالک الممالک بالارث و الاستحقاق، المتفوق علی السلاطین بکرائم الاخلاق، ناصر عباد الله باللطف و الاحسان، حامی بلاد الله من الکفر و الطغیان، صاحب المغازی فی الاقطار و الامصار، مالک الفتوحات المذکوره فی صحایف الاسفار، مؤسس مبانی جاه و جلال، مشیّد ارکان عزّ و اقبال، بهاء الدنیا و الدین، جمال الاسلام و المسلمین، شمسا لفلک السلطنه و الخلافه و الکرامه و الجلاله، بدرا لسماء الشوکه و الابّهه و العداله، مربع نشین چار بالش ایوان کسری و جم، فرمانفرمای ممالک عرب و عجم، داور دارا در اسکندر اثر، دارای دادگر فریدون فرّ، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، السلطان فتحعلی پادشاه قاجار؛ اللهم خلّد ظلال معدلته و رأفته علی بسیط الارضین و أبّد انوار سلطنته (۳) علی قاطبه الموحدین و اجعل رایاته مرفوعه (۴) فوق قبه الخضراء و اعدائه مکسوره و لو کانوا فی حصون السماء و احکامه منصوبه (۵) فی اسماء سکان مرکز الغبراء؛ آمین آمین لا ارضی بواحده حتی أضیف الیها الف آمینا)

۱- . فرزندان بلند مرتبه اش

۲- . مجلس: (اصل)

۳- . ملّی: (سلطنه)

۴- . ملّی: (مرفوعتا)

۵- . ملّی: (منصوبتا)

{شرح حال نگارنده}

امّا بعد، چنین گوید بنده مدحت سپار و چاکر ارادت دثار، فضل اللّه الحسینی شیرازی المنشی المتخلص به خاوری که در ایّام دولت خاقان سعید شهید محمد شاه قاجار- انار اللّه برهانه- که شاهنشاه تاجدار در ملک فارس حکم گزار و در السنه و افواه مشهور به لقب ارجمند (بابا خان)، و لقب (جهانبانی مملکت فارس) علاوه بر آن می بود، این بنده سرافکنده چهارده ساله بوده در دبستان اطفال کسب سواد از هر کتاب و رساله می نمود. از اتفاقات حسنه، روزی در معبری دیده بر جمال بی مثال آن برگزیده حضرت ذو الجلال گشودم و از شعاع چهر آن مهر فروزان به روشنی دیده افزودم؛ روحی دیدم مجسم و فرشته ای بصورت آدم. آیات جمال و جلال حضرت ذو الجلال را معاینه [و] مشاهده کردم و گوهر ارادتش را در گنجینه خاطر به ودیعت سپردم.

از آن ایّام تا هنگامی که صفحه رخسارم از سبزه خط زنگار گرفت، هوس چاکری درگاه عرش اشتباه را در دل داشتم [۳] و همت در حصول این مأمول (۱) می گماشتم تا این که در بدایت دولت روزافزون، انجام کاری را بهانه ساختم و بر خنگ امید نشسته به درگاه آن خسرو یگانه تاختم. چندی در دیوان صدارت جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم، مترسّل (۲) بودم و خدمات دار الصداره (۳) را متحمل؛ تا بخت سعیدم در پیشگاه بارگاه فلک جاه راه داد و دست اقبال به آب فیروزی بر چهره ام گشاد.

بیت:

حبّذا بخت مساعد که سوی حضرت شاه مردمی کرد و رهم داد پس از چندین گاه ت.

۱- . رسیدن به این آرزو

۲- . دبیر، منشی

۳- . مرکز دیوان صدارت که در رأس آن صدر اعظم قرار داشت.

پس از وفات صدر جلیل القدر، برحسب امر صاحبقران خورشید صدر، رشته خدمت یکی از ملک زادگان (۱) الدنگ، که قلم را از ذکر نامش کمال ننگ است، چون غل بر گردنم بسته شد و پس از انقضای مدت ده سال، تار و پود زندگانی چندین ساله ام از هم گسسته آمد. کار را نه بر وفق مرادم (۲) دیدم، لهذا به درگاه خسرو با احتشام روی آورده آرام گزیدم.

مروّت فطری حضرت صاحبقرانم تربیت کرد و پس از اندک زمانی، بهتر از اول بر سرکار کار آورد. اکثر اوقات به تحریر ملفوفه (۳) فرامین خاصه، که از اسرار مملکت است، در حضور همایون مشغول بودم و از فرمایش عبارات رنگین و مضامین دلنشین، که چون درّ ثمین (۴) از گنجینه خاطر شهریار زمان و زمین سر می زد، بر ترقی خویش می افزودم و گاهی برحسب الفرمایش به انشاد (۵) غزل های شیرین می پرداختم و خود را منظور نظر خسرو معدلت قرین می ساختم. وقتی در حضرتش سخن از وقایع دولت روزافزون شد و خورشیدوار کوکب این مضمون از مطلع خاطر فیض مظاهرش سر زد که: (منظور از وقایع نگاری، اطلاع خاصه و عامه از اوضاع مملکت است، نه مقصود انشاءپردازی و اظهار فضیلت. تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست (۶) و پر منفعت باشد، نه مطوّل و پر بلاغت و بی خاصیت. تاریخ نگار را هم لازم است که راست گفتاری پیشه کند و از نگارش اقوال کاذبه اندیشه. نه وقایعی از دولت را سهل شمارد و کان لم یکن انگارد، نه تطویلات لا طائل که مورث کدورت و ملامت دل است بر صفحه نگارد و وقایع نگاری را مایه جلب نفع نسازد و به تعریفی که درخور پایه هرکس نیست، نپردازد.

فرشته را دیو نخواند و دیو را فرشته نداند. اغراض نفسانی را، که لازم ذات حیوانی است، به کنار بگذارد و به راست گفتاری و درست نگاری قلم بردارد).

چون این فقرات را، که به منزله الهامات غیبی است، از لفظ گوهربار شنیدم و طبیعت مبارک را مایل به ترتیب چنین تالیفی دیدم، قدم جسارت پیش نهاده این معنی راار

۱- . ملّی: (زاده گان)

۲- . مجلس: (مرام)

۳- . فرمان پادشاه که قطع آن کوچکتر از فرمان باشد و به مهر کوچک شاه ممهور شده و مقید بر ثبت در دفاتر نباشد (معین، ذیل ملفوفه).

۴- . گوهر گران بها

۵- . شعر کسی را برای دیگری خواندن

۶- . روانی کلمات، نبودن الفاظ مشکل در گفتار

ملتزم گردیدم. استدعای خویش را مشرف به شرف قبول یافتم و کلک و دفتر گرفته به زاویه خیال شتافتم.

(میرزا محمد رضی تبریزی) صاحب رقم و عنوان نگار دولت جاوید توام، کتابی مسمی به زینت التواریخ، از بدایت ظهور خلقت عالم تا ده ساله وقایع دولت جاوید قوام نوشته و به حکم قضا ازین دار فنا درگذشته است. جناب میرزا محمد صادق مروزی شیرازی، وقایع نگار و داروغه دفتر قدر آثار نیز، کتابی مسمّی به تاریخ جهان آرای ترتیب داده و سی و شش ساله وقایع دولت روزافزون را تحریر نموده ابواب بلاغت و فصاحت بر چهر مستمعین گشوده است. و به سبب وفور افسردگی (۱) و گرفتاری امور معاد و معاش، بعضی وقایع از قلم بدایع رقمش افتاده، بل افتاده از نوشته زیاده است.

این بنده مدحت گزار [۴] که اکنون قریب به سی سال است که در دربار دیوان قدر بنیان اعلی چاکرم و جمیع تحریرات وقایع دولت را خود مباشر، دقت ها کردم و زحمت ها بردم- الحمد للّه و المنّه- از فیض تربیت شاهنشاه مروّت آیت، جمیع وقایع دولت را به رشته تحریر درآوردم. نه داستانی را از قلم انداختم، نه به ذکر تطویلات بی فایده پرداختم. آرایش بهار را در هر سال به مناسبت وقایع همان سنه دو سطری نگاشتم و از انشاهای نامناسب احتراز لازم داشتم. در تعریف صید و شکار و توصیف از باغ و مرغزار و آرایش بزم مینو آثار از شیلان و غیر آن به اندک ایمائی قانع شدم و دولت ابد مدت را نگارنده وقایع آمدم.

اول داستانی که حسب الامر خسروانی من باب امتحان از کلک فصاحت سلکم تحریر شد، حکایت سرتاپا شرافت ولیعهدی شاهزاده (۲) معدلت آیت است، که در سنه یکهزار و دویست و یازده اتفاق افتاد. برخی از استادان سلف و خلف را در نگارش وقایعی که مکرر نوشته شده، قرار بر نقل و تحویل است و کتاب روضه الصفا از تألیفات جناب میر خواند (۳) این معنی را دلیل. وقتی جلد اول تاریخ مطلع السعدین و مجمع البحرین، من تألیفات مولانا عبد الرزاق سمرقندی، منشی دیوان شاهرخ میرزای گورکانی، که مدتی قبل از کتاب روضه الصفا تألیف شده، به دستم افتاد که دو ورق ازد)

۱- . ملّی: (افسرده گی)

۲- . مجلس: (شاهنشاه)

۳- . ملّی: (امیر خواند)

اوایل و اواسط آن مفقود بود؛ نسخه دیگری از همان کتاب نیافتم که دو ورق را نوشته به آن ملحق سازم از [اینرو] رجوع به جلد ششم کتاب روضه الصفا نمودم، پس و پیش عبارات را که نظر [نموده] و با نسخه مطلع السعدین برابر کردم، بدون تغییر حرفی هردو را متمایل و عبارات را متماثل دیدم. با آن که جناب امیر کبیر امیر علی شیر را درین راه اندوخته ها صرف شد، ولی بالاخره (۱) قرار کار بر نقل و تحویل کلمات و حرف آمد.

بالجمله چون کتاب نظمی مسمی به مهر خاوری مشعر بر پانزده هزار بیت از قصاید و غزلیات و اقسام فنون شعر ترتیب داده و در روزگار به یادگار نهاده ام، همواره منظورم این بود که کتاب نثری نیز ازین بنده بر صفحه دهر باقی ماند.

بیت:

مگر صاحبدلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعائی و للّه الحمد که از یمن تربیت شاهنشاه معدلت آیت، شاهد این آرزویم به کنار آمد و لؤلؤ وقایع دولت پایدار به واسطه کلک بنده مدحت گزار آویزه گوش روزگار شد. چون تا این زمان که سنین عمر بر خمسین رسیده، اولاد ذکوری از جهه این صداقت دستور در جویبار زندگی قد نکشیده، لهذا امیدوارم که این دو کتاب نظم و نثر بر صفحه روزگار به یادگار ماند و هر تن ارباب دولت و معرفت، هم خواند [و] هم نویساند. ذمه ارباب دولت و مکنت را در نویسانیدن هردو کتاب مشغول کرده ام و این استدعای سهل را از باطن به ظهور آورده ام.

[مصرا]ع:

تا خود چه کنند در جوانمردی ها. بنیان کتاب بر دو جلد و یک خاتمه نهادم: جلد اول در وقایع قرن اول از دولت ابد مدت خسروانی و جلد ثانی در ایراد اوضاع قرن ثانی از شوکت جاوید مبانی و خاتمه در ذکر شمایل و مآثر و تعداد اولاد امجاد (۲) و نبایر (۳) و نتایج (۴) حضرت صاحبقرانی. جلد اول را نامه خاقان و جلد ثانی را رساله صاحبقران نام نهادم و هردو جلد را جامعا تاریخها

۱- . ملّی: (بالاخره)

۲- . فرزندان

۳- . نبیره ها

۴- . نتیجه ها

ذو القرنین لقب دادم. امید که- انشاء اللّه المجید- پسـند طبع مشـکل پسـند شاهنشاه با داد و دین آید و زبان معجز بیان به ذکر تحسین و آفرین گشاید: (بمنّه وجوده و احسانه).

فصل نخست: اوضاع ایران تا پیش از سلطنت فتحعلی شاه قاجار

بخش ۱

[۵] ذکر شمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت ایران

هیچ یک از ارباب تواریخ عجم، کیفیت و کمیت مملکت ایران را در کتب خویش ثبت نکرده اند. این بنده مدحت گزار به سبب مناسبت و تازگی به ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع آن پرداخت و این گوهر بدیع را آویزه گوش مستمعان ساخت.

بدانکه مملکت فسیح (۱) المساحت ایران- صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان- موافق قانون اهل رصد و زیج، برخی از اقلیم سیّم و اکثری از چهارم و پاره [ای] از پنجم است. طول این مملکت موافق حد و ستور قدیم، از کوه قفقاز که آخر حد گرجستان و داغستان، قرین به خاک روس است تا آخر حد خاک کرمان متصل به دریای هندوستان می باشد. مسافت این طول به خط مستقیم، سیصد و سی فرسنگ است و عرض این مملکت از ساحل رود جیحون تا کناره دجله بغداد به خط مستقیم دویست و سیزده فرسخ. بعدش از خط استوا طولا از کنار دریای هند تا کوه قفقاز، بیست و پنج درجه و سی دقیقه تا چهل و دو درجه است و عرضا از دجله بغداد تا رود جیحون، سی و سه درجه و بیست دقیقه تا سی و نه درجه و سی دقیقه است.

شانزده ایالت و محل حکومت دارد: یکی در سمت مغرب است که آذربایجان می نامند و چهار ایالت در طرف شمال و بحر خزر است که گرجستانات و شیروانات و گیلانات و طبرستانات می گویند. دو ایالت در جانب مشرق است که اراضی اوزبک دریع

۱-. وسیع

سمت شمالی آن واقع و مسمّی به خراسان و غزنین است و یک ایالت در وسط خاک ایران است که عراق عجم معبر از آن و هشت ایالت دیگر برخی بسته به خاک بغداد و بعضی در کنار دریای بصره و بحر عمان و محیط هندوستان است که عبارت از کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و کرمان و مکران و زابلستان و سجستان باشد.

شهرهای مشهور این شانزده ایالت از آذربایجان، تبریز و اردبیل و خلخال و مراغه و خوی و ارومی و ایروان و شوش (۱) و گنجه و نخجوان است و از گرجستان، تفلیس و از شیروانات، شکی و شماخی و بنادر دربند و بادکوبه و قبه است که در درجه چهل و دو واقع و در کنار دریای خزر اتفاق افتاده است.

از گیلانات، رشت و لاهیجان و فومن و کسگر و بندر انزلی و قصبات طالش و از طبرستانات، یکی استراباد (۲) است که قبل ازین داخل خراسان بوده و ساری و بارفروش (۳) و آمل (۴) و تنکابن و اشرف (۵) که ایضا در کنار بحر خزر است.

از خراسان، هرات و مروشاهیجان و طوس، که مشهد مقدس رضوی است و تربت حیدریه و ترشیز (۶) و قوچان، که معروف به خبوشان است و بزونجرد (۷) و کلات و درجزین و تون (۸) و طبس و بیرجند و نیشابور و سبزوار و بسطام و جاجرم و جوین و دامغان و سمنان و مزینان [است]. از غزنین، فراه و سبزاره قندهار و بلخ و نفس غزنین است که اکنون خراب می باشد.

از عراق عجم، اول اصفهان است که بهشت این جهان و از هر حیثیت بهترین شهرهای ربع مسکون است. پس از آن کاشان و قم و طهران و دماوند و یزد و قزوین و زنجان و همدان و نهاوند و بروجرد و تویسرکان و جرفادقان (۹) و سلطان آباد (۱۰) کزاز وزی

۱- . شهر (شوشی) است که امروز (شوشا) خوانده می شود.

۲- . نام قدیم شهر گرگان

۳- . بابل امروزی

۴- . ملّی: (آما)؛ در حاشیه نسخه ملّی آمده است: (مقصود آمل بوده است).

۵- . بهشهر امروزی

۶- . شهرستان کاشمر امروزی

۷- . نام قدیم شهر بجنورد است. اعتماد السلطنه در مورد بزونجرد می نویسد: (اما شهر بجنورد که در نوشتجات و کتب بزنجرد می نویسند ...) (روزنامه اردوی همایون، نمره ششم، یکشنبه بیست و سیّم رمضان ۱۳۰۰ ه. ق.)

۸- . شهرستان فردوس امروزی

۹- . گلپایگان

۱۰- . اراک امروزی

خوانساره (۱) [و] کرمانشاهان است.

از کردستان، سفندج (۲) و سلیمانیه شهرزور و از لرستان، خرّم آباد فیلی و بهبهان که اکنون داخل ملک فارس است.

از خوزستان، شوشتر و دزفول و حویزه و رامهرمز که در جمع فارس محسوب است. از فارس، خال رخسار عذاری جهان دلنواز شیراز [۶] جنّت طراز پس از آن لار و ابرقوه و جهرم و دارابجرد و فسا و نیریز و کازرون و مسقط و بحرین و بصره و بندر ابوشهر (۳) و بنادر کنگان و غیره است که در کنار بحر عمان اتفاق افتاده و جزایر خارك و قشم و دیگر جزایر متعلق به بنادر فارس است و در ذکر آنها چندان فایده مترتب نیست.

از شهرهای کرمان، یکی نفس کرمان و بم و نرماشیر و بندرعباسی (۴) است که در ساحل دریای هند و بصره است و جزیره هرموز متعلق به بندرعباسی است و در بحر متصل به این جزیره، مروارید خوب غوص می شود و به اطراف عالم می رود. شهر [های] مشهور مکران، یکی (کج) (۵) و دیگری (تیج) (۶) که اکنون (کتیج) مرکبا می گویند و در کنار بحر هندوستان است.

از زابلستان که سیستانش نامند، شهر (بست) (۷) است و از (سجستان) که عبارت از بلوچستان باشد (ذرنج) (۸) است که زرند می نامند. بالجمله اکثری ازین ولایات از رهگذر آب وهوا و طراوت و خضارت (۹) و صفا طعنه زن بهشت برین است و از فرط معموریت و آبادانی و ریع (۱۰) محصولات و ظهور چشمه سار و رودخانه و انهار و اشجار و وفور قنوات بی شمار، خال رخسار عرصه زمین [است].

آب وهوای قلیلی از گرمسیرات، به سبب مجاورت حرر (۱۱) و عمان وت.

۱- . مجلس: (خونسار) (همان خوانسار فعلی است).

۲- . ملك: (سنندج)

۳- . بوشهر امروزی

۴- . بندرعباس

۵- . در منطقه بلوچستان در جلگه با هوکلات در شمال چاه بهار قرار دارد.

۶- . تیج یا طبس کنونی که در کنار خلیج چابهار واقع است.

۷- . شهری است در محل التقای دو شعبه رود هیرمند، بین سیستان و غزنین و هرات که اینک در افغانستان قرار دارد.

۸- . در جنوب افغانستان قرار دارد.

۹- . سرسبزی

۱۰- . فراوانی و بالا آمدن محصولات

۱۱- . ملك: (خزر)؛ مجلس: (جزیره)؛ اما ظاهرا (حرر) درست است، یعنی منطقه حاره که بحر عمان در کنار آن واقع شده است.

محیط (۱)، غربا را چندان مطلوب نیست، ولی در اکثر از گرمسیراتش، صحرا صحرا نرگس و ریحان و هامون هامون جنگل و نیستان از انواع فواکه گرمسیری و سردسیری و مرکبات و نخیلات چنان مشحون است که وصف تعداد آن از حوصله اندیشه بیرون.

صید نخجیرش از چرنده و پرنده در هر ولایت بی نهایت است و در برخی از ولایاتش حیوانات درنده موجود و کم آفت. حشرات الارض در بعضی از ولایاتش وفور دارد و ملخ و سن، که دو حیوان کوچک پرنده و دشمن محصولات است.

در بعضی از محالات، کمال ظهور معدن فلزاتش از آهن و مس و سرب در دار المرز مازندران و دیار خمسه و مملکت آذربایجان دایر است و معدن جوجرد (۲) و نفت نیز در پاره [ای] از محالات وافر. کان فیروزه اش، که در نیشابور خراسان است، مشهور عالم و این جوهر نفیس همین مملکت ایران را مسلم است. زعفران خراسان و بندر بادکوبه اش معروف است و در میان معطرات، این جنس مرغوب به مزیت موصوف.

(فادزهر) (۳) بزی و گاوی که دافع سمیات و در سلک مقویات است، در مملکت فارس موجود و از استعمالش امراض مهلکه در ابدان مفقود. متاعی که ازین ملک بیرون می برند، یکی ابریشم است، که جمیع صنایع ممالک بعیده به سبب این متاع، رواج دارد.

دیگر پنبه و روناس (۴) و تنباکو و آنغوزه و نفت و زرنیخ و زاج و چوب چپوق شیراز است که اهل اکثری از ممالک قریب و بعید به آنها محتاج. قبل از اینها، که اقمشه سایر ممالک چندان قربی نداشت، اقمشه ابریشمین این مملکت در ممالک خارجه ترقی داشت.

اکنون مروارید و سنگ فیروزج و فادزهر بزی و گاوی و قالی هراتی و جوشقانی و فراهانی و شال کرمانی و فرش تفتی و نقش بر روی مقوای خاصه بوته سازی، در خارج مرغوب است و مسافرین را ارمغانی مطلوب. در خیل مراکب، اسب این مملکت از خراسانی و ترکمانی و محال کعب، از تعریف بی نیاز است و دلیران ایرانی به سبب حسن این مرکوب از عالمی ممتاز.

اهلش جمیعا داخل طبقه اسلام، مگر ارامنه گرجستان و آذربایجان و قلیلی از طوایف مجوس یزد و کرمان. یهود که از غرباست و دخلی به اهل مملکت ندارد. دراس

۱- . اقیانوس؛ اقیانوس هند

۲- . گوگرد

۳- . پادزهر

۴- . روناس

شجاعت و سخاوت و مروّت بی نظیرند و در مراتب غریب پروری و مهمان نوازی، آوازه ایشان [۷] عالمگیر. مجتهدین و علما از علوم عقلی و نقلی بسیارند و تألیفات هریک در جمیع علوم بی شمار.

قبل از این که سلطنت این مملکت به سلسله جلیله قاجاریه منتقل شود (۱)، چون دوامی در سلسله سلاطین، مثل اکثری از دول روی زمین نبود و اکثر اوقات از انتقال دولتی به دولتی، روزگار ابواب فتنه و آزار بر چهره اهالی هر دیار می گشود، اهلش با وفور سلیقه و دانایی کم صنعت بودند، ولی- الحمد لله و المنه- در ایّام دولت این سلسله جلیله به سبب طول مدت، صنایع بی شمار در هر ناحیت و دیار موجود شده و فتنه و آشوب مفقود آمده. از آن جمله، در دیار آذربایجان اکثر صنایع از قبیل: اسلحه سازی و عمل باروت کوبی و ماهوت بافی دار الطباعه، که عبارت از خطوط باسمه است، و غیر آن برپاست و موجب تصدیق اهالی اروپا. شال بدل کشمیر، بل مثل، بل احسن از آن را در ولایات خراسان و کرمان بطوری اختراع کرده اند که [امر] بر صاحبان وقوف مشتبه می گردد و قلمکار در یزدجرد (۲) و پارچه های زری و بادله و طاس را در اصفهان و کاشان و ظروف چینی را در فارس به نوعی می سازند که احدی فرق و تمیز نمی دهد.

خلاصه پادشاهان ایران برخلاف اکثری از سلاطین جهان، همواره بر رعایا غالب و رعایا نیز به طریق ارادت، اطاعتشان را طالب.

از ظهور سلطنت، به (۳) اعتقاد جمهور ملل، [پادشاهی] اول از ایران بوده و موافق تواریخ فرس، اول سلسله سلاطین عجم، کیومرث است که از آن هنگام تا حال ششهزار سال می شود، ولی مطابق تاریخی که در نزد اهالی انگلتره (۴) [است] و در زمان بودن اسکندر رومی در ایران نوشته شده، در بدایت حال هر محال را بزرگی داشته. کیخسرو عجم تسلطی به هم رسانید و ولایات و محالات اکثری از عالم را متصرف گردید و بر مسند کل جلوس نمود. عمارت سنگی که نزدیک به (مشهد ام النبی) در فارس واقع و مشهور به (مشهد مرغاب) (۵) است، دخمه کیخسرو است و می گویند که اسکندر آن رارد

۱- . ملّی: (نشده بود)

۲- . مجلس و ملک: (بروجرد)

۳- . ملّی:- (به)

۴- . واژه Anglo -tere¬ به معنای (سرزمین نژاد انگل) و معادل انگلستان است.

۵- . نام مقبره کورش در پاسارگارد

شکافت و نعشی و لوحی نوشته با قدری اسباب طلا و جواهر در آن یافت.

خلاصه مملکتی به این طول و عرض، که عرض شد، قبل از ظهور اسلام کلا در تصرف اغلبی از پادشاهان عجم بوده و خسرو پرویز ممالک شام و حلب را نیز بر او افزوده است.

بعد از ظهور اسلام، که عرب بر عجم مستولی شد و مملکت به دست بیگانه افتاد، از اطراف به مرور رخنه در مملکت ایران شد و هر گوشه به دست بی توشه [ای] افتاد.

در عهد سلاطین صفویه- انار اللّه برهانهم- شاه طهماسب و شاه عباس ماضی، کل حدود معروضه را به ضرب شمشیر و تدبیر از تصرف بیگانگان گرفتند [ولی] باز در زمان استیلای افاغنه ضایع شد.

نادر شاه افشار کارهای متهورانه کرد ولی از روی فراست نبود که دوامی داشته باشد و جماعت الوار زند به سبب بی عرضگی از دست دادند. نوبت دارایی که به این سلسله جلیله رسید، با این که سلاطین روم و روس و افغان و اوزبک استیلایی داشتند، باز کارهای ملوکانه در حدود ایران شد که عنقریب ذکر هریک در محل خود- انشاء الله تعالی- مرقوم قلم خجسته رقم خواهد شد.

[مصرا]ع:

گر عمر وفا و بخت امداد کند

بخش ۲

ذکر نسب ایل جلیل قاجار خاصه سلسله جلیله شاهنشاه تاجدار – خلّد اللّه ملکه

این بنـده مـدحت گزار را در ایراد هر داسـتانی، مقصود اختصـار است و منظور، ایراد حقیقت کـار. زبـان به تطویلات لا طائل گشودن و وقایع مکرره را که ارباب تاریخ در کتب متعـدده ذکر نموده انـد، آب به هاون سودن و آفتاب به گز پیمودن است. ذکر نسب ملوک (۱) در اکثر [ی] از تألیفـات [۸] مورخین عجم ایراد شـده و عموم خواننـدگان را از حقیقت آن اطلاع کامل حاصل آمـده است، مجـددا تـذکار آن مایه صـداع بینندگان و باعث ملال خوانندگان خواهد بود ولیکن چون منظور از تحریر این کتاب مستطاب، ذکر مآثر شاهنشاه مالک رقاب است، لهذا ایراد نسب ایل جلیل قاجار را ناچار، و کیفیت آن را بدین نمط سخن گزار است که:

قاجار خان، پسر ارشد و اکبر (سرتاق نویان) و سرتاق پسر سابانویان و سابا پسر جلایر و جلایر پسر (پرون) است. ایل جلایر از جلایر جدا گردیده و ایل قاجار از قاجار خان به هم رسیده اند و این دو سلسله جلایر و قاجار نیز، مانند سایر سلاسل اتراک از معتبرین اولاد ترک بن یافث بن نوح علیه السـلام اند که به یافث اوغلان اشتهار دارد. در میان اتراک قاجار سه طایفه بوده اند: یکی از (سـلدوس) و یکی از (تنگقوت) و دیگری از جلایر. طایفه سـلدوس به ایران نیامـده انـد و طایفه تنگقوت به قـدر سـی چهل خانوار زیادهکک)

۱- . مجلس: (ملوک ترک)

نبوده و با طوایف مغول پیوسته گمنام شده اند. طایفه [ای] که از جلایر بوده اند، صاحب مکنت و شوکت شده و در اکثری از ولایات ایران و توران اعتباری تمام یافته اند.

سرتاق نویان پدر قاجار خان به فرمان (اباقا خان مغول) به اتا بیگی ارغون خان، معزّز بوده و به نیابت آن پادشاه ذی جاه از کنار رود جیحون تا حدود ری را حکمرانی می نموده است.

اتا بیک که به معنی پدربزرگ است، در اصطلاح مغول (لله) صاحب اختیار را می گفته اند. مملکتی که خاصه سرتاق نویان و دیگری شریک در آن نبوده از قزل آغاج مغان تا حدود نیشابور است و او در ولایت گرگان توقف داشت و نسلش در استرآباد و مازندران زیاد شد.

بعد از وفات سرتاق نویان در عهد غازان خان، مملکت او به قاجار خان ولدش داده شد. اجداد قاجار خان را کویانگ می گفته اند که در لغت مغول به معنی خان بزرگ و پادشاه است و میسره لشکر قیامت اثر چنگیز خان را همواره ایشان داشته اند و در رکاب آن پادشاه ذی جاه همت به تسخیر جهان و تدمیر دشمنان می گماشته اند. بالجمله نسل ایل جلیل قاجار از قاجار خان پسر سرتاق نویان است که در ولایت گرگان مسکن داشته.

بعد از آن که دولت آل چنگیز برچیده شد، شیخ حسن نویان و پسرش سلطان اویس، که از ترکمانان آق قویونلو و در نسب عالیه با سلسله جلیله قاجاریه شریک و همزانو می باشند، بر سریر حکمرانی متمکن و تا اواخر دولت سلاطین گورکانی و اوایل شوکت شاه اسمعیل صفوی در اخلاط و دیاربکر و عراق و فارس فرمانفرما و ساکن بوده اند. ذکر مآثر ایشان در کتب تواریخ با بسط وجهی مسطور است.

بعد از آن که نوبت سلطنت به نوّاب شاه عباس ماضی صفوی رسید، از کثرت و جمعیت و شوکت و شهامت ایل جلیل قاجار زیاده متوهم گردید و طوایف را از هم جدا ساخته، متفرق گردانید. جمعی را به (مرو شاهیجان) کوچانیده در برابر اوزبکیه نگاه داشت و برخی را در ولایات گنجه و ایروان در مقابل رومی و ارامنه گذاشت و قومی دیگر را که به وفور شجاعت و دلاوری و رسوم شهامت و سروری از سایرین ممتاز بودند در ولایت استرآباد که موطن اصلی ایشان است به دفع ترکمانان دشت گماشت.

سلسله جلیله شاهنشاه صاحبقران خلّد اللّه ملکه- از طایفه علیه (قوانلو) ست که

به حکم شاه عباس (۱) [۹] صـفوی در استرآباد همواره جلیس سـریر سروری و متمکن مسند مهتری بوده و پیوسته با ترکمانیه دست مجاهدات و مجادلات دلیرانه می نموده اند.

ذکر احوال نوّاب فتحعلی خان، اعلی جدّ صاحبقران زمان

تفصـیل احوال اجـداد بیهمال صاحبقران خجسـته خصال را، مرحوم مولانا (۲) محمد ساروی (۳) به حکم سـلطان شهید محمد شاه قاجار، تاریخی (۴) نوشـته، احتیاج به تفصـیل مجدد نیست، ولی تا رشـته کلام به یکدیگر پیوسـته باشد، به ذکر سطری از اوضاع هریک اشاره می رود.

در بـدایت فترت دولت شـاه سـلطان حسـین صـفوی، محمـد خـان نامی ترکمان، بـداعیه سـروری برخاست و در دشت گرگان هنگـامه هـا آراست. قلعه مبارک آباد آق قلعه را مأمن کرده با جمعی از تبعه خویش در آن مأمن مسـکن آورد. نوّاب فتحعلی خان، که اعلی جد (۵) حضـرت صاحبقران مؤید و سمّی این شهریار امجد و در ولایات استرآباد و مازندران زینت آرای ایوان و مسند بوده، جمعی از طایفه یموت را برداشت و روی مبارک به مبارک آباد آق قلعه گذاشت و به سعی اصلمس بیک قاجار پرنـاک که مسـتحفظ قلعه و سرکشـیکچی محمـد خـان بود، قلعه را مسـخر و خـان ناکـام را با وزیرش میرزا احمـد نام، گرفته، بکشت و استرآباد را دار الاماره ساخت. شـکر بیگ (۶) نام کرد جهان بیگلو در فنـدرسک مسـتقل بود و تعدیات به عابرین و مجـاورین زیاده می نمود. (فضـلعلی بیک شام بیاتی) و (محمـد حسـین خان قراموسانلو) و (محمـد تقی بیگ سرکشـیک نوّاب فتحعلیک)

۱- . ملک:+ (ماضی)

۲- . ملّی: (حولانا)

۳- . محمد تقی ساروی

۴- . تاریخ محمدی در وصف سلسله قاجار دوران سلطنت آقا محمد خان

۵- . اعتضاد السـلطنه در اکسیر التواریـخ فتحعلی خان را فرزنـد شاهقلی خان ابن محمـد ولی خان ابن مهدی خان می داند؛ ر. ک: اکسیر التواریخ، اعتضاد السلطنه، به اهتمام جمشید کیانفر، ص ۱۴.

۶- . مجلس: (شاه بیک)

خان) را بر خود امیر کردند و بر سر شکر بیک تاخته او را روانه دیار عدم آوردند.

فضلعلی بیک و محمد تقی بیک با نوّاب خان خلاف ورزیدند و به انتقامی که باید رسیدند.

در آخر دولت شاه سلطان حسین صفوی که جماعت بد عاقبت افغان در حومه دار السلطنه اصفهان رایت زبردستی افراشته بودند، نوّاب فتحعلی خان امداد سلسله علیّه صفویه را پیشنهاد خاطر جلادت نهاد و معادل یکهزار نفر سوار از ترکان قاجار و ترکمانان خونخوار اختیار (۱) و با عزمی ثابت روی به آن دیار خلد اتحاد آورد و به حملات دلیرانه و محاربات مردانه، افغان جماعت افغان را آسمان گرای کرد. امنای آن دولت، که منتظر روز مکنت (۲) بودند، به توهم این که هرگاه آن امیر مؤید از ظهور حسن خدمات مبسوط الید شود، ضبط نظام امور مملکت و سلطنت بی شبهه به او محول آید و آن خائنان امین، بالمره بی دخل و معطل خواهند ماند، لهذا در حضرت شاهی آن امیر مؤید را بداعیه خود سری و سروری نسبت دادند و رفتار شاه را با او در ازای آنهمه خدمات دلپسند، به طورهای دیگر بنا نهادند. نوّاب فتحعلی خان با خاطری رنجیده از حمایت گذشت و جمعیت خود را برداشته روانه استرآباد گشت.

بعد از آن که جماعت افغان در ولایت اصفهان استیلا یافتند و به طریقی که در تواریخ مسطور است، آن پادشاه سعید را شهید کرده با جمعیتی کثیر به اشاره اشرف افغان به تسخیر ری شتافتند، نوّاب فتحعلی خان با لشکری بی پایان خیل افغان را استقبال کرده در قلعه ابراهیم آباد و ورامین ری، صف مجادلت آراستند و از ظهر تا شام طوایف کفر و اسلام کینه ها از هم خواستند.

در شب آن روز به نوّاب خان خبر رسید که شاه طهماسب، ولد ارشد شاه سلطان حسین که قبل از تسخیر اصفهان به جهت چاره کار از آن جا بیرون آمده در بلده طیّبه اشرف مازندران طالب سلطنت ایران است.

نوّاب فتحعلی خان، اعانت شاه والا [۱۰] جاه را از ابراهیم آباد ورامین ایلغار کرده خواست به اردوی شاهی ملحق شود، امنای سخیف الرای باز به توهمات سابقهت)

۱- . مجلس: (احتشاد)

۲- . مجلس: (نکبت)

عزیمت او را در نظر پادشاهی به طورهای دیگر جلوه دادند. بالاخره از وفور سعایت ایشان در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت، شاه و خان را در خارج بلده اشرف جنگ سلطانی واقع و شاه طهماسب شکستی فاحش یافته اسیر سرپنجه تقدیر شد.

نوّاب فتحعلی خان کمال احترام از او منظور داشته به ولایت استرآبادش برده، پس از قلیل مدتی لشکری جمع نموده در رکاب شاه والا جاه روی به خراسان آورد، ارض اقدس را تسخیر کرد و به سبب حسن این خدمات در سلطنت و مملکت صاحب اختیار و کارگزار شد.

نادر شاه افشار که از سکنه ابیورد من محال مرو شاهیجان و در آن اوقات در خراسان نافذ الفرمان بود، عروج بر مدراج سروری را در ماده خویش خیال می نمود، نوّاب فتحعلی خان را با آنهمه رشادت و شهامت مخل کار خود یافت و به تمهید امنای بد اختر آن دولت نکبت آیت در چهاردهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و سی و نه هجری او را از میان برداشته به وادی استیلا- شتافت. از عجایب غرایب این که در آن سفر نوّاب فتحعلی خان در اردوی شاه طهماسب در چادر همین نادر شاه، که ندر قلی خانش می گفتند، مهمان بود و آن بی انصاف چند نفر از طایفه قاجار را که در دربار شهریار صفوی آثار، نوکر بودند و ادعای خونی با آن زیبنده تخت و افسر می نمودند، فریب داد و نزدیک به غروب آفتاب خود به دربار پادشاهی شتافته، آن بی دینان را به چادر خود به قتل آن جلادت بنیاد فرستاد و این نیکنامی جاودانی را به جهت خود به یادگار نهاد.

شعر:

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را از قراری که در تاریخ جهانگشای نادری مسطور است [نادر] بعد از آن که به مدد اسم شاه طهماسب بر کلّ ایران مسلط شد و رایت عزیمت هندوستان برگشود، نواب شاه طهماسب را نیز به عقب فتحعلی خان روان نمود.

شعر:

سر ناسزایان برافراشتن وز ایشان امید بهی داشتن

سررشته خویش گم کردن است به جیب اندرون مار پروردن است

قدرت بی چونی را ملاحظه باید کرد که در همان حوالی ولایت خبوشان که این عمل ناپسند را با آن خان ارجمند نمود، مخالفینش سر از تن بریدند و تن نازپرورش را در خون کشیدند: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ). (۱)

ذکر حالات و فتوحات محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلادت نشان و شمه ای از احوال نوّاب حسین قلی خان الملقب به جهانسوز شاه

از نوّاب فتحعلی خان، دو خلف مخلف آمد: یکی خاقان کشورگیر نوّاب محمد حسن خان و دیگری محمد حسین خان که در زمان طفلی بدرود سرای فانی نمود.

نوّاب محمد حسن خان در عنفوان جوانی، روزی در سر اسب دوانی با محمد زمان بیک ولد محمد حسین خان قراموسانلوی قاجار که از جانب پدر نایب استرآباد بود، منازعه کرده روی به دشت ترکمان آورد؛ جمعیتی از آن طایفه بی وسروپا مهیا و بر سر استرآباد رفته شهر را مسخر ساخت. و محمد زمان بیک مزبور فرار و نزد بهبود خان افشار، که از جانب نادر شاه سردار آن دیار و در کنار رودخانه اتک (۲) [۱۱] قرار داشت، شتافت. سردار مزبور با معادل ششهزار لشکر به عزم مجادله با نوّاب محمد حسن خان به استرآباد رفته در ساحل رود گرگان جنگی نمایان واقع [شد] و سردار مزبور شکست یافت.

این خبر در دیار موصل به نادر شاه رسید. محمد حسین خان قاجار را با لشکری بی شمار به تلافی فرستاد. محمد حسین خان با بهبود خان استرآباد را گرفته، خراب کردند و از رئوس قاجار و تبعه کله منارها ساختند.

نوّاب محمد حسن خان فرصت تلافی نداشت، باز روی به دشت ترکمان گذاشت.).

۱- . سوره حشر، آیه ۲.

۲- . اتک، نام محلی است در شمال شرقی خراسان (عمید)؛ مرکز ایل تکه و سالار ساروق در اتک قرار داشت (اترکنامه، رمضانعلی شاکری، ص ۷۳).

سالی بیست به آن جا به فراغت می زیست. ولی چون نادر شاه او را از ترکمانان خواسته بود، هرگز در آبادانی منزل نمی نمود. در سال و ماه یکه سوار در دشت و کوه می گردید و از گوشت شکار زندگانی خود را می گذرانید. بکنج نامی [از طایفه] یموت از حال وی اطلاع داشت. سالی بیست به این سیاق زیست تا دیده بخت به قتل نادر شاه گریست.

مشهور است که وقتی در حضور نادر شاه سخن از دانه یاقوت چهارده مثقالی رفت، وی به (۱) حسینعلی خان معیّر الممالك گفته بود که: (یاقوت چهارده مثقالی، محمد حسن خان قاجار است که از دست ما بیرون رفته است).

بالجمله بعد از قتل نادر شاه محمد حسن خان از دشت برگشت و استرآباد و مازندران را مسخر نمود و روز به روز بر ارتفاع دولت و شوکت او افزود تا این که کریم خان زند با چهل هزار نفر از الوار نکبت پیوند به عزم مجادله آن خاقان ظفرمند به استرآباد آمده مدت چهل روز در خارج شهر نشسته از جلادت دلیران قاجار معادل پانزده هزار نفر از سپاه گمراهش قتیل، و موازی دوازده هزار نفر اسیر و شجاع الدین خان، سردار نامدارش، مقتول و خود اسباب سلطنت را گذاشته به اصفهان گریخت.

نوّاب محمد حسن خان عزیمت عراق کرد [و] در اشرف مازندران محمد ولی خان قاجار و مقیم خان ساروی را به تنبیه جماعت لاریجانی خیره سر، که کریم خان را سواد لشکر شده بودند، فرستاد. بعد از ورود ایشان به آمل از بی اعتدالی محمد ولی خان، اهالی آمل و حوالی بر او شوریده و او را گرفته، محبوس کردند و بر دور مقیم خان جمع گشته او را بر خویش امیر ساختند و در توقف ساری به نواختن کوس خلاف پرداختند.

نوّاب محمد حسن خان از اشرف به ساری شتافت و مقیم خان در دعوا، زخم گلوله زنبورك (۲) یافت و پس از گرفتاری، در آتش غضب شهریاری سوخته روی از عالم برتافت. بعضی از اهالی مازندران مقتول و برخی [اموالشان] مصادره گشته و مبلغ بیست هزار تومان نقد به جریمه خیانت داده، گذشت خاقانی را شمول آمدند.

در آن اوقات، احمد شاه ابدالی از هرات و قندهار رایت استقلال برافراشت،د.

۱- . ملّی و مجلس: (رفته و با)

۲- . نوعی سلاح آتشین مخصوص آن روزگار کوچکتر از توپ و مانند خمپاره های امروزی بود که با اسب و شتر حمل می شد.

خراسان را مسخر کرده، شاه پسند خان افغان از جانب او با پانزده هزار لشکر به عزم تسخیر استرآباد به شهر سبزوار روی آورد و جمعی از امراء خراسان با عیال و متعلقان فرار و به دامغان آمدند. نوّاب محمد حسن خان، محمد حسین خان دولوی قاجار را با معادل چهارده هزار لشکر به دفع او مأمور و سردار مزبور شکست یافته به احمد شاه پیوست.

نوّاب محمد حسن خان [۱۲] بعد از این فتح نمایان با لشکری بی کران روانه تسخیر اصفهان شد. یکدفعه با کریم خان زند مجادله نموده، محمد خان زند را، که از شجاعان روزگار و در دعوایی قدری از کله اش شمشیر پرانده، مشهور به بی کله بود، با هفتاد تن از دلیران زند اسیر و به ساری فرستاده [و] اصفهان را مسخر کرد. یکدفعه دیگر در قریه گلون آباد اصفهان با کریم خان مصاف کرده، او را شکست داد و روی سعادت به تسخیر قزوین و گیلان نهاد.

آزاد خان افغان در شهر ارومیه مسکن داشت. خاقان مظفر دفع او را به آذربایجان شتافت. آزاد خان با بیست هزار نفر افغان روی به مجادله آورد. چون کوچ افاغنه در ارومی بودند، در اول جانفشانی کرده [قاجاریه را] شکست دادند و در آخر [از آنها] شکست خورده روی به بازپس (۱) نهادند.

آزاد خان با کوچ و معدودی به طرف تفلیس فرار نمود. نوّاب محمد حسن خان معادل یکهزار خانوار از افغان و اوزبک را جمع نموده، از راه گیلان به مازندران فرستاد و خود با حشمی انبوه روی به فارس آورده، کریم خان را محاصره نمود. خیل قاجار به مواضعه زندیه غدار بی وفایی را شعار، و اردویی به آن عظمت متفرق و نوّاب محمد حسن خان با شرذمه (۲)، خود را از دور شیراز به مازندران کشید و در شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو، از دست دو سه تن از جماعت قاجار غدار شربت شهادت چشید- اللهم اغفره.).

۱- . ملک و ملّی: (بپاریس) تاریخ ذو القرنین متن ۲۶ ذکر حالات و فتوحات محمد حسن خان و خاتمه کار آن شهریار جلادت نشان و شمه ای از احوال نواب حسین قلی خان الملقب به جهانسوز شاه ..... ص : ۲۴

۲- . گروه اندک از مردم، مقدار کم از چیزی، قدر قلیل (معین).

ذکر احوال و اوضاع اولاد امجاد نوّاب محمد حسن خان و پدر و عمّ بزرگوار حضرت صاحبقران

بعد از قضیه قتل محمد حسن خان مغفور، کریم خان مغرور را، این ماتم عروسی شد و منت پذیر از سپهر آبنوسی عراق و فارسش مسلم گشت و با لشکری انبوه روی به طرف طبرستان آورده، استرآباد را خراب ساخت و به تفریق سلسله جلیله قاجاریه پرداخت.

اخلاف نوّاب محمد حسن خان را که چون سپهر تسعه، نه بودند از هم جدا کرد.

برخی از منسوبان در دار السلطنه قزوین سپرده، دو تن از ایشان را که نیّرین چرخ جلالت و اخترین اوج نبالت و هردو از یک مطلع طالع و عرصه جهان را چون ماه و خورشید لامع بودند و اولاد امجاد او را اسن و ارشد؟؟؟ و سزاوار جلوس در ایوان و مسند می نمودند، با متعلقان به دار العلم شیراز آورد. یکی، اعلیحضرت فردوس منزلت محمد شاه قاجار- انار الله برهانه است که صاحبقران تاجدار را عم بزرگوار است و دیگری، نوّاب معز السلطنه حسین قلی خان ملقب به جهانسوز شاه [است] که شهریار بااقتدار را پدر عالی مقدار. بالجمله هردو را در مسند بزرگی همواره با خویشتن جلیس داشتی و در مهمات مشکله قرار کار را بر صوابدید رأی رزین ایشان گذاشتی و در مراسم میزبانی و مهمان نوازی پیوسته همتی ملوکانه گماشتی ولی غافل از این که خوان نعمت گستردن و شیر شرزه به خانه آوردن، دشمن پروردن و پنجه به خون خویش فرو بردن است.

لمؤلفه:

با آن که دانم دشمنی، جای تو در دل داده ام مهمان صاحبخانه کش در خانه منزل داده ام بعد از دو سال نوّاب حسین قلی خان به اذن کریم خان از شیراز به استرآباد آمد و

در آن نواحی [۱۳] افرازنـده رایت اسـتمداد شد. قاتلین پدر بلند اختر را به سـزا رسانید و با کریم خان، بر هم زن بنیان موافقت گردیـد [و] محمد خان سوادکوهی را که امیری با اقتدار و از جانب کریم خان حاکم بالاسـتقلال مازندران بهشت آثار بود، به یـک تـاختن از مرکب حیـات پیـاده نمود. ترکمانیه دشت را از ضـرب تیغش خون از رود گرگان گـذشت و به رودخانه اتک جاری گشت.

کریم خـان از اسـتماع این نوع جلادت و شـهامت باطنـا واهمه برداشت و بـا سـلطان شـهید که در شیراز بود، سوء سـلوک بنا گـذاشت. بالاخره نوّاب حسـین قلی خان به سـبب سـلامتی ذات برادر بزرگوار و نصایح مشـفقانه آن عالیمقدار از جلادتی که داشت، دست کشـید و در گوشه [ای] آرمیده به کار صیدوشـکار مشـغول گردید. چون در ولایت دامغان قری و مزارع فراوان داشت، لهـذا بنیان توقف را در آن مکان گـذاشت. اگرچه از هر طرف دشـمنانش در کمین بودند و دست فتنه دراز از آستین، ولی چون گوهر تابناک این برگزیـده خالق آب وخاک در صـدف وجودش به ودیعت بود، حفظ خـدایی از تعرض اضدادش محافظت می نمود.

در میـان طـایفه عز الـدینلوی قاجـار، زهره زهرایی از اوج عزت برگزیـد و او را پس از خواسـتگاری و طـویی فراخـور دسـتگاه شوکت شـهریاری به حرم محترم خویش آورده، آرام گزین گردید. پس از اندک زمانی نور خدایی در قالب بشری جا گرفت و روح قدسی در کالبد عنصری مأوا.

لمؤلفه:

شد چو آورد گذر (۱)روح قدس در گلشن مریم باغ به عیسای بهار آبستن ز)

۱- . ملّی: (که ز)

ذکر ولادت با سعادت اعلیحضرت صاحبقرانی

چون مشیت ازلی به امنیت بلاد تعلق پـذیرد، قدرت لم یزلی به رفاهیت عباد قرار گیرد، از فراهم آوردن اسباب ناگزیر است و اجتماع اوضاع لازم. تقدیر روشـنی شبستان جهان را طلوع مهر فروزان در کار است و آرایش عرصه گلستان را ظهور بهار خرّم سزاوار. قالب آدم بی مدد روح القدس تکوین نپذیرد و عرصه عالم بی وجود حضـرت آدم آرام نگیرد. دفع قبطیان (۱) امت به وجود پاک حضـرت کلیم بسته است. شکست رایت یهود کفر علامت به گوهر تابناک جناب مسیح پیوسته است. خاک مرده را، آب حیات رحمت زنـده سازد و پیکر جنود ابلیس را، شـعله شـهاب عظمت گدازد. دفع زهر جان گزای الم به نوش داروی سرور است و رفع ضحاک ستم به ظهور فریدون جم میسور.

بالجمله در روز سعادت اندوز جمعه (۲)، ششم شهر جمادی الاول، سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری، مطابق با سال فرخ مـآل توشـقان ئیـل ترکی، تحقیقـا شـش سـاعت و پنجاه دقیقه از طلوع آفتاب گذشـته به افق بلـده طیّبه دامغان به طالع نهم درجه عقرب، این مهر تابان اوج سـلطنت چون طفل خورشـید رخشان، که هر صـباح از مشـیمه مام گردون به درآیـد، از مطلع رحم عزت طالع شـد و عرصه جهان را از فروغ مهرچهر فروزان ساطع و لامع آمـد. از پسـتان دایه عزت شـیر دولت مکیـد و در دامان مادر شوکت آرمیـد. طلسم سـلطنت و جهانداریش حرز بازو شد و حبوب سـنبله سـپهر جلالت و شـهریاریش هم سـنگ ترازو. قنداقه [۱۴] تاجـداری مـایه راحتش گردیـد و مهـد عـالم مـداری اورنگ استراحت. چون عرصه روزگار را خاقانی بلند مقدار است، خاقان روزگار تاریخ ولادت با سـعادتش شد و خاقانیت روزگار را این عبارت اشارتی با بشارت آمد. آن مولد با شرافت، اکنون به مولودخانه (۳) معروف است و آن روز با سعادت به عید مولودکه

۱- . مصریان باستان که فرعون و پیروان وی از آنان بودند

۲- . مجلس:- (جمعه)

۳- . این عمارت در وسط شهر دامغان در محله قلعه قرار داشت. دورتادورش حصار قلعه و یا ارگ شهر بود که

موصوف. جمعی از خدام، در آن حرم عرش مقام به خدمتگزاری موصولند و هر صبح و شام، به طعام عجزه و ایتام مشغول. در آن روز مسرت اندوز هر تنی چون روز سعید نوروز عشرت آموز است و در هریک از ولایات ممالک محروسه، جشنی فیروز خاصه در دار الخلافه طهران، که مقر خلافت خاقان گردون توانست، به مشابه نوروز، فیروز جشنی مهنّا برپا و نوبت خانه سلطنت از شام تا بام بلند آواست. روز صلای نعمت است و اکابر و اصاغر، ریزه خوار خوان رحمت. همت دریا نوال خاقانی، شامل احوال خادم و عاصی است و محبوسان زندان قهر قهرمانی را نوبت خلاصی. نوّاب ضیاء السلطنه العلیه، صبیّه مرضیه سرکار شوکت بهیّه، مباشر کار این سور پر سرور است و جیب و دامان عموم چاکران دربار دولت عظمی از ریزش دست حق پرستش، چون دریا و کان، معمور (۱).

این غزل زاده از طبع مؤلف در محافل سرور، ذکر زبان مغنیان بزم سور است و گوش مستمعین از استماع آن پر از لآلی منور و هی هذه لمؤلفه:

تبارک الله از ذات آنچنان مولودکه از وجودش منحوس اختران مسعود

حکیم را غم بیهوده در تفکر ذات کمال ذات عیان از صفات این مولود

گه تجلی ذاتش ز کارخانه غیب تجلیات عیان بود تا به ملک شهود

نه بو البشر ولی اندر صوامع ملکوت به این وجود مبارک مقربان به سجود

زهی وجود که در روزگار ایجادش چه جودها که نمود آفریدگار وجود

ستوده مام جهان را دگرچه غم ز فناست که این چنین خلفی زاد و تا ابد آسود

اگر چو کعبه شود دامغان، مدار عجب چرا که یافت شرافت ز فرّ این مولود

جهان به تازگی امروز کاین همایون روزنمونه ایست ز مولود خسرو محمود

ستوده فتحعلی شه که بود نظم جهان ز آفرینش او کردگار را مقصود اد

۱-. آباد

نشان سالش (خاقان روزگار) (۱)آمدکه روزگارش خاقانی جهان فرمود

مباد معدوم این روزگار آنکه (۲) بودبه روزگاران اسباب خرّمی موجود

شد آفرینش من خاوری به عهد ملک عطیّه [ای] بود این هم ز فضل ربّ ودود خلاصه بعد از آن که این ولد با سعادت در سنین دولت به هفت رسید، دست قضا بساط زندگانی نوّاب جهانسوز شاه را درهم پیچید. در شب چهارشنبه بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و نود و یک در میانه راه استرآباد و دامغان، که با عیال خود می رفت، به دست چند تن از ترکمانیه شوم یموت کشته شد و طومار عمرش در نوشته آمد. (۳)

بعد از رحلت، خلفی دیگر نیز از او به وجود آمد که صاحبقران مظفر را برادر کهتر است و همنام پدر عالی گهر. عمّ بزرگوار شاهنشاه تاجدار، محمد شاه قاجار، که در دار العلم شیراز بود، بعد از استماع خبر شهادت برادر بلند اختر، ملاقات این برازنده تخت و افسر را آرزو نمود. شاهنشاه [۱۵] مؤید، امتثال امر عمّ مظفر را لازم شمرد و عزیمت شیراز کرده، چندی در آن دیار خلد اثر در مصاحبت آن شهریار توانگر به سر برده پس از اطفای نایره شوق، روی سعادت به وطن آورد.

از قراری که مشهور و معروف است، کریم خان زند، در آن سن طفولیت از بشره همایونش، آثار صولت و صلابت سلطنت تفرّس می نمود و پیوسته در حضور همایونش این نکته را به حضار محفل میسرود و از غرایب اوضاعی که در آن زمان از عمّ بزرگوارش تراوش کرده بود، اکثر اوقات در نزد امنیان دولت مذکور می فرمود. از آن جمله، داستان غیرت عمّ اکرم را چنین می سرایید که هنگام سلام عام که در مجلس خاص نزد کریم خان نشسته و کریم خان دل به صحبت اهل حضور بسته بود (۴)، چاقوی فرنگی از جیب مبارکد)

۱-. به حروف ابجد سال تولد وی ۱۱۸۶ است.

۲-. مجلس: (زانکه)

۳-. نگارنده اشاره ای به شورش حسین قلی خان بر کریم خان نمی کند و این که زکی خان زند به کشتار مردم منطقه پرداخت و مردم یکی از روستاهای منطقه چهارده کلاته دامغان را از دم تیغ گذراند. حسین قلی خان دست آخر به دست ترکمانان یموت کشته شد.

۴-. مجلس:- (بود)

برمی آورد و فرش زیر پای خود را از ضـرب گزلک پاره پاره می کرد. مباشـرین بزم، از پیشـخدمت و فراش در خدمتش تظلم می آوردند و عجز می کردند که این چه احوال است، بر جان ضـعیف ما رحم فرمای و این عمل را ترک نمای. در جواب می فرمود:

اکنون که قدرت خصومت به نوعی دیگر ندارم، این قدر هم غنیمت است.

بخش ۳

ذکر انتقال دولت زند به این سلسله ارجمند و بیان مختصری از حالات و فتوحات خاقان شهیر ظفرمند تا هنگام ولیعهدی خاقان عدوبند

در روز سه شنبه سیزدهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و نود و سه، کریم خان زند در دار العلم شیراز بهشت مانند، تخت را به تخته بدل ساخته، درگذشت و تاریخ فوت او از کلک فصحای آن عصر به این آیین بر صفحه مرقوم گشت:

تاریخ:

کریم خان چو ازین دار بیم دار گذشت (۱)سه از نود، نود از صد، صد از هزار گذشت (۱۱۹۳) خاقان مغفور محمد شاه قاجار، که شاهنشاه صاحبقران را عمّ بزرگوار است، از یاری اقبال و یاری بخت سعادت اتصال، در روز مزبور به سبب نحوست سیزده، با برادران کهتر خود، جعفر قلی خان و مهدی خان و جمعی دیگر از خویشان و ارادت کیشان، سوار گشته در ارباع (۲) حومه شیراز مشغول صید و شکار بود که ناگهان این خبر بهجت توامان را از مخبری صادق شنود، (۳) از همان خارج شهر مزبور، با برادران صداقت دستور، گران رکاب و سبک عنان گردید، در عرض سه روز به دار السلطنه اصفهان بهشت نشان رسید و از آن جا ایلغار (۴) کرده در دار الخلافه طهران، ابدال خان کردتن

۱- . این مصرع در متن ملک و مجلس آمده و در نسخه ملّی نیامده است.

۲- . چهارگوشه

۳- . مجلس: (شنیده)

۴- . به تاخت رفتن

جهان بگلو با سایر روسای اکراد به خدمتش تشرف جستند سپس (۱) روانه مازندران شد.

مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادرانش، که تا آن زمان منتظر چنین روزی بودند، بی وفایی کرده از استرآباد به بارفروش (۲) آمدند و جمعی را بر سر راه برادر بلند اختر فرستاده او را سد راه شدند.

رضا قلی خان برادر دیگرش نیز از خاقان شهید جدا گشته در بارفروش به ایشان پیوست. جعفر قلی خان به استمالت هرسه روانه شد. پند ناصح مشفق، سودمند نیفتاد و از بارفروش بیرون آمده با برادر مهتر، صف مجادلت آراستند. رضا قلی خان از رفاقت ایشان پا کشیده به بارفروش رسید. مرتضی قلی خان شکست یافت و خاقان مظفر داخل بلده بارفروش شد.

در آن وقت، علیمراد خان زند [۱۶] دعوی سروری می کرد (۳)، سپاهی جرار به تسخیر مازندران فرستاده و از سلطان سعید شکست فاحش دیده به طهران برگردیدند.

سلطان سعید، عزیمت اصفهان داشت که باز برادران هرزه درا، بی وفایی آغاز نهادند و گنجینه مخالفت را سر گشادند. کوتاهی سخن، از هنگام ورود خسرو و مسعود به مازندران، که سنه یکهزار و یکصد و نود و سه بود، تا نود و نه، که مدت هفت سال است، بی اندامی برخی از برادران، او را در سامان مازندران و طهران معطل داشت. از آن جمله، در سال یکهزار و یکصد و نود و پنج، رضا قلی خان که به استمالت جماعت لاریجانی مأمور بود، علی الغفله به بارفروش درآمده و سلطان سعید را دستگیر کرده به محال بندپی مازندران فرستاده، حاجی خانجان حلالخور حاکم بندپی او را در جنگل محبوس نهاد. برادران دیگر جمعیت کرده و رضا قلی خان را شکست داده و پادشاه جهانگیر را از حبس بندپی برآوردند. در همان سال به سفر سمنان و دامغان و بسطام رفت و در سال دیگر تا چمن گوران دشت آذربایجان حرکت و در سلطانیه ییلاق نمود. بالجمله درین هفت سال، نه فرصت کاری شد، نه برادران از مخالفت طرفی بستند.).

۱- . مجلس:- (سپس)

۲- . بابل امروزی

۳- . در نسخه ملّی، این عبارت چنین آمده است: (در آن وقت، علیمراد خان برادرزاده کریم خان نیست، پسر زن صادق خان برادر کریم خان است که در معنی ربیب او محسوب می شود، پدرش قیطانس زند است، دعوی سروری می کرد).

رضا قلی خان بعد از توسل به علیمراد خان و صادق خان زند به خراسان رفته فوت شد. مرتضی قلی خان خواست نزد علیمراد خان رود، خبر فوت او را در قم شنیده عازم رشت شد و از راه دریای خزر به حاجی ترخان و از آن جا نزد کتراین ثانی (۱) ملقب به خورشید کلاه، پادشاه روس رفت و بعد از چندی نعش او را به ایران آوردند. مصطفی قلی خان از دو دیده نابینا شد. کسی که از برادران خلافی نکرد، مهدی قلی خان بود.

علی قلی خان هم در زمان سلطان شهید بد نبود.

بالجمله در سالی که سلطان شهید از حبس بندپی نجات یافت، شاهنشاه صاحبقران دوازده ساله بود. سلطان سعید چون از ناحیه احوالش، ادراک وفور شجاعت و سخاوت و عدالت و سیاست می نمود، روزبه روز بر مراتب عزت و اقتدارش می افزود و آن ذات کامل الصفات را بر جمیع برادران و متعلقان مرجح می داشت و همت ارجمند به تربیت گوهر بلندش می گماشت.

در اسفار قریب و بعید، به جای عمّ سعید، جالس مسند خلافت تائید بود و در حضور و غیاب آن حضرت، مباشر مهمات شد (۲). بالجمله علیمراد خان زند دو دفعه لشکر به مازندران فرستاد: در [بار] اول مراد خان زند سردار بود، به سعی جعفر قلی خان شکست یافت؛ در [بار] ثانی، شیخ ویس خان، ولد خود را با جمعیتی از اشرار به تسخیر استرآباد مأمور کرد. شیخ ویس خان در بلده ساری متوقف و محمد ظاهر خان زند را با سپاهی بی کران به آن سامان فرستاد. تدابیر صائبه سلطان سعید اردوی او را متفرق ساخت و محمد ظاهر خان دستگیر و مقتول شد. شیخ ویس خان نیز از ساری فرارا (۳) به علیمراد خان پیوست. ساقی روزگار، علی مراد خان را پیمانه مرگ چشانید و برادر بطنی او جعفر خان که در کردستان بود، به اصفهان آمده مدعی سروری گردید.

سلطان سعید در چهاردهم [۱۷] شهر ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و نود و نه از استرآباد عزیمت عراق فرمود و ولایات قم و کاشان را مسخر نمود [ه] روی به اصفهانی)

۱- . منظور از کتراین ثانی، کاترین دوم تزار روسیه است که معاصر آقا محمد خان بود.

۲- . ملّی: (شدید)

۳- . مجلس: (فرارا از ساری)

آورد و جعفر خان تاب مقاومت نیآورده، عزیمت شیراز کرد.

خاقان مسعود به سمت جبال بختیاری پی سپار و در منزل قهیز چارمحال سنگر آن طایفه را بر هم زد و اکثری [از دشمنان] را طعمه شمشیر آبدار نمود. در سنه یکهزار و دویست و یک بر سر گیلان لشکر رانده و آن ولایت را متصرف گردید.

هدایت الله خان حاکم آن جا خواست از انزلی به بادکوبه فرار کند، یکی از غلامان او را به مهره آتشین تفنگ از پای درآورد و سرش را به خدمت سلطان سعید برد.

در سنه یکهزار و دویست و دو، باز سفر اصفهان فرمود و علی خان افشار خمساوی را به جرم خیانت کور نمود. جعفر خان زند از شیراز بر سر یزد رفت و از میر محمد خان طبسی شکست خورد. میر محمد خان مزبور مغرور شده به اصفهان تاخت و جعفر قلی خان به حکم سلطان سعید در بلوک رودشت اصفهان او را شکست داده روانه طبس ساخت.

خاقان سعید عزیمت فارس کرده از مشهد مادر سلیمان مراجعت به اصفهان و از آنجا به طهران برگشت. در سنه یکهزار و دویست و سه، در شیراز جعفر خان زند از سعایت دو سه نفر از اشرار زندیه و غیر کشته شد. لطفعلی خان، ولدش، از لار به شیراز آمده قاتلین پدر را به سزا رسانید. خاقان مغفور باز عزیمت فارس فرمود. لطفعلی خان موازی بیست هزار نفر جمعیت از الوار فراهم آورده و در صحرای قصر الدشت حومه شیراز، مشهور به مسجد بردی، یک فرسنگی شهر، تلاقی دست داده، خان زند شکست خورده و به شیراز رفته دروازه را در بست. هجده هزار پیاده و جمعی از امرای الوار دستگیر شدند.

در آن سال تسخیر شهر میسور نبود، لهذا سلطان سعید مراجعت به طهران فرمود و شاهنشاه صاحبقران- خلّد اللّه ملکه- را به سبب انتظام امور عراق و اطلاع از اوضاع فارس و کرمان با لشکری بی کران به توقف چمن گندمان (۱) روان و محمد حسین خان و نصر الله خان قراگوزلو را در رکاب با سعادتش مأمور به آن سامان نمود و خود به سبب جسارت صادق خان کرد شقاقی، ایلغار کرده در یکشب بیست و چهار فرسنگ راه راندهد.

۱- . شهری است در استان چهارمحال بختیاری، نزدیک شهرکرد.

به سراب خراب رسید و از افروختن آتش انتقام، رودخانه های اکراد بد نهاد را به کره اثیر رسانید.

صادق خان به قراباغ گریخت و سلطان سعید، به دار السلطنه تبریز شتافته [و] امرای آذربایجان به حضرتش تقرب جستند، مگر محمد قلی خان افشار حاکم ارومی، که وحشت کرده به محال اشنو (۱) فرار و پس از نهب (۲) اموال، مطمئن شده به اردو پیوست.

در خلال این احوال، خبر شورش لطفعلی خان زند را شنیده از آذربایجان به صوب عراق عازم گردید. تبیین این مقال آنکه، پس از نزول موکب اجلال حضرت صاحبقران بی همال به چمن گندمان، لطفعلی خان را هوای خام مجادله با آن برگزیده حضرت ذو الجلال بر سر افتاد و با بیست هزار کس از ابطال رجال از شیراز [۱۸] روی به محال سمیرم نهاد.

صاحبقران بی همال، عزم لطفعلی خان را فوزی عظیم شمرده و از چمن گندمان روی به محال قمشه (۳) آورد. لطفعلی خان در شبی که مست از شراب ناب و دیده بختش (۴) در خواب بود، عبد الرحیم خان و محمد علی خان، برادران حاجی ابراهیم خان شیرازی، به پشت گرمی موکب صاحبقران ظفر آیت که در قمشه استقرار داشت، اردوی او را بر هم زده روانه شیراز شدند و لطفعلی خان با دویست نفر سوار از الوار، فرار و به طرف شیراز ایلغار کرد؛ دروازه های شهر را چون باب بخت، بسته یافت و به جانب دشتستانات و بندر ریگ شتافت.

شاهنشاه مظفر از محال قمشه، نزول اجلال به دار السلطنه اصفهان فرمود و کوس بشارت را بلند آواز نمود. حاجی ابراهیم خان، نگاهداری فارس را با چنین کاری بزرگ در قوه قدرت خود ندید، لهذا ملتجی به درگاه فلک جاه سلطان سعید گردید. در سنه یکهزار و دویست و شش سلطان سعید، (۵) حضرت صاحبقران رشید را در دار الخلافه طهران برجای خویش نشانیده به صوب مملکت فارس عزیمت گرای شد. قبل از وقت، مصطفی خان دولوی قاجار را با میرزا رضا قلی نوایی، صاحب دیوان انشا، و معادل سه هزار کس به آن جانب مأمور [کرد]. میرزا رضا قلی، اموال لطفعلی خان را از جواهرد)

۱- . اشنویّه امروزی در آذربایجان غربی که ساکنان آن کرد هستند.

۲- . نهب: غارت کردن، غنیمت گرفتن.

۳- . قمشه نام قدیم شهرضا است که در جنوب اصفهان قرار دارد.

۴- . ملّی: (دویده تختش)

۵- . ملی:- (گردید. در سنه یکهزار و دویست و شش سلطان سعید)

سواره و پیاده و نقد و غیره ضبط کرده به اصفهان فرستاد.

لطفعلی خان از بندر ریگ جمعیتی آراسته و با مصطفی خان مقابله کرده او را شکست داد. پس از آن، جان محمد خان دولوی قاجار به سرداری مأمور شد و در مسجد بردی شیراز با خان زند جدال نموده، شکست خورد و جمعی از امرای قاجار در آن گیرودار گرفتار شدند.

سلطان سعید، خود، روی سعادت انباز به شیراز آورد و در بلوک ابرج، (۱) لطفعلی خان شبیخون به اردوی همایون برد و کاری نساخت. حاجی ابراهیم خان و عمال و اعیان فارس، به اردوی اعلی مشرف و از التفات گوناگون قرین انواع عز و شرف شدند.

سلطان سعید داخل شیراز [شد] و اولاد و متعلقان امراء زند را، از کریم خان تا لطفعلی خان، کوچانیده روانه مازندران ساخت و حاجی ابراهیم خان را در ازای آن همه خدمات شایان به منصب بلند ایالت مملکت فارس بنواخت و به رجعت دار الخلافه طهران، سمند رجعت به ضرب در تاخت. (۲) در سنه یکهزار و دویست و هفت، صاحبقران کشورگیر را به تسخیر ولایت کرمان و قلاع بم و نرماشیر مأمور نمود و خود در چمن آس پاس فارس نزول اجلال فرمود.

جان محمد خان دولوی قاجار، به خرابی قلعه شیراز، که از بناهای کریم خان زند [بوده] و بروج و بارو [ی آن] کلا از آجر سفید پخته و به غایت مستحکم و استوار بود، پای عزیمت برگشود. یکی از فصحای آن عهد رباعی درین فقره گفته و الحق گوهر معنی نیکو سفته است.

رباعی:

گردون به زمانه خاک غم بیخت دریغ با شهد طرب زهر غم آمیخت دریغ

[۱۹] از کینه دور فلک جور سرشت شیرازه شیراز ز هم ریخت دریغ در هفتم شهر ذی حجه الحرام مذکور، قلعه کرمان از همت این خسرو گردون توان، مسخر و قلعه جات بم و نرماشیر تا حدود سیستان و بلوچستان به تصرف غازیان مظفر درآمد.ت)

۱- . از روستاهای شهر آباده در استان فارس

۲- . مجلس: (سمند نصرت در تاخت)

صاحبقران قلعه گشا، جمعی از معارف آن ولایت را با پیشکش های فراوان و مالیات دیوان قدر بنیان به صوب اردوی اعلی روان و خود بعد از انتظام امور آن سامان، در دهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و هشت، به رکاب ظفر عنان برگشت و در دوازدهم شهر صفر المظفر، عرصه دار الخلافه را از یمن ورود سلطان فردوس مکان و خاقان صاحبقران، پایه از فردوس برین درگذشت و بفاصله روزی چند رایات ظفر آیات را به ولایت گرگان و تنبیه ترکمانان یموت و کوکلان حرکت داد و از خون آن گروه نکبت ثروه (۱) رودی دیگر در کنار رود گرگان بنا نهاد و پس از وفور نهب و غارت و قتل بی نهایت کله منارها از رئوس منحوس ایشان ترتیب داده و جمعی از معارف را به صیغه گروگان با کوچ و متعلقان برداشته عازم مقر خلافت شد. خانوارهای گروگان ترکمانان را در ارک معلی در همسایگی دولت سرا منزل داد و جیره و جامه سالیان از برای ایشان بنا نهاد. عزیمت دیار خراسان داشت که خبر طغیان لطفعلی خان در کرمان و مخالفت کرمانیان به سمع اشرف رسید. اولا صاحبقران کشورگیر را به منقلای موکب ظفر تأثیر با جمعی از دلاوران شیر نظیر نامزد کرد و خود پس از آن متوکلا علی الله روی به راه آورد جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی بیگلر بیگی مملکت فارس که بعد از خبر طغیان لطفعلی خان به ملاحظات عقل دوراندیش، احضار به رکاب نصرت کیش شده بود، در منزل پل دلّاک قم، جبهه (۲) بر خاک حضور پر نور سود و در همان روز ورود به منصب جلیل وزارت اعظم و لقب نبیل اعتماد الدولگی سرافراز و بلافاصله، عقاب رایات ظفر به صوب مقصود در پرواز آمد.

قلعه کرمان را پس از ورود محصور و حضرت صاحبقران منصور را به خرابی حول وحوش تسخیر قلاع خارجه مأمور ساخت و بعد از انقضای مدت پنج ماه به یورش غازیان غیور، قلعه به آن استحکام را مفتوح و کوس فیروزی بنواخت. سه روز متوالی به قتل و اسر اهالی فرمان داد و لطفعلی خان به سمت سیستان پای گریز برگشاد. در قلعه بم، محمد علی بیک نامی کلانتر آن ولایت، اسب نامی اش را که معروف به قران بود، پی کرد و او را با دستان بسته به درگاه کی آورد. بعد از کوری روانه طهران و از آن جا به عدمنی

۱- . مجلس: (نکبت پژوه)

۲- . پیشانی

آباد روان شد. [او را] در بقعه حضرت امامزاده زید بن یحیی دفنش کردند و پس از چندی فتح الله خان، ولدش، که در جرگ [ه] خواجه سرایان حرم محترم بود، نعش او را نقل و تحویل کرده، در عتبات عرش درجاتش مدفون آوردند.

بیت:

چو بـد کردی مباش ایمن ز آفات بـدی را خود بدی [۲۰] باشد مکافات دو قطعه الماس میراث پدری سـلطان سـعید، مسمی به دریـای نور و کوه نور و بعضـی جواهر نفیس دیگر، بـاز منتقل به آن شـهریار باذل شـد. (۱) صاحبقران مؤیـد را به انتظام سایر مهام کرمان گذاشت و خود راه شـیراز برداشت. بعد از چندی که از سـعی صاحبقران مؤید، امورات کرمان را نظامی و مهمات صفحه لاـر را انتظـامی دست داد، بر حسب احضار عمّ بزرگوار، بال همت به صوب شـیراز برگشاد و در ازاء آن همه زحمات، مـورد نوازش زیـاد گشـته از منصب ارجمنـد ایـالت مملکت فـارس و لقب دلپسـند جهانبـانی برخوردار و سـلطان سـعید به دار الخلافه جاویـد قرار، عنان گذار شده در سـنه یکهزار و دویست و نه به عزم تسـخیر قلعه شوشـی، عقاب رایات ظفر را به جانب مملکت آذربایجان بلند پرواز نمود.

چون تسـخیر قلعه به حکم قدر موقوف به وقت دیگر بود و سـلطان سـعید را مراجعت بی نیل مقصود، خلاف غیرت می نمود و هم چنـدی بود که اریکلی خـان والی گرجسـتانات به سـبب تعرض کوه نشـینان داغسـتان، پناه به دولت روس برده و از قراری که- انشاء الله تعالی- ذکر خواهد شد، ادیچ (۲) نامی از ینارال (۳) آن دولت را با جمعیت به حدود ولایت خویش آورده بود، لهذا تنبیه آن بدکنش را در کیش ملت داری واجب شـمرده و توکل بر خالق جزو و کل کرده به دیار گرجسـتان تاخت و شهر تفلیس را مسـخر نموده آن ولاـیت معمور را از قتـل و غـارت موفور ویران سـاخت. والی مزبور به صوب کاخت و کارتیل (۴) گریخت و به ولایت قزلر (۵) رفته مجددا به جهت استمداد به داماند.

۱-. بخشنده

۲-. مجلس: (گداونج)

۳-. ینارال، همان جنرال است و افسران عالیرتبه را گویند؛ ملی: (ینالار)

۴-. نام دو ایالت از ایالت های مهم گرجستان است که در عهد صفویه تابع ایران بودند.

۵-. نام فعلی آن، کیزلیار است و در کنار رود ترک قرار دارد.

دولت روسیه بد بنیاد آویخت.

سلطان سعید نه روز در تفلیس توقف کرده از آن جا سمند عزم به ولایت گنجه برانگیخت. ولایات شکی و شروان را مطیع نمود و ایّام زمستان را در قشلاق مغان به سر برده، در اواخر فصل مزبور عود به دار الخلافه طهران فرمود.

در سنه یکهزار و دویست و ده، عازم مملکت خراسان شد و نادر سلطان افشار، ولد شاهرخ شاه، از جانب پدر به قندهار رفته به امید استعانت، به اولاد تیمور شاه افغان پناه برد. ارض اقدس مسخر و ایّام خود سری اولاد نادر شاه افشار به سر آمد. شاهرخ شاه، بعد از دادن گنجهای سیم وزر و سپردن گنجینه های درّوگوهر، مریض گشته ازین عالم درگذشت (۱). مقبره نادری که کلا از سنگ رخام مرمر و مشحون به انواع زینت و فرّ بود، از ضرب تیشه انتقام با خاک تیره برابر گشت. بعد از آن که عرصه خراسان را طولاـ و عرضا متصرف گردید، حکام جدید به هر ولاـیت برگزید و روی سعادت به دار الخلافه طهران راجع گردانید. عظام رمیم نادر شاه افشار و استخوانهای پوسیده کریم خان زند را، که به خونخواهی جدّ و پدر از ارض اقدس و دار العلم شیراز آورده بود، در معبر کریاس (۲) خلوت نمازخانه واقعه در دار الخلافه طهران، که از مستحدثات کریم خان مزبور است دفن نمود و شبان و روزان از سطح آن عبور می فرمود. اکثر اوقات در هنگام عبور لگدی سخت [۲۱] بر آن دو موضع (۳) می نواخت و هریک از آن دو بینوا قرین مذمت و قدح فراوان می ساخت. با این همه بغض و عداوت، چنان معقولیت داشت که در ایّام حیات شاهرخ شاه، نام سلطنت و تاج دولت بر سر نگذاشت؛ بعد از مراجعت از خراسان، همت بر این فقره گذاشت. افسر و جیقه و مسندی مختصر ترتیب داد و این قرار را در دولت عظمی به یادگار نهاد.

وقتی خاقان مغفور- نور الله مضجعه- تاریخ جلوس و قتل نادر شاه را در یک شعر).

۱- . نمونه ای از تحریف تاریخ که در آن شکنجه شدن شاهرخ میرزا حذف گردیده است.

۲- . در کاخ گلستان و در مدخل خلوت کریم خانی واقع است و به معنای طهارت خانه است که بر بالای اطاق و سرای می سازند؛ محوطه درون سرای؛ خلوت خانه شاه یا امیر؛ دربار شاه (ر. ک: معین، ذیل کریاس).

۳- . در حاشیه نسخه ملّی، این عبارت ناقص به چشم می خورد: (شاید در حین مذمت بوده که ناسخ عینا آن را به این شکل نقل نموده، یعنی به تصحیف).

از مؤلف طلب فرمود، این قطعه عرض شده، موقع قبول یافت:

تاریخ

نادر که شد ضرب المثل هم بی بدل هم بد عمل مقتول از تیغ اجل آمد بهار و رفت دی

از خاوری جویا ملک تاریخ قتل و شاهی اش فی الفور جستم خامه و بردم (۱)به سوی هردو پی

از این دو لخت آید برون سال جلوس و قتل اونادر شه افشار بد، نادر شه افشار طی (۲)

ذکر عزیمت سلطان شهید به مملکت آذربایجان و احضار صاحبقران کشورستان از شیراز و تفویض منصب ولیعهدی دولت جاوید طراز

سلطان سعید شهید را بعد از مراجعت از سفر خراسان هوای استخلاص ولایت ارمن و گرفتاری خان شوشی، ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ، که تا آن زمان از باده مخالفت تردماغ بود، افتاد و به مفاد (الملوک ملهمون) ملهم غیب، آیه وافی هدایه (کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ) (۳) را به گوش هوشش فرو خوانده از وفور فراست و دانایی دریافت که هر بقایی را فنایی لازم است و هر ثباتی را زوالی جازم؛ روزگار ناپایدار غدار است و سپهر غدار ناپایدار. از فرط دوربینی و مآل اندیشی، حفظ بنیان سلطنت و حراست ایوان خلافت و ایمنی رعیت و سپاه و نگاهداری تخت و کلاه، خورشیدوار از مطلع خاطر انورش سر بر زد و به احضار شاهنشاه صاحبقران از دار العلم شیراز فرمان داد. پس از وصول موکب آن برازنده دیهیم سروری، حضرتش را زیاده از سابق نوازشی به سزا۶.

۱- . مجلس:- (بردم)

۲- . در ذیل ماده تاریخ (نادر شه افشار بد) در نسخه ملّی عدد ۱۱۴۸ و در ذیل (نادر شه افشار طی) عدد ۱۱۶۱ به چشم می خورد.

۳- . سوره الرحمن، آیه ۲۶.

فرمود و در محفل خاصش از راه وفور مرحمت و از جهت سپردن اسرار مملکت، اذن جلوس فرمود، مهر از زبان الهام بیان برداشت و نقود اسراری را که سالیان دراز (۱)، در خزینه خاطر مخزون داشت، بر طبق اظهار گذاشت؛ فرمود: ای فرزند نامدار و قره العین عالیمقدار، از روزی که ابر نیسان رحمت الهی از فیض فضل نامتناهی گوهر وجود مسعودت را در صدف عفت به ودیعت (۲) نهاد و دست قابله قدر، ذات دولت نمونت را به عرصه عالم شهود پای گشاد، تا دیده بر جمال بی مثال دلارایت گشودم، بر روشنی دیده افزودم؛ وجود مسعودت را به جهت بیداری بخت خفته به فال نیکو گرفتم و بخت خواب آلود را مبارکباد گفتم. در جبین مبینت (۳) آثار تائیدات خدایی دیدم و عالم و مافیها را کان لم یکن انگاشته (۴)، ترا از جمله عالمیان برگزیدم در هر کاری خطیر از بخت بلند عالمگیرت یاری خواستم و از تأئیدات اقبالت روز به روز بر شوکت خویش افزوده از عزت دشمن کاستم. چون سرو [۲۲] برومند قامتت در جویبار دولت بالا کشید، تذرو (۵) همتم بر شاخسار تربیتت آرمید. در هر کارت تجربت نمودم و در هر امرت به دقت آزمودم، رنجت بردم و گنجت سپردم. مملکت دادم و تاج سروری بر فرق همایونت نهادم. در مراحل مروّت و انصاف و مراسم معدلت و انتصاف (۶) و فنون شجاعت و صفدری و رسوم سخاوت و مهتری و جمیع فضائل حمیده ذاتی و صفاتی که از ملزومات کار بختیاری و جهانداری است، دیدم از همه عالم برتری و بر عالمیان سرور. تا نهال سرسبز وجودت در جویبار عالم شهود نشو و نمایی تازه بیند، گلشن مملکت را از خس و خار فتنه و آزار مصفا ساختم و نام اعدای (۷) نابکار را به جهت ایمنی خاطر فیض مظاهرت، از صفحه امکان برانداختم.

اکنون از قراین خارجه و داخله چنان دانم که از جور ساقی روزگار، دورم به آخر رسیده و سلطان روح پرفتوحم از ملکداری مملکت جسد، طمع بریده است؛ سروش عالم غیب در گوش هوشم ندای الرحیل (۸) در داده است و دست قهرمان قضا ابوابلم

۱- . مجلس:- (دراز)

۲- . ملّی: (بود لعبت)

۳- . ملّی: (منیت)

۴- . عالم و آنچه در آنست را هیچ انگاشتم.

۵- . قرقاول؛ تذرو همتم، یعنی پرنده همتم، عزمم.

۶- . برابری و انصاف

۷- . دشمنان

۸- . ندای رفتن از این عالم

بدرود تاج وتخت بر چهره ام گشاده. همانا که این سفر را دیگر حضری نیست و ازین سفر رفته ازین پس در گوشها خبری نه. این که کلید باب سلطنت جهان را که به امانت در دست دارم، به اصالت به تو می سپارم. مرا بالاستحقاق و الانفراد، وارث تخت وتاج باش و عالم کون و فساد را از فرّ وجود همایون خویش، مایه رونق و رواج. در آداب رعیت پروری و ملکداری و لشکرکشی و دشمن کشی و عموم ملزومات جهانداری، چه گویم که ندانی و چه رانم که نتوانی. وصیت، کسی را در کار است که در امورات مختار نیست و نصیحت، شخصی را سزاوار که از فنون هنر خبردار نه. هنری که داری به کار بر و کاری که خواهی به عمل آور.

لمؤلفه:

نمی گویم چنین کن یا چنان کن به عالم آنچه لایق دانی آن کن این وداع آخرین است و دیدار بازپسین: (هذا فراق بینی بینک)

[مصرا]ع:

تا خود چه کنی تو در جهانداری ها

شاهنشاه صاحبقران، از استماع این فقرات جانگداز که از عمّ بزرگوار بنده نواز شنیده، قطرات عبرات (۱) از دیده بارید و به زبانی ضراعت (۲) آمیز و بیانی صداقت انگیز به معرض عرض رسانید.

لمؤلفه:

جهان بی جهانبان نماند به جای وجودش بود تا قیامت به پای امید که تا جهان برپاست، پایه تخت جهانبان (۳) بر جا باد و دشمنان دولت را دلیل اجل به مطموره (۴) عدم رهنما. ما بندگان را بی وجود پاکت، وجودی نیست و عرصه خاک را، بی تابش مهر تابناکت نمودی نه. دولتی که داریم، در سایه تخت تست و شوکتی که خواهیم، از یاری بخت تو.نه

۱- . جاری شدن اشک

۲- . به زاری خواستن

۳- . مجلس: (جهانیان)

۴- . نهان خانه

لمؤلفه:

بقای تو ز فنای جهان چه غم داردتو باش باقی، گیرم که این جهان فانی است بالجمله سلطان سعید فرزند رشید را چون جان در برکشیده بنواخت و مانند جانش از بدن جدا ساخت.

بعد از احسان، خلعت مهر طلعت ولیعهدی دولت ابد آیت، آن یک، سمند عزم را به جانب مملکت آذربایجان جولان داد [۲۳] و این یک شاهباز حزم را به هوای کشور فارس در طیران آورد: (اللیله حبلی). (۱)

ذکر شتافتن سلطان سعید به آذربایجان و فتح قلعه شوشی و اختتام کار آن حضرت از ظلم سپهر آبنوسی

در بهار سال نکبت مآل ئیلان ئیل (۲) ترکی مطابق سنه یکهزار و دویست و یازده، سلطان سعید پس از تفویض منصب ولیعهدی شاهنشاه صاحبقران و مأمور داشتن او به صوب مملکت فارس به عزم انتظام مهام آذربایجان و تنبیه سرکشان و تدمیر متمردان و اتمام کار ابراهیم خلیل خان جوانشیر، رایات ظفر آیات را به آن صوب شقه گشا نمود و از شاهزادگان عظام، نوّاب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسین علی میرزا و حسین قلی خان برادرزاده، و از امرای عالیمقدار، نظام الدوله سلیمان خان قاجار و بعضی از امرای دربار را مأمور التزام رکاب نصرت شعار فرمود، در چمن سلطانیه ترتیب شکاری جرگه داد و این حرکت بر او میمون نیفتاد. پس از آن با عزمی صرصر کردار به اندک روزی وارد آن دیار خلد آثار گردید. ابراهیم خان، به تصور این که راه عبور بر آن صرصر غیور بسته دارد، سدهای سدید دو رودخانه کر (۳) و ارس را درهم شکست وس.

۱- . شب آبستن حادثه است.

۲- . واژه ای است ترکی به معنای سال مار؛ ملّی: (پیلان پیل)

۳- . رود کورا در شمال ارس.

آب آن دو نهر عظیم را بر آن بیابان بست. سلطان سعید تدبیر بی تأثیر او را مانند نقش بر آب و موج سراب پنداشت و اردوی بزرگ را در محل [ی] موسوم به آدینه بازار گذاشت و نوّاب حسین قلی خان و سلیمان خان و حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را به محافظت اردو گماشت و خود با جمعی از لشکر جرار نیزه گذار و صادق خان شقاقی نابکار، که در سال قبل به قدم ارادت به دربار فلک رتبت آمده بود، در سفاین دریا شکاف نشسته از آن آب بحر مانند گذشت. آن پیر گرگ شوشی، چون تدبیر اول را بی فایده دید، به تدبیر ثانی کوشید و از فرط وحشت و اضطرار آن قلعه محکم حصار را گذاشت و با دلی داغدار راه داغستان برداشت.

بیت:

گریز به هنگام و سر بر به جای به از پهلوانی و سر زیر پای سپاه خون آشام در رکاب خسرو ظفر غلام، چون قلعه را خالی از مخل دیدند، جلو ریز داخل گردیدند، ذخایر و دفاینی که در سالیان دراز در آن قلعه، مانند دفینه قارون مشحون آمده بود، به اموال ارامنه و غیره، به تصرف غازیان ظفر عنان درآمد. پنج شبانه روز شاه و سپاه با خاطری آسوده بر بستر کامرانی تکیه زده به استراحت غنودند، غافل از این که شعبده باز چرخ مشعبد (۱) را بازیچه ها در پیش است و روزگار خونخوار در قصد خوردن خون بیگانه و خویش روزگار بی وفا کاری بزرگ در نظر داشت که با آن سلطان سعید بنای بی وفایی گذاشت. بالجمله سه نفر غدار نابکار: صادق نام گرجی خانه زاد پیشخدمت و خداداد نام اصفهانی ایضا و عباسعلی نام مازندرانی فراش خلوت، به سبب جرمی که در روز گذشته از ایشان به ظهور رسیده بود و از بیم سطوت و وعده سیاست آن قهرمان با هیبت، در شکنجه اضطراب و اضطرار بودند، خاک بر [۲۴] دیده حق شناسی انباشته و تخم جور در مزرع نمک به حرامی کاشته، روز شنبه بیست و یکم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و یازده، بعد از ادای دوگانه به درگاه ایزد یگانه دادگر، (۲) آخته خنجر بر سر بالین آن خسرو دادگر تاختند و کار او را به چند زخم منکر ساختند.ر)

۱- . ملّی: (شعبد)

۲- . مجلس:- (دادگر)

در آن بین گیرودار، از لفظ گوهربار به آن سه نابکار فرمود که، ایران را خراب کردید. در جواب سرودند که، برخلاف است، بلکه آباد کردیم.

چون این مهم خطیر از آن ناپاکان شریر به وجود آمد، سراسیمه گشته ابواب فرار را بر خود بسته دیدند و پای هزیمت را شکسته یافتند، ناچار اسباب و اثایه سلطنت را از قبیل تاج و کمر و شمشیر مجوهر و بازوبندهای جواهر و صندوقچه جواهرنشان و سایر اسباب دیگر، که هر دانه از آنها خراج کشوری و باج اقلیمی بود، برداشته در همان هنگام صبح صادق نزد صادق خان شقاقی کاذب شتافتندو (۱) آن تیره روزگار که هنوز از خواب غفلت در خمار بود، اسباب سلطنت را دید، از فرط حیرت چشم را مالیده گفت:

[مصرا]ع:

این که می بینم به بیداری است یا به خواب. پس کیفیت ماجرا را با او به میان آورده، وقایع را آنچه گذشته بود، بیان کردند و بر صدق قول خویش قسمهای مغلّظه خوردند. چون یقین بر این معنی دست داد، اسباب مجوهر را برداشته، آن سه روسیاه را در نزد خود نگاهداشت. مقارن این احوال، آفتاب عالمیان تاب چون سری بریده از طشت زرّین سپهر طالع شد و امرا و لشکریان از این قضیه هولناک مطلع گریدند و از نهایت اضطراب دست وپا گم کرده هرکس به بیغوله [ای] شتافت و هرکس به صحرا و کوهی راه مأمنی می جست و می یافت.

محمد حسین خان قوانلوی قاجار، سرکشیکچی باشی مشهور به دوداق میرزا رضا قلی نوایی (۲) منشی الممالک ازین واقعه جانکاه آگاه و سلطان سعید را سراسیمه بر سر خوابگاه شتافتند و پیکر شریفش را در خون غوطه ور یافتند. سری را که از افسر خورشید ننگ داشت، عور از افسر، و افسری را که با اکلیل (۳) چرخ دعوی برابری می کرد، دور از سر دیدند. لمؤلفه:

حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک سای حیف از آن تارک که عور از افسر فرماندهی سر

۱- . ملّی و ملک:- (و)

۲- . ملّی: (نوآیی)

۳- . ملّی: (اوکلیل)؛ به معنای تاج و افسر

حمل ونقل نعش را در چنان حالت ممکن ندیده، آنچه از اسباب سلطنت که باقی مانده بود برداشته با جمعی از سواره لشکر از راه نخجوان و مراغه عازم مستقر خلافت گشتند. اهالی قلعه از کافر و مسلمان و اجامره لشکر از توانا و ناتوان دست به غارت گشوده از اساس کارخانجات پادشاهی و اسباب امرا و سپاهی آنچه دیدند، به یغما بردند. در سر این یغما خونها ریخته شد و تن ها به خون آمیخته. چون این خبر وحشت اثر در آدینه بازار به اردوی بزرگ رسید، لشکر متفرق گردید. امرا همگی بنه و آغروق (۱) را ریخته بدون جمع آوری سپاه هریک [به] سمتی گریختند. حسین قلی خان برادرزاده و سلیمان خان نظام الدوله در رکاب نوّاب شاهزادگان ثلثه (۲) با هرچه از سپاه به همراه داشتند، از راه رشت عازم تختگاه گشتند.

[۲۵] حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله با جمعی از رؤسا و تفنگچیان مازندرانی از رکاب شاهزادگان دور افتاده از راه اردبیل و زنجان روانه طهران شدند. در راه اردبیل، نجفقلی خان شاهیسون با سواره و ایل خود به ایشان ملحق گردیده، همراهی نمود.

علی قلی خان برادر سلطان شهید، که مأمور به محافظت ایروان بود، بعد از شنیدن واقعه جانگداز برادر بلند اختر با جمعی که همراه او بودند، از راه مراغه و خوی و تبریز، توسن گریز را به سمت عراق مهمیز زده، در قلعه (علی شاه عوض) که در شش فرسخی طهران و از توابع بلوک شهریار است، به طمع خام شهریاری نزول نمود. نوّاب شاهزادگان و امرا و حاجی ابراهیم خان و رؤسا که هریک از راهی رفته بودند، در دار السلطنه قزوین به یکدیگر رسیده دو سه روزی به سبب استجمام مراکب و استحمام ارباب مراکب در آن جا اقامت نموده تا لشکر متفرقه از هر طرف (۳) جمع و به ایشان ملحق گردیده، به آیینی شایسته حرکت و در جنب قریه دولاب، منجمله حومه دار الخلافه طهران (۴) بار اقامت انداختند. چون حسین قلی خان از فرط صداقت جبلّی (۵)، هوشی سست و طبعی نادرست در خاطر داشت، همت قاصر بر آن گماشت که به تصدیق و صوابدید مهد علیا و ستر کبری، والده معظمه شاهنشاه صاحبقران، که صدف هردو گوهر بود،ی)

۱- . زاد و توشه سپاه

۲- . ثلاثه، سه گانه

۳- . مجلس: (جا)

۴- . در آن زمان در شرق تهران قرار داشت و امروزه در مرکز تهران بزرگ است.

۵- . ملّی: (خیلی)

وارد تختگاه کیان شود، بلکه به این تدبیر، شاهد (۱) زشت روی خیال خود را از پرده خفا به عرصه ظهور آورد.

میرزا محمد خان دولوی قاجار، بیگلر بیگی (۲) دار الخلافه طهران، که اعظم امرای ایل جلیل، و از وفور دانایی عقلا را در مهمات مشکله رهنما و دلیل بود، و به حکم وصیت سلطان شهید بایست که باب قلعه را جز بر روی صاحبقران قلعه گشا، که وارث بالارث و الاستحقاق تخت وتاج است، بر چهره دیگری نگشاید، لهذا به مشورت جناب میرزا محمد شفیع وزیر، که در آن اوقات از خدمت مقرره معزول و در دار الخلافه به عزلت مشغول بود، ازین کار و صوابدید اشرار انکار و تفنگچیانی که مستحفظ قلعه طهران و اکثری از اهل مازندران بودند با خود همداستان کرده، دروب قلعه را بر روی عموم امرا و سپاه بستند و در شاهراه انتظار ورود موکب خسرو صاحبقران نشستند. از عجایب واقعات اینکه، جناب میرزا محمد شفیع مزبور در همان سال به سعایت همقطاران مبلغ پنجاه هزار تومان مصادره شد و او را به دست بیگلر بیگی مزبور سپرده بودند که تنخواه (۳) مصادره را ازو دریافت نماید. میر محبعلی شاه نام هندی، که از معارف قلندران مرتاض و از سلسله چشتیان هند بوده، در اوقات گرفتاری با جناب میرزا، محبت اندوز و ایشان را مصاحب شب وروز شد و به سبب نجات او از بند ذلت، مشغول اوراد و اذکار و ریاضت شاقه گردیده، کمال اهتمام درین باب می ورزید. شبی در آخر شب میرزا را صدا کرده و مژده خلاصی از وی خواست و گفت تنخواهی که امروز از بابت وجه مصادره به میرزا محمد خان دادی، بفرست به بهانه مطلوبی پس بگیر [۲۶] که کار دیگر گون گشته و خصم از جان گذشته است. بعد از وصول خبر، معلوم شد که قتل).

۱- . مجلس:- (شاهد)

۲- . در لغت، به معنای امیر امیران یک شهر است (معین)؛ این سمت از زمان شاه عباس صفوی مرسوم شد و صاحبان این سمت، حکامی بودند که از پایتخت تعیین می گشتند، اما گاه این سمت موروثی بود. پیشکش هایی بوسیله وی به دست می آمد که از نظر شاه نیز می گذشت و معمولا عشری از پیشکش ها بین وی و پیشکش نویس که حساب پیشکش ها را نگه می داشت، تقسیم می شد. (دائره المعارف فارسی، غلامحسن مصاحب، ذیل بیگلر بیگی).

۳- . مبلغ پول یا حواله یکساله که از جانب حکومت به امرا پرداخت می شد (سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب نیا، ص ۱۶۱- ۱۶۲).

سلطان سعید در همان شب و همان ساعت خبر دادن آن قلندر بوده [است].

[مصرا]ع:

در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست

بخش ۴

ذکر رسیدن خبر قتل سلطان شهید به شاهنشاه صاحبقران و مسارعت او به دار الخلافه طهران

بعد از ظهور قضیه سلطان شهید، امرا و امنا چون از کیفیت وصیت آن پادشاه سعید آگاه بودند، از شهر و بیرون دار الخلافه عرایض متعدده مشعر بر وفور دولتخواهی و تعجیل در عزیمت موکب شاهنشاهی نوشته، چاپاران بی شمار روانه دار العلم شیراز نمودند. این خبر وحشت اثر در یوم دهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و دوازده گوشزد خاص وعام آن سامان گردید.

شاهنشاه صاحبقران پس از استماع این داستان از روی وقار و تمکین فراوان به ذکر کلمه طیبه (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ) (۱) رطب اللسان آمد تا محرمان دورونزدیک مظنّه اضطرابی نکنند. صبر و شکیبایی را پیشه فرمود و محرمان دربار و اشراف و اعیان آن دیار را طلب داشته [و] در روز هجدهم شهر مزبور در (۲) دیوانخانه شیراز به ساعتی سعادت انباز بر مسند فرمانروایی ایران و توران جلوس نمود. وجوه دنانیر (۳) به نام نامی آن آرایش تخت و سریر، زینتی تازه یافت و شاهنشاه جهان به نظم امور کل شتافت. مناشیر (۴) عدالت تأثیر به ولات (۵) و حکام ولایات از مصدر حکمرانی صادر شد که در موعدی مقرر در دار الخلافه حاضر باشند و به ناخن بی اندامی چهر دولتخواهی را نخراشند. چون این مهمات خطیر از تدابیر صائبه آن خسرو بی نظیر ساخته شد، قامت شریف را به لباسار

۱-. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲-. ملّی:- (در)

۳-. دینارها

۴-. منشورها، فرمان ها

۵-. جمع والی، کارگزار

عباسیان، که نشانه ماتم و سوگواری است، آراسته داشته نوای ناله و نفیر از محرمان خرگاه عرش نظر برخاسته گشت.

سه روز و سه شب اوقات همایون صرف عزاداری بود و پس از آن رایات ظفر را به عزیمت تختگاه بال گشا نمود. از فرط غیرت سلطنت، عهد کرد که تا قاتلین سلطان شهید را به دست نیارد و رسم سیاست را اجرا ندارد و مفسدین دولت ابد آیت را به زنجیر مفسدت اسیر و دستگیر نسازد، جامه سوگواری از تن بیرون نکند و به مراسم عیش و عشرت نپردازد. نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا را، که برحسب سن اکبر اولاد بود، به دارایی مملکت فارس نامزد فرمود و بعضی امرای کاردان را در خدمت او به ملازمت گذاشت و متوکلا علی الله راه تختگاه برداشت. با آن که در اطراف ممالک به سبب حدوث حادثه سلطان شهید شور روز محشر برپا بود و احدی با یکهزار نفر جمعیت هم تردد نمی توانست نمود، ولی آن خسرو دریا دل تکیه بر یاری خداوند و بخت فیروزمند کرده با معادل پانصد نفر سوار جرار زبده و سبای (۱) در روز بیست و سیم شهر محرم الحرام، از دار العلم شیراز روی به راه آورد. در هنگام عبور از بقعه حافظیه از کتاب مستطاب دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ استمزاجی (۲) [۲۷] نمود و حسب الامر وی، نجف قلی خان حاکم گروس، که از جمله همراهان رکاب بود، سر کتاب را گشوده (۳) غزلی که دو شعرش این است، از پرده خفا رخ نمود.

خواجه حافظ:

در نمازم خم ابروی تو [با] یاد آمدحالتی رفت که محراب به فریاد آمد

ای عروس ظفر از بخت شکایت منمای حجله حسن بیارای که داماد آمد این شعر بدیع را به فال نیکو گرفت و همتی از روح آن بزرگوار خواسته به شادمانی برفت. در عرض راه شاه و سپاه در منزلی نیاسودند و جامه از تن بیرون ننمودند و زین از پشت یکران (۴) بر زمین ننهادند و بر بستر استراحت تن در ندادند، تا در عرضیل

۱- . واژه ای است ترکی به معنای سواری که مایحتاج خود را به فتراک بسته و مسلح و آماده است؛ سوار زبده.

۲- . زمینه به دست آوردن، استفسار کردن (معین ذیل استمزاج)

۳- . ملّی: (گشود و)

۴- . اسب های اصیل

یازده روز، بیست و چهار منزل راه طی شد و توسن خلاف دشمنان باد پیمایی گردید. در منزل قم طوایف اخلاج (۱) پیاده و غیره به رکاب همایونش پیوستند و دل بر خدمت و جانفاشانی بستند. در منزل کناره گرد، که از قراء بلوك خار (۲) و، در شش فرسخی طهران واقع است، حسین قلی خان و حاجی ابراهیم خان و دیگر امرا شرف تقبیل آستان نواز (۳) را دریافتند و هریك فراخور احوال از وفور مراحم شاهنشاه بی همال به وادی مباهات شتافتند و هم در منزل مزبور به عرض خسرو عدالت دستور رسید که علی قلی خان برادر سلطان سعید در قریه (علی شاه عوض) شهریار طنبور مخالفت را ساز داده و به امید آرزوی دراز ایستاده است. بعد از ورود موکب مسعود به زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم نوّاب حسین قلی خان به سبب احترام علی قلی خان مأمور آمد که او را خواهی نخواهی طوعا ام کرها به دار الخلافه حاضر سازد.

در روز دوشنبه چهارم شهر صفر المظفر، به طالعی که منجمین اخترشناس ساعتی سعیدتر از آن نشان نمی دادند، به دولت و کامرانی و عزت و شادمانی با شوکت جمشیدی و صولت کیانی وارد مستقر خلافت و حکمرانی گردید و به سبب عهدی که در دار العلم شیراز، مکنون ضمیر فیض تخمیرش شده بود که: (تا قاتلین عمّ بزرگوار را به دست نیارد و ایشان را به سایر متمردان (۴) دولت به دست شحنه سیاست نسپارد، به امری که از لوازم جلوس بر تخت دارایی است، نپردازد و در دولتخانه سلطنت منزل نسازد)؛ لهذا در دولتخانه قدیم خویش، که در جنب سرای همایون است، نزول فرمود. ملکه آفاق، یعنی والده معظمه آن خسرو با اشفاق، به ملاقات پسر بلند اختر با وفاق پای عزیمت و اشتیاق گشود. به فاصله یک[ی] دو روز علی قلی خان را به اکراه و اجبار آوردند و در همان ساعت ورود حرکتی ناپسند ازو صادر شد که از همه کار مرفوع الاختیارش (۵) کردند. تبیین این مقال آنکه، بعد از ورود او به ایوان خلافت در حضور صاحبقران معدلت آیت، با چکمه و اسباب سواری وارد گشته بدون تعظیم و سلام بر روی دست انداز تالار نشسته، پا را بر روی پای دیگر انداخته، شمشیر را بر سر زانو گذاشت وند

۱-. جمع خلج: ایل خلج که در اطراف ساوه ساکن بودند.

۲-. گرمسار و ایوانکی فعلی

۳-. مجلس: (راستان نواز)

۴-. سرکشان

۵-. برکنار نمودند

بدون تمهید مقدمه سر گفتگوهای لاطائل (۱) را برداشت. حرفش همه از شرکت در سلطنت بود و بس [۲۸]، بلکه خود را بالاصاله منظور داشت و دیگر هیچکس. چون دیده باطنش خفاش وار در برابر آفتاب دولت پایدار بی نور بود تا ظهر و باطن را یکسان سازد، او را از دو دیده نابینا کردند و حسب الامر الاعلی در بلده بارفروش گوشه نشینی اختیار کرد تا در سنه یکهزار و دویست و چهل روی به دیار آخرت آورد- اللهم اغفره.ده

۱-. بیهوده

بخش ۵

ذکر فتنه صادق خان شقاقی پر نفاق و رسیدن این خبر به خسرو آفاق

بعد از ظهور قضیه هایله (۱) سلطان شهید، صادق خان شقاقی کرد عنید (۲) از فرط بلادت (۳) طبع پلید، چنین فهمید که تصاحب اسباب سلطنت باعث عروج بر معارج دولت است، غافل از این که، بیت:

گر انگشت سلیمانی نباشدچه خاصیت دهد نقش نگینی غراب آسا به هوای طعمه هواگیر گشته و با جمعی از اکراد شقاقی که با او بودند از رود ارس گذشته قشون متفرقه اردوی اعلی، که از اهل آذربایجان بودند، بر دور او جمع شدند و روی بی آب به سراب خراب نمودند.

صادق خان ایلات خود را که در نواحی سلدوز و مراغه و تبریز تا حدود مغان پراکنده و بی دلیل بودند، کلا جمع آوری نمود. جعفر قلی خان برادر بد سیرش را به حکومت قراچه داغ فرستاد و محمد علی سلطان، برادر دیگرش به صوابدید برادر عنید به داروغگی تبریز روی نهاد. از کرد و ترک ایلات آذربایجان به لطایف الحیل حشری وافر (۴) و خیلی متکاثر جمع آورد و از اموال غارت شده اردوی سلطان شهید و وجوه بازیافتی از قراچه داغ و تبریز به توسط برادران عنید، جیب و دامان آن خیل پلید را مملو کرد. چون در قوه قدرت نمی دید که علانیه به هوس تاج وتخت روی زشت به سمتوه

۱- . دهشتبار، موحش

۲- . ستیزه گر، سرکش

۳- . کودنی، کند ذهنی

۴- . گروهی انبوه

عراق آورد، لهذا استخلاص کوچ و متعلقان خود را از دار السلطنه قزوین که در آن جا گروگان بودند، بهانه ساخت و با آن حشم انبوه به عزیمت عراق پرداخت. بعد از ورود به حوالی قزوین، به محاصره کوشید و سه دفعه یورش به قلعه برده، کاری ندید. اهالی قزوین که از قدیمی خدمتگزاران (۱) دولت ابد قرین می بودند، دروازه های شهر را بسته، شب وروز در دفع آن جنود شیطانی آتش افشانی می نمودند.

چون صادق خان دانست که قزوینیان دل بر مجادلت بسته در انتظار ورود موکب مسعود نشسته اند، قزلباشی به خاطر فاترش (۲) رسیده از صدر و برات سیورسات بی حساب و تعیین محصلین شدید العقاب، بانی خرابی مبانی دهات و بلوکات خارج شهر گردید. اهالی آن حوالی از تعدیات متوالی آن مردود درگاه حضرت لا یزالی به جان آمدند و کیفیت ماجرا را از داخل و خارج به درگاه شاهنشاه عاجز نواز، عریضه نگار شدند [و] تعجیل موکب اقدس را به دفع آن خرس اخرس استدعا نمودند و ابواب مسکنت و ضراعت در عرایض متعدده گشودند. بالجمله صادق خان در ایّام توقف در خارج قزوین مسرعان نزد برادران بی دین فرستاد و ایشان را از قراچه داغ و تبریز به خرابی قلعه خوی فرمان داد. ایشان نیز هریک از محل توقف خود با جمعیتی [۲۹] که [همراه] داشتند، حرکت کرده و با یکدیگر ملحق گشته روی به صوب خوی گذاشتند.

برادران حسین خان دنبلی، که خود در قزوین به صیغه گروگان اقامت داشت، احتشادی کرده، در محال مرند، سر راه بر ایشان گرفتند از جانفشانی جماعت دنبلی تاب توقف نیاورده، توسن گریز را به جانب تبریز مهمیز زدند و در آن جا نیز مجال درنگ نیافته به جانب سراب خراب رفتند.

خلاصه کیفیت ماجرای صادق خان در دار الایمان قم به عرض شاهنشاه انجم تحشم رسید و تا ورود موکب مسعود به دار الخلافه طهران، حرکات ناشایسته او متدرجا معروض رأی عالم آرا می گردید. پس از ورود به مستقر خلافت عظمی، همت ملوکانه بر دفع آن کرد (۳) دیوانه گماشت و اوقات همایون را به تهیه و تدارک جدال و قتال با او مصروف داشت تا از یاری بخت سعید، داغ حرمان و حسرت بر قلب دشمنان عنیده)

۱- . ملّی: (خدمتگذاران)

۲- . سست، زبون

۳- . مجلس: (گروه)

گذاشت: (تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ) (۱).

ذکر عزیمت شاهنشاه دشمن شکن به دفع صادق خان پرنفاق و شکست آن مردود عاق از تائیدات حضرت قاسم الارزاق

از مؤیدات طالع بی زوال خسرو بی همال (۲) آنکه، محمد ولی خان قوانلوی قاجار که با جمعی از قشون رکابی مأمور به محافظت مشهد مقدس رضوی بود، بعد از استماع قضیه هائله سلطان شهید از آن جا حرکت و در دار الخلافه شرفیاب رکاب فیروز گردید.

امنیان دولت قاهره در بدایت عروج بر مدارج سروری، به ملاحظات عقل دوراندیش، مصلحت در حرکت ذات اقدس نمی دیدند و تعیین سروران معتبر را با قشونی بی مر (۳) بهتر می پسندیدند.

شاهنشاه دوراندیش، که مشکل فردا را امروز نکرد و راه دشوار را به مدد قدم همت به آسانی سپرد، برخلاف رأی امنا، مصلحت در عزیمت خویش دیده قاصد تهیه و تدارک گردید. قشون غارت زده اردوی سلطان شهید را از بخشش اسب و اسلحه و وجوه مواجب و علوفه گران بار ساخت و نخست به سبب اصرار قزوینیان به تهیه عزیمت پرداخت. در ابتدا حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی (۴) را به جهت اطمینان خاطر اهالی آن سامان با سواره و پیاده نامعدود به منقلای جنود ظفر نمود، روانه فرمود و خود در روز هشتم شهر صفر المظفر با لشکری بی حدومرّ و توپخانه و زنبورکخانه صاعقه اثر و فرّ کیقبادی و شکوه کیخسروی از دار الخلافه طهران عزیمت نمود.

از آن طرف، صادق خان بدنژاد با معادل بیست و پنجهزار ابطال رجال، که از قشون آذربایجان و خمسه و غیره انعقاد داده بود، از حوالی قلعه قزوین قدم جسارت پیشتر نهادت.

۱- . سوره آل عمران، آیه ۲۶

۲- . بی همتا، بی مانند

۳- . بی شمار

۴- . واژه ای است ترکی به معنای: رئیس غلامان، سرکار خاصه شریفه؛ به تعبیر تذکره الملوک: (قوللران به کلیه سلاح ها که خاص قورچیان بود، مجهز بودند). قوللر آقاسی فرمانده این قوللران بود و به عنوان فرمانده سپاه ایران هم از او یاد شده است.

و هردو لشکر چون دو دریای موّاج در محل [ی] موسوم به خاك علی (۱)، که از حومه قزوین است، به هم رسیدند وصف مبارزت و مجادلت از دو طرف آماده گشت. نخست حضرت صاحبقران نامدار سروبر همایون را به خود پولادی و جوشن داوودی و سایر اسلحه بیاراست و شمشیر جهانگشا را که از جدّ و پدر به یادگار داشت، زیب میان کرده (۲) وجود شریفش از پای تا سر در دریای آهن و پولاد غوطه ور گردید. در آرایش لشکر و قرار تیپ و تعیین [۳۰] میمنه و میسره (۳) و قلب جناح، راضی بتدابیر امرا نگشت و خود- متوکلا علی الله- پای شجاعت و مردانگی در میدان مبارزت و فرزانگی نهاد و لشکر قیامت اثر را پنج تیپ ترتیب داد. میمنه را به وجود حسین قلی خان برادر مزین ساخت و در نگاهداری میسره سلیمان خان نظام الدوله را بنواخت. در جناحین، محمد ولی خان قوانلو و جان محمد خان دولو را برگماشت و خود چون قلب، که شهریار قالب است، در قلب آرام (۴) گرفت.

صادق خان دیو سیرت افعی سریرت نیز، قشون نکبت نمون خود را که چون فوج غراب و خیل ذباب بودند (۵) پانزده تیپ کرده، هریک را به یکی از اقوام و عشیره خود سپرد و خویشتن چون پلنگی جسور که بر روی شیر ژیان پنجه گشاید، در برابر صاحبقران شیرگیر در قلب جنود نامسعود خویش قرار گرفت. از دو طرف دو لشکر به حرکت درآمدند و سفرای تیر و تفنگ آمدورفت نمود. شور روز محشر برخاست و هر دلیری در صفی هنگامه آراست. تیغ ها از نیام آخته شد و سرها چون گوی در میدان انداخته؛ دلیران را کف بر دهان و چین بر جبین و شیران را تیر از ترکش و دست از آستین برآمد. سیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل، از کشور جان کالا ربود. اگرچه در اول وهله (۶) میسره دشمن بر میمنه لشکر دشمن شکن حمله ور گردید و سفها را گمان این که میمنه از هم خواهد پاشید، ولی به اشاره خسرو دریادل، که در آن معرکه تکیه به یاری خداوند و طالع فیروزمند داشت، حسین قلی خان از میمنه سمند جلادت به میدان مجادلت راند. از میسره نیز سلیمان خان قاجار دامان پردلی افشاند. سایر تیپ های لشکره)

۱- . واقع در جنوب غربی شریف آباد قزوین

۲- . مجلس: (کرد و)

۳- . چپ و راست سپاه

۴- . مجلس: (قرار)

۵- . ملّی:- (بودند)

۶- . ملّی: (وحله)

قیامت اثر، به یکباره بر حشر دشمن بد سیر حمله ور گردیده و از طالع فیروز خسروی خود را به آن بلای ناگهان زده، مظفر شدند.

صاحبقران عدو شکار، که با معدودی از غلامان جان نثار بر سر تلی بلند، مانند بخت خویش، قرار داشت، چون هزیمت آن کرد (۱) دیونژاد را ملاحظه نمود، سپاه کینه خواه را به تعاقب اشاره فرمود. آن شیران بیشه هیجا (۲) چون گرگان گرسنه که در عقب رمه بی شبان افتد، به عقب آن قوم بدسیر تاختند و به یاری اقبال نصرت اندوز خسرو فیروز، [مصرا] ع:

گرفتند و بستند و انداختند

معادل دوهزار از آن خیل نابکار، بعضی طعمه شمشیر آبدار گردید و برخی به قید گرفتاری و اسار (۳) درآمد. سگبانان سپاه شیرگیر، قلاده در گردن شیران دلیر کردند و خربندگان (۴) اردوی همایون، اسبان تازی نژاد به زیر ران آوردند. بقیه السیف (۵) لشکر او به کوه و هامون پناه بردند و خود با معدودی چند، از دست شحنه اجل مهلتی چند روزه یافته و با بخت خود جنگ کنان در جایی قرار نگرفته به سراب خراب رسید. برادران گریخته اش از مرند نیز در همان روز ورود او به سراب رسیدند و با یکدیگر از سستی بخت حکایت گزار گردیدند. از اتفاقات چند آن که، شکست او و برادرانش در یکروز واقع، و بخت بلند خسرو ارجمند آن فتنه را دافع آمد. اسباب و اثاثه اردوی آن نابکار، کلا کسیب (۶) غازیان [۳۱] جان نثار شد و خود آن سرگشته، از ما یعرف و ما یملك بی نصیب آمد.

صاحبقران مظفر کامکار از همان رزمگاه روی سعادت به دار السلطنه قزوین نهاد و دلیرانی که در آن رزم، داد مردی و مردانگی داده بودند، هریک را- علی قدر مراتبهم- خواسته های ناخواسته داد و در همان اوقات چند نفر از غلامان دربار، دو نفر از آن نمک به حرامان ثلثه روسیاه قاتل سلطان سعید باذل را گرفته با دستان بسته به حضور صاحبقران غیور آوردند. یکی به دست نوّاب حسین قلی خان از تیغ تیز ریز ریز شد وره

۱- . مجلس: (گروه)

۲- . جنگ، نبرد

۳- . اسارت و بردگی

۴- . نگهبانان و مهتران خر و الاغ، کرایه دهندگان الاغ و خر

۵- . بازمانده سپاه

۶- . روزی، بهره

دیگری از خونریزی ساقی دژخیم قهر سلطانی، ساغر حیاتش از خون ممات لبریز آمد.

عباسعلی نام که فرار کرده بود، پس از چندی او را نیز در کرمانشاهان گرفته به دار الخلافه آوردند و حسب الامر اعلی تنش را در آتش انتقام سوخته، روانه دیار سقر (۱) کردند.

بالجمله فتح نامه جات به اطراف ولایات ممالک محروسه فرستاده شد و دل های افسرده اهالی هر سامان ازین فتح نمایان قرین مسرتی بی اندازه آمد.

نوّاب حسین قلی خان را در ازاء خدمت و جرأت و جلادتی که در آن جدل به عمل آورده بود، کمال مرحمت و نوازش فرموده به منصب ایالت مملکت فارس، سرافراز و اسبابی [جهت] سامان آن کار مرحمت کرده، او را روانه دار العلم شیراز فرمود:

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید (۲)کار

ذکر نهضت موکب ظفر عنان به جانب بلده طیبه زنجان و امورات اتفاقیه در آن سامان و رجعت به دار الخلافه طهران

چون قبل ازین، مرقوم قلم خجسته رقم گردید که، بعضی از اثاثه و (۳) اسباب سلطنت از غلط بخشی روزگار به دست صادق خان کرد نابکار افتاده بود، بنابرآن، در اوقات توقف قزوین، حسب الامر دارای زمان و زمین، منشوری قضا دستور به آن بدبخت نکبت ظهور مرقوم و ابراهیم خان عز الدینلوی قاجار به اخذ و استرداد آنها مأمور و معلوم آمد. چون مهمات آذربایجان را نظمی در کار و شکستگی های آن سامان را درستی سزاوار بود، لهذا توقف در قزوین را زیاده از سه روز جایز نداشته رایات ظفر آیات را در روز چهارم به عزم ولایت آذربایجان حرکت داده، در روز ورود به قصبه زنجان معلوم گردید که در اکثری از ولایات آذربایجان مرض طاعون استیلا یافته، اهالی آن سامان از بیم جان به جبال شامخه(۴) شتافته اند؛ لهذا قرار توقف چند روزه در قصبه زنجان شد و بنای انتظام امور آذربایجان هم در آن سامان [گذاشته شد]. نخست محمد خان قاجاریع

۱- . سقر: دوزخ و جهنم

۲- . ملّی: (یابد)

۳- . ملی:- (و)

۴- . بلند و رفیع

ایروانی را که چندی مقهور شحنه غضب سلطانی بود، تا امیدواران را مایه امید گردد، به شرف ایالت ولایت ایروان مشرف و به اخلاع گرانمایه و اسباب احکام سپهر مایه، روانه آن طرف فرمود و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی را به مرافقت مشار الیه، به کوتوالی (۱) قلعه مزبور مأمور نمود. جعفر قلی خان دنبلی را نیز، که از تربیت یافتگان دولت خاقان مغفور و در اردوی کیهان پوی در جرگ [ه] باریابان حضور پرنور بود، به حکومت دار السلطنه تبریز و خوی سرافراز و روانه آن دیار خلد انباز داشت [۳۲] و به سایر حکام و عمال آن مملکت، احکام قضا نظام مشعر بر تنظیم امورات و تنقیح معاملات و ترفیه حال رعایا و جبر کسور برایا، از مصدر حکمرانی صادر و ذکر صلابت قهرمانی و عدالت و مرزبانی این زیبنده سریر کیانی در السنه و افواه، سایر و دایر آمد.

صادق خان شقاقی چون منشور قضا دستور را که به منزله احکام سماوی است، زیارت نمود، تزلزل در ارکان وجود او راه یافته جز مأمن اطاعت مفری و غیر از گوی انقیاد مقری ندیده، اثاثه سلطنت را به طوری که گرفته بود، به ابراهیم خان قاجار تسلیم نمود و عریضه [ای] در کمال عجز و انکسار به دربار خسرو معدلت آثار معروض داشت و حکم جرایم خویش را به مروّت و گذشت صاحبقران معدلت کیش گذاشت.

پس از رسیدن ابراهیم خان به زنجان و آوردن اسباب مرصّع نشان، عریضه آن سفیه نادان، که در گرداب حیرانی سرگردان بود، به نظر داور انصاف سیر رسید و دریای مواج عفو و اغماض را نوبت تلاطم گردید. عجز نالی و ضعیف حالی آن تیره بخت تبه روزگار را به نظر مروّت ملاحظه و با کمال قدرت صفت رحمت را پیشنهاد خاطر رأفت مظاهر ساخت و از تفویض حکومت محال گرمرود (۲) و سراب به بروز التفات بی حساب پرداخت.

لمؤلفه:

فقر ناکرده سؤال از کف جودش لبیک جرم ناکرده دعا از لب عفوش آمین بالجمله چون نعش شریف سلطان شهید تا آن زمان در قلعه شوشی به امانتد)

۱- . حاکم شهر، فوج دار، نگهبان قلعه، دژبان

۲- . ناحیه ای است در جنوب سراب در آذربایجان که رود قرانقو از آن می گذرد. (معین، ذیل گرمرود)

سپرده بود، حسین قلی خان قاجار عز الدینلو، به حمل آن گوهر پاک از آن خاک هولناک مأمور، و یرلیغ (۱) بلیغ به عهده ابراهیم خان جوانشیر حاکم قراباغ، که بعد از صدور قضیه هائله سلطان سعید از داغستان به محال حکومت خود سبک عنان شده بود، شرف صدور یافت که آن نعش مطهر را به آدابی که شایسته شأن آن داور غفران اثر است، به دار الخلافه طهران روانه و این معنی را به جهت جلوه دادن شاهد ارادت خود در پیشگاه حضور صاحبقران یگانه بهانه سازد.

پس از انتظام امور آذربایجان، موکب فیروزی نشان از زنجان حرکت ورزیده در چمن سلطانیه نظام الدوله سلیمان، نظم حوادث واقعه در گیلان را روانه رشت شد و در بیست و چهارم شهر ربیع الاول، مستقر خلافت کبری از فرّ قدوم میمنت ملزوم صاحبقران قلعه گشا، قرینه هشت بهشت گردید.

خروش کوس کاوسی در نوبتخانه سلطنت لرزه بر این طاق آبنوسی افکند و نعره گاودم ساکنین این بلند طارم را به حرکت و تلاطم آورد. ولات و حکام و اشراف و اعیان و عمال و مباشرین معاملات اطراف، که از دار العلم شیراز احضار به رکاب مستطاب شده بودند، به درگاه عالمیان پناه، جمع آمدند و طاق گردون رواق دولت ابد آیت را پروانه شمع شدند.

صاحبقران مظفر کامکار، همت ملوکانه به تنظیم مهمات دورونزدیک گماشت و اوقات شریف را به انتظام مهمام ترک و تاجیک مصروف داشت.

محاسبات ولایات و بیوتات خاصه به قلم عطارد رقم [۳۳] مستوفیان دیوان اعلی پرداخته شد و کارها بر وفق مراد و مرام ساخته آمد. موازی پانصدهزار تومان نقد، که عبارت از یک کرور باشد، از باقی معاملات ایّام سلطان شهید به تخفیف مقرر، و اهالی ولایات از ظهور این موهبت عظمی، قرین امیدواری بی مر گردیدند. همچنین تیولداران و وظیفه خواران از علما و سادات و مشایخ و قضات و طلاب و بینوایان و ارباب مناصب و متصدیان هر ولایت، به علاوه امضای مرسومات سابقه، از انعام معلومات لاحقه به نوایی وافر رسیدند.اه

۱- . فرمان پادشاه

بیت:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان برد رخت

ذکر رسیدن نعش سلطان شهید و استقبال صاحبقران رشید

و روانه کردن به نجف اشرف- علی ساکنها آلاف التحیه و التحف (۱)

چون روزی چند بر این مانند گذشت و از فیض فضل تأییدات یزدانی و یمن اقبال بی زوال خسروانی، مهمات ممالک محروسه سلطانی قرین نظامی تازه و انتظامی بی اندازه گشت، از طرف قرین الشرف آذربایجان خبر رسید که ابراهیم خلیل خان جوانشیر بعد از زیارت منشور قضا تأثیر، تدارک نعش مطهر سلطان شهید را به طریقی که شایسته و سزاوار شأن و شوکت او بوده، دیده با تخت روان زرّین و اسبان بالجام و زین زرین و گوهرین و اشراف و اعیان و حفّاظ و قرّاء آن سرزمین، با لباس عباسیان دیده گریان و دریده گریبان روانه گردانیده است.

وصول این خبر، دامن زن آتش حسرت و سوگواری و حیران کن جان و بنیان قرار متعلقان خانواده سلطنت و شهریاری گشت. صاحبقران کشورستان، نظر به پاس احترام عمّ بزرگوار در روز ورود آن نعش عالیمقدار، فرمان داد که ابواب دکاکین اسواق (۲) و محلّات و دروب خانات و حمّامات (۳)، چون خانه عیش دشمنان بسته آید و دست معاملات، چون پای جسارت مفسدین دولت شکسته.

ارباب معامله، سودا و سود را به سواد جامه بدل و اصحاب مباحثات، بحث علم و عمل را به نوای سوگ و ماتم مبدل ساخته، پس خود به نفس نفیس با جمیع شاهزادگان نامدار و امرای عالیمقدار و وزراء و خاصان دربار فلک اقتدار به جهت استقبال آن نعش بزرگوار تا یک منزلی دار الخلافه روان و سیلاب سرشک در ماتم آن نور دیده امکان از فواره دیدگان (۴) بر چهره سیمین دوان گردید. امرا و اعیان حضرت در اطرافن)

۱-. که بر ساکن آن شهر هزاران درود و هدیه ارمغان باد.

۲-. بازارها

۳-. درب های دکان ها و حمام ها

۴-. ملّی: (دیده گان)

محفّه (۱) محفوف به رحمت ایزد بی ظنّت (۲) طی مسافت را با اقدام صداقت و ارادت پی سپار و آوای ناله و نفیر به فلک دوّار رسانیدند.

در هجدهم شهر جمادی الاول، آن جسد مقدس را در زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم به امانت گذاشتند و پیر و جوان و توانا و ناتوان، وضیع و شریف و قوی ضعیف، رسم تعزیت و لوازم مصیبت را مرعی داشتند. هر صبح که گردون گردان مانند، سر بریده خورشید تابان را از زاویه مشرق نمایان و مانند ماتمیان، قطرات سرشک انجم از دیده [۳۴] پاشیدی و آفتاب عالمتاب به رسم سوگواران، سوزان و گدازان از دریچه مشرق سر کشیدی، اعیان دولت و خاصان حضرت، رعایت آداب تعزیت را به آن صوب به اصواب شتافتندی و ثواب زیارت آن ذریّه پاك خواجه لولاك را با تقبیل پای جنازه آن جسد تابناك دریافتندی.

روز سیّم، شاهنشاه صاحبقران به عزم زیارت جناب عبد العظیم (ع) و تشیع جنازه آن درّ یتیم از مقر خلافت حرکت و پس از ورود به آن مقام و ادای فاتحه احترام و اطعام بر مساکین و عجزه و ایتام، نعش مطهر آن شهریار با احتشام را در عماری (۳) زرّین مقام داده از امراء نامدار، محمد علی خان قوانلو مشهور به خالو و ابراهیم خان عز الدینلوی قاجار را با جمعی از سواره رکاب ظفر شعار و از علمای با اعتبار، ملا مصطفی قمشه [ای] را که در علوم عقلی و نقلی سرآمد روزگار و همواره در محفل آن پادشاه شهید نامدار، انیسی فصاحت آثار و فقیهی مسئله گزار بود، با جناب میرزا موسی منجم باشی لاهیجی گیلانی که در آن فن شریف، حضرت بطلیموس را آموزگار [بود] با مبلغی زر مسکوك و اسباب بی شمار از شال و اقمشه زرتار، به حمل نعش آن خسرو عالیمقدار به ارض مقدس نجف اشرف- علی ساکنها آلاف التحیّه و التحف- فرمان داد و از قرّاء داود الحان، حاجی قاسم کاشی روضه خوان را با جمعی از قرّاء و حفّاظ دیگر، جیب و دامان از انعام و احسان لبریز ساخته به همراه آن جنازه مطهر روان داشت.

روز بیست و چهارم شهر ربیع الاول، به آیینی شایسته از زاویه مقدسه حرکت نموده، روانه صوب مقرر گردیدند. منزل به منزل قرّاء خوش الحان پیشاپیش جنازهد.

۱- . هودج مانندی که بر دوش حمل کنند.

۲- . مجلس: (بی ضنّت)

۳- . کجاوه: هودج مانندی که بر پشت اسب، استر، شتر و فیل بندند و بر آن نشینند و سفر کنند.

مغفرت نشان به تلاوت قرآن مجید اقدام می ورزیدند و به آیینی که شهریاران را سزاوار است، جنیبت (۱) داران، اسبان زرّین ستام را در جلو می کشیدند تا در روز ورود به زهاب (۲) که اول خاک روم و آخر این مرزوبوم است، جمعی از اعیان دولت عثمانی از جانب سلیمان پاشای وزیر دار السلام به استقبال شتافته خدمات شایان به عمل آوردند.

در ورود به مشهد کاظمین- علیهما السلام- وزیر بغداد با اعیان آن دولت علیّه، رسم استقبال به جای آورده، وارد آن ارض فیض قرین شدند. پس از آداب زیارت و اطعام و انعام بر خدمه و فقرای آن ناحیت، روانه مشهد مقدس جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا- علیه التحیّه و الثنا [شدند] و نعش مطهر را در دور ضریح منور طواف داده و به آیین معهود ابواب انعام و احسان بر چهره خدام و زائرین و مجاورین با احترام گشاده روانه نجف اشرف شدند و بعد از خالی ساختن بدره های زر به انعام فقرای مضطرّ و احسان خلاع فاخره به خدّام آن روضه عرش سیر، نعش شریف را در رواق سپهر ساق آن برگزیده آفاق، مدفون و آن گنج پاک را در آن خاک تابناک مخزون ساختند و بعد از فراغ ازین کار، به مراجعت دار الخلافه جاوید قرار پرداختند.

لمؤلفه:

شاهی که ز داد عالمی را [۳۵] آراست در تعزیتش همان قیامت برپاست

تا بود فساد از انتقامش بنشست چون رفت جهان به احترامش برخاست

ذکر حمل ونقل اندوخته سلطان سعید از قراتپه استراباد

نوّاب محمد حسن خان، جدّ صاحبقران زمان، در اوقاتی که از بیم خصمیت.

۱-. یدک، اسب کتل

۲-. منظور از زهاب، شهرستان سرپل زهاب/ ذهاب فعلی می باشد که نزدیک قصرشیرین و کنار مرز ایران با عراق واقع است.

نادر شاه افشار در دشت ترکمان به سر می برد، از تشویش گرفتاری هرگز رنگ آبادی ندید و بیست سال روزگار خود را به گوشت شکار دشتی گذرانید. بکنج نامی در میان ترکمانان یموت با او راهی داشت و گاهی آذوقه به او می رسانید. سلطان شهید که از این قضیه والد بزرگوار رشید اطلاع داشت، لهذا احتیاط کار را در بدایت سلطنت اندوخته [ای] از برای روز تنگ گذاشت. تبیین این مقال آنکه، در سنواتی که همان ولایات مازندران و استراباد در تحت تصرفش بود، به قدر یکصد و پنجاه هزار تومان تنخواه نقد از همان مالیات دو ولایت و مصادرات (۱) اهالی آن دو ناحیت، جمع آوری نمود و به کوه قراتپه، فصل مشترک خاک استرآباد و دشت گرگان، در سنگ دفن نمود.

تدبیر دفنش این که هر وقت تنخواهی جمع می شد، حضرت صاحبقران را با دو نفر از اسرای ترکمان برمی داشت و روی سعادت به کوه قراتپه می گذاشت. بعد از دفن تنخواه، آن دو نفر اسیر ترکمان را به دست خود مقتول و نعش آنها را به خاک سپرده به فراغت مشغول می شد. از این داستان، احدی به جز صاحبقران گردون توان مطلع نبود؛ لهذا بعد از نظم امورات سلطنت و مملکت، معتمدین چند فرستاده، تنخواه مزبوره را به دار الخلافه حمل ونقل فرمود. اکثر از آن، اشرفی کریم خانی و قروش اسلامبولی سکه عبد الحمید خان بود. بالاخره از قراری که- انشاء الله الرحمن- در اواخر این کتاب مستطاب بیان خواهد گشت، با اندوخته های دیگر صرف شد.

فرد:

که داند به جز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار لی

۱- . تاوان ها و جریمه های مالی

فصل دوم: به تخت نشستن فتحعلی شاه قاجار و تسلط بر ایران

بخش ۱

بهاریّه سال فرّخ فال ایت ئیل ترکی مطابق سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری

و آمدورفت ایلچیان دولتین (۱) روس و انگریز هنگامه آرای عرصه خاور، اعنی خورشید انور درین سال خجسته فرّ بعد از انقضای چهار ساعت و پنج دقیقه از روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و بیست و نه مطابق ایت ئیل ترکی از ساحت حوت به خاورزمین حمل، نقل نمود. به محض طلوع طلیعه رایت خویش جنود نامعدود کواکب را به وادی عدم دلالت فرمود. باز سفیران گل های شکوفه بنای آمدورفت در تختگاه چمن نهادند و ترکان تنگ چشم عنادل به سبب طغیان شحنه خار [۲۳۴] به غارت دار المرز گلشن دست برگشادند.

زمان دشمنی دی به سر آمد و دیده امیران بهمن و اسپند به حکم خسرو فروردین (۲) از نشتر سبزه به درآمد. نوباوگان سرو و صنوبر هریک از شاهدان گلبن عروسی در برگرفتند و عندلیبان خنیاگر (۳) [و] قمریان رامشگر تهنیت این عیش نشاطآور را نواهای موالف و مخالف از سر گرفتند. سردار چنار در دار السّلطنه گلشن بنای باج (۴) نهاد و افغان هزاردستان از سبایک زرّین و سیمین ریاحین الوان به سلطان اردی بهشت خراج داد. باد نوروزی که بر جمعیّت ازهارش سر پیشوایی است، در کنایس گلزار خم های (۵) باده لاله و شقایق را شکست و به فرمان خسرو ربیع از دار الخلافه چمن رخت بربست.ی)

۱- . مجلس: (دولت)

۲- . ملی: (فرودین)

۳- . ملی: (میناگر)

۴- . ملی: (تاج)

۵- . ملی: (چمن های)

نهاد و سوسن آزاد به خطبه خوانی با همه بی زبانی ده زبان شد و قامت شمشاد در پیشگاه چمن به یک پای رقص کنان سرفرازان. عرعر و صنوبر به جهت تهنیت جلوس خسرو گل، روی به باغ آوردند و وشاقان (۱) شاخ از افشاندن زروسیم برگ رعنا و شکوفه دست قدرت برگشادند. از فرط گل و ریاحین، گفتی ثوابت و سیّار از چرخ دوّار روی به خاک گذاشته و یا دفینه قارونی و گنج فریدونی از خاک سر برداشته.

بالجمله اگرچه خسرو صاحبقران و خدیو کشورستان را جلوس مختصری به جهت نمونه کار سلطنت در دار العلم شیراز واقع گردید، ولیکن درین سال فیروز که نوروز اول ایّام سعادت اندوز بود، به جهت اطلاع اهالی دورونزدیک و بروز شوکت و صولت در نظر ترک و تاجیک، بر آن شد که جلوس خلافت جاوید را با شیلان عید سعید قرین سازد و به اقتران این دو شاهد رعنا، که عید جلوس سعادت اندوز و عید نوروز فیروز باشد، پردازد. بعد از دقّت (۲) منجّمین بطلیموس انتساب، محقق آمد که سعادت ساعت جلوس در ساعت تحویل خسرو سیّارگان به برج حمل است و وقوع این هردو ساعت سعد، به روز عید سعید فطر محول. در حقیقت سه عید بزرگ از عید فطر و نوروز و عید جلوس صاحبقران ظفراندوز در یک روز واقع و این داستان بدیع در السنه و افواه جهانیان شایع شد تا دانایان دانند که تائید اقبال را عروج بر چه پایه است و خواست خدایی را مدار بر چه مایه!

علی ایّ حال، تخت گوهر نگار که محل جلوس صاحبقران جمشید شعار است، در وسط ایوان خلافت نهاده شد و امرا و وزرا و ندما و خاصان سرکار و محرمان دربار و خوانین (۳) با تمکین و غلامان جلادت قرین به اخلاع زرتار هریک در جای خویش ایستاده، اشراف و اعیان هر مملکت از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان و غیره که در دربار (۴) آسمان مدار شرف احضار یافته بودند، با تشریفات گرانبار صف برصف و جای برجا قرار گرفتند، دارای زمان و زمین افسر گوهر آگین کیانی را بر سر و جیقه الماس نشان خورشید قرین را زیب افسر و کمربند جوهربار و شمشیر و خنجر جواهردار را زیب کمر و بازوبندهای الماس و یاقوت و لعل و زمرد کهر)

۱- . جمع اوشاق، اوشاخ، غلام بچه گان، پسران ساده رو و زیبا

۲- . مجلس: (وقت)

۳- . مجلس: (خواتین)

۴- . مجلس: (دیار)

قیمت هریک از آن جواهر یکدانه را جز این جهان، جهانی دیگر باید، آرایش بازوی قدرت اثر ساخت و از پای تا سر غرق جواهر رخشان و لآلی درخشان از خلوت سرای سلطنت به عزم ایوان خلافت قد برافراخت، با قامتی که گفتی از رحمت یزدانی آیتی و از بهشت جاودانی علامتی است، منت بر آسمان و زمین نهاده [۳۷] خرامان شد و آباء علوی و امهات سفلی را کلمه طیبه (فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ) ورد زبان آمد. در همان ساعت تحویل شمس به برج حمل پای فلک سایه بر تخت عرش پایه نهاده چون بخت خویش بالا رفت و با فرّ فریدونی و شکوه جمشیدی بر فراز مسند زراندوز مرواریددوز جلوس فرمود و بر چاربالش آفتاب تابش سلطنت ایران و توران تکیه نمود.

روزگار زبان حال بدین مقال رطب اللسان و تهنیت این جلوس همایون را به تذکار این شعر حضرت صبا، اعنی جناب فتحعلی خان کاشانی ملک الشعراء، عذب البیان گردید.

صبا:

بناز ای تخت اسکندر ببال ای مسند داراکه گشت اسکندر دیگر به دارایی سریر آرا نخست گوهر ناسفته تهنیت را به الماس جوهر زبان معجز بیان سفت و حاضرین پیشگاه فلک جاه را به جهت میمنت اعیاد ثلاثه جلوس همایون و فطر و نوروز میمون مبارک باد گفت. نامداران هر کشور و سرفرازان هر بوم وبر، که به افسر خورشید انور سر فرود نمی آوردند، همگی تعظیم کنان رخها بر خاک سودند و به سبب این خاکساری بر آبروی خویش افزودند. توپخانه سلطنت بلند آوازه شد و دیوانخانه خلافت رونقی تازه یافت. وشاقان خورشید شعار، کاسات شهد خوشگوار بر باریافتگان پیشگاه سپهرمدار نوشانیدند و اطباق سیم وزر از همت خاقان بحر و برّ بر فرق کهتر و مهتر پاشیدند.

خطیب اریب، خطبه جاه و جلالش را به زبانی فصیح و بیانی ملیح به گوش ساکنان ملأـ اعلی رسانید وصیت این جلوس همایون، قاطبه جهانیان را به سمع قبول رسید. شاهد دولت هر هفت گروه (۱) به کنار آمد و روزگار ناسازگار با پروردگان خویش سازگار شد. ایّامه)

۱- . مجلس: (کرده)

ملامت سرآمد و عروس شادمانی جهانیان را در بر. روزی چند به میمنت این جلوس ارجمند بزم های عیش از هر طرف آراسته شد و غبار غم از صفحه خواطر برخاسته. باده سلسبیل آمد و پرهیزگاران را نوای نوشانوش باده خواران به کوی باده فروشان دلیل شد.

داد عیش و شادمانی چنان دادند که حسرتی در دل پیر و جوان نماند و احدی قصه غصه بر زبان نراند.

آری در شادی و غم خاطر جهانیان پیرو خاطر جهانبان است و در سور و ماتم میل رعایا و برایا منوط به رأی سلطان.

لمؤلفه:

تا جهان را غم نگیرد پادشه غمگین مبادلازم آمد با نشاط شه نشاط شیخ و شاب بالجمله چون در اوقات خردسالی، لقب ارجمند این برگزیده حضرت لا یزالی به سبب احترام نام جدّ عالی، بابا خان بود، لهذا حضرت فتحعلی خان کاشانی ملک الشعراء متخلص به صبا تاریخ جلوس میمنت مأنوس را به رسم اخراج و ادخال به این سیاق بر صفحه رقم نمود. تاریخ: ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست بابا خان (۱۲۱۲)

صاحبقران کشورگیر پس از تمهید این جلوس فیروزی تأثیر، روی مبارک به نظم امورات هر سامان آورد تا جهان را از فرط عدل وداد رشک فردوس برین و نگارخانه چین کرد. شهریاران زمین و پادشاهان با تمکین از اطراف و اکناف روی نیاز به درگاه عاجز نوازش [۳۸] سودند تا از قراری که- انشاء الله تعالی- عنقریب، نگاشته کلک فصاحت نصیب می گردد، از فرّ یاری او بر مراتب عزت و بختیاری افزودند. تاریخ این جلوس دلپذیر به طریق اخراج و ادخال از کلک مؤلف تحریر و شعرا اخیر درین رساله تحریر یافت.

لمؤلفه:

خاوری از سور دولت چون محمد شاه رفت جای او فتحعلی شاه آمد و مأوا گرفت

فرقی که این تاریخ را با تاریخ حضرت صبا واضح است، اینکه: معزی الیه نام همایون دو شاهنشاه جلالت مقرون را به تخفیف ذکر کرده و در مصراع تخت ثانی هم اسم را گذارده پای لقب را به میان آورده است- رحمه الله علیه.

ذکر وصول محمود میرزای افغان از روی تظلّم بی پایان به درگاه حضرت صاحبقران کامران

پس از سپری شدن دولت احمد شاه درّانی (۱) افغان، زمام سلطنت ولایات متصرفی او به حکم وراثت، به قبضه اقتدار تیمور شاه ولد او قرار گرفت و معزی الیه، پادشاهی عاقل و دانا بود و در مهمات ملکداری و مرزبانی بغایت قادر و توانا؛ برادران خود را در قلعه بالاـ حصار کابل، که قلعه ای است بس رفیع و حصین (۲)، محبوس ساخت و موکلین و مستحفظین امین بر ایشان گماشته به این تدبیر، رایت (۳) استبداد و استقلال برافراخت (۴). مخالفین از فکر خلاف محروم ماندند و آیت یأس از مصحف تقریر خواندند. شاهزاده همایون، ولد اکبر را رتبه ولیعهدی داد و به دار القرار قندهار حکم گزار نهاد. دو پسر دیگر، محمود میرزا و فیروز میرزا را به ایالت ولایات فراه و سبزار و هرات فرستاد. شاهزاده زمان را که از همه برادران کهتر و پدر عالی گهر را به منزله نور بصر، و محبت باطنی پدر با او از همه بیشتر بود، همواره ملتزم حضور خود نموده، ییلاق و قشلاق را در ولایات کابل و پیشاور قرار داد فرمود. بعد از آن که دست قضا طومار امل او را درهم پیچید و از فراز تخت در نشیب خاك رخت کشید، شاهزاده زمان که در پایتخت پدر بود، به اعانت زر و لشکری که آماده داشت، حرمت وصیت پدر را فرو گذاشت.

عذرش این که، پدر را باطنا با من میل بود و ظاهرا از ایشان واهمه می نمود و گویا چنین هم بوده [است].

بالجمله بر برادر مهتر خود، شاهزاده همایون تاختن آورد و بنیان ولیعهدی او را بات)

۱- . ملّی: (احمد شاه سه دورانی)

۲- . بلند و محکم

۳- . پرچم

۴- . مجلس: (برافراشت)

خـاك یکسـان کرد. همـایون را که اسم برخلاف مسـمّی بود از حلیه بصـر عاری (۱) و ماننـد اعمـام و بنی اعمام (۲) در قلعه بالاحصار، حصاری ساخت. محمود و فیروز، کار را نه بر وفق مرام دیدند و رخت از آن ورطه بلا بیرون کشیدند. چون از یمن تفضلات الهی و نیروی اقبال بی زوال شاهنشاهی، چراغ این دولت خداداد را افروخته دیدند و جسم مخالفین شوکت جاوید را پروانه وار سوخته، حصول مقاصـد را موقوف به اعانت کارگزاران دولت علیّه یافتنـد و با هزار امیدواری به عزم تقبیل عتبه علیّه شتافتنـد. پس از وصول به دار العباده یزد، اسـماعیل آقای مکری، نایب ایشـیک آقاسـی (۳) درگاه معلی، مأمور به مهمانـداری آمـد و به حکّام (۴) عرض راه از دار العبـاده تـا دار الخلافه احکام قضا نظام صادر شـد [۳۹] و در بـاب رعایت آداب حرمت نسبت به ایشـان، به طوری که سـزاوار شـأن سـلاطین ذی شان است، فرمایشات رفت. حسب الاشاره لازم البشاره میزبان به دار العباده یزد روان و آن دو شاهزاده آزاده با کامران میرزای ولد محمود میرزا، به درگاه عالمیان پناه شتابان آمدند.

در روز ورود به دار الخلافه، چراغعلی خـان نوایی قوریساول باشـی (۵)، که امیری باشـکوه و مشـیری دانش پژوه بود، حسـب الامـر شاهنشـاه تاجـدار به اسـتقبال شاهزادگـان عـالی تبـار شـتافت و پس از حضور تشـرف به انجمن بار (۶) خسـروانی خسرو تاجـدار، کمـال عزت و احـترام بـه ایشـان ارزانی و قریب به مسـند خلافـت اذن جلـوس حاصـل و این عزّت مکتسب به حرمت موروث متواصـل شـد. شاهنشـاه صاحبقران، ایشان را پرسـش و نوازشـی ملوکانه نمود و به وعـده های کریمانه امیـدوار فرمود. چراغعلی خان مزبور بهز)

۱- . کور کرد

۲- . عموها و پسر عموها

۳- . نـایب ایشـیک آقاسـی باشـی، که رئیس کل یساولان صـحبت و ایشـیک آقاسـیان دیوان، قاپوچیان و یساولان و جارچیان دیوان و امور و تنسـیق مجلس از جماعت مجلس نشـین، ترتیب نشستن مجلس نشینان و ایستادگان مجلس از اعلی تا ادنی بود، او را باید رئیس کل تشریفات دربار دانست.

۴- . ملّی: (حنگام)

۵- . قور در لغت به معنـای سازوبرگ است و یساول از ریشه مغولی یسـاYasaبه معنی قانون یا فرمان آمـده و به معنی افراد و مـأمورانی است که اوامر و فرمانهـا را در حضور سـلطان اجرا می کردنـد و همگی تحت فرمان قوریساول باشـی یا یساولان قور خدمت می نمودند. در تذکره الملوك این سـمت مبهم ذکر شده ولی یساول باشـی از زمره افراد تحت ایشـیک آقاسـی باشـی بوده است. (ر. ك: سازمان اداری حکومت صفوی، صفحه ۸۷ و ۱۲۱)

۶- . ملّی: (انجمن باز)

مصاحبت و منادمت ایشان مأمور آمد و زنگ کلفت از صیقل مراحم خسروانه از آیینه خاطر ایشان دور شد. چندی در دار الخلافه به گشت و تماشا و فیض ملاقات شاهزادگان فرشته لقا به سر برده، در اوقاتی که موکب خسرو ظفراندوز به عزم تنبیه سرکشان مملکت آذربایجان از مستقر خلافت نهضت نمود، برحسب امر اعلی مقیم کاشانه کاشان شدند و از سیر متنزّهات (۱) آن دیار فرخ را قرین حبور و سروری بی پایان آمدند.

اسد الله خان شیرازی ولد حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله دیوان اعلی (۲) که در آن اوقات به حکومت کاشان سرافراز و در آداب مردمیت و آدمیت و فنون کمالات ظاهری و باطنی از معارف ممتاز بود، رعایت عزت و حرمت را کفیل شد و ابراز مرحمت و عنایت را از جانب معدلت جوانب شهریار عالم وکیل آمد.

[مصرا]ع:

تا چه باشد قرار کار جهان

ذکر تکامل محمد تقی خان یزدی در خدمات دیوان و ظهور خدمت گزاری او از سعی امینان دولت جاوید ارکان

محمد تقی خان از معارف کدخدازادگان (۳) محال بافق یزد و در بدایت حال میرزا محمد تقی نام داشته [است]. در ایامی که نهال حیات نادر شاه افشار از تیشه عداوت سپهر دوّار از ریشه برآمد، این خبر که به دار العباده یزد رسید، اجامره و اوباش، حاکم نادری را از شهر اخراج و کالای مفسدت را با رواج نمودند. این میرزا محمد تقی به عزم آنکه در شهر دستبردی نماید، با چند نفر از بنی اعمام وارد آن ولایت و در محلات و اسواق سیری می نمود؛ ناگاه از فراز بامی آوازی به گوش او رسید که: (ای میرزان)

۱- . گردشگاهها

۲- . اعتماد الدوله: وزیر اعظم؛ در اغلب موارد در تذکره الملوک (وزیر اعظم دیوان اعلی) گفته شده است. از عهد صفویه به بعد به عنوان وزیر اعظم یا دست راست و رئیس دیوان اعلی گفته می شد. او به عنوان منشی شاه، نظارت بر امور مالیه و دیگر امور مملکت را به عهده داشت. حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از عهد لطفعلی خان سمت کلانتر شیراز را داشت و توسط آقا محمد خان به اعتماد الدولگی برگزیده شد و در این زمان مورد سوءظن فتحعلی شاه قرار گرفت.

۳- . ملّی: (کدخدازاده گان)

محمـد تقی، این سـاعتی که تو وارد شـهر شـدی، اثر بـا سـعادتش این که چهـل سال تمام در این ولایت فرمانروا خواهی بود). بالاخره به کامی رسـید که شـنید و اثر آن سـعادت ظاهر گردید، بلکه سال حکومت از چهل گذشت به شصت رسید. در زمان دارایی سلطان شهید، علی اکبر خان ولد او در دار الخلافه گروگان بود و در سفر و حضر از التزام رکاب فیروز، کسب سعادت [۴۰] می نمود. بعد از شـهادت خاقان سعید، حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله بدون ملاحظه عاقبت کار از همان عرض راه دار الخلافه او را مرخص آن دیار نمود.

چون سریر سلطنت و دارایی به وجود فایض الجود این زیبنده سریر کشور خدایی، مزّین شد؛ بیگلر بیگیان (۱) و حکام، به پای ارادت و خدمت تقبیل عتبه علیّه را پی سـپار آمدند و از ادای پیشـکش تهنیت جلوس بر اورنگ کیانی و مال وجهات سـلطانی آسـتان راسـتان نواز را خـدمتگزار شدند، به جز محمد تقی خان حاکم دار العباده [یزد] که به ملاحظه خلاصـی ولد اکبرش از بنـد، جناب حاجی ابراهیم خان را از غیرتی که نـداشت در بند گذاشت و خاطر بر ترک ارادت گماشت و حاجی معزی الیه به جهت رفع شـرمساری در خاکپای شـهریاری انجام این مهم را به عهده گرفت و برادر کهترش محمد حسـین خان که در رسوم شجاعت از برادران دیگر مهتر و بهتر بود، حسب الامر الاعلی به سـرداری دار العباده یزد، اتمام این امر را آماده شد و به فاصـله قلیـل ابو الهـادی خـان ولـد دیگر او را با وجوه دو ساله مالیات آن ولایت و پیشـکش جلوس میمنت آیت به دربار گیتی مـدار گسـیل ساخت و چون امورات دار الامان کرمان را نیز پس از قتل و غارتی که در زمان دولت خاقان شهید شد، انتظامی نبود و آقـا علی نـامی مشـهور به شـمّاعی از اهالی آن جا حرکت مـذبوحی می نمود، لهـذا عبـد الرحیم خان برادر مهتر حاجی اعتماد الدوله به حکومت و محمد حسین خان مزبور به سرداری آن ولایت نامزد و هردو).

۱- . بیگلر بیگیـان حکّـامی بودنـد که از پـایتخت تعیین می شدنـد. امـا گـاه این سـمت مـوروثی بود (سازمـان اداری حکومت صفوی، ص ۷۸). کسـی که رتبه اش فوق همه است و بلافاصـله پس از صـدر اعظم است و عـده ای از لشـکریان زیر دست او هسـتند، او را بیگلر بیگی می نامند و در موقع غیبت شاه، نایب السـلطنه است (همان منبع، ص ۱۳۹). در اوایل عهد قاجاریه نیز مثل عهـد صـفویه بیگلر بیگی عنوان حکام ایالات بوده و از جانب سـلطان انتخاب می شده است، ولیکن بعدها بیگلر بیگی در ولایات دارای مقامی مستقل از مقام والی و حاکم و پایین تر از آنها بوده است (دهخدا، ذیل بیگلر بیگی).

از دار الخلافه و دار العباده روانه آن ناحیت شدند. بعد از چندی، محمد حسین خان به حکومت ولایت کوهکیلویه سرافراز و عبد الرحیم خان نیز با وقوع وصلت با آقا علی کرمانی مزبور از حکومت طرفی نبسته شرفیاب درگاه لازم الاعزاز شد.

محمد تقی خان بیگلر بیگی یزد، انتظام امور کرمان و وصول و ایصال مالیات دیوان قدر بنیان را به گردن گرفته به وساطت ابو الهادی خان، ولد خود، مستدعی ایالت شد.

علی العجاله پس از اطمینان امنیان دولت جاوید، حکومت آن ولایت نیز ضمیمه ایالت ولایت دار العباده [یزد] گردید.

ذکر فتنه محمد خان زند و شکست او از صدمات سپاه ظفر پناه عدوبند

پس از انقضای زمان شوکت سلسله زند از صولت خاقان مغفور عدوبند، محمد خان ولد زکی خان بنی عمّ کریم خان از شحنه غضب سلطانی مهلتی چند روزه یافت و فرارا به نواحی بغداد و بصره شتافت و چندی در آن ولایت به هرزگی و دریوزگی روزی به شب و شبی به روز می رسانید. تا قضیه ناگزیر سلطان شهید واقع گردید، از جسارت صادق خان کرد شقاقی جرأتی کرد و فرصت غنیمت شمرده به امید انجام خیالات خام رخت مکنت از زاویه گمنامی بیرون آورد با شر ذمه (۱) قلیل از اقوام ذلیل، نکبت را دلیل نمود و روی به سوی مملکت فارس کرده ابواب حوادث کشور در حوالی کوهکیلویه به طوایف الوار ممسنی (۲)، که به راهزنی معروف و عدم [۴۱] پایداری موصوفند، ملتجی و درین داستان با او همدستان گشته [و] در نواحی ولایت کازرون به جمعی از مستحفظین آن سامان دچار و به حمله اول شکستی فاحش خورده، راه فرار).

۱- . گروه اندك از مردم، شمار کمی سپاهی

۲- . بین کوه کهلیلویه و بختگان قرار دارد. امروزه جزوه استان کهکیلویه و بویراحمد است، از توابعش اردکان و فهلیان بوده و در شمال غربی شیراز واقع شده است. آب وهوای آن در شمال سرد و در جنوب گرم است به طوری که در شمال آن کوههای دینار پیوسته برف دارد و در جلگه جنوبی خرما و مرکبات خودرو دیده می شود. اسم قدیم ممسنی شولتان بوده ولی در زمان صفویه پس از آن که ایلات ممسنی به این ناحیه آمدند بدین اسم موسوم گشته است (رك: معین، بخش سوّم، ذیل ممسنی).

برداشت و روی خبیث به جانب خلیص (۱) سیستان گذاشت. از افاغنه آن جا هرچه اعانت طلبید، اهانت دید؛ با دلی افسرده و خاطری پژمرده به جانب ولایت اصفهان پی سپار و در قریه خراسکان (۲) من نواحی آن سامان بارگشای متاع ادبار شد.

در آن اوقات حاجی محمد حسین خان، بیگلر بیگی آن دیار، شرفیاب رکاب شاهنشاه مالك رقاب و رمضانعلی خان برادر کهترش، از سوء اتفاقات در آن روز به قریه خراسکان به جهت مهمی پی سپار بود. از دور جمعیتی دید و با [افراد] معدودی که به همراه داشت، قدمی پیش گذاشته مستفسر گردید. بعد از اطلاع خواست دستی به کار زند، دستگیر شد و محمد رحیم خان برادر دیگرش ره نورد بیابان تدبیر آمد. محمد خان وقوع این واقعه را به فال نیك شمرد و رخت نحوست به جانب باغ سعادت آباد برد. چون ولایت اصفهان شهری است وسیع و به سبب وسعت زیاد از احداث خندق و باره و برج بی بهره و اهلش به علت عدم وقوف بر قلعه داری و دشمن شکاری به غایت کم زهره اند، اطاعت بیگانه را قلیلا و کثیرا واجب شمارند و به ظهور احدوثه [ای] پای در دایره خدمت و اطاعت گذارند، لهذا اجامره و اوباش از رند و قلّاش، غریب و بومی از هر طرف بر دور او جمع آمدند و بزم نکبتش را پروانه شمع شدند. میرزا عبد الوهاب مستوفی آن جا را بر ولایت حاکم ساخت و به اخذ اموال تجار و متموّلین پرداخت. در اندك روزی مایه داران، بی مایه و بی مایگان، پرمایه گردیدند و جنود زند نکبت پیوند بار دیگر به پایه [ای] که نه در خور مایه ایشان بود، رسیدند. عریانان، هم آغوش ملبوسات و مستعار شدند و بینوایان، صاحب اختیار بیشمار آمدند. خبر این داستان غریب و حکایت عجیب در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید و دریای غضب قیامت لهب را، نوبت تلاطم گردید.

حسین قلی خان دولو و مهر علی خان داشلو و اللهوردیخان عز الدینلو و حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی با جمعی از ترکان پرخاشجو و هژبران (۳) آتشخو از رکاب ظفر مآب مأمور به دفع آن شرارت نصاب و روانه آن دیار خلد انتساب شدند. در حوالیان

۱- . مجلس: (روی جنیبت به جانب خبیص)

۲- . خراسکان: خوراسگان، نام شهری است در جنوب شرقی اصفهان

۳- . شیران

قریه حر (۱) که در سه فرسخی دار السلطنه اصفهان است، تلاقی فریقین دست داده، ترکان جلادت نهاد دست به استعمال اسلحه آتش فعل منجمد آب گشادند و به یاری اقبال بی زوال صاحبقران بی همال و نیروی شمشیر اژدر فعل افعی خصال، خاک وجود آن باد پیمایان را بر باد فنا دادند. پس از شکست آن جمع پریشان، امرا و لشکریان تا باغ سعادت آباد به تعاقب ایشان تاختند و هرکه را یافتند از لباس حیات عاری ساختند.

محمد خان خذلان نشان، خود با معدودی که از اقوام او بودند، راه فرار پیش و از بیم جان سر خویش گرفت. مأمورین مظفر و منصور روی به تختگاه [۴۲] نهادند و مراتب را علی التفصیل بر رأی عالم آرا عرضه دادند. زلال این نصرت و فیروزی آتش غضب قهرمانی را فرو ننشانید و به جرم این که اهالی اصفهان در جنگ تکاهل ورزیده اند، محمد علی خان قوانلوی قاجار معروف به خالو مأمور به قتل عام اهالی آن دیار گردید. شور روز محشر و فزع اکبر در آن دیار خلد اثر برپا شد و قضات و مشایخ و علما و سادات را بخت سعید به جهت شفاعت به دربار عالم آرا رهنما آمد. رحمت جبلّی (۲) بر چهره آن خیل ضعیف نادان ابواب عنایات گشود و مأمورین را به ترک خون ریزی امر فرمود. میرزا عبد الوهاب مستوفی به جرم حکومت سه روزه از دو دیده نابینا شد و در زاویه خمول گرفتار رنج و عنا آمد. بالجمله در هنگام فرار محمد خان، یوسف خان بختیاری در چهارمحال، نجف خان زند را با جمعی از اقوام نکبت پیوند او گرفته روانه دربار سپهر مانند ساخت و نجف خان چون هوای بلندپروازی در سر داشت، به اعانت خمپاره اژدر دهان روی به اوج گردون گذاشت [و] سایر اعوان و انصارش از آب حسام آتش فام جرعه فنا نوشیدند و در زاویه جحیم با او همنشین گردیدند.

محمد خان و رستم خان برادرزاده اش چون خبر این سیاسات را محقق آوردند، جان و سر را وداع کردند و روی به محال سیلاخور، که مسکن الوار باجلان و بیرانوند است، بردند [و] از آن جماعت بد عاقبت طلب یاری نموده در قلعه جات ایشان بار ادبار گشودند. نظر علی خان باجلان تا ظهور خدمتی را در درگاه خسرو معدلت آیت بهانه به دست آرد، بر سر قلعه [ای] که محمد خان در آن ساکن بود، تاخت و او را دستگیری)

۱- . مجلس: (جز)

۲- . ملّی: (خیلی)

ساخت. خواست به دربار فلک مدارش فرستد، مهدی نام باجلان با جمعی به اعانت او برخاست و او را از چنگ نظر علی خان باز گرفت. در میان آن دو فرقه منازعات اتفاق افتاده، اسباب طغیان محمد خان به سبب شورش ایشان زیاده شد. فتنه خفته بیدار گردید و این مراتب کرّه بعد اولی به عرض خسرو تاجدار رسید. مناشیر سیاست تأثیر به عهده محمد خان دولوی قاجار حاکم ملایر و کزّاز و حسن خان والی لرستان فیلی و تقی خان حاکم بروجرد، شرف صدور یافت که دفع آن فتنه را اقدام ورزند. در حوالی سیلاخور جنگی عظیم در پیوست و طایر روح تقی خان بروجردی در آن معرکه از قفس تن رست.

بالجمله کاری از پیش نرفت و به تدریج اجامره و اوباش بر دور محمد خان جمع شدند و کارش فی الجمله رواجی یافت تا از قراری که- انشاء الله تعالی- در جای خود مرقوم کلک درر سلک می گردد، به سعی جان بازان شاهراه دولت ابد بنیان به راه دیار ادبار شتافت.

ذکر ظهور مخالفت خوانین آذربایجان و حرکت رایات اعلی به آن سامان و تنبیه آن غولان وادی خذلان

قبل از این اشاره رفت که صادق خان شقاقی با ظهور چنان خیانتی بزرگ، عفو و اغماض خاطر ملوکانه را انباز و به حکومت [۴۳] ولایات سراب و گرمرود سرافراز شد.

جعفر قلی خان دنبلی نیز که تربیت یافته دولت جاوید مدت بود، به ایالت ولایات تبریز و خوی از همگنان ممتاز آمد. این (۱) دو نمک به حرام، به واسطه عدوات سابقه که باهم داشتند، به مفاد کریمه (اللهم اشغل الظّالمین بالظّالمین) خاطر قاصر به دفع یکدیگر گماشتند و بنای کاوش باهم گذاشتند. جعفر قلی خان پیشدستی کرده جمعیتی فراهم آورد و طایفه شقاقی را تاخت و سراب خراب را مانند سراب بی آب ساخت.

صادق خان تاب مقاومت نیاورده، عنان یکران به جانب مغان و در آن جا نیز مکث نکرده خود را به طرف شیروان کشید و همواره درین خیال بود که جعفر قلی خان را همن)

۱- . مجلس: (آن)

مانند خود در حضرت اعلی به خیانتی منسوب و در نظر اقدس همایون مغضوب سازد.

و آخر الامر تیر مرادش بر نشانه آمـد و به اغوای نفس اماره جعفر قلی خان را بر مخالفت شاهنشاه یگانه بهانه شـد. صادق خان شاهـد مـدعا را در آغوش دیـد و به جـانب سـراب سـبک عنان گردیـد. در ظاهر مخالفت را به موالفت (۱) بـدل ساخت و در موافقت بـا جعفر قلی خان، به مخالفت با دارای دوران پرداخت. محمـد قلی خان افشار حاکم ارومی نیز، چون دیوی بـدنهاد و غولی جهالت بنیاد بود، به مناسبت فطرت پلید با آن دو شیطان عنید در این داستان همدستان و طنبور مخالفت را زخمه زن تار خذلان شد. فتنه محمد خان زند بیشتر موجب جسارت آن سه نکبت پیوند گشـته، شـحنگان سلطانی را از هر یک از ولایت خود اخراج و کالای مفسـدت را با رواج نمودنـد. با این که هریک از آن سه دیو سار را، زنان و فرزندان و خویشان در دار الخلافه طهران به رسم گروگان بود، باز از فرط شرارت باطن از خون آن بیگناهان چشم پوشیده و هرکدام جداگانه، حشری وافر جمع آورده در ارباع ولایـات تبریز و ارومیـه و سـراب بـه عیش و شـراب پرداخته، کاسـات خوشـگوار از دست ساقیـان لالـه عـذار نوشیدند.

حسـین قلی خـان افشـار برادرزاده محمـد قلی خان، که به جهات چنـد با او سـر گران بود، عمّ خود را از باده انگوری و شـراب مغروری سرمست دید و به جهت اثبات شـرارت عمّ و زدودن (۲) زنگ انـدوه و غم از خاطر صـداقت توام، تقبیل عتبه علیای سلطنت را مصـمم گردیـده، ماجرا را علی التفصـیل به عرض شاهنشاه بی عدیل (۳) رسانیـد. آتش غضب دوزخ لهب را نوبت زبانه شد و این جسارت بزرگ، تنبیه آن سرکشان را بهانه آمد.

[مصرا]ع:

وای بر آن که بر او خشم بگیرد سلطان

به جمع لشکر قیامت اثر، فرامین واجب الاطاعه از مصدر حکمرانی صادر و در مدتی قلیل ترکان یغماگر و دلیران دشمن شکار (۴) از اطراف و اکنـاف به دربـار سـپهر مطـاف حاضـر و حکم خسـروانی و اشاره خاقانی را از جان و دل سامع و ناظر آمدنـد. نخست حسین قلی خان افشار را با جمعی از شیران بیشه کارزار به سرکردگیر)

۱- . دوستی

۲- . ملّی: (غم زدودان)

۳- . بی مانند

۴- . مجلس و ملّی: (دشمن شکر)

محمد علی خان عرب بسطامی یوز باشی (۱) غلامان جان نثار (۲) [۴۴] به دفع عمّ بـدکردار و گرفتاری او به قید اسار از دربار معـدلت مدار به آن دیار روان فرمود و پس از آن محمد ولی خان قاجار را با فوجی از سواران نیزه گذار و پیادگان آتشبار به عزم تنبیه محمـد خان زنـد نابکار به حـدود سیلاخور و بروجرد گسیل نمود و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با جمعیتی از ترکـان جلادت آثار به مقـدمه لشکر جرّار و منقلای موکب ظفر شعار به صوب دیار آذربایجان سبک عنان ساخت و خود با عزم کیخسروی و شکوه کیقبادی، با سپاهی که صرصر با شتاب را در رکابشان تاب همراهی نبود، در روز هجدهم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و دوازده، چون بحر ذخار و سیل سرشار به عزم تدمیر آن سرکشان دیار ادبار بیرون تاخت و پس از روزی چند [در] چمن سلطانیه، مضرب خیام فلک پیوند و صیت نزول موکب اجلال، گوشزد آن گمراهان دیو مانند شد، خود را نقطه وار محاط دایره ادبار دیدند و علی العجاله خلاصی از آن دایره را از دایره موافقت هم پا کشیدند. عهدی که بستند، شکستند؛ تاری که بافتند، گسستند.

صادق خان شقاقی، چون خود را در برابر جنود مسعود خاقان ظفر بنمود آزموده بود، درین وقت نیز حریف را سخت و خود را تیره بخت ملاحظه می نمود، لهـذا در شکسـتن عهـد آن لئیمان پیشـدستی کرده روی نیاز به درگاه خسـرو عـدو گـداز آورد، سلیمان خان نظام الدوله قاجار را شفیع گناهان خویش ساخت و به این سیاق به معذرت پرداخت که:

منظورم ازین سـازش، بروز خبـاثت جعفر قلی خـان بود نه رونق دادن بـازار طغیـان. صـدق قولم را این ضـراعت برهـانی اسـت روشن و راستی گفتارم را تقاضای این شفاعت دلیلی مبرهن.

فرد:

از کرمت دور نیست گر بپـذیری عـذر گناهی که عذر خواه ندارد شاهنشاه دادگر عاجز پرور بنابر مصلحت وقت، آن ره نورد وادی عصیان را بهد.

۱- . رئیس صد تن؛ اصطلاحی است نظامی به معنای درجه داری که فرمانده صد نفر باشد.

۲- . جان نثار، عنوان رده های خاص نظامی این زمان بوده است که اکثرا از زادگاه یا حوالی زادگاه فتحعلی شاه قاجار انتخاب می شدند. نظیر همین جان نثاران بسطامی از حوالی شاهرود امروزی، (جانبازان) سـمنانی و دامغانی بودند که نگهبانان خاصـه ورده عالی مبارزین را در عهد قاجار تشکیل می دادند.

فرمایشـات مرحمت آمیز مطمئن فرموده به دربـار عـالم مـدارش احضار نمود. در منزل (سـنگ سـیاه) از تقبیل درگاه فلک جاه گوشه کلاه بر قبه مهروماه سود. رفیقان خذلان (۱) نشانش را از مخالفت او سلک جمعیت از هم فرو ریخت و هریک به طرفی و سمتی گریخت.

جعفر قلی خان روی شوم به دیار روم کرد و به اکراد یزیدی پناه آورد.

محمد قلی خان به حصانت حصار ارومی قوی دل بود و به ورود آن قلعه دو روزی کام دل حاصل نمود.

حسین قلی خان برادرزاده اش که قبل ازین اضمحلال او را از دربار سپهر مثال مأمور شد، به مرافقت محمد علی خان عرب یوز باشی و اعانت جمعی از طایفه بلباس (۲) قلعه مزبور را تسـخیر و عمّ بی تدبیر را دستگیر و مراتب را معروض رای عاکفان سده سریر عرش نظیر داشت. میرزا رضا قلی منشـی الممالک نوایی به ضبط اموال و اشرف خان دماوندی، تا قلعه را کوتوال باشد به آن طرف مأمور [شد] و بلافاصله موکب جهانگشا از چمن سلطانیه حرکت و از راه مراغه و سلدوز (۳) ره نورد وادی مقصود [گردید] و روز شـشم شـهر محرم الحرام [۴۵] سـنه یکهزار و دویست و سـیزده [هجری قمری] خارج قلعه ارومی مضـرب خیام فلک فرجام شد. محمد قلی خان به عقوبت خیانت فراوان در سـلک زنبورکچیان اردوی کیهان پوی، منسـلک (۴) و بری از ما یعرف و ما یملک گردیـد. بعد از انجام و انتظام کار ارومی در هفدهم شـهر مزبور رایات ظفر آیات به عزیمت ولایت خوی از راه سـلماس شـقه گشا و در چمن ارزمین (۵) خارج قلعه، قبه بارگاه فلک اشـتباه عرش سا آمـد. حسـین خان برادر کهتر جعفر قلی خان که بعـد از خیانت آن روسـیاه به ایالت ولایت خوی مباهی گردیده بود، به جهت اثبات ارادت خود در باغ مسـمّی به دلگشا که از مسـتحدثات اوست، طویی (۶) بزرگ داده ما حضـر جانفشانی در خوان صـداقت نهاد. چهار شـبانه روز شاهنشاه ستـاره سـپاه و شاهزادگـان سـپهر جاه و امرا و وزرا و نـدمای درگاه مجره پناه و آحاد لشـکر هریک فراخور احوال داد عیش و نشاطشن

۱-. سستی و خواری

۲-. ملّی: (بلتـاس)؛ نـاحیه ای در حـوالی ساوجبلاـغ مکری (مهابـاد) مرکز کردهـایی کـه به لهجه (بلباسـی) سـخن می گـویند (معین، بخش سوم، ذیل بلباس).

۳-. از توابع شهرستان ارومیه

۴-. جدا

۵-. مجلس: (از زمین)

۶-. مهمانی، جشن

دادنـد و از اسـتماع نغمـات دلکش و سـایر ملزومـات سـرور، ابواب شادمـانی بر چهره گشادنـد غافـل که زمانه غـدار را چنگ مخالفت در چنگ است و از نیرنگ آباء و امهات، برادر با برادر بر سر جنگ.

[مصرا]ع:

ببین تا چه زاید شب آبستن است

ذکر وصول خبر طغیان حسین قلی خان برادر شاهنشاه صاحبقران و رجعت موکب فیروز به عراق از آذربایجان

اگرچه شاهنشاه صاحبقران و حسـین قلی خان جهالت نشان در ظاهر واحد الابوین بودند، ولی به سـبب مغایرت فطرت در میانه بعد المشـرقین بود؛ این یک از عقل محض مهذب شد و آن یک از جهل صرف مرکب آمد؛ آن از شراب ظلم سرمست بود و این را ساغر عـدل در دست؛ این جوهر رحمت الهی است و آن آیت غضب نامتناهی؛ آن یک در کار سیّئات اصـرار داشت و این یک در اجرای حسـنات استقرار؛ آن (۱) را نگین دولت در مشت بـود و این (۲) یک را خاتم نکبت در انگشت. مواحدت بطن و صلب را در فطرت شرکتی نیست و امتزاج شهد و شرنگ را در گوهر مناسبتی نه.

لمؤلفه:

مکن از نژاد و پدر افتخارکه خار از گل آید برون گل ز خار

نه در چرخ هر کوکبی شد سعیدنه جرم سها همچو تابنده شید

نه هر قطره در بحر گوهر شودنه خر مهره شایان افسر شود

نه کوه بدخشان همه لعل ناب که سنگ سیه اندر آن بی حساب

نه حبلی است هر شب به روز سپیدبسی شب که روز سیه پرورید

نه عطار را دکه پر عنبر است که خر زهره هم در دکانش در است

نه صراف دارد همی زرّ و سیم که فلس سیاهش بسی در گلیم ن)

۱- . مجلس: (این)

۲- . مجلس: (آن)

به میخانه هر باده [ای] صاف نیست به گنجینه هر دانه شفاف نیست

ز شاخ برومند بادام نغز گهی هست بی مغز و گاهی دو مغز

چو نقاش را خامه گردد علم کشد مهر و خفاش از یک قلم

شکر شهد ناب آورد با صفا گهی نیز جراره جانگزا

ز یک خاک رویند جدوار (۱)و بیش (۲)یکی اصل نوش و یکی عین نیش

بسی بیضه آید ز بلبل برون یکی بلبل و ما بقی مرغ دون

چو تکوین حیوان [۴۶] کند دادگر یکی آدم و سایرین گاو و خر

ز صلب همایون میر عرب یکی احمد آمد دو صد بولهب بالجمله از قراری که ذکر شد قبل از این، بعد از شکست صادق خان بی دین و نزول موکب ظفر قرین به خارج دار السلطنه قزوین صاحبقران مروّت آیین، که آیتی از رحمت حضرت رب العالمین است، حسین قلی خان را مورد نوازش و التفات ملوکانه فرموده و با آن که نوّاب شاهزاده والاتبار محمد علی میرزا در مملکت فارس فرمانفرما و حکمروا بود، چنین برادر را بر چنان پسر ترجیح داده ایالت آن مملکت را به او مفوض نمود و نوّاب شاهزاده را به رکاب فیروزی مآب احضار فرمود. [حسین قلی خان] بعد از ورود به دار العلم شیراز چندی به سبب عدم اسباب کار در پس زانوی اصطبار (۳) نشست و رشته اطاعت داور جمشید شوکت را بر گردن بست. چون از معاملات و مصادرات بی حساب ثروتی به کمال یافت، روی از حد اعتدال برتافته به وادی عصیان و طغیان شتافت. ظرف حوصله اش گنجایش این مظروف را قابل نبود، سعایت رنود و اوباش نیز بر آن تنگ ظرفی افزود.

[مصرا]ع:

بلی به کوزه نمی گنجد آب بحر اندر

جسارت خوانین (۴) آذربایجان و جهالت محمد خان زند نادان بیشتر محرکن)

۱- . جدوار: جذوار، زدوار، نام گیاهی است

۲- . بیش: گیاهی است که در چین و هند روید.

۳- . شکیبایی، صبر

۴- . ملّی: (قوانین)

سلسله طغیان او گردید و بالمره از دایره اطاعت پا کشید. در بدایت کار میرزا نصر الله علی آبادی مازندرانی را، که در ایّام شاهزادگی (۱) این زیبنده سریر حکمرانی، وزیر و پس از آن در حضرت شاهزاده آزاده مشیر و در آن اوقات به جهت اطلاع از کم وکیف امور بعد از عزیمت نوّاب شاهزاده به رکاب حضرت صاحبقران آزاده مأمور به توقف آن مملکت بهشت نظیر بود، با آقا محمد زمان کلانتر برادر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا محمد اسماعیل، کوتوال قلعه شیراز و احمد خان و آقا محسن متعلقان اعتماد الدوله معزی الیه را مخل کار خود دید و از دو دیده نابینا و گرفتار زندان رنج و عنا نمود و فوجی را به جهت گرفتاری جان محمد خان دولوی قاجار که از جانب شهریار نامدار در ولایت لار سردار بود، نامزد و روان ساخت و خود به تهیه اسباب کار مخالفت پرداخت. جان محمد خان بعد از اطلاع ازین داستان با کمال حیرانی از بازیچه های آسمانی با جمعیتی که همراه داشت از قلعه لار خود را بیرون کشیده و از راه بوانات فارس سرعت از باد استعاره نموده، راه عراق برداشت و تا کاشانه کاشان عنان یکران فرو نگذاشت.

حسین قلی خان خبر فرار او را از لار شنید و از دار العلم شیراز حرکت کرده، دو اسبه از عقب او روان گردید و از رهبری بخت خسروی به گردش نرسید و عود به شیراز را مناسب احوال ندیده در آباده سورمق (۲) منزل گزید.

رستم خان بیات غلام خود را به محارست (۳) قلعه شیراز و محافظت محبوسین روان نمود و بنه و اغروق (۴) را به اتفاق میرزا علی گرایلی وزیر خود به قلعه ایزد خواست فارس [۴۷] فرستاده خود با جمعیتی تمام در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سیزده به صوب دار السلطنه اصفهان شتابان آمد. حاجی محمد حسین خان، بیگلر بیگی آنجا، ده روز قبل از ورود او از این معنی اطلاع یافته اهل و عیال خویش را با ولد اکبرش عبد الله خان به جانب یزد فرستاده، خود در نهایت حیرانی تن به پریشانی در داد و در روز ورود حسین قلی خان به اصفهان به اتفاق محمد علی خان قوانلوی قاجار مشهور به خالو که در آن جا سردار بود و جمعی از عمال و مباشرین دیوانی از آن جا بیرونا

۱-. ملّی و مجلس: (شاهزاده گی)

۲-. در جنوب شرقی آباده و ابتدای راه اقلید

۳-. نگهبانی، حفاظت

۴-. زاد و توشه سپاه

آمده، در خارج شهر نشستند و دل بر اعلام احکام خاقانی بستند. اگرچه سابقا اهالی شیراز این وقایع را به توسط مسرعان سریع السیر بر رأی عالم آرا عرضه دادند، ولی ایشان هم مهر از سر گنجینه این راز فرو بسته گشادند. وقتی مروحه این خبر دامن زن آتش غضب شاهنشاه سیاست اثر شد که رایات جهان گشا به عزم تدمیر سرکشان ولایت شیروان و تسخیر بلاد داغستان از خارج قلعه خوی شقه گشا بود؛ بنابر آن، دفع دشمن خانگی را انسب (۱) دانسته سلیمان خان قاجار را با فوجی از سپاه جرار به جهت محافظت مملکت آذربایجان به توقف مأمور فرمود و خود با دلی قوی و عزمی ثابت و سپاهی وافر و طیشی متکاثر (۲) عزیمت عراق نمود.

ذکر صادرات عرض راه و آوردن محمد خان زند روسیاه و خبر مخالفت سلیمان خان گمراه و تدبیرات شاهنشاه آگاه

داستانی که در بدایت حرکت موکب فیروز، در عرض راه پرده از چهره گشاد و از طالع بی زوال خسروی در افتتاح کار به فال نیکو افتاد این بود که: در منزل اورنق تبریز محمد خان زند را با دست و دیده بسته به پایه سریر خلافت مسیر آوردند و ماجرای گرفتاری او را به این تفصیل عرض کردند که، از قراری که معروض افتاد محمد خان مزبور پس از مجادله با لشکر منصور در قلعه [ای] از قلاع سیلاخور قرار گرفت و آزار مجاور و مسافر را شعار ساخت.

محمد ولی خان قاجار که از رکاب ظفر شعار دفع او را مأمور بود، در حوالی سیلاخور او را دریافته جنگ در پیوست و پس از گیرودار بسیار، محمد خان و اعوانش شکست یافته و درستی کار را بعد از آن شکست، محال دانسته خواست از راه شوشتر و دزفول خود را به بصره کشاند. سستی بخت و سختی اقبال شاهنشاه با تاج وتخت او را مجال نداده، در عرض راه گرفتار گماشتگان (۳) حسن خان فیلی والی لرستان گردید. چون والی مزبور به جهت تقدیم اسباب خدمت، خواست او را به دربار سپهر آیت روانهن)

۱- . شایسته تر

۲- . خشمی فراوان

۳- . ملّی: (گماشته گان)

سازد، لهـذا دو دیـده او با گزلک احتیاط به توهم فرار از حدقه بیرون و با غل وزنجیر روانه آسـتان سـپهر نمون ساخت. از این که زکی خـان زنـد پـدر بدسـیرش در اوقـاتی که از جـانب کریم خـان بنی عمّ خـویش به سـرداری مملکت مازنـدران و حول وحوش آن سامـان نـامزد بود، اهالی چهارده کلاته دامغان را به جرم تهاون در کارسازی سـیورسات، قتلی وافر فرمود و در آن جـا کلّه مناری از رئوس آن بیگناهان برپا نمود و تفنگچیان چارده کلاته در آن [۴۸] اوقات در اردوی معلّی سرگرم جانفشانی بودنـد، لهـذا شاهنشاه دین پرور محمـد خان بدگهر را به دست ایشان سپرد که به کیفر خون آباء و صـله ارحام خویش زهر فنا در کـامش ریزنـد و از دار سیاسـتش آویزنـد. آن شـیران بیشه هیجا خون روباهی را به قصاص خون جمعی بیگناه لایق ندیـده، گـوش هـای او را به دنـدان قهر خائیدنـد و بـا آن حـال تبـاه در بیابـان سـرگردانی مطلق العنـانش آورده، تصـدّق فرق فرقدسا گردانیدند. آن کور بینوا کورکورانه خود را کشان کشان و تکدی کنان به صوب بصره کشانید؛ سالیانی چند با کمال پریشانی گذرانید تا در ویرانه کور جغدآسا منزل گزید.

بیت:

بلند و پست جهان جمله دشمنان تراست که گاه در بن جاهند (۱)و گاه بر سر دار بالجمله در منزل میانج گرمرود (۲) ابو الفتح خان جوانشیر، ولـد ابراهیم خلیل خان که به حکم یرلیغ بلیغ احضار شـده بود، از تقبیل آسـتان سدره نشان سـر بر اوج آسـمان سود.

در ورود موکب منصور به چمن سـلطانیه به عرض آن خسـرو یگـانه رسـید که سـلیمان خـان قاجار را دیو نفس اماره از راه در برده و به وسوسه و دمدمه علی همت خان کلیایی و خان بابا خان نانکلی و فتوی خبط دماغ از کار خدمت فراغ جسـته و دیوانه وار در ویرانه خلاـفت (۳) نشسـته است. چون قامت بی قابلیتش از لیاقت تشـریف خودسـری عور و عروج بر مدارج سروری از چنـان ناقـابلی دور بود، بنـابرآن شاهنشـاه یگـانه آن ترانه را چون فسـانه اطفال خیال نموده اعتنایی به حرکات ابلهانه آن دیوانه نفرمود و از همانجا منشور قضاف)

۱- . مجلس: (چاهند)

۲- . میانج امروزه شهرستان میانه خوانده می شود و گرم رود، رودی است که از سراب برمی خیزد و در گرم رود با آب میانج جمع شده به سفیدرود می ریزد.

۳- . مجلس: (خلاف)

دستور به تفریق جمعیتی که با او بودند صادر و صفت حلم و حوصله شهریار عالم گیر بر نزدیك و دور ظاهر شد، زیرا که خویش و بیگانه از اطراف ممالك به طغیان برخاسته، هریك در طرفی هنگامه آراسته بودند.

فرد:

پر دلی باید که بار غم کشدرخش می باید تن رستم کشد بالجمله در چمن مزبور شوق ملاقات درارى بحار خلافت، شاهزادگان والا- تبار گریبان گیر خاطر مرحمت مظاهر آمد و حکم خاقانی شرف صدور یافت که: جناب ملا علی اصغر دودانگه هزار جریبی مازندرانی ملا باشی سرکار پادشاهی، نوّاب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسین قلی میرزا را از دار الخلافه طهران برداشته، در هرجا از منازل عراق که خسرو آفاق را توقف باشد، شرفیاب گردند. موکب فیروز بعد از توقف یکروز از آن چمن دلفروز حرکت و از راه قلمرو علی شکر (۱) و در جزین عزیمت عراق مینو قرین فرمود. در منزل در جزین نوّاب شاهزادگان به شرف زیارت جمال بی مثال شاهنشاه با اقبال مسرور و ازین طرف قرین الشرف نیز، خاطر مرحمت مظاهر شاهانه از ملاقات ایشان قرین حبوری نامحصور آمد و پس از اطفاء نایره شوق، اذن مراجعت به دار الخلافه حاصل و روان شدند و شاهنشاه گیتی پناه به عزم رزم خصم کینه خواه با سپاهی انجم دستگاه به صوب مقصود شتابان آمدند.

ذکر حرکت حسین قلی خان از اصفهان به صوب کزّاز و فراهان و داستان [۴۹] محمد ولی خان قاجار نادان و اختتام کار ایشان و اطاعت حسین قلی خان

بعد از آن که حسین قلی خان در دار السلطنه اصفهان به اخذ اموال تجار و متمولین آن سامان پرداخت و اسباب کار مخالفت را آماده ساخت، به خیال آن که شاهنشاه آگاه را¬.

۱- . از زمان قراقویونلوها تا زمان نگارش این تاریخ، قلمرو علی شکر، همدان نامیده می شد. مینورسکی در کتاب سازمان اداری حکومت صفوی، پاورقی صفحه ۲۰۲ می نویسد: (خانیکف در نقشه ای که ترسیم کرده است (جلد چهاردهم Z .G .E . چاپ ۱۸۶۳) آن را به نام Shakarنوشته است نه Shak¬.

از عزیمت به جانب تختگاه مانع آید و صف مجادلت و محاربت را به نوعی که تواند در محال عراق آراید، از آن دیار خلد آثار حرکت کرد و روی به سوی کزاز و فراهان آورد.

لشکرها از فارس و عراق همراه داشت و خاطر فاتر بر محاربت برادر بلند اختر گماشت.

محمد ولی خان قاجار که بعد از شکست محمد خان زند نابکار به حکم توقیع وقیع سلطانی مأمور بود که با جمعیت رکابی از محال سیلاخور به صوب گلپایگان شتافته منتظر حکم ثانی باشد، به مفاد (کل ناقص ملعون) ملعنت باطنی را ظاهر و لنگ لنگان قدمی برداشته با فوجی که داشت بار اقامت در اردوی نادانی مثل خود گذاشت. در محال درجزین خبر ورود حسین قلی خان به فراهان و حرکت ناهنجار [محمد] ولی خان ضلالت نشان به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید. بلا تأمل رایات عزم را از آن جا شقّه گشا و در منزل ساروق من قری (۱) فراهان، نزول اجلال نموده، روزی دو به جهت آسایش سپاه و اتمام حجت بر خصم کینه خواه در آن منزل اقامت فرمود. ملکه آفاق و عاقله با وفاق خاتون روزگار و بانوی خیریت شعار، اعنی والده معظمه محترمه خاقان مروّت آثار، در آن منزل ارم دیدار به عزم ملاقات فرزند نامدار خورشیدوار ضیا افروز بزم سپهر کردار شد. تبیین این مقال آنکه، خبر شورش حسین قلی خان به عرض آن ملکه جهان رسید؛ اولا به تحریر مکاتبات نصحیت آمیز و تقریر فرستادگان صلاح انگیز، فرزند نادان را از آن حرکات ناهنجار منع نمود و چون به هیچ وجه من الوجوه فایده ای بر آن مترتب نبود، خود به نفس نفیس در هودج زرنگار خورشیدوار قرار و به اردوی فرزند جهالت شعار عزیمت فرمود. در منزل چاله سیاه او را ملاقات کرد و از حقوق مادرانه داستانها به میان آورد و نصایح مشفقانه و اندرزهای حکیمانه بیان آنچه دانست و توانست به اصلاح کار پرداخت و عاقبت کاری نساخت. ناچار به امید مروّت و گذشت حضرت صاحبقران تاجدار به اردوی ظفر کردار شتافت و بسانی (۲) که لایق یافت، به ذکر موجبات اصلاح ذات البین زبان گشود که فرزندی حسین قلی را از این جسارت خودرأیی و هرزه درآیی منظور نیست، بلکه مداخل فارس مخارج او را مقدور نه. هرگاه نظر به پاس اخوت و فتوای (۳) شرع مروّت، ولایت کرمان نیز ضمیمه آن مملکت شود و زمامی

۱- . من قری: از قریه های.

۲- . مجلس: (به سیاقی)

۳- . ملّی: (فتوی)

اختیار آن بوم به او عنایت رود، دیگر عذر مسدود است و بهانه هنگامه جویی مفقود.

شاهنشاه دانا اگرچه از لجاجت خاطر و ضلالت باطن و ظاهر او از کمال دانایی آگاه بود، ولی محض از جهت اتمام حجت و الزام آن مریم سریرت این مطلب را قبول فرمود.

حسین قلی خان، قبول این مطلب را [۵۰] حمل بر جهات دیگر [کرد] و تفویض ایالت دار السلطنه اصفهان را نیز ضمیمه آن ملتمسات مستنکر نمود. پس از قبول این معنی باز بهانه [ای] دیگر جست و خار اندیشه های باطل از خارستان خاطرش رست.

شاهنشاه مؤید بعد از اتمام حجج قاطعه چنین فرمود که: این لجوج نادان را تمنا حاصل نمودن و اقطاع بخشودن اگر همه یک شبر (۱) باشد، در کیش سلطنت حرام است و قطع و فصل این متمنیات، موقوف به برش حسام آب فام (۲).

[مصرا]ع:

شمشیر دو رویه کار یک رویه کند. بالجمله اردوی ظفر شکوه را در همان منزل ساروق گذاشت و مهدی قلی خان قاجار قوانلو و حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را به محافظت گماشت و خود مانند شیران خشمگین با سپاهی که از صدمه نعال مراکبشان (۳) لرزه بر کره زمین افتد، همگی جریده (۴) و سبای (۵) از منزل مزبور حرکت در دو فرسنگی اردوی حسین قلی خان بار اقامت افکندند.

در روز شنبه، بیست و هشتم شهر صفر المظفر در صحرای کمره صف جدال آراسته شد و خاطرهای دلیران به کینه خواهی هم برخاسته، چرخچیان (۶) هردو صف از دو طرف بنای دستیازی گذاشتند و عظمای امرای سپاه بنای یورش و اسب تازی داشتند. شاهنشاه مروّت شعار را عرق محبت اخوت به حرکت درآمده، اندیشید که هرگاه سپاه کینه خواه را به حرب اجازت فرماید، شاید در بین گیرودار تیری از شست قضا پران آید و آن برادر جهالت سیر با تیرانداز اجل دست و گریبان گردد و علی العجالهی)

۱-. شبر: یک وجب

۲-. حسام آب فام: شمشیر آب گونه، شمشیر تیز

۳-. نعل های اسب های شان

۴-. جریده: گروهی از سواران بدون پیاده

۵-. سبای: سواری که مایحتاج خود را به فتراک بسته و مسلح و مکمل یراق می راند؛ سوار زبده؛ زبده

۶-. مقدمه الجیش، پیشقراول اول لشکر (دهخدا ذیل چرخچی)

سواره و پیاده لشکر ظفر قرین را از مبادرت در رزم و استعمال اسلحه منع فرمود و جناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی را با فرمایشاتی مشعر بر وعده و وعید و حاکی از بیم و امید نزد آن سفیه عنید (۱) روان فرمود.

حسین قلی خان قبل از عزیمت میرزا موسی، از مدد دوربین، صفوف دلیران عرصه کین را به نظر دقت نگریست و از سستی و اقدام به چنان جسارتی سخت به غایت دلگران گشته بی نهایت گریست. شاهنشاه فیروز را از پای تا سر غرق آهن و پولاد و جیقه مرصّع را زیب مغفر رومی میلاد و مظهر قهر حضرت جباری را بر فراز خنگ ختلی نهاد دید و دل در برش مانند مرغ نیم بسمل طپید. دانست که با برگزیده خدا ستیزه کردن، پنجه به خون خود بردن است و عاقبت خوناب دل خوردن.

جنگی که با برادر بلند اختر در نظر داشت با بخت خود به میان گذاشت. اقدام در رکاب بوسی را انتظار بهانه می برد و از فقدان این تمنا حسرتها می خورد. چون ملاحظه نمود که جناب میرزا موسی از قلب همایون، که زیب از فرّ وجود حضرت صاحبقران زمان داشت، جدا گشته به سوی او روان است، وساطت چنان جنابی را در چنین هنگامی دلیل بر نزول آیات رحمت یافت و قدمی چند پیش رفته به استقبال او شتافت. فرمایشات علیّه را حاکی بر وفور رحمت و رأفت خاطر تنبیه بود، به گوش هوش شنید [۵۱] و بی اختیار به ادای این شعر حضرت لسان الغیب رطب اللسان گردید:

خواجه حافظ:

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدابر منتهای مطلب خود کامران شدم این بگفت و بدون مشاوره احدی از سران و سرکردگان سپاه و یاران همراه توسن عزیمت را گران رکاب و سبک عنان ساخت و از میان میدان پیاده گشته و دوان دوان تعجیل جسته، خود را بر سم سمند فلک پیوند انداخت. خاک قدم خنگ مجره تنگ را از ابر دیدگان (۲) آبیاری کرد و مروّت سرشار شهریار تاجدار را در عفو زلّات بی شمار به یاری آورد.ن)

۱- . نادان ستیزه جو

۲- . ملّی: (دیده گان)

شاهنشاه رأفت آیت را مهر اخوت چنان به حرکت آمد که از همان صدر زین دست مرحمت را دراز از آستین کرده به گردنش آویخت و تا غبار شرمساریش را فرو شوید. لآلی غلطان بر چهره شرمگینش فرو ریخت؛ هردو لشکر از رقت آن دو برادر به گریه افتادند و خصمان کینه خواه بنای مخاصمت را بر مصالحت نهادند.

شاهنشاه پایدار به عنوان دستگیری، دست برادر کامکار را گرفته از میدان رزم به ایوان بزم آورد و به فرمایشات عنایت آمیز نشاطانگیز، فوج غم و الم را از خاطرش بیرون کرد.

[محمد] ولی خان کفران نشان را که در جسارت کافر نعمتی عذری لنگ داشت، چون یک پایش از پای دیگر کوتاه تر بود، به یک پا بر فلک آویختند و از این که در رشته خدمت (۱) گرهی افکنده بود، به ضرب چوبش از ناخن ریختند. در آن شب هردو لشکر در جایی که بودند، آرام گزین شدند و علی الصباح لشکر معسکر حسین قلی خان وارد اردوی ظفر قرین آمدند. خوانین و رؤسا و سرخیلان عراق و فارس که با او همراه و در حقیقت گمراه بودند، از عفو تقصیرات کلاه گوشه مباهات بر اوج سماوات (۲) سودند.

هریک فراخور احوال مورد نوازش آمده و اذن مراجعت حاصل نموده روانه اوطان شدند.

شعر:

برومند باد آن همایون درخت که در سایه او توان برد رخت از جهت رفع اراجیف کاذبه، به صوب هر مملکتی امیری نامدار فرستاده شد و اسباب مراجعت موکب فیروز آماده آمد. محمد علی خان قاجار قوانلو معروف به خالو به سرداری مملکت فارس مأمور و نوروز خان عز الدینلوی ایشک آقاسی باشی به سالاری ولایت کوهکیلویه مسرور و حسین قلی خان دولو به سپهسالاری دار الامان کرمان، همدوش حبوری نامحصور شد.

رایات نصرت علامات در پانزدهم شهر ربیع الاول به صوب مستقر خلافت کبری معطوف و اهالی دار الخلافه از وقوع فتوحات تازه بی اندازه مشعوف گردیدند.

[مصرا]ع:

شاه هر سو که کند روی نماند خطرت)

۱- . مجلس: (خدمت گزاری)

۲- . ملّی: (سموات)

ذکر صادرات ایّام توقف طهران

و عفو زلات (۱) سلیمان خان با خذلان و سیاست سایر منافقان و روانه داشتن محمود میرزا به ولایت افغان با امراء خراسان در اوقات توقف دار الخلافه طهران، سلیمان خان قاجار، که سبب عصیانش طغیان حسین قلی خان بود، [۵۲] چون خبر اطاعت او گوشزد آن سرمست باده غوایت (۲) شد، از خواب غفلت بیدار و از مخموری شراب جهالت هشیار گردید. پس از تأمل بسیار و تحمل بی شمار چاره کار و آسانی دشوار را در اطاعت دید. علی العجاله (علی همت کلیایی) را با پسرش حسین و خان بابای نانکلی و یک دو نفر دیگر که محرک سلسله فساد، و او را درین معامله شریکی بزرگ نهاد بودند، غل وزنجیر دست وگردن بسته روی عجز و امید به درگاه عرش نظیر آورد و خود را از گرد راه به اصطبل همایون رسانیده در پای کمند توسنان خاصه جبین ضراعت بر زمین نهاده آرام گزید. چون حسبا از امراء بزرگ ایل جلیل و نسبا از بستگان (۳) دودمان نبیل شاهنشاه سپهر تبجیل بود و در مراسم قانون ایلیّت احترامش لازم می نمود، لهذا زلال عفو ملوکانه لوح وجودش را از لوث گناه شست وشویی (۴) داد و سرش را از خاک مذلت برداشته، کلاه عزت بر فرقش نهاد. علی همت با پسرش حسین چون بی تدبّر در خم سفالین مخالفت جا گزیده بودند، بی تأمل در خمپاره روئین مؤاخذت جای گزین و پاره های (۵) کالبدشان در اوج هوا کبوترسان معلق زنان [شده] و بر روی زمین آسودند. خان بابای نانکلی نیز با عبد الله خان اوصانلوی افشار خمساوی که به علاوه این جسارت، به کوری توکل خان خمساوی (۶) خود سر جرأت نموده بود، از دو دیده نابینا و سالیان دراز در کنج بینوایی گرفتار انواع رنج و عنا شد. ولی خان قاجار هم به جرم موافقت با حسین قلی خان،د.

۱- . بخشیدن لغزش ها

۲- . گمراهی؛ ملّی: (غوایب)

۳- . ملّی: (بسته گان)

۴- . ملّی: (شسته وشولی)

۵- . ملّی: (پارهای)

۶- . منسوب به خمسه که اینک از بخش های استان زنجان است و بعضی از ایلات افشار، اوصانلو و اینانلو در آن ساکنند.

مغضوب نظر و تا در قیـد حیات بود، از سـعادت خـدمت حضور مرحمت دسـتور محروم و مهجور مانده بی اعتبارانه به سـر می برد (۱).

لمؤلفه:

چـو عشق بر سـر خشم است ترک جـان اولی که چـاره می توان کرد خشم سـلطان را چون از قراری که سابقـا نگـارش یـافت، محمود میرزای افغان به جهت استمداد از دولت قوی ارکان در اسـتخلاص ملک موروث از تصرف برادر خود شاه زمان روی نیاز به درگاه سـپهر پاسـبان آورده مقیم کاشانه کاشان بود، درین اوقات که حوزه (۲) مملکت از خس و خار (۳) وجود اشرار پـاک گردیـد، شاهنشاه غریب نواز، جنابش را مورد انواع اعزاز داشـته به امیر حسن خان عرب زنگوئی (۴) حاکم طبس (۵) و امیر علی خـان عرب خزیمه حاکم قائنات (۶) فرامین موکـده صـادر و حکم قضا امضا سایر و دایر آمـد که با جمعیتی کافی به این کار در رکاب شاهزاده روانه هرات و صوب کابل و قندهار گشـته آن ولایات را از تصـرف شاه زمان انتزاع (۷) و به نوّاب معزی الیه سپارند و افسر سـروری افغـان بر فرقش گذارنـد. به جهت پـاس رسـوم میزبـانی و تبلیغ احکـام قضـا نظام سـلطانی، معتمدی نامزد و نوّاب محمود میرزا و برادرش فیروز میرزا با میزبان معهود روانه صوب مقصود شدند.

وصال:

سر دشمن و دوست بر این در است ولی هریکی از در دیگر است

یکی خواست افسر نهد سر نهاد[۵۳] یکی سر نهاد آن که افسر نهاد دا

۱- . ملّی: (سپر می بود)

۲- . ملی: (حوز)

۳- . مجلس: (خس و خاشاک)

۴- . مجلس و ملی: (زنگولی)

۵- . طبس شـهری است در اسـتان خراسان که از شمال به برد سکن و کویر نمک، از مشرق به بشرویه و بجستان و خوسف، از مغرب و جنوب به کویر لوت منتهی می شود و دارای تابستانی ممتد و طولانی و زمستانی کوتاه است.

۶- . قاین: شـهری است در نزدیکی بیرجند که از شمال به گناباد و تربت حیدریه از مشرق به مرز ایران و افغانستان از مغرب به شهرستان فردوس و از جنوب به در میان محدود است. محدوده کلی آن را قاینات گویند.

۷- . جدا

ذکر حرکت مذبوح اسحق میرزای صفوی و گرفتاری او از فضل توجه دودمان علوی

این اسحق میرزا ولد حیدر میرزاست که از بقیه السیف احفاد سلاطین صفویه بود. کریم خان زند در بدایت حال، اسماعیل میرزا، جدّ این اسحق میرزا را لقب عاریت شاهی بر سر گذاشته و نیز لقب وکالت به اسم خود معلوم داشته، به اسم او راهی می رفت. در زمانی که در حوالی قریه کلون آباد اصفهان با نوّاب محمد حسن خان خلد مکانش صف مبارزات دست داد، جناب شاه اسماعیل مزبور بی جهتی از صف کریم خان جدا شده پناه به رایت محمد حسن خان برد و به این سبب کریم خان همواره او را شاه نمک به حرام خطاب می کرد؛ بار دیگر هم از مصاحبت نوّاب محمد حسن خان سرپیچیده نزد کریم خان آمد و در قریه آباده سورمق فارس محبوس بود تا بعد از مدتی سرای فانی را وداع نمود.

بالجمله این اسحق میرزا، سیدی از هر حیثیت فقیر و همیشه در زاویه قناعت و گمنامی گوشه گیر و بجز عبادت حضرت ذو الجلال و حصول معاشی قلیل از ممری حلال تمنائی دیگر بر خاطر نمی گماشت و در محال چهارمحال فی الجمله مزرعی که وجه معاش او را کفایت می نمود، مهیا کرده اوقات را به زراعت مصروف می داشت. در اوقاتی که قضیه هائله سلطان شهید انتشار یافت و صادق خان شقاقی به وادی بغی و طغیان شتافت، جماعت بختیاری که پیوسته ره نورد وادی ضلالت شعاری و طبیعتشان مجبول (۱) بر این است که هر زمانی بیچاره [ای] را اسمی بی مسمی بر سر گذاشته به نام او در انسداد طرق و شوارع (۲) کوشند و جام مراد از دست ساقی راهزنی نوشند، جمعی از آن طایفه بی سروپا به قریه متعلقه به جناب میرزا وارد و او را خواهی نخواهی طوعا ام کرها بر خود امیر کردند و روی نحس به عزم راهزنی به راه آوردند.

در ابتدا ایلچیان حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی دار السلطنه اصفهان را که درها

۱- . آفریده شده، سرشته

۲- . بستن راهها و خیابانها

بلوک لنجان (۱) چرا می نمود، تاخت کرده به جاهای دیگر پرداختند. چندان طولی نکشید که صادق خان از نیروی بخت شاهنشاه جهان، پی سپر راه ادبار گردید. جماعت الوار کار را نه بر وفق مرام دیدند و عنقریب خود را اسیر سرپنجه شکنجه و آزار یافتند؛ بساطی که چیده بودند، برچیدند و به خیال این که گنجشک در دست به از باز در هواست، میرزای بینوا را (۲) از لباس و اسباب عاریت عاری کرده سر به صحاری دادند و هریک به عزم اوطان خویش پای گریز بر گشادند. میرزا با کمال پریشانی، کامزن بیابان بی سروسامانی شد و چند ماهی در عتبات عالیات عرش درجات در جوار اجداد طاهرین فارغ از حوادث آسمانی بود. در زمان فتنه حسین قلی خان، اندیشمند (۳) گردید که شاید قلیل مزرعه او که در عراق و مایه توکلش منحصر به همان است، از صدمات آمدوشد سپاه لگدکوب حوادث گردد، لهذا از عتبات (۴) به بصره آمده از راه دریا وارد سواحل فارس شد. در مابین بهبهان و کازرون الوار ممسنی به او برخورده باز بنای [۵۴] هنگامه سازی داشتند. گماشتگان محمد علی خان قوانلوی قاجار که در آن اوقات سردار مملکت فارس بود، او را گرفته به دار العلم شیراز بردند و چندی در خلوتی از ارک شهر محبوس کردند تا برحسب امر قدر قدر اعلی، او را از شیراز به شهر دماوند برده یک دو سال در بند داشتند؛ بالاخره به توسط اشرف خان دماوندی حاکم، که سیدی بی مانند بود، توسل به اولیای دولت ابد پیوند جسته امنا و وزرا در حضرت سلطنت علیا شفاعت آن سید بینوا را به آیینی که مصلحت دیدند، نمودند و خلاصی او را جبین (۵) ضراعت بر خاک سودند.

صاحبقران با داد و دین، محض از راه احترام دودمان حضرت سید المرسلین او را مطلق العنان فرمود و در دار السلطنه اصفهان به دعای دوام دولت ابد اقتران مشغول بود تا وداع سرای زندگانی نمود- اللهم اغفره.ن)

۱- . در نزدیکی اصفهان در دو طرف زاینده رود قسمت بالای رودخانه را لنجان بالا و قسمت پایین را لنجان و پایین و هردو را لنجانات گویند و در سازمان اداری به نام فلاورجان نامیده می شوند.

۲- . ملّی: (بینواز)

۳- . ملّی: (اندیشه مند)

۴- . مجلس:+ (عالیات)

۵- . ملّی: (چنین)

ذکر عزیمت جعفر قلی خان دنبلی به ولایت خوی و تعیین سپاه از درگاه شهنشاه کی به دفع و رفع وی

قبل از این نگاشته آمد که: جعفر قلی خان دنبلی برگشته بخت، از بیم سطوت قهر قهرمان با تاج وتخت، قلعه خوی را گذاشته به سمت بایزید شتابان و به اکراد یزیدی پناه برده زوایای کوه ماکو را مأمن امن وامان ساخت و ایالت خوی و سلماس [را] به برادرش حسین خان مفوض و خود از سعادت این نعمت عظمی محروم و از محرومی گرفتار انواع رنج و مرض شد.

چون نوای مخالف مخالفت حسین قلی خان از عراق به آذربایجان رسید و موکب فیروز خسرو ظفر اندوز به عزم دفع آن فتنه از آن جا راجع گردید، جعفر قلی خان این معنی را از فرط جهالت حمل بر عروج خود بر مدارج عزت کرده فوجی از اکراد یزیدی را از ملک شیز و بایزید برداشته روی زشت به تسخیر آن ولایت چون بهشت آورد. فریق دنبلی نیز که در خارج شهر بودند، بر دور او جمع گشته، قلعه را به شدت محصور داشتند. حسین خان برادر او چون به الطاف شاهنشاه صاحبقران مستظهر بود، در قلعه داری ثبات ورزیده وقایع را به انهای مسرعان سریع (۱) معروض سدّه ستیّه (۲) اعلی و استدعای تعیین لشکری جرار به دفع برادر نابکار از دربار فلک مدار معلّی نمود. بلا تأمل ابراهیم خان قاجار دولو برحسب اشاره خسرو معدلت خو با سپاهی کینه جو روی به آن سو آورد و حسین خان برادر مهتر را از ظهور این یاوری از تنگنای حصار ذلت و کهتری بیرون آورد (۳). حسین خان نیز خود را از قلعه به او ملحق ساخت و شکوه خصم احمق را بی رونق نمود.

طرفین صف مجادلت در خارج قلعه آراستند و دلیران رزمجو به کینه جویی همت.

۱- . قاصدان تندرو

۲- . ملّی: (شده تنبیه)؛ مجلس: (سدّه ستیّه) (نسخه مجلس درست است و معنای آن (تخت رفیع) است).

۳- . این عبارت (و حسین خان برادر مهتر را از ظهور این یاوری از تنگنای حصار ذلت و کهتری بیرون آورد) در نسخه مجلس موجود نیست.

برخاستند. طایر تیر را نوبت بلندپروازی شد و جوان سرو قامت سنان را هنگام زبان درازی آمد. از گرد گیرودار سپاه مرکز عرصه خاک کره افلاک آمد و شوخ چشمان عرصه افلاک را نظر حیرت بر کره خاک. از هنگام ظهر که وقت زوال شوکت خصم بد خصال بود، تا زمانی که غراب تیره فام شام بر سطح هوا بال گشود، کانون رزم گرم و تن های بی سر و سرهای بی تن از صدمه نعال مراکب چون توتیا نرم گردید. از این که سپاه کینه خواه ترک تکیه به نیروی [۵۵] اقبال شاهنشاه نصرت همراه داشتند، به حملات دلیرانه همت بر انهزام صفوف جمعیت اکراد بدنهاد گماشتند. در اندک زمانی تن های اکراد یزیدی و شکّاک بر خاک هلاک ریخت و خون آن تیره بختان از شومی طالع وارون جعفر قلی خان، با خاک رزمگاه آمیخت. آن خیره سر از بیم جان خویش با یاران بد اندیش راه فرار پیش و به عادت گذشته روی به بنگاه اکراد کافر کیش نهاد. لشکر منصور به تعاقب آن خر بدسیر تاختند و هر که را یافتند، از لباس عاریت عریان ساختند. اکثری از طایفه اکراد و فریق دنبلی زنده (۱) دستگیر و اموال و اسباب ایشان کلاکسیب غازیان شیر گیر شد.

امنای دولت خداداد، بعد از وصول بشارت این فتح به مستقر خلافت ابد بنیاد، مراتب را به پایه سریر عرش نظیر عرضه دادند و ابواب سرور بر چهره خاطر مهر ظهور گشادند. از جامه خانه عنایات خسروانه، خلاع بیکرانه به سرکردگان و سران سپاه ظفر همراه عنایت رفت و ابراهیم خان سردار را به علاوه خلعت زر تار خنجر و بند شمشیر جواهردار مرحمت شد. سپاه منصور احضار به دربار سپهر دستور و ابراهیم خان به توقف تبریز (۲) مأمور آمد. اسیران دنبلی به توسط حسین خان از دیوان مروت ارکان برات آزادی یافتند و سایر گرفتاران از اکراد و غیره برحسب امر خاقان سیاست گزار از سر افشانی تیغ آبدار به دار بوار شتافتند. پس از روزی چند از تأثیرات قضا و تدبیرات قدر، حسین خان حاکم خوی را سوء مزاجی عارض و روزبه روز مرض بر قوه استیلا یافته عاقبت بر بستر هلاک خفت و داعی حق را لبیک اجابت گفت. جعفر قلی خان فرصت را غنیمت یافت و با فوجی از اکراد یزیدی، بدون مانع به ورود قلعه خوی شتافت.ز)

۱- . ملّی: (زند)

۲- . مجلس: (شیراز)

بیت:

تـا نمیرد یکی به ناکـامی دیگری شاد کام ننشـیند بعـد از ورود به قلعه چون اسـتقلال خود را در ایالت، بی حکم اولیای دولت قوی آیت، ماننـد کشتی در گرداب و حبـاب بر روی آب بی ثبـات می دیـد، لاـجرم متوسـل به اذیال (۱) عنایـات داور مروّت آیـات گردیـد، ادای پیشـکش و مالیـات دیوانی را ملتزم آمـد و خـدمت مزوّرانه را بر ذمت خود لاـزم سـاخت. به جهت اتمام حجت خلعت و منشور ایالت به سرافرازی او مرحمت شد و ولد اکبرش به عنوان گروگان احضار به دربار سپهر آیت گردید.

مصرا [ع]:

تا باز چه حقه بازی آغاز کند

ذکر وصول ایّام زمسـتان و هنگام آرام در شبسـتان و تعداد بعضـی خیرات و مبرات و فی الجمله تذکاری از احوال حسین قلی خان و حکومت او در سمنان و کاشان

زمـانه را هنگـام دی شـد و نـوبت اسـتماع رود و نی آمـد. بـازار طرب را هنگـامه گرم گردیـد و قلب و دلـبران به دلـداری دل باختگان نرم. شاهنشاه عدوکاه، گاهی به اقتضای ایام زمستان به بزم شبستان شتافتی و بدون ارتکاب به آن خانه برانداز هوش و اسـتماع صدای نوشانوش شاهد بهجت و عشـرت در آغوش یافتی؛ شـبها به عیش و نشاط به سر بردی و روزها روی همایون به نظم مهمات آوردی. چون بعد از وقوع قضـیه سلطان شهید [۵۶] که از دار العلم شـیراز به مسـتقر خلافت ابد طراز تشریف فرما بود، در دار الایمان قم در روضه مطهر (۲) انجم تحشّم چنین نذر نمود که: هرگاه به عون عنایت الهی و فیض حمایت دودمان حضـرت رسالت پناهی- صـلوات الله و سـلامه علیهم اجمعین- خصـمان نکبت توامان را گوشمالی به سزا دهد و پای عرش سا برپایه تخت خلافت نهد، مبلغ یکصدهزار تومان زر نقد به مصارف روضه مطهره آن بضـعه احمدی- صـلوات الله علیها- تاریخ ذو القرنین متن ۱۰۰ ذکر وصول ایام زمسـتان و هنگام آرام در شبستان و تعداد بعضی خیرات و مبرات و فی الجمله تذکاری از احوال حسین قلی خان و حکومت او در سمنان و کاشان ..... ص : ۱۰۰ه)

۱- . داامان

۲- . مجلس: (مطهره)

مبـذول سازد و همچنین در سایر اماکن مقـدسه به قـدری که لازم داند به مراتب خدمت پردازد؛ لهذا در این اوقات که از فرط خلوص نیت متمنّیاتش مقبول درگـاه ایزد بی ظنّت (۱) گردیـد و شاهـد بخت و دولت را هر هفت کرده در کنار دیـد و رایت اعـدای شـوکت قـوی آیت را نگونسـار فهمیـد، به ادای نـذورات معهوده وفـا نمود و پروردگـان بحروکـان را به قـدری که در حوصـله گمـان گنجـد، در اتمـام و انجـام آن صـرف فرمود. در هریـک از روضات مقـدسات نجف اشـرف و کربلای معلّی و کـاظمین و بقعه حضـرت عبـاس و ارض فیض قرین جنـاب رضوی و روضه مطهره بضـعه حضـرت مصـطفوی و بقعه شاهچراغ واقعه در دار العلم شـیراز- صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین- گنج های سیم وزر و خزائن لآلی و گوهر پرداخته شد و قنادیل و ابواب ضـرایح زرّین و سیمین و گوهر آگین و تذهیب قباب فلک تمکین و احداث صحن و مدارس و مساجد رفعت آیین از همت شاهنشاه زمان و زمین ساخته. علاوه بر آن، نذورات بی شـمار و صدقات بسـیار نامزد فقرا و ضعفای هر دیار نمود. مولانا (۲) محمـد اسـماعیل مازنـدرانی معلـم شـاهزاده حسـن علی میرزا را قـاسم الصـدقات فرمـود و همه سـاله بـدره هـای سـیم وزر مصحوب او و جمعی از امانت سیر، روانه هر دیار می ساخت و به مرمت احوال بینوایان هر بوم وبر می پرداخت. و نیز در همین سال فرخ فال، بنای عمارت قصـر قاجار در ری (۳) و تخت قاجار (۴) در شـیراز شد. قصر قاجار در ری به قدر ربع فرسنگ از سمت شمال، از دار الخلافه طهران بعد دارد. تخت قاجار شیراز نیز به همین منوال است. در اکثر بلاد از همت رای عالی خسرو عدالت بنیاد، بناهای اسـتوار پایدار آمد. ذکر آن نذورات و صدقات و ایراد اوضاع ابنیه و عمارات، مناسب سیاق تاریخ نیست- انشاء الله المجیب- در خاتمه این کتاب فصاحت نصیب، عنقریب ذکر خواهد شد.

بالجمله حسین قلی خان بعد از آن که پای در دایره فرمان نهاد و در رکاب ظفر مآبهی

۱- . مجلس: (بی ضنّت)

۲- . مجلس: (علاوه)

۳- . بین تهران و شـمیران قرار داشـته که در عهـد رضا شاه تخریب شـد. بنای وزارت دفاع، زنـدان قصـر و مخابرات در خیابان شریعتی، بازمانده قصر قاجار است.

۴- . عمارت باغ تخت در شمال شیراز و نزدیک مقبره باباکوهی

صاحبقران مظفر به دار الخلافه طهران آمد، ولایت سمنان در عوض نان خانه و علفخوار به او مرحمت و خود نیز روانه آن ناحیت شد. چون سر پر شورش را بخار غرور پرزور دریافته بود، باز در جزو (۱) هواهای خودسری بر سر آورد و خواست به دیار خراسان به امید اعانت امرای آن سامان پی سپر شود. اعوانش که از جمله ارادت کیشان حضرت صاحبقران بودند، مانع شدند و به تدبیرات حسنه [۵۷] این فتنه را دافع آمدند. اندیشه کرد که مبادا این مطلب بروز نماید و کار دیگرگون شود، فورا خود به درگاه آسمان جاه آمد و به توسط مقیمان پایه تخت عرش سا معروض داشت که: مداخل ولایت سمنان مخارج مرا کافی نیست؛ هرگاه ولایت دیگر ضمیمه آن شود، از همت و مروت (۲) ملوکانه دور نه. شاهنشاه آگاه، بنابر مراعات جانب اخوت، به ایالت ولایت کاشانش سرافراز فرمود و چون از فقدان فرزند به غایت دلتنگ و مستمند بود، نوّاب شاهزاده محمد تقی میرزا که در آن ایّام ملقب به شاهنشاه و بعد از آن حسام السلطنه لقب یافت، به مصاحبت دائمی او نامزد و هردو را روانه آن ولایت نمود. زمام اختیار ولایت سمنان به نوّاب محمد ولی میرزا داده شد و اسباب بخت و بهروزیش آماده آمد. دار السلطنه قزوین را نیز شاهزاده فرخ لقا محمد علی میرزا حکمروا گردید و در ساعتی سعد شرف اندوز آن دیار فرخ زا آمد.

لمؤلفه:

ایام کامرانی برنا و پیر شدهر شاهزاده صاحب ملك و سرير شد ت)

۱- . مجلس: (در جزء)؛ ملّی: (درخر)؛ در جزو: در نهان

۲- . ملّی: (مرورت)

بخش ۲

ذکر بهاریه سال خجسته مآل قوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سیزده هجری [قمری] و عزیمت رایات ظفر آیات به صوب خراسان و تعیین شاهزاده عباس میرزا با منصب جلیل ولیعهدی دولت به ایالت آذربایجان

لمؤلفه:

همایون عید فرخ زد قدم در عرصه کیهان جهان پیر شد برنا چو بخت خسرو دوران

به اطفال ریاحین گوهر افشان ابر آذاری (۱)و یا بر زیردستان است دست شه گهر افشان رایت شهریار زرّین لوای خورشید در روز پنجشنبه سیزدهم شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و سیزده، هفت ساعت از روز گذشته، به تسخیر خاورزمین حمل عزیمت آرای شد و تیّر (۲) اصغر را با مرتبه بلند ولیعهدی به افتتاح ابواب قلاع باختر، فرمانروای گردانید.

لشکر بهار به عزم دفع هنگامه جویان دی که در زوایای چمن و خبایای (۳) گلشن پای به دامن بودند، تاختن آوردند و به یاری ادوات نباتات از پیکان غنچه و خنجر بیدو سنان سوسن، رخنه گران باغ را از مأمن و مسکن بیرون کردند. شهزاده سحاب که زادهها

۱- . ملّی و مجلس: (آزاری)

۲- . ملّی: (تیر)

۳- . نهانی ها، نهفته ها

دارای دریاست، از شورش برادران صرصر، افغان کنان به دربار دارای بهار شکایت گزار شد و مباشر صبا میدان گلشن را به جهت آرایش سور سوری زینت نگار سفیر فروردین با تحف الوان ریاحین به دار الخلافه گلشن نزول نمود و خسرو ربیع نوباوگان نهال را به ملک آرایی دار المرز چمن و فرمانفرمایی مملکت گلشن مأمور فرمود.

شاهنشاه فیروز بخت بر فراز تخت آسمان رخت قرار یافت و ایوان خلافت و پیشگاه سلطنت رونق پیرار و پار [گرفت].

لمؤلفه:

به ایوان کیان دارا (۱)کیانی تاج بر تارک وجود او ز پا تا فرق غرق گوهر الوان

که دیده آفتابی را که جا بگزید بر مسندو یا خود آسمانی را که او گنجید در ایوان

به اطفال ریاحین گوهر افشان ابر آذاری (۲)و یا بر زیردستان است دست شه گهر افشان پس از انجام [۵۸] مهام شیلان در خلوتخانه خاص نشسته با امینان (۳) بزم شوکت جاوید مناص بزم مشاورت آراست و به فتوای (۴) مفتی رای جهان بین، به عزم تسخیر ولایات خاورزمین برخاست. سبب عزیمت آن که: بعد از آن که سلسله غدّار (۵) شاهرخیّه، از صولت قهر قهرمان سلطان سعید شهید از هم ریخت، نادر میرزای ولد او به هرات گریخت. چون قضیه شهادت خاقان مغفور روی داد و از قراری که سابقا ذکر شد، ولی خان قاجار با جمعیت رکابی از ارض اقدس به دار الخلافه مقدس روی نهاد، نادر میرزا بدون عایقی وارد آن ارض فیض قرین [شده] و عریضه مزوّرانه انفاد درگاه شاهنشاه فلک تمکین [کرد] و مستدعی تفویض (۶) اختیار آن سرزمین شد. چون بدون اذن و رخصت جسارت به این کار ورزیده بود، لهذا تنبیه او در کیش ملکداری لازم نمود.

از این که اطمینان در چنین هنگامی از اطراف مملکت فسیح المساحت ایرانض)

۱- . مجلس: (کیان دار)
۲- . ملّی و مجلس: (آزاری)
۳- . ملّی: (افیان)
۴- . ملّی و مجلس: (فتوی)
۵- . ملّی: (قرار)
۶- . ملّی: (تفریض)

واجب، خاصه از طرف آذربایجان و مراقبت احوال امرا و خوانین آن سامان، اهم از جمیع مطالب بود، وجود شخصی با وجود در آن سرزمین لازم می نمود؛ لهذا رای مبارک بر آن قرار یافت که نوّاب شاهزاده عباس میرزا را به آن طرف گسیل سازد و پس از اطمینان خاطر به عزیمت سفر خراسان پردازد.

چون نوّاب معزی الیه به سبب قرارداد سلطان شهید، ولیعهد این دولت سدید (۱) و در هر فنی از فنون بزرگی و زیرکی کامل و رشید بود، شاهنشاه صاحبقرانش از میان سایر شاهزادگان والاتبار منتخب نمود [و] در روزی معین خلعت آفتاب طلعت ولایت عهد و نیابت سلطنت جاوید مهد، او را زینت تن و خفتان (۲) و شمشیر و کمر خنجر مرصّع که از لوازم منصب ارجمند ولیعهدی است، آرایش پیکر آن ثانی تهمتن شد.

شاهزادگان و امنا و امرا و اشراف اطراف و خاصان درگاه مجرّه مطاف، تهنیت و مبارکباد گفتند و گوهر قبول این مطلب را به منقبت ارادت سفتند. سپاهی جرّار که امورات آذربایجان را کافی و سزاوار باشد، نامزد رکاب ولیعهد دوران و از امرای با اعتبار، نظام الدوله سلیمان خان قوانلوی قاجار و از مشیران کارگزار، جناب سیادت انتساب میرزا عیسی الملقب به میرزا بزرگ فراهانی (۳) را، که همشیره زاده و تربیت یافته خالوی خود، مرحوم میرزا محمد حسین فراهانی المتخلّص به وفا وزیر سرکار امراء زندیه بود، به التزام خدمت آن شاهزاده والاشأن روان فرمود و ابراهیم خان قاجار دولو را که در تبریز اقامت داشت، از جمله ملتزمین و ملحقین رکاب نوّاب شاهزاده نمود.

پس از آن اعتضاد الدوله العلیّه ابراهیم خان ولد مهدیقلی خان، عمّ محترم را که از رتبه جلیل مصاهرت (۴) حضرت سلطنت بر امثال و اقران برتری داشت، با فوجی از شیران بیشه کارزار و میران نامدار به توقف چمن گندمان و چارمحال و محافظت اطراف ممالک عراق و فارس برگماشت.دی

۱- . محکم و استوار

۲- . قسمی از جامه گژآگند که به هنگام رزم پوشند. گژآگند یا کژاغند جامه ای را گویند که درون آن را به جای پنبه از ابریشم پر کنند، بخیه بسیاری زنند و روز جنگ پوشند (ر. ک: معین ذیل خفتان و گژاغند).

۳- . وزیر عباس میرزا نایب السلطنه که در ۱۲۳۷ در تبریز وفات یافت. از آثار او می توان (اثبات النبوه الخاصه) به فارسی؛ (احکام الجهاد و اسباب الرشاد) که رساله ای است فارسی پیرامون جهاد که آن را (جهادیه کبری) نیز نامند. (ر. ک: معین ذیل قائم مقام).

۴- . دامادی

در خلال این احوال، محمد آقای دیوان افندی از جانب سلیمان [۵۹] پاشای وزیر دار السلام بغداد، با انواع پیشکش های لایق به درگاه امیدگاه خلایق (۱) شرفیاب و جلوس میمنت مأنوس را مبارکباد و تهنیت گفته از مراحم گوناگون کامران و کامیاب آمد. بعد از اکرام خلعت و انعام، خرّم و شادکام رخصت رجعت حاصل نمود.

موکب اعلی چند روزی به جهت اتمام کار در خارج قلعه قریه دولاب، من توابع شهر طهران اقامت فرمود و بیوک آقا ولد جعفر قلی خان دنبلی، که قبل از این حکم احضارش رفته بود، شرفیاب سدّه سنیّه (۲) اعلی شده، مأمور به توقف دار الخلافه بهجت انتما گردید. نوّاب حسین قلی خان هم از کاشان، برحسب احضار، شرفیاب رکاب فیروزی طراز [شد] و عقاب رایات ظفر را از خارج شهر نوبت پرواز آمد.

ذکر حرکت موکب فیروزی نشان به جانب مملکت خراسان و اوضاع اتفاقیه و فتح قلعه نیشابور

در یوم پانزدهم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و سیزده، موکب ظفر غلام از خارج دار الخلافه با احتشادی تمام و ابهتی ما لا کلام به سمت دیار خراسان در حرکت آمد. چند روزی در چمن فیروزکوه، سان سپاه ظفر پناه دیده شد و حسین قلی خان به سبب عارضه [ای] که عارض وجودش آمد، حسب الامر، در ییلاق ارجمند آرمیده آمد. جان محمد خان دولو با جمعیتی موفور به عزیمت محاصره مشهد مقدس رضوی- علیه التحیّه و الثّنا- به رسم منقلای (۳) روان گردید و اعلام ظفر فرجام نیز از راه جاجرم (۴) و اسفراین (۵) از پی شتابان در منزل بام جهان ارغیان، صادق خاند.

۱- . ملی و مجلس: (خلایق امیدگاه)

۲- . ملّی: (شده تنبیه)

۳- . منقلای- مانگلای: مقدمه لشکر، مقدمه الجیش (ر. ك: معین)

۴- . در نزدیکی بجنورد در استان خراسان

۵- . شهری است که از شمال به شیروان و حومه بجنورد، از جنوب به کوه جغتای از مشرق به صفی آباد منتهی می شود و در دامنه جنوبی کوه آلاداغ واقع است و تا سبزوار ۱۰۸ کیلومتر فاصله دارد. در قدیم آن را مهرگان (مهرجان) می گفتند.

شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی را (۱) با پنجهزار سواره و پیاده به محاصره قلعه چناران (۲) که محل قرار ممش خـان زعفرانلو (۳) بود، مأمور و حکم محکم چنین شرف صدور یافت که: هرگاه ممش خان روی نجات به درگاه سپهر علامات گذارد، مورد انواع تفقّدات است و هرگاه از این معنی انحراف جوید، مرکزوار قلعه او را محاط دایره سپاه جرار و کیفیت را عریضه نگار شوند و منتظر حکم قضا آثار باشند.

اردوی کیهان پوی از آن جا حرکت و کوچ برکوچ به حوالی ولایت نیشابور نزول اجلال نمود. در روز ورود، علی قلی خان، ولد جعفر خان بیات حاکم نیشابور، که پدرش ملتزم رکاب ظفر آیات بود، با جمعی از اعیان آن ولایت از سعادت تقبیل درگاه سدره نشان سر بر اوج آسمان سود. چون منظور نظر همایون این بود که کار قلعه نیشابور را بزودی انجام داده روی همت به اتمام مهام ارض فیض مقام آرند، لهذا فوجی از جزایر چیان (۴) را به محافظت برج و باره مأمور و جعفر خان نکبت ظهور، غافل از انجام امور به توهمات دور در جزو به قلعه گیان پیغام داد که راه دخول به جزایر چیان بسته دارند و خود در مقام قلعه داری نشسته آیند. بعد از بروز این هنگامه، شعله غضب قهرمانی زبانه کشید و به جهت اتمام حجت، حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا محمد شفیع وزیر، استمالت اهل قلعه را به حوالی شهر پی سپار و آن غولان وادی [۶۰] ضلالت را نصیحت گزار آمدند.

حسین قلی بیک، که از بنی اعمام جعفر خان و عاقبت کار را نگران بود، به مرافقت آن دو وزیر بی نظیر به دربار معدلت مسیر آمده مورد التفات کثیر خاطر مرحمت تخمیر آمد. باز اهالی قلعه دامان عصیان بر کمر زده و آتش غضب قیامت اثر را شعله ور ساختند.).

۱- . ملّی: (را)

۲- . چناران در نزدیکی بجنورد قرار دارد، شامل چناران علیا و سفلی، که مرکز ایل زعفرانلو بوده است. (شاکری، رمضانعلی، اترکنامه، ص ۵۶۱).

۳- . طایفه ای از اکراد غرب ایران به نام ایل چمشگزاک به امر شاه عباس صفوی به سرپرستی شاهقلی سلطان به شمال شرقی خراسان کوچانده شدند تا در ناحیه مذکور سکنی گزینند و پاسدار مرزوبوم این خطه در مقابل حملات ازبکها و ترکمنها گردند. این طایفه بعدا به ایلات مهم زعفرانلو، شادلو، کاوانلو، عمارلو و قراجورلو تقسیم گردید. (شاکری، رمضانعلی، اترکنامه، ص ۵۴).

۴- . در تذکره الملوک، (جزایری) آمده است و آنان سربازان و نگهبانانی بودند که به تفنگ و طپانچه مسلح بوده و تحت نظر تفنگچی آقاسی بودند (ر. ك: تذکره الملوك، ص ۵۶- ۵۷).

جعفر خان سفیه نادان استمالت قلعه گیان را تعهدکنان و گام زنان و ولد بی قرین خود را که مهر در فلک چارمین از شرم ماه عارضش عرق خجلت بر جبین و روی شرمساری بر زمین داشت و ماه به تمنای تماشای مهر جمالش سال و ماه کلف حسرت بر روی شرمگین می گذاشت، به رسم گروگان در اردوی کیوان پاسبان برگماشت. آن مردود دوزخی غلمانی بهشتی را برخی (۱) جان خویش کرد و اهرمنی بدکنش، فرشته [ای] فرخ سرشته را در مقام امتحان آورد.

بیت:

چو بگذشت آب از سر کدخدای نهد بچه خویشتن زیر پای بالجمله آن ره نورد دیار ضلالت بعد از ورود به قلعه، رسوم قلعه داری از سر گرفت و عفریت خذلان را در بر. جواب تعهدات را حواله به صدای توپ و تفنگ نمود و علی رؤوس الاشهاد (۲) در ویرانه خلافت آسود. دریای قهر قهرمان زمان به تلاطم آمد و اعضا و جوارح ولد نازنین جعفر خان نادان پاره پاره از ضرب خنجر و صارم.

حسین قلی بیك، بنی عم جعفر خان برغم آن نادان مشرّف به تشریف شریف خاقانی و مخاطب به خطاب ارجمند خانی آمد. ترکان پرخاشخر و یغماگران فتنه گر به خرابی و تاراج قنوات و باغات و تاراج دهات حومه شهر شتافتند و کل آن نواحی مصداق (عالیها سافلها و سافلها عالیها) یافتند. مدت چهل روز نایره غضب قهرمانی افروخته بود و خرمن بینوایان نیشابور از آتش نهب و غارت سوخته، اهل شهر از فقدان آب و نان به ناله و آمین برجستند و اطفاء آن نایره غضب صاحبقرانی را به رسالت امام جمعه و جماعت شهر حاجی روح الامین جستند.

بعد از ورود آن جناب، استدعای اهل قلعه مقبول افتاد و جناب ملا علی اصغر دودانگه [ای] هزار جریبی مازندرانی ملا باشی، استمالت جعفر خان را به صوب قلعه پای برگشاد. جعفر خان نادان پس از هلاك چنان ولدی نوجوان، مستمال (۳) شد و به مرافقت ملا باشی شمشیر به گردن، روی نیازش به کعبه آمال آمد. از مراحم عاجز نوازد.

۱- . فدایی، قربانی

۲- . در حضور همگان

۳- . راضی شد، نرم شد.

ملوکانه خلعت عفو گناه در پوشید و در ثانی به ایالت آن ولایت سرافراز گردید.

حسین قلی خان، بنی عم مشار الیه، به نیابت او نامزد و روانه شهر شد و آن تیره روز باز چون ایّام گذشته ملتزم رکاب ظفر بهر آمد. تراب خان بروجردی با فوجی از تفنگچیان رکابی مأمور به محافظت قلعه گردید و موکب اقدس اعلی را زمان حرکت از آن ناحیه رسید.

ذکر حرکت موکب اقدس از ظاهر شهر نیشابور و وصول به خارج ارض فیض ظهور و اوضاع اتفاقیه تا حرکت رایات منصور

در صدر روایت حکایت شد که صادق خان شقاقی پر شقاق به اتفاق حسین خان قوللر آقاسی به تسخیر قلعه چناران و آوردن ممش خان کرد مأمور گردیدند.

درین اوقات [۶۱] که قلعه نیشابور از یمن طالع صاحبقران منصور به تصرف درآمد و موکب فیروز به عزم استخلاص ارض اقدس مصمم گردید، درین اثنا به عرض مقدس رسید که صادق خان از فرط شرارت بی کران بدون اطلاع حسین خان در جزو باممش خان نرد مصادقت باخته و او را از صرافت عزیمت رکاب بوسی انداخته است؛ چنین پیغام داده که نیم شبی خود را از قلعه بیرون اندازد و از راهی غیرمتعارف به ارض اقدس فیض نمون تازد و به رفاقت نادر میرزای شقی به امر قلعه داری پردازد. ممش خان نیز به فتوای (۱) آن ابلیس پر تلبیس عمل و فرار را برقرار بدل و وارد آن ارض سعادت محل شد. عریضه صادق خان هم در همان اوان و اصل و یقین بر آن اوضاع حاصل گردید.

چون زمان مقتضی بازخواست از صادق خان شرارت بنیان نبود، صاحبقران عاقبت اندیش ازین خیانت (۲) نیز اغماض نظر فرمود، حکم محکم چنین شرف صدور یافت که: قلعه چناران را بی وجود ممش خان محصور نمودن راه بی حاصل پیمودن است [پس] جمعیت خود را برداشته ملحق به معسکر جان محمد خان شود. بلافاصله رایات همایون نیز از خارج شهر نیشابور شقه گشا و حوالی ارض فیض انتما مضرب خیام،ت)

۱- . مجلس و ملی: (فتوی)

۲- . ملی: (جنایت)

فلک فرسا شد. نادر میرزا پرده وقاحت بر رخ کشید و در پشت دیوار قباحت و لجاجت آرمید. سران و سرکردگان سپاه منصور متفق اللفظ دامان همت بر کمر زدند و داوطلب تسخیر قلعه شدند. شاهنشاه دین پرور، به ملاحظه حرمت آن روضه مطهر و حفظ نفوس و دماء ساکنین آن خطه خلد اثر، دست ردّ بر ملتمس ایشان نهاد و تن به این اراده در نداد و به خیال تخریب قری و مزارعات و قنوات خارج قلعه و منع ورود و نزول آذوقه افتاد. به فاصله چند روز، چنان شعله فتنه فروزان و آتش نهب و غارت سوزان شد که گفتی صاعقه [ای] آسمانی افروخته گشته و خشک و تر آن دیار را به این بلای ناگهان سوخته.

ارتفاع غلات در شهر به مرتبه [ای] رسید که اغنیا را از فقرا امتیازی نبود و هریک فرصت می یافتند خود را از دیوار قلعه به زیر انداخته در صورت سلامت به اردوی اعلی می شتافتند.

علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف با جمعی از متعلقان نادر میرزا از فرط اضطرار و اضطراب قرآن ها بر سر دست و کفن ها در گردن، فریادزنان و ناله کنان به اردوی معلی ریختند و خاک راه را با خوناب دیده آمیختند [و] اصالتا از جانب خود وکالتا از طرف نادر میرزا، کلام الله مجید را شفیع ساختند (۱) که: هرگاه شاهنشاه عاجز نواز بر جان این وحشت انباز بخشش فرماید، حریم آستان کعبه ارکان را احرام خواهم بست، ولی پس از چند روزه مهلتی که مصدر خدمتی شوم و تدارک خجلتی کنم، عجالتا یکی از مستورات حریم جلالت را نامزد گروگان ساخته ام تا به هریک از دراری بحار سلطنت که مصلحت اقتضا نماید، بخشیده آید.

صاحبقران مؤید بنا بر احترام آن مشهد ممجّد بر جان آن جمع پریشان رحمت آورد و پس از بذل التفات بی کران همگی را اذن مراجعت ادا کرد. نادر میرزا بعلاوه عفو گناهان به خلعت امان سرافراز شد و شاهباز [۶۲] رایات ظفر به جانب مستقر خلافت در پرواز آمد.

صبا:

در خراسان رزم کردی ساز، احسنت ای ملک سوی ری لشکر کشیدی باز احسنت ای ملک).

۱- . در نسخه مجلس پس از جمله (شفیع ساختند) این عبارت آمده است: (و به عرض پیغامی عاجزانه پرداختند).

ذکر صادرات عرض راه مملکت خراسان تا ورود موکب فیروزی نشان به صوب دار الخلافه طهران

در روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهارده، موکب اقدس از حوالی ارض مقدس حرکت نمود و در روز ورود به منزل چناران، امیر گونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان برحسب امر اعلی به صوب ولایت خویش پای عزیمت برگشود. جناب میرزا محمد شفیع وزیر به جهت آوردن صبیّه محترمه او، که مخطوبه نوّاب حسین علی میرزا بود، به مرافقت مشار الیه عازم آن کاشانه آمد. در منزل جهان ارغیان، جعفر خان بیات نیز به تشریفات عنایات مشرف و به حکومت و رجعت نیشابور قرین انواع عز و شرف شد. از آن جا ماهچه رایات ظفر آیات به صوب آق قلعه فروزان و چهار فرسخی آن محل، مضرب خیام نصرت نشان گردید. این آق قلعه از بناهای جدید اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار است و در رفعت و حصانت و رزانت، (۱) همدوش چرخ دوّار. اللهیار خان خود، درگاه عالمیان پناه را ملتزم و پیوسته از فرط شقاوت طلبی این معنی را لازم بود که حیلتی انگیخته، خود را از آن سلسله که عین سلامت است، نجات داده در پناه قلعه آرمیده آید و سر از اطاعت و خدمت بالمره بسته دارد. چون صادق خان پر شقاق را مانند خویش سرگرم باده نفاق می دید و مصادقت او را با ممش خان نیز در جزو فهمید، لهذا ما فی الضمیر خود را با او به میان آورده طالب علاج گردید. آن روسیاه که در فنون مکر و حیل شیطان دغل را شریک اقل (۲) بود، او را راهنمایی نمود که هنگام حضور او در خاکپای همایون تدارک پیشکش و اقدام در خدمت سیورسات را بهانه سازد و به استدعای مرخصی دو روزه خود را از آن ورطه بیرون اندازد و پس از تصدیق او و رخصت خویش آنچه داند و تواند به افروختن نایره طغیان و عصیان پردازد.

اللهیار خان، حلیه بازی آن روباه گرگ طبیعت را پسندید و در پیشگاه حضور معدلت دستور تقدیم خدمات سیورسات و پیشکش را مستدعی رخصتی دو روزه گردید.ل)

۱- . به فتح "را" و "نون" به معنای سنگینی و وقار (ر. ک: معین ذیل رزانت).

۲- . مجلس: (اول)

صادق خان حصول مأمول او را تصدیقی کاذبانه نمود تا صاحبقران مویدش رخصت فرمود، ولی در هنگام رفتن این عبارت که از جمله الهامات غیبی است، مانند گوهر از خزانه خاطر انور سر زد که: (این رفتن را آمدنی نیست و این عزیمت را مراجعتی نه).

چون الهامات ربانی را، خاصه در نفوس رحمانی، اختلافی هرگز نیست، لهذا ما صدق فرمایش همایون ظاهر گردید و آن تیره روز پس از ورود به آق قلعه در مخالفت کوشید.

چون وقت مقتضی انجام این کار نبود، خرابی قلعه و گرفتاری آن سفیه سیاه نامه موقوف به وقتی دیگر شد و این خیانت نیز، علاوه خیانات صادق خان بدگهر آمد.

از آن جا موکب ظفر طراز حرکت و در عرض راه، ابراهیم خان [۶۳] شادلو حاکم اسفراین و سعادت قلی خان بغایرکو (۱) حاکم جهان ارغیان، از رکاب مستطاب رخصت عود به ولایت خویش حاصل نمودند. جناب میرزا محمد شفیع وزیر نیز در همان عرض راه، مخدّره سرادق عصمت را با کمال ابهت و حشمت آورده ضمیمه محرمان (۲) آن حرم خلافت کرد.

بعد از ورود به منزل پل ابریشم، از این که تا منزل کلاته چهارده فرسخ است، خاقان مروّت شعار به تصور این که پیادگان سپاه منصور، اگر در روز روشن این بیابان دور را با قدم سعی طی نمایند، به سبب شدت حرارت آفتاب و فقدان آب بالبدیهه عاجز آیند، لهذا قرار حرکت را به شب داده با بلدهای معتبر به راه افتادند. از فرط تیرگی شب دیجور رشته جاده از دست بلدها نیز بیرون شده هر فرقه ای متفرق به کوه و هامون گردید.

بعد از ورود به منزل کلاته، بر رای عالم آرا محقق آمد که، پیادگان سپاه نصرت همراه، گمراه گشته از شدت حرارت آفتاب و نایابی آب به هلاکت رسیده اند. عرق مروت خسروانه به حرکت درآمده بلا تأمل چکمه از پای عرش پیما بیرون نکرده بر خنگی (۳) بادپا سوار و به عقب آن واپس ماندگان دیار (۴) اضطرار چون آب حیات روان آمد. سران و سرکردگان و عظمای لشگر هرقدر توانستند به حمل دواب آب رسانیدند و آن تشنه کامان را سیراب گردانیدند. شاهنشاه عادل در هر گذرگاهی که جمعی از آن قوم عطشان فتاده بودند، به نفس نفیس از مرکب به زیر آمده هریک را به دست مرحمتر)

۱- . مجلس: (بغایرلو)

۲- . ملّی: (محرم)

۳- . مجلس: (ختلی)

۴- . ملّی: (وبار)

پیوست سر از خاک هلاک برداشتی و کامش را از آب زلال مرحمت انباشتی. چرخ پیر را از این ذرّه پروری انگشت حیرت بر دهان و مهر منیر را از تابش بیجای خویش عرق خجلت به چهره روان آمد. بالجمله یک روز به جهت آرامش سپاه در منزل کلاته متوقف و از آن جا سرادق احتشام وارد شهر بسطام شد.

حسین قلی خان که به سبب عروض عارضه در ییلاق ارجمند (۱) به سر می برد، در منزل بسطام عزّ بساطبوسی دریافت و در منزل دامغان بنه و اغروق بزرگ مصحوب معتمدی امین روانه مستقر خلافت کبری و موکب منصور وارد عمارت مبارکه چشمه علی (۲) که مشهور به علی بلاغی و از مستحدثات شاهنشاه صاحبقران است، شده (۳) و در آن سرزمین بهشت آیین چند روز به صید و شکار مشغول و از راه ارجمند و نوا عازم مقر خلافت شمول گردیده، روز چهارشنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی، شهر دار الخلافه از ورود موکب مسعود فرق مفاخرت بر اوج آسمان سود.د)

۱- . از مجموعه دو منطقه (بیار) و (ارجمند) امروزه شهر بیارجمند نامیده می شود.

۲- . عمارت چشمه علی در وسط آب این چشمه است و در ۳۰ کیلومتری شمال دامغان قرار دارد که خود از منابع آب رود کوچک اما دائمی دامغان رود است. این عمارت به فرمان فتحعلی شاه در وسط آب در دو طبقه ساخته شد.

۳- . ملّی: (شد)

ذکر وصول موکب نوّاب ولیعهد دوران در مملکت آذربایجان و فتح قلاع هودر و خوی و شکست جعفر قلی خان

قبل ازین نگارش یافت که نوّاب نایب السلطنه العلیّه حسب الامر دارای بهیّه به جهت تنبیه سرکشان با قشونی فراوان روانه مملکت آذربایجان شد. درین اوقات که مستقر خلافت کبری از فرّ وجود شاهنشاه قلعه گشا طعنه زن روضه خضرا گردید، از انهای مسرعان سریع السیر مژده فتح قلعتین هودر و خوی به عرض واقفان سدّه ستیّه اعلی رسید و شاهد بهجت و سرور [۶۴] در دامان ضمیر عدالت نظیر آرمید. تفصیل این اجمال آن که: نوّاب نایب السلطنه العلیّه در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهارده وارد دار السلطنه تبریز و اهالی آن جا را ساغر امید از باده بشارت التفات شاهنشاه رأفت آمیز، لبریز گردید. پس از چند ایّام با لشکری فزون از حوصله اوهام از آن جا حرکت و چمن یام، مضرب سرادقات با احتشام شد. چون قبل از این جعفر قلی خان دنبلی، ولد خود بیوک آقا را به دربار فلک مدار فرستاده متعهد انجام خدمت گردیده بود، بنابرآن نوّاب شاهزاده به جهت امتحان، معتمدی نزد او روان و او را احضار به دربار مروت نشان فرمود. بعد از مراجعت فرستاده معلوم شد که مشار الیه هنوز از شراب غرور سرمست است و ساغر خلافت او را در دست؛ قلعه خوی را مأمن خود دانسته با خاطری آسوده از دغدغه خدمت به فراغت نشسته است. تنبیه آن غوایت پیشه در کیش ملکداری واجب افتاد و نوّاب شاهزاده از چمن یام حرکت در حوالی ولایت سلماس اردوی ظفر شکوه را اقامت دست داد.

جعفر قلی خان که حریف اجل را با خود مقابل دید، به تدبیر کار کوشید؛ برادر خود کاظم بیک را به محافظت قلعه خوی گماشت و اموال و اسباب نفیسه خویش را با جمعی از ابطال رجال در قلعه محکمه هودر، که محکمه [ای] معتبر بود، گذاشت و ابدال آقا نامی را که از اکراد یزیدی و معتمد علیه او بود، به محافظت آن قلعه نامزد و خود به جهت آوردن امداد، راه دیار قارص و بایزید را برداشت. پس از انقضای مدت یکماه

معادل پانزده هزار جمعیت از آن ولایات (۱) و ولایت ایروان مهیا کرده عزم مقابله با نوّاب شاهزاده را جزم نمود.

نوّاب نایب السلطنه قبل از ورود او فرصت را غنیمت شمرده به قلعه هودر، که مشحون به اموال آن خیره سر بود، تاختن آورد و به اندک همتی از نیروی طالع شاهنشاه گیتی ستان و سعی پیادگان جلادت نشان، آن قلعه متین را که طعنه زن چرخ برین بود، مسخر کرد. اموال و اسبابی که چون دفینه قارون در آن قلعه مخزون بود، کلا به دست آمد و رجال آن جماعت که از طایفه یزیدی و ارامنه بودند، عرضه تیغ بی دریغ دلاوران حق پرست شدند و نسوان و صبیان ایشان اسیر دست غازیان سرمست آمدند.

جعفر قلی خان پس از استماع این فتح نمایان دست از جان شسته متهورانه و بی باکانه از جایی که بود یک منزل پیشتر (۲) آمد و مقابله نوّاب شاهزاده را پی سپر شد. توپخانه سرکاری را که از قلعه خوی بیرون آورده بود، در جلو انداخت و به کار پیکار پرداخت.

چند روز اهالی آن حوالی برحسب اشاره او آب به صحرای سلماس افکندند به خیال این که قوائم (۳) توسنان سپاه مظفر در گل ولای فرو رفته شاید به این تدبیر اسیر و دستگیر آیند. بالمآل، شآمت این احوال، شامل حال ابطال رجال آن بدخصال [گردید] و اکثری مانند خر در خلاب مانده، در آن غرقاب فنا پایمال شدند.

بالجمله تلاقی فریقین در خارج شهر سلماس [۶۵] در حوالی قریه سوغانجوق در یوم هفتم شهر ربیع الثانی دست داد و خود نوّاب نایب السلطنه آرایش جیش را پای در میدان دلیری نهاد. میمنه و میسره جناحین را سلیمان خان قوانلو و ابراهیم خان دولو و احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه و یک دو نفر دیگر از امرا، پاسبان آمدند و قلب لشگر از فرّ وجود شاهزاده اسفندیار سیر، آرایش پذیرفت. از دو طرف نایره قتال افروخته شد و خرمن جان اعادی دولت از آتش افشانی توپ و تفنگ و زنبورک سوخت (۴). چون سپاه ظفر پناه را توجه خاطر مبارک شاهنشاه عدوکاه همراه بود و تأیید اقبال بی زوال آن ظلّ ظلیل حضرت اله نصرت خواه، به یک حمله آن قوم عفریت سیر را از جای برداشتند و خاطر بر دفع ایشان گماشتند.ه)

۱- . مجلس: (ولایت)

۲- . ملّی: (بیشتر)

۳- . قوائم: دست و پای چهارپایان؛ ملّی: (قوانم)

۴- . ملّی: (سوخته)

جعفر قلی خان نمک به حرام خاک در دیده مردمی انباشته راه فرار برداشت.

لشکر فیروزی اثر، به تعاقب آن قوم بدسیر تاختند و اکثری را به زخم گلوله و سنان از پشت زین بر زمین انداختند. اثاثه و اسباب او و اردوی او کلّا کسیب سپاه نصرت نصیب شد و خود آن تیره روز (۱) از مایملک بی نصیب ماند. چون مظنون این بود که جعفر قلی خان سراسیمه وار خود را به قلعه خوی رساند و وجود نامسعود خود را از آن ورطه هولناک در پناه آن قلعه کشاند، لهذا نوّاب نایب السلطنه، امیر نامدار محمود خان بنی عم آن نابکار را با یکهزار نفر سوار جرار به تعاقب او نامزد فرمود و امیر مزبور مشار الیه را از دخول به قلعه مانع و آن فتنه را دافع آمد و خود در نیمه شب (۲) به حوالی قلعه وارد و اهل شهر را از ورود خود آگاه ساخته؛ اهالی آن جا که منتظر چنین روزی بودند، بدون غائله باب قلعه را گشودند. محمود خان مزبور پس از ورود، اهالی آن شهر را از مرحمت شاهنشاه صاحبقران مطمئن خاطر ساخته به تهیه وصول موکب فیروز سرکار اشرف پرداخت.

معادل دو ثلث از قشون جعفر قلی خان به انضمام روستای دنبلی ازو جدایی جسته به ولایت خوی آمدند و او با معدودی چند به دیار روم گریخت و در قلعه ماکو، که از جمله قلاع محکمه چخور سعد است، رخت امان برده باز به دامان اکراد یزیدی آویخت. نوّاب ولیعهد دولت پایدار پس از دو روز وارد آن دیار خلد آثار [شد] و علی العجاله محمود خان را در ازاء چنان خدمتی نمایان، بیگلر بیگی خوی و سلماس نمود و پیر قلی خان قاجار شامبیاتی را به سرداری آن ولایت نامزد فرمود و مراتب را به دربار فلک مدار عریضه نگار شد تا در ثانی آنچه حکم قضا آثار، شرف اصدار یابد، رفتار نماید. موکب والا بعد از انجام مهام آن ولا (۳) روانه تبریز و وارد آن خطه بهجت انگیز شد. از دیوان مروّت صاحبقران چاکرنواز، خلاع فاخره و انعامات متکاثره به افتخار نوّاب شاهزاده و امیران و سرکردگان سپاه ظفر همراه در ازاء این فتوحات نمایان دلخواه عنایت رفت و پیر قلی خان و محمود خان به امضاء خدمتی که از سرکار نوّاب نایب السلطنه نامزد گردیده بودند، قرین انواع مفاخرت آمدند. بالجمله چون قبل ازین، یک نفر صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ [۶۶] ملقّبه به آغای شوشی نامزده

۱- . مجلس: (تیره روزگار)

۲- . ملّی: (همه شب)

۳- . ولا: ولایت، شهر، بلده

خدمت حرم محترم پادشاهی بود، لهذا نوّاب نایب السلطنه العلیّه برحسب امر بهیّه معتمدین معتبر، روانه قلعه شوشی [شد] و آن خاتون حرم سرای عزت را با انواع اعتبار و احترام حرکت داده بعد از ورود به دار السلطنه تبریز، او را با تدارک شایان روانه دار الخلافه طهران فرمود. [آغا شوشی] در دولت روزافزون، ترقیات عظیمه کرد [که] تفصیل احوالش در خاتمه این کتاب در سلک تعداد نسوان ثبت است.

ذکر ورود محمود میرزای افغان [در] نوبت ثانی به درگاه عرش مبانی و بروز مرحمت حضرت صاحبقرانی درباره آن سرگردان وادی بی سروسامانی

عندلیت خامه در گلشن نامه به این آیین نغمه پرداز (۱) این هنگامه شده بود که:

محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان، پس از ظهور نوازش بی پایان از درگاه سدره نشان با حصول انواع کامرانی و شادمانی روانه دیار خراسان شد. اکنون به تذکار عاقبت کار زبان گشوده، عرض می نماید که بعد از وصول معزی الیه به دار العباده یزد، برادر خود فیروز میرزا را در آن جا متوقف ساخت و خود به عزم ولایات طبس و قاینات توسن تعجیل در تاخت امیر حسن خان عرب زنگویی (۲) حاکم طبس ولد امیر علم خان و امیر علی خان خزیمه حاکم قاینات، (۳) چون مناشیر قضا تأثیر را که مشعر بر اعانت و حمایت او بود زیارت نمودند، انواع عزت و احترام درباره او مبذول نمودند و هریک فراخور احوال خویش جمعیتی آماده داشته و در رکاب آن شاهزاده رایت عزیمت به طرف هرات افراشتند.

از ابتدا مکنون خاطر ایشان آن بود که تا دار القرار قندهار که محل (۴) اقامت شاه زمان برادر اوست، در جایی قرار نگرفته به اتمام کار او پردازند و خود را یکباره فارغ از زحمت این اندیشه سازند، ولی قیصر میرزای ولد شاه زمان که از جانب پدر در هرات حکمران بود، سد راه گشته، زمان خان درانی و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرائی را با جمعیتی کافی به دفع ایشان نامزد کرده، بر سر او فرستاد. در حوالی قصبه فراه تلاقیل)

۱- . ملی: (پرواز)

۲- . ملی و مجلس: (زنگولی)؛ سپهر در ناسخ التواریخ (زنگوئی) آورده است (ناسخ التواریخ، حلاج ۱، ص ۴۹۵، تصحیح کیانفر)؛ در مجمل التواریخ (ص ۱۱۵) نیز از علی مراد خان زنگوئی نام می برد.

۳- . در نسخه مجلس این عبارت چنین آمده است: (امیر حسن خان عرب زنگولی حاکم طبس و امیر علم خان خزیمه حاکم قائنات).

۴- . مجلس:- (محل)

فریقین دست داده، دلیران خراسانی به نیروی بخت بلند خسروانی به فوج خان درانی که سردار آن فوج شیطانی بود، حمله آورند و چون استظهار ایشان به دولت قوی ارکان بود، به یک حمله صفوف خصم را از هم شکافته (۱) کار را از پیش بردند. خوانین قیصری راه فرار برداشته تا دروازه هرات عنان یکران فرو نگذاشتند.

جمعی از جماعت افغان پس از صدور این فتح نمایان از قیصر میرزا روی گردان و پناه به ظل رایت محمود میرزا آورده امان یافتند و از یمن حمایات شاهانه، قلعه فراه را باز و ولد خود کامران میرزا را با حکومت انباز و خود با قشون خراسانی و افغان، عقاب رایت عزم را به تسخیر هرات بلندپرواز نمود. مدت بیست روز به محاصره قلعه پرداخت و عاقبت کاری نساخت. جماعت بد عاقبت افغان بی وفایی ورزیده به امیدوبیم قیصر میرزا، اردوی او را گذاشته متفرق گردیدند. محمود میرزا سرآسیمه خاطر روی به سوی بیابان بی سامانی نهاد. خوانین اعراب هم افواج خود را برداشته روانه اوطان [خود] شدند. کامران میرزا نیز از [۶۷] استماع این خبر وحشت اثر در فراه تاب مقاومت نیاورده به عزم حمایت اولیای دولت جاوید روی امید به این سلطنت سدید کرد و بعد از ورود به دار العباده یزد مراتب را به پایه سریر خلافت مسیر عرضه داشت (۲) و به استدعای اعانت خسرو زمان، زبان ضراعت برگشود. در هنگامی این خبر به مسامع علیّه رسید که موکب فیروز به سمت مملکت خراسان شقه گشا بود. شاهنشاه دوست نواز دشمن گداز را آتش غیرت زبانه کشید و جهانگیر خان گلپایگانی که مردی دانا و تجربه آموزی توانا بود، به مهمانداری فیروز میرزا و کامران میرزا معیّن و روانه دار العباده یزد گردید که آن هردو شاهزاده را برداشته در ارض اقدس شرفیاب درگاه مقدس شود تا از آن جا تدارک کار ایشان را کرده به آیینی که شایان شأن آن دو ذی شان است، روی به استخلاص ملک موروث آورده باشند.

چون تسخیر ولایت نیشابور به طول انجامید، شاهد این مدعا از ورای پرده خفا جلوه پیرا نگردید. جهانگیر خان تا این زمان در دار العباده به مهمانداری ایشان به سر می برد. بعد از مراجعت موکب ظفر نشان از دار الملک خراسان به مستقر خلافت ابد بنیان و وصول مژده فتوحات آذربایجان، بنابر صدور حکم شاهنشاه صاحبقران،د)

۱- . مجلس: (شکافتند و)

۲- . ملی:+ (نمود)

جهانگیر خان، فیروز و کامران را برداشته شرفیاب درگاه سدره نشان شد.

شاهزادگان پس از شرفیابی فیض حضور و ظهور مفاخرت نامحصور از التفات خاطر مرحمت گنجور با تدارکات شایان به عزم تفرّج دار السلطنه اصفهان با مهمانداری فراخور شأن، سبک عنان [گشتند] و در آن دیار خلد بنیان از تماشای باغ و بستان و صحبت ادبا و اعیان همواره فیروز و کامران بودند.

از آن طرف محمود میرزا بعد از فرار از حوالی هرات از بیم جان خویش در جایی قرار نگرفته به مروشاهیجان شتافت و از آن جا به امید اعانت شاهمراد اوزبک ملقّب به بیکی جان و مخاطب به ولیّ النعمی به سبب مواحدت ملت توسن (۱) بخت وارون را به جانب بخارا عنان تافت. در [بدو] ورود [به] بخارا و ملاقات بیکی جان و سوءکردار و گفتار آن بی ایمان، او را عیان آمد که دیوی را به جای سلیمان برگزیده و مجوس وار اهرمن را به ایزدان برابر گردانیده است. عزیمت بیت الله را بهانه کرد و روی به دیار خوارزم آورد. خان خوارزم که سابقه ارادتی با کارگزاران شوکت صاحبقران فلك عزم داشت، مقدم او را محترم شمرده پس از چند روز آسایش او را تدارکی شایسته دیده به درگاه آسمان جاه خاقانی گسیل گردانید. این دفعه بیشتر از پیشتر مورد انواع تفقدات بوده از مهمانداری جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم فرق مباهات به اوج سموات سود. خوانین افغان که در نشیب و فراز با او همراه و دمساز بودند، از نوازشات خسروانه افتخار بر عموم افاغنه نمودند و چندی بر بستر کامرانی تکیه زده به استراحت غنودند.

بقیه داستان ایشان انشاء الله تعالی در محل خود رقم زد کلك بیان خواهد شد.

گر عمر وفا (۲)و شاه [۶۸] امداد کند.

ذکر سور با سرور یوسف کنعان سلطنت نوّاب حسین علی میرزا

اول عیشی که در این دولت پایدار زینت آرای بزم روزگار و زیب افزای کتب (۳) سیر و اخبار گردید، سور پر سرور نوّاب شاهزاده یوسف رخسار مسیح کردار،ب)

۱- . مجلس: (رسن)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس:- (کتب)

حسین علی میرزا است که دریای شوکت و اقبال را پنجمین گوهر و افلاک عزت و اجلال را چارمین اختر است. مراحم خاطر خطیر اقدس اعلی درباره آن مهر سپهر اعتلا- به مرتبه [ای] رسیده که از اندازه محبت ابوت و بنوّت گذشته به مرحله عشق کشیده است.

بالجمله در ذکر وقایع رجعت موکب جهانگشا از دار الملک خراسان نگاشته آمد که جناب میرزا محمد شفیع وزیر حسب الامر دارای سپهر سریر، مخدره ستر عفاف صبیّه مرضیّه امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان را که مخطوبه نوّاب معزی الیه بود، برداشته به اردوی همایون آورد. پس از نزول موکب اقبال به مقر خلافت بی زوال و وصول مژده فتوحات آذربایجان که طبع همایون اعلی را سروری تازه و حبوری بی اندازه دست داد، به این خیال افتاد که به جهت مقارنه ماه و خورشید خاوری و مقابله زهره با کوکب مشتری، بزمهای عیش آراسته آید و غبار اندوه و ملال از صفحه خاطرها برخاسته.

به احضار علما و اعیان هر کشور و فضلا و مشایخ هر بوم وبر، فرامین قدر آیین (۱) صادر [گردید] و در موعدی که مقرر شده بود، به درگاه عرش اشتباه حاضر آمدند.

مطربان کابلی و مشعبدان (۲) زابلی و پهلوانان بابلی و ارباب اطراب جمیع ولایات ممالک محروسه شاهراه مجره پناه آستان سپهر پاسبان را قدم از سر ساختند و از امصار و بلدان قریب و بعید شرفیابی بزم عیش سدید را توسن تعجیل در تاختند. چون صلای بهجت و شادمانی به برنا و پیر داده شد، حریف خریف نیز به امید حصول این تمنا در عرصه گلشن پای گشاده آمد. ایثار محفل نشاط را طبق های زر از اوراق شجر آماده کرد و به مدد باد مهرگانی رقاصان اغصان را پای کوبان و دست افشان آورد. گونه نارنگ و ترنگ از چهره سوری آب و رنگ برد و لاله حمرا از رشک صفای آن صفرا خوناب دل می خورد و از فواکه مهرگانی و گلهای خزانی و اوراق زرّین و اغصان (۳) سیمین عرصه باغ را چنان رونقی حاصل شد که عروس نوبهار را از حسرت آن داغ لاله بر دل ماند. مباشرین این سور با سرور حجرات خانات و اسواق و بیوتات رواق میدان سپهر مساق (۴) را هریک آیینی بستند و رونق نگارخانه چین را به آیینی که بستند، درهم شکستند. اسواق گردون رواق را، که ابتدای آن باب شرقی سبز میدان خارج ارگ همایون و انتهای آن دروازهق)

۱- . ملی: (آمین)

۲- . شعبده بازان

۳- . شاخه ها

۴- . مجلس: (ساق)

عراق موصوف به دروازه عبد العظیم و تخمینا ربع فرسنگ مسافت آن است، تدارک چراغان دیدند و در پیش طاق هر دکانی تختی محکم بسته مطربان باربد آهنگ منزل گزیدند و (۱) میدان خارج و داخل ارگ معلی را از اسباب آتشبازی، از قبیل تماثیل انسان و حیوان و تصاویر اشجار و اغصان مشحون ساختند و اطباق سهام پران [۶۹] شرم تیر شهاب و انواع کاسات فروزان آزرم ماه و آفتاب برفراز بام آن دو میدان پرداختند. اقامت مطربان عیش پرداز را تختی رفیع و طویل برفراز مصنعی کوثر منبع که در نشیب تالار فوقانی باب کریاس فلک مماس و محل جلوس شاهنشاه گردون اساس است، برپای داشتند و صنعت مشبعدان رسن باز را رسن های تاب داده چون طره مهوشان ساده به مدد عمودهای استوار در وسط میدان معلی بر سطح هوا افراشتند.

از پانزدهم شهر جمادی الاخر تا مدت هفت شبانروز اوقات اهالی از ادانی و اعالی صرف عیش و نشاط گشت و ساعات ایّام و لیالی به کار عشرت و انبساط گذشت.

روزها از بام تا شام و شب ها از شام تا بام، نوبت خانه سلطنت بلندآوا بود و طاس سیمین سپهر اعلی از نوای هایاهای ارباب عشرت پر صدا.

صاحبقران بلند اساس، روزها بر سبیل استمرار دو ساعت قبل از غروب چون خورشید درخشان از پای تا سر غرق جواهر رخشان بر صدر تالار فوقانی کریاس سپهر مماس روی به میدان نشستی و آن سور پر سرور را بر نظم تبیان همتی ملوکانه بستی. در پیشگاه حضور صاحبقران بحر گنجور اعم از فراز تخت و سطح میدان آسمان رخت هر جا از حیل (۲) مطربان عودنواز و مغنّیان خوش آواز و رقاصان طناز و مشعبدان سحرپرداز و پهلوانان کشتی طراز و لوطیان طنبک باز (۳) و وحشیان رزم ساز و ابواب ابراز صنایع بدیعه باز بود و رشته آز به امید زرافشانی گنجور طبع شاهنشاه بنده نواز دراز. داور همت سیر از ابر دست کان اثر، بدره های (۴) سیم وزر در ازاء صنایع نامکرر آن قوم شعبده گر، از فراز تالار عرش منظر بر فرق کهتر و مهتر افشاندی و خنیاگر چرخ اخضر، این مسدّسی)

۱- . مجلس: (در)

۲- . مجلس: (قبیل)

۳- . در نسخه ملّی، قطعه خاوری پس از واژه (طنبک باز) آمده است و بعد از قطعه، باقی عبارت و در آخر مسدّس صبا آمده است، ولی چون نسخه مجلس از ترتیب منطقی بهتری برخوردار بود، براساس نسخه مجلس عمل شد. لذا مطالب مذکور در صفحات ۶۹ و ۷۰ از نسخه ملی با اندکی جابه جایی در این کتاب آمده است.

۴- . ملی: (بدرهای)

ملک الشّعرا، یعنی حضرت صبا را در تهنیت عیش مهنّا، مکرر خواندی.

مسدّس صبا:

اولین سور شهنشاه فلک گنجور است گیتی از همت سرشار کفش معمور است

چشم بد دایم ازین عیش مهنّا دور است تا جهان است جهان را به زبان مذکور است

مهر را همسری ماه مبارک باداسور سنجر به ملکشاه مبارک بادا پس از آن که عروس مهر خاوری به حجله گاه مغرب خرامیدی و مشتری ماه وجه کابین او را طبق های سیم وزر از سبایک اختر بر دوش کشیدی، آتشبازان صنعت پیشه به کار شعبده پرداختندی و داخل و خارج دار الخلافه را به چندین فرسنگ، رشک وادی ایمن ساختندی.

بالجمله در ساعتی سعید عقد ماه و خورشید به هم بسته شد و در شبی خرّم تر از روز عید آن دو کوکب سعد (۱) به یکدیگر پیوسته آمد. به هریک از امنا و وزراء و خاصان درگاه عرش اشتباه و امرا و بیگلربیگیان از حاضر و غایب، خلاع گرانمایه فراخور رتبه و پایه عنایت رفت و در تهنیت این عیش مهنّا، پیشکش های بی نهایت نثار بزم فردوس آیت شد. بدون اغراق منشیانه، از قرار سررشته مستوفیان دفترخانه عرش نشانه، مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد صرف مخارج این عیش ملوکانه شد و تا انقراض زمانه نوای این ترانه گوشزد هر آشنا و بیگانه آمد. مولف بینوا را نیز قطعه تاریخی موزون (۲) درین صحیفه مقرون شد:

سلطان جم وقار و شهنشاه کی نگین فتحعلی شه آن شه با حکم و قدر و جاه و)

۱- . ملی: (سعید)

۲- . ملی:+ (و)

آن آفتاب مشرق اقبال کامده این آفتاب پیش جلالش به قعر چاه

روز نخست از پی تعظیم جاه اوآمد مدام قامت این آسمان دوتاه

دریای رحمتش به مثالی است بیکران کاین نه سپهر طی نکند جاودان شناه

در ابتدای سلطنت از بهر پور راد (۱)آراست سور و خواست جهانی به پیشگاه

فخر جهان حسین علی میرزا که هست جمشید روزگاری و خورشید بارگاه

همت چنان که هست به عمانش همسری رفعت چنان که نیست به گردونش اشتباه

گمراه جمله گیتی و او گشته راهبرامیدوار عالم و او شد امیدگاه

دختی گزید از همه عالم که در شرف از شرم او همیشه رخ مهر و مه سیاه

صدر جلیل قدر جهان میرزا شفیع کز فخر سوده در ره او عارفان جاه (۲)

از حکم شاه رفت و بیاورد آن عروس خوش برگزیده است چنین خواستگار شاه

آن دخت ایلخان خراسان که در شرف بودند از نخست سزوار تاج وگاه

در پیش تاب گیسوی او آسمان بتاب در جنب عطر سنبل او زعفران تباه (۳) ب)

۱- . مجلس: (او)

۲- . مجلس: (جباه)

۳- . ملی: (بتاب)

از فرط پاسداری حرمت ز شهریارکابینش ملک جم شد و شد باز عذرخواه

کابین چه ملک فارس که آمد به روزگارهر قریه اش رشک ده کابل و هراه

سوری چنان که درکه وجد و سماع آن از مهروماه دهر به چرخ افکند کلاه

سوری که از بشاشت آن در کمال وجدخندند حوریان به نواهای قاه قاه

اندازه سرور فزون شد ز عرش وفرش آوازه سرود روان شد به مهروماه

در جنب هر گیاه درین سور پرسرورگلهای روزگار بسی کمتر از گیاه

باری [۷۰] نوشت از پی تاریخ خاوری آن سور پرسرور همایون به پادشاه

ذکر شمه ای از اوضاع مملکت و دولت انگریز و سبب مراوده و آمدورفت ایشان

با این شوکت جاویدآمیز و آمدن میرزا مهدی علی خان از جانب سرکار دولت کمپنی و ورود فرستادگان تیپو (۱) سلطان پادشاه دکن

سرزمینی که اهالی انگریز در آن جا سکنی دارند، سه مملکت است و این سه مملکت دو جزیره است. دو مملکت که متصل به هم و مسمّی به انگلتره و اسکاتلاند است، یک جزیره می باشد و مملکت ایرلاند، (۲) جزیره [ای] دیگر است؛ چون این سه مملکت در تحت اختیار یک پادشاه است، لهذا در خارج تسمیه کل به اسم جزء و مملکت را انگلتره و اهالی را انگریز و انگلیس نیز می نامند. مقر سلطنت ایشان شهره)

۱- . مجلس:- (تیپو)

۲- . کشور ایرلند فعلی؛ ملی: (ایزلانده/ ایرلانده)

لندن، واقعه در مملکت انگلتره است. این دو جزیره فی مابین نقطتان شمال و مغرب واقع و در سمت مغرب ممالک اروپاست که عبارت از فرنگستان باشد. مملکت اسکاتلاند در شمال انگلتره و مملکت ایرلاند در مغرب آنست. بعد این دو مملکت انگلتره و اسکاتلاند از نقطه طرف جنوب تا نقطه طرف شمال، طولاـ چهل و نه درجه الی پنجاه و هفت درجه و سی و پنج دقیقه و عرضا از نقطه سمت مشرق تا نقطه سمت مغرب، هشت درجه تا سیزده درجه است. مسافت طول این دو مملکت، یکصد و هفتاد و یک فرسنگ و مسافت عرض آن به سبب کمی و زیادی از [۷۱] چهل فرسنگ تا یکصد فرسنگ است و طول جزیره ایرلاند، یکصد و سه فرسخ و یک میل و عرض آن پنجاه و چهار فرسخ و دو میل می باشد. میان حد این دو مملکت انگلتره و اسکاتلاند، کوهستانات (چوی اوت) و رودخانه (توید) (۱) است و فصل مشترک میانه انگلتره و ایرلاند دریای (سانت جارج) (۲) است و فصل مشترک فی مابین اسکاتلاند و ایرلاند دریای (نارث حیل) (۳) است که در لغت انگریز گذرگاه شمال را گویند.

اطراف این دو جزیره به بحر محیط، محاط و عدم تصرف سایر قرالات فرنگ در آن دو جزیره از وفور احتیاط است. به سبب مجاورت آن به بحر محیط، هوایش با غلظت و کثافت و بادش بسیار تند و مختلف و پر مخافت است. انواع میوه در آن مملکت نایاب است و اگر احیانا یافت شود، قیمت آن سبیکه (۴) ماه و آفتاب، مگر سیب و گلابی فقط که از فرط فراوانی خوراک دواب است. سیب پخته را بسیار میل دارند و در بازارها طبخ کرده می فروشند. صید چرنده اش بسیار کم و پرنده اش بی نهایت است و حشرات الارضش کمیاب و بی آفت. معادن فلزاتش به غیر از طلاـ و نقره فراوان و تحف غریبه و صنایع عجیبه اش آنچه در حوصله گمان گنجد بی پایان.

اهلش به غایت با غیرت و بی نهایت صاحب صنعت اند. برحسب صفت، صاحب شمایل نیکو و صورت دلجو و از حیثیت اخلاق، درست رفتار و نرم گفتار و خوشخو می باشند. از فرط کیاست، نظامی در کار خاصه و عامه نهاده اند که رسوم متداوله در اکثر ممالک، خاصه مملکت ایران، از قبیل حسد و نفاق و مکر و فریب و جسارت حضوری و).

۱- . توئید

۲- . سنت جورج

۳- . نورت هیل؛ مجلس: (نارث جیل)

۴- . قطعه طلا یا نقره گداخته و در قالب ریخته (ر. ک: معین ذیل سبیکه).

غیبت خارجی و جمیع افعال و کردار ناصواب، در میان ایشان به هیچوجه من الوجوه وجود ندارد. داستان جنگ طپانچه و طول مرافعات که معروف است، حکمتش این که احدی با دیگری منازعه نکند و امور را در میان خود به حساب و عدالت بگذرانند.

جمعیت این مملکت از رجال و نسا و صغیر و کبیر، تحقیقا نوزده ملیان (۱) است که سی و هشت کرور باشد. با آن که یک وجب زمین بایر در ان مملکت نیست، باز به سبب کثرت و جمعیت اهالی، محل سکنی تنگ است و به این جهت اکثری از ایشان، متفرق در ممالک ینگی دنیا و هندوستان و جزایرات (۲) و سایر قرالات فرنگ.

بنای سلطنت در آن مملکت یکصد سال قبل از ولادت حضرت عیسی (ع) بوده که تا این زمان که سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری است، یکهزار و نهصد و سی و سه سال [قمری] می شود. پیش از آن زمان، هر طایفه رئیسی از خود داشته اند.

یکصد سال قبل از ولادت حضرت عیسی (ع) (اثلرو) (۳) نامی از طایفه سکسان که بزرگ ایشان بود، با طایفه مزبوره به سببی از اسباب رنجیده از قرال (نمسا) (۴) حرکت و به مملکت انگلتره آمد و چون مردی مدبّر و شجاع (۵) و طایفه همراهان او نیز رشید بودند، رفته رفته بر سایر طوایف انگریز مسلط شد و دعوی پادشاهی کرد. در آن اوقات بزرگ طایفه را کینگ می گفتند؛ (۶) چون اثلرو مزبور پادشاه شد، آن لقب را تغییر نداد؛ به همان سبب لقب پادشاهان انگریز کینگ است؛ مثل (رای) (۷) [۷۲] که لقب پادشاهان هند و (فغفور) که از سلاطین چین است. بالجمله از زمان اثلرو، که اول پادشاه است، تا پادشاه حال که او را (ولیم (۸) چهارم) می نامند، شش طایفه در آن جا پادشاهی کرده اند.

در بدایت حال، سه پادشاه در آن سه جزیره بوده، میانه پادشاه اسکاتلاند و پادشاه انگلتره وصلت واقع و بالاخره پادشاه اسکاتلاند به حکم شریعت عیسوی وارث سلطنت انگلتره شد و آن جا را تصرف کرد؛ مملکت ایرلاند را نیز به زور گرفت. اکنون هرسه مملکت را یک پادشاه دارد و قرار سلطنت ایشان بر جمهوریت است و پادشاهم

۱- . میلیون

۲- . مجلس: (جزایر)

۳- . مجلس: (اثلرد)

۴- . اتریش امروزی

۵- . مجلس:+ (بود)

۶- . ملی: (می گفته اند)

۷- . مجلس: (راهی)؛ منظور از (رای) همان (راجه) است که به پادشاهان هندوستان اطلاق می شد و با الفاظ مختلف آمده است؛ از قبیل: راجه، راج، رای، راه، راهی. (ر. ک: معین).

۸- . ویلیام

نوکری از دولت و با عـدم اختیار، پر حرمت است [و] در امورات نیک، مثل تعیین منصب و جرم بخشـی و بـذل از مال رسـدی خود و امثال این امور، مختار است، ولی در بقیه امورات، رای او بسته به رای جمهور.

قبل از این، [زمانی] که حضرات پاپایان (۱)، یعنی بزرگان کلیسیا، تصرفات بی غایات در امورات مملکت می نمودند و احکام فروعیه خـود را به طـور تسـلط جـاری می کردنـد، سـکه هم به اسم ایشـان رواج داشت چنـان که لفـظ پاپاسـی معروف است، جمهوریت انگریز از فرط تسـلط ایشان به تنگ آمـده، گفتنـد که: (از جهت احکام (۲) فروعیّه، همـان کتاب انجیل و رسالات حوارییِن کافی است و احتیاج به احکام فروعیه پاپایان نیست.) بالاخره پاپایان بی دخل شدنـد و به جز اختیار کار کلیسـیا دیگر کاری ندارند. اکنون تابعین قدیم پاپایان که در هر ولایت می باشند، جمهور انگریز را خارج از مذهب می دانند.

در (۳) ابتدا، بنای دولت ایشان بر معامله و تجارت بوده و به همین تدبیر به مدد جهازات و غرابات از راه بحر محیط در ممالک هندوسـتان و ینگی دنیـا، مـداخلات نموده انـد و اکثر از آن ولایات را متـدرجا به ضـرب زور و زر گشوده انـد. همواره اوقات قریـب بـه یکهزار فرونـد غراب و کشـتی در روی دریـا و قریـب به ساحـل دارنـد و همت به تسـخیر ممالـک قریب و بعیـد می گمارند. اعتقادشان این که: (هر دولت که بر دریا مسـلط است، بر خشکی هم مسلط خواهد شد)؛ به این دلیل خود را عالمگیر می شمارند.

هیچ یک از قرالات فرنگ را بر روی دریا دستی به ایشان نیست و تصـرفی در ممالک متصرفی آنها نه. بعد از آن که اکثری از ممالک هندوسـتان را تصرف کردند، قراری دادند که: همان جمعی که مباشر تسخیر آن ولایت شده اند، در آن دیار کارگزار و معادل چهل نفر از معارف ایشان در مهمات جمع و خرج مملکت و قرار کار سـپاهی و رعیت همواره مشـیر و صاحب اختیار باشند.

دولت هنـد را کمپنی نـام نهادنـد و آن چهـل نفر را اهل کونسل لقب دادنـد. جمع و خرج مملکت را باهم پرداختنـد و پیوسـته چهارصدهزار لشگر به جهت حفظ آن کشورو)

۱- . منظور از واژه (پاپایان) همان (پاپ ها) است.

۲- . مجلس:- (احکام)

۳- . مجلس: (و)

حاضـر و آماده ساختند. سـی هزار از آن لشـگر از ممالک (۱) انگلتره انـد و بقیه از اهـالی هندوسـتان. قرار کار بر این شـد که اختیـار آن مملکت از کلیـات و جزئیـات بـا سـرکار کمپنی باشـد و جمهوریت انگریز را به جز تعیین یکنفر فرمانفرما و رسالت سفرا در باب جمع و خرج اختیاری نباشد. فرمانفرما و ارباب کونسل کلا نوکر [۷۳] سرکار کمپنی هستند. هر وقت به مصلحت کار خواهند (۲) بـه دولت هـای همجـوار ایلچی روانه نماینـد، اخراجـات آن بـا سـرکار کمپنی است و دولت انگریز را در آن مخارج به هیچ وجه مداخلتی نیست. از قرار تقریر ایشان، سالی یکصد و هشتاد کرور مداخل از هندوستان برمی دارند.

بالجمله از قرار تواریخی که خود در دست دارند، در عهد شاه طهماسب بزرگ صـفوی ایلچی به ایران فرسـتاده اند و در زمان شـاه عباس ماضـی نیز بنای آمـدورفت نهاده انـد. چون قرال پرتگیز (۳) جزیره هرمـوز (۴) بندر عباسـی را تصـرف نمودند، فی مابین قرال انگریز و شاه عباس قرار چنین شـد که دولت انگریز، قرال پرتگیز را از جزیره مزبور بیرون نماید و قرار این باشد که به جز تجار انگریز، احدی از قرالات آمدورفت به ایران نکند.

موافق تواریخ ایشان، همواره اوقات از عهد شاه عباس تا زمان تسلط افاغنه، دو بالیوز ایشان در اصفهان و بندر گامیرون (۵) که اسم قدیم بندر عباسـی است، سـکنی داشـته اند. زمین بیاضـی که در اصفهان مشهور به خانهای فرنگ است، از ایشان بوده [و] دو برادر از ینارالهای انگریز در خدمت شاه عباس مزبور نوکر بوده و دو دسته (هزار جریبی) و (استرابادی) را معلمی می نموده اند.

خلاصه چون سلطنت افاغنه را در ولایات قندهار و هرات الی حدود دیرجات (۶) رواجی دست داد، احمد شاه ابدالی به حدود هندوستان لشکر فرستاد. بعد از فوت او تیمور شاه، ولدش، صاحب اختیار و پس از آن سلطنت به شاه زمان ولد تیمور شاه قرار گرفت. جمهور انگریز به توهم این که هرگاه رای پادشاهان افغان قرار گیرد که عزیمت هندوستان نمایند، چون بدایت تصرف ایشـان در آنجاست، شایـد امور هنـد اختلالی پـذیرد. در همان اوقات هم تیپو سـلطان پادشاه دکن به جهت دفع اذیت جماعت انگریز از خود، محرک شاه زمان گشته او را به عزیمت هندوستان و دفع جماعت مزبوره دعوت)

۱- . مجلس: (اهل)

۲- . مجلس: (بخواهند)

۳- . پرتقال

۴- . هرمز

۵- . مجلس: (گامبرون)

۶- . مجلس: (دیره جات)

نمود. شاه زمان نیز در خیال تدارک و تهیه این کار بود، لهذا دولت انگریز عهود قدیمه را با دولت قویمه ایران تازه و نوای (۱) موافقت را بلند آوازه نمودند. از طرف پادشاه ذی جاه انگریز، نامه [ای] مشتمل بر تهنیت جلوس ابد آمیز به خامه صداقت نگاشته و نزد فرمانفرمای هندوستان که هم از اهالی آن دولت بود، ارسال داشته شد و اشاره رفت که معتمدی سخندان را با اشیاء نفیسه هند و انگلستان به رسم تحفه و هدیه به عنوان سفارت به درگاه سپهر آیت، گسیل سازد و سفیر مذکور در جزو، به اظهار این تمنا پردازد: (که شاهنشاه ممالک ستان، بنابر همجواریت ایران و هندوستان، نظام کار خراسان را بهانه فرمایند و به آن طرف عزیمت نمایند تا پادشاه افغان به این توهم از عزیمت هندوستان کناره جوید و به راه حفظ ولایات متصرفی خویش پوید.) لهذا فرمانفرمای هندوستان، میرزا مهدی علی خان ملقب به بهادر جنگ را که اصلش از مملکت خراسان و در آن دولت بسیار معتبر و کاردان و از جانب ایشان در بندر ابوشهر (۲) بالیوزی صلاحیت نشان بود، با تدارکی شایان از راه بحر عمان به این دولت [۷۴] جاوید بنیان گسیل نمود. سفیر مذکور در اواخر شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهارده از شرف تقبیل درگاه فلک جاه فرق مباهات به اوج سموات سود. نامه و هدایا در زمانی خاص به آدابی که شایسته شأن دو دولت جاوید مناص است، از نظر همایون گذشت و بی نهایت مقبول و مطبوع گشت. به توسط اولیای دولت خداداد مطلب معهود نیز جلوه گر عرصه شهود شد و پسند طبع انصاف نمود، آمد.

در همان اوقات، فرستادگان تیپو سلطان پادشاه دکن با سه زنجیر پیل و چند قفس طیور غریبه و اکلیلی مکلل و نامه به مخالصت مدلل وارد آستان آسمان محل شدند.

خلاصه تمنا اینکه: از جانب امنای (۳) دولت علیّه به کارگزاران شوکت بهیّه انگریز اشاره رود که متعرض ولایات متصرفی تیپو سلطان نگشته، او را آسوده گذارند. پس از چند روز [از] ورود ایشان، به توالی خبر رسید که فرمانفرمای هندوستان به مدد لشکر [خویش] مملکت دکن را متصرف و سلطان مذکور در حومه میدان مقتول و به دیار آخرت منصرف شد. (۴) فرستادگان مزبور با انعام و نوازش نامحصور روانه اوطان خوده)

۱- . مجلس: (بنای)

۲- . بوشهر امروزی

۳- . مجلس: (اولیای)

۴- . ملی و مجلس: (شده)

گردیدند [و] میرزا مهدی علی خان نیز با جواب نامه دوستانه و انواع نوازشات ملوکانه اذن رخصت یافت و به صوب مقصود شتافت.

ذکر تفویض ایالت ممالک طبرستان و فارس به نوّاب شاهزادگان و آمدن فرستادگان معتبر از جانب اللهیار خان قلیچی خیره سر حاکم سبزوار

منظور از تفویض ایالت ولایات ممالک محروسه به نوّاب شاهزادگان دو چیز بود:

یکی آن که در ایّام دولت روزافزون، دراری بحار خلافت را ثروتی و مکنتی حاصل و در جوانی و عهد دولت حضرت صاحبقرانی به آرزوی دل متواصل آیند؛ دیگر آن که هرگاه در ممالک محروسه بیگانگان را از غریب و بومی اختیاری کلی باشد، بالاخره غولان غوایب ایشان را رهزن آیند و ابواب فتنه و فساد بر چهره بینوایان و رعایا بگشایند؛ خون های مسلمانان بی سببی ریخته شود و در حدود ممالک انواع فتنه انگیخته آید. عقلاـ نیز اقرب را بر ابعد مرجّح داشته و همت بر طلب اقرب گماشته اند، لهذا صاحبقران عاقبت اندیش بنابر مصلحت ملکداری، انسب چنین دانست که هریک از ملک زادگان معظم در حدی از حدود ممالک حکمران باشند و رعایا و ملهوفین را از فرط عدالت کامیاب و بانوا دارند.

از قراری که اشاره رفت، قبل ازین شاهزادگان اسفندیار شأن نایب السلطنه العلیّه عباس میرزا و محمد علی میرزا و محمد ولی میرزا از حکمرانی مملکت آذربایجان و ولایات قزوین (۱) و سمنان کامروا و شادمان گشتند. درین اوقات نیز ملک آرایی دار المرز مازندران و فرمانفرمایی مملکت فارس به نوّاب محمد قلی میرزا و شاهزاده خورشیدلقا حسین علی میرزا عنایت رفت و میرزا نصر الله علی آبادی، که مردی کدخدامنش و آدمی روشن و در فتنه حسین قلی خان از دو دیده نابینا شده بود، به مباشری در المرز و چراغ علی خان [۷۵] نوایی که امیر یساولان قور و مردی کاردان و صاحب شوکت و شأن)

۱- . مجلس: (قرین)

موفور و تربیت یافته دولت ابد دستور بود، به وزارت مملکت فارس، قرین افتخاری نامحصور شدند. هردو شاهزاده آزاده با شوکتی تمام به محل ایالت و فرماندهی شتابان آمدند و در رکاب هریک از ایشان، چندین تن از امرا و خوانین ایل جلیل الشأن (۱) قاجار روان گشتند و لوای فلک فرسا به عزم زیارت روضه مطهره بضعه احمدی- صلواه الله علیها- از مقر خلافت کبری شقه گشا و در آن رواق عرش ساق، بعضی عمارات خوش بنا از همت خسرو زرّین لوا برپا گردید. پس از ادای زیارت مخصوصه و انعام بر فقرا و مجاورین روضه منعوته عزم رجعت را مصمم و روضه دار الخلافه از ورود مسعود رشک گلستان ارم آمد.

در همان اوقات، نوّاب ولیعهد دوران عباس میرزا از مملکت آذربایجان، مظفر و کامران شرفیاب آستان عدالت ارکان گردید. اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار در عذر خیانت (۲) خویش عریضه صداقت اندیش فرستاده استدعا نمود که معتمدی از سرکار گیتی مدار به جهت آوردن صبیّه مخطوبه او روانه، و تقدیم این خدمت التفات سرکاری را بهانه آید. جواب عریضه آن نادان، مرقوم [شد] و میرزا اسد الله مستوفی نوری مازندرانی، انجام این خدمت را معیّن و معلوم گردید.

مصراع:

تا بعد ازین چگونه بود کار روزگات)

۱- . ملی: (ایشان)

۲- . ملی: (جنایت)

بخش ۳

بهـاریه سـال فیروزی مآل بیچی ئیل ترکی مطابق با سـنه یکهزار و دویست و چهارده هجری و عزیمت خراسان و مأموریت نوّاب نایب السلطنه به آذربایجان و سیاست صادق خان شقاقی نادان

خسـرو خاور، اعنی خورشـید انور درین سال میمون فر، هشت ساعت و هجده دقیقه گذشـته از شب جمعه بیست و چهارم شهر شوال المکرم سـنه یکهزار و دویست و چهارده از دار الخلافه حوت به خاورزمین حمل گرایید و سلطان بهار، امیر خیانت پیشه دی را که چندی در اجرای سیاست مهلت داده بود، روانه دیار عدم گردانید.

بلبل هوای بلنـدپروازی داشت. گل با سـنبل بنای طره بازی گـذاشت. ابر آذار (۱) که نـایب سـلطان بهار است، به نظم مملکت گلشن مأمور شد و سفیر صبا به ورود تختگاه چمن مسرور.

شاهنشاه با دادودین، میمنت عید همایون را پای بر زبر تخت گوهر آگین نهاد و دست دریا نوال به افشاندن بدره های (۲) سیم وزر برگشاد [و] پس از انقضای جشن نوروز خجسته فر، به حرکت رایات ظفر به سمت خاور فرمان داد. سبب عزیمت خراسان اینکه: طرّه بـاز خـان افغـان به اشـاره شاه زمان از جانب وفادار خان وزیر اعظم به عزم ملاقات جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الـدوله وارد تختگاه شـد و از حقیقت پیغام وزیر مزبور جناب اعتماد الـدوله آگاه گردید. خلاصه پیغام اینکه: مملکت خراسان به سبب همجواریت با ولایات متصرفی افغان، انسب چنانست که در تصرف شاه زمان، و سایری)

۱- . ملی و مجلس: (آزار)

۲- . ملی: (بدرهای)

ممالک ایران در تحت اختیار شاهنشاه گردون توان [۷۶] باشد، چنانکه شاه زمان را در باب سایر ممالک ایران حرفی نیست. از آنطرف قرین الشّرف نیز در حرکت به جانب خراسان عزیمتی واقع نگردد، او را برادری کهتر از خود شمارند و ملک خراسان را در بسته به شاه زمان گذارند.

[مصرا] ع: (۱)

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

چون شاه افغان را آن رتبه و پایه نبود که تواند این حدیث را به رئیس قلعه خرابه [ای] از خراسان پیغام گزار آید، لهذا این افسانه را ناشی از خبط دماغ گرفتند و پیغام او را چنین جواب گفتند: (۲)

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می خواهی منظور از حرکت رایات ظفر آیات، نه تنها نظم مملکت خراسان است، بلکه مقصود کلی، انتزاع جمیع ولایات متعلقه به دولت ایران از تصرف بیگانگان [می باشد].

اینک عزیمت جرود و (۳) قندهار و کابل مصمم و قطع و فصل رشته این گفتگو موقوف به برش حسام آذر شیم است.

طرّه باز خان (۴) از پیغام گزاری خویش پشیمان گشته راه دیار افغان برداشت و شاهنشاه مظفر، همت به عزیمت دیار خاور گماشت. نوّاب ولیعهد زمان عباس میرزا را به نظم مملکت آذربایجان مأمور فرمود و سلیمان خان قاجار قوانلو و رضا قلی خان و ابراهیم خان دولّو را در رکاب معزّی الیه به آن حدود و سنور (۵) امر نمود. لشکری که به جهت عزیمت خراسان از هر مملکت احضار شده بود، همگی در موعد مقرّر حاضر آمدند، مگر دستجات شقاقی که ابواب جمع صادق خان خیره سر بودند. چون در ازاء خیانت اولین خود کمال عنایت و مرحمت دید، لهذا چنان اندیشید که وجود نامسعودش را در کار دارند که همت بر دفعش نمی گمارند. خباثت ذات و خساست صفات بر آتشت.

۱- . ملی:- (ع)

۲- . مجلس:+ (خواجه حافظ)

۳- . ملی: (عزیمت خسرو در)

۴- . ملی: (طراز خان)

۵- . احتمالا منظور از واژه (سنور) همان (ثغور) است.

داشت که گـاه وبیگـاه تخم فسـاد در مزرع نمـک به حرامی می کـاشت. در سـال قبـل ممش خـان کرد زعفرانلو و اللهیار خان قلیجی را اغوا کرد و از جـاده خـدمتگزاری بیرون آورد. درین سـال چریـک ابواب جمعی خود را در سـراب گـذاشت و چنین خیال داشت که در هنگام حرکت موکب اجلال که هرکس به کار خود مشـغول است، راه دیار آذربایجان در سـپارد و در آن دیار بنای فتنه جدیـد گـذارد. از محرمان نزدیکش این کیفیت در پیشـگاه حضور معـدلت آیت بر طبق عرض نهاده شد و خود اجرای امر سیاست را آماده گشت.

ریختن خونش را تیغ دژخیم دریغ بود، لهـذا در ویرانه [ای] تنگتر و تاریکتر از گور محبوس شد تا از شدت جوع، وداع سـرای زندگانی نمود. از فرط حماقت و لا علاجی گوشت ماهیچه دست وپای خود را به ضرب دندان خاییده بود. (۱)

لطف حق بـا تو مـداراها کنـدچون که از حـد بگـذرد رسوا کنـد سارو خان برادرش به ریش سـفیدی طایفه شـقاقی سـرافراز و محمـد علی خـان برادر دیگرش به سـرکردگی سواره همـان طـایفه قرین اعزاز و یک پسـرش نیز در جرگ یساولان حضور پر نور، از همگنان زیاد (۲) ممتاز آمد.

ذکر اوضاع سفر خراسان و فتح قلعه مزینان و مراجعت محمود میرزای افغان و ورود [۷۷]

فرستاده قیصر میرزای ایضا (۳) و سور شاهزاده محمد ولی میرزا

قبل ازین نگارش یافت که، به اسـتدعای اللهیار خان قلیچی، میرزا اسد الله نوری مستوفی به جهت آوردن صبیّه محترمه او روانه خراسان شد. از قراری که به عرض اقدس رسید، اللهیار خان از فرط خرافت از این استدعا پشیمان و میرزا اسد الله را در آن جا موقوف و سرگردان داشت؛ (۴) تنبیه آن غوایت نشان در کیش ملکداری لازم افتاد ود)

۱- . مجلس:+ (بیت)

۲- . مجلس:- (زیاد)

۳- . مجلس:- (ورود فرستاده قیصر میرزای ایضا)

۴- . ملی و مجلس: (دارد)

برحسب امر دارای دوران، ابراهیم خان عم زاده در روز دوشنبه دویّم شهر ذی حجه الحرام با معادل ده هزار سوار جرّار نیزه گذار و پیاده آتشبار قبل از تحریک لوای ظفر کردار به محاصره آق قلعه که محل وقوف اللهیار خان بود، روان [شد] و مهدی قلی خان دولو و حسین خان قاجار قزوینی به همراهی او شتابان آمدند.

امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان (۱) و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین را نیز حکم رفت که هریک با جمعیت خود به معسکر ابراهیم خان ملحق و به تسخیر قلعه مزبور کمر همت بسته شکوه کار اللهیار خان احمق را بی رونق سازند. رایات ظفر آیات هم در یوم دوشنبه نهم شهر مقرر با یک جهان لشکر از مقر خلافت جاوید سیر در عقب ایشان حرکت و چمن نمکه (۲) دامغان، مضرب خیام ظفر آیت شد. مدت پنج روز عرض سپاه ظفر دستگاه از افواج مازندرانی و استرابادی را [سان] دیده و پس از آن موکب فیروز از آن جا حرکت و در پنجم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و پانزده در خارج قلعه مزینان، قبه بارگاه سپهر دستگاه بر اوج مهروماه کشیده آمد.

نوّاب حسین قلی خان با فوجی از دلیران و جزایرچیان رکاب ظفر عنان به محاصره قلعه سبزوار نامزد و روانه گردید و رسوم تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیه و الثنا- توقف مزینان را بهانه [آمد]. اهالی ینگی قلعه مزینان، که از مستحدثات اللهیار خان و در رفعت و متانت همدوش چرخ گردان است، پای در دامن استکبار کشیده و جسارت به انداختن شمخال (۳) و تفنگ ورزیده، آتش غضب قیامت لهب قهرمانی، آن قوم بد اختر را برق خرمن گردیده [و] در آنی اطراف قلعه محاط پیادگان صف شکن شد. از صاعقه باری توپ های اژدر دهان و خمپار [ه] های کوه توان و جزایرچیان آتش فشان، سطح هوا و فضای بیابان چون شام تیره بختان [شد] و اهالی قلعه از بیم جان نوحه کنان (۴) در پس دیوار امان مکان جستند.ن)

۱- . قوچان امروزی

۲- . این روستا در غرب چهارده کلاته دامغان قرار دارد و از روستاهای کوهستانی دامغان به شمار می رود. قلعه آن باقی است و حدود صد خانوار جمعیت دارد.

۳- . سلاحی آتشین و سرپر که سربازان قدیم به کار می بردند (معین).

۴- . مجلس: (و اهالی قلعه ابراهیم جان نوحه کنان)

از همت بخت خاقان قلعه گشا، حصنی به آن متانت در اندک زمانی گشاده آمد و خدمت گزاران و خیانت کاران هریک در مقام رحمت و غضب ایستاده. جمعی با خلعت امان همدوش و فوجی با عفریت اجل هم آغوش گشتند. اموال و اسباب اللهیار خان و سایر اهل قلعه به معرض نهب و غارت رفت و آقا خان ولد مصطفی خان عم را محافظت قلعه اشارت. اردوی اعلی کامیاب و کامران از آن جا حرکت و حوالی قلعه سبزوار مقرّ نصب رایات ظفر آیت شد.

چون جعفر خان بیات حاکم نیشابور پس از ظهور مرحمت جان بخشی، مانند اللهیار خان خیانت را پیشه ساخت، لهذا نوّاب حسین قلی خان، حسب الامر خسرو گیتی ستان [۷۸] از دور سبزوار حرکت و به محاصره قلعه نیشابور پرداخت. در ورود موکب مسعود به خارج شهر سبزوار، الهیار خان، اجل موعود را بالمشافهه در آیینه خاطر مشاهده کرده، در اجرای خدمت روی به مجاهده آورد [و] صبیّه مرضیّه مخطوبه را به اتفاق میرزا اسد الله مستوفی به اردوی همایون فرستاد و به توسط عریضه [ای] به جهت مهلتی چند روزه زبان ضراعت برگشاد. جعفر خان بیات نیز که در قلعه نیشابور محصور بود، به استدعای حصول همین تمنا عریضه و معتمدی به درگاه همایون گسیل نمود.

چون استدعای مزورانه آن دو نادان مقبول خاطر ملوکانه نبود، بنابرآن سپاه ظفر پناه را به تخریب قری و مزارع و قنوات و باغات حوالی سبزوار و نیشابور امر فرمود.

از دستبرد لشکر قیامت اثر، کار بر قلعه گیان تنگ شد و قریب به آن بود که شیشه امیدشان بر سنگ آید [که] باز، طرّه باز خان افغان طرّه دستار چاپلوسی را تاب داده، این دفعه از جانب شاه زمان با تحف و پیشکشی فراوان وارد اردوی ظفر نشان [شده] و نامه مخالصت ختامه پادشاه افغان منظور نظر اولیای دولت جاوید ارکان گردید. از مضامین نامه چنین مستفاد می شد که شاه زمان، از وصول رایات فیروزی نشان به اقطاع خراسان از جسارتی که پیش ازین بیان آمد، پشیمان و با زبانی عاجزانه بعد از (۱) آن فسانه رطب اللسان گشته که: مملکت خراسان بالارث و الاستحقاق متعلق به کارگزاران آن دولت علیّه است، بلکه ولایات متصرفی این نیازمند نیز، مطبخی از آن دودمان ستیّه.ر)

۱- . مجلس: (بعذر)

تصرفی که کارپردازان آن دولت خداداد را درین ممالك منظور نظر مهر اثر باشد، ما را سخنی نیست و آن که را حد و یارای چون وچرا و لا و نعم باشد، کیست.

لمؤلفه:

شدی چو بنده نباید نفس ز لا- و نعم زدبلی به خواجه نشاید سخن ز چون وچرا کرد ولی اهالی ضعیف ولایات سبزوار و نیشابور که اسیر سرپنجه استیلای آن دو حاکم شرارت ظهورند، این نیازمند را در آن حضرت با آبرو و معتبر شناخته و در درگاه فلك جاه شفیع ساخته اند. هرگاه مرحمت فطری بر آن قوم ضعیف ببخشاید و آن دو نادان را چند صباحی مهلت کرامت فرماید و موکب اعلی به جانب تختگاه معلّی گراید، بر ذمّت خویش ثابت داشته ام که رفع وحشت ایشان را به درستی همت گماشته، عنقریب هردو را به درگاه فلك جاه فرستاده باشم و هرگاه خلاف این عهد به ظهور آید- الحمد الله- باز طره رایت ظفر طراز باز است و قدوم ختلیان دلیران و ترکان قاجار در پیمودن راه دیار خراسان، بل ولایات متصرفی جماعت افغان دراز.

عاقلان دانند که منظور شاه زمان ازین تمنّای واهمه نمود چه بوده و به کدام عقیده زبان به عرض این شفاعت گشوده است.

[مصرا]ع:

ترا صاحب سلامت گفتم و خود را دعا کردم

بالجمله اگرچه نقش مزورانه این مراتب بر مرآت رای حقایق نما عکس پیرا بود، ولی از فرط مروّت و فتوّتی که جبلّی ذات فرشته خصلت است و همواره رعایت خاندان قدیم، خاصه ملوك واجب التعظیم، مرکوز (۱) ضمیر معدلت آیت [بود]، لهذا قبول این مطلب در ضمیر منیر شاهنشاه مروت [۷۹] حسب، سمت وقوع یافت و حاصرین هردو قلعه از محاصره ممنوع گشته، طره باز خان، کامیاب و کامران با حصول نوازشات فراوان و جواب نامه مخالصت ترجمان، روانه دیار افغان گردید.ده

۱- . محکم نشانده شده، جای گرفته شده

چون محمود میرزای ولـد تیمور شـاه در این سـفر ملتزم رکـاب ظفر اثر بود، لهـذا کمـا فی السـابق احکـام قضـا نظام به خوانین خراسـان و ولایـات افغـان مشـعر بر رعـایت او از مصـدر خلافـت صادر و با تـدارکی شایان به اتفاق برادر و پسـر خود فیروز و کامران، روانه حدود قندهار و کابل گشت و در بیست و هفتم شـهر صـفر المظفر رایات ظفر از خارج شهر سبزوار حرکت و به جانب دار الخلافه پی سپر گردید. حسـین قلی خان در اسـفراین و ابراهیم خان در قرب آق قلعه شرفیاب درگاه علیه شدند. آقا خـان بنی عم نیز از ینگی قلعه مزینـان احضـار و ابراهیم خـان بـا دسـتجات تفنگچیـان عرب وعجم مـأمور به محـافظت آن دیار آمدند.

موکب اعلی به جهت انتظـام امور ترکمانـان یموت و کوکلان، همه جا صـیدکنان وارد چمن کالپوش [شـد] و چهارده روز در آن مکـان بهجت نشـان به نظم امورات منظوره اقامت فرمود. بعـد از اتمام کارها جمعیتی که از فارس و عراق در رکاب سـرور آفاق، جانفشانی را حاضـر بودنـد، مرخص اوطان [شدند] و موکب فیروزی شأن با جمعیتی از سـران و میران و خاصان از چمن کالپوش رکضت (۱) را دامن زنان و در ورود [به] بسـطام، بنه و اغروق را روانه دار الخلافه طهران و از راه چشـمه علی دامغان به جهت انجـام عیش نوّاب شـاهزاده بهمن شـأن محمـد ولی میرزا وارد ولایـت سـمنان شـد و بـاز هنگامه طرب گرم گردیـد و گوش بربط و رباب از گوشـمال پنجه ارباب طرب نرم. بازار و میدان آن دیار از اسباب عیش و عشرت آرایش یافت و هریک از پیر و جوان و توانا و ناتوان به کاشانه بهجت و آرامش شـتافت. ترکان دلیر که چندی به جای باده (۲)، ارغوان خون دشمنان خوردندی، از نوشـیدن کاسات راح (۳) خوشـگوار، اندیشه دشـمن از یاد بردندی [و] به جای اسلحه پولادشان، حریر (۴) اندام نازنینان نوشاد در آغوش بود و در عوض هزاهز جنگ و هایاهای رزم، نغمه مغنیان خوش آهنگ در گوش.

بالجمله مـدت پنـج شـبانه روز داد عیش و عشـرت داده شـد و ابواب سـرور بر چهره مهموم (۵) و مسـرور گشاده آمد. عروس مزبور از نجبای ایل جلیل قاجار و صبیّه مرضیّهین

۱- . به یکباره حرکت کردن

۲- . مجلس: (بجاده)

۳- . می، باده

۴- . مجلس: (حرایر)

۵- . گرفته، اندوهگین

مرتضـی قلی خان عم شاهنشاه تاجدار بود، که به ولایت روس رفته در همانجا وداع سرای زندگانی نمود. در شبی روشن تر از روز و ساعتی سعیدتر از بخت فیروز، ماه را با هور و ملک را با حور مواصلت رخ نمود و شاهنشاه آگاه صبح روز دیگر عزیمت تختگاه فرمود.

در روز چهاردهم شهر ربیع الآخر، ساحت دار الخلافه طهران از فرّ قدوم صاحبقران گردون توان طعنه ها بر عرصه جنان زد و اهالی آن مکان را به جهت تهنیت ورود مسعود، این مطلع قصیده حضرت صبا ورد زبان [آمد].

صبا:

در خراسان رزم کردی ساز احسنت ای ملک سوی ری لشکر کشیدی [۸۰] باز احسنت ای ملک

ذکر صادرات ایّام توقف طهران و عزیمت دار السلطنه قزوین و عیش نوّاب محمد علی میرزا و سایر اوضاع و رجعت به تختگاه در ورود به دار الخلافه طهران

حکّام و عمّال و مباشرین اعمال ممالک عراق و فارس و کرمان و یزد و خوزستان که به جهت پرسش حال رعایا و جبر کسور ضعفا به دربار فلک فرسا احضار شده بودند، وارد و روزی چند امور محاسبات و معاملات ولایات به قلم مستوفیان دیوان اعلی پرداخته و کار اهالی هر صفحه از یمن توجه خاطر داور (۱) بی همال ساخته گشت، به جهت تذهیب قبه عرش درجه حضرت معصومه- صلوات الله علیها- و احداث برخی مساجد و مدارس و کاروانسرا در آن ارض فیض انتما و بنای عمارات ملوکانه در دار السلطنه اصفهان خلد بنیان و حدوث رباطات در قرب رودخانه جاجرود و قریه (کناره گرد) من اعمال طهران، اوقات همایون مصروف گردید که ذکر هریک- انشاء الله تعالی- در خاتمه کتاب معلوم و مرقوم خواهد شد.

پس از فراغ ازین مهام، حکام و عمال اطراف را با صدور بعضی از احکام)

۱- . مجلس:- (داور)

مقضـیّ المرام و شادکـام به اوطـان خـویش رخصت رجعت فرمـود و به جهت نظم امور گیلاـن و آرایش عیش نوّاب شـاهزاده ایرج شأن محمـد علی میرزا موکب ظفر عنان را شـرف فزای ساحت دار السـلطنه قزوین نمود. در [بدو] ورود [به] آنجا عمال و صاحبان اعمال ولایات گیلان حسب الاحضار به دربار فلک مـدار حاضـر شدنـد وماننـد اهالی سایر ولایات مورد تفقدات بی پایـان اعلی آمدنـد. انجـام عیش شـاهزاده آزاده را حکم محکم خسـروانی شـرف صـدور یـافت و هرکس از غریب و بومی به تدارک کاری شتافت.

چون اهالی دار السلطنه قزوین را به جهت تقاضای فطرت، همواره طبیعت مایل به عیش و عشرت است و خاطر، راغب به نشاط و بهجت، لهـذا درین سور پرسـرور، رسوم خـدمت و جانفشـانی را بیش از پیش اظهـار و به جهت آرایش اسواق و میـادین آن دیار خلد قرین، صنایع غریبه و اختراعات عجیبه آشکار (۱) ساختند و مدت هفت شبانه روز برحسب دلخواه به انجام این عیش مهنّیا پرداختنـد. قران نیّرین و اجتمـاع سـعدین بـا لوازم سـنّت سـنّیه پیشوای خـافقین در شبی نورافزای عینین دست داد و دسـت گنجور همت خاقان قاآن خصـلت، بـدره های (۲) سـیم وزر را به جهت ایثـار محفل سـرور و انعام مباشـرین آن عیش و سور، سرگشاد و بر دوش سـروران و سران و خاصان و عمّال اعمال گیلان و اعیان آن خطّه ارم بنیان از خلاع فاخره آرایش پذیرفت و عروس زهره ازهر در فلک اخضر به نغمات نای و مزمر، آن سور پرسرور را تهنیت و مبارک باد گفت.

نوّاب ابراهیم خان عم زاده، به سـبب انتظام مهام ولایت رشت، عازم آن سرزمین گشت و موکب اعلی مرّه بعد اولی مایل ورود [به] تختگـاه گردیـد و پایه تخت فلک رخت از فرّ جلوس خسـرو فیروز بخت، به قبه مهروماه رسـید. نوّاب مالک رقاب ولیعهد زمان عباس میرزا از مملکت [۸۱] آذربایجان برحسب احضار شاهنشاه صاحبقران کامروا و کامران شرفیاب درگاه معلی [شد] و کیفیت خـدمات خود را در آن نهضت از قبیـل فی الجمله انتظام امور نخجوان و فی الجمله قراری که در کار ایروان داده بود و سایر مراتب و مطالب به عرض اعلی رسانید.ی)

۱- . مجلس: (این کار)

۲- . ملی: (بدرهای)

ذکر ورود جان ملکم بهادر ایلچی دولت بهیه انگریز و مأموریت حاجی خلیل خان قزوینی تاجر به سفارت آن شوکت عزت آمیز

در ضمن حکایت سفارت میرزا مهدی علی خان اشاره نمود که سفارت او در ظاهر بهانه تهنیت جلوس همایون و در باطن عزیمت شاهنشاه صاحبقران به صوب مملکت خراسان و بازداشتن پادشاه افغان از خیال مداخلت به حدود هندوستان بود.

چون محض از جهت حصول تمنای کارکنان آن دولت بهیه، سفر خیر اثر خراسان دست داد و شاهد این حسن عهد نقاب از چهره برگشاد، امنای دولت انگریز را این حسن وفا زیاده موجب مزید اعتماد و اعتقاد شد و موافقت با دولت خداداد در این معنی بیشتر از پیشتر محرک سلسه اجتهاد آمد. جناب مارکویس لاردولزلی (۱) از جانب آن دولت بهیه به فرمانفرمایی مملکت هندوستان قرین افتخاری بی پایان بود.

لارد مزبور از نجبای مملکت ایرلانده و در ابتدا از جمله مشیران دیوانخانه انگریز [بود] و به سبب جوهر فراست و وفور رشادت و علو همت و حسن رفتار با عموم سپاهی و رعیت، به رجوع این خدمت سرافراز و پس از چندی به وزارت آن دولت بهیه قرین انواع افتخار و اعزاز آمد. بالجمله از جانب دولت بهیه انگریز مأمور گردید که مجددا به جهت تشیید (۲) مبانی مصافات و تأسیس اساس موالات و اظهار رضامندی و استقرار یکجهتی، سفیری با فرهنگ به این دربار سپهر اورنگ گسیل سازد و به آیینی که داند و رسومی که تواند به انفاد (۳) هدایای لایقه و اظهار مودت صادقه پردازد، لهذا لارد معزی الیه، بریگدیر (۴) جان ملکم بهادر را که از معتمدان آن دولت و امیری با همت و صولت بود، لقب سفارت عطا نمود و با نامه دوستی ختامه پادشاه ذی جاه انگریز و برخی از تحف و هدایای نفیس به دربار فلک تأسیس فرستاد و شش نفر دیگر از عظمای).

۱- . لرد ولزلی(Lord Wellesely(برادر ولینگتن سردار مشهور انگلیسی بود. (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، محمود محمود، ج ۱، ص ۷- ۱۳؛ تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، ص ۷۶۹)؛ مجلس: (لاردلزلی)

۲- . استوار ساختن، محکم کردن.

۳- . مجلس: (انفاذ)

۴- . بریگدیر(brigadier(به معنای سرتیپ یا ژنرال؛ ملی: (بریکددیر)؛ مجلس: (بریکه دیر).

آن دولت را به مرافقت سفیر مزبور اذن همراهی و موافقت داد. از آن جمله یکی استرجی نام بود که طراوت ماه رخسارش طعنه بر چهر مهر عالمتاب می زد و مهر عالمتاب هر شامگاه از خجلت آن چهر چون ماه، غریق دریای آب می شد.

بعد از ورود ایشان به بندر ابوشهر حسب الامر دارای منوچهر چهر، فتحعلی خان نایب ایشیک آقاسی دیوان اعلی که از امرای معتبر نور مازندران و الی غیر النهایه تجربه آموز و سخندان بود، به مهمانداری معیّن آمد و پس از انقضای ماهی سه چهار، (۱) سفیر مزبور با همراهان از ورود آستان همایون معلی مفاخرت کنان بر دوست و دشمن در سرای جناب حاجی محمد ابراهیم شیرازی اعتماد الدوله منزل نمود و از طرز مهمانداری آن وزیر بی نظیر زنگ کلفت عبور از دریا و ساحل را از صفحه آیینه دل زدود.

[۸۲] در روزی خجسته که فیروزی ایّام حیات سفیر مزبور به آن روز بسته بود، شرفیاب قوایم سریر خلافت مسیر آمد و از حسن تقریر و مکالمات دلپذیر، منظور نظر شاهنشاه عدالت تأثیر شد. به فاصله روزی چند، قطعات الماس خورشید اساس و آیینه های روشن تر از رای دانایان فطانت اقتباس و مروحه (۲) صندل و عود و انواع پرند و پرنیان نزاکت آلود به رسم تحفه آن دولت موافقت نمود از نظر همت شاهنشاه مسعود گذرانید و به اقصی الغایه (۳) مقبول و مطبوع گردید. وثیقه [ای] که از جانب امنای آن دولت سدید به مهر فرمانفرمای هندوستان مختوم بود، ابراز نمود و امضای آن از کلک دبیران عطارد سلک مرقوم و به مهر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله مختوم گردیده به او سپرده شد.

عهدنامه مزبوره مشتمل بر این پنج فصل و این مختصر فرعی از آن اصل است:

فصل اول: به خواست خدا دوستی این دو دولت عظمی ابدا برقرار خواهد بود؛

فصل دویم: هرگاه جماعت افاغنه اراده هندوستان نمایند، شاهنشاه جم جاه از مملکت ایران لشکر بر سر ملک ایشان تعیین فرمایند و اخراجات آن لشکرکشی را امنای دولت انگریز موافق قاعده به مباشرین دیوان دولت علیّه ایران تسلیم نمایند؛

فصل سیم: هرگاه یکی از سلاطین افغان به یکی ازین دو دولت عظمی صلحه)

۱- . ملی: (چار)

۲- . بادبزن

۳- . مجلس: (اقصی النهایه)

نماید، آن دولت دیگر نیز باید شریک صلح باشد؛

فصل چهارم: هرگاه دولت افغان یا (۱) دولت فرانسه با دولت علیّه ایران بنای جنگ گذارند، دولت بهیه انگریز امداد به دولت علیّه ایران نمایند؛

فصل پنجم: دولت علیه ایران اهل فرانسه را نگذرانند که در سرحدات ایران از دریا و خشکی، محل توقف ساخته بار اقامت اندازند.

خلاصه عهدنامه [ای] دیگر در امور تجارت و آمدورفت تجار مملکتین دو دولت پایدار مفصلا نوشته شد که احتیاجی به ایراد نیست.

علی ایّ حال، سفیر مزبور بعد از انجام مهام سفارت به اعطای خنجر و شمشیر مجوهر مفتخر و سایر کرسی نشینان او- علی قدر مراتبهم- به خلاع و عطایای بی مر بهره ور و آماده ذهاب به صوب مقرر شدند. از جانب سنّی الجوانب این دولت علیّه نیز، حاجی خلیل خان قزوینی ملك التجار، با اساسی سزاوار سفارت آن دیار، به مرافقت سفیر فطانت آثار، به ایلچی گری مأمور و در اواخر شهر رمضان المبارک، سفیرین مذکورین روانه آن حدود و ثغور گشتند.ا)

۱- . ملی: (با)

بخش ۴

بهاریه سال فرّخ مآل تخاقوی ئیل مطابق با سنه یکهزارو دویست و پانزده و مأموریت امرا به محاصره ولایات سبزوار و نیشابور

زینت افزای محفل روزگار و آیت تشخیص لیل و نهار، اعنی مهر سپهر مدار در این سال فرخنده آثار بعد از انقضای دو ساعت و (۱) کسری از روز پنجشنبه ششم شهر ذی قعده الحرام سنه یکهزار و دویست و پانزده، سرای حوت را وداع و به جهت آرایش اتلال و ارباع (۲) به کاشانه حمل، چهر پر شعاع نمود. به حکم سلطان بهار، سرداران صنوبر و چنار، تسخیر سبزوار چمن را از سنبل و [۸۳] سوسن لشکر کشیدند و فراشان صبا و شمال، عیش خسرو ربیع را در صحن چمن بزمی ملوّن چیدند. سعایت پیشه گان نسیم به زمزمه های نرم نرم در حضرت سلطان بهار نمامّی پیشه کردند و قبیله (۳) بهمن را که چندی کارگزار دولت گلشن بود، با تیشه سیاست از ریشه برآوردند.

کیمیاگران قوای نامیّه، مس منجمد اغصان را از گل های شکوفه و رعنا، منبت سیم و زر ساختند و بوته خار را که با دوحه گل دعوی برادری بل برابری می کرد، به اندیشه خیالی محال انداختند. شاهنشاه صاحبقران پس از انقضای جشن نوروزی به خرّمی و فیروزی، همّت قضا نهمت به نظم مهمات هر سامان گماشت و نخست امیران نامدار با لشکری جرار به افتتاح قلاع خراسان مأمور داشت. در داستان سال قبل اشاره شد که اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار و جعفر خان بیات حاکم نیشابور به سبب شفاعت شاهه)

۱- . ملی:- (و)

۲- . اتلال: جمع تل به معنی پشته و توده؛ ارباع: چهارگوشه

۳- . ملی: (قبله)

زمان و شعبده بازی طره باز خان از چنگ عقاب گرفتاری رستند و در پشت دیوار عافیت نشستند و ضمن العقد شرط این بود که: هرگاه آن دو مردود به استمالت شاه زمان، شاهراه درگاه فلک جاه را قدم از سر نسازند، در بهار آتیه ترکان پرخاشخر به تخریب بنیان ایشان پردازند.

روزهای بسیار گذشت و اثری از ایفای عهد و شتافتن آن دو بد عهد به دربار سپهر مهد ظاهر نگشت، لهذا حسب الامر خسرو آزاده، ابراهیم خان عم زاده با معادل بیست هزار سوار و پیاده، عزیمت محاصره سبزوار را آماده شد و از امراء کاردان، محمد خان و ابراهیم خان دولو و پیر قلی خان شام بیاتی و حسین خان قاجار قزوینی همراهی او را در مقام امتثال فرمان ایستاده آمدند. سلیمان خان قوانلوی قاجار با پانزده هزار از سواران نیزه گذار و پیادگان صاعقه بار، محاصره قلعه نیشابور را حسب الامر دارای ظفر دستور مأمور [شدند] و به جهت نهب و غارت اطراف و حوالی قلعه جات سبزوار و نیشابور، احکام قدر گنجور به عهده امیر گونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو، شرف صدور یافت. آنچه شایان و سزاوار تنبیه و تدمیر آن دو (۱) بدکردار بود از لفظ درربار شهریار کامکار به امیرین نامدار فرمایش رفت و گوش هوش هریک، از گوهرهای بدیع آن فرمایش آرایش پذیرفت.

در روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذی قعده الحرام، آن دو امیر با احتشام با سپاهی خون آشام، بوسه بر درگاه خسرو ظفر غلام زده راه دیار خراسان برداشتند و همت بر دفع دشمنان شوکت ابد آیت گماشتند. مهدی قلی خان دولوی قاجار نیز به سرداری مملکت آذربایجان و توقف در قلعه خوی با جمعی از سپاه مقرر [شد] و محمد صادق دنبلی ولد حسین خان بیگلر بیگی سابق که در وجاهت با یوسف مصری مطابق بود، به ایالت خوی مفتخر و محمود خان دنبلی که بیگلر بیگی بود، به سببی از اسباب به دربار وسعت مدار پی سپر و به علت وفور کمالات باطنی و ظاهری، منظور نظر شاهنشاه هنرپرور [گشت] و پس از سالی چند [۸۴] به منصب امارت و ریش سفیدی یساولان قور که معبّر (۲) از قور یساول باشی است، به اقصی الغایه نامور و معتبر گردید.ر)

۱- . مجلس:- (دو)

۲- . ملی: (معتبر)

ذکر سیاست جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله

اگرچه مرحومین مغفورین، میرزا محمد رضی تبریزی منشی و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار در تواریخ تألیفی خود علانیه، (۱) جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی را خائن و مقصر و مستحق سیاست نوشته اند و از رهگذر تقیه در دربار سلطنت، حق داشته اند، چون این بنده مدحت گزار مأمور به این بود که حقیقت هر وقایع را بالمشافهه از سرکار صاحبقرانی تحقیق و همان فرمایش را بدون کم وزیاد تحریر نمایم، لهذا به این داستان که رسیدم، احوال پرسیدم. در جواب مقرر فرمود که: هرگاه بتوانی طوری بنویس که آمر و مأمور هردو بی تقصیر شوند.

الحق تکلیف شاق شد و تحمیل ما لا یطاق. متوکلا علی الله کلک و دفتر برداشتم و این فقرات را نگاشتم.

بر دانایان روزگار حقیقت این معنی ظاهر و آشکار است که اکثری از ابناء زمان را به اقتضای فطرت، خصلت حسد با جان و جسد سرشته و بر جبین اغلبی این صفت ناپسند نوشته است. رفتار قابیل با هابیل با آن که حضرت ابو البشر را ولد بلافصل بود، بر حسد (۲) انواع بشر، دلیلی است روشن و برهانی مبرهن.

یکی از اهالی زمانه را که تدبیرات قدر و تأثیرات اختر از سایر امثال برگزیند و بر صدر مسند عزتی، که در حقیقت عین ذلّت است، دو روزی به استراحت نشیند. امثالش را خار حسد در پای طبیعت خلیده آید و تیغ خلاف از اطراف بر روی او کشیده. یاران با وفاقش به نفاق برخیزند و دوستان پر نفاق با وی به اتفاق ستیزند، خاصه مشیران کارگزار و دبیران با اعتبار که مرجع اکابرند و ملجأ اصاغر؛ هر تن از اضداد امت و آحاد سپاهی و رعیت را از ایشان هوسی در سر است و طمعی در خاطر. هرگاه ابواب طمع اهالی را از همت عالی مسدود سازند، به اقتضای صفت حرص و آز، باز راضی نگشته به اظهار هوسی دیگر پردازند. در رضاجویی خاطر اضداد کار دشوار آید و در اندک زمانیس)

۱- . آشکارا

۲- . ملی: (حس)

دوستان کم و دشمن بسیار گردد و نیز این معنی محقق است که در محکمه شرع مطاع و حضور حاکم شریعت واجب الاتباع، اثبات گناه یا به شهادت عدلین است یا شیاع بعد از ثبوت مدعا و اجرای حکم شریعت غرّا را حکّام شرع واجب شمارند و مجرم را به دست شحنه سیاست سپارند. هرگاه پس از آن خلافی ظاهر آید، حکم شریعت همان است که جاری گشته و تیر از کمان گذشته است. حکومت عرف نیز تالی شرع است و در حقیقت این اصل است و آن فرع. سلطان عادل هرقدر در مراتب عدالت و انصاف به مرتبه کمال باشد، به حکم شریعت غرّا از سیاست مدن ناگزیر است و این فقره، بنیان سلطنت را رکنی است دلپذیر.

پس از آن که جمعی از خاصان درگاه و سران سپاه و حکام اطراف و رعایای اکناف برخلاف شخصی برخاسته [۸۵] محضرها بر خیانت او آراسته باشند و بالمشافهه با براهین مسجّل و دلایل مدلّل و نوشتجات ممهوره و وقایعات مشهوره امری را ثابت نمایند. گذشت از سیاست، خلاف طریقه ملکداری و مخالفت جمهور [و] منافی رسوم سلطنت و شهریاری است.

بالجمله ازین تشبیبات [بیان] کیفیت حالات جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله دیوان اعلی منظور و حقیقت احوال او را بدین نمط مسطور می دارد: حاجی مزبور از معارف آدمی زادگان دار العلم شیراز است و نسب او را ذکر السنه و افواه به این طریق کاشف راز که، یکی از اجداد اعلای او از دار السلطنه قزوین که وطن اصلی او بوده هجرت گزین و به دار العلم شیراز آمده، خاطرش به آرامش در آن کشور قرین شد. از خاندان حاجی قوام الدین شیرازی معروف، مستوره [ای] به عقد ازدواج درآورد و به مدد حرفت و صناعت، مداری به اندازه می کرد. اولاد او نسلا بعد نسل به سبب آن مستوره خود را منسوب به حاجی قوام الدین دانسته که خواجه حافظ- علیه الرحمه- این شعر را در وصف او بسته است. حافظ- علیه الرحمه:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما بالجمله حاجی محمد هاشم پدر حاجی ابراهیم خان به خدمت کدخدایی محله بالکفد، که از جمله محلات حیدری خانه شیراز است، مشعوف و مسرور و به جهتی از

جهات از سیاست نادر شاه افشار از یک دیده کور بود. حاجی ابراهیم خان نیز بعد از فوت پدر در زمان سروری جماعت الوار زند به همان خدمت پدر بهره مند بود و مداری کدخدایانه می نمود. علی مراد خان که بعد از فوت کریم خان پای بر وساده (۱) مهتری نهاد، جمعی از اعیان فارس را از دار العلم شیراز حرکت داد و به رسم گروگان به دار السلطنه اصفهان فرستاد؛ یکی از آن جمله مرحوم میرزا محمد شیرازی است که والد این بنده مدحت گزار را بنی عم و در عهد کریم خان مستوفی محترم و کلانتر کل آن مملکت ارم توام بوده و با سایر اعیان آن مملکت به طور مطاعیت عمل می نموده است، بعد از سپری شدن شوکت علی مراد خان مزبور که جعفر خان برادر بطنی او حکم گزار آمد، عموم اعیان فارس از دار السلطنه اصفهان رجعت به دار العلم شیراز نمودند، مگر میرزا محمد مزبور که به حکم سلطان شهید مغفور به دار الخلافه طهران رفته از چاکری آن حضرت قرین افتخاری بی نهایت شد. جعفر خان در ازاء این جنایت که عین سعادت بود، منصب کلانتری مملکت فارس را به جناب حاجی ابراهیم خان محول نمود و ابواب نهب و غارت بر چهره بازماندگان میرزا محمد گشود. پس از قتل جعفر خان که نوبت سروری آن ملک به ولدش لطفعلی خان رسید، حاجی را به سبب وفور استیلا مخل کار دید؛ با آن که معزی الیه پرورده و سبز کرده پدرش جعفر خان بود، چون او را مایه اساس می دانست، اتلافش را می خواست و نمی توانست. از قضایای اتفاقیه قضیه بر عکس نتیجه بخشید و به صوابدید حاجی مزبور در محال سمیرم [۸۶] از برادران حاجی به او رسید، آنچه رسید. چون مباشر کاری خطیر شد، دست توسل به اذیال دولت ابد تأثیر زد و از قراری که ایراد شده از موقف سلطنت کبری در مملکت فارس بیگلر بیگی و فرمانروا شد.

در سنه یکهزار و دویست و هشت به منصب بلند وزارت اعظم سرافراز گشت [و] چهار سال در دولت خاقان شهید و چهار سال در خلافت شاهنشاه با تأیید به استقلال وزارت می کرد و هریک برادران و ولدان و منسوبان خود را در قطری از اقطار ایران حکم گزار آورد. چون مراتب او و اعوانش از مراتب آل برمک به چندین پایه برگذشتاه

۱- . مسند، جایگاه

مزاج اهـالی عـالم کون و فسـاد بر او متغیّر گشت. از امنـاء دربار و اهالی هر دیار هر روز از او و متابعان خیانت ها به عرض می رسید (۱) و صاحبقران مروت شـعار حمل هریک را بر اغراض نفسانی کرده به اخفای آن راز می کوشـید. بالاخره نوشـتجاتی چنـد به مهر حاجی مسـتمند ابراز شـد که به نوّاب حسـین قلی خان و برخی از امرای ایران نوشـته بود که تحریک لوای فساد را ساعی باشـند و به ناخن مخالفت چهر مخالصت را خراشـند. علاوه بر این نوشـتجات چنـد نفر از سـرکردگان معتبر عراق و دار المرز طبرسـتانات و غیره از قبیـل آقـا خـان کتول و ایمـانی خان فراهانی و حاجی ربیع خان کزازی و چنـد نفر دیگر در خلوت خـاص به خاکپـای مبـارک، عرض های خلاف نمودنـد و جناب معزی الیه را در اظهار سازش با خود و خیال فساد در مملکت متهم کردند. اگرچه صـحت و سـقم آن نوشـتجات و این شـهادات را خداوند دانا آگاه بود، ولی معامله حاجی با لطفعلی خان زنـد این مـدعیات را ثـابت نمود. چون برادران و پسـرانش هریـک در ولایـتی حکمران بودنـد، اولیای دولت قاهره چنین خیال نمودنـد که شایـد از بروز سـیاست درباره حاجی فتنه در آن ولایات حادث شود، لهذا برحسب امر اعلی چنین تدبیر کردند که در روزی معیّن حاجی و متعلقانش که در هر ولایت هستند، اسیر بند و گرفتار کمند قهر خاقان ظفرمند شوند.

کسان معتمـد به اطراف ولایات فرسـتادند و (۲) در یـوم غرّه شـهر ذی حجه الحرام سـنه یکهزار و دویست و پـانزده، حـاجی و متعلقاتش را زنجیر سیاست برپا نهادند. اوضاعی که سالیان دراز چیده بودند، در یک روز برچیده شد و بنیان شوکتی که چون بنای شوکت آل برمک سر بر فلک کشیده بود، در لمحه [ای] به قعر سمک رسیده آمد: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ) (۳)

بالجمله حاجی و متعلقاتش چنـدی در دار السلطنه قزوین و محال طالقان به سـر بردند تا بعد از وفات او هریک به دیاری روی کردنـد. پس از چنـدی پـاره [ای] از متعلقانش که از بقیه السـیف سـیاست بودنـد، از ظهور مرحمت شاهنشاهی به مراتب عالیه رسیده بر امثال و اقران مباهات نمودند. تفصیل احوال هریک- انشاء الله تعالی- در مقام خود ذکر خواهد شد. این قطعه مرقومه از زاده های طبع مولف در تاریخ او ثبت شد. ۲

۱- . مجلس: (رسید)

۲- . مجلس:- (و)

۳- . سوره حشر، آیه ۲

لمؤلفه:

اعتماد الدوله شد آن حاجی ابراهیم رادآنکه معدوم از وجودش رنج غین و میم ما

شخص او در هر [۸۷] دیاران مایه توقیر فارس ذات او در روزگاران آیت تکریم ما

جان پاک احتشامش کوکب مسعود ملک خاک کوی احتسابش کوثر و تسنیم ما

بی سبب مغضوب شه شد از جفا کاری خصم حیف از آن اعظم وزیر آن آلت تعظیم ما

با سر آه آمد این تاریخ فقدانش که آه اعتماد الدوله مرد آن حاجی ابراهیم ما (۱)

ذکر تفویض منصب وزارت اعظم و لقب اعتماد الدوله به جناب میرزا محمد شفیع اصفهانی ثم دار المرزی و عزم شاهنشاه معظم به ارباع ارم توام مشا و زیار و لار و وقوع اخبار مخالفت حسین قلی خان ناهموار در دوم بار

جناب میرزا محمد شفیع ابا عن جدّ، از معارف دار السلطنه اصفهان و میرزا احمد والدش از بستگان و پیوستگان سادات موسوی یزدآبادی آن ولایت [محسوب می شود].

میرزا احمد مزبور در سرکار نادر شاه شربت دار باشی بوده که در عرف عامه و خاصه عبارت از ناظر است. در ایّام غلبه افاغنه میرزا احمد با اهل و عیال از اصفهان حرکت کرده بنای سکنا را در محال بندپی (۲) مازندران، گذاشت و به این سبب جناب معزی الیه به مازندرانی شهرت داشت. والده او از سادات رفیع الدرجات یزدآباد (۳) اصفهان استد.

۱- . در نسخه ملی، پایین واژه حاجی ابراهیم، تاریخ ۱۳۱۵ نوشته شده است، ولی ۱۲۱۵ درست است.

۲- . یکی از بخش های شهرستان بابل که در جنوب و قسمت کوهستانی این شهرستان واقع است.

۳- . یزدآباد در جنوب غربی اصفهان و بر سر راه فلاورجان قرار دارد.

که در عهد سلاطین با تمکین صفوی اکثر حکیم باشی بوده اند. چندی حاجی خانجان خان حلالخور حاکم بندپی مازندران، به تربیت جنابش کوشید و در عهد کریم خان زند، محمد خان سوادکوهی بیگلر بیگی دیار مازندران، او را نزد خویش آورده محل اعتماد گردید.

بعد از فوت کریم خان که پادشاه خلد قرار محمد شاه قاجار عزیمت استراباد و مازندران نمود و در آن دیار رایت جلال به ذروه سپهر برین سود، حاجی خانجان (۱) مزبور در حضرت پادشاه مغفور به خیانت منسوب و بالاخره در ازاء خیانت مغضوب شد. جناب میرزا محمد شفیع که در ظاهر از متعلقان حاجی خانجان بود، به شرف حضور پادشاه مغفور مسرور آمد و چون نظر سلاطین فلک تمکین در شناسایی اشخاص از ناقص و کامل، کامل است و این عارفه کبری، اکثری از ایشان را شامل، لهذا در اول نظر جناب میرزا را در کمالات صوری و معنوی کامل دید و او را به منصب جلیل وزارت برگزید. از بدایت به همراهی آن سلطان غیور در اسفار نزدیک و دور زحمت ها برد و بعباره اخری گرسنگی ها خورد تا بالاستقلال و الانفراد گوی وزارت اعظم را از میدان برد.

در سالی که حاجی ابراهیم خان شیرازی بعد از سپری شدن دولت زند متوسل به اذیال حمایت شوکت علیّه گردید و به منصب ایالت مملکت فارس رسید، به سبب معامله او با لطفعلی خان خیالات دیگر در ماده اش منظور نظر بود، ولی چون در ظاهر مباشر خدمت دولت گشته، وقت اقتضای این کار را نمی نمود؛ جناب میرزا تا حاجی معزی الیه را در فارس مطلق العنان نگذارد، از فرط دولتخواهی اندیشید که خدمتی بزرگتر از خدمت ایالت به او سپارد و پادشاه مغفور را [۸۸] از اندیشه او فارغ آرد، بنابر این، مطلب را خود مستدعی گردید. اگرچه در باطن محرومیّت وزارت با جناب میرزا بود، ولی در ظاهر حاجی معزی الیه در جای وزیر اعظم مهر می نمود. بالجمله بعد از سیاست حاجی، جناب میرزا محمد شفیع را تشریف وزارت اعظم و لقب اعتماد الدوله گی بر قامت شریف راست آمد و در عروج به مدارج عزت، به طوری که خدا خواست شد.ن)

۱- . ملی و مجلس: (جان خان)

لمؤلفه:

چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی چنین شخصی مهمّات وزارت را بود انسب خلاصه بعد از عزل و نصب و دستورین محترمین شاهنشاه با زیب و زین را اطمینان کامل از مهمات دولت ابد شامل حاصل شد و به عزیمت صید و شکار و تفرّج ارباع و مرغزار راغب آمد. در یوم ششم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شانزده از مقرّ خلافت کبری حرکت و یکشب در عمارت خلد امنیت (۱) قصر قاجار (۲) استراحت گزین و روز دیگر در منزل جاجرود به مشغولی صید و شکار بهجت افزای خاطر خورشید قرین و از آن جا چمن مشای (۳) دماوند مضرب خیام ظفر آیین شد. دو شبانه روز در آن چمن دلفروز شب ها بزم عیش چیده و روزها گاهی به صید ماهی در کنار رودخانه زیار آرمیده و زمانی از اطراف صحاری و جبال به صید کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام گراییده از آن جا صید کنان قریه لاسم نوا مطلع انوار چهر مهر اعتلا شد و رفع نحوست سیزدهم شهر صفر المظفر را یکروز در آن منزل سعادت انتما عشرت پیرا گردید. علی الصبّاح به تفرّج چمن ارجمند، که الحق مرغزاری است بهشت مانند، روی نهاده و مدت پنج روز در آن مسکن فیروز داد عیش و نشاط داده روز بیستم شهر مذکور که یوم اربعین و هنگام پیوستن رئوس شهدای دشت کربلای پربلا به جسدهای نازنین است، به جهت کفاره ایّام طرب، به تعزیه داری جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء- علیه التحیّه و الثّنا- به سر رفت و روز دیگر چمن لار که از ییلاقات مازندران و از حیثیت آب وهوا و سبزه طعنه زن عرصه جنان است، محل نزول موکب فیروز و چند روزوشب صرف شکار و طرب گشته عاقبت روزگار به کام دشمنان سیه روز شد.د.

۱- . مجلس: (آیت)

۲- . این بنا که در عصر آقا محمد خان ساخته شد، در زمان حکومت رضا شاه تخریب گردید. در شمال شرق چهار راه قصر در خیابان دکتر شریعتی (جاده قدیم شمیران) قرار داشته است. بخشی از آن، نخستین ایستگاه رادیویی کشور شد و اینک جزئی از ساختمان مخابرات است.

۳- . روستای (مشاء/ مشاع) در نزدیکی شهر دماوند.

چون آیین (۱) زمانه غدّار دیگرگون است و پیوسته عشرتش با ملالت مقرون، نوای هنگامه (۲) حسین قلی خان نادان نوبت ثانی از پرده مخالف بلندآواز (۳) و زمزمه حرکت او از کاشان به اصفهان و از آن جا به عراق بزرگ و کوچک، دربار همایون را دمساز شد. شاهنشاه ظفر قرین به جهت تدارک دفع آن مخالفت آیین از چمن لار عزیمت صوب مقر خلافت ابد تضمین را بر صدر زین آرام گزین و در اواخر شهر ربیع الاول وارد آن خطه بهشت ضمین (۴) گردید.

ذکر موجبات فتنه حسین قلی خان [در] نوبت ثانی و دفع آن سرگردان وادی حیرانی در کمال آسانی از حرکت رایات ظفر مبانی

حسین قلی خان بعد از حکومت سمنان که از ایالت ولایت کاشان به سرافرازی بی پایان رسید، خیلای فتنه در زوایای دماغش جای گیر گردید [و] سر پرشورش [۸۹] انباشته از مخالفت دارای زمان و زمین بود، ولی به سبب عدم اسباب کار فرصت کاری نمی نمود، به حکم روباه نفس مکار به این خیال افتاد که هر روز به کاری که نمونه ترک دنیاست دست زند تا به این وسیله شاید امور را بر نزدیک و دور مشتبه کند. گاهی چون زاهدان ریاساز سجاده سالوس می نهاد و خود را صائم الدهر و قائم اللیل به قلم می داد و زمانی چون صوفیان حیلت باز خود را تارک دنیا می شمرد و با ترک حیوانی حیوان صفت در تکایای درویشان با قلندران پریشان به سر می برد.

شاهنشاه تاجدار با اطلاع از حقیقت کار، گاهی مواخذاتش را احکامی عتاب آمیز و زمانی تربیتش را فرمایشاتی عنایت انگیز ادا می فرمود و بالاخره سودی نمی بخشود تا این که شخصی مجهول الحال به او دچار شد و او را در احوالات خبیثه (۵) مایه رونق بازار آمد. شخص مزبور شیادی بود از ایل بیرانوند (۶) و طرّاری در سلک قلندران نکبت مانند؛).

۱- . مجلس: (این)

۲- . مجلس: (هنگام)

۳- . مجلس: (بلند آوازه)

۴- . کفیل، ضامن

۵- . مجلس: (فتنه)

۶- . بیرانوند محلی است در لرستان که ساکنین آن جا هنوز به ایل بیرانوند معروفند (حاشیه نسخه ملی).

تسخیر حمقا را دست به علم کیمیا زده بود و در سایر فنون کیمیا نیز مبسوط الید می نمود. در هر ولایت که منسوب به خدیعتی می گردید، اسم خود را تغییر داده به ولایتی دیگر رخت می کشید. در جایی به ملّا بارانی و در دیاری به ملّا محمد اشتهار داشت و در نزد حسین قلی خان خود را محمد قاسم بیک نام گذاشت. خان نادان چنان فریفته آن ضلالت نشان شد که طفل نادان به مار رنگین [داد] و دیوانه [ای] حیران بر اسب چوبین، زمام اختیار شوکت خان مست را در دست گرفت و در اندک زمانی بر عموم چاکران او زبر (۱) دست شد. بعضی را که مخلّ کار و صداقت کیش شهریار تاجدار می دانست، به تقویت خان از میان برداشت و چون در جزو از خیالات فاسد او مطلع بود، همت قاصر بر تدارک کار گماشت. شیادی دیگر را که مصداق حدیث (لعنه الله علی داخل النسب) بود با خود یار دید و او را به جلوس بر مسند ارشاد به جهت فریب خان جهالت بنیاد راهنما گردید.

[مصرا]ع:

گل بود به سبزه نیز آراسته شد. سید (۲) مزبور در زوایه فقر و فنا انزوا نمود و مصلحت وقت را خموشی پیشه کرده به اشاره دست و سر تکلم می فرمود. در ادعای نیابت حضرت صاحب الامر (ع) کوشید و از نیرنجات (۳) حقه بازی که خارق عادتش نام نهاده بود، اکثری از مردم نامردم را به خود مایل گردانید [و] پیوسته از امور آتیه بی تعیین وقت خبری می داد و به اعتقاد حمقا مهر از این رازهای فرو بسته می گشاد. حسین قلی خان دیوانه به آن افسانه پی برد و عروج خود را بر مدارج سروری بسته به افسانه آن دیوانه می شمرد. بعد از اصرار بسیار و انکار آن شیاد نابکار شبی با او خلوتش میسّر شد و خان مجهول را مبشّر این خبر آمد که سلطنت مملکت ایران با ذات تو لازم است و حصول این مأمول موقوف به حمایت محمد قاسم.

بیت (۴):

عروس مجلس ما خود همیشه دل می بردعلی الخصوص که پیرایه [ای] بر آن (۵)بستند و)

۱- . ملی: (زیر)

۲- . مجلس: (ناسید)

۳- . نیرنگات، نیرنگ ها

۴- . مجلس: (سعدی)؛ ملّی: (ع) که منظور مصراع است، ولی احتمالا بیت درست است.

۵- . مجلس: (برو)

بعد از بروز این مقدمه از آن (۱) سید دیوانه حسین قلی خان، محمد قاسم را بنده [ای] سرنهاده شد و شب ها در حضور او سرافکنده برپا ایستاده رفته رفته کار محمد قاسم رونقی یافت و به فتوای (۲) اوخان [۹۰] نادان به وادی بغی و طغیان شتافت [و] از راه تزویر، نوّاب شاهزاده محمد تقی میرزای شهنشاه لقب را بر خود امیر کرد و در شب سه شنبه شانزدهم شهر ربیع الاول، عیال خود را برداشته روی به سمت نطنز آورد. قبل از وقت، فرمانی مجعول که از نیرنجات محمد قاسم مجهول بود، به صوب اصفهان فرستاد که نوّاب شاهزاده به ایالت منصوب است و حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی معزول و مغضوب. شاهزاده آزاده را پیش از حرکت خویش به اتفاق فوجی سوار و محمد قاسم نابکار روانه آن دیار گردانید و جمعی دیگر از سواره و پیاده در نطنز آماده (۳) کرده ایلغار کنان بعد از پنج روز وارد آن ولا گردید.

در پنج روز توقف محمد قاسم و هنگام ورود حسین قلی خان، شور محشر در آن عرصه خلد اثر پیدا و در گرفتن و بستن و کشتن و خستن (۴) فزع اکبر در آن ولا هویدا آمد.

حاجی محمد حسین خان که در تالار دیوانخانه مشغول انجام تخت مرصّع فرمایشی بود، ورود او را که شنید فورا بر اسبی سوار و روانه قصبه نائین گردید. یکی از اولاد باقر خان خراسکانی، حاکم سابق آن ولایت که با او عداوت داشت، تفنگی به قصد وی انداخته و از طالع همایون شاهنشاهی آسیبی ندید.

بالجمله حسین قلی خان به نحوست در باغ سعادت آباد قرار گرفت و محمد قاسم با جمعی از اجامره و اوباش در شهر استقرار پذیرفت. وقتی مردم از فرمان مجعول آگاه شدند که کار دیگرگون گشته و تیر از کمان گذشته بود. هرکه توانست فرار کرد و هرکه نتوانست اسیر پنجه شکنجه و آزار شد. اموال تجار و متمولین به عنف گرفته گردید و خانه های خاندان(۵) قدیم از جاروب نهب و غارت رفته آمد. خان مغرور، مباشر خطبه و سکه گشت و غرورش از آنچه در حوصله گمان گنجد درگذشت. خراج دیوانی را جبرا و قهرا ستانید و اهل و عیال و ذخایر اندوخته خود را به قلعه اصفهانک من توابع کراج کشانید و فوجی از کسان و معتمدان خود را در آن جا مستحفظ گردانید. حاجی جعفرن)

۱- . ملی:- (آن)

۲- . ملی و مجلس: (فتوی)

۳- . ملی: (آباده)

۴- . ملی: (جستن)

۵- . ملی: (خانوادان)

برادر باقر خان خراسکانی را حاکم کرد و خود به بهانه فتنه جویی روی به قلمرو علی شکر (۱) آورد.

ذکر حرکت موکب شاهنشاه آفاق به صوب عراق و دفع فتنه

حسین قلی (۲) خان پر نفاق از تأییدات حضرت قاسم الارزاق

چون اخبار طغیان حسین قلی خان و حرکت او از شهر اصفهان به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید، نخست حسب الامر الاعلی جان محمد خان قاجار دولو با فوجی از ترکان پرخاشجو به محافظت قم و کاشان و حسین قلی خان برادرزاده او با جمعی دیگر به محارست حول وحوش اصفهان و آقا خان قوانلوی بنی عم با برخی از سپاه به جانب سیلاخور و آن سامان مامور آمدند و یرلیغات بلیغه به حکّام و رؤسای عرض راه عراق شرف صدور یافت که: (حسین قلی خان در هرجا بار ادبار فرود آرد، او را با دست بسته پالهنگ (۳) به گردن نهاده به درگاه آورند و خلاف کنندگان عنقریب از نهال مواخذت برخورند).

از اتفاقات در همان [۹۱] اوقات، ابراهیم خان عم زاده از سبزوار و سلیمان خان قاجار از نیشابور با جمعیتی که بر همراه داشتند وارد [شدند] و عباس میرزا برادر نادر میرزای افشار که در ارض اقدس بود، به جهت شفاعت گناهان برادر خویش به همراهی ایشان شرفیاب درگاه معدلت کیش شد.

شاهنشاه آگاه پس از انجام هر مهامّ، نوّاب ولیعهد دوران عباس میرزا را با جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم به جهت نظم تختگاه و اطلاع از کم وکیف امور خراسان و مازندران در طهران گذاشت و خود در عصر روز پنجشنبه دویّم شهر ربیع الآخر با لشکری دشمن شکن و همتی اهریمن فکن راه دیار عراق برداشت.

حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی اصفهان که در قصبه نائین بود، در منزل).

۱- . همدان و اطراف و توابع آن را علی شکر می خواندند.

۲- . مجلس: (حسینعلی خان)

۳- . پالاهنگ، ریسمانی که بر یک جانب لگام اسب بندند و همان اسب یا اسب کوتل را بدان بکشند، و یا در روز جنگ دست دشمن را بدان بندند، و نیز برای بستن صید، مجرم و گناهکار به کار رود (ر. ک: معین).

سر نطنز (۱) رخ بر خاک قدوم اسب مجره تنگ سود. هشت روزه راه از عزم شاهنشاه ستاره سپاه، در چهار روز طی شد و در ورود موکب فیروز به اصفهان، بارگی عزم مخالفین دولت ابد قرین پی گردید. جراحات اهالی آن دیار را مرهم عنایت نهاد و پس از یک هفته ابراهیم خان عم زاده و حسین خان قاجار قزوینی را به تسخیر قلعه اصفهانک ازّاج (۲) فرمان داد و متوکلا علی الله به تعاقب حسین قلی خان به جانب گلپایگان پای عزیمت برگشاد.

در گلپایگان معروض افتاد که حسین قلی خان بعد از حرکت از اصفهان به رهنمونی محمد قاسم نادان به امید اعانت جماعت بیرانوند به حدود سیلاخور و لرستان شتافته و در آن جا اعانتی از احدی نیافته خبر موکب فیروز را که شنیده به سمت کرمانشاهان گریخته است. به ملاحظه این که مبادا به سمت روم به امید اعانت اهالی آن مرزوبوم شتابد، بلا تأمل به آقا خان و محمد علی خان قوانلو که در سیلاخور و بروجرد بودند، حکم رفت که در عقب او دو اسبه دوان آیند و حسن خان والی فیلی را نیز اشاره شد که راه عبور سمت عتبات را بر او مسدود سازد و در هرجا او را بینند به حبس و قیدش پردازد. رایات ظفر آیات بدون توقف و درنگ از گلپایگان حرکت به عزم تعاقب آن مردود در چمن کمره نزول اجلال نمود.

در آن جا به تحقیق پیوست که محمد قاسم گمراه چون کار را تباه دید، از مرافقت حسین قلی خان پاکشید. محرمان خان او را گرفته و دو روزی در حبس داشته اند. بالاخره از حبس خلاصی جسته فرارا روانه بغداد گردیده است. حسین قلی خان بعد از فرار محمد قاسم بیک دست خود را بسته دید و پای هزیمت را شکسته یافت، لهذا ناچار بقیه اسباب خود را در قریه و لاشه گرد (۳) گذاشته راه دیار قم برداشته است. شاهنشاه ظفرمند که همه جا یارش فضل خداوند است، اسماعیل بیک دامغانی غلام پیشخدمت خاصه را با فوجی از خاصّان به عقب او روان و به لفظ گوهربار به او فرمود که: هرگاه خواهد به ورود شهر مزبور و پناه بردن به آستانه فیض ظهور پردازد، منعش نکنند و هرگاه ورای این منظوری داشته باشد، دستش بربندند و به آستان همایونش آورند.ن.

۱- . مجلس: (سه نطنز)

۲- . ملی: (اراح)

۳- . ولاسجرد امروزی در جنوب فرمهین (فراهان) و شمال کویر میغان.

الویه (۱) ظفر طراز [۹۲] از سامان کمره حرکت به صوب دار الایمان قم عزیمت نمود. در ورود به آن صوب معلوم شد که، حسین قلی خان به مأمورین دچار و ناچار به شهر قم رفته پناه به روضه بضعه احمدی- صلوه الله علیها- برده است. خلاصه روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الآخر، بلده طیّبه قم از یمن ورود آن حکمران سپهر و انجم، طعنه بر این بلند طارم زد و نوّاب شاهزاده محمد تقی میرزا ملقب به شاهنشاه رسم استقبال را بوسه بر رکاب شاهنشاه انجم تحشم زد.

هنگام عزیمت زیارت در صحن مقدس، حسین قلی خان شمشیر به گردن افکنده در حضور همایون سه دفعه خاك را بوسه داد و در چارم بار به خاکپای معلی افتاد. دست امید به عطف دامانی زد که مهرش گوی گریبان است و ماهش در اجرای خدمت بر زده دامان. زمین صحن مقدس را از آب دیده گل کرد و از آن گریه کامل آبی بروی کار آورد.

شاهنشاه معدلت شعار را عرق محبت اخوت به حرکت آمده به دست مرحمت پیوست سرش [را] از خاك برداشت و به مرمت حالش همت گماشت. خود استدعا نمود که آن آستان رفیع را مقیم و شب و روز معتکف آن روضه واجب التعظیم و دعاگوی دولت ابد ترقیم باشد. خاقان مروت نشان، استدعای او را قبول فرمود و به اعتکاف آن روضه سپهر مطافش امر نمود. او نیز در خدمت جناب مجتهد دوران میرزا ابو القاسم جیلانی از ارتکاب به امور این جهانی تایب شد و اسباب حرب خود را از قبیل شمشیر و خنجر و زره و کلاه خود و تفنگ و سپر و غیره که برخی از آن جواهرنشان بود، بر آن روضه مقدسه وقف نمود و همه را در قاب چرمین دوخته در سمت پای ضریح (۲) بر سقف طاق نصب فرمود.

در همان اوقات میرزا ابو الحسن شیرازی همشیره زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله که در ظهور قضیه حاجی، در محال شوشتر از جانب جناب اسد الله خان ولد حاجی نایب الحکومه بود و به دست محصلین دیوانی گرفتار و از چنگ ایشان فرار نموده، پناه به آن حریم حرم آثار آورد [ه] مورد عفو و گذشت شاهنشاه تاجدار و موهبت جان بخشی را با خود یار دیده حسب الامر دارای مروت شعار احرام بیت الله الحرام را کمر همت بر بست و بر خنگ مراد برنشست.ح)

۱- . جمع لوا، درفش، بیرق، علم

۲- . ملی: (خدیج)

صاحبقران مسعود بعد از زیارات مخصوصه و انعام بر فقرای آن روضه منعوته عزیمت دار الخلافه را تصمیم نمود و در روز غرّه شهر جمادی الاول در روضه قصر قاجار نزول اجلال فرمود. دو روزی به جهت عشرت در آن روضه بهشت خاصیت اقامت دست داد و یوم پنجم شهر مذکور صحن دار الخلافه از ورود موکب مسعود منّت ها بر چرخ برین نهاد. ابراهیم خان عم زاده حسین خان آزاده که به تسخیر قلعه اصفهانک مأمور بودند، بعد از تسخیر قلعه حاجی جعفر خراسکانی، حاکم دو روزه را گرفته و به حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی سپرده سایر اعوان حسین قلی خان را [۹۳] با اهل و عیال او به دار الخلافه آوردند. خائنان دولت به جرم موافقت آن بد عاقبت به سزا رسیدند و رئوس هریک زیب کله منار گشته عبره للنّاظرین گردیدند. حاجی جعفر به حکم صاحبقران سیاست اثر به زجری عنیف (۱) که در عرف خاصه و عامه قیلوغه اش نامند، از اصفهان بهشت سیر به دیار سقر رفت. بعد از چندی حسین قلی خان به توسط جناب مجتهد کامل میرزا ابو القاسم جیلانی- علیه الرحمه- وارد دار الخلافه طهران و چند صباحی در خانه ابراهیم خان بنی عم میهمان بود. پس از آن در قلعه دزآشوب شمران (۲) من بلوکات طهران که بروج و خندقش چون بخت او وارون بود، محبوس و پس از وفات نوّاب مهد علیا والده معظمه شاهنشاه زرّین لوا، دیده از دیدن جهان بربسته از زندگانی مأیوس گردید.

سعدی:

ای روبهک چرا ننشستی به جای خویش با شیر حمله کردی و دیدی سزای خویش تاریخ فتح و شکست ثانی از کلک مؤلف ارادت مبانی درین رساله حقیقت معانی ثبت افتاد.

لمولفه:

شکست یافت ز شاه جهان حسین قلی خان هزار حسرتش اندر روان ز دل نگرانی

برای سال شکست دوباره خاوری زاررقم نمود دلا حیف از آن هزیمت ثانی ان

۱- . ملی: (انیف)

۲- . دزاشیب شمیران

ذکر شتافتن اللهیار خان قلیجی به دربار آسمان مدار و حکومت محمد تقی خان قپاخلوی قاجار در سبزوار

در صـدر وقایع این سال خجسته مآل ذکر شد که ابراهیم خان عم زاده و سـلیمان خان قاجار با لشکری بی شـمار به محاصـره نیشابور و سبزوار رو نهادنـد. بعـد از ورود ایشان به آن سامان آنچه لازمه خرابی و نهب و غارت بود، در حوالی و حواشـی آن دو ولاـیت روی داد و لشـکر جرّار از پیـاده و سوار در تاختن و سوختن و گرفتن و بسـتن و خسـتن دقیقه را مهمل نگذاشـتند و همتی عظیم به تسخیر آن دو قلعه گماشتند. قریب به آن بود که هردو قلعه از همت غازیان ظفر عنان گشاده شود و اللهیار خان و جعفر خان گرفتاری را آماده آیند که داستان طغیان حسین قلی خان نادان شیوع یافت و هر تن از آن دو عصیان شعار زیاده به راه اسـتکبار شـتافت. هردو امیر نامدار مصلحت در مراجعت دیدند و از قراری که ذکر شد، هنگام عزیمت دارای ظفر قرین، به دفع حسین قلی خان مفسدت آیین به شرف رکاب بوسی در دار الخلافه مستسعد (۱) گردیدند.

بعـد از آن که به اقبال بی زوال خـدیو بی همال، خاک ادبار بر فرق حسـین قلی خان ریخته شـد و خون هواخواهانش با خاک میـدان آمیخته [گردیـد]، اللهیـار خان ابواب ادبار را از هر طرف بر روی خود گشاده دیـد و به تـدارک مآل کار و عاقبت کار ناهنجـار کوشـید. از یـک سو، ولاـیت از صـدمات سپاه ظفر پنـاه خراب و رعیت مضـطرب و بی تاب؛ از یک طرف ترکمانان دشت فرصت غنیمت شـمرده حوالی آن ولایت راماننـد سـراب بی آب ساخته بودنـد؛ قلیـچ آقای قلیچی که نیز میر شمشـیرش بود، در هنگامی که از عقب ترکمانان می شـتافت، از ضـرب تیغ ترکمان روی از عالم برتافت. از هر طرف که مأیوس گردید، جز پناه به آسـتان رفیع بنیان چاره [ای] ندیـد. از [۹۴] وفور گناه، روی آمدن نداشت؛ معتمدی از خود را به اسـتدعای شـفاعت در حضـرت علیای سـلطنت به خدمت نوّاب ولیعهد دولت برگماشت. از اتفاقات در روز ورود فرسـتاده او، یک نفر از پسرانش که ملتزم خدمت ولیعهدی بود، روی به عالم بقا گذاشت. نوّاب نایب السلطنه بر اود)

۱-. ملی: (مستعد)

رحمت آورد و در درگاه فلک جاه خسروانی به طوری که باید از وی شفاعت کرد. داور مروت سیر جرایم او را به نوّاب شاهزاده انصاف سیر بخشود و فرستاده اش را با نیل مرام رخصت انصراف فرمود. اللهیار خان از مژده این عاطفت پای از سر نشناخت و با جمیع اهل و عیال و سایر متعلقان به احرام کعبه اقبال پرداخت. از بخشش گناهان در آن پیرانه سری حال جوانان بیگناه حاصل نمود و از سیورغال (۱) قریه اشتهارد ساوجبلاغ قزوین که مسکن قدیم طایفه قلیچی است فرق مباهات به اوج سماوات سود.

میرزا محمد خان قپاخلوی قاجار به حکومت سبزوار بارگی (۲) تعجیل راند و آیت مهر علامت التفات شهریار معدلت آیت را به گوش هوش ساکنان آن دیار فرو خواند.

جعفر خان بیات نیز از سعادت رفیق همسایه حسرتهای می خورد و در قلعه نیشابور انتظار بهانه می سپرد (۳) تا از قراری که- انشاء الله تعالی- عنقریب ذکر خواهد شد، او نیز راه درگاه اعلی را قدم از سر سپرد.

خلاصه اللهیار خان قلیچی از حیثیت قامت و قواره زیاد با اندام و پر هیبت می نمود و از رهگذر غرور باطن و استکبار ظاهر ثانی فرعون و نمرودی می بود، در ابتدا، جای سلام عامی سر صف امرای ایلات ایران، به غیر از قاجاریه عزت نشان، به جهت او معین شد و این معنی موجب حسرت اکثری از باریافتگان انجمن حضور مینوون آمد. قراری داشت که روزها به جهت دریافت سلام عام به دربار سپهر احتشام می شتافت و پشت پا به محافل جلوس جمیع امرا و باشیان زده در کریاس فلک اساس دیوانخانه همایون بر روی شاه نشین برابر باب، که معبر خاصه و عامه است، آرام می یافت؛ نه کسی را سلام کردی نه کس را جواب سلام دادی. چند دفعه عبور جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم از آن محل اتفاق افتاد. اللهیار خان مانند مستکبران پا بر روی پا انداخته اعتنا ننمود. این کیفیت به عرض دارای جهان رسید و آن بینوا به سبب جرم کذا از باب دولت و سلام عام ممنوع گردید. بالجمله مدتها در دار الخلافه به ابتذال زیست تا دیده بخت بر فقدانش (۴) گریست.ش)

۱- . تیول بخشی، زمینی که پادشاه به امیران خویش بخشد

۲- . اسب، فرس

۳- . مجلس: (سپرد)

۴- . مجلس: (فواتش)

بخش ۵

بهاریه سال نیکو مآل ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و شانزده هجری و جلوس صاحبقران رشید بر تخت خورشید و عزیمت خراسان در نوبت ثالث و رجعت به دار الخلافه طهران

فرمانروای عرصه خاک و حکمروای صفحه افلاک، اعنی مهر تابناک درین سال فرحناک بعد از انقضای هفت ساعت از روز یکشنبه شانزدهم شهر ذی قعده الحرام سنه یکهزار و دویست و شانزده از ایوان حوت به تخت خورشید حمل جلوس نمود. سلطان بهار با جنود نامعدود ریاحین و ازهار به انتظام انجام [۹۵] مهام خاورزمین گلشن نهضت فرمود و عروس غنچه آرایش چهر گلگون را بر فراز صندلی زمردنشان گلشن نشسته عقد ازدواج بلبل و گل بسته شد. میدان فسیح البنیان چمن و چهار بازار خیابان گلشن از مشاعل (۱) فروزان لاله و سمن دیابج (۲) الوان سوری و سوسن، رشک وادی ایمن و غیرت اسواق سپهر ملوّن آمد. قطرات امطار چون اعراب بادیه سپار افزونتر از خیل مور و مار بر بختیان ابر آذار سوار و به روضه مطهره گلزار تاختند و سبز قبایان غنچه و عمامه داران شقایق را که در صحن چمن مجاور بودند به مدد خنجر بید، خون از حلقوم جاری ساختند و غارتیان عرصه باغ به غارت سبایک اوراق سیمین ضریح نسترون و اسباب گوهر آگین ارض فیض نمون چمن پرداختند. زاده گلبن که والی ولایت چمن است، از تعدیات شوکت خار که با اویش قرابتی بی شمار است، در حضرت خسرو ربیعج)

۱-. مشعل ها

۲-. ملی: (رویابج)

شکایت کرد و افغان بلبلان شورانگیز را به اثبات دعوی خویش به شهادت آورد.

صاحبقران نامدار سعادت این عید همایون را برفراز تخت گوهرآگین مسمّی به تخت خورشید، که از پیش کش های حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی دار السلطنه اصفهان است، جلوس فرمود و بعد از انقضای بزم شیلان و آرایش جیب و گریبان پیر و جوان از زرپاشی دست درافشان، عزیمت مملکت خراسان را نوبت ثالث تصمیم داد.

اجماع افواج قاهره را فرامین قدر آیین از مصدر خلافت صادر و (۱) پس از چند صباحی، سپاهی جرّار زیاده از لشکر ثابت و سیّار در رکاب ظفر شعار حاضر آمد.

سبب عزیمت شاهنشاه انجم تحشم در نوبت سیم به آن ارض فیض طارم این که:

امرا و اعیان و عموم رعایای آن سامان از وقوف نادر میرزای خذلان نشان در ارض فیض اقتران به جان، و عزیمت موکب ظفر عنان را به انفاذ (۲) عرایض بی کران استدعاکنان آمدند [و] همگی تسخیر قلعه مشهد مقدس را بر ذمه گرفتند و در اطمینان خاطر امنیان دولت جاوید ارکان آنچه باید و شاید نوشتند و گفتند.

نادر میرزا نیز از قراری که بیان گردید، بعد از فرستادن عباس میرزای برادر خویش، باز استکبار و استنکار (۳) می ورزید. چون این موجبات دست داد، نخست ابراهیم خان عم زاده برحسب فرمان صاحبقران آزاده در بیست و ششم شهر ذی حجه الحرام با معادل (۴) ده هزار از سواران شیر ستیز و پیادگان (۵) پلنگ آویز به عزم تسخیر ولایت ترشیز (۶) چند روز قبل از تحریک لوای ظفرانگیز به صوب آن مملکت روی نهاد و (۷) پس از آن عقاب رایات فیروزی آیات در روز دوشنبه هفدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و هفده به تعاقب ایشان بال اقبال بگشاد و به جهت استجمام مراکب سپاه ظفر تأیید، چمن رادکان مضرب خیام با احتشام گردید. اسحق خان قرائی حاکم تربت حیدریه که تا آن زمان در حضرت شاه زمان افغان خدمت گزار بود، بعد از انکسار لوای او از وصول محمود میرزای برادر، از قراری که [۹۶] عنقریب- انشاء اللهو)

۱- . مجلس:- (و)

۲- . ملی: (و با انفاد)

۳- . مجلس: (استکبار بر استکبار)

۴- . در نسخه مجلس، عبارت (نخست ابراهیم خان عم زاده برحسب فرمان صاحبقران آزاده در بیست و ششم شهر ذی حجه الحرام با معادل) موجود نیست.

۵- . ملی، ملک و مجلس: (پیاده گان)

۶- . کاشمر امروزی

۷- . مجلس:- (و)

تعالی- رقم زد کلک فصاحت نصیب خواهد شد، ایمنی خویش را در توسل به حبل المتین دولت قاهره یافت و تا در بدایت ظهور صداقت مصدر خدمتی شود، به جهت استمالت جعفر خان بیات به صوب نیشابور شتافت و خان مزبور را مستمال نموده خواهی نخواهی برداشت و روی افتخار به اردوی همایون گذاشت.

اللهیار خان قلیچی ملتزم رکاب سعادت شد و امیر گونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین نیز با جمیع خوانین خراسان به تقبیل عتبه علیا مبادرت نمودند. نظام الدوله سلیمان خان و حسین خان قاجار قزوینی به تسخیر قلعه چناران مأمور و نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا و اسحق خان قرائی با جمعیت موفور (۱) به عزم تسخیر مشهد مقدس رضوی به منقلای موکب اقدس روانه ارض فیض ظهور شدند.

پس از روزی چند رایات ظفر پیوند از چمن رادکان؟؟؟ شقه گشا و روز دوشنبه نهم شهر ربیع الاول، قلعه مشهد مقدس محاط لشکر فیروزی لوا گردید. در خصوص اهتمام سپاه ظفر (۲) همراه در خرابی حول وحوش آن قلعه متین و قحط غلات در آن ارض فیض مکین و اضطراب و اضطرار عموم محصورین، خاصه عجزه و ملهوفین (۳) طول کلام را سودی نیست و نادر میرزای مردود را در بسط کیفیت تمّرد و عصیان (۴) وجودی نه.

مدت یک ماه زمان محاصره طول کشید و جناب فاضل کامل و عالم عامل میرزا محمد مهدی مشهدی- طاب ثراه- شفاعت اهل شهر (۵) را به سوی اردوی معلی عزیمت گرای گردید. در محفل ارم مشاکل شرف ملاقاتش دست داد و مهر از گنجینه راز چنین برگشاد که: اهل قلعه را با استیلای نادر میرزا در سپردن شهر اختیاری نیست و هر گاه به قهر و غلبه مفتوح آید، محفوظی نفوس و دماء مسلمان را از مجاور و مسافر اعتبار نه. عموم اهالی از ادانی و اعالی متعهدند که هرگاه حضرت شاهنشاه معدلت پناه رکضت به صوب دار الخلافه را تصمیم دارند و تسخیر قلعه را موقوف به چند صباحی دیگر گذارند و جمعی از سپاه ظفر پناه با امیری کارآگاه درین سامان به حفظ حضرت یزدان بسپارند، به تدبیری که دانند و نیرنگی که توانند، بالاخره نادر میرزا را بی اختیار [گردانند] و قلعه را به سرکار گماشتگان (۶) دیوان قدر بنیان تسلیم آرند. امرا و خوانین خراسان نیزان

۱- . مجلس: (موفوم)

۲- . مجلس:- (ظفر)

۳- . ملی: (ملهوقین)

۴- . ملی: (تمرّد اغصان)

۵- . مجلس: (مشهد)

۶- . ملی: گماشته گان

متفق اللفظ تصدیق جناب میرزا را زبان صداقت برگشادند و رشته تعهد افتتاح قلعه را عنقریب بر گردن نهادند. عدم قبول این استدعا از چنان فاضلی دانا با وجود تعهدات امرا در چنین هنگامی نامناسب می نمود و ترحم بر حال ضعفا و برایا و احترام آن روضه فیض انتما نیز، مزید علت بود، لهذا صاحبقران خورشیدلوا رکضت به صوب دار الخلافه را وجهه همت فرمود.

حسین خان قاجار قزوینی علاوه بر حکومت نیشابور، سردار مملکت (۱) خراسان شد و با امرا و خوانین خراسان تسخیر ارض اقدس را بر زده دامان آمد. موکب اعلی منزل به منزل حرکت کنان وارد چشمه علی دامغان و پس از چند روز که از اقدام به صیدو شکار در آن [۹۷] عرصه فرح آثار فراغت دست داد، به صوب اوب (۲) سمنان سبک عنان گردید.

نوّاب محمد ولی میرزا صاحب اختیار آن خطه دلگشا طوی های (۳) دلکش داد و ما حضرهای رنگین در خوان ارادت نهاد. قیصر میرزای، ولد شاه زمان افغان، در سامان سمنان با یک زنجیر فیل کوه توان و بعضی از تنسوقات (۴) گران به رکاب فیروزی نشان مستسعد (۵) و خبر ملالت اثر قضیه هایله کربلای معلّی از ظلم سعود روسیاه در عرض راه گوشزد گردید. تفصیل هردو فقره- انشاء اللّه تعالی- عنقریب ایراد خواهد گشت.

شاهنشاه دادگر به عزیمت دار الخلافه میمنت اثر بر خنگ ختلی میلاد سوار و در یوم هفتم شهر جمادی الاول ساحت آن ملک از فرّ قدوم آن بحر فلک فلک طعنه زن سپهر دوّار آمد.

[مصرا]ع:

دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

آرایش سور پرسرور نوّاب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا

این شاهزاده جوانبخت چراغ فروزان دودمان دولت شاهنشاه با تاج وتخت استد)

۱- . مجلس:- (مملکت)

۲- . بازگشت، برگشتن، بازآمدن

۳- . ضیافت، مهمانی

۴- . تحفه و هدیه؛ ملی: (تمسوقات)؛ مجلس: (تمنوقات)

۵- . سعادتمند، نیک بخت؛ ملی: (مستعد)

و تشریف ولایت عهدش حسب الوصیّه سلطان شهید و نیّت صاحبقران رشید به حکم لیاقت عدید، زینت پیکر آسمان رخت. چون سرو برومند قامت طوبی آیتش در جویبار بهشت دولت بالاـ کشید، از فیض تربیت خاقان بلند همت در بروز خصایل حمیده شجاعت و سخاوت و نصفت (۱) و عدالت، به طراوتی بی نهایت رسید. امراء دربار معدلت آیات و ولات ولایات عرایس (۲) امانی و آمال (۳) را هر هفت کرده به امید شرف مصاهرت (۴) او در حجال (۵) خیال منتظر داشتندی و از وفور افکار ابکار و تدابیر بی شمار، همت بر حصول این مأمول گماشتندی. بالاخره قرعه این فال میمنت مآل به نام نامی امیر نامدار میرزا محمد خان دولوی قاجار، که امیری بزرگوار و دانایی عالی مقدار بود، نیکو افتاد.

صبیّه مرضیّه او را که زهره زهرای سپهر عفت و حورای حسنای فردوس عزت بود، شرف موهبت این خطبه عظمی دست داد.

فرامین قضا حکم قدر اثر به احضار نوّاب شاهزادگان نامور از عراق و فارس و ممالك طبرستان و خاور و امرا و بیگلر بیگیان هر کشور و ولات و حکّام و اعیان هر بوم و بر و علما و فضلا و خطبای فصاحت سیر از مصدر خلافت صادر شد و در اندك زمانی عموم صاحبان شوکت با سازوبرگ عشرت به درگاه بهشت آیت حاضر آمدند. از صدر دیوان خلافت، به آرایش میدان درب سرای دولت و چهار بازار رفیع بنیان مقر سلطنت تأکیدات بی غایت رفت و از سعی مباشرین این امور با سرور، در زیور میادین و اسواق تصرفاتی بی نهایت شد و اختراعاتی فزون از حوصله غیرت به عمل آمد.

کمال التفات حضرت صاحبقرانی [را] درباره این زیب افزای مسند خلافت جاودانی، ازین فقره استنباط می توان نمود که، با وجود پاکی دامان از لوث گناهان و عدم ارتکاب به آن هوش ربای پیروجوان، تا مراتب عیش و نشاط را کمال باشد و خواستگاران [۹۸] عروس زیبای بنت العنب را به آن شاهد مخضّب (۶) اتصال، لهذا به استعمال شراب ناب اجازت داد و به فتوای (۷) مفتی عقل، ابواب بهجت و نشاط بر چهرهی)

۱-. عدل و انصاف؛ ملی: (نضفت)

۲-. عروس ها

۳-. امیدها و آرزوها

۴-. به دامادی برگزیدن، خویشاوندی از طریق دامادی

۵-. حجله ها، اتاق آراسته؛ ملی: (احجال)

۶-. رنگین، رنگ شده

۷-. ملی و مجلس: (بفتوی)

خواطر اعالی و ادانی برگشاد باده سبیل آمد و زاهدان ریاکار را بروز این اجازت به کوی باده فروشان دلیل شد. واعظان را پرده مستوری دریده شد و شاهد مخموری از استعمال باده انگوری در دامان آرزو آرمیده آمد.

[مصرا]ع:

ز پرده ها به در افتاد رازهای نهانی

ولی مدت این اجازت همان ایّام عیش شاهزاده خورشید رایت بود، نه امتداد زمانی بی نهایت. از اوایل شهر جمادی الاخره تا مدت هفت شبانه روز بازار طرب را رواجی تازه و نوبت خانه سلطنت بلندآوازه بود. توپ های تندر فغان، صیت میمنت این عیش مهنّا را به گوش ساکنان ملاء اعلی رسانیدند و آتشبازان صنعت نشان فضای هوا و سطح غبرا را نمونه وادی ایمن گردانیدند.

مطربان باربد آهنگ و مشعبدان پرنیرنگ از نوای عود و چنگ و شعبده مهرهای رنگارنگ از مرآت خاطر سامع و ناظر زنگ زدودند و شوخ چشمان عرصه افلاک به تماشای این عیش فرحناک، از مناظر (۱) عالم پاک به مرکز کره خاک آهنگ نمودند.

در هر عیشی که در زمان دولت جاوید اثر شد، از همت خاقان مظفر، بدره های (۲) سیم وزر به انعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف می گردید، ولی تا التفات خاطر شهریار جهانبان را درباره این ولیعهد جهانیان اعظم برهان باشد، عقدهای لآلی و گوهر به علاوه بدره های سیم وزر به انعام اکابر و اصاغر هر کشور صرف می گردید.

در روزی فیروز و ساعتی سعادت اندوز، عقد مواصلت این دو نیّر (۳) عالم افروز بسته شد و در شبی خرّم تر از روز جوانی و هنگامی سعیدتر از ایّام کامرانی، آن دو غیرت سعدین آسمانی بر مسند شادمانی باهم نشسته علی الصباح که عروس مهر خاوری از حجله گنبد نیلوفری بی پرده جلوه گری نمود، شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف، تهنیت این عیش مهنا را پیشکش های شایان از پیشگاه حضور شاهنشاه صاحبقران گذرانیدند و هریک- علی قدر مراتبهم- مورد احسان تشریفات بی پایان و عطایای نمایان گردیدند.ر)

۱- . در نسخه مجلس، عبارت (سامع و ناظر زنگ زدودند و شوخ چشمان عرصه افلاک به تماشای این عیش فرحناک از مناظر) موجود نیست.

۲- . ملی: (بدرهای)

۳- . ملی: (تیر)

لموله‌فه:

تا جهان است جهانبان به جهان باد بپای عیش پرداز و طرب ساز و ممالك آرای

ذکر قضیه هائله کربلای معلی از ظلم سعود نامسعود روسیاه و اهتمام شاهنشاه آگاه در دفع آن فتنه ساز گمراه

وهّاب نامی از اعراب بادیه، چندی (۱) در نزد محمد اسمی بصراوی تلمذ می نمود و پس از آن در دیار اصفهان بار ادبار گشود. برخی از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه و اصول را خواند و توسن عزیمت به جانب ولایت نجد راند. در آن جا مخترع قانونی تازه شد و از تصنیف کتب متعدده، قانون اختراعی را بلندآوازه ساخت.

در اصل مذهب سنّت و جماعت داشت، ولی در احکام اصول و فروع با قاطبه اهل اسلام از شیعه و سنّی تفاوتی چند گذاشت. برخی از خلاصه عقاید کفر فوایدش این که: به جز زیارت مکه معظّمه، زیارت قبور نبی [۹۹] و سایر ائمه و تقبیل مراقد ایشان حرام است و استعمال مهر و تسبیح، چون بدعت های بت پرستان ظلام. زینت مقابر و اندوختن ذخایر در آن روضات فیض مظاهر، و افراختن قباب سپهر مفاخر، بدعتی ظاهر است و شنعتی متکاثر. اخذ ذخایر روضات ائمه، چون خون متابعین خلاف، بر سایر امت از اهل اسلام حلال است و تعطیل این همه مال با احتیاج ارباب سئوال در دنیا و آخرت مایه نکال و وبال [است].

عبد العزیز نامی از مشایخ نجد عقاید او را شنید و به غایت پسندید. چون عبد العزیز مزبور را هوای سروری بر سر و عروج بر مدارج سروری به اختراع مذهبی جدید بهتر میسر است، لهذا تصنیفات او را در ولایت نجد منتشر ساخت و به دعوت آن قوم بی پا و سر پرداخت. پس از اندك زمانی حشری وافر جمع کرد و روی به تسخیری)

۱- . مجلس:- (چندی)

حرمین شریفین آورد. دفاین و ذخایر مدینه طیّبه را غارت نمود و بر مراتب مهتری خویش افزود. قلعه [ای] محکم در درعیه بنا نهاد و آن قوم ضلالت نهاد را وهابی لقب داد. یک دو دفعه به قلعه نجف اشرف تاختن آورد و از استحکام آن باره متین و اعانت (۱) طوایف اعراب شیعه از خزاعی و غیره کاری نکرد.

سعود نامسعود که آن سگ مردود را ولدی تالی نمرود بود، در مراتب شجاعت زبردست شد و در میان طوایف اعراب بادیه، حکمران بر هر بلندوپست. پدر بدگهرش سعود نامسعود را سردار کرد و روی نحس به صوب سعادت اوب کربلای معلّی آورد.

در روز عید غدیر آخر سنه یکهزار و دویست و شانزده که اکثر مجاورین و مسافرین به زیارت نجف اشرف مشّرف بودند و شهر کربلاـ خالی بود، آن نابکار با جیش وهابی غدّار که افزون تر از خیل مور و مارند، داخل آن ارض فیض قرین شده از خون علمای دین و سادات با تمکین و اشراف و اعیان هر سرزمین و سایر عجزه از ملهوفین آن مشهد سعادت تضمین، چون دشت ماریه رنگین ساخت. نسوان عفت توامان را بدون تعرض به عرض و ناموس عاری از لباس نمودند و دست غارت به دفاین و ذخایر آن گنجینه علوم ربّانی گشودند و اموال اهل عالم و سکنه آن روضه بهشت توام را به غارت و یغما ربودند.

در زمان هفت ساعت، معادل شش هزار نفس زکیه اجر شهادت یافتند و بدون توقف و درنگ به اعلی غرفات جنان شتافتند.

در همان روز بختیان توانا را از زروگوهر و سایر امتعه هفت کشور گرانبار ساختند و سرعت از باد استعاره کرده (۲) به صوب اوبای (۳) خویش تاختند.

از شیوع این خبر در هر ولایتی از ولایات اسلام شور روز محشر برپا شد و از هر قومی در ماتم اقوام، صدای ناله و نفیر بر فلک اعلی. شاهنشاه با دادودین را عرق حمیّت اسلام به حرکت آمد و دفع آن کفره فجره را عزیمت فرمود. چون بدون اجازه اولیای دولت عثمانیه لشکر به حدود ایشان فرستادن، مخالف با طریقه موافقت دولتین علیّتین بود، لهذا از ابتدا اسماعیل بیک بیات، غلام خاصه شریفه را نزد [۱۰۰] سلیمان پاشای، والی دار السلام بغداد مأمور و حکم خاقانی چنین شرف صدور یافت که هرگاه).

۱- . ملی: (بار متین و احانیت)

۲- . ملی:- (کرده)

۳- . میلی که در بیابانها و صحاری برافرازند؛ چادر و خیمه؛ ملی: (ادبای).

اولیای آن دولت مبادرت به دفع آن طایفه ضلالت آیت نمایند، فنعم المراد، والّا به جهت جامعیه الاسلامیه هرگاه به کارپردازان این شوکت خداداد، تنبیه آن گروه شقاوت بنیاد را واگذارند، منّتی عظیم بر اهالی دین اسلام دارند. (۱)

سلیمان پاشا در جواب عرض نمود که از دربار قیصری حکم به اتلاف ایشان صادر شده و عنقریب اثر آن ظاهر خواهد شد، احتیاج به زحمت کارگزاران آن دولت علیه نیست و اتلاف آن قوم خبیث را اندک عزیمتی از رجال این دولت کافی است. در همان اوقات سلیمان پاشا به دار آخرت روی نهاد و انجام این مهام از شیوع فتنه و فساد در بلاد بصره و بغداد به تأخیر افتاد.

عبد العزیز را شخصی از اهالی عجم که ثانی ابو لولو سعادت شیم بود، از ضرب دشنه فولاد توأم روانه درکات جحیم نمود و روزبه روز بر شوکت سعود نامسعود افزود. تاریخ ذو القرنین متن ۱۷۰ ذکر قضیه هائله کربلای معلی از ظلم سعود نامسعود روسیاه و اهتمام شاهنشاه آگاه در دفع آن فتنه ساز گمراه ..... ص : ۱۶۸

صولت شاهنشاه اسلام پناه، هراسی کامل در دل داشت و به اعتقاد خویش همت بر جذب قلوب امنای دولت خداداد می گماشت و اکثر اوقات معتمدین به رسم رسالت به دربار دولت علیّه می فرستاد و پیشکش های متکاثر از امتعه و جواهر می داد. وقتی یک قطعه زمرّد صاف روشن به اندازه یک کف دست که از غارت مدینه مشرفه و از سیّئات پدر نامغفورش بود، فرستاد و شاهنشاه صاحبقران اراده فرمود که به وضع خوشی آن سنگ را به مدینه مشرفه باز فرستد؛ علی العجاله به جهت تبرک بازوبندوار بر بازوی سعادت آثار بسته شد تا از عهده عهد کی برآید.

[مصرا]ع:

ای بسا آرزو که خاک شده

بالاخره طایفه مزبوره از قراری که- انشاء الله تعالی- رقم زد کلک بیان خواهد شد، از همت صاحبقران عصر و سعی محمد علی پاشای والی مصر و عزیمت ابراهیم پاشا، اثری از آن قوم نابکار نماند و احدی بعد از آن، تصانیف آن خیل بد آیین را نخواند.

حقیر سراپا تقصیر در آن سال هجده ساله بودم و تازه خیالی در شعر می نمودم؛ قطعه تاریخ مرثیه مانندی عرض و صورت آن درین نامه ثبت افتاد.د)

۱- . مجلس: (گذارند)

لمولفه:

بسکه از هر فرقه اسلام دیدستم ستم وقت آن آمد روم گیرم طریق هندوی

دادوبیداد از سعود ناروای بد اداکربلا از وی به ثانی دید بس آفت قوی

تاخت جیشی پر تطاول آن شقی در کربلاقتل وافر کرد در آن قتلگاه خسروی

خویش را مأجور خوانده جان گرفت از شیعیان تازه می آید به گوش این نکته را گر بشنوی

خاک آن وادی که به از مشک تاتار و ختاخود ز خون کشتگان (۱)شد کارگاه مانوی

ای دل خونخوار بی آزارکش هرگز مشوپیرو طرز مجوسان باش و رسم پهلوی

این چنین مذهب که او را بود در مردم کشی کی روا باشد به دین موسوی و عیسوی

گر همی خواهی بدانی این جفاها را سبب از دل ظاهر گذر بنگر به قلب معنوی

دل شکستند از که از جدّ شهید کربلاآنکه از میلاد او بشکست قصر کسروی

کشته اندر کربلا اول کرت (۲) هفتاد و دواین زمان [۱۰۱] یک بر هزار افزون از آن قوم غوی

بس غمین بود از سر دل خاوری بگذشت و گفت کربلای اولین کی کربلای ثانونی ت.

۱- . ملی: (کشته گان)

۲- . کرت در اصل کرّه است که در زبان عربی به معنای مرتبه و بار است و به ضرورت شعری این گونه آمده است.

ذکر تسلط محمود میرزای افغان بر برادر خود شاه زمان و آمدن قیصر میرزا به دربار دولت ابدارکان

تفصیل احوال محمود میرزای افغان این که: در سفر ثانی مملکت خراسان که معزی الیه با نوازشی بی کران روانه دیار افغان شد، در ورود او به ولایت قاینات فوجی قلیل از آن جا برداشته عازم مقصود آمد. در وصول به قندهار، آوازه در انداخت که جمعیتی از ترکان دلیر قاجار به عزم حمایت از رکاب شاهزاده نامدار پی سپارند. حاکمی که از جانب شاه زمان برادرش در قندهار استقرار داشت، ازین اندیشه فرار و محمود میرزا، فیروز و کامران داخل آن دیار خلد آثار [شد] و کامران میرزای ولد خویش را در آن جا حاکم و صاحب اختیار کرده روی به سامان کابل گذاشت. به همین تدبیر که شاهنشاه ممالک ایران حمایت مرا در نظر همت سیر گرفته، بر شاه زمان برادر خویش مستولی و دو دیده او را که هنوز از تماشای جمال شاهد سلطنت سیر نگشته بود، با نیش ستم از حدقه بیرون آورده فارغ بال بر چهار بالش شهریاری تکیه کرد. شاه زمان بینوا را زمان دولت سرآمد و شاهد اقبال محمود میرزا را از در به در آمد.

فرد:

یک قوم را ز تارک برداشتند تاج یک قوم را جواهر بستند بر جبین فیروز میرزای برادر دیگر خود را که در نشیب وفراز یار و دمسازش بود، به حکم خویش به حکومت دار السلطنه هرات فرستاد. قیصر میرزای ولد شاه زمان که در آن دیار حکمران بود، از فقدان سلطنت پدر و اندیشه ورود عمّ، (۱) با درد و غم توام [گردید] روی نیاز به درگاه شاهنشاه انجم حشم نهاد و از قراری که ذکر شد، در بلده سمنان با یک زنجیر فیل و تحفی دیگر بی عدیل شرفیاب دربار سپهر تبجیل گردید. صاحبقران ضعیف پرور، مقدم او را محترم شمرد و اسباب کامرانی او را آماده کرده، قریب سالی درم)

۱- . ملی: (غم)

دار الخلافه طهران از التفات شاهنشاه مروت ارکان و مصاحبت شاهزادگان بهمن سان، (۱) با مسرتی فراوان به سر برد.

در خلال این احوال، جمعی از خوانین و اعیان افغان از تعدیات محمود میرزا گریزان و به دربار معدلت ارکان که معدن امن وامان است شتافتند و در پایه سریر خلافت مسیر، جبین ضراعت بر خاک مذّلت سوده چنین عرض نمودند که: محمود میرزا با آن همه حمایت و اعانتی که از اولیای دولت دوران عدت دید و از یمن توجهات خسروانی بر صدر مسند سلطنت افغان متمکّن گردید، اکنون حقوق ولی نعمت را بر عقوق (۲) بدل و خود را در کافر نعمتی شهره و مثل ساخته اعتقادش این که، به زور بازوی خویش در اتمام کار برادر و استرداد تخت و افسر پرداخته است. هرگاه خاطر خدیو معدلت مظاهر، عشری از آن مراحم را درباره قیصر میرزا مبذول فرماید، ما جمله متعهدیم که بعد از حصول مقصود، برخلاف شاهزاده محمود، درگاه سپهر نمود را بنده [ای] سرافکنده باشد و دولت جاوید را حاکمی خراج گزارنده. چون زر خالص عرایض خوانین [۱۰۲] افغان خالی از غش می نمود، لهذا از پرتو آفتاب التفات شاهانه ذره [ای] شامل احوال قیصر میرزا [شد] و به انعام خنجر مرصع و بند شمشیر مجوهر و احسان خیمه و خرگاه و اوانی (۳) سیم وزر و سایر اوضاعی که لازم سلاطین با افسر است، بهره ور و هریک از خوانین نیز به اعطای خلاع فاخره و جوایز متکاثره، قرین افتخاری بی حدومر گشته روانه آن بوم وبر شدند. به خوانین و سپهداران ولایت افغان فرامین قدر آمین موکده شرف صدور یافت که حصول مأمول او را همت گمارند و عنقریب از جلوس بر تخت موروثش، کامیاب و کامران دارند.

[مصرا]ع:

تا یار که را خواهد و میلش به که باش).

۱-. ملی: (بیان)

۲-. ملی: (حقوق)

۳-. آب دان ها، آب خوری ها، ظروف (ر. ک: معین، ذیل اوانی).

بخش ۶

بهاریه سال نیکو مآل تنگوزئیل مطابق با سـنه یکهزار و دویست و هفده هجری و دعوت نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا شاهنشاه آگاه را در سرای خویش

شهریار چهارم اورنگ و قلعه گشای سپهر پر نیرنگ اعنی مهر آیینه رنگ درین سال همایون فال بعد از انقضای یک ساعت از شب سه شنبه بیست و هفتم شهر ذی قعده الحرام از شهر بند حوت به دشت گرگان حمل آهنگ نمود و تنگ چشمان انجم را (۱) که همواره کارشان غارت دل های مردم است، اسیر سرپنجه سیاست فرمود. گلشن بدیع که نایب سلطان ربیع است، ختلیان صرصر تک شمال و صبا و هیونان (۲) سحاب توانا و جواهر نفیس ریاحین گران بها و طبق های سیم وزر از اوراق شکوفه و رعنا در پیشگاه حضور خسرو بهار پیشکش کرد و ابر آذار (۳) که خسرو بهار را به منزله مادر است، زادگان (۴) او را سایه بر سر داشت، پس از تربیت اطفال غنچه و ازهار از صدمه باد بهار ازین چمن روی به چمن دیگر آورد. قلعه ارض فیض قرین گلشن به یورش جنود نامعدود سنبل و سوسن مفتوح و پیکر مخالفین دی و بهمن به حکم سلطان فروردین از ضرب دشنه خار و خنجر سبزه مجروح آمد.

شاهنشاه صاحبقران به مبارکی عید بهجت بنیان برفراز تخت مسمّی به خورشید جواهرنشان که از جمله خدمات و پیشکش های حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگین)

۱- . ملی: (انجمن زا)

۲- . جمع هیون به معنای شتر، شتر جمازه، شتر بزرگ، اسب؛ هر جانور بزرگ؛ هیون اصلا یونانی است (ر. ک: معین، ذیل هیون).

۳- . ملی و مجلس: (آزار)

۴- . ملی: (ماورادگان)

اصفهان است، جلوس فرمود و شاهزادگان فیروزبخت به پیرامون تخت آسمان رخت چون خیل انجم بر اطراف حکمران فلک چهارم ایستاده و نامداران هر کشور و سرفرازان هر بوم وبر، صف برصف جانفشانی را آماده آمدند. آوای توپ های تندر فغان و خمپاره های (۱) اژدر دهان و نوای نوبت خانه سلطنت جاوید ارکان، لرزه بر طاق آبنوسی گنبد گردون انداخت و دست گنجور طبع خاقان همت سیر از افشاندن بدره های (۲) سیم وزر به آرایش جیب و دامان هر کهتر و مهتر پرداخت. خطیب اریب به انشاد خطبه [ای] غریب که از انشای (۳) طبع وقّاد حضرت میرزا صادق وقایع نگار مروزی صاحب تاریخ جهان آرا [ا] ست، زبان گشاد و سامعه زمین و زمان را از استماع آن خطبه که گوهر کان فصاحت است، زیب و زینت داد.

پس از انقضای بزم شیلان نوّاب فلک جناب ولیعهد دوران عباس میرزا که صاحب اختیار امور دار الخلافه طهران بود، زحمت قدوم مسرت لزوم شاهنشاه معدلت توامان را [۱۰۳] در سرای دلگشای خویش اسباب طویی (۴) دلکش مهیا و روز دیگر کاشانه شاهزاده خورشیدلقا از فرّ نزول شهریار توانا طعنه زن سپهر مینا آمد. پیشکشی که سزاوار چنین میهمان و شایسته (۵) چنان میزبان باشد و مراتب صداقت و جانفشانی را ترجمان بود، از پیشگاه حضور بحر گنجور گذرانیده و بیش از پیش مورد تفقدات خاطر خطیر همایون گردید. تفصیل آن، موازی یکهزار قطعه سنگ آسمان رنگ از چهار صنف (۶) گوهر معادن روم و فرنگ و ده سر اسب مجره تنگ و یکصد نفر هیون نهنگ آهنگ و ده قطار استر صرصر نیرنگ و بدره بدره از آن هوش ربای مردم با فرهنگ و تنگه تنگه از امتعه و اقمشه رنگارنگ است که محاسب و هم، از حساب ثمن هریک به تنگ و گنج باد آورد را در برابر آنها متاع شرمساری در چنگ است. بالجمله صاحبقران موید را هوای تفرج دشت قپچاق و تنبیه ترکمانان پر شقاق بر سر افتاد و به اجتماع (۷) لشکر انجم حشر فرمان داد.

لمولفه:

زمین آمد به جنبش از هجوم لشکر بی مرزمین آمد به نالش از غریو گرد غارتگر (۸) ر)

۱- . ملی و مجلس: (خمپارهای)

۲- . ملی: (بدرهای)

۳- . مجلس: (انشاد)

۴- . ملی: (طوفی)

۵- . ملی: (سزاوار)

۶- . ملی: (صف)

۷- . ملی: (اجماع)

۸- . ملی:- (گرد غارتگر)

ذکر عزیمت رایات ظفر نشان به صوب گرگان و گرفتن گروگان از ترکمانان واقعه در آن مکان و رجعت به دار الخلافه طهران

طوایف یموت و کوکلان معروف به ترکمان صاین خانی، قرنهاست (۱) در کنار رود گرگان ساکن و همواره تابع حکام استراباد و باج گزاران سروران و شهریاران ایل جلیل قاجار بوده اند. درین سال بیگلر بیگی استراباد از خلاف اندیشی ایشان شکایتی کرد و تنبیه آن قوم ضلالت نشان را استدعایی به عمل آورد.

موکب ظفر نشان به عزم تفرج ولایت مازندران و گوشمال آن قوم خذلان بنیان در یوم شنبه هفتم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و هجده از دار الخلافه طهران حرکت و چند روز در منازل ارم مشاکل ساری و قراتپه و استرآباد به جهت تفرج صیدو شکار و اجتماع (۲) سپاه جرّار و استجمام مراکب هامون سپار متوقف، و پس از آن منزل قراشیخ که محل وقوف ترکمانان است، موقف اردوی سپهر مواقف شد [و] خیام ظفر احتشام را قبّه بر سپهر برین سوده، فوج فوج از سپاه نصرت نشان را از هر طرف به اماکن و مساکن ایشان مأمور فرمود. چند روزی نگذشت که خاطر مجموعشان پریشان گشت [و] خرمن های اندوخته از آتش یغما سوخته و آلاچیق های افراخته از شعله انتقام افروخته آمد. دختران ماه پیکر اسیر ترکان پرخاشخر و نسوان قمر منظر دستگیر غازیان مظفر شد. قیمت تنگ شکر ارزان و رواج حقه گوهر رایگان گردید. اموال آن فرقه منافق از صامت و ناطق به معرض نهب و غارت رفت و به قتل رجال ایشان از دربار اعلی اشارت. پس از آنکه بقیه السیف روی به وادی امان آوردند، مروّت جبلّی بر آن قوم نادان رحمت آورد و جمعی از معارف هر طایفه را با کوچ و بنه به عنوان گروگان برداشته روانه دار الخلافه کرد. از آن جا اعلام ظفر فرجام به جانب چمن کالپوش شقه گشا [گردید] و پس از انجام مهام صیدوشکار و تماشا، عطف عنان کرد و منزل چشمه علی دامغان محل نصب رایات [۱۰۴] ظفر اعتلا گردید.ع)

۱- . متن:+ (و)

۲- . ملی: (اجماع)

نوّاب نـایب السـلطنه العلیّه که در طهران به محـارست گنـج های گران و مراقبت احوال رعایای آن سامان مأمور بود، برحسـب احضار در آن منزل دلگشا از شـرفیابی رکاب اعلی افتخاری بی منتها حاصل نمود. بعـد از انقضای بیست روز که کوه و دشـت از کبـك و نخجیر خـالی گشت، به صوب دار الخلافه طهران رکضت آرا [شـد] و روز یکشـنبه (۱) هفتم شـهر جمادی الاول، ساکنان آن خطه فرح زا از یمن ورود موکب ظفرلوا شادی افزا گشـتند. خریف خرف (۲) دم سردی پیشه کرد و بنیان طرب را با تیشه ستیزه از ریشه برآورد؛ مریم عهـد و خاتون آسـمان مهـد، والده معظمه شاهنشاه آگاه را عارضه [ای] عارض ذات کامل الصفات شد و معالجه اطبا برخلاف تمنا مزید علت عارضه ذات [گردید].

مثنوی:

از قضا سرکنگبین (۳)صفرا فزودروغن بادام خشکی می نمود

از هلیله قبض شـد اطلاـق رفت آب آتش را مـدد شـد همچو نفت در عشـر اخیر شـهر شـعبان المعظم، طایر روح پر فتوحش به هوای آشـیان غرفات جنان بال همایون فال گشود و بازماندگان خویش را قرین درد و الم ساخته سـرای فانی را وداع نمود. در عرصه ری از مصیبت وی فزع اکبر برپا شد و غوغای روز محشر هویدا.

تفصـیل این ماجرا را به جز افزایش غصه بینندگان سودی نیست و اعلام این قضیه را اشارتی کافی است. پس از تجهیز و تلقین و نماز، نعش مطهرش را برحسب وصـیت حمل ونقل به نجف اشـرف نمودنـد و از آسودن در آن خاك پاك بر مـدارج عالیه اش در بهشت فرحناك افزودند.

[مصرا]ع:

این است حریف ای دل تا باد نپیمایی

ذکر تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اخرس و سیاست او در حضور سرکار قدر اقتدار اقدس

در ضمن داستان واقعه سنه ماضیه ذکر شد که حسین خان سردار خراسان بان)

۱- . مجلس: (شنبه)

۲- . خریف: پاییز؛ خرف: پیر و نادان؛ خریف خرف: پاییز پیر

۳- . ملی: (سرکه انگبین)

امرای آن سامان حسب الامر خدیو زمان تسخیر قلعه ارض اقدس را برزده و امان آمدند.

بعد از نزول موکب اجلال به دار الخلافه بی زوال، حسین خان، مقدم شاهزاده بی همال محمد ولی میرزا، را که در سمنان بود، با سپاهی گران از درگاه خسرو زمان استدعا نمود.

پس از حصول [این] مدعا، حسین خان و امرا قرین استظهاری زیاده [گشته] و جنابش را در شهر نیشابور متوقف و خود با جمعیتی موفور قلعه ارض اقدس را محصور [کرده] و هر رکنی از حصار را یکی از امرا به عهده گرفت. مدت چهار ماه محاصره به طول انجامید و خاطر اهالی آن ارض فیض قرین از طول محاصره و شدت عمل نادر میرزای سردار، فوج فجره ملول گردید.

نادر میرزا تا اندوخته در گنجینه داشت، حرسه قلعه را به فکر مخالفت نمی گذاشت؛ چون دستش تهی و لوای اقبالش روی در کوتهی آورد، از بخت نامساعد دست به دفاین و خزاین حضرت رضوی- علیه السلام- دراز کرد و از قنادیل طلا و نقره و سایر اسباب زرّین و سیمین آنچه سراغ داشت گرفته سکه زد و صرف نمود. به (۱) اینها نیز متقاعد نگشته، تیشه بیداد برپای ضریح سیمین نهاد و از ظهور این جنایت، ابواب غیرت بر چهره اهالی آن ولایت گشاد. حفظه قلعه از امرا و اعیان از اندرون و بیرون با یکدیگر همداستان و در اوایل شهر رمضان المبارک [۱۰۵] هنگام صبحی که شام نکبت مخالفین بد آیت بود، سپاه جرار از اطراف قلعه یورش بردند و حارسین نیز دست از ممانعت برداشته زمام اختیار را به دست حاصرین سپردند. خدمه روضه مطهره به (۲) اندیشه دستبرد سپاه، ابواب رواق عرش مساق (۳) را بستند و به انتظار حکم تقدیر نشستند.

نادر میرزای نادان سگ طبیعت به تصور این که صدور این هنگامه به اذن و اجازه جناب سید کامل و عالم عامل میرزا محمد مهدی است، سراسیمه گشته با جمعی از تابعین ضلالت آیین به سراغ جناب میرزا شتافت و باب روضه مقدسه را از ضرب تبرزین شکسته جناب میرزا را در حرم محترم مشغول به ذکر تعقیبات نماز یافت.

شقاوت جبلی او را محرک و چند زخم کاری به آن مقرب درگاه باری زده روی از آن روضه مقدسه برتافت. علی العجاله بر خنگ ادبار سوار و از ممّری غیر معهود از شهرق)

۱- . ملی: (با)

۲- . ملی:- (به)

۳- . مجلس: (عرش ساق)

بیرون رفته ره سپر کوه و هامون شد. سپاه مظفر برج و باره را مسخر و سردار و امرا داخل آن ارض خلد اثر شدند. نوّاب شاهزاده نیز که در نیشابور بود، در عصر همان روز از کیفیت ماجرا آگاه و شب هنگام ایلغار کرده علی الصباح وارد گردید.

نادر میرزا در چهار فرسنگی شهر به خیمه یکی از احشامی آن سامان فرود آمد و اراده داشت که به امید اعانت ممش خان کرد به صوب چناران شتابد. جمعی از روستاییان (۱) او را دیده مغلول گردانیدند و بر الاغی وارون سوارش کرده سخره کنان به خدمت نوّاب شاهزاده کشانیدند. این اوضاع را (۲) که می نگریست، بر بخت خویش و آن حرکات شقاوت اندیش به غایت می گریست. در خلال این احوال، روح پر فتوح آن سید کامل به غرفات جنان مأوا گزید و در جوار آن بزرگوار مدفون گردید. نوّاب شاهزاده و امرا سه روز تعزیه جناب میرزا را برپا و کیفیت آن فتح نمایان و گرفتاری نادر میرزای شقاوت ارکان را عرضه داشت سدّه سنّیه اعلی داشتند.

در اواخر شهر رمضان المبارك این خبر بهجت سیر در دار الخلافه جنت اثر به عرض دارای مظفر رسید و حکم محکم به آوردن نادر میرزا و اعوانش صادر گردید.

نوّاب محمد ولی میرزا به والی گری ولایت خراسان مأمور و سردار مزبور و امراء لشگر منصور و اهالی آن کشور از یمن مرحمت خاقان مروت سیر به غایت مسرور آمدند.

موکب اعلی کره بعد اولی قشلامیشی (۳) را در متنزهات مازندران بهشت نشان از دار الخلافه طهران نهضت آرا و قریب به چهل روز در آن صفحات خلد آیات صیدکنان و عشرت پیرا [گردید] و پس از فراغ از گشت و تماشا، روی سعادت به دار الخلافه بهجت انتما [آورد] و در اواخر شهر ذی قعده الحرام، مقر خلافت کبری از یمن ورود صاحبقران توانا، طعنه زن گنبد خضرا آمد.

نادر میرزا و برادران و پسرانش با سایر اقوام و متعلقان محبوسا [و] مغلولا در پیشگاه حضور معدلت دستور ایستاده حکم سیاست را به تلافی آن همه خیانت آماده گشتند. شهریار دادگر به نفس نفیس با او مکالمات نمود و مؤآخذات فرمود. از قتلتن

۱- . ملی و مجلس: (روستایان)

۲- . مجلس:- (را)

۳- . حرکت به سرزمینی گرم در زمستان، به قشلاق رفتن

جناب میرزا انکاری داشت و خود را بری الذمه می پنداشت. بعد از جرح لسان و اخراج عینین و قطع یدین به مکافات قتل ذریّه سیّد [۱۰۶] ثقلین به ضرب دشنه و تیغ دژخیم روح کثیفه اش از کالبد خبیثه فرار و اعضا و جوارح پلیدش طعمه کلاب میدان و بازار شد.

برادران و پسران و اعوانش، بعضی از عقب آن روان و برخی مبتلای بلای کوری در کنج رنجوری سرگردان آمدند. نسوان و صبایای آن طایفه را کوکب بخت از وبال درآمده (۱) از همسری و چاکری نوّاب شاهزادگان و امرا و اعیان، هم آغوش امید فراوان شدند.

عدالت منتقم حقیقی را ازین معنی می توان دریافت که از قرار اظهار، فتحعلی خان جدّ اعلی و همنام این شاهنشاه توانا را نادر شاه جدّ نادر میرزا باعث گشته از میان برداشت و این سمّی جدّ بزرگوار، تیغ انتقام بر جان همنام نادر شاه و سایر اولاد او گذاشت: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ).

مولف را درین داستان قطعه [ای] مشتمل بر تاریخ موزون و درین رساله ثبت افتاد.

لمولفه:

شنیده [ای] تو که فتحعلی اول راهمی به ملک خراسان بکشت نادر شاه

چو جدّ امجد فتحعلی شه ثانی است قصاص آن را این یک کشید از اشباه

چو بود نادر ثانی ز دوده افشارسمّی نادر و ز احفاد نادر گمراه

بکشت فتحعلی شاه ثانیش بقصاص زهی عدالت یزدان و بخت شاهنشاه

چنانکه خون سیاوش گرفت کیخسروگرفت شاه جهان خون جدّ و نیست گناه

نوشت خاوری از بهر سال تاریخش هلاک نادر ثانی بود پدید از شاه و)

۱- . ملی: (درآمد و)

فصل سوم: جنگ های اول ایران و روسیه

بخش ۱

بهاریه سال نیکو مآل سیچقان ئیل خیریّت دلیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و هجده هجری [قمری]

و خبر مداخلت [کشور] روسیه روسیه (۱) در ولایت گنجه و ایالت حسن علی میرزا و ابراهیم خان در طهران و کرمان

رایت فیروزی آیت صبح اسلام و آیت قلع مادّه کفره شام، اعنی مهر آیینه فام درین سال بهجت انجام در صبح چهارشنبه هشتم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و هجده (۲) هجری از ساحت مسرت فرجام حوت به عرصه حمل نزول اجلال نمود. سپاه بنی اصفر ریاحین صفرا رنگ به مداخلت حدود ایران زمین گلشن تاختند و به دعوی برابری با ترکان گلگون چهر سوری پرداختند. از گل های حمراوی و ریاحین صفراوی اسلام و کفر باهم مقابل آمدند و به مدد توپ های تندر فغان سحاب (۳) و باریدن مهره های آتش فعل منجمد آب، یکدیگر را قاطع عروق و مفاصل شدند.

سپهسالار روسی نژاد دی (۴)، خاک ادبار بر فرق ننگ وعار بیخت (۵) و در برابر سلطان بهار، تاب توقف و درنگ نیاورده فرسنگ فرسنگ گریخت. و شاقان سنبل و سوسن چون خوبرویان گرج و ارمن، حشر سبزه را اسیر آمدند و از همت خسرو ربیع در عالم گلشن بدیع عالمگیر شدند. شکوفه که ایلچی دولت بهار است، با عمری دو روزه از صدمه گلوله هندوی غمام روی از عالم برتافت و سفیر گل نیلوفر با لباسی نیلفام به معذرت این کار نابهنگام (۶) به دربار دارای گلشن شتافت. قوه نامیّه که شاهزاده بخارایم)

۱- . مخفف روسیاه

۲- . مجلس: (هیجده)

۳- . مجلس: (سنجاب)

۴- . مجلس: (وی)

۵- . ملی: (ببخت)

۶- . ملی: (تابهنگام)

جمرات است، رسولان چرب زبان سوسن را با تحف ختلیان (۱) صرصر تک شمال و صبا به درگاه خسرو بهار فرستاد و از دم سردی برادر دی، زبان به شکایت بربگشاد (۲). افغان هزاردستان زابلستان گلستان هوای دور کردی داشت؛ خسرو گلشن، نوروز [۱۰۷] فیروز را به دعوت وی برگماشت.

ترتیب بزم شیلان نوروزی را شاهنشاه جم جاه بر فرازگاه سپهر دستگاه قرار گرفت و دیوانخانه سلطنت و ایوان خلافت از فرّ ذات همایون رونق پیرار و پار یافت. پس از انقضای بزم شیلان نوروزی به جهت اتمام آن جشن فیروزی، چند روزی به عشرت و بهجت اندوزی به سر شد و بعد از آن شاهنشاه مظفر را به سبب ظهور جسارت روسیان خیره سر، عزیمت مملکت باختر منظور نظر آمد.

تبیین این مقال آن که: بعد از وصول خبر بهجت اثر تسخیر مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزای اخرس، بلافاصله خبر ملالت سیر عزیمت روسیه روسیه به صوب ولایت قره باغ (۳)، از چهره برقع برگشاد و نوش ونیش و مسرت و تشویش باهم مقارن افتاد. جواد خان زیادلوی قاجار حاکم ولایت گنجه، به انهای مسرعان سریع السیر این مراتب را بر رای مملکت آرا عرضه داشت نمود و به استدعای امداد از جانب دولت خداداد زبان ضراعت برگشود. داور عاقبت نگر را حفظ ثغور اسلام و حراست جان و مال امت رسول انام، گریبان گیر خاطر معدلت مظاهر شد و فرامین قدر آیین به عهده حکّام و خوانین مملکت آذربایجان صادر که هریک جمعیتی فراهم آورده بر سبیل استعجال به امداد جواد خان پردازند و خاطر از دغدغه این کار فارغ سازند.

سعید خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه نیز (۴) مأمور آمد که به چاپاری به صوب گنجه شتافته حاکم و اهالی را از توجه خاطر عالی این برگزیده حضرت لا یزالی و تعیین سپاه ظفر همراه آگاه و وقایع اتفاقیه را روزبه روز عرضه درگاه فلک خرگاه دارد.

تفصیل این حالات و سبب مداخلت آن طایفه کفر علامات از قراری است که- انشاء الله تعالی- در داستان ما سیاتی ذکر خواهد شد. بالجمله چون در این عزیمت، اهتمامی در مهمات ثغور ممالک اسلام ضرور بود، شاهباز همت داور بلند فطرت به انتظام مهام هرز)

۱- . ملی: (خیلتان)

۲- . مجلس: (برگشاد)

۳- . مجلس: (ولایت بردع)

۴- . مجلس:- (نیز)

حدود و ناحیت بال همایون فال گشود.

از این که امورات ولایت کرمان را چندان نظامی نبود و افاغنه ساکن محال سیستان را، گاهی به اقتضای فطرت پلید، رای هرزه در الفتنه جویی میل می نمود و حسن خان ولد محمد تقی خان یزدی حاکم آن جا را به سبب بی حالی و عدم آگاهی در امور ملکداری تسلطی که باید ممکن نه، لهذا حسین قلی خان عز الدینلوی قاجار به احضار او مأمور و ابراهیم خان عم زاده به ایالت آن ولایت مسرور و با جمعیتی که نظم آن حدود را ضرور بود، روانه آن سامان و ثغور شد.

ایالت مقر خلافت عظمی که از معظمات خدمات دولت کبری است، به عهده نوّاب شاهزاده حسن علی میرزا محول و جناب قایم مقام صدارت اعظم، میرزا عیسی فراهانی الملقّب به میرزا بزرگ را، مباشری امور نوّاب شاهزاده بر گردن ارادت مسجل آمد و حضرت ولیعهد دولت قاهره نوّاب عباس میرزا، که تا آن زمان فرمانروای دار الخلافه بود، به انتظام مهام مملکت آذربایجان نامزد گردید.

تاریخ مداخلت روسیه در سرحد مملکت ایران از کلک مؤلف تحریر و درین رساله تسطیر یافت: (۱)

خدایا تو آسان بکن کار خلق بدا زندگانی که مشکل بود

به ما رسم اسلام آموختی ز کفار این کار باطل بود

به دریا فتادند ایرانیان همان لطف دادار ساحل بود

[۱۰۸] بنی اصفر آمد به ایران زمین ازین آمدن تا چه حاصل بود

بس این عرصه را کار مشکل شده بس آن فرقه را فتنه در دل بود

بود در کجا صاحب ملتی که کافر به ملت مقابل بود

ولی شکر للّه شهنشاه مافن ملکداریش کامل بود

کجا باک دارد شهنشاه دین که کافر نه قومی که قابل بود

چو عاقل بود باغبان زاغ رایکی سنگ کافی ز عاقل بود

ز اندیشه این فتنه زایل کندکجا کامل ابله چو جاهل بود ه)

۱- . مجلس:+ (لمولفه)

کنون عنقریب است تا بنگری که این فتنه از ملک زایل بود

مگر لطف یزدان و بخت ملک به دفع عدو این دو عاجل بود

ندانم چه گویم از این ماجرادرین داستان طبع کامل بود

به تاریخ آن زد رقم خاوری به ایران ما روس داخل بود

ذکر شـمه [ای] از اوضاع مملکت و سلطنت روسیه بی ایمان و سبب مداخلت ایشان در ملک ایران و تسخیر ولایت گنجه و قتل جواد خان زیادلوی قاجار

جماعت روس موافق احادیث جناب نبوی- صـلی الله علیه و آله و سـلم- معبر از بنی اصـفر و در سمت (۱) شمال مسکن و مقر دارند. مملکت روسـیه آنچه از ابتدا متعلق به خودشان بوده، همان محال مسقو (۲) است. پس به مرور ایّام که سلاطین را قوتی و قـدرتی پیدا شد، از اطراف و اکناف باب جدال گشودند و ممالک بی نهایت بر مملکت خویش افزودند. حدود ممالکی که اکنون در تصـرف دارنـد، سوای ولایـاتی که از ایران متعلق به خویش می شـمارند، عرضا از نقطه طرف شـمال بسـته به دریای منجمد و تا نقطه طرف جنوب پیوسته به خاک دربند، هفتاد و دو درجه تا چهل و دو درجه و سی دقیقه است.

مسافت این عرض پانصد و نود فرسنگ و طول این مملکت از مشرق ولایت سیبر (۳) که متصل به دریای محیط است تا مغرب قرال (۴) له (۵) هشتصد و پنجاه فرسنگ است.

بـا آن که اکثر از اراضـی شـمال و طرف مشـرقش غیرمسـکون و بیابـان است، بـاز چهـل و یـک ایـالت و محل حکومت دارد. جمعیتش از روی تخمیـن مهندسـین هشـتاد کرور اسـت و در السـنه اهـالی اروپـا این سـخن غریب معروف و مشـهور. در اکـثر ولایـاتش جبـال عظیمه بسیار مرتفع و کوه قـاف نیز در آن مملکت واقع است. تختگـاه آن مملکت شـهر پطرز بورغ (۶) و نهر پالطق (۷) از وسط آن جاری است. هوای سمت شمالش به مرتبه [ای] سردطن

۱- . مجلس: (سمن)

۲- . مسکو

۳- . سیبری

۴- . کشور

۵- . لهستان امروزی

۶- . سن پطرزبورگ

۷- . پـالطق به نظر همـان بالتیـک است که مؤلف دریـای مجاور شـهر را با رود (نوا) که از میان شـهر می گـذرد اشـتباه گرفته است؛ مجلس: پالطن

است که اکثر روزها طیور در هوا منجمد می شوند [و] هوای طرف جنوبش معتدل است.

میوه آلات در شمال آن نایاب است و در طرف جنوب قدری یافت می شود، اما بی مزه و کم آب. محصولات به دستور معادن طلا و نقره و احجار بدل جواهرآلات در ولایت سیبر فراوان است و سایر معادن از قبیل آهن و مس و سرب و قلع در اکثر اماکن بی پایان.

متاعی که انحصار به آن مملکت دارد، جلود خز و سنجاب و سمور و قاقم است که در ولایات سیبر صید می نمایند. صنایع غریب ایشان آیینه های صاف [و] روشن بزرگ یک ذرعی تا شش ذرعی بل زیاده است [و] اغلب صنایع مملکت اروپا را از انگریز و غیره نیز، می سازند اما هنوز به آن [۱۰۹] امتیاز نیست.

اهلش به غایت غیور و بی باک و بی نهایت جسور و غضبناکند. ارباب تواریخ روسیه حکومت و سلطنت روس را در دویست و شصت هجری نوشته اند. لقب پادشاهان آن جا (زار) (۱) است، مثل فغفور و خاقان و رای؛ اکنون ایمپراطور (۲) می نامند و معنی ایمپراطور، شخصی است که بر طوایف مختلفه، بزرگ و فرمانروا باشد؛ یعنی شاهنشاه و این لقب در نزد ایشان به غایت معتبر و دلخواه است.

در آن تاریخ بزرگ روسیه، روریک نام داشته و تا یکصد و بیست و یکسال (۳) بعد از آن تاریخ اوقات به بت پرستی می گذاشته اند. در سنه سیصد و هشتاد و نه هجری، ولیدیمر (۴) نام بزرگ روسیه از ولایت یونان چند کتاب از دین عیسوی آورد و اهالی روس را به آن دین مایل کرد؛ ولیدیمر را به این (۵) سبب معتبر می دانند و او را ثانی پطر کبیر می خوانند.

در سنه ششصد و بیست و پنج هجری (۶) جوجی خان بن چنگیز خان ولایات روس را مسخّر و جمعی از تاتار را در توقف آن جا مقرر کرد. در سنه هفتصد (۷) و هفتاد و چهار دیمتری ایوان ویچ نام در مسقو (۸) خروج و تاتار را اخراج نمود. سی سال بعد از آن،کو

۱- . تزار

۲- . مجلس: (امپراطور)

۳- . مجلس: (یکصد و بیست سال)

۴- . ولادیمیر

۵- . مجلس: (آن)

۶- . مجلس:- (هجری)

۷- . ملی: (هفصد)

۸- . مسکو

امیر تیمور گورکان مسقو را متصرف و قدری لشکر در آن جا متوقف گردانید. در سنه نهصد و دوازده هجری ایوان و سلویج (۱) نام سلطنت یافت و روی لشکر امیر را از آن ولایت برتافت و برخی از ولایات قریق و تاتار را ضمیمه مملکت ساخت.

در سنه یکهزار و دویست و پانزده هجری، قرالین له و سوید با هفتادهزار سپاه از تاتار و غیره مسقو را گرفته بعد از تاراج آتش زدند و یکصد و بیست هزار نفر از روسیه مقتول شدند. بعد از آن قیدور نامی به سلطنت واقع و چون اولادی نداشت این سلسله منقطع گردید [تا آنکه] برادر زن قیدور، بوریس گودانیف شاه شد و سه سال مملکت روس گرفتار قحطی ناکار آمد و قریب پانصدهزار نفس با قائد مرگ همراه [شدند].

پس از فوت بوریس، مملکت را پادشاهی نبود و در سنه یکهزار و سی و سه هجری، دولت به سلسله پادشاه حال منتقل و میکائیل فئودوریج (۲) را، که از خویشان پادشاهان قدیم و بزرگ جمیع کنایس بود، به دعوی الهام ربّانی پادشاهی حاصل شد [و] با برخی از قرالات فرنگ موافقت ورزید و بعضی از علوم ظاهر گردانید و در اندك زمانی روانه دیار آخرت گردید.

[پس از او] الکسه، ولد میکائیل بر تخت نشست و با جماعت قزاق عهد دوستی بست [و] طوق بندگی سایر مردم را از گردن رعایا برداشت و همت بر آزادی رعیت گماشت و گفت: (رعیت شاه را به منزله فرزند است و اطاعت پدر فرزند را سودمند.) کتب چند در علم آداب تصنیف نموده مردم را آموخت و نوشتجات احکام قدیمه را یکجا در آتش سوخت، با مملکت چین بنای تجارت گذاشت و پس از شش سال راه دیار آخرت برداشت. [او] وصیّت نمود که سلطنت در میان دو پسر و یک دخترش قسمت شود [۱۱۰] فئودور (۳) و ایوان از زن اول و پسر دیگرش که پطر نام داشت، از زن ثانی بود.

اگرچه پسر بزرگ بر تخت نشست، ولی با وجود پطر که پسر دیگر بود و کوچکتر، از سلطنت طرفی نبست.

این پطر در سنه یکهزار و نود و هشت هجری متولّد و بعد از برادر آرایش تخت و مسند شد. قوانین سلطنت را خود مخترع بود و با صغر سنّ میل به نظام جدید نمود. وقتیر)

۱- . مجلس: (ویبلویچ)

۲- . مجلس: (قپودورویچ)

۳- . ملی و مجلس: (قپودور)

ایلچی به قرال هولند می فرستاد، خود داخل نوکران ایلچی شده روی به سیاحت نهاد.

دو سال در اکثر ولایات، خاصه انگلتره سیر کرد و اکثر صنایع را از کشتی سازی و غیره به عمل آورد. بعد از مراجعت مردم را به سیاحت امر نمود و جماعت روس را که تا آن زمان حکم حیوانات داشتند، ابواب انسانیت بر رخ گشود.

در اندك زمانی موازی سی هزار سپاه نظام (۱) آراسته ساخت. و خود اکثر اوقات در میان صالدات (۲) جدید به مشق طبّالی می پرداخت. از اطراف ارباب صنایع جمع آورد و در قلیل مدتی صنایع روس شهرت کرد. در سنه یکهزار و یکصد و هفده، شهر پطرپورغ را بنا نهاد و مدت چهار ماه در طرح آن به فکر دورودراز افتاد. پورغ در لغت روس به معنی بندر کوچك است. قرال سوید در طرح آن شهر به او حسد بردند و با او جنگ ها کردند. در اول پطر مغلوب بود [اما] در آخر [امر] ایشان را منکوب می نمود.

[پطر] با دولت عثمانی در کنار رود پروس مقابله کرد و چون در برابر شوکت آن دولت قدرتی نداشت، زنش کتراین (۳) تحفه بسیاری به جهت صدر اعظم روم که سرعسکر بود، فرستاده بنای صلح گذاشت. صدر اعظم به علت همین خیانت در دولت مقتول شد و از صدر زندگانی معزول آمد. بعد از آن پطر مزبور به سیاحت نمسا (۴) و پاریس پرداخت و بعد از مراجعت به مدد لشکر، قلعه جات و لنگرگاه ها و کشتی های جنگی در بنادر روسیه ساخت (۵) شهرها و عمارت ها بنا نهاده و رودخانه ها پست کرده و چشمه ها احداث نموده، قوانین تازه در مملکت ازو به جا افتاد. در اجرای سیاست قدری تندخو بود و به این سبب دوست و دشمن از او احتراز می نمود. او را ولدی الکسس نام دیوانه بود و به حکم شریعت عیسوی پسر را مسموم نمود [و] کتراین زن خود را بر تخت نشانید و خود تخت بدل به تخته گردانید.

کتراین، مردم ضعیف حال را از خراج معاف کرد و تفرقه روس را از هر ولایت جمع نموده و آداب نیکو در دولت نهاده روی به دیار آخرت آورد. در هنگام مردن الکسس نام پسرزاده پطر اول را که دوازده ساله بود، ملقب به پطر ثانی کرده جالس سریر سلطنت نمود [و] پس از سه سال به مرض آبله بمرد.ت)

۱- . مجلس: (سوار نظام)

۲- .Saldat- صالدات؛ سالدات: سرباز

۳- . ملکه کاترین

۴- . اتریش

۵- . ملی: (بتاخت)

در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری (کوین آن)، دختر ایوان که پسر (۱) پطر اول بود، خویش را پادشاه شمرد. در آن ایّام جماعت افغان به ایران آمدند. شاه سلطان حسین صفوی از فرط اضطرار به دولت روس متوسل و امداد از ایشان خواست. کتراین ان، جمعیتی به طرف دربند و رشت فرستاده هنگامه ها آراست. شاه [۱۱۱] طهماسب هم که از اصفهان به مازندران به طلب امداد آمده بود، اسماعیل بیک نامی از نوکرهای وزیر اعظم را نزد روسیه به رشت فرستاده عهدی بستند و بالاخره به سبب تدبیر نادر شاه افشار عهد را شکستند. تبیین این مقال آن که نادر شاه پس از آن که بر مملکت مسلط شد، در باطن آدمی به دولت روس فرستاده عهدی بست و حکمی گرفت که روسیه از حدود ایران بیرون روند و همان حکم را در جزو به دست یکنفر جارچی داده در ظاهر او را به اسم محصل فرستاد. روسیه به قاعده نظامی که داشتند، اطاعت حکم را لازم دیدند و به دیار خویش عازم گردیدند. قدرت و صولت نادری به همین تدبیر شهرت کرد و بی خبران از کار چنین یافتند که روس از هیبت حاکم نادری حدود ملك ایران را خالی کرده و روی به دیار خویش آورده است.

بعد از فوت کوین ان، طفلی دو (۲) ساله ایوان نام را که خواهرزاده او بود، بر تخت نشانیدند. الیزابت (۳) دختر پطر اول آن طفل را مسموم و خود پادشاه آن مرزوبوم شد.

پس از او پادشاهی به پطر ثالث رسید و به علت بدخویی پس از شش سال به دست روسیه مقتول گردید. زن او که مسمات به کتراین ثانی (۴) و ملقب به خورشید کلاه و دختر پادشاه نمسا بود، پای برپایه تخت سلطنت سود. او زنی صاحب عزم ورزم و رای و تدبیر و مایل به امورات خیر بود و قوانین تازه در مملکت احداث نمود. [کتراین] ایل کریمیه را که تابع روم بودند با جزیره ایشان ضمیمه مملکت [خود] کرده هر حد را به حاکمی سپرد و در شهر مسقو دار الشفا بنا نهاده چشمه خوشگوار بیرون کرد. دولت روم را به اکراه راضی ساخت که کشتی های روس و سایر قرالات که به روس می روند، مانع نشوند. صورت پطر اول را در بالای (۵) سنگی نصب نمود و در پطرپورغ و غیره دبستاناتی)

۱- . با توجه به مطالب مذکور در این صفحه و صحفه پیشین، احتمالا (برادر) درست است؛ یعنی کوین آن، دختر ایوان برادر پطر اول.

۲- . مجلس: (ده)

۳- . مجلس: (آلیزابت)

۴- . کاترین دوم

۵- . مجلس:- (بالای)

و مدارس پرداخت و راه مسقو را نیکو ساخت.

در اوایل دولت سلطان شهید، مرتضی قلی خان برادرش نزد خورشید کلاه شتافت و به سبب حسن جوانی اعتباری تمام یافت. در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش، اریکلی خان والی گرجستانات به سبب تعرض کوه نشینان داغستان و غیره پناه به خورشیدکلاه برد و عهدی فی مابین بسته شد که روسیه به جهت دفع جماعت مزبوره امداد دهنده اریکلی خان [باشد] و اهالی آن جا رشته متابعت روس را بر گردن نهند.

چهار سال بعد از آن امضای عهدنامه به تفلیس رسید و معادل شصت هزار منات که پانزده هزار تومان این زمان است، به صیغه مواجب اریکلی خان از آن دولت معین گردید. گداویچ نامی را که در عهد دولت صاحبقران موید نیز- از قراری که ذکر خواهد شد- به ایران آمد، به گرجستان فرستاده سردار کردند و با جمعیتی وافر روی به کوهستان قفقاز آوردند. چون قرار معاهده این بود که شهر تفلیس به تصرف روسیه داده نشود، لهذا گداویچ مزبور در قفقاز نشسته طرق کوه و هامون را به جهت عبور عراده درست می کرد و انتظار می برد که هر وقت امدادی [۱۱۲] ضرور شود، به اذن اریکلی خان به صفحات گرجستان رود. یک دفعه با قلیل آدمی به عزم مهمانی به تفلیس وارد و باز به محل اردوی خویش برگشت.

در سنه یکهزار و دویست و نه، از قراری که در کیفیت احوال سلطان شهید ایراد شد، آن پادشاه مغفور به سبب همین جسارت که از اریکلی خان صدور یافت، به تسخیر دیار تفلیس شتافت. والی بدعاقبت از راه وفور غروری که داشت، وقتی گداویچ را به جهت امداد احضار نمود که کار از کار گذشته بود. والی مزبور به کاخت و کارتیل گریخت و باز به دامان دولت روس آویخت. خورشیدکلاه با گداویچ متغیر گشت و معادل شصت هزار لشکر به سرداری ولیریان روباف (۱) نام که یک پایش از طلا و در ایران معروف به قزل اباغ و خورشید کلاه از مصاحبت او تردماغ بود، به تسخیر ممالک ایران روانه گردانید.

مشار الیه به ولایت دربند آمده آن جا را متصرف و روی به قشلاق مغان آورده در آن جا متوقف شد. به گداویچ حکم رفت که بدون تعرض به شهر تفلیس در گرجستانوف

۱-. والرین زوبوف

مانده و در حقیقت پشت سر (۱) قزل ایاغ باشد. در آن اوقات سلطان شهید از سفر خراسان مراجعت و در دار الخلافه طهران مصمم عزیمت مملکت آذربایجان بود که رهبان این دیر پرفسوس به رحلت خورشیدکلاه پادشاه روس ناقوس کوفت. مدت سلطنت او بیست و پنج سال بود. پاول نام پسر او که بسیار بی عرضه بود، به قانون دولت پادشاه شد و چون به سبب مادر کینه (۲) قزل ایاغ را در دل داشت، احکام متعدده به ینارالان (۳) لشکر ابو ابجمعی او نوشته و قشون را متفرق ساخته، او را متفرق ساخت و او را تنها گذاشت.

قزل ایاغ نیز ایاغ امید را از صهبای حصول مرام خالی دیده به عقب لشکر روان گردید؛ گداویچ مأمور به توقف شد.

بعد از پنجسال اهالی روس پاول را مقتول و پسرش الکسندر پاولیچ را در سنه یکهزار و دویست و شانزده بر تخت نشانیدند و او بیست و پنج ساله بود و وزرای پدر را تبدیل نمود. اذن پوشیدن لباس الوان به هرکس داد و چند نفر کپیتان را با تدارک سه ساله به سیاحت دریا فرستاد. مدارس متعدد بنا نهاده علوم غریبه شایع ساخت و به محاربات عظیمه با ناپلیون پادشاه فرانسه و سایر قرالات پرداخت. طایفه یهود را که ذلیل بودند، عزیز کرد و به حسن تدبیر، سی هزار یهود را به دایره ملت عیسوی آورد.

اریکلی خان والی، روی از عالم برتافت و به حکم پادشاه روس، گرگین خان ولد او را گداویچ بر مسند والی گری نشانید. میانه پسران اریکلی خان نزاع دست داد. الکسندر میرزای ولد اکبرش، روی نیاز به درگاه حضرت صاحبقران ضعیف نواز نهاد و الکسندر پاولیچ پادشاه روس به فکر مداخلت در خاک ایران افتاد [از اینرو] یکی از وزرای خود را، که نام زحلش (۴) (سیسیانوف) (۵) و در ایران به سبب ظرافت اتراک آذربایجان معروف به ایشپخدر (۶) بود، با سپاهی گران از صالدات و سواره قزاق [۱۱۳] و توپخانه و قورخانه، بهش.

۱- . ملی: (پست شد)

۲- . ملی: (کمینه)

۳- . جمع ینارال، مترادف جنرال در زبان انگلیسی است.

۴- . زحل+ ش؛: نام یکی از سیارات منظومه شمسی است که قدما آن را نحس اکبر می دانستند؛ نام زحلش: نام نحسش.

۵- . اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ او را سیستانلو خوانده است (اکسیر التواریخ، ص ۳۰۶).

۶- . عباس اقبال در کتاب تاریخ مفصل ایران، صفحه ۷۷۸، واژه ایشپخدر را تحریف شده imnpectotمی داند، به معنی بازرس و مفتش.

صوب تفلیس روان و گداویچ را احضار کرد. گرگین خان خفیف العقل ایشپخدر را راه داد و باب بلائی چنین به دست حماقت بر چهره دودمان ولات گرجستان برگشاد و پس از اندک زمانی روی به سفر آخرت نهاد. ایشپخدر، دده فال، زن او را با جمیع صغیر و کبیر والی زادگان و متعلقان خواست که به پطرپورغ روانه نماید، دده فال از غیرتی که داشت، یک نفر از ینارالان روسیه [را]، که ینارال لازار می گفتند، به ضرب قمه به دست خویش بکشت. بالاخره جمیعا را به زور روانه و این معنی زوال دولت ولات گرجستان را بهانه شد: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ).

طهمورث میرزای ولد گرگین خان از گرجستان فرار و به درگاه عالم مدار آمده قرار یافت. ایشپخدر مردی متهوّر و بی باک بود و از فرط تهور مداخلت به خاک ایران را خیال نمود. به محال جار و تله، بارها لشکر کشید و خون بیگناهان را با خاک راه یکسان گردانید. پس در شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و هجده بر سر گنجه تاختن آورد و جواد خان زیادلوی قاجار این مراتب را به دربار سپهر مدار عرض کرد. از قراری که سابقا ذکر شد، قشون آذربایجانی مأمور به امداد شدند و سعید خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه به چاپاری روانه نزد خان جواد [گردید].

بالجمله قبل از آن که قشون آذربایجان برسد، ایشپخدر قلعه را محاصره نموده (۱) دست به انداختن توپ های صاعقه نشان گشود. جواد خان با آن که قدرتی نداشت، با قلیل جمعیت خود با سپاه روسیّه بنای زدوخورد گذاشت. بالاخره شمس الدّینلویی نصیب بیک (۲) نام که از نوکرهای نمک به حرام او بود، با جمعی از ارامنه گنجه از صف او جدا شده به سپاه روس پیوستند و به سبب این پیوستگی، رشته امید جواد خان را با اهل قلعه از هم گسستند. ایشپخدر حکم به یورش نمود. اهالی قلعه مردانگی ها کردند، ولی سودی نبخشود. (۳) صالدات روسیه از برجی که مستحفظ نداشت صعود کرده قدم بالا گذاشت.

کوتاهی سخن، در غره شهر شوال المکرم سنه مزبوره، شهر گنجه مسخر و تا سه ساعت قتلی وافر در آن دیار خلد اثر واقع و جواد خان را شربت شهادت نافع آمد. یکد)

۱- . مجلس: (نمود)

۲- . ملی: (نیک)

۳- . مجلس: (نبخشید)

پسر او نیز کشته گشت و خون سایر کشتگان (۱) از حساب درگذشت. ایشپخدر حصار گنجه را از مسلمانان خالی ساخت و خود با قشون و ارامنه ملعون به توقف پرداخت. از وقوع این فتح، ایشپخدر به غایت مغرور گشته رسل و رسائل به استمالت خوانین قراباغ و ایروان فرستاد. خوانین نیز بدون ملاحظه رفتار آن جماعت با والیان گرجستان، واهمه از قتل جواد خان و اهل گنجه کردند و به اجوبه (۲) [ای] نرم نرم او را بر سر هوس آوردند.

ابواب بلائی چنین بر روی ایران و ایرانی باز شد و عقاب رایات پادشاه اسلام را به مجادله کفره ظلام، نوبت پرواز آمد. تاریخ قتل جواد خان از کلك مؤلف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

قتل جواد خان نکونام از ارس در گنجه گشت واقع و نامی بماند از آن

در راه دین چو عاقبت [۱۱۴] ای دل شهید گشت باشد مقام و مسکنش آماده در جنان

می جست سال قتل وی از طبع خاوری اندیشه گفت وای ز قتل جواد خان

ذکر مراوده محمد خان قاجار حاکم ایروان با روسیه بی ایمان و مأموریت نوّاب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا به استمالت محمد خان نادان و حرکت رایات ظفر نشان به سلطانیه و آن سامان

از قراری که ایراد شد، ایشپخدر بعد از فتح قلعه گنجه، به استمالت خوانین آذربایجان پرداخت. محمد خان قوانلوی قاجار که در بدایت دولت پایدار به ایالت ولایت ایروان برقرار شد، با او به موافقت در ساخت؛ یعنی جعفر قلی خان دنبلی که نزد روسیهسخ

۱- . کشته گان

۲- . اجوبه: جمع جواب؛ پاسخ

رفته رشته اطاعت ایمپراطور (۱) را بگردن گرفته بود، با کلبعلی خان نخجوانی او را محرک شدند و چون شیطانی که به قالب انسانی رود، راهش را زدند. شاهنشاه صاحبقران را بعد از اطلاع بر این داستان عرق حمیّت اسلام به حرکت آمد و چنین مرکوز ضمیر انور شد که: محمد خان را به نصایح التفات آمیز ملوکانه از فکر سازش با روسیه باز دارند و چون قلعه ایروان در حقیقت کلید باب مملکت ایران است، آن جا را به دست آورده همت بر نظم برج و باره گمارند.

نخست حسب الامر الاعلی، جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم مراسله [ای] غضب آمیز به ایشپخدر سردار روسیه مرقوم و به دلایل موجه بعضی مباحثات عاقلانه و برخی موآخذات ملوکانه در آن معلوم آورد و مصحوب معتمدی از خود نزد او روان کرد و پس از آن به جهت انجام کار ایروان و استمالت محمد خان نادان، نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا با سپاهی بی کران، مأمور مملکت آذربایجان [شد] و جناب میرزا محمد شفیع معزی الیه که از جمله عقلای روزگار و حکیم عقل ذو فنون را در دبستان معرفت آموزگار بود، در آن سفر مشیر و مشاور و صاحب اختیار کار شاهزاده گردون وقار گردید.

از امرای نامدار قاجار، سلیمان خان نظام الدوله و مهدی قلی خان و علی خان قوانلو و رضا قلی خان و مهدی قلی خان دولو و پیر قلی خان شامبیاتی و نجف خان سپانلو و الله ویردی خان خزینه دارلو، به التزام رکاب نوّاب شاهزاده نامزد [شدند] و خارج دار الخلافه طهران محل نزول موکب شاهزاده خورشید مسند شد.

صاحبقران آگاه به جهت تماشای سپاه و نظم قبّه و خرگاه و التفات با شاهزاده فلک دستگاه، آن معسکر نصرت اثر را به وجود همایون مشرّف و قامت قابلیّت نوّاب شاهزاده را به یک ثوب زره پولادی، که دست به دست از جوجی خان بن چنگیز مانده بود، قرین انواع عز و شرف فرمود و شاهزاده بهرام انتقام، با سپاهی خون آشام در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ذی حجه الحرام سنه یکهزار و دویست و هجده از خارج دار الخلافه طهران به صوب مملکت آذربایجان نهضت (۲) نمود. از امراء آذربایجان و غیره الکسندر (۳) میرزای والی زاده تفلیس و احمد خان مقدم بیگلر بیگی مراغه و تبریز ود)

۱- . مجلس: (امپراطور)

۲- . ملی: (رخصت)

۳- . ملی: (الکسند)

اغورلو خان ولـد جواد خان [۱۱۵] حاکم گنجه و ابو الفتح خان پسـر ابراهیم خان جوانشـیر و عباسـقلی خان حاکم نخجوان، به التزام اردوی ظفر شـکوه توامـان [شدنـد] و از سـران و سـرکردگان سـپاه ظفر پنـاه، علی قلی خـان شـاهیسون و نجف قلی خان گروس و محمـد خـان افشـار خمسـاوی و شـاهرخ خان کرمانی با دسـتجات خویش به اتفاق موکب فیروزی کوکب والاّ روان آمدن. چند روز [ی] به جهت اجماع مواکب و اسـتجمام مراکب در دار السلطنه تبریز آسودند و شخصی از معتمدین را با ارقام قـدر آیین به اسـتمالت و نصـیحت محمـد خان و سپردن قلعه ایروان، روان نمودند. شاهنشاه مظفر پس از روانه داشـتن شاهزاده خورشید افسر، ایّام عاشورا را به جهت تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیه و الثنا- در دار الخلافه طهران اقامت نمود و در اواسط شـهر محرم الحرام سـنه یکهزار و دویست و نوزده با جمعی از گنـدآوران عرصه جدال به عزم ییلامیشـی (۱) روی سعـادت به چمن سـلطانیه آورده [و] در اواخر ماه مـذکور در آن چمن بهجت ظهور، نصب خیام احتشام فرمود و همواره منتظر اخبار از طرف فرزند مسعود نامدار می بود.

[مصرا]ع:

تا چرخ چه حقه بازی آغاز کند

ذکر قتل حاجی خلیل خان سفیر دولت ایران

در بندر بمبئی (۲) هندوسـتان و آمدن ایلچی دولت کمپنی به عذرخواهی آن و سفارت محمد نبی خان در عوض مشار الیه به آن سامان

از قراری که در وقـایع سـال قبـل ایراد شـد، حـاجی خلیل خان قزوینی ملك التجار به اتفاق جنرال ملکم بهادر خان به سـفارت مملکت هندوسـتان مأمور آمد. بعد از ورود به بندر بمبئی، کارگزاران فرمانفرمای هند مقدم او را محترم شـمرده و کمال عزت و احترام از [ا] و به عمل آورده عمارتی ملوکانه به جهت او و همراهانش خالی کرده در آن جا منزلی)

۱- . ییلامیشی: حرکت به سرزمینی سرد و خنك در تابستان.

۲- . ملی: (یمبی)

نمود. و نیز به جهت احترام ایلچی معادل دویست نفر صالدات هنود با چهار نفر کپیتان از اهالی انگریز کشیک او را معیّن و عزّت سفیر مزبور را تعیین این جمع دلیلی مبرهن آمد.

روزی هنگام غروب آفتاب که وقت زوال عمر سفیر کامیاب بود، چند نفر از نوکرهای او به سبب فراغت و تفنن تفنگی به جهت طیوری که بر فراز بام و شاخ درختان نشیمن داشتند، می انداختند و آن حیوانات بیگناه را هدف تیر بلا می ساختند، چون جماعت هنود (۱) مثل طایفه مجوس، صید وحوش و طیور بی آزار را که زند بارش می خوانند، نوعی از ظلم فاحش بل افحش می دانند و تا ممکن دارند به قصد حیوانات بی آزار تیغی نمی رانند، لهذا کسان ایلچی را از تعرض به آن حیوانات مانع و به اعتقاد خود این ظلم فاحش را دافع آمدند. بالاخره کار به مشاجره کشید و غوغایی شدید ظاهر گردید. حاجی خلیل خان که در غرفه [ای] از غرفات منزل داشت به جهت رفع هنگامه قدم به زیر گذاشت. یکی از نوکرهای او چنین گمان کرد که ایلچی به جهت تحریک و تحریص دعوا خواسته بنفسه متوجه شده، لهذا دست به شمشیر برده روی به سوی [۱۱۶] کپیتانی که نوبت کشیک او بود، آورد. کپیتان مزبور نیز چنین تصور نمود که این حرکت به اذن و اجازه سفیر است، بنابر آن طبل جنگ نواخت و صالدات هنود را مأمور به انداختن تفنگ ساخت. گلوله [ای] از تفنگ هندوی قضا پران گشته بر سینه حاجی خورد و در همان لحظه قالب تهی کرده بر جای مرد.

فرد:

قضا چون به گردون فروهشت پرهمه عاقلان کور گردند و کر حاکم آن شهر چهار نفر کپیتان مزبور را با دویست نفر صالدات مذکور گرفته در حبس گذاشت و این کیفیت را به فرمانفرمای هندوستان معروض داشت. مارکویس لارد ولزلی، وزیر دولت بهیه انگریز که در آن اوقات فرمانفرمای هند بود و مردی عاقل و دانشمند می نمود، فی الفور عریضه [ای] ارادتمندانه به دربار شاهنشاه یگانه عرضه داشت نموده مستر منستی نام انگریز [ی] بالیوز بصره را با جمعی از معارف ولایتان

۱- . هندیان

انگلتره و هند با لباس های نیلی فام، که نشانه ماتم و سوگواری است، روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و به عذرخواهی این مطلب به نوعی که سزاوار بود پرداخت. سفیر مزبور در چمن سلطانیه به اردوی ظفر شکوه مشرّف گردید و پس از تشرّف به انجمن حضور و گذراندن تحف و پیشکش نامحصور چنین به عرض رسانید که: کاری نابهنگام از دست قضا صدور یافت و سفیر دولت علیه به این طریق در هندوستان روی از عالم برتافت.

اکنون چهار نفر کپیتان با دویست نفر صالدات در زندان خانه منتظر حکم شاهنشاه یگانه می باشند؛ هرگاه فرمایش اعلی صادر شود، همه با دست های بسته به درگاه عرش اشتباه حاضر آیند.

شاهنشاه مروت دستور که صدور اینگونه امور را ناشی از تقدیرات ایزد غفور می دانست، جوابی مرحمت آمیز ادا فرمود و کپیتانان و صالدات های مزبور را به یک فرمایش از محبس آزاد نمود. محمد نبی خان همشیره زاده حاجی خلیل خان که مردی با ثروت و مکنت و صاحب کمال و معرفت بود، در ثانی مأمور به سفارت آمده به اتفاق مستر منستی مزبور و اوضاعی شایسته روانه آن حدود و ثغور شد.

در باب امداد دولت بهیه انگریز، در دفع روسیه فتنه انگیز از جانب اولیای شوکت با تمیز به سفیر مذکور اشارتی شد که با فرمانفرمای هندوستان این سخن را گفت و شنید نماید و گنجینه این تمنا را درگشاید. بالجمله در روز ورود او به بندر بمبئی معادل دویست هزار جمعیت به استقبالش پرداختند و او و همراهانش را با عزتی تمام وارد شهر ساختند و در منزل مصفا مأوا یافتند. هر روز به طرزی تازه عیشی مهنّا به جهت او برپا نموده و مدت پنج ماه در آن ولایت به عیش و راحت به سر برده در بستر کامرانی غنود.

روزی سفیر مزبور را تکلیف به تماشای جنگ غراب نمودند و محمد نبی خان و همراهانش از ضرر و (۱) خسارت بی نهایت غافل بودند. توپچیان [۱۱۷] آتش فشان توپ های صاعقه نشان را به غرابی که در حوالی ساحل لنگر انداخته بود و مبلغ ده هزار تومان قیمت داشت، (۲) بسته و گلوله های توپ را نیم گرم کرده صواعق دریا شکاف افروختند و در لحظه [ای] غراب مزبوره را با آنچه در آن اندوخته بود، سوختند.ب)

۱- . ملی: (ضرور)

۲- . ملی: (واسب)

سفیر مزبور از آن جا به ولایت بنگاله شتافت و مدت یکسال نیز در آن دیار از عیش و عشرت و کامرانی کام دل حاصل یافت. مبلغ پنجاه هزار تومان در عوض خون حاجی خلیل خان به ولدش آقا محمد اسماعیل داده شد وجهی نیز معین همه ساله در وجه او بنا نهاده [شد]. چون فی مابین دولتین انگریز و روس در آن اوقات مصالحه بود، لهذا در باب مطلب امداد که ذکر شد، فرمانفرمای هندوستان به هیچوجه اقبال ننمود. سفیر مزبور بعد از ادای رسوم سفارت به صوب ایران منصرف و در ازای (۱) آن خدمت نمایان، به منصب وزارت نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس سرافراز گشته در دار العلم شیراز متوقف شد. تاریخ قتل حاجی خلیل خان ایلچی از کلک مولف تحریر و در [ا] این روزنامچه تسطیر یافت.

لمولفه:

سفیر ایران در هند شد قتیل جفاهزار حیف ز فقدان آن سفیر جلیل

ملک به فرقه تجار و معتبر در دهروطن به عرصه قزوین و مفتخر از ایل

عبث بکشتند او را مخالفان هنودز ضرب تیر جفای هنود گشت قتیل

ببین ارادت او را که بسکه دولتخواه به راه خدمت شه کرد جان خویش سبیل

درین مقدمه ناگهان برفت از یادخلیل و نیت او قصد قتل اسماعیل

چو یافت خاوری از این مقدمات خبربه سال کرد رقم آه قتل حاج خلیل ء)

۱- . ملی: (ازآء)

ذکر حرکت نوّاب نایب السلطنه به صوب ایروان و مجادله او با طایفه روسیه بی ایمان و وقایع اتفاقیه در آن عهد و اوان

نوّاب نایب السلطنه بعد از فرستادن معتمدین چرب زبان به استمالت محمد خان به صوب ایروان چند روزی به جهت آسایش سپاه کینه خواه در دار السلطنه تبریز متوقف و در روز چهاردهم شهر صفر المظفر، موکب ظفر از آن جا حرکت کرده در محال نخجوان، از کیفیت وفور استکبار و استنکار محمد خان در اجرای خدمت واقف شد و مشخص گردید که مشار الیه را دیو جهالت وسوسه کرده و در پشت دیوار مخالفت پناه آورده است و معتمدی نزد ایشپخدر سردار روسیه فرستاده او را در عزیمت ایروان و سپردن قلعه، ابواب هوس بر رخ گشاده است و ایلات حول وحوش ایروان را بعضی به قلعه آورده و جمعی دیگر را روانه سرحدات قارص و وان (۱) و بایزید کرده است.

نوّاب نایب السلطنه را غیرت جنگی حرکت نمود و بلا تأمل بر مرکب ایلغار سوار گشته به صوب ولایت ایروان نهضت فرمود. روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر صفر المظفر در کنار رودخانه زنگی، نیم فرسنگی ایروان نزول [۱۱۸] اجلال دست داد و بلا تأمل سنگرهای متین به جهت آسایش لشکر ظفر قرین در آن سرزمین بنا نهاد روز اول ورود، اهالی قلعه خیرگی (۲) بنا نهادند و به انداختن توپ های آتش فشان ابواب بلا بر چهره گشادند و توپچیان معسکر همایون نیز به افکندن گلوله های توپ و خمپاره اژدر دهان قلعه گیان را جواب های با صواب دادند.

چون ایلات حوالی ایروان از خیالات بی حاصل محمد خان به محالات حدود روم متفرق گردیده بودند، مهدی قلی خان قاجار دولو با معادل ششهزار سوار جرّار به کوچانیدن آنها مأمور و با ارقام لازمه به عهده پاشایان دولت عثمانی روانه آن حدود و ثغور شد. بعد از وصول مهدی قلی خان به سامان روم، پاشایان آن مرزوبوم به قدم صداقت پیش آمده (۳) ایلات کنگرلو و قاجار را تسلیم کردند و مشار الیه آنها برداشته وو)

۱- . ملی: (دوان)

۲- . ملی و مجلس: (خیره گی)

۳- . ملی: (آمد و)

طبل رجعت کوفته روی به اردوی کیوان پوی آوردند.

ایشپخدر نیز با مساوی بیست هزار صالدات آتشبار و شش هزار سوار جرّار و سی عراده توپ صاعقه بار، به سبب دعوت محمد خان ایروانی قاجار، به جانب اردوی ظفر شعار رهسپار بود. در محال پنبک ناگاه به مهدی قلی خان دچار و از دو طرف نایره قتال پر شرار آمد. مهدی قلی خان جمعی را (۱) به راندن ایلات معیّن و خود با معادل هفتصد (۲) سوار که همراه داشت، حایل آن سیل بنیان شکن شد. تاب مقاومت در برابر آن خیل سرشار نیاورده و همه جا جنگ [و] گریز کرده خود را به معسکر نوّاب شاهزاده رسانید و ایلات مزبور صحیحا [و] سالما وارد گشته، هر طایفه در قریه و قلعه [ای] که متعلق به ایشان بود، ساکن گردید. سپهسالار روسیه با آن افواج عفریت مانند، همه جا منزل به منزل رانده روز چهارشنبه هجدهم شهر ربیع الاول در حوالی اوچ کلیسیا (۳) سه فرسنگی ایروان نزول نمود.

جمعی از [سپاهیان] روسیه در همان روز حصار اوچ کلیسیا را خالی تصور کرده روی به دخول قلعه آوردند. قلیلی از جزایرچیان سپاه ظفر پناه که به محافظت آن جا مأمور بودند ساکت نشسته و تفنگها بر سر دست درآورده، روسیان را که به نزدیک قلعه رسیدند، به یکبار هدف تیر بلا گردانیدند. برخی بی روح گشته [و] بعضی دیگر مجروح خود را به معسکر ایشپخدر رسانیدند. قراولان اردوی شاهزاده در غروب همان روز این خبر را داده نوّاب نایب السلطنه، علی قلی خان شاهسون (۴) را که مردی تجربه کرده و کارآزموده بود، در همان شب با جمعی از سوار به اوچ کلیسیا فرستاده مقرر فرمود که از کار خصم کینه خواه آگاه و او را از فکر شبیخون انداخته تا طلوع صبح لوای محاربت افراخته باشد.

نوّاب اشرف در صبح پنجشنبه نوزدهم شهر مزبور محافظت اردو و سنگر را بهن)

۱- . ملی: (مهدی قلی خان را جمعی)

۲- . ملی: هفصد

۳- . اوچ: در ترکی به معنای سه؛ اوچ کلیسا: سه کلیسا. نام محلی است در دو فرسخی ایروان که سه کلیسا در کنار هم قرار دارند و نزد ارامنه از اماکن متبرکه است و گویند زمانی حضرت مسیح (ع) بر یکی از پیشوایان ظاهر شده. از بین این سه کلیسیا که تقریبا در کنار هم قرار دارند، وسطی از همه بزرگتر و سقف و دیوارش همه از سنگ ساخته شده است. (ر. ك: گنج دانش، ص ۱۱۱۲). مادام دیولافوا در سفرنامه کلده و شوش خود شرح مبسوطی در مورد این مکان نگاشته است.

۴- . مجلس: (شاهیسون)

عهـده جناب میرزا محمـد شـفیع وزیر اعظم و احمـد خان مقدّم، مقرّر و با افواج قاهره و توپخانه شاهره روی سـعادت [۱۱۹] به مقابله روسیه بداختر آورد.

در حوالی قلعه اوچ کلیسـیا مقـابله آن دو دریـای بلا رو [ی] داد. ایشـپخدر بنای سـپاه با نظام خویش را بر سه قلعه نهاد و توپ هـای صـاعقه فشـان را در میـان سه قلعه پیادگـان آتش فشان قسـمت نموده خود در وسط قلاع آتشـین، ماننـد شـیطان لعین که فطرتش از نـارنیران است، بـار اقامت برگشود. حسب الامر نوّاب شاهزاده آزاده، سـلیمان خان قوانلو و مهـدی قلی خان دولو به نگاهـداری میمنه و میسـره، نامجو و ضـبط جناحین را پیر قلی خان شامبیاتی و علی خان قوانلو، کینه خواه و رزمجو (۱) آمدند. در ساحه (۲) و کمینگاه، علی قلی خان شاهیسون و نجفقلی خان گروس با دستجات خویش در کمین کین ایستادند و شاهزاده فیروزی لوا در یسـار لشـکر ظفر انتمـا در پـای طوق بزرگ، که از اعلاـم ظفر فرجـام شاهنشاه تواناست، مأوا کرده، سایر امرای قاجار و شریف پاشای وزیر آخسقه و الکسندر میرزای والی زاده گرجستان در رکاب ظفر انتساب دیده بر فرمایش گشادند.

نخست خیل روسـیه به افکندن گلوله های آتشین توپ مبادرت ورزیدند و از طرف قرین الشرف لشکر فیروزی اثر جواب های کافی شـنیدند. سـیلاب بلا بالا گرفت و یغماگر اجل از کشور ابـدان کالای جان به یغما ربود. فضای گنبد آبنوسـی از دود پی درپی توپهای رومی و روسـی تیره شـد و کنـدآوران سـپاه ظفر پناه یورش به آن خیل روسـیاه را خیره. ناگاه از وسط تیپ های همایون سواره شاهیسون و خواجه ونـد و عبـد الملکی جـدا شده چون شـیران خشـمگین به یکی از قلعه جات (۳) سه گانه آن قوم بی دین تاختند و از شـرر افشانی توپ های روسی که از هرسه قلعه به جانب ایشان می انداختند، ممنوع نگشته قلعه [ای] را که در نظر داشـتند، چون بنـات النّعش متفرق ساختنـد. چون اول دعوایی بود که لشـکر اسـلام را با آن کفره ظلام دست داده، ایشان را اطلاعی از وضع مجادله با روسـیه نبود، به تفریق همان یک قلعه مطمئن گشته دست به غارت خیمه و خرگاه گشودند و از کار قضا غافل بودند. رؤوس فراوان و اسـیر بی پایان در همان رزمگاه از نظر مبارک نوّاب شاهزاده گذرانیدند و به انعام و نوازش بی کران رسیدند که به یکبار ایشپخدر ملعون آنت)

۱- . ملی: (رزمخو)

۲- . مجلس: (ساقه)

۳- . ملی: (قلعجات)

دو قلعه دیگر را حکم یورش داده و عقده از جگر توپ صف شکن گشاده کار دیگر گون شد و عنان حوصله از تصرف سپاه کینه خواه بیرون.

از هنگام ظهر تا وقت غروب، نایره جدال افروخته بود و خرمن جان ها از آتش افشانی توپ و تفنگ صاعقه بار سوخته. نوّاب نایب السلطنه قشون دیگر گون را لا علاج حکم به مراجعت فرمود و ایشپخدر نیز با قوم فتنه انگیز در سنگر خویش رفته، اقامت نمود.

کوتاهی سخن، تا سه روز متوالی ابواب مجادله فی مابین، مفتوح و ابدان مجاهدین اسلام از زخم های کاری آن قوم ظلام مجروح بود و شاهد فتحی به هیچوجه رخ ننمود.

[۱۲۰] چون ایشپخدر خود را در مرحله شجاعت، سردفتر دلیران روزگار می دانست و به ایمپراطور (۱) روس در این سفر، خطّ تسخیر قلعه ایروان را داده، نکول از قول خود نمی توانست، لهذا به محاصره قلعه مزبوره عازم شد و از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام، این معنی، وحشت محمد خان حاکم ایروان را از جماعت روسیه لازم گردید.

[مصرا]ع:

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

ذکر وحشت محمد خان از طایفه روس و توسل او به دولت ابد مأنوس و جسارت ایشپخدر به محاصره قلعه ایروان و مجادله او با نوّاب ولیعهد دوران

محمد خان بیگلر بیگی ایروان در باطن از خیال عزیمت ایشپخدر به تسخیر قلعه آگاه و از معاهداتی که با او کرده بود، قاید ندامت را همراه آمد چاره [ای] به جز توسل و انقیاد بذیل حمایت دولت خداداد ندید؛ لهذا معتمدی چند به خدمت سرکار شاهزاده فرستاده مستدعی زحمت قدوم جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم گردید که ازر)

۱- . مجلس: (و با امپراطور)

تعهدات آن وزیر عدیم النظیر مطمئن گشته و خدمت درگاه آسمان جاه را با قدم صداقت پیش آمده از حمایت جماعت روسیه گذشته باشد.

در ابتدا میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار را که در آن سفر از همراهان جناب میرزا بود، به قلعه فرستادند که هرگاه واقعا محمد خان از رفتن جناب وزارت پناه مستمال خواهد شد و در آمدن مضایقه نخواهد کرد، خبری خاطرجمعانه آورده جناب وزیر مأمور شود. مشار الیه نوشته [ای] پا به مهر از محمد خان آورده جناب معزی الیه به جانب قلعه عزیمت کرد. محمد خان و اعوانش هریک از توجه باطنی خاطر خطیر شاهنشاه صاحبقران و شاهزاده عالمیان مطمئن گشته از پیمان با روسیه بی ایمان گذشتند.

محمد خان معتمدین روسیه را که به جهت مصلحت در نزد خود متوقف داشت، علی رؤوس الاشهاد جواب شافی داده همت بر انجام خدمات دیوان گماشت. بعد از مراجعت جناب آصف مرتبت حسین علی خان، ولد اکبر خود را با جمعی از رؤسا و معارف ایروان و پیشکشی فراوان به اردوی کیوان نشان فرستاد و به امید حمایت اولیای دولت خدادداد زبان ضراعت برگشاد. به شکرانه تجاوز محمد خان از توسل به سپاه کفر بی ایمان در اندرون قلعه و اردوی ظفر ارکان کوس های بشارت نواخته شد و توپهای مسرت انداخته. نوّاب نایب السلطنه از محل سنگر کوچ کرده در چمن قرخ بلاغ نزول فرمود و چند روز در آن مکان دلفروز به جهت استجمام مراکب سپاه فیروز اقامت نمود.

ایشپخدر بدگوهر را، انقیاد محمد خان به دولت ابد بنیان بیشتر موجب التهاب آتش عدوان گردید و کشتی ثبات خویش را غرقه دریای زحمت و تعب دید، بنا را به خدعه و تزویر گذاشت و صبح روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی با جمعیت و توپخانه [ای] که داشت، علی الغفله روی زشت به اردوی والا گذاشت. از سوء اتفاقات، دوابّ اهل اردو [۱۲۱] در چمن های دورونزدیک فارغ از اندیشه ترک و تاجیک، تعلیف را گسسته عنان بودند و اهالی اردو نیز هریک در خیمه های خویش غافل از تزویر بیگانه و خویش تدارک کاری می نمودند که ناگاه از میان دره [ای] که فصل مشترک فی مابین معسکر همایون و لشکرگاه روسیه نکبت نمون بود، سواد فوج روسی جلوه بنمود.

نوّاب شاهزاده که تکیه به نیروی بخت بلند شهریاری داشت، بر سمند صرصر تک، سوار و همت بر نظم اوضاع لشکر ظفر اثر گماشت. هنوز جمعیتی درست منعقد نشده بود که ایشپخدر خیره سر در رسید و نایره حرب از طرفین شعله ور گردید.

ایشپخدر به حکمت های عملی توپخانه خویش را از کوهی که در پهلوی آن دره ژرف بود بالا برده خیل سواره و پیاده لشکر همایون را که در کنار دره مهیای جدال بودند، هدف گلوله های پی درپی توپ های صاعقه فشان کرد. پای ثبات دلیران دشمن شکن از پیش به در شد و فرق آن جمع پریشان متفرق به هر بوم وبر. جمعی از جماعت قزاق و شمس الدینلو که از محال گرجستانات فرار و در اردوی ظفر کردار در ظل حمایت دولت پایدار قرار و استقرار داشتند، درین حالت فرصت غنیمت شمرده بنا را به غارت اسباب اهل اردو گذاشتند و آحاد لشکر در فکر اسباب خویش افتاده روی از رزمگاه برگاشتند و هر یک نیز به قدر قوه از مال یکدیگر بهره ها گرفته از سامان خویش گذشتند.

نوّاب نایب السلطنه چون شیر غضبناک با چهره [ای] افروخته چون آتش تابناک بر فراز خنگ چالاک نیزه خطی رشک سنان سماک در دست، (۱) سر و پهلوی جمعی از جنود مسعود را از ضرب نیزه شکست و خست بالاخره فایده پذیر نگشته احدی به او نپیوست. ایشپخدر چون توسن ایّام را رام و باده حصول مرام را در جام دید، به خیال محاصره ایروان با افواج خویش وارد مسجد جامع شهر که نزدیک قلعه بود، گردید.

آن روز در میان قلعه گیان و او، سفیران مهره های آتشین توپ تنّین (۲) قرین آمد و شد کرد و در آن شب سنگرهای متین بسته مجددا روی به استمالت محمد خان آورد.

نوّاب شاهزاده با جمعی که همراه داشت به محال صدرک که دو فرسخی ایروان است، روی گذاشت. جمعی از سران عسگر و آحاد لشکر در موقف موآخذت حاضر آمدند و سایرین از روی عبرت بر ایشان ناظر. قشون متفرقه از هر طرف رسید و مسرعان سریع السیر به جهت اعلان این خبر به حضرت شاهنشاه دادگر به صوب چمن سلطانیه پی سپر گردید.

[مصرا]ع:

از طبیبان نتوان داشت مرض را پنهاها

۱- . ملی:+ (و)

۲- . مار بزرگ، اژدها

ذکر حرکت موکب اعلی از چمن سلطانیه و صادرات عرض راه و شبیخون بردن به معسکر روسیه روسیاه و تلافی آن قوم حال تباه و مراجعت بدون مرام و دلخواه

قبل از رسیدن خبر شکست شاهزاده زبردست، شاهنشاه هر بلند و پست [۱۲۲] به حکم الهامات غیبی از چمن سلطانیه حرکت فرمود و در دار السلطنه تبریز از ورود اسماعیل بیک بیات، معتمد نوّاب شاهزاده، این خبر ملالت اثر نقاب از چهره برگشود.

نخست اسماعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت را با جمعی از سپاه جرار به منقلای موکب ظفر شعار مأمور و پس از چند روز با سپاهی نامحصور از آن جا حرکت و کنار رود ارس مضرب خیام ظفر آیت شد. چون عبور آنهمه لشکر از آن رود پهناور به مدد سفاین بی مرّ نیز ممکن نبود و جرأت ایشان را اقدامی از شاهنشاه مظفر لازم می نمود، بنابرآن علی الصباح چون خورشید فروزان بر صدر زین سپهر بنیان برنشست و عبور از آن رود پهناور را کمر همت بربست. سپاه ظفر پناه چون چنین همتی از آن شاهنشاه آگاه دیدند، همگی توسن توانا در آب رانده از طالع همایون بدون آسیب گذشتند. احمال و اثقال شاه و سپاه نیز بی زحمتی به آن طرف رود وارد گشتند.

بالجمله در محال نخجوان چند نیزه سر از جماعت روس منحوس بداختر از نظر خسرو بحروبرّ گذشت و این فقره در بدایت عزیمت میمون (۱) به فال کسب. تبیین این مقال آن که بعد از ورود اسماعیل خان دامغانی بلافاصله برحسب امر نوّاب شاهزاده به اتفاق مهدی قلی خان دولوی قاجار به حوالی اردوی روسیه نابکار تاختند و جمعی را که در چمن های دورونزدیک ایروان با اسباب حرب مشغول به چرانیدن دواب بودند، گرفتار کمند اسار ساختند. بعضی که در هنگام گیرودار مقتول شدند، رؤوس ایشان را به حضرت اعلی فرستادند و اسرا و دوابّ را رانده به اردوی نوّاب شاهزاده روی نهادند.

از منزل نخجوان لوای فلکسا حرکت و روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الثانی محل کرنی چای، یک فرسخی ایروان مضرب رایت ظفر علامت شد. چون موافق تجربه که بهت)

۱- . مجلس: (میمنت)

عمل آمده، دعوای روبرو با آن طایفه فتنه جو با وجود سپاه بی نظام، صرفه [ای] نداشت، لهذا صاحبقران معظّم در همان شب شبیخون بنا گذاشت. سنگرها بسته شد و لشکر ظفر اثر برحسب امر داور شهامت سیر در کیمن آن قوم بداختر نشسته.

چون ایشپخدر ملعون در محاصره قلعه ایروان هفت سنگر متین ترتیب داده و خود در جامع شهربند بار اقامت نهاده بود، بنابر آن فوج فوج از دستجات سواره و پیاده به یورش هر سنگر معین و آماده کردند و قرار بر این شد که هر فوجی تدارک کار شبیخون را دیده قبل از طلوع صبح صادق، هنگامی که از اردوی کیوان شکوه توپ البرز کوب بلندآوا شود، به یکبار بر سنگرهای روسی تاختن آرند و همت بر فتح سنگر و تدمیر آن قوم بداختر گمارند. در موعد مقرر که آوای توپ را شنیدند، به یکدفعه افواج قاهره توکل بر خالق جزو و کل کرده و توسل به طالع شاهنشاه با توکل جسته از اطراف بر سنگر روسیه ریختند و کار از پیکار توپ و تفنگ گذشته (۱) اسلام و کفر چون نور و ظلمت باهم آمیختند. روسیان بی [۱۲۳] ایمان که مخمور از شراب و از آن بلای ناگهان بی خبر و در خواب بودند، سراسیمه از جای برخاستند و به مدد قمه و سرنیزه و سایر آلات حرب با قشون ظفر نمون دست و گریبان گشته (۲) هنگامه ها (۳) آراستند.

صاحبقران مظفر خود بر سر تلّی بلند با جمعی از میران و امیران و غلامان جلادت توامان در حوالی رزمگاه ایستاده و دیده بر جانفشانی و جانستانی سپاه کینه خواه گشاده بود. از نوای هایاهای دلاوران و صدای هزاهز گندآوران، گفتی آفتاب از مغرب تابان و شور روز قیامت نمایان است. پیکرهای ددان روسی از ضرب دشنه و خنجر یلان دلاور بر خاک افتاد و ایشپخدر بداختر امداد جنود نامسعود خویش را با توپخانه بی مرّ به سمت سنگرهای دیگر روی نهاده (۴) تا هنگامی که آفتاب عالمتاب طالع شد، خنجر ترکان قاجار و پیادگان سپاه جرار، عروق و مفاصل اجساد آن قوم نابکار را قاطع آمد.

از فرط صدمات پی درپی که از لشکر کی دیدند، جمیع سنگرها را خالی کرده روانه دیار ادبار گردیدند و سپاه کینه خواه معادل یکهزار نیزه سر از آن گروه بداختر از نظر شاهنشاه جلالت سیر گذرانیدند. غارت قبه و خرگاه و یغمای اسباب و اساس آن قومد)

۱- . مجلس: (گذشت)

۲- . مجلس: (گشتند)

۳- . ملی: (هنگامها)

۴- . مجلس: (نهاد)

روسیاه را خداوند توانا داناست و محاسب و هم از حساب آن در زاویه عجز مشغول انزوا. ایشپخدر بدگهر را چنان به خاطر رسید که تدبیری اندیشیده (۱) لشکر ظفر اثر را که در سنگرها مشغول یغما و غارت بودند، بیرون و در ثانی از سپاه کینه خواه خویش مشحون سازند. توپ های صاعقه نشان را بر سر تلّی که مشرف بر سنگرهای او بود، کشید و بر لشکر قیامت اثر صاعقه فشان گردید. لشکر قیامت اثر چون خویش را غرقه آن دریای سوزان دیدند، از بقیه غنیمت گذشته به اردوی اعلی برگردیدند. ایشپخدر بلافاصله با آن دیوان بی (۲) سلسله وارد سنگر [شد] و شاهنشاه مظفر نیز به اردوی همایون خرامید.

بالجمله ایشپخدر عنان صبر و شکیبایی از دست داده به فکر انتقام افتاده (۳) و جعفر قلی خان دنبلی نمک به حرام را با یکنفر از ینارالان با احترام و ده هزار پیاده و سوار و بیست عراده توپ دوزخ شراره در شب دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الثانی به شبیخون اردوی حضرت صاحبقرانی معین نمود. (۴) حسن خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی که در آن شب قراول بود، از عزیمت روسیه آگاه و سواری به تعجیل فرستاده و در حضرت خلافت مهر از گنجینه این راز سربسته برگشود. شاهنشاه آگاه که در مهمّات عظیمه اش، تدبیر موافق تقدیر است، تدبیری ملوکانه اندیشید و آن قوم جاهل را از آن تدبیر کامل به دام کشید؛ لشکر ظفر اثر را از سواره و پیاده به خروج از سنگر فرمان داده قبه و خرگاه و اساس سلطنت را با اوضاع امرا و سپاهی بر جای گذاشته و توپ های تندر فغان را نیز پر کرده و بیرون کشیده [۱۲۴] در دامان کوهی که مشرف بر سنگر بود، با آن سپاه آراسته چون کوه پابرجای بایستاد. مکنون خاطر انورش این بود که، افواج روسیه غافل از حقیقت کار در آن شب تار در سنگرها بریزند و سپاه ظفر پناه از دامان کوهسار به انداختن توپ صاعقه شرار و تفنگ آتشبار، خون ایشان را با خاک راه بیامیزند. از اتفاقات، روسیه نکبت آیات (۵) در آن شب دیجور، شاهراه اردوی ظفر گنجور را گم کرده وقتی رسیدند که از طلوع طلیعه مهر انور، هوا روشن بود و جلوه اختر کاویانی مانند مهر آسمانی از دامان کوهسار فروزان و مبرهن. سنگرها را کلا از سپاه نصرت همراه خالیت)

۱- . ملی: (اندیشید و)

۲- . ملی: (پی)

۳- . مجلس: (افتاد)

۴- . ملی و مجلس:+ (و)

۵- . مجلس: (آیت)

دیدند و از اقدام به این جسارت پشیمان گردیدند؛ مانند جنود شیطانی که بر گنبد آسمانی عزم صعود نماید، روی به خیل سپاه حضرت صاحبقرانی کرده از آن کوه گردون شکوه عازم صعود شدند. قدری راه که طی شد، گرما و تشنگی بر ایشان دست داده و زمانی حیران ایستاده چون بخت خود برگردیدند و سپاه فرخنده پی، برحسب امرکی، چون شیران خشمناک بر اثر آن قوم بی باک تاختند و آن روباهان مزور را پی درپی [مصرا]ع:

گرفتند و بستند و انداختند

ایشپخدر تیره روز بعد ازین دو صدمه عافیت سوز که از طالع خسروانی از سپاه ایرانی دید، دیگر پای جسارت از سنگر بیرون ننهاد (۱) و پیرامون کار پیکار نگردید.

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر انسداد معابر و قطع آذوقه از روسیه و گرفتاری جمعی از ایشان و فرار ایشپخدر و آمدن محمد خان حاکم ایروان و رجعت به طهران

ایشپخدر در خارج شهربند ایروان نشست و همت بر محاصره قلعه بست به فکر آذوقه و سپاه خویش افتاد و از هر طرف جمعی به جهت آوردن آذوقه به ولایت تفلیس فرستاد. سه معبر بود که ایشپخدر به جهت آوردن آذوقه به ولایت تفلیس معین نمود:

یکی معبر قرخ بلاغ که علی خان قوانلوی قاجار و محمد خان خمساوی افشار به محافظت آن جا دامن زن [شد] و دیگری معبر اوچ کلیسیا که رضا قلی خان دولوی قاجار با جمعی از پیادگان و سواره (۲) به محارست آن راه معیّن بود و دیگری معبر محال پنبک ایروان که پیرقلی خان شامبیاتی در توقف آن حدود پای به دامن آمد.

ایشپخدر جمعی از توادزادگان (۳) معروف جماعت گرج را که در پردلی موصوفن)

۱- . ملی: (بنهاد)

۲- . مجلس: (پیاده و سوار)

۳- . ملی: (تواذوگان)

بودند، از معبر قرخ بلاغ به جهت رسانیدن غلات و اسباب و دیگر در شب هنگام روان ساخت. ایشان در آن شب تار به حارسین قرخ بلاغ دچار (۱) [شدند و] در میانه هنگامه گیرودار گرم گشته، الحق پاداری ها و مردانگی ها کردند؛ ولی بالاخره از فرّ طالع همایون خسروی برخی قتیل (۲) و جمعی از معارف ایشان به دست سوار خمساوی اسیر و دستگیر گردیده روی به اردوی کیوان پوی آوردند و در اند زمانی از فرط اصالت و نجابت در دربار دولت [۱۲۵] به سبب حسن خدمت ترقیات کردند. عرصه اردوی خسرو لشکرشکن از چهر آتشناک آن پری رویان گرج و ارمن، رشک وادی ایمن گردیده (۳) شهریار عالیمقدار جمعی از معارف ایشان را به جهت خدمت انجمن حضور همایون برگزید و (۴) بقیه را به سران و میران لشکر بخشید.

جمعی از صالدات روسیه حفظه محال پنبک که در آن جا به سبب رسانیدن آذوقه به اردوی ایشپخدر توقف داشتند، چون قدری علوفه از تفلیس رسیده و از دستبرد پیر قلی خان و سپاه ظفر عنان ترسیده بودند، لهذا به ایشپخدر اعلام نمودند و طلب امداد را به جهت رسانیدن سیورسات زبان گشودند. ایشپخدر جمعی از پیادگان مشهور به صالدات یکیر را که عبارت از جوانان بلند بالای تواناست با چند عراده توپ به سرکردگی یک نفر مایور، که به قانون روس به معنی یوز باشی است، به امداد ایشان و آوردن آذوقه روان نمود.

شاهنشاه ظفر همراه از این معنی آگاه و علی قلی خان شاهیسون را نیز به امداد پیر قلی خان مزبور ماموز فرمود و مشار الیه از عرض راه، سواری را به شتاب روان و پیر قلی خان را از عزیمت روسیه آگاه نمود.

بالجمله هنگامی که صالدات مزبور به حوالی پنبک رسیدند، پیر قلی خان با سواره از دامان کوه و علیقلی خان در ساحت دشت (۵) پس وپیش ایشان را گرفتند و حمله ور گردیدند و پس از (۶) اندک زدوخوردی، جمیع آن جماعت را با اسباب و توپخانه اسیر و دستگیر کرده به اردوی کیوان پوی رسانیدند. از رؤوس منحوس سران روسز)

۱- . ملی: (و چاره)

۲- . ملی: قلیل

۳- . مجلس: (گردید و)

۴- . ملی: (برگزیده)

۵- . ملی: (ساعت دست)

۶- . ملی:- (از)

در پیشگاه سراپرده فلك مأنوس تلّ ها (۱) افراشته و آن گرفتاران را (۲) به جهت سرور خاطر اسلامیان به ممالك خراسان و عراق و فارس روان ساختند. از آنجمله پنجاه نفر از آن طایفه را که بزرگ ایشان معروف به ارس خان بود، معتمدی به دار العلم شیراز آورده موجب مسرت بینندگان گردید. (۳) این ارس خان را بالاخره سعادت دستگیر گشته مسلمان شد.

بالجمله ایشپخدر بدعاقبت که گوهر بخت را تیره و شیران لشکر ظفر اثر را در اتلاف خویش به اسراف خیره دید، (۴) و (۵) عدم آذوقه نیز در اردوی او به مرتبه اعلی رسید و صالدات او به سبب تنگی آذوقه برگ و پوست درخت می خائیدند، لهذا دیگر تاب درنگ نیاورده در اوایل شهر جمادی الثانی (۶) شب (۷) هنگام علی الغفله از دور ایروان کوچ کرده خاك بر فرق عارونك بیخته روانه تفلیس گردید. در وقت بامداد این خبر به مسامع علیّه رسید و محمد حسین خان قوانلوی قاجار سرکشیکچی باشی، که به علت سطبری (۸) لب، معروف به دوداغ بود و جمعی از سواران جرار به عقب او تاخت و تا محال آواران تفلیس ایروان (۹) رفته هرکه را دید، از لباس هستی عریان ساخت.

از قرار تحقیق در آن سفر خیریت اثر معادل چهار هزار نفر از روسیه بداختر قتیل و اسیر لشکر انجم حشر آمد. شمار شهادت یافتگان (۱۰) سپاه اسلام در جمیع این جدال ها، تحقیقا به یکهزار نفر می رسید و به جهت هریك از بازماندگان ایشان جیره و جامه معین گردید. (۱۱)

[۱۲۶] بالجمله بعد از فرار ایشپخدر محمد خان ایروانی و کلبعلی خان نخجوانی که در قلعه نزد او بود، (۱۲) به آستان مروّت بنیان روآوردند و از خلاصی خویش و اهالی آن قلعه شکرها کردند. محمد خان مورد نوازش فراوان گردیده باز به ایالت ایروان سرافراز گشت و پسرش نیز که در اردوی همایون بود، اذن رخصت یافته به اتفاق پدر به قلعه برگشت.د)

۱- . ملی: (پلها)

۲- . ملی:- (را)

۳- . ملی: (کرده)

۴- . ملی:- (دید)

۵- . مجلس:- (و)

۶- . مجلس: (الثانیه)

۷- . ملی:- (شب)

۸- . ملی: (سطیری)

۹- . مجلس: اواران ایروان)

۱۰- . ملی: (یافته گان)

۱۱- . ملی: (گردیده)

۱۲- . ملی: (بودید)

ابو الفتح خان جوانشیر به نظم قراباغ شتافت و الکسندر میرزای والی گرجستانات به توقف محال (۱) نخجوان رخصت یافت. چون اسماعیل خان قاجار شامبیاتی در سال قبل به استدعای اهل خوی در آن جا حاکم و محمد علی خان برادر مهترش نیز به سرداری مملکت آذربایجان و توقف خوی محسود اعالی و اعاظم بودند، لهذا در [ا] ین اوقات نیز از امضای حکم سابقه بر مراتب عزت و اعتبار (۲) افزودند.

از این که موسم خریف در رسید و هوا را دمسردی شعار گردید، صاحبقران نامدار نظم هر ولایت را به عهده یکی از اهالی معیّن و عازم تختگاه مینوون شد [و] در روز دوشنبه هفدهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و نوزده، با موکبی مشحون به نصرت و ظفر وارد مقرّ خلافت جاوید سیر گردید.

لمولفه:

ملک ری جان در تنش کاینک شه از راه آمده خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده

خاکی که رفته بر سما گردی بود از جیش شاه (۳)یا چرخ بهر پیشوا خود بر سر راه آمده

با تیغش آتش خو شده کار عدو یکرو شده با فتح هم زانو شده با بخت همراه آمده

تا دیده گردون رزم او مانده خجل از عزم اوکوه گران با حزم او بی وزن چون کاه آمده

بس (۴) در کمند آن جم نشان بسته سر گردنکشان با آن بلندی کهکشان بسیار کوتاه آمده

با صولت رستم شده جایش چو بر او هم شده با همت حاتم شده چون بر سر گاه آمده

صمصام کین را آخته بر قلب روسی تاخته کار عدو را ساخته اینک به خرگاه آمده س)

۱- . ملی: (مجال)

۲- . ملی: (اختیار)

۳- . ملی: (شا)

۴- . ملی: (پس)

انداخت بخت یاورش جان عدو در شش درش وز مهره هفت اخترش بس نقش (۱)دلخواه آمده

کوس از پی شادی دگر سر کرد افغان از جگرکز روس با فتح و ظفر فتحعلی شاه آمده

شاهی که از تیغ یمان اقلیم گیر آمد همی وز یاری بخت جوان خصمش حقیر آمد همی

ذکر ورود فرستادگان امیر ناصر الدین توره اوزبک شاهزاده ماوراء النهر

امیر ناصر الدین توره، امیر حیدر پادشاه ماوراء النهر را برادر کهتر است و پسر امیر معصوم ملقب به بیکی جان، معروف به ولی النّعمی، ابن دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق است که اجداد ایشان در حضرت چنگیز خان رتبه اتابکی داشته اند و به این سبب لقب خود را اتالیق گذاشته اند. توره در لغت جغتای به معنی قانون و قاعده و یاسانامه چنگیز خانی را نیز گویند، ولی اکنون به اصطلاح اوزبکیّه عبارت از شاهزاده است. اصل ایشان از طایفه اوزبک و عموم این طایفه منسوب (۲) به اوزبک خان، نبیره (۳) جوجی خان بن چنگیز خان اند.

در وقتی که محمد خان شیبانی معروف به شیبک خان [۱۲۷] از دشت قبچاق آمده در ماوراء النهر حکمران و دار الارشاد بخارا محل ایالت آن خان ذی شأن شد، طوایف اوزبک را نیز از دشت قبچاق آورده در آن جا ساکن گردانید. از قراری که در تواریخ مذکور است، فی مابین سلسله شیبک خانی با سلسله جلیله پادشاهان صفوی- انار الله برهانهم- همواره اوقات نزاع و جدال بوده تا در زمان دارایی نادر شاه افشار، ابو الفیض شاه که هم از آن سلسله است، به حکم پادشاه مزبور در آن ملک فرمانروایی می نموده است.

رحیم خان اتالیق، ولد حکیم اتالیق که دخترزاده ابو الفیض شاه بود، با ده (۴) هزاره)

۱- . مجلس: (بسیار)

۲- . ملی: (مینوب)

۳- . ملی: (نمیره)

۴- . ملی:- (با ده)

از جماعت اوزبکیه، همواره در رکاب نادر (۱) افشار خدمت می نمود. بعد از قتل آن سلطان قهار با جمعیت خود خاطر بر عزیمت بخارا گماشت و بنا را به کفران نعمت گذاشت و ابو الفیض شاه ولی نعمت را از میان برداشت. بعد از سپری شدن ایّام دولتش (۲) نوبت حکمرانی به دانیال اتالیق برادر او رسید و او به مرمت احوال رعایا مایل گردیده در اندك زمانی تخت را به تخته بدل گردانید. میر معصوم نام مکنّی به شاه مراد، ملقب به بیکی جان، معروف به ولی النعمی، ولد او، برجای پدر نشست و همت بر رواج مذهب حنفی بست. به سبب وفور غرور خود را خلیفه خواند و (۳) لشکر به هر بوم وبر به (۴) اضمحلال طوایف شیعه راند [و] بارها به تسخیر مروشاهیجان رایت برافراخت تا رفته رفته آن ولایت را مسخر ساخت.

بیرام علی خان قاجار عز الدینلو، که اجدادش از عهد شاه عباس صفوی تا اوایل دولت سلطان شهید، اکثر اوقات در آن سرحد حاکم و نافذ الفرمان بودند، (۵) در حومه میدان شربت شهادت چشید و بیکی خان اولاد او را با عموم اهالی مرو از آن جا کوچانید و در بخارا و سایر ولایات ماوراء النهر ساکن گردانید. بند مرو را خراب کرد و آن ولایت را نمونه سراب ساخت و پسر کهتر خود، امیر ناصر الدین توره را از حکومت و اختیار آن ولایت بنواخت و خود پس از چندی به راه دیار آخرت پرداخت.

جناب حاجی محمد حسین خان ولد بیرام علی خان از بخارا فرار و به دربار معدلت مدار صاحبقران نامدار شتافت و به سبب وفور کمالات نفسانی و روحانی، اعتباری تمام یافت [و] مخاطب (۶) بار شد و سرخیل امراء نامدار. امیر حیدر توره که بعد از فوت پدر حکمران شد، (۷) من متعلقان حاجی محمد حسین خان مزبور را از برادران و پسران و بین اعمام و غیره یکروز در میدان بخارا سیاست کرد و متعلقات او را به اعیان آن ولایت چون اسرای روم و فرنگ قسمت نمود. شدّت عمل و سفك دماء بی محلّ باعث نفرت اهالی آن سامان از امیر حیدر توره گردید. استیلای خود را با وجود برادر کهتر در ولایت مرو ممکن نمی دید، بنابرآن (۸) معتمدی چند فرستاد و (۹) امیر ناصر الدین توره را ببهه)

۱- . مجلس:+ (شاه)

۲- . ملی:- (دولتش)

۳- . مجلس: (خوانده)

۴- . ملی:- (به)

۵- . ملی: (بوده)

۶- . ملی: (محافظت)

۷- . ملی:- (شد)

۸- . ملی: (بناران)

۹- . ملی: (فرستاده)

به صوب بخارا دعوت کرد. منظورش این بود که او را از میان بردارد [۱۲۸] و پس از آن همت بر استیلا گمارد.

جناب امیر ناصر الدین از قراین خارج و داخل این معنی را استدراک کرد و فرستادگان او را اجوبه [ای] خشنا (۱) داده و روی توسل به اولیای دولت جاوید عدّت آورد. جمعی از رؤسای طایفه اوزبکیه را با چند سر اسب و عریضه [ای] ارادتمندانه به درگاه صاحبقران یگانه گسیل ساخت و به طلب امداد از دولت خداداد پرداخت. به نوّاب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان احکام قضا نشان داده شرف صدور یافت که:

چون جناب امیر ناصر الدین توره نوّاب همایون ما را به منزله فرزند است و آن فرزند ارجمند را برادری بی مانند (۲)، رعایت جانب او را در هرحال منظور دارد و هرگاه امیر حیدر توره همت بر دفع او و استخلاص مرو گمارد، آن فرزند لشکرها به امداد او تعیین [نماید] و نگاهداری او بر ذّمت (۳) خویش واجب شمارد.

فرمان عنایت نشان نیز در جواب عریضه او و صادر و فرق مباهاتش (۴) به اعطای اکلیلی مکلل قرین اکلیل سپهر ذو المفاخر شد [و] فرستادگانش نیز مورد عنایت و التفات فراوان گشته، اذن مراجعت حاصل و خاطر او را مایه سروری کامل شدند. بقیه داستان و شرفیابی او به سامان دولت ابد ارکان- انشاء الله تعالی- در محل خود ذکر خواهد شد.

ذکر بروز مخالفت محمد خان

نهی غلیجائی (۵) افغان در سرحدات کرمان و سیستان و تعیین نوروز خان قاجار به دفع آن

محمد خان، ولد اعظم خان غلیجائی افغان است و این جماعت همواره به سبب مخالفت با طایفه درّانی، دربه در و بی سامان [بودند]. پدر اعظم خان در اواخر دولت احمد شاه ابدالی از دار القرار قندهار فرار و نزد کریم خان زند رفته به حکومت محال سیستان و توقف در قلعه نرماشیر برقرار شد [و] به مرور ایّام قلاع محکمه در آن دیارن)

۱- . جواب های خشن

۲- . مجلس: (بنماید)

۳- . ملی: (برابر دست)

۴- . ملی: (سپاهانش)

۵- . ملی: (نهی علیخان/ علیجان)

ساخت و رایت خودسری افراخت (۱).

در بدایت این سال فرخنده فال (۲)- از قراری که اظهار شـد- اعتضاد الدوله ابراهیم خان عم زاده به ایالت ولایت کرمان روانه آن سامان آمد و محمد خان اضـطرارا به خاکبوسی درگاه همایون گرایان شد. بعد از صدور امضای فرمان حکومت سیستان و اعطای خلعت و نوازش فراوان بـاز به آن سامـان شـتافت و به سـبب اقتضـای فطرت پلیـد، (۳) روی از سامـان خـدمت برتافت. جمعیتی فراهم آورده بر سر قلعه بم آمده، (۴) اسماعیل خان عرب عامری حاکم جندق برحسب صوابدید ابراهیم خان مأمور به محافظت آن حدود ارم قوام (۵) شد.

از سوء اتفاقـات، قحط غلاـیی غریب در ولایت کرمان و آن حوالی به هم رسـیده (۶) از محـال فارس و عراق به حکم خسـرو آفاق غلّات فراوان به آن ولایت حمل ونقل گردیـد. تعیین لشـکر با آن (۷) همه قحط بی مرّ به دفع محمد خان بدسـیر مقتضی تدابیر ملکداری نبود، بعد از رفع بلیه غلا تعیین سپاه اقتضا نمود. نوروز خان عز الدینلوی قاجار که امیری شجاعت آثار و دربار اعلی را حاجب بزرگ و میر بار (۸)، که عبارت [۱۲۹] از ایشک آقاسی باشی است، بود با جمعیتی که دفع محمد خان کفران نشان را کفایت می نمود، در عشر اوّل شهر شوال المکرّم سنه یکهزار و دویست و نوزده به آن سامان روان گردید.

بقیه داستان نوروز خان و دفع فتنه محمد خان نادان در وقایع سنه آتیه- انشاء الله تعالی- رقم زد کلک درر افشان خواهد شد.

[مصرا]ع:

زیرا که داستان دگر بر زبان ماس).

۱- . مجلس: (برافراخت)

۲- . مجلس: (مآل)

۳- . ملی: (بلند)

۴- . مجلس: (آمد و)

۵- . مجلس: (توأم)

۶- . مجلس: (رسید و)

۷- . ملی: (لشکرها آن)

۸- . میر بار، محفف امیر بار: سالار بار و حاجب بزرگ؛ رئیس تشریفات دربار. این عناوین جهت ایشیک آقاسی باشی از عهد صفوی به کـار می رفت که مترادف وزیر دربـار در یکصـد و پنجاه سـال اخیر بود. (ایشـیک آقاسـی باشـی حرم فقط مسـئول نظارت در آسـتانه حرم بود و هیـچ گونه دخالتی در مسـئولیت های مهمتری که توسط هماننـدان دیوانی وی انجام می گردید، نداشت) (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۲۰).

بخش ۲

بهاریه سال فرخ مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و نوزده هجری [قمری]

و عزیمت موکب ظفر (۱) به جانب مملکت باختر و اعلام بعضی احکام و خبر

دارای هنگامه آرای ترک سپهر اخضر، اعنی مهر انور، به دفع سندروسی (۲) چهران کواکب این بلند منظر، چهل دقیقه از روز پنجشنبه نوزدهم شهر ذی حجه الحرام گذشته، از دار الخلافه حوت به تخت طاوس حمل جلوه گر شد و به حکم او چاکران سحاب نیسان (۳) که والیان ولایت گلستانند، به ریختن توپ های صاعقه فشان تندر، فرمان بر و نوروز فیروز افغان هزاردستان زابلستان (۴) گلستان را بلندآوا ساخت و نوگل (۵) سوری که نایب سلطان بهار است، به دفع جماعت بنی اصفر ریاحین صفرا رنگ پرداخت و سلطان بهارش به والی گری ولایت گلشن بنواخت. بریدان صرصر مژده شکست سندروسی رویان گلشن و تنگ چشمان زاغ و زغن را به گوش خسرو ربیع رسانیدند و مباشرین (۶) دار السلام چمن، فرستاده شمال را به دربار سلطان بهار روانه گردانیدند. زاهد سجاده پرست از مذهب حق پرستی عدول ورزید و از چهر آتشناک بنات مسیحی لاله و شقایق، دل از دست داده خلیل آسا در آتش منزل گزید. سپهسالارن)

۱- . مجلس: (مظفر)

۲- . سندروس: صمغی است که از سرو کوهی گرفته می شود و با آن دانه تسبیح می سازند.

۳- . ملی: (بیان)

۴- . ملی: (تبرازدستان و ایلستان)

۵- . ملی: (توکّل)

۶- . ملی: (باشرین)

روسی نژاد دی به ضرب مهره آتشین صواعق پی درپی از عالم گلشن رخت بربست و موکب خسرو ربیع با ابهتی تمام به دار الخلافه چمن پیوست. همانا سور سوری بود که بلبل نواخوان و تغنّی کنان شد و سرودست افشان و پای کوبان آمد.

شاهنشاه با دادودین بعد از انقضای بزم شیلان رنگین چند روز اوقات همایون را به گذراندن طوی های سنگین مصروف داشت و پس از آن همّت به عزیمت (۱) مملکت آذربایجان گماشت. نخست به ولایات آذربایجان و فارس احکام مطاعه صادر فرمود و چنین امر نمود که در (۲) هریک ازین ولایات، استادان (۳) پرفن، توپ های تنین تن بریزند تا توپچیان زبردست رکاب معلّی با جماعت روسیه روسیه ستیزند.

در اندک زمانی در ولایات مزبوره یکصد عراده توپ قلعه کوب و توپ های جلو ریخته شد و تنّین تنان رکاب همایون آمیخته. در آن اوقات، مولف این کتاب مستطاب در دار العلم شیراز در خدمت نوّاب حسین علی (۴) میرزای فرمانفرما، مصاحب و ندیم بود.

هر توپی را نامی گذاشت و تاریخ نظمی از زادهای طبع مولف بر روی هریک مرقوم داشت. یک قطعه از جمله آن تواریخ که خالی از امتیازی نبود، درین صحیفه ثبت نمود: (۵)

سلطان جهان فتحعلی شه که ز گردون تا پایه ایوانش دو صد مرحله افتاد

آن شاه که بر در که ایوان [۱۳۰] جلالش خورشید شراری است که از مشعله افتاد

گردون همه روز از پی امرش چو قدم زدبرپاش ز اختر همه شب آبله افتاد

دینار یکی طفل بود کز کف رادش هنگام سخا بی مدد (۶)قابله افتاد د)

۱- . ملی: (العزیمت)

۲- . ملی:- (در)

۳- . ملی: (آستان و)

۴- . مجلس: (حسین قلی میرزای)

۵- . مجلس:+ (لمولفه)

۶- . ملی: (پی مدد)

از حکم جهان محکمه او که فلک رابر گردن ازو تا (۱)به ابد سلسله افتاد

شد ریخته این توپ که شد زلزله اش نام وز هیبت آن در دو جهان غلغله افتاد

پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ زین زلزله بر برج سما زلزله افتاد بالجمله نیز مقرّر گردید که سواران سپاه ظفر پناه کلّا یراق و اسباب اسبان خود را از زروسیم ترتیب دهند و پیادگان لشکر قیامت اثر نیز اسباب خود را از آن دو جوهر زیب و زینت نهند. منظور این که، هریک از آحاد سپاهی را در اسفار دورونزدیک وجه معاش همراه باشد و در جایی که قدرت بر تحصیل آن نیست، وجهی مهیا بر وجه دلخواه.

خلاصه قبل از حرکت موکب فیروز، داستان فتح نوروز خان قاجار و شکست محمد خان افغان تیره روز، اولیای دولت ابد اندوز را سامعه افروز شد. تبیین این مقال آن که از قراری که در داستان سنه ماضیه نگارش یافت، نوروز خان قاجار میر بار، با لشکری جرار به دفع محمد خان افغان نابکار به صوب ولایت بم و نرماشیر شتافت. بعد از ورود او، محمد خان قلعه بم را از بیم جان گذاشته و در حصار نرماشیر دل بر تحصّن گماشت. لشکر مظفر در روز پنجشنبه بیستم شهر سنه یکهزار و دویست و (۲) بیست، دور (۳) آن قلعه را گرفته و محمد خان پای جسارت بیرون نهاده گیروداری صعب دست داد و خان افغان دو زخم (۴) منکر برداشته مخذولا منکوبا روی به دیار بلوچستان گذاشت.

قلعه نرماشیر که سالیان دراز در تصرف افاغنه نکبت انباز بود، از فرّ بخت بلند خسروی ضمیمه مملکت ایران شد و توابع سیستان نیز تابع امرونهی ابراهیم خان [گردید]. نوروز خان با سرها و اسرای افغان به درگاه فیروزی نشان گراييد و این فتح نمایان در بدایت عزیمت شاهنشاه کشورستان مبارک، به فال گردید.م)

۱- . ملی: (او یا)

۲- . ملی:- (و)

۳- . ملی: (و در)

۴- . ملی: (دور جم)

تاریخ افتتاح قلعه نرماشیر از کلک مؤلف تحریر و در این رساله تسطیر یافت: (۱)

محمد خان افغان نهی شد طاغی از داراازین طاغی شدن عالم بسی کردند توبیخش

به دفعش حضرت نوروز خان مأمور شد از شه چو مرغان شکاری عاقبت آویخت بر سیخش

گرفت آن ملک نرماشیر را از دست آن روبه بنازم طالع خاقان که شد بر دیده گلمیخش

اگر از خاوری خواهی تو تاریخش بدان ای دل که نرماشیری از نوروز نو بینند (۲)تاریخش

ذکر تعیین نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا [۱۳۱]

به مجادله روس و حرکت به جانب منزل تخت طاوس و برخی اوضاع نامأنوس (۳) از وقایع روس منحوس

بعد از آن که خاطر الهام مظاهر از شکست طایفه افغان قرین مسرتی بی پایان شد، به جهت مجادله با جماعت روسی عزیمت مملکت آذربایجان تصمیم یافت و در روز سه شنبه پانزدهم (۴) شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست، نوّاب نایب السلطنه العلیه برحسب امر شاه (۵) بهیّه با معادل بیست هزار سپاه به صوب مملکت آذربایجان شتافت و میرزا عیسی فراهانی ملقب به میرزا بزرگ، که از منسوبان قریب میرزا محمد حسین المتخلص به وفا وزیر امراء زند (۶) و تا آن زمان مأمور به وزارت دار الخلافه بهیّه بود، به وزارت نوّاب نایب السلطنه مستسعد و فرق اعتبارش ازین مفاخرت قرین فرق فرقد شد.ه)

۱- . مجلس:+ (لمولفه)

۲- . مجلس: (بینید)

۳- . ملی: (یا مانوس)

۴- . مجلس: (چهاردهم)

۵- . مجلس: (شاهنشاه)

۶- . مجلس: (زندیّه)

لوای فلک فرسای حضرت صاحبقرانی در روز جمعه بیست و چهارم شهر مزبور با یک جهان سپاه پر شور از مقرّ خلافت خجسته دستور، (۱) حرکت کرده چمن سلطانیه، مضرب خیام فلک احتشام آمد. اسماعیل خان دامغانی (۲) غلام پیشخدمت خاصّه را با جمعی از دلاوران ترکمانان یموت و کوکلان به جهت التزام موکب نوّاب شاهزاده در سیزدهم شهر ربیع الاول روان نمود. حضرت نایب السلطنه پس از ورود به بلده طیّبه زنجان، برادر کهتر خویش نوّاب علی خان را که معروف به علی شاه [بود] در آن جا گذاشته خود راه دیار آذربایجان برداشت. در منزل میانج، مهدی قلی خان قاجار دولو را به سبب احکامی که از صاحبقران معدلت خو داشت، به صوب ایروان و انتظام آن سامان مأمور و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی حاکم خوی را نیز به مراقبت او برزده دامان کرد.

بالجمله صاحبقران مؤید پس از روانه کردن اسماعیل خان، خود نیز- متوکّلا علی الله- در روز پنجشنبه شانزدهم همین ماه از سلطانیه حرکت و در چمن اوجان آذربایجان نزول اجلال فرمود. در آن جا به عرض عاکفان سدّه جلال رسید که).

۱- . ملی: (در منور)

۲- . ذو الفقار خان حاکم سمنان، مطلب خان حاکم دامغان، اسماعیل خان، محمد علی خان و عیسی خان، پنج برادر بودند که هنگام طفولیت فتحعلی شاه در دامغان با او همبازی بودند و بعدها هم به او وفادار ماندند. از ذو الفقار خان در سمنان مسجد سلطانی سابق (امام خمینی حالیه) باقی است و موقوفات بسیاری از مطلب خان در دامغان به جای مانده، از جمله مدرسه علمیه ای در مرکز دامغان از اوست. خانواده های ذو الفقاری دامغان از نسل ذو الفقار خان و مطلب خانند و خانواده سرکرده از نسل اسماعیل خان، که لقب سرکرده داشت، هستند. در مورد شخص اخیر، اعظمی سنگسری در تاریخ سنگسر (مهدی شهر) می نویسد: اسماعیل خان مشهور به (زر ریز خان) و (اسماعیل طلائی)، در زندگی نامه وی خاطره ای در اذهان مردم سنگسر از اوست که در جایی نوشته و مکتوب ندیده و آن این است که می گویند: (فتحعلی شاه را از طرف یکی از دول خارجه بسته ای به عنوان هدیه به دربار رسید و شاه قصد گشودن آن را کرد. اسماعیل خان که جزو ملتزمین بود، استدعا کرد این کار در محوطه کاخ به وسیله خدمت گزاران انجام شود، چه احتمال سوءقصد را نمی توان از نظر دور داشت. اتفاقا هنگام باز کردن، بسته منفجر شد و خساراتی به بار آورد. فتحعلی شاه با آگاهی از این امر، دستور داد برای این دوراندیشی، هم وزن اسماعیل خان سردار، سکه های طلا به او مرحمت شود و چنین کردند و اسماعیل خان معروف به (زر ریز خان) شد. اسماعیل خان دستور داد از محل این سکه های طلا در داخل صحن مطهر حضرت ثامن الائمه- علیه السلام- در مشهد، سقاخانه ای بسازند و پوشش آن را از طلا کنند که تا به امروز به نام اسماعیل طلایی مشهور و باقی است (تاریخ سنگسر، اعظمی سنگسری، ص ۵۵).

ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ را دیو نفس اماره راه زده در پیرانه سری از ملت حنیف (۱) جعفری عدول ورزیده و دین ترسایان را بر مذهب مسلمانان برگزیده و به روسیه بی ایمان متوسّل گردیده است. شاهنشاه اسلامیان پناه را غیرت دین دامنگیر و بریدان سریع فرستاده نوّاب شاهزاده را به تدمیر آن پیر ترسای جوانشیر دلیر ساخت. نوّاب شاهزاده نیز اسماعیل خان دامغانی را با فوجی از دلاوران رکاب خسروانی به دفع او مأمور و خود در منزل اهر به جهت آگاهی از خبر چند روزی به اقامت پرداخت.

ابراهیم خلیل خان قبل از وقت، جعفر قلی خان نبیره خود را نزد ایشپخدر به گنجه فرستاده، (۲) خواهش امدادی به جهت پل خدا آفرین کرده بود؛ منظورش این که، راه سیل بی زنهار را از خاشاکی (۳) بسته دارد و خود [۱۳۲] با فراغت تمام بر صدر کامرانی نشسته آید. ایشپخدر معادل سیصد نفر صالدات نزد او فرستاده مشار الیه نیز جمعی از سواره و پیاده قراباغی را به سرکردگی ولد اکبرش محمد حسن خان والد جعفر قلی خان به سیصد نفر صالدات مذکور ملحق (۴) ساخته به محافظت پل خدا آفرین روان نمود.

اسماعیل خان دامغانی در منزل جبرئیل لو چهار فرسخی رود ارس با محمد حسن خان مذکور مقابله نمود. اگرچه آن طایفه در معرکه جنگ به جهت کوشش نام و ننگ پاداری ها کردند، ولی بالاخره سودی نبردند. اسماعیل خان حملات دلیرانه برد و (۵) محمد حسن خان پس از صدمات فراوان و قتل اکثری از همراهان بقیه السیف را برداشته روی به جنگل آورد. سپاه ظفر پناه اطراف جنگل را احاطه کرده، نوّاب شاهزاده را از کماهی (۶) آگاهی دادند. شاهزاده نیز از منزل اهر حرکت کرده وقتی به سر وقت آن جماعت رسید که ایشان به راهنمایی ارامنه خذلان نشان از آن بیشه و جنگل خود را بیرون برده به قلعه شوشی پناه آورده بودند. نوّاب شاهزاده و همراهان تا منزل آق اوغلان در عقب ایشان تاختند و چون کسی را از آن قوم ندیدند، در همان منزل بار اقامت انداختند. رؤوس منحوس جماعت روس را با سرهای قراباغیان نکبت مأنوس به درگاه اعلی فرستاد و در چمن اوجان شاهد این نصرت نقاب از چهره برگشاد.ود

۱- . ملی: (خلیف)

۲- . ملی: (نزد ایشپخدر گنجه در استاده)

۳- . مجلس:+ (چند)

۴- . ملی: (الحق)

۵- . ملی: (برده)

۶- . آنچه که بود

شاهنشاه آگاه در روز بیست و ششم شهر ربیع الاول از چمن مزبور حرکت و چون صرصر پرشتاب از آب ارس گذشته در منزل تخت طاوس که هشت فرسخی قلعه شوشی است، نصب رایات فیروزی آیات نمود و احکام لازمه به سرافرازی ولات و حکّام داغستانات و شیروانات و ایلات قزّاق (۱) و شمس الدینلو صادر کرده همه را به خدمت گزاری دعوت فرمود. به نوّاب نایب السلطنه نیز حکم محکم صادر شد که در خرابی (۲) قراباغ و تنبیه ابراهیم خلیل خان به قدری که تواند پردازد و آن بهشت با سعادت را بر وی بدتر (۳) از دوزخ سازد.

ذکر مجادله نوّاب نایب السلطنه با بولکونوک روسی و انجام کار بولکونوک روسی از تأثیر سپهر آبنوسی

نوّاب نایب السلطنه العلیه برحسب حکم صاحبقران بهیّه نجف قلی خان گروس را با فوجی از سواره و پیاده به محافظت آق اوغلان که ابتدای جنگل قراباغ است، گماشت و خود از راه چناقچی راه قلعه پناه آباد شوشی برداشت. ابراهیم خلیل خان چون خود را در دست بلا اسیر و ایلات را دستگیر سرپنجه تقدیر دید، معتمدی چند نزد ایشپخدر به گنجه فرستاده متمنّی امداد گردید. آن ملعون نیز بولکونوک گرگین نامی را که در مرحله تهور و بی باکی گوی مسابقت (۴) از مرّیخ منحوس می برد، با جمعی از مایوران و افیسران و صالدات آتش فشان و توپ خانه البرز توان و عراده های مشحون به آذوقه قورخانه فراوان به امداد حفظه قلعه شوشی روان نمود. این خبر در حوالی قلعه شوشی [۱۳۳] به نوّاب اشرف رسید و متوکلا علی الله بر باره (۵) جهان پیما سوار گشته به عزم گرفتن سر راه بر آن قوم روسیاه روان گردید.

اسماعیل خان دامغانی را چرخچی باشی (۶) لشکر کرد و پیر قلی خان شام بیاتی وی)

۱- . ملی: (فراق)

۲- . ملی: (خراباتی)

۳- . ملی: (به تر)

۴- . ملی: (گری مبالقت)

۵- . ملی: (پاره)

۶- . چرخچی باشی لشکر: جلودار، مقدمه الجیش، پیشقراول لشکر (دهخدا، ذیل چرخچی)

علی خان قوانلو و صادق خان عز الدینلوی قاجار را به سرتیپی دستجات سواره لشکر مفتخر و پیادگان آتشبار فراهانی و کزازی را نیز به الله ویردی خـان قاجـار خزینه دارلو سپرد و مهـدی قلی خان دولو را به محافظت تیپ بزرگ که در سایه علم پادشاهی بود، مأمور نمود. بالجمله سه ساعت به غروب مانده در حوالی عسـگران، عسـگرین را تلاقی دست داده توپ های تندر فغان و تفنگ های آتش فشان از دو طرف عقده از دل برگشاد.

شـاهزاده آزاده تهمتن تن، در آن معرکه به نفس نفیس مردانگی هـا کرد تا هنگامی که زال خمیـده پشت سـپهر، معجز نیلی بر سر آورد. هنگـامی که بازار گیرودار (۱) گرم و اجسـاد جنود طرفین در زیر نعـال (۲) مراکب جـانبین نرم بود، صادق خان عز الـدینلو زخم گلوله برداشت و (۳) جمعی از دلاـوران رکابی اجر شـهادت یافته روی به بهشت جاودانی گـذاشت. چون هنگام شام هوا تیره فام شد، بولکونوک وکتلروسکی (۴) جمعیت خود را به مقبره [ای] که در آن حوالی بود، کشـیدند و عراده ها را به شکل قلعه ساخته و دور آن را خندقی عمیق کنده باران و تگرگ مهره های آتشین بر سپاه ظفر قرین باریدند. نوّاب شاهزاده چون کـار را چنین دیـد، تفنگچیان کزازی و فراهانی را بر فراز تلّی که مشـرف بر سـنگر روسیّه بود کشـید و (۵) خود با سایر سواران و همراهان در یک طرف سـنگر روسیه آرمید. از اطراف سنگرها بستند و مسرعان سریع (۶) به اردوی همایون فرستاده به امید امداد قشون رکابی نشستند.

صـاحبقران دانـا، حسـین قلی خـان دولو را با ذو الفقار خان دامغانی و دسـته او و چهار عراده توپ با اسـباب قورخانه و غیره به امداد نوّاب شاهزاده روان فرموده و دیده بر اعلام خبر گشود. بعد از ورود ایشان به معسـکر نوّاب شاهزاده، بلا تأمل سـنگرهای روسیه را هدف تیر بلا ساختند و تا مدت شش روز به تخریب بنیان ایشان پرداختند.

بالاخره از یاری شریعت نبوی و یاوری (۷) بخت (۸) بلند خسروی در سنگرهای ایشان ریختند و خون آن طایفه را با خاک راه آمیختنـد. اکثری از ایشان قتیل و برخی دسـتگیر شدند. بولکونوک مزبور دو زخم منکر برداشـته و نیم شبی عار فرار را بر خود گذاشته بار ادبار در قلعه ترناوت که سه منزلی گنجه است، گشادند.ب)

۱- . ملی: (داروگیر)

۲- . ملی: (فعال)

۳- . ملی:- (و)

۴- . اعتضاد السلطنه در اکسیر التواریخ (کتلاروسکی) نوشته است.

۵- . مجلس: (کشید)

۶- . ملی: (سراج)

۷- . مجلس: (یاری)

۸- . ملی: (بجنب)

اسباب سنگر ایشان از نقد و جنس و چند عراده توپ کلّا به دست غازیان نصرت نشان افتاد و پیر قلی خان شامبیاتی به اشاره نوّاب شاهزاده به محاصره قلعه ترناوت پای برگشاد. کار بر محصورین تنگ شد و بولکونوک از در عجز درآمده به واسطه عریضه [ای] در خدمت نوّاب شاهزاده مستدعی شش روزه مهلت گردید که پس از انقضای مدت مزبور، سر (۱) قدم ساخته به حضرت شتابد. چون استدعای او موقع قبول یافت [۱۳۴] بعد از سه روز در نیم شبی فرار کرده به کوه چمرق که سقناق (۲) ارامنه قراباغ است، شتافت. کیفیت این اخبار بهجت آثار را در یوم پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی در تخت طاوس به مسامع علیّه رسانیدند و نوّاب شاهزاده و همراهان مورد نوازشات فراوان گردیدند.

ذکر اخبار فتوحاتی که در منزل تخت طاوس از اطراف رسید و موجب سرور و انبساط خاطر همایون گردید.

یکی از جمله فتوحات، شکست بولکونوک گنجه بود که مفصّلا عرض نمود.

دیگری، به دست آمدن قلعه ایروان از همت هواخواهان دولت ابد ارکان و عدم اختیار محمّد خان است. تبیین این مقال آن که بالمشافهه العلیّه به مهدی قلی خان دولو اشارات بهیّه صادر شد که: بعد از ورود به محال ایروان، ملاحظه اطراف کار و احوال روسیه نابکار را کرده، هرگاه محمد خان بیگلر بیگی ایروان از روی صداقت خدمت گزار دولت جاوید ارکان است، به هیچ وجه متعرّض او نگشته و امورات خارج ایروان را نظمی داده مراجعت نماید و هرگاه باز (۳) به اغوای نفس امّاره دامن زن آتش هنگامه است، کار او را یک طرف و اختیار قلعه را از دست او گرفته، خود به محافظت سپاهی و رعیّت پردازد (۴).

از قراری که در صدر حکایت ذکر شد، مهدی قلی خان از منزل میانج از خدمت نوّاب نایب السلطنه رخصت یافته روانه آن سامان (۵) گردید. در منزل تخت طاوس بهن)

۱- . ملی: (سه)

۲- . ایالت

۳- . مجلس:- (باز)

۴- . ملی: (پرداز و)

۵- . ملی: (بیابان)

عرض خسرو معدلت مأنوس رسید که اسماعیل خان شامبیاتی حاکم خوی برحسب امر کی قبل از وصول (۱) مهدی قلی خان وارد و بر او محقق شد که محمّد خان از نزول موکب ظفرنشان به آن صفحات باز خیالات فاسد در اندرون سینه جای داده و جمعی از روسیه را به اقتضای مصلحتی که عین مفسدت بود، به شوره گل آورده و از آن جا نیز تجاوز کرده در محل تالین فرستاده است.

اسماعیل خان، مهدی قلی خان را از این معنی آگاه نمود. معزّی الیه نیز با معدودی وارد قلعه گشته و آحاد سران و سرکردگان سپاه ظفر پناه را که همراه داشت، به جهت استجمام به قلعه خواسته هریک تنی چند از مردان کار را با خود آورده با چند نفری که از نوکران اسماعیل خان و مهدی قلی خان به همراه ایشان بودند اتفاق کرده، برج و باره را متصرف و با خاطری آسوده در آن جا متوقف گردیدند. محمد خان وقتی آگاه شد، که کار دیگرگون گشته و تیر از کمان گذشته است. بالجمله شاهنشاه صاحبقران اشرف خان دماوندی را با دستجات ابو ابجمعی او به محافظت قلعه مأمور و مهدی قلی خان به ایالت آن ولایت مسرور آمد.

دیگر از جمله فتوحات، شکست روسیه رشت بود. تفصیل این اجمال آن که: در چمن اوجان (۲) به عرض خسرو دوران رسید که ایشپخدر هنگامه عزیمت موکب همایون را به سمت آذربایجان شنید و چنین به خاطرش رسید (۳) که از اطراف مملکت کار را پریشان سازد و پس از پریشانی کار به مقابله (۴) سپاه جرّار پردازد. ینارال شفت نامی را که چون پیل (۵) مست و هنگام غضب بر کلب عقور زبردست بود، با دوازده [۱۳۵] فروند کشتی مشحون به صالدات کاری و توپ های صاعقه کرداری و اسباب و اسلحه بی شماری از راه دریای خزر به صوب گیلان فرستاده؛ شاهنشاه تاجدار از همان چمن اوجان، میرزا یوسف مستوفی گرجی [بندر] اشرف مازندران را با چریک خمسه و قلمرو علی شکر که با ولایت گیلان قرب جوار دارند، به امداد گیلانیان مأمور و (۶) در منزل تخت طاوس به عرض خسرو عدالت مأنوس رسید که شفت مزبور با صالدات و آتشخانه موفور وارد بارگاه انزلی و مستحفظین آن جا تاب درنگ نیآورده به گوشه [ای] خزیدند.ه)

۱- . ملی: (فصول)

۲- . از محالات چهارگانه بستان آباد تبریز

۳- . ملی: (پیوسته)

۴- . ملی: (معامله)

۵- . ملی: (نیل)

۶- . ملی: (ماموره)

جناب میرزا موسی منجم باشی گیلانی که در همین سال مأمور به انتظام مهام گیلان بود، دامن مردانگی و خدمت گزاری بر میان زده به امداد حکام گیلانات جمعی از مردان کار را به محل پیر بازار، که یکی از محلات رشت و مشحون به اشجار فراوان است، برده و سنگرهای متین ترتیب داده در پناه آن نشستند و از فرط غیرت اسلام و خیال خدمت شاهنشاه با احتشام به دفع روسیه بدفرجام کمر همت بستند. آن شفت غافل از حقیقت کار، میان به تسخیر شهر استوار بسته (۱) با صالدات و آتشخانه از انزلی حرکت و به راه پیر بازار روانه شد. چون آن قوم نکبت مشحون قریب به جنگل رسیدند، دلیران گیلانی مهره های آتشین تفنگ مانند تگرگ به ایشان باریدند. روسیه هرچه در انداختن توپ و تفنگ اهتمام می ورزیدند، به سبب انبوهی بیشه و جنگل احدی را نمی دیدند.

بعد از آن که کار بر روسیه تنگ شد و شیشه امیدشان بر سنگ آمد، صرفه در جنگ و صلاح در درنگ ندیده بر گردیدند. شیران بیشه گیلان از جنگل ها بیرون آمده و به عقب ایشان تاخته معادل یکهزار نفر از آن قوم خیره سر را با قاید اجل همراه ساختند و بقیه السیف با زخم های کاری خود را به انزلی رسانیده و (۲) در کشتی ادبار نشسته به سمت بادکوبه و دربند تاختند. چنین فتحی نمایان از باطن اسلام و طالع شاهنشاه با احتشام دست داد و جناب میرزا موسی و جان فشانان به مراحم حضرت اعلی مسرور و دلشاد.

یکی دیگر از جمله فتوحات، اضمحلال طایفه ضاله ترکمانیه دشت تکه (۳) ساکن رود طژن (۴) است که به سعی نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و جانفشانان رکابی اتفاق افتاد و شاهد این فتح نیز در تخت طاوس چنین برقع از رخ برگشاد. ترکمانان تکّه سالیان دراز بود که در کنار رود طژن و حوالی سرخس نشسته همّت بر تخریب حدود و ثغور (۵) خراسان بسته بودند. شاهنشاه عدالت آگاه در هنگام خروج از تختگاه نوّاب شاهزاده محمد ولی میرزا را به دفع ایشان مأمور و به واسطه احکام قضا دستور تاکیدات موفورر)

۱- . ملی: (استرار بستد)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس:- (تکه)

۴- . طژن- تجن: رودی است در افغانستان که از کوه های بابا سرچشمه می گیرد و از مغرب هرات به نام هریرود تا سرخس پیش می آید. از سرخس به بعد به رود تجن موسوم می گردد و به طرف شمال اندکی متمایل به غرب از مرز ایران گذشته در ریگزار ترکستان فرو می رود. (معین).

۵- . ملی و مجلس: (سنور)

درین باب شرف صدور یافت. نوّاب معزّی الیه نیز (۱) حسین خان قاجار قزوینی سردار خراسان را با جمعی از ترکان جلادت شعار به تنبیه آن طایفه ضلالت آثار فرستاد و بعضی از خوانین خراسان را نیز با او اذن همراهی داد [ه] در روز یکشنبه هجدهم شهر [۱۳۶] ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست در حوالی رود طژن تلاقی (۲) فریقین اتفاق افتاد. ترکمانان مزبور اگرچه در اول وهله (۳) به سبب غیرت ناموس پای ثبات افشردند، ولی بالاخره از حملات دلیران و جانفشانی دلاوران سودی نبردند. مردان و جوانان آن طایفه آنچه بودند یا از دم تیغ آبدار روی به دار البوار (۴) نمودند یا اسیر کمند غازیان اتراک گشته آبروی جلادت ایشان را افزودند. زنان و دختران کلا سپاه ظفر دستگاه را دستگیر و اسرای مسلمانان را که از دیرباز در نزد خود به خدمت بازداشته بودند به گیر آورده، آزاد شدند. اسباب و اثاث البیت و انعام و اغنام ایشان من حیث المجموع در دست و (۵) خردلی از دست غارت نرست. معادل پانصد نیزه سر در پیشگاه بارگاه خسرو مظفر عرض داده شد و ابواب تفقدات و انعامات بر چهره نوّاب شاهزاده و حسین خان آزاده و سایر جان فشانان آن سامان مفتوح و گشاده آمد.

لمولفه:

تا شاه به اورنگ فلك رنگ برآمداز هر طرفی مژده فتح دگر آمد

در خاور ازو لشکر ترکان به هزیمت روسیه نگون رایت در باختر آمد

ذکر دعوای نوّاب نایب السلطنه و اسماعیل خان در عرض راه گنجه با گروه فجره

و تفویض ایالت مملکت آذربایجان به آن شاهزاده جهان (۶) و اوضاع اصلاندوز و ورود به اوجان

بعد از شکست بولکونوك گنجه، ایشپخدر به جهت امداد با حشری که داشت، قدم جسارت پیش گذاشت [و] در کنار رودخانه تتر (۷) منزل کرد و مقابله با لشکر اسلام راز)

۱- . مجلس:- (نیز)

۲- . ملی: (تلاکی)

۳- . ملی: (وجله)

۴- . کنایه از جهنم، دوزخ؛ ملی: (داربوار)

۵- . ملی:- (و)

۶- . مجلس: (جهانیان)

۷- . ملی: (نیز)

به خیال آورد. شاهنشاه اسلام پناه از غایت تدابیر ملوکانه، چون گنجه را از وجود روسیه خالی دید، نوّاب نایب السلطنه را به تسخیر آن ولایت مأمور (۱) گردانید. احکام علّیه نیز به عهده اسماعیل خان دامغانی شرف صدور یافت که با حشری انبوه به مقابله ایشپخدر روی آورد (۲) و آن عفریت فرتوت را از خیال گنجه فارغ آرد (۳). چون مظنون این بود که بعد از شکست شفت و فرار [او] از گیلان، باز روسیه دوباره خیالی اندیشیده و جمعیتی از راه دریا به گیلان فرستند، لهذا شاهنشاه به ملاحظه این کار و علت قرب جوار از منزل تخت طاوس حرکت و از رود ارس گذشته در منزل اصلاندوز قبّه خرگاه فلک دستگاه گیتی افروز شد.

اسماعیل خان دامغانی برحسب امر خسروانی از رکاب نوّاب شاهزاده با جمعیتی که ضرور بود، به عزم مقابله با ایشپخدر بد معامله به صوب رودخانه تتر گرایید و رایات فیروزی آیات نوّاب شاهزاده نیز بلافاصله از منزل عسکران نهضت گرای گردید.

ایشپخدر با اسماعیل خان فی الجمله زدوخوردی کرده و بالاخره صرفه [ای] نبرده خود را به کوه آق دره که اصعب (۴) مسالک است، کشانید. اسماعیل خان به عقب او شتابان و دیل (۵) و اخترمه (۶) فراوان گرفته سالما غانما خود را به اردوی کیوان پوی رسانید. نوّاب نایب السلطنه با خاطری قوی و قلبی مشحون به امید طالع خسروی به صوب گنجه شتافت و به محض [۱۳۷] وصول، کلید فتح شهر [در] بند (۷) را در قبضه اقتدار یافت.

جمعی را به محاصره قلعه مأمور و اهالی گنجه را از صغیر و کبیر و اناث و ذکور کوچانیده روانه شمکور که در نیم فرسنگی گنجه واقع است، ساخت و آن شب در حوالی شهر، بار اقامت انداخت. [سربازان] روسیه که در آن حوالی بودند، در آن شب جسارتها ورزیده اردوی شاهزاده را هدف گلوله های توپ و تفنگ نمودند. حاضرین قلعه گنجه نیز به مدد اردوی نوّاب شاهزاده شتافتند و از باطن اسلام و نیروی طالع شاهنشاه با احتشام آسیبی نیافتند.).

۱- . ملی:- (مامور)

۲- . ملی: (آرد)

۳- . مجلس: (دارد)

۴- . ملی: (اصف)

۵- . ملی: (دویل)

۶- . سلاح و باروبنه که از دشمنان به غنیمت گیرند.

۷- . دربند، شهری است در قفقاز پایتخت جمهوری داغستان واقع در کنار بحر خزر. این شهر تا قبل از سلطنت فتحعلی شاه قاجار، شمالی ترین شهر مرزی ایران به شمار می رفت (معین).

علی الصباح بر بارگی تعجیل نشسته در شمکور اهالی گنجه را فردا فرد (۱) سرپرستی کرده به منزل زگم (۲) نزول اجلال فرمود و (۳) در عرض راه جمعی از روسیه را (۴) که آذوقه به جهت ایشپخدر می بردند دیده، پس از اندک کرّی دو نفر از سرکردگان و برخی از صالدات مقتول و بزرگ ایشان را با بعضی دیگر دستگیر نمود. در منزل زگم اهالی گنجه را به اتفاق پیر قلی خان و محمد علی خان شامبیاتی از راه ایروان روانه تبریز ساخت و خود به تاخت آخسقه و قزاق پرداخت. (۵) در ورود [به] آن جا جمعی از معارف قزاق و غیره به خدمتش تشرف یافتند و پس از چند روز توقف به صوب ایروان شتافتند.

جماعت بدعاقبت قزاق در عرض راه که بیشه و جنگل فراوان داشت، خیرگی ها (۶) کردند و از آخسقه تا بدایت جولکای ایروان که هجده فرسنگ است، در هر قدمی سر راه را گرفته بی اندامی ها به عمل آوردند؛ حتی این که نوّاب شاهزاده به جهت ادای فریضه در گوشه [ای] فرود آمده مشغول نماز بود که وجود مبارکش را از میان جنگل هدف گلوله تفنگ ساختند. از لطف خداوند و طالع خسرو فرزانه، موزه (۷) شاهزاده را خراشیده درگذشت و- للّه الحمد- آسیبی ظاهر نگشت، بالجمله (۸) صحیحا سالما با جمیع احمال و اثقال اهل اردو وارد ایروان و حقیقت این وقایع را به صحابت حاجی محمّد خان قراگوزلو به دربار سلطانی عریضه نگار آمد.

شاهنشاه با دادودین زبان به (۹) تحسین و آفرین گشوده مبلغی سیم وزر و اقمشه بی مرّ به انعام اهالی گنجه مصحوب ملّا ملک محمد چهارمحالی قاضی عسگر به دار السلطنه تبریز گسیل نمود و در ازاء آن همه زحمات، ایالت مملکت فسیح المساحت (۱۰) آذربایجان را از قاپلان کوه تا دربند، به عهده اهتمام ولیعهد دوران محول و احکام قضا به امضای صاحبقران قضا امضا، مسجّل آمد. موکب فیروز خسرو ظفر اندوز از منزل اصلاندوز حرکت و چمن اوجان تبریز محل اردوی کیوان مهابت شد.ت)

۱- . ملی: (فردافردا)

۲- . زگم، در قسمت شمال کاخت قرار دارد (تذکره الملوک، ص ۱۹۴) و کاخت یکی از دو ولایت گرجستان است که در عهد صفوی تابع دولت ایران بود (معین).

۳- . ملی: (فرموده)

۴- . مجلس:- (را)

۵- . ملی:+ (و)

۶- . ملی: (خیره گیها)

۷- . کفش

۸- . ملی: (انجمله)

۹- . مجلس:- (به)

۱۰- . مجلس: (فسیح المسافت)

ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان و داســتان عبد الرحمن پاشای بابان و رجعت موکب ظفرنشان به دار الخلافه طهران

بعـد از نزول موکب ظفرنشان به چمن اوجان، احمـد چلبی، معتمـد علی پاشای وزیر دار السـلام بغداد، روی به آسـتان خلافت بنیاد نهاده از سوء رفتار عبد الرحمن پاشای بابان والی شهرزور زبان شکایت گشاد.

تفصـیل این اجمال آن که: این شهرزور ولایتی است که از طرف شمال، پیوسته به خاک ارومیه و از سمت جنوب، بسته [۱۳۸] به خاک کرمانشاهان و از حدّ مشـرق، متصل به خاک کردسـتانات و از جانب مغرب، منضم به خاک کرکوک است. جماعت اکراد بابان از قـدیم الایام در آن ولایت ساکن و بانی اکثری از بقاع (۱) و مساکن بوده اند. در کوهی از سامان شـهرزور، قلعه ای است مسـمّی به قلعه چولاـن و در لغت اکراد، چولاـن به معنی بـادام کوهی است. در بـدایت حـال آن جمـاعت در آن قلعه سکنی داشـته اند و بعد بنای توطّن در سایر محالات شـهرزور (۲) گذاشـته انـد. ابراهیم پاشای، برادر عبد الرحمن پاشا، در ایّام وزارت سلیمان پاشای والی بغداد، در سه فرسخی قلعه چولان (۳) شهری بنیاد نهاد و (۴) به سبب رعایت ادب، سلیمانیه اش نام داد. قریب یکصـد سال است که جماعت مزبور در آن ولایت حکمران و به سـبب شـرارت ذاتی که دارند، اکثر اوقات واسـطه ظهور فتنه و فساد فی مابین دولتین علیّتین روم و ایرانـد. تاریخ ذو القرنین متن ۲۳۱ ذکر ورود احمد چلبی باب العرب از بغداد به چمن اوجان آذربایجان و داستان عبد الرحمن پاشای بابان و رجعت موکب ظفرنشان به دار الخلافه طهران ..... ص : ۲۳۱

ن این ولایت موافق حـد و سـنور (۵) قـدیم داخل کردسـتان متعلقه به خاک ایران، و مـدتی است که در تصـرف سـلاطین (۶) عثمانیه است، لهـذا حکّام آن جا، این دو علت را دست آویز کرده به سـبب اهمال و امهال در خدمت، گاهی خود را از تابعین روم می شمارند و گاهی به دولت علیه ایران متوسل شده (۷) با کارگزاران دولت عثمانی بنای معاندت می گذارند.ه)

۱- . ملی: (ارتفساع)

۲- . ملی: (شهسه زور)

۳- . ملی: (چون)

۴- . ملی: (نهاده)

۵- . ثغور

۶- . ملی: (معلاطین)

۷- . مجلس: (گاهی متوسل به دولت علیه ایران شده)

بـالجمله بعـد از ایـالت ابراهیم پاشـا، ایـالت آن ولاـیت به عبـد الرحمن پاشای برادرش منتقل و در قلیل زمانی در امر حکومت مسـتقل شـد. به سـبب استیلاـیی که داشت، با علی پاشای وزیر بغـداد بنای مخالفت گـذاشت و (۱) بعضـی از نواحی بغـداد را تـاخت و علی رؤوس الاشـهاد، به معانـدت پرداخت. علی پاشا نیز دفع او را از اطراف حشری خواست و در حوالی سـلیمانیه با مشار الیه هنگامه ها آراست. عبد الرحمن تاب مقاومت نیاورده شکست خورد و روی به کردستان و محال سنندج آورد.

امان الله خان اردلانی والی کردستان در آستان مروّت نشان شاهنشاه صاحبقران، توسط او را زبان ضراعت گشود و چون پناه به ظـلّ ظلیـل دولت عظمی آورده بود، شاهنشـاه ضـعیف نواز، محل توقف او و ایل (۲) و متعلقاتش را در سامان کردسـتان معین فرمود.

احمد چلبی معتمد علی پاشا در چمن اوجان بعد از گذرانیدن عریضه پیشـکش، چنین استدعا کرد که: چون عبد الرحمن پاشا، مفسـدی شـریر و مزوّری بی نظیر است، امنـای (۳) دولـت علیّه چشم از حمـایت او بپوشـند و در اخراج از خـاک کردسـتانش بکوشند.

شاهنشـاه غیور را از فرط حمیّت نامحصور این اسـتدعا ناپسـند افتاد و به فرمایشات غضب آمیز احمـد چلپی را جوابی با صواب داد. حضـرت میرزا محمـد صـادق مروزی وقـایع نگار و داروغه دفترخانه مبارکه [و] مولف تاریـخ جهانگشا، به مرافقت او (۴) رسالت بغداد را معیّن شد و جواب عریضه علی پاشا از کلک دبیران دیوان اعلی محرّر و مبیّن آمد که: چون عبد الرحمن پاشـا روی نیاز به آسـتان راسـتان نواز آورده، لازم است که ایالت شهرزور را [۱۳۹] کما فی السابق به او گذرانـد، و الّا منتظر باشـند که عمّا قریب از فرّ حمایت اولیای دولت جاوید نصـیب (۵) در ولایت موروثی خود مسـتقل و مباشرین شوکت عثمانی از عدم این رعایت به غایت شرمسار و منفعل خواهند شد.

پس از روانه داشـتن رسولین، احکام لازمه به ولات و حکّام شـیروانات و داغستانات و سایر ولایات در باب استقلال کار نوّاب نایب السلطنه عالی مقدار صادر و موکب ظفرنشان از چمن اوجان به جانب دار الخلافه سایر و دایر آمد. در اواخر شهرب)

۱- . ملی:- (و)

۲- . مجلس: (اهل)

۳- . ملی: (ابنای)

۴- . مجلس:- (او)

۵- . ملی: (نصب)

جمادی الاولی عرصه (۱) دار الخلافه از یمن ورود موکب شاهره نظیر جنّات (۲) باهره گردید.

لمولفه:

شد ملک ری جان در تنش کاینک شه (۳)از راه آمده خاکش ز نعل توسنش بر تارک ماه آمده

ذکر سور با سرور نوّاب شاهزاده

فرخ لقا حسن علی میرزا (۴)

این شاهزاده والا اختر، صدف بحر خلافت را ششم گوهر و سپهر سلطنت جاوید مدت را مشتری سعادت اثر. در ایوان بزم، ابری است گوهربار و در میدان رزم، هژبری است (۵) شیر شکار. شجاعت را با سخاوت فراهم آورده و از این دو خصال حمیده فرق موافقین دولت خداداد را به آسمان برده است. نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس را، برحسب سن برادر کهتر است و این دو مولود شریف، زاده از یک مادر.

چون از فیض فضل (۶) پروردگار و میمنت بخت صاحبقران تاجدار، کارهای دولت ساخته شد و صفحه مملکت از خاروخاشاک وجود مخالفین پرداخته آمد، رای بیضا ضیای خسروی به عزیمت سور با سرور این برازنده ایوان کسروی، مصمم آمد و بر حسب امر اعلی، ولات و حکّام و فرماندهان و امیران با احتشام و ارباب عمایم فضیلت ارتسام (۷) از اطراف ممالک فارس و عراق و خوزستان و خراسان و غیره در طوف کعبه آمال، اعنی درگاه کعبه مثال، باهم توام گشتند. داور معدلت آیین، ناسفته گوهری از صدف عزّت سرکار مرتضی قلی خان عمّ بزرگوار خویش برگزیده و نوبت خانه سلطنت در انجام عیش شاهزاده اسفندیار شوکت، بلندآواز گردید.

در پانزدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و بیست، حکم ملوکانه بهن.

۱- . ملی: (جمدی الاول عرضه)

۲- . ملی: (جناب)

۳- . ملی: (سر)

۴- . ملی: (فرخخان حسین علی میرزا)؛ حسن علی میرزا صحیح است؛ لقب او شجاع السلطنه بود و در روز جمعه غرّه ذی الحجه الحرام ۱۲۰۴ به دنیا آمد.

۵- . ملی: (نیز بر پشت)

۶- . ملی: (فضیل)

۷- . فرمان بردن، رسم و فرمان به جای آوردن، نقش بستن.

آرایش اسواق و خانات و میادین رواق عرش مساق شرف صدور یافت و هر تن از مباشرین دربار شوکت مدار به تدارک انجام کاری شتافت. بازار طرب گرم شده (۱) خنیاگر سپهر اخضر از نیرنگ سازی مطربان خوش آهنگ در پرده شرم حقه بازان دستگاه سحرپردازی چیدند و فلک حقه باز را منزوی زاویه خمول گردانیدند. مباشرین آتشبازی و چراغانی، عرصه دار الخلافه را غیرت وادی ایمن ساختند و از افروختن مشاعل زرّین و سیمین و افراختن اشجار سهام آتشین به اظهار صنعت پرداختند.

داور دریا نوال، در افشاندن بدره های سیم وزر بر جیب و دامان کهتر و مهتر بی اختیار بود و ارباب سور و اصحاب این عیش پرسرور را از انواع [۱۴۰] متاع خواسته های ناخواسته گران بار می فرمود. زر با خاک یکسان شد و گوهر با خاشاک توامان. در شبی خرّم تر از روز و ساعتی فیروزتر از روز نوروز غزالی خرامان در خوابگاه شیری ژیان خرامید و از فرط معدلت صاحبقران ظلم سوز، شیر و غزال در یک بنگاه آرمید. تاریخ این عیش بهجت قرین از کلک مولف به این طرز و آیین بر صفحه تزیین (۲) پذیرفت و هرکس دید و شنید، هزاران تحسین و آفرین گفت.

لمولفه:

ز فرمان شهنشاه جهاندار جهان داورنباشد سور آن شهزاده کزوی ملک مینویی

حسن شاه آن سرافرازی که نامش با علی توام به زخم عالمی این هردو (۳)نام اوست دارویی

بود او را ز قد چون قامت شمشاد بالایی بود او را ز رخ چون نیروی خورشید نیرویی

عروس زهره گر در پهلوی او سر نهد شامی ز فرط شوق کی غلطد ز پهلویی به پهلویی

نبود او را سزای همسری در این جهان ای دل بجز بنت عم دارای دوران هیچ بانویی و)

۱- . مجلس: (شد و)

۲- . ملی: (ثرمین)

۳- . ملی: (بردو)

برون ز اندیشه خاطر مهیّا گشت اوضاعی فزون از حجله مینو مصفا گشت مشکویی

به بزم سورش از هر سو (۱)بسی اشراف زانوزن نصیب هریک از انعام و احسان گنج نیکویی

پی ترتیب ایجاب و قبول بزم عقد او راخطیبی مشتری سان چون عطارد هم سخنگویی

رسید از همّت این سور بر هر ذرّه اکرامی رمید (۲) از معجز این عیش از هر گوشه جادویی

زهی دولت که همسر با سلیمانی است بلقیسی (۳)خهی (۴) نعمت که هم بر با گل اندامی است ناژویی (۵)

ز لب هایش به لعل اوست گوهربار یاقوتی ز پستانش به چنگ اوست دست افشار لیمویی

بود آن چرخ رفتاری صبا عزمی زمین حزمی بود این لاله رخساری (۶) گل اندامی سمن بویی

ز رشک اتصال این مه و مهر جهان آرامه و مهر فلک دائم سری دارند و زانویی

بود داماد شیر و نو عروس او بود آهوبه هم از داد دارا شیر و آهو گشته دلجویی

ز دانش خاوری تاریخ این سور همایون فرّنوشت از داد دارا همنشین شیر آهویی بالجمله سران اطراف و (۷) فرماندهان اکناف در تهنیت این عیش مسرت اتّصاف (۸) پیشکش های (۹) شایان دادند و (۱۰) از استعمال خلاغ فاخره، ابواب افتخار برو)

۱- . ملی:- (سو)

۲- . مجلس: (رسید)

۳- . ملی: (تلقینی)

۴- . کلمه تحسین؛ خوشا، مرحبا (معین، ذیل خهی)

۵- . کاج، صنوبر؛ ملی: (بازویی)

۶- . ملی: (ز فساری)

۷- . ملی:- (و)

۸- . ملی: (انصاف)

۹- . ملی: (پیشکشی های)

۱۰- . ملی:- (و)

چهره گشادند.

لمولفه:

هر روز به دوران ملک عیش دگر بادجاوید همی افسر شاهیش به سر باد

ذکر اوضاعی که بعد از حرکت موکب ظفر بنیاد در آذربایجان رخ داد

خاصّه قتل (۱) ایشپخدر بدنهاد

بعد از حرکت رایات ظفر آیات از چمن اوجان نوّاب نایب السلطنه نیز وارد تبریز و محمد خان قاجار ایروانی را با محمد علی خان شامبیاتی حسب الامر الاعلی روانه دربار معدلت انگیز نمود. ایشپخدر ضلالت نشان آن حدود را از وجود جنود مسعود خالی دیده (۲) فرصت غنیمت شمرده خود را [۱۴۱] به قلعه شوشی کشید. ابراهیم خلیل خان درب قلعه را بر روی او مانند ابواب بلاـ بر چهره خویش مفتوح داشت و ایشپخدر دو روزی [در آنجا] توقف کرده و یک نفر از مایوران (۳) افواج روس را به انتظام آن جا مشخص نموده خود روی به صوب گنجه گذاشت.

شیخ علی خان بیگلر بیگی قبه و دربند و حسین قلی خان حاکم بادکوبه و سرخای خان لگزی، مظنّه داشتند که شاید شفت سرکرده روسیه، بعد از فرار از انزلی گیلان، به محاصره بادکوبه گرایان شود، لهذا در دربار نوّاب والا مستدعی امداد شدند. عسگر خان افشار ارومی با جمعی از سواره و پیاده و مبلغی از سرب و باروت و آذوقه به معاونت شد. و از اتّفاقات، شفت مزبور برحسب اشاره ایشپخدر مغرور از راه دریا وارد و در برابر بادکوبه لنگر اقامت انداخت. حسین قلی خان و اهالی قلعه به معاونت عسگر خان ووس

۱- . ملی: (قبل از)

۲- . مجلس: (دید و)

۳- . مولف در این کتاب افسران روس را به ترتیب درجه این گونه نام می برد: الف- ینارال: سردار، جنرال ب- مایور: افسران عالیرتبه که در رأس فوج یا لشکر قرار داشته اند ج- افیسر: افسران جزء د- صالدات: سربازان، پایین ترین قشر نظامیان روس

قشون رکابی شاهنشاه نصرت شعار پای ثبات افشرده جنگ های دلیرانه کردند و چون چند فروند کشتی روسیه در ساحل دریا از ضرب گلوله های پی درپی غازیان بادکوبه شکسته شد، لهذا از دریا به جانب خشکی رانده در برابر حسین قلی خان و عسگر خان در حوالی قلعه آتش ها افشاندند. در آن حال شیخ علی خان قبه و نوح بیک ولد سرخای خان لگزی با افواج خود به امداد حسین قلی خان به بادکوبه رسیدند و از حملات دلیرانه متوالیه، روسیان را مضطرب گردانیدند.

بعد از چند روز زدوخورد که از طرفین جنگ های مردانه کردند و جمعی غفیر (۱) کشته شد، بالاخره بخت از جماعت روسیه برگشت و صرفه [ای] ندیدند و در کشتی ادبار نشسته در میان پشت ساری طالش، منزل گزیدند. بالجمله ایشپخدر از گنجه به جهت استمالت مصطفی خان شیروانی به صوب شیروان شتافت و نوّاب شاهزاده بر طبق عرض مشار الیه از این معنی آگاهی یافت. پیر قلی خان قاجار را با جمعی از پیاده و سوار به امداد او مأمور و در کنار رودخانه کر که دوازده فرسخی شیروان است، پیر قلی خان را معلوم و نزد او مذکور آمد که مصطفی خان با ایشپخدر گرگ آشتی کرده و او را فریب داده. ایشپخدر از راه وفور غرور از وی مطمئن و از شکست شفت در بادکوبه خبر یافته به جهت تلافی چون سیل سرشار به آن دیار شتافته است. شفت ملعون نیز در ثانی به جهت معاونت ایشپخدر روی از پشت ساری برتافته. بعد از رفتن ایشپخدر، مصطفی خان ایلات و احشامات خود را به جبال (۲) شامخه کشانید و خود در قلعه کله سن (۳) منزل گزید و نوّاب شاهزاده را از عزیمت ایشپخدر به صوب بادکوبه آگاه گردانید.

نوّاب شاهزاده، حسین قلی خان دولوی قاجار را با جمعیتی که کافی می نمود، به ایلغار روانه بادکوبه فرمود و بلافاصله احمد خان مقدم بیگلر بیگی مراغه و تبریز را (۴) با توپخانه شرّانگیز و پیادگان صاعقه ریز روان نمود. با آن که هنگام برودت هوا و از شدّت سرما خون در عروق منجمد می شد، خود هم، (۵) تکیه به یاری باری و بخت بلند شهریاری کرده در بیست و دویم شهر ذی قعده الحرام [۱۴۲] از دار السلطنه تبریز حرکت و به عزم توقف اردبیل رایت عزیمت برافراخت و شاهنشاه آگاه نیز فوجی از سپاهم)

۱- . گروهی بسیار

۲- . ملی: (خیال)

۳- . مجلس: (کله سن کوراسن)

۴- . مجلس:+ (نیز)

۵- . ملی: (خواهم)

کینه خواه را از درگاه فلک جاه، به امداد وی روان ساخت.

از جانبی شیخ علی خان قبه [ای]، از طرفی پیر قلی خان شامبیاتی، از سمتی احمد خان مقدم و از گوشه [ای] حسین قلی خان دولو، نوّاب شاهزاده نیز با قشون رکابی در ساحت اردبیل اقامت جو [گشته] ایشپخدر دیوانه را ازین ازدحام دیوانه تر کردند و از اطراف [به] او هجوم آوردند. سورت سرما نیز مزید علت شد و اکثر از عرّاده و دوابّ روسی به معرض تلف و اذیت رفت.

ایشپخدر به جهت چاره کار با حسین قلی خان حاکم بادکوبه بنای مراوده گذاشت و حسین قلی خان هم به مفاد (الحرب خدعه) همّت بر خدعه و تدبیر گماشت. ایشپخدر را به سبب مکالمات و تدبیر کار با دو سه نفری در خارج قلعه بادکوبه دعوت کرد و خود نیز با ابراهیم خان بنی عم خویش و یک دو نفر دیگر روی از قلعه بیرون آورد. ایشپخدر و حسین قلی خان در گوشه [ای] از صحرا به جهت مواضعه نشستند و عهدی مزوّرانه (۱) با هم بستند. در هنگامی که ایشپخدر گرم صحبت بود، ابراهیم خان به اشاره حسین قلی خان مهره (۲) پشت او را هدف گلوله تفنگ ساخت و در همان لحظه روی ازین جهان برتافت و به صوب جهانی دیگر پرداخت.

پس از ظهور این مقدمه عجیب که به حکم قضا صادر آمد، خوانین مزبوره از چهار طرف سپاهش را محیط گشتند و اکثری را به ضرب تیغ آبدار و تفنگ صاعقه بار کشتند. شفت ملعون، (۳) بقیه السیف آن قوم نکبت نمون را به کشتی ها نشانیده روانه پشت ساری شد و (۴) در آن جزیره چون شغالان بیشه متواری آمد. بالجمله سر منحوسش را که دعوی سروری داشت از تن، و دست (۵) بت پرستش را (۶) که به درازدستی جسارت ورزیده بود، از بدن جدا کرده به خدمت نوّاب شاهزاده روانه اردبیل [کردند] و از آن جا به درگاه خسرو جلیل گسیل شد.

در ششم شهر ذی حجه الحرام، مژده این لطیفه غیبی در دار الخلافه طهران به عرض خسرو بهرام غلام رسید و به حکم شرع متین از قتل آن کافر بی دین که مفسد آن سرزمین بود، به غایت خشنود و مسرور گردید و این قطعه در تاریخ قتل او از طبع مولفا)

۱- . ملی: (مردانه)

۲- . ملی:+ (و)

۳- . ملی و مجلس:+ (و)

۴- . ملی: (شده)

۵- . ملی: (ازین دوست)

۶- . ملی:- (را)

این رساله تراوید.

لمولفه:

شد در آذربایجان مقتول آن سردار روس خوانده شد بر قاتل وی صد هزاران آفرین

آن به نام ایشپخدر ملعون که بودی در جدال ثانی اسفندیار و رستم و طغرل تکین

ثانی نمرود بود و کشته ز ابراهیم شدکشت اگر نمرود ابراهیم را از فرط کین

باطن اسلام کشت او را زهی بخت ملک ورنه بودی آفتی آن دیو در ایران زمین

فیض یزدانی ببین و طالع دارای دهربخت دارایی بسنج و فضل رب العالمین

از خرد کردم سؤال (۱)قتل او حیران صفت در جوابم گفت تاریخش بلی ایشپخدر این از غرایب اتفاقات آنکه جناب مولانا [۱۴۳] حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری معروف به هندی که در اکثر علوم غریبه از نیرنجات و طلسمات و اعداد و تسخیرات، تسلطی کامل داشت و مدّتی بود که در درگاه همایون اعلی اوقات به دعاگویی می گماشت، یک اربعین به کاری که می دانست به سر برد و بیست روز قبل از وصول قتل ایشپخدر، خبر داد و حجت پا به مهر به امنای (۲) دولت سپرد تا- الحمد لله- سر آن روس منحوس را آوردند و در میدان خارج ارگ همایون لگدکوب اطفال کردند.

صبا:

لوحش الله پیکرت آسوده از پیکار روس اینک اینک خاک درگاهت سر سردار روس ی)

۱- . ملی: (سئول)

۲- . ملی: (بانسابی)

غریب تر ازین فقره قتل جناب میرزا محمـد مزبور است در ولایت بغداد بعد از آن که در دار الخلافه طهران این عمل از او سر زد، قـدری مایه وحشت شاهنشاهی از او شـد و به تدبیرات کاملانه او را از دربار دولت علیّه به ارض عتبات عالیات فرستاد. از اتفاقـات در بـاب وزارت بغـداد فی مابین دو نفر از گرجی زادگان که عبارت از اسـعد پاشا (۱) و داود پاشا باشـند (۲) منازعه بود؛ جنـاب میرزای معزی الیه بـا اسـعد پاشا الفت داشت و بنای ترتیب نیرنجات و طلسـمات از برای او گـذاشت. به اشاره داود پاشـا عـامه خلـق آن ولاـ بر جنـاب میرزا شوریدنـد و بـه بهـانه تکفیر، روزی، علی رئـوس الاشـهاد بـه خـانه او ریخته مقتـولش گردانیدند.

مولوی:

دشمن طاوس آمد پرّ اوای بسا کس را که کشته فرّ او خلاصه چون در سر تیز مغز ایشپخدر هوای تسخیر مملکت خراسان بود، پیوسـته از کلک اندیشه باطل شاهد این تمنا بر صـفحه خاطر نقش می نمود؛ لهذا تا این آرزو در دلش نماند، سر پر شورش را به مملکت خراسان فرستادند و ابواب شادمانی بر چهره اسلامیان گشادند. چون شفت ملعون در میان پشت ساری منزل گزید با مصـطفی خان طالش که سیّدی بـدعاقبت و از عهـد سـلطان شـهید دورگرد بساط عزت بود، به گرمی هنگامه الفت کوشـید و مصـطفی خـان نیز از توقف موکب شـاهزاده در اردبیل واهمه تعرّضـی کرده به او گرویـد؛ لهـذا جناب میرزا بزرگ فراهانی از دربار کامرانی استمالت او را به صوب طالش شتافت و به افسانه های (۳) نرم نرم، روی از مراوده با روسیه برتافت. از هر طرف راه آمدوشد آذوقه بر شـفت و همراهانش بسته شد و در روزی چند، کشتی امیدش در گرداب حیرت شکسته آمد [و] در عین شدت زمستانی، راه مراجعت [در] پیش و از خوف جان، سر خویش گرفت.

خلاـصه بعـد از قتـل ایشـپخدر، نوّاب شـاهزاده، مهـدی قلی خـان دولو بیگلر بیگی ایروان را به دفع جعفر قلی خان دنبلی که با روسـیه در تالین قلعه ایروان بود، فرسـتاد و کلبعلی خان نخجوانی هم به سـبب (۴) جسارت ابراهیم پاشای حاکم بایزید حسـب الامر بهت)

۱- . ملی و مجلس: (پادشاه)

۲- . باشد

۳- . ملی و مجلس: (افسانهای)

۴- . ملی: (نسبت)

تـاخت حـدود مرزوبوم مملکت روم روی نهـاد. حسـین قلی خـان افشار ارومی و اسـماعیل خان شامبیاتی و حاجی محمـد خان قراگوزلو را به تـاخت میـانه (۱) گنجـه و تفلیس فرمـان داد. خـوانین [۱۴۴] مـذکور هریـک در هرجـا کوشـش مردانه کرده و خـدمت خود را به راستی و درستی به عمـل آورده، بعـد از ورود موکب مسـعود ولیعهـدی به تبریز، به رکاب فیروز پیوسـتند و هریک علی قدر مراتبهم مورد نوازش گشته، کمر اجتهاد به خدمت و جانفشانی بستند.به

۱- ملی سابه

بخش ۳

بهاریه سال فرخ مآل بارس ئیل ترکی مطابق

با سنه یکهزار و دویست و بیست و یک (۱) هجری

و کیفیت (۲) تفویض منصب جلیل استیفای ممالك و حرکت به چمن سلطانیه و احضار سردار خراسان و مأموریت سرداری جدید به آن سامان خورشید فروزان

درین سال بهجت نشان در روز جمعه، سلخ شهر ذی حجه الحرام، شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته که عید نوروز فردای آن روز و غره شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و یک بود و روزی ملالت اندوز می نمود، وارد دشت حمل گشت و مانند سری بریده از سمت الراس به جانب مغرب گذشت.

سرداران بلند قامت صنوبر و چنار از سبزه اعرابی لون حشری کشیدند و به مدد خنجر بید، از حلقوم نوجوانان چمن (۳) گل های حمراوی، خون ها جاری گردانیدند. سنبل با جعدی (۴) پریشان لباس سوگواری در بر کرد و سوری گونه از ناخن حسرت گلناری آورد. ابر آذار (۵) بر خونین کفنان لاله و شقایق گلزار ناله کنان شد و از شورش بلبلان حیران و قمریان نوحه خوان کوکوزنان دشت کربلائی در عرصه گلشن عیان آمد.ر)

۱- . به علت عقب ماندن سال قمری از شمسی، یکسال حذف شده و این تقارن باعث گردیده که بهاریه ۱۲۲۰ در هیچ یک از نسخه های این کتاب نیاید؛ چرا که این سال در فروردین آغاز و چون قمری محاسبه می شده در اسفند تمام می شده است و بدین ترتیب یکسال حذف شده است و در هیچ یک از نسخ ملی، ملك و مجلس موجود نیست. (م)

۲- . مجلس:- (کیفیّت)

۳- . ملی: (حسن)

۴- . ملی: (جغدی)

۵- . ملی و مجلس: (آزار)

شاهنشاه با داد (۱) و دین که طینت (۲) پاکش سرشته از ارادت خاندان حضرت سیّد المرسلین است، رعایت ادب (۳) را، بر اورنگ جلوس پای ننهاد و (۴) روزی چند صلای تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التحیه و الثنا- را در داد. به جای شیلان نوروزی، فقرا و ملهوفین را بر سر خوان روزی دعوت کرد و پس از انقضای ایّام مصیبت روی به انجام مهام بر مملکت آورد.

چون قرار سلطنت ایران، خاصه در عهد دولت این سلسله رفیع الشأن بر این است که همواره چهار وزیر با تدبیر جالس مسند دفترخانه سپهر نظیرند و در حقیقت بنیان دولت خداداد را چهار رکن دلپذیر: اوّل وزیر اعظم است که رشته مهمات شور مملکت و عزل و نصب ولات و بیگلر بیگیان و سران و سرکردگان و حکّام و میران دربار و هر ناحیت و امورات لشکرکشی و مملکت گیریش در دست. دویّم وزیر استیفای ممالک که در قرار معاملات و تشخیص جمع و خرج (۵) و وجوه پیشکش و مالیات حکمران بر هر بلند و پست است. سیّم وزیر دار الانشا که در عرف دیوانیان معبّر از منشی الممالك و کارفرمای تحریر نامه جات دول خارجه و فرامین قضا آیین و ملفوفه جات قدر تضمین است. چهارم وزیر عسکر که مباشر امور لشگر و رسانیدن مواجب و علوفه سپاه مظفر و خواندن افراد سان در حضور خسرو گردون توان و تغییر و تبدیل غایب و متوفی حشر انجم قران می باشد، در آن اوقات تشریف وزارت اعظم بر قامت قابلیت جناب مشیر افخم میرزا محمد شفیع اصفهانی [۱۴۵] ثم دار المرزی راست بود و حضرت میرزا رضا قلی نوایی را ذو الریاستین عمل بود؛ هم در امورات وزارت استیفای ممالك دخل و تصرف می نمود و هم وزارت دار الانشا به عهده او محول و به جهت تزیین نامه جات (۶) و فرامین مهر از گنجینه خاتم سلیمان زمین می گشود. میرزا هدایت الله تفرشی قمی که سیّدی جلیل النسب بود، وزارت عسگر را داشت و همت بر انتظام کار لشگر می گماشت. رای ممالك آرا چنان تعلق یافت که وزیری با دیانت به جهت استیفای ممالك برگزینند و بر اورنگ خلافت آسوده از جمع و خرج مملکت و قرار کار سپاهی و رعیت آسوده نشیند. از این که جناب حاجی محمد حسین خان بیگلر بیگی اصفهان وت)

۱- . ملی: (بامداد)

۲- . ملی: (دین)

۳- . ملی: (ادیب)

۴- . مجلس:- (و)

۵- . ملی: (چرخ)

۶- . ملی و مجلس: (نامجات)

مضافات، از بدایت دولت سلطان شهید تا آن زمان خدمتگزار دربار این دولت رفیع الشان [بود] و شاهنشاه صاحبقرانش در هر مرحله از مراحل عقل و فطانت و کارگزاری و عاقلی و عاملی و حسن سلوک، آزمایشی شایان (۱) کرده بود، لهذا معزی الیه را از دار السلطنه اصفهان احضار و قامت قابلیتش را به تشریف وزارت استیفای ممالک و لقب بلند امین الدوله گی آراسته، ولد اکبرش عبد الله خان را که مصداق (الولد سرّابیه) است، در دار السلطنه اصفهان بیگلر بیگی فرمود. حضرت (۲) میرزا رضا قلی نوایی را خدمت وزارت دار الانشای همایون معیّن آمد و اهالی دورونزدیک را قرار این مهمات مبرهن شد.

چون در اواسط سنه ماضیه، سلیمان خان قوانلوی قاجار ازین سرا به سرایی دیگر نقل نمود و وجود لشگرکشی در رکاب ظفر مآب ضرور بود، لهذا حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را از آن جا احضار، و محمد خان دولوی قاجار، که چندی حاکم کزاز و ملایر بود، به نیابت خراسان و سرداری آن سامان برقرار و روانه آن دیار شد.

بعد از فراغ ازین مهام، فرامین قدر آیین به احضار لشکر انجم قرین از صدر خلافت صادر و هر فوجی در موعدی مقرّر به دربار سپهرمدار حاضر آمد. شاهنشاه مظفر دفع روسیه بداختر را کمر همت بربست و در روز جمعه بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه مزبوره به عزم چمن سلطانیه بر بارگی شوکت برنشست. پس از روزی چند آن چمن بهشت مانند، مضرب سرادقات جاه وجلال شد و اردوی ظفر شکوه از وجود شیران بیشه هیجا، مالامال آمد.

ذکر شمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت فرانسه و سبب دوستی و مراوده ایشان با دولت علّیه ایران

و آمدن موسی (۳) ژوبر سفیر و تعیین میرزا محمد رضای منشی قزوینی به سفارت آن کشور بی نظیر

مملکت (۴) فرانسه که یکی از قرالات معظم فرنگ است، حدود اربعه آن از طرفت)

۱- . ملی: (شاهان)

۲- . ملی: (حضرات)

۳- . موسیو

۴- . ملی: (و مملکت)

شمال به مملکت ندرلانده (۱) متصل و بحر رینو (۲) میان حد است و از طرف مشرق ایضا نهر مزبوره و کوه الپه (۳) که بسته به خاک ایتالیاست. از طرف جنوب بحر سفید روم و کوهستانات پرنه (۴) از طرف مغرب دریای محیط. (۵) بعدش از خط استوا از نقطه سمت جنوب تا نقطه (۶) جانب شمال، چهل و دو درجه تا چهل و هشت درجه است. مسافت این طول، دویست و ده فرسنگ [۱۴۶] و عرض آن دویست و هشت است. جمعیتش موافق تحقیق، شصت کرور می باشد. هوای سمت جنوبش به غایت لطیف و سالم است. فواکه متنوعه اش بی نهایت ممتاز، خاصه انگور که از تعریف بی نیاز است. معادن مس و سرب و نقره اش با برکت است و اهلش به غایت هنرمند و شجاع و پر صنعت. از قرار تصدیق جماعت انگریز، در فنون علوم غریبه با ایشان برابرند و در جمیع صنایع بعد از قرال انگریز، از جمیع قرالات بهتر.

مقرّ ایالت آن مملکت شهر پاریس (۷) است که عروس شهرهای ممالک اروپاست.

کتابخانه و تعلیم خانه و تماشاخانه به قدری در آن مملکت ساخته اند که از تعریف بیرون است. نهر سنا (۸) از وسط آن جاری است و تخمینا یک فرسنگ راه بر روی رودخانه (۹) پل های متین و جسرهای رزین بنا نهاده اند. از اطراف ولایات شاهان و شاهزادگان و اشراف و اعیان و عموم مردم، خرج ها می کنند و به آن شهر می روند و مشغول تماشا و عیش می شوند.

در اطراف آن مملکت، چه در کنار دریا، چه در خشکی سمت اروپا، بنادر و کشتی گاه فراوان مرتّب است و سکنه آن مملکت به اطراف ممالک آمدورفت می نمایند و کل آن مملکت را یک پادشاه حکم گزار است. لقب پادشاهان آنجا، روی (۱۰) مثل کینگ و زار که لقب سلاطین انگریز و روس است. از ابتدا طایفه لویی (۱۱) در آن جا سلطنتی)

۱- . هلند

۲- . دریای شمال، مجلس: (ینو)

۳- . آلپ

۴- . بحر سفید روم: دریای مدیترانه؛ کوهستانات پرنه: کوه های پیرنه

۵- . فرانسه از شمال محدود است به دریای شمال و دریای مانش، از مغرب به اقیانوس اطلس، از جنوب به اسپانیا و دریای مدیترانه، از مشرق به ایتالیا، سوئیس، آلمان و بلژیک (در زمان نگارش این کتاب، بلژیک جزو خاک فرانسه بود).

۶- . ملی:- (سمت جنوب تا نقطه)

۷- . ملی: (یاریس)

۸- . رود سن

۹- . مجلس: (خانه)

۱۰- . لویی

۱۱- . ملی و مجلس: (لولی)

داشته اند. در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری، اهالی مملکت شورش کرده روی شانزدهم (۱) را که از طایفه لویی (۲) بود، بکشتند و قرار کار بر جمهوریت و مشاورت (۳) شد. چون این قاعده نظام نگرفت، بعد از اندک زمانی شخصی مسمّی به ناپلیون (۴) که از طایفه بناپورته (۵) بود و ینارالی صاحب عرضه، به سبب بعضی خصال حمیده که داشت، پای بر وساده سلطنت گذاشت. در مدتی قلیل تسلط یافته دعوی اپمپراطوری که عبارت از معنی شاهنشاهی است، کرد (۶). این لفظ در لغت فرانسه به معنی شخصی است که بزرگ چندین طایفه مختلفه باشد.

با جماعت روسیه محاربات عظیم نموده شهر مسقو را گرفته بعد از تاراج آتش زد و از بی آذوقه گی و شدت برف، قشونش اکثر تلف شده، برگشت. در سال یکهزار و دویست و نه که سلطان شهید ولایت تفلیس را مسخّر ساخت و به غارت و اسر پرداخت.

این خبر در عالم منتشر شد و ناپلیون نیز ازین داستان مطلع و مخبر آمد. چون با جماعت روس دشمنی داشت، سلطان شهید را که دشمن روسی بود دوست خود پنداشت؛ عهدنامه های سابق را که قرال فرانسه با دولت صفویه بسته بودند، مصحوب یک دو نفر معتمد کرده به رسالت ایران فرستاد.

از قضای اتفاقیه [سفیران فرانسه] وقتی رسیدند که قضیه شهادت سلطان شهید واقع و شاهنشاه صاحبقران هنوز از دار العلم شیراز نیامده و جالس سریر سلطنت وقایع نشده بود. مرحوم حاجی ابراهیم خان [۱۴۷] اعتماد الدوله به جهت عدم اطلاع ازین گونه اوضاع، جوابی سرسری به آنها داده روانه [کشورشان] نمود.

داستان شورش جماعت وهابی که در سنه یکهزار و دویست شانزده اتفاق افتاد.

از قراری که ذکر شد- اسماعیل بیک غلام بیات در بدایت سنه یکهزار و دویست و هفده به جهت همین مقدمه وهابی و گفتگوی با سلیمان پاشای وزیر به دار السلام بغداد روی نهاد. داود نامی از ارامنه بغداد که بالاخره از صاحبقران اعظم لقب بلند خانی یافت ود)

۱- . لویی شانزدهم

۲- . ملی و مجلس: (لولی)

۳- . ملی: (شاورب)

۴- . ناپلئون

۵- . بناپارت

۶- . ملی:- (کرد)

تاجر بود و در مملکت فرانسه آمدورفت می نمود، نزد اسماعیل بیک آمده بعضی نوشته جات به خط فرانسه ابراز نموده گفت که من از جانب ناپلیون به سفارت ایران مأمورم. بنابر این ادعا به اتفاق اسماعیل بیک به دار الخلافه طهران آمد. چون صدق و کذب این معنی درست معلوم نبود و احدی نیز از خط فرانسه اطلاعی نداشت، متعرض جواب نشدن هم خلاف تعارف و انسانیت می نمود، لهذا جوابی علی الرسم نوشته و خواجه داود را لقب خانی بر سر هشته، روانه نمودند.

درین سال که یکهزار و دویست و بیست هجری است، موسی ژوبر نامی از دولت فرانسه به ایلچی گری ایران آمد. پاشای بایزید به سبب موافقت دولتین روم و روس موسی ژوبر را در بایزید محبوس و اموالش را مضبوط و دو نفر از همراهانش را مقتول ساخت. نوّاب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا بعد از اطلاع، کس فرستاده او را رهانیده با عزّتی شایان به چمن سلطانیه که مضرب خیام با احتشام بود، رسانید [و] داود خان مزبور نیز به همراهی او همت بر مراجعت ایران گماشت.

خلاصه مطلب موسی ژوبر این که: ما و شما هردو با روسیه دشمن می باشیم، باید به قاعده متداوله باهم دوست باشیم. مطلب دیگر این که، لقب ایمپراطوری هریک از پادشاهان قرالات فرنگ را تا دو دولت بزرگ ایران و روم تصدیق نکنند، در سایر دولت های فرنگ ممضی نخواهد بود؛ بنابرآن، زبانی خواهش نمود که شاهنشاه صاحبقران در نامه همایون، ناپلیون را به خطاب ایمپراطوری ممنون فرمایند.

چون اولیای دولت انگریز در وقت سفارت محمد نبی خان شیرازی- از قراری که سابقا اشاره شد- در باب دفع روسیه تن به امداد در نداده بودند، جماعت فرانسه در دشمنی با روس از ایشان زیاده و امداد را آماده می نمودند؛ لهذا جوابی با صواب به او داده شد و متمنّیاتش بر طبق قبول نهاده میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی که چندی وزیر نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا بود، به اتفاق او به آیینی شایسته سفارت فرانسه را آماده آمد. وضع سفارت مشار الیه- انشاء المجیب- عنقریب در جای خویش مرقوم کلک فصاحت کیش خواهد شد.

ذکر قتل ابراهیم خلیل خان در قراباغ و اختلال کار آن جا و تعیین امرا و لشکر و احوال آن کشور

در چمن سلطانیه به عرض واقفان سدّه ستّیه رسید که بعد از قتل ایشپخدر در بادکوبه و فرار شفت در میان پشت ساری و اطمینان مصطفی خان طالش، ابراهیم خلیل خان از کرده خود پشیمان و در ثانی (۱) حق پرستان ملت حنیف را دست به دامان زده و با اهل وعیال از قلعه شوشی برآمده در خارج [۱۴۸] قلعه ساکن و در خیال استیصال روسیه شوشی افتاده است. عریضه [ای] ارادتمندانه به خدمت نایب السلطنه فرستاد او را در درگاه فلک جاه خسروی بر عفو زلات خویش (۲) شفیع ساخته و به طلب امداد پرداخته است.

شاهنشاه صاحبقران بنابر توسط نوّاب معزی الیه جرایم او را به شرط خدمت و جانفشانی عفو فرموده، حسین خان سردار و اسماعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت خاصّه و حاکم خمسه را با قشونی جرّار روانه رکاب نوّاب شاهزاده نموده حکم فرمود که به هر خدمتی از سرکار شاهزاده مأمور شوند، پردازند. بالجمله نوّاب شاهزاده قبل از وقت، فرج الله خان شاهیسون و ابو الفتح خان جوانشیر را با فوجی از دلیران آذربایجانی به امداد ابراهیم خلیل خان فرستاد که شاید ورود این دو، (۳) استیصال مایور شوشی را بهانه شود.

جعفر قلی خان، نبیره ابراهیم خلیل خان، که عداوتی با ابو الفتح خان عمّ خود داشت، خاک بر فرق مروّت انباشت و ارادت ابوّت را برکنار گذاشت، قبل از آن که عمش به امداد برسد، در چهار ساعتی شبی از شب ها مایور روسی را از شوشی با سیصد نفر صالدات از راه خانه خود آورده، در خارج قلعه بر سر ابراهیم خلیل خان ریختند و آن پیر بینوا را با همشیره سلیم خان شکّی که زوجه او بود و دخترش که زاده از همشیره همای خان لگزی است و جمعی دیگر از اناث و ذکور، خون ها با خاک آمیختند. بعد از صدورر)

۱- . عبارت (در میان پشت ساری و اطمینان مصطفی خان طالش، ابراهیم خلیل خان از کرده خود پشیمان و در ثانی) در نسخه ملی موجود نیست و از نسخه مجلس و ملک اقتباس شده است.

۲- . ملی:- (خویش)

۳- . ملی: (در)

این مقدمه کار ایلات قراباغ بالمرّه از هم ریخت و هر طایفه [ای] به دامان یکی از ولدان ابراهیم خلیل خان آویخت. عجاله مایور روسی ضبط قراباغ و ایلات را به عهده مهدی قلی خان ولد خان مقتول محول کرد و خود روی به حفظ قلعه شوشی آورد.

نوّاب شاهزاده بعد از استماع این اخبار و (۱) قبل از اجتماع لشکر جرار، از دار السلطنه تبریز حرکت و روانه آن ناحیت شد. در در ورود به آق اوغلان خبر رسید که ینارال نیالسین با جمعیتی کامل از تفلیس بیرون آمده و جمعیت گنجه را برداشته روانه قراباغ و در منزل عسگران توقف کرده است.

نوّاب شاهزاده، احمد خان مقدم را به محافظت بنه گذاشت و خود راه مقابله با ینارال روسی برداشت [و] در منزل خانشین (۲) تلاقی طرفین (۳) دست داد و چند روز متوالی جنگ ها اتفاق افتاد. چون لشکر فیروز شاهنشاه ظلم سوز در رکاب نبود، شاهد فتحی رخ ننمود. نوّاب اشرف مراجعت و در منزل حسن و حسین فرود آمد. سرداران با اعتبار که با قشونی جرّار از دربار خسرو معدلت مدار مأمور به رکاب شاهزاده عالیمقدار بودند، رسیدند و نوّاب اشرف را مایه اطمینان خاطر گردیدند.

از این که مصطفی خان شیروانی از راه شیطنت و نادانی باز رهنورد وادی جنایت رانی گشته و با روسیه ساخته بود، لهذا اسماعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار حسب الامر شاهزاده با قشون آماده به غارت شیروان تاختند و در مدتی قلیل آن سرزمین نبیل را سرمنزل جغدان ساختند. امان الله خان افشار در آن سفر دلیری ها کرد و از تربیت شاهنشاه مظفّر جوهر رشادت خود را ظاهر آورد. بالجمله [۱۴۹] این دو سردار نامدار آنچه لازمه خرابی بود در آن سرزمین کردند و ایلات آن جا را کلّا کوچانیده به دست عطاء الله خان شاهیسون که حسب الامر شاهزاده با ایشان همراه بود سپردند و به محال قراچه داغ و مغان آوردند.

نوّاب شاهزاده چندی در آن حوالی به جهت قرار کار اهالی متوقف بود و نظم هر جایی را به احدی محول نمود و در ساعتی سعد نزول اجلال به دار السلطنه تبریز فرمود.

از دربار خلافت، نوّاب شاهزاده و همراهان در ازاء خدمات شایان، مورد الطاف بی کرانن)

۱- . ملی:- (و)

۲- . ملی: (جانشین)

۳- . مجلس: (فریقین)

و قرین افتخار و اعتبار فراوان شدند.

حضرت صاحبقران بعد از استماع خبر قتل ابراهیم خلیل خان به سبب رعایت صبیّه محترمه اش که در سلك جواریان بود، بسیار اظهار دلتنگی فرمود. این قطعه از زاده های طبع مولف در تاریخ قتل او ثبت افتاد.

لمولفه:

کشته شد پیر کهن خان جوانشیر از قضاآن که اندر قتل او هر نوجوان پیر آمده

حاکم ملك قراباغ است و ابراهیم خان بر همه ایل جوانشیر از حسب میر آمده

در میان او راست از اسم و لقب لفظ خلیل وین مرّکب نام در عزت چو اکسیر آمده

آن که اندر زندگی یک چند شد ترسا روش از سعادت باز اندر دینش تغییر آمده

نو مسلمانی بکشتند از جفا اهل نفاق وین شهادت خود دلیل عفو تقصیر آمده

دوستانش نی غمین (۱)تنها از این الم چرخ دشمن نیز از این کار دلگیر آمده

بعد قتل زادگانش را ملك توقیر کردعالمی شان ز التفات شاه تسخیر آمده

زاده عصمت نژادش (۲) در حریم سلطنت همچو بلقیسی (۳) که جم را طرفه نخجیر آمده

در سزای قتل ناحق جرم او بخشید حق قتل بهر بخشش هر جرم تدبیر آمده ی)

۱- . ملی: (همین)

۲- . ملی: (تراوش)

۳- . ملی: (تفلیسی)

چون که آن خان جوانشیر از قضا مقتول شدخاوری تاریخ وی خان جوانشیر آمده (۱)

ذکر دارایی نوّاب محمد علی میرزا در سرحدات عراقین عرب و عجم و تاخت وتاز [به] سرحد روم و سایر اوضاع آن مرزوبوم

در وقایع سال قبل ایراد شد که عبد الرحمن پاشای بابان به سبب سوء سلوک علی پاشای وزیر بغداد با ایل و اتباع خویش، که قریب به پنجهزار کس بود، پناه به آستان مروّت نشان آورده در حدود کردستان و محال سنقر توقف کرد.

میرزا محمد صادق مروزی، وقایع نگار و داروغه دفترخانه قضا آثار، به اتفاق احمد چلبی، معتمد علی پاشا به جهت استقلال کار عبد الرحمن پاشا از چمن اوجان راه بغداد سپرد. علی پاشا از فرط غروری که داشت، به عذرهای ناموجه متمسّک گشته وقایع نگار را وقعی نگذاشت و خالد پاشا را به ایالت ولایت شهرزور گماشت. در ثانی معتمدی از خود و پیشکشی فراوان به دربار همایون گسیل کرد و به معاذیر (۲) مزوّرانه، صاحبقران مروّت شعار را بر سر کار آورد. در همان اوقات شاهنشاه جم جاه، عبد الرحمن پاشا را از کردستان به درگاه معدلت نشان احضار نمود و به اعطای شمشیر و کمر خنجر مجوهر و خلعت آفتاب پیکر، بر و میانش را قرین انواع اصطناع (۳) و افتخار نموده به ایالت ولایت شهرزورش سرافراز داشته روانه فرمود. به امان الله خان والی کردستان [۱۵۰] نیز اشاره شد که بر استقلال او در شهرزور همت گمارد او را جالس مسند ایالت آرد.

بالجمله خالد پاشا از وقوع این واقعه از شهرزور به بغداد گریخت و عبد الرحمن پاشا در ولایت مستقل گشته، بیشتر از پیشتر به دامان حمایت اولیای دولت قاهره آویخت. علی پاشا به فکر چاره کار افتاد و عبد الرحمن پاشا خیالات مزوّرانه او را پی درپی به دربار همایون عرضه داد.یی

۱- . ملی: (خاوری تاریخ جان جوانشیر آمده)

۲- . عذرهای

۳- . مقرب ساختن، نیکویی

از این که حزم دوراندیش خسرو (۱) معدلت کیش مقتضی تدارک کار و امورات ولایات خوزستان را نیز به سبب مخالفت اعراب با یکدیگر اختلالی بی شمار بود و وجود یک نفر از دراری بحار سلطنت به جهت انتظام آن صفحات سزاوار می نمود، لهذا فرمان مرحمت نشان و خلعت آفتاب ارکان دارایی آن ولایت از کرمانشاهان تا خاک بغداد و از حدود بصره تا قصبه خرّم آباد به نوّاب شاهزاده رویین تن دشمن (۲) شکن محمد (۳) علی میرزا مرحمت و او را صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم لقب داده و اسباب ایالت و شوکت، از قبیل سراپرده پنج سری و توپ خانه و علم سنجری به او عنایت [فرمود] و از امرای قاجار ابراهیم خان دولو و محمد علی خان شامبیاتی به التزام رکاب او نامزد و در دهم شهر جمادی الاولی (۴) از چمن سلطانیه روانه آن ناحیت شد.

علی پاشای وزیر دار السلام بغداد از ایالت شاهزاده در آن بلاد، بیشتر به خیالات دورودراز افتاد. دوستی قدیم را که در میان دولتین علیّتین برقرار بود، به کنار نهاد و بدون ملاحظه عاقبت کار، جسارت ورزیده و قشون پادشاهی را گرفتار دعوای روس و اوزبک (۵) و افغان دیده به اعتقاد خویش عرصه را خالی اندیشید. لهذا به جهت دفع عبد الرحمن پاشا و بعضی خیالات زاده از ماده سردا، با معادل سی هزار سپاه غدّار از رومی و اعراب و اکراد و توپ خانه صاعقه کردار از بغداد حرکت و به منزل زهاب وارد گردید و سلیمان پاشای کهیا را که خواهرزاده او بود، با معادل پانزده هزار نفر از جماعت اعراب و غلامان گرجی به دفع عبد الرحمن پاشا به صوب شهرزور فرستاد و خالد پاشای حاکم سابق شهرزور و سلیمان پاشای متسلّم کرکوک و کوی و حریر را به مرافقت کهیا رخصت داد. عبد الرحمن پاشا با ایشان فی الجمله زدوخوردی کرده به درستی شکست خورد و باز روی به کردستان آورد.

علی پاشا از ظهور این لطیفه، ناگهان خبط دماغش زیاده شد و از زهاب قدم جسارت پیشتر نهاده و در ورود به طاق گرّا (۶)، که فصل مشترک بوم ایران و روم است،د)

۱- . ملی: (جر)

۲- . مجلس: (تهمتن)

۳- . ملی:- (محمد)

۴- . ملی: (الاول)

۵- . ملی: (اورنگ)

۶- . طاق گرا، گردنه ای است در جاده کرند به سرپل ذهاب (حدود حلوان قدیم) بین آبادی سرخه دیزه و پاطاق، (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

شکست دوستی دو دولت علّیه را آماده گردید. این افسانه در چمن سلطانیه به عرض دارای بهیّه رسید و نوروز خان قاجار عزّ الدینلوی میربار با سپاهی خونخوار، به التزام رکاب شاهزاده عالیمقدار و تاخت وتاز نواحی بغداد مأمور گردید.

نوّاب شاهزاده فیروز بخت در بلده طیبه همدان از احکام صاحبقران با تاج و تخت و تعیین سپاهی [۱۵۱] انجم رخت، قرین افتخاری سخت گشته بلا تأمل ایلغارکنان عازم و در منزل کرند کرمانشاهان اقامت گزین گردید. علی پاشای وزیر ازین حسن تدبیر اندیشه مند شده و از کنار طاق گرّا حرکت کرده در کنار رود سیروان که میانه (۱) شهرزور و بغداد است، رخت کشید. برحسب امر نوّاب شاهزاده، نوروز خان عز الدینلو و محمد علی خان شامبیاتی با ده هزار سوار از اکراد مدانلو و جهان بیگلو و اتراک قراگوزلو به تاخت وتاز بلوکات و قری و قصبات بغداد رفتند و از زهاب تا بعقوبه (۲) را طولا و از بعقوبه تا مندلیج (۳) را عرضا به جاروب نهب و غارت رفتند. فتاح پاشای حاکم زهاب بیرون آمده جسارت به جنگ ورزید و بالاخره سودی نبرده به علی پاشا ملحق گردید.

دختران ماه پیکر و زنان حورا منظر و پسران رشک شمس و قمر، اتراک بی باک را اسیر آمدند و اردوی شاهزاده را از آتش چهر تابناک رشک کره اثیر کردند.

ذکر دعوای سرداران این دولت علیه با سلیمان پاشای کهیا و گرفتاری او به کمند غازیان توانا و عزیمت جناب مجتهد زمان شیخ محمد جعفر نجفی به شفاعت آن نادان و سایر اوضاع آن سامان

چون علی پاشای وزیر در آن عزیمت به جز چاره عبد الرحمن پاشا، خیالاتج)

۱- . ملی: (سایه)

۲- . مجلس: (یعقوبه)

۳- . مجلس: (مندلج)

دیگر نیز در نظر داشت و نوّاب شاهزاده را (۱) سایر گرفتاری های امور آن سرحدات، به فکر کار او نمی گذاشت، لهذا صاحبقران گردون توان انجام این کار را عزمی دیگر فرمود و سپاهی جداگانه بعد از روانه داشتن نوروز خان به آن سامان روان نمود. فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی (۲) که مرّیخ با صلابت را از هیبت تبرزینش، اعضا متلاشی بود، با محمد ولی خان قاسملوی افشار، داماد وی و صفیار خان کرد بچّه افشار با هزاره جات سواره ایشان مأمور حدود شهرزور (۳) گردید که به مرافقت امان الله خان اردلانی والی کردستان، عبد الرحمن پاشای بابان را مجددا بر مسند ایالت آن ولایت متمکن سازند و به قدری که ممکن است به خرابی و غارت آن مرزوبوم تا حدود کرکوك و موصل پردازند. مأمورین از چمن سلطانیه به قانونی شایسته روانه و این معنی جسارت علی پاشای دیوانه را بهانه شد.

سلیمان پاشای کهیا به اغوای خالد پاشا و اذن علی پاشا با سپاهی توانا و توپخانه [ای] کوه بنا متهوّرانه از حدود شهرزور قدم جسارت پیشتر نهاده در کنار بحیره مریوان، که آخر حد کردستان است، او را با سپاه ظفر پناه ایرانی مقابله دست داد.

فرج الله خان و امان الله خان توسل به اعانت خلیفه بلافصل- صلوات الله علیه- برده و توکل بر بخت بلند شاهنشاه جزو و کلّ کرده، میسره سپاه را که در برابر میمنه خصم کینه خواه است، به وجود هزاره جات افشار آراستند و در میمنه، جنود اردلانی و کردستانی به کینه خواهی برخواستند. در جناحین محمد ولی خان افشار و صفیار خان کردبچه شتافتند و فرج الله خان و امان الله خان در قلب لشکر قیامت اثر آرام یافتند. [۱۵۲] از آن طرف سلیمان پاشای کهیا یاری (۴) از بطن ظاهری امام حنیفه و یاوری از سه خلیفه هنگامه آرای یوم سقیفه جستند و با غلامان گرجی و سپاه رومی در مقابل خیل افشار صف آرای گشتند و خالد پاشا (۵) و سلیمان پاشای متسلّم کرکوك با اعراب و اکراد در برابر جنود اردلانی ایستاده، از جان گذشتند.ه)

۱- . ملی:- (را)

۲- . نسقچی باشی، ریاست میر غضبان یا دژخیمان را داشته است. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۵۵).

۳- . امروزه شهرپزور، سلیمانه خوانده می شود و در مرکز کردستان عراق، نزدیک به مرز ایران در غرب پنجوین واقع است.

۴- . مجلس:- (یاری)

۵- . ملی: (پاشاه)

در بـدایت از طرفین سـفرای تیر دل دوز آمدورفت نمود و جوابی با صواب از هیچ طرف نشـنود. مهره های (۱) آتشین تفنگ، پی درپی قـاطع عروق رومیـان بی ایمـان شـدی و روشـنان افلاـک از جسـارت آن قوم بی باک انگشت حیرت به دنـدان گزان بـدی. مبـارزین جانبین یک یک و ده ده و فوج فوج (۲) در حومه میـدان اظهـار هنر را دست به (۳) تیغ و سـنان بردندی و در آخر کار دستبازی، خون های یکـدیگر خوردنـدی. گرز البرز کوب، بازو و برز دلیران را نرم ساختی و نرّاد قضا از بروز نقش شش و پنج، مهره بخت حریفان دغا را در تخته میدان به شـش در انداختی. پس از اندک زمانی شیران افشار را خون غیرت در عروق به جوش آمـد و کوس رویین، تحریک آن دلیران را به حمله وری در خروش. به یکبار [ه] از میسـره تیغ انتقام آختنـد و به میمنه دشـمن که کهیـا در آن انجمن بـود، تاختنـد و از مـدد تیغ بی دریغ و خنجر آب پیکر، به سـرافشانی و سـینه شـکافی پرداختند.

سلیمان پاشای کهیا که در میمنه قرار داشت، تیپ خود را متزلزل دید و آن گرج رومی نژاد را قزلباشی به خاطر رسیده به سوی میمنه عنان گرای گردید. با فوج میسـره، که سـلیمان پاشای متسلّم در آن قوم مسـخره بود، حمله کنان روی به میمنه سپاه ظفر عنان نمود؛ به قدری که در حوصله گمان گنجد، دلیری ها کرد، ولی بالاخره سودی نبرد.

دلیران سـپاه ظفر پنـاهش، از میمنت بخت شاهنشـاه آگـاه، به کمنـد دلاـوری اسیر نمودنـد و در عقب آن قوم رو به مثـال پای دلاوری گشودنـد. از یک طرف تا حوالی اردوی علی پاشا و از طرفی تا قری و قصبات کرکوک و موصل، مردان ایشان تا در خوابگـاه عـدم با شاهـد اجل پیوسـته و جوانان به کمنـد اسار بسـته آمدنـد. شـمار کشـتگان (۴) از سـه هزار گـذشت و تعـداد گرفتاران از آن زیاده گشت.

دانایـان داننـد که همین طـایفه بـا نادر شاه افشار که پادشاهی قهار بود، در همان دیار چه کردنـد؛ و الحمـد لله و المنه که برابر یک دو نفر از چاکران دربار شاهنشاه تاجدار تاب مقاومت (۵) نیاوردند.

لمولفه:

آنچه نادر با سپاه خویش نتوانست کردچاکر او یک تنه در مرز کالنجر کند ت)

۱- . ملی: (بشنود مهرهای)

۲- . مجلس:- (فوج)

۳- . ملی:- (به)

۴- . ملی و مجلس: (کشته گان)

۵- . ملی: (مقاهت)

علی پاشای وزیر از این وهن عظیم، عنان حوصله از دست داد و بار فرار (۱) بر بختی ادبار بسته تا حوالی بغداد در جایی نایستاد (۲). عنان گیری سپاه ظفر اندیش و عفو جرایم خویش و خلاصی کهیا و اسرای بدکیش را دست ضراعت به دامان شفاعت جناب اعلم المجتهدین شیخ محمد جعفر نجفی- رحمه الله علیه- زده آن جناب را از نجف اشرف به معسکر خویش آورد و به اردوی نوّاب شاهزاده دلیل شد. سرکار اشرف، مقدم آن فاضل محترم را مغتنم شمرد و سپاه کینه خواه [۱۵۳] را از دستبرد منع، و اسرای اعراب و رومی را به خاطر خوبی آن جناب، آزاد کرد. چون کهیا مردی نامی بود، ترخیص او را موقوف به اذن حضرت صاحبقرانی نمود. بالجمله آن جناب را مقضیّ المرام و شادکام به صوب مقصود روان و سلیمان پاشا و متابعان او را با غل وزنجیر به همراهی فوجی از یلان دلیر به صوب اردوی کیوان پوی شتابان نمود.

خاقان مروّت نشان، مراتب جان بخشی پیشه کرده و زنجیر از گردنش برداشته از فرط عنایت او را به جناب، میرزا محمد شفیع وزیر سپرد. دلاوران هریک به قدر مراتب از خلعت و انعام بی کران بهره یاب و شاهزاده آزاده مجددا به دارایی آن ملک و عزیمت انتظام عربستان کامران و کامیاب گردید. موکب فیروزی حشر، با دو جهان فتح و ظفر، از چمن سلطانیه حرکت و در بیست و دویّم شهر جمادی الثانی، عرصه دار الخلافه از یمن ورود شاهنشاه مظفر، طعنه زن جنّت آمد. مجدّدا جناب شیخ محمد جعفر- طاب ثراه- استخلاص کهیا را به صوب دار الخلافه پی سپار شد و یوسف پاشای، والی ارزنه الروم نیز فیضی محمود افندی معتمد خود را به توسط نوّاب نایب السلطنه به جهت انجام همین کار فرستاد.

صاحبقران شریعت پرور، سلیمان پاشای کهیا را به رعایت جناب شیخ محمد جعفر تربیت نمود و قامت بالیاقتش را به تشریف ایالت عراق عرب مزیّن فرمود.

فرمان و خلعت پاشایی ولایت شهرزور بابان نیز به افتخار عبد الرحمن پاشا صادر و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی نیز در ثانی به جهت قرار بعضی از امور به موافقتد)

۱- . ملی: (قرار)

۲- . ملی: (بایستاد)؛ مجلس: (نه ایستاد)

سلیمان پاشای مذکور به دار السلام بغداد سایر آمد. تاریخ گرفتاری کهیا از کلک مولف تراوید و یادگار را درین صحیفه نامی ثبت گردید.

لمولفه:

ز پاشای بغداد مأمور آمدسلیمان که می کرد او را وزیری

به دعوای شهزاده شیر صولت سزاوار ایوان و گاه امیری

محمد علی میرزا آن که داردخیال خیالی ضمیر ضمیری

برابر شد آن سگ به آن شیر صولت ز روباه میمون نه دعوّی شیری

نه کنّاس را دعوتی با کلابی نه زرباف را نسبتی با حصیری

شکست آن سپاهش ز یک عزم دارانکردش ز رومی کسی دستگیری

ببستند دستش دلیران ایران اسیر آمد آن ناتوان از فقیری

ز بخت شهشاه و از پور رادش شکستند خیلی کبیر از صغیری

غرور دلیری کند کار مشکل درین کار بس کرد کهیا دلیری

رقم خاوری کرد تاریخ دعواز کیها بدان این شکست اسیری

ذکر تسلط جماعت روسیه از روی تغلّب [۱۵۴] به ولایت مغصوبه از آذربایجان و سرداری و ایالت حسین خان قاجار قزوینی

در آذربایجان و ایروان (۱)

این معنی محقق است که جماعت بدعاقبت روسیّه روسیه از روزی که پای به خاک گرجستان و حدود آذربایجان نهادند، هیچ یک از ولایات را به ضرب وزور نگشادند. شهر تفلیس را گرگین خان والی- از قراری که ذکر شد- در گشود و ایشپخدر ولایت گنجه را به سبب حرام زادگی نصیب بیگ (۲) شمس الدینلو و ارامنه آن جا مفتوح نمود. قلعه شوشی را به سبب خرافت ابراهیم خلیل خان جوانشیر تصرّف کردند و هر یک از ولایات آن طرف رود ارس را به نهجی که ایراد می گردد، به حیله و تزویر به دستب)

۱- . ملی: (ایران)

۲- . ملی: (نصب)

آورند.

خدای توانا داناست که از وفور تعدیات ایشان به اهالی این ولایات، چه نوع سلوک شد و فوج فوج اهالی از ادانی و اعالی (۱) با اهل وعیال، آواره به هر شهر و بلوک [شدند]. بالجمله بعد از رجعت موکب فیروز سلطانی از چمن سلطانیه به دار الخلافه جاوید مبانی و ورود نوّاب نایب السلطنه به تبریز، ینارالان و مایوران روسیه عرصه را خالی دیدند و هریک به ولایتی عنان گرای گردیدند.

ابو الغاکوف نام که یکی از مایوران آن قوم بدفرجام [بود] و در حوالی بادکو به توقف و آرام داشت، اهالی آن جا را تحریک کرده بر حسین قلی خان حاکم خود شوریدند و آن بیچاره را با اهل وعیال روانه تبریز گردانیدند و ابو الغاکوف را به بادکوبه رسانیدند.

شیخ علی خان قبه (۲) [ای] هم، که در دربند اقامت داشت، در عالم مستی با ابو الغاکوف بنای دوستی گذاشت و او را با جمعی از صالدات آورده در قلعه دربند به اعتقاد خود به معاونت گماشت و پس از چندی از تعدّیات ایشان تاب مقاومت نیاورده و با اهل وعیال فرار نموده روی به داغستانات کرد.

ینارال نیالسین بر سر شکّی رفت و اهل آن (۳) ولایت، سلیم خان حاکم را به تحریک او جواب گفتند (۴). زدوخوردی مردانه با روسیّه کرده و به سبب مخالفت اهل شکّی صرفه [ای] نبرده و اهل وعیال را برداشته به تبریز آمد و برحسب امر والا در ولایت اردبیل ساکن [شد]. ولایت شکی را نیز جماعت روسیه اقامت گزین مساکن و اماکن شدند.

مصطفی خان شیروانی حرام زاده، جمعی از طایفه روس را از گنجه خواست و به دست خود ولایت شیروان را سپرده هنگامه ها آراست. چون با حاکم سالیان عداوت سابقه در میان داشت، جمعی از روسیّه را برداشته روی به آن صوب گذاشت. اهالی آن جا نیز با علی خان حاکم خویش به سبب تحریک مصطفی خان معاند بودند، لهذا شب هنگام دروازه را گشوده روسیّه را داخل نمودند. علی خان حاکم آن جا فرار کرد [و] میر باقر خان برادر مصطفی خان طالش که به حکم نوّاب نایب السلطنه در آن جا بود، اسیرت)

۱- . بزرگ و کوچک؛ پایین و بالا؛ فقیر و غنی

۲- . امروز کوپا خوانده می شود و در جنوب شهر دربند در جمهوری آذربایجان قرار دارد.

۳- . مجلس:- (آن)

۴- . ملی: (گفت)

شد. بالاخره مصطفی خان شیروانی نیز ازین معامله سودی ندیده و به کوه فت فرار نموده در پناه سنگ آرمید.

بالجمله این ولایات آن طرف آب ارس با اهالی آن سرزمین، به دست خود آتشی روشن نمودند و ابواب بلا بر چهره خود و مسلمانان [۱۵۵] آن ولا- گشودند. خلاصه- از قراری که قبل از این ایراد شد- بعد از عزل محمّد خان ایروانی، زمام ایالت ولایت ایروان در قبضه اختیار مهدی قلی خان دولو داده شد و پس از یک سال که درست از عهده این کار برنیامد، یکسال دیگر در کف کفایت احمد خان مقدّم نهاده او هم مثل مهدی قلی خان بود و تدارک نظم آن ولایت را به واجبی نمی توانست نمود. صاحبقران کشورگیر بنابر مداخلات جماعت روسیّه به ولایات آن طرف آب، کار ایروان را نیز خراب یافت و بر حسب امر اعلی، حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان، بیگلر بیگی آن سامان گشته با سامانی شایان به صوب ایروان شتافت. لقب سرداری آذربایجان نیز علاوه منصب ایالت شد و پس از قلیل مدتی از کفایت او ولایت مزبور قرین نظمی بی نهایت آمد.

بخش ۴

بهاریه سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و دو هجری و عزیمت موکب علّیه به چمن سلطانیه

سلطان نظم آرای سپهر اخضر، اعنی خورشید خجسته فرّ درین سال همایون فرّ، بعد از انقضای صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و دو از شهر حوت به سلطانیه حمل نقل نمود و سپاه اتراک چهر، گل های حمراوی را به نظم نظامی جدید امر فرمود. سپهبد سندروسی رنگ گلبن صفراوی تن در عوض سپهسالار روسی نژاد بهمن که از صدمه مهره آتشین صاعقه خاراشکن در زاویه عدم پای به دامن بود، به حدود ایران زمین گلشن تاخت و برخلاف سپهسالار دی با کارپردازان ممالک چمن به سازوبرگ موافقت و مصالحت پرداخت.

صوفی نهادان صوف پوش زاغ و زغن از یورش بلبلان ترکی زبان شیرین سخن روی از عالم گلشن برتافتند و سفیران شمال و صبا از اطراف ممالک بحروبرّ به تختگاه خسرو بهار (۱) شتافتند. سردار گلبن رعنا با سروران رومی و روسی صنوبر و چنار بنای دو رنگی نهاد و سلطان ربیع به زیارت روضه مطهّره گلشن پای برگشاد.

شاهنشاه با تاج وتخت برفراز تخت آسمان رخت به جهت میمنت جلوس همایون بخت برآمد و نونهال بخت و اقبال را از سحاب دست دریا نوالش نوبت برگ و بر شد. شاهزادگان منوچهر چهر در پیرامن پیشگاه فریدون ایرج، مهر جای بر جار)

۱- . مجلس: (خاور)

ایستادند و نامداران اطراف و سرفرازان اکناف، تهنیت عید سعید را روی بر خاک امید نهادند. نوبتخانه جمشیدی مبارکباد جشن جمشیدیان زمان را بلندآوا شد و کینه سپهر آبنوسی از صدای توپ های یغمایی رومی و روسی پرنوا. گنجور طبع بلند خسروی را زرپاشی و گوهرریزی پیشه شد و دایه مهرگان پرور را از فقدان پروردگان خویش خون در جگر و خاطر پر اندیشه [گشت].

پس از انقضای بزم شیلان، خیال حراست حول وحوش مملکت و دفع دشمنان دولت [۱۵۶] ابد آیت، خورشیدوار از مطلع خاطر همایون سرزد و از اطراف ولایات سپاهی افزون تر از خیول ثوابت و سیّارات به درگاه سپهر علامات حاضر آمد. یلان دلاور را خون غیرت در عروق حمیّت به جوش آمد و نوبت سنجری به عزیمت چمن قنقرا و لنگ در خروش.

در یوم دوشنبه هفتم شهر ربیع الّاول سنه مزبور، خنگ مجّره تنگ نمودار (۱) توسن سپهر نیلی رنگ از چهره شهریار با فرهنگ مطلع آفتاب تابان آمد. در [بدو] ورود به دار السلطنه قزوین، نوّاب رکن الدوله علی نقی میرزا را به ایالت آن جا برگماشت و دو روزی به جهت انتظام کار شاهزاده، توقف فرموده عزیمت کنان و روز سه شنبه هفدهم شهر مزبور عرصه سلطانیه از نزول موکب منصور، غیرت بهشت رضوان [شد] و شهریاران را ازین عزیمت دل ها در بر سیماب وار لرزان گردید.

لموفه:

تا کدامین مرز از شیر اوژنان گردد خراب تا کدامین ملک از کندآوران ویران شود

ذکر مأموریت غراف گداویچ به سرداری گرجستانات و طلب مصالحه از دولت علیّه از فرط نیرنجات و تعیین لشکر به محافظت ایروان و آن صفحات

بعد از قتل ایشپخدر سپهسالار روسیه و سایر ینارالان آن ناحیه، مراتب اوضاعز)

۱- . ملی: (نمود از)

اتفاقیه (۱) را به دربار ایمپراطوری اعلام داشتند و دیده (۲) در راه صدور احکام از جانب آن دولت گماشتند. غراف گداویچ نامی را که پیری سالخورده و از قراری که قبل ازین ذکر شده، سال ها در صفحه گرجستانات به سر برده بود، به سرداری مملکت قفقاز روانه داشتند. مشار الیه بعد از ورود به تفلیس از ابتدا اطراف کار را ملاحظه و صرفه و غبطه خود را از هر طرف سنجیده، از این که یوسف پاشای صدر اعظم روم و والی ولایت ارزنه الروم تازه به ایالت آن مرزوبوم موسوم [شد و] در باطن به سبب موافقت دولت عثمانی با ناپلیون پادشاه فرانسه، که با روسیه معاند بود، در ظاهر در خصوص حدود ولایات قارص و آخسقه (۳) و غیره با گداویچ گفتگو داشت و گداویچ آن گفتگو را بالمآل موقوف به دعوای روبه رو می پنداشت، لهذا اصلح چنان دید که با کارپردازان دولت علیه ایران باب مسالمت (۴) کوبد و خس و خاشاك کدورت و ملال را از جاروب موافقت و مصالحت روبد، بلکه به این حیله و وتیره (۵) بر خصم زبردست چیره گشته غبار نقاری که فیمابین دولتین ایران و روس است، بیشتر ازین تیره نیاید. بنابرآن، روسیه قراباغ و شیروان و شکّی را از خصومت و تعرّض به آن حدود و ناحیت ممنوع و استپانوف الیك آکاسی (۶) خود را به جهت اظهار ارادت به دربار کیوان رفعت مرجوع داشت و مراسله [ای] که الکسندر پاولیچ (۷) ایمپراطور روس به جناب میرزا محمد شفیع در باب کار موافقت نوشته و برخی هدایا که ایمپراطور مزبور به جهت جناب معزی الیه انفاذ (۸) داشته بود، به همراه استپانوف کرده همّت بر انجام امر مصالحت گماشت.

پس از ورود فرستاده [۱۵۷] مزبور به درگاه (۹) معدلت دستور در منزل جناب وزارت مآب مسکن نمود و در آن حضرت، مهر از گنجینه این کار مشکل برگشود. اولیای دولت خداداد، جواب او را بدین نمط دادند که: در (۱۰) خصوص موافقت دو دولت قوی آیت، ازین طرف قرین الشرف به هیچ وجه مضایقتی نیست، ولی تا مشت خاکی از حدودر)

۱- . ملی: (اوضاع و تفاقیه)

۲- . ملی: (دره)

۳- . ولایات مزبور امروزه استان های قارص با مرکزیت شهر قارص و آغری ترکیه را در شمال شرق این کشور تشکیل می دهند.

۴- . مجلس: (مسالمیّت)

۵- . وتیره: طریقه، روش

۶- . مجلس: (استیانوف ایشک اکاسی)

۷- . الکساندر اوّل امپراطور روسیه

۸- . ملی: (انفاد)

۹- . ملی: (گاه)

۱۰- . ملی:- (در)

مملکت ایران در تصرف آن دولت باقی است، این مخاصمت نیز باقی [خواهد بود].

شاهنشاه آگاه بعد از روانه داشتن استپانوف، تدبیر گداویچ را، که ناشی از صرفه و غبطه وقت بود، وقعی نگذاشته باز از رکاب فیروزی مآب سپاهی به کردار دریای آب به التزام رکاب نوّاب ولیعهد کامیاب نامزد [کرد و] حکم اعلی چنین شرف صدور یافت که:

این نیرنجات آن پیر گبر روسی را مانند نقش بر آب و موج سراب دانسته، لحظه [ای] از کار احتیاط غافل ننشینند. و حسین خان سردار ایروان را نیز حکم رفت که از حیله و تدبیر آن قوم پر تزویر غفلت نورزیده دقیقه [ای] استراحت نگزینند.

به ملاحظه خیالات باطنی روسیه در باب ایروان، شاهنشاه تاجدار، حسن خان قوللر آقاسی برادر حسین خان سردار را با اشرف خان دماوندی و جمعی از جوانان جانفشان به حراست قلعه ایروان مأمور فرمود و لازمه تأکید در حراست آن قلعه به مأمورین فرمود:

[مصرا] ع:

بخت بیدار ملک دشوارها آسان کند

ذکر مجادله سرحدّداران دولتین بهیّتین روم

و روس با یکدیگر و تدابیر نوّاب نایب السلطنه و سردار ایروان در باب این قضیه مقدّر (۱)

از قراری که سابقا ذکر شد، یوسف پاشای والی ارزنه الروم در هنگام رسالت فیضی محمود افندی، به خدمت نوّاب نایب السلطنه چنین اظهار نموده بود که: مخالفت دولت بهیّه عثمانی (۲) با روسیه، به سبب موافقتی است که با این دولت علیّه دارند.

نوّاب نایب السلطنه بنابر رعایت موافقت، فتحعلی خان ولد هدایت الله خان رشتی را برحسب امر شاهنشاهی نزد او به رسالت فرستاد و مشار الیه در تحریک او به مجادله با طایفه روس، به طوری که مصلحت را می بایست، (۳) زبان گشاد. بالجمله گداویچ بعد از اطمینان از طرف قرین الشرف این دولت علیّه، با سرحدداران شوکت عثمانی بنای زد وت)

۱- . ملی: (مقرر)

۲- . مجلس: (عثمانیه)

۳- . مجلس: (می شایست)

خورد گذاشته روانه آن طرف شد.

یوسف پاشای والی ارزنه الروم به جهت جذب قلوب سرحدداران مملکت ایران، نخست اهالی ولایت وان و بایزید و سایر الکاء (۱) متصرّفی خویش را از معامله آذوقه و اجناس با جماعت روسیه خدانشناس ممنوع داشت و پس از آن به جهت ملاقات با (۲) حسین خان سردار، خود روی به حدود ایروان گذاشت. در آخر حدّ ایروان، او و حسین خان را ملاقات دست داد و گنجینه موافقت را سر گشاد. غراف گداویچ نیز پس ازین اطلاع، معارضه به مثل کرده استپان نامی را نزد حسین خان فرستاده در باب استقلال کار خویش از وی یاری خواست. حسین خان با او هم در ظاهر خصوصیتی به عمل آورد و فی مابین سرداران [۱۵۸] روم و روس نوای هنگامه برخاست و دست قضا هنگامه ها آراست.

نوّاب نایب السلطنه با جمعیّت رکابی و توپ خانه و زنبورك خانه و نقاره خانه و شوکتی ملوکانه از دار السلطنه تبریز حرکت و در خارج شهر، گوش بر آواز بنشست.

حسین خان سردار نیز با افواج رکابی و چریك ایروانی به اقتضای مصلحت و امتنان سرداران دو دولت از ایروان برآمده در اوّل خاك آخر کلك اقامت را طرح بست.

خلاصه گداویچ ینارال سویدوف نام را با سپاهی موفور و توپ خانه و آذوقه [ای] نامحصور بر سر قارص تعیین و پسر خود، بایدوف را بر سر قلعه آخر کلك، که از توابع آخسقه است، فرستاده چهارهزار پیاده آتشبار را به همراهی او معین [نمود] و خود نیز بلافاصله با جمعیتی که داشت روی به آن سرزمین گذاشت.

محمد پاشای حاکم قارص که در خفیه، سازشی با ینارال سویدوف کرده بود، در ابتدای مقابله عمدا پس نشست و در قلعه قارص متحصن گشت. یوسف پاشای سرعسکر از این معنی آگاه و صید (۳) علی پاشا را با جمعی بی منتها به دفع محمد پاشا و مجادله با ینارال مأمور نمود. محمد پاشا به محض استماع این خبر، عهدی که با روسیه بسته بود، بشکست و به اتفاق صید علی پاشا در مقابل سویدوف صفوف مقابله بربست.

در اندك کرّی، روسیه ملعون شکستی فاحش یافته مانند خیل روباه از برابر شیراند)

۱- . الکا: زمین، بوم، ناحیه، بخشی از ایالت

۲- . مجلس:- (با)

۳- . ملی: (سید)

رمیدند و در آن حوالی آرمیدند (۱).

از آن طرف، سلیم پاشای والی آخسقه به حکم یوسف پاشا معادل سه هزار تفنگچی از جماعت لار، که قومی دلاورند، به امداد اهالی آخر کلك فرستاد. بایدوف پسر گداویچ شب هنگامی سه ساعت قبل از طلوع صبح صادق، پیادگان روس را برداشته بر سر قلعه مزبور یورش آورد. گداویچ هم بلافاصله رسید و نردبان ها بر دیوار قلعه نهاده مانند جنود شیطانی صعود نمودند. اهالی قلعه مردانگی ها کرده هنگام طلوع صبح صادق آن قوم کاذب را از برج و باره سر به زیر [نمودند] و خود از قلعه برآمده و در خارج قلعه هنگامه گیرودار (۲) با آن جماعت بدعاقبت آراستند و تا ظهور طلیعه شام حملات دلیرانه کرده به کینه خواهی برخواستند. آخر الامر بخت از سپاه روسیه برگشت و گداویچ و متعلقان شکست یافته و راه تفلیس برداشته از آن معامله درگذشت.

بعد از شیوع این اخبار، حسین خان سردار با کمال استبشار به ایروان مراجعت نمود و نوّاب نایب السلطنه نیز به تبریز نزول اجلال فرمود و شاهد این اخبار مسرت آثار در چمن سلطانیه در حضرت شاهنشاه تاجدار برقع از رخ برگشود و خبر فتوحات دیار افغان و قتل صوفی اسلام، مقارن این اخبار بود.

ذکر مجادله محمد خان دولوی قاجار نایب مملکت خراسان با فیروز الدین میرزای افغان والی هرات و قتل صوفی اسلام نام قلندر و شکست سپاه افغان ابتر و ورود موکب خسرو مظفر به دار الخلافه بهجت سیر

ولایت غوریان که از محال معموره هرات و در هشت (۳) فرسخی آن جا واقع است، در اوقاتی که حسین خان سردار مملکت [۱۵۹] خراسان بود، به سعی او به دست آمد و به دست اسحق خان قرائی (۴) سپرده شد. اسحق خان نیز حکومت آن را به یوسف علی خان برادرزاده خویش محوّل [کرد] و خود در خدمت شاهزاده محمد ولی میرزا،ی)

۱- . مجلس: (از برابر شیران آرمیدند)

۲- . ملی: (داروگیر)

۳- . مجلس: (بیست)

۴- . مجلس: (قرافی)

عامل شغل و عمل شد. یوسف علی خان (۱) از فرط شرارت نفس، با حاجی فیروز الدین میرزا [ی] افغان والی هرات، خدمت و موافقت کرده و او را بر سر افکار باطله آورد.

حاجی فیروز تیره روز حقوق التفات شاهنشاه فیروز را فراموش نمود و گنجینه مخالفت را سرگشود. صوفی اسلام نامی از صوفیه جهریّه بخارا که به حکم بیکی جان اوزبک آواره از آن شهر و در محال کرخ من حومه هرات در سالی سه چهار صاحب املاک و بهر آمده بود، از اجماع مریدین بی دین و احکام مشرکانه آن لعین، کار تصوف رونقی یافت و حاجی فیروز سیه روز دست ارادت به او داده روی از دایره اسلام برتافت.

خواجه حافظ:

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کردبنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد

بازیّ چرخ بشکندش بیضه با (۲)کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد در ظاهر از باطن وی استمداد و در باطن از فرط استکبار و استبداد، موازی پنجاه هزار نفر از افاغنه و سایر ایلات قندهار و هرات و فراه و اندخود و بادغیسات و ماروچاق و اسفرار و قندز و ختلان و چیچکتو و میمنه (۳) و فاریاب و اویماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و نکودری احتشاد داده و آن صوفی نابکار را نیز در هودجی زرنگار نشانیده به هوای مملکت گیری روی به محال شکیبان گذاشت.

چون طوایف افغان را آن قابلیت نبود، لهذا مقابله نوّاب شاهزاده با ایشان قسمی از ننگ و عار می نمود، حسب الامر شاهنشاه تاجدار، محمّد خان دولوی قاجار نایب خراسان در اوایل شهر ربیع الآخر با جمعیت ترک و کرد و عرب و امرا و خوانین آن سرزمین و اویماقات هزاره و تیموری به انضمام سرکردگان و خوانین و قشون رکابی از ارض اقدس حرکت و در قریه شاده که یکفرسخی شکیبان است، نزول نمود. روز پنجشنبه بیست و دویّم شهر ربیع الآخر، طرفین از شکیبان و شاده حرکت و در صحرای شکیبان کار به مقابلت و مقاتلت رسید. بعد از ترتیب میمنه و میسره و قلب و جناحین، ترکان ایرانی [را] از درنگ در آن جنگ و استعمال توپ و تفنگ و دستبازی با آن قوم رود)

۱- . ملی:- (برادرزاده خویش محوّل و خود در خدمت شاهزاده محمد ولی میرزا، عامل شغل و عمل شد. یوسف علی خان)

۲- . مجلس: (در)

۳- . مجلس: (میمند)

به آهنگ ننگ آمد و حوصله ایشان تنگ شد؛ به یکبار تیغ ها از نیام آختند و توسل از باطن یداللهی جسته و توکّل بر طالع شاهنشاهی پیوسته به آن قوم بی دین تاختند و کار به دست و گریبان رسیده کار ایشان به همان حمله اوّل ساختند. رؤوس منحوس افاغنه چون گوی در میدان غلطان بود و اجساد پلیدشان مانند مردار کلب و خنزیر افتاده در میدان. صوفی اسلام کافر کیش را در میان همان هودج پاره پاره نمودند و حاملین هودج که به عدد ایّام سال سیصد و شصت و شش بودند، تا یک تن از ایشان باقی بود، پایه هودج را رها ننمودند.

بخت از حاجی فیروز تیره روز برگشت و با وزیر خود حاجی آقا خان [۱۶۰] روی به هرات آورده از آن معامله درگذشت. یکصد و سی نفر از خوانین با نام افغان که از آن جمله بدل خان فوفلزایی و گداخان (۱) و محمود خان تایمنی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود، با شش هزار کس از آن جنود نامسعود طعمه شمشیر آبدار و معادل دویست نفر دیگر از سرکردگان دلاور که از آن جمله عبد الغیاث خان فوفلزائی و برخوردار خان اسحق زایی و برادر پلنگ توش خان جمشیدی بود، با سه هزار نفر به قید اسار آمدند. اسباب و اثاثه اردو [ی] ایشان از صندوقچه های درّ گوهر و بدره های سیم و زر و امتعه و اقمشه هفت کشور و خمیه و خرگاه و اشتر و استر و زنبورک خانه و توپ خانه و نوبت خانه، کوتاهی سخن، از صامت و ناطق آنچه بود، به حیطه تصرف و غارت رفعت و محمد خان نایب خراسان با انصار و اعوان تا دروازه هرات رانده در آن جا اقامت گرفت.

حاجی فیروز، خراج دو ساله ولایت هرات بداد و مالیات همه ساله به گردن نهاد.

یوسف علی خان قرائی مایه فساد را با دست بسته نزد محمد خان فرستاد و تنسوقات (۲) و تحف فراوان به جهت او و همراهان او نیز داد. خوانین افغان را به اعلی قیمت خریدند و سپاه منصور اکثری از آن قوم مغرور را داده و در بهای ایشان، تازیان فراهی گرفته به قلاده کشیدند و طبل رحلت کوفته در اوایل شهر جمادی الاول واردت)

۱- . ملی: (کدخدایان)

۲- . مجلس: (متنوّقات)

ارض اقدس گردیدند.

در اواسط شهر جمادی الآخره مژده این فتح و فیروزی در چمن سلطانیه سامعه افروز خاص وعام شد و مساوی پانصد نیزه سر از رؤوس منحوس آن قوم بداختر با پیشکش حاجی فیروز (۱) و مالیات دو ساله از نظر شاهنشاه نصرت آموز گذشت. نوّاب شاهزاده و محمد خان آزاده و هریک از خوانین و سرکردگان سواره و پیاده، علی قدر مراتبهم بل زیاده، مورد عنایتی آماده گشت. مجدّدا احکام اکیده در باب انتظام امر آذربایجان و اهتمام در دفع روسیه بی ایمان به افتخار نوّاب نایب السلطنه العلیه و سایر امرا از مصدر خلافت بهیّه صادر و موکب اعلی به صوب دار الخلافه سایر (۲) و دایر آمد.

روز دوشنبه هفتم شهر رجب المرجب، خاک (۳) از ورودکی، طعنه زن فرقدان و جدی [شد] و ترکان دلاور را هنگام استماع رود و نی آمد. تاریخ قتل صوفی اسلام از کلک مؤلّف این فرخنده کلام تراوید و در این صحیفه ثبت گردید.

لمولفه:

ز خیل صوفیان آن صوفی اسلام که جمع او را سفاهت با بلادت

ز سلطانان افغان شاه فیروزبه او بس داشت پیمان ارادات

ز بهر تاخت در ملک خراسان برون آمد به دعویّ جلادت

مر او را بود ز افغان و (۴)هراتی هزاران فوج لشکر بل زیادت

محمد خان امیری از شهنشاه[۱۶۱] بکشت او را و افتاد از افادت

بخفت از این افادت بخت افغان که بدبختی از او کرد استفادت

به صاحب بخت شوریدن حرام است بلی این شد جهان را رسم و عادت

نحوست یار او آمد اگرچه شهادت در ره دارا سعادت

به جنب مادر خاک آنچنان خفت که جاویدش نماند اسم ولادت

پی تاریخ قتلش خاوری گفت وصول صوفی اسلام این شهادت و)

۱- . ملی: (فیروزه)

۲- . ملی: (برا)

۳- . مجلس:+ (ری)

۴- . ملی:- (و)

ذکر ورود جنرال

غاردانخان (۱) ایلچی دولت قرال فرانسه از جانب ناپلیون پادشاه آن مملکت به اتفاق میرزا محمد رضای منشی و مأموریت عسکر خان افشار ارومی به سفارت آن ولایت

در وقایع سنه یکهزار دویست و بیست و یک معروض افتاد که، جناب میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی برحسب امر معلّی به اتفاق موسی جوبر سفیر دولت فرانسه، به سفارت مأمور و روانه دربار ناپلیون ایمپراطور آن حدود و ثغور شد. در مملکت نمسا (۲) به خدمت آن پادشاه توانا رسید و کمال عزّت و احترام درباره خویش دید. عهدنامه [ای] دوستانه فیمابین دولتین ایران و فرانسه بسته شد و میرزا محمد رضای مزبور بر بارگی مراجعت نشسته آمد.

در این اوقات که عرصه دار الخلافه از ورود موکب مسعود زیب و زینت یافت، سفیر مزبور به اتّفاق جنرال غاردان نام، که از معارف محرمان ناپلیون و سردار دوازده هزار قشون بود، با هفتاد نفر دیگر از اهل حرفت صناعت و معلّمین سپاه نظام و مهندسین با اهتمام و عهدنامه [ای] مهموره به مهر آن پادشاه با احتشام و تحف و هدایای نفیسه افزون از حوصله اندیشه و اوهام، به مهمانداری فتحعلی خان نوری قور یساول باشی سرکار ولیعهد بهرام غلام به درگاه کیوان مقام شتافت. در عشر ثانی شهر شوال المکرم همین سال، از ورود به دار الخلافه قرین مفاخرتی ما لا کلام [شدند] و در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم منزل نمودند و از صیقل التفات های گوناگون صاحبقران معدلت مشحون، زنگ زحمت راه از آیینه دل زدودند. جنرال غاردان به تشریف و لقب ارجمند خانی مشرّف [شد] و هریک از معارف همراهان او به ظهور عنایتی تازه قرین انواع عزّوشرف و برحسب قرار معاهده در دربار اعلی متوقف گشتند.

از قراری که- انشاء اللّه تعالی- نگاشته خواهد شد، قرار معاهده با ناپلیون به سبب مجاهده کارگزاران دولت بهیه انگریز، دیگرگون گشت، لهذا تحریر عهدنامه را زاید دیدهیش

۱- . ژنرال گاردان

۲- . اتریش

از ایراد آن درگذشت.

مختصر فصول عهدنامه یازده گانه این که: ناپلیون ایمپراطور فرانسه، جنود روسیه را از تفلیس و سایر محال گرجستانات و ولایات آذربایجان متصرّفی [۱۶۲] ایشان، به هر نوع تواند یا به جنگ یا به صلح اخراج نماید و معلّمین و مهندسین با اسباب و ادوات حرب، همه ساله به قدر ضرورت به دولت علیّه ایران داده هر وقت قشونی به جهت دفع دشمنی از خارج و داخل یا (۱) تسخیر ولایتی ضرور شود، به اجازه شاهنشاه ایران، جنرالی رفیع الشأن از دولت فرانسه برداشته به امداد آید، مشروط بر این که اولیای دولت علیّه ایران موافقت با شوکت انگریز را موقوف دارند و بعد از اخراج روسیه از گرجستان و ولایات ایران، قشون ناپلیون را از راه ایران اذن عبور داده که از طرف خراسان همت به تسخیر هندوستان گمارند.

چون در آن اوقات امینان (۲) دولت انگریز در دادن امداد به جهت دفع روسیه بدبنیاد مضایقه کرده بودند، لهذا امضا داشتن این عهدنامه، موافق قانون ملکداری مقرون به صلاح بود. صاحبقران نامدار جمیع شقوق را پسندیده قبول فرمود. امضای عهدنامه به خامه (۳) عنبرین شمامه دبیران عطارد نظیر مرقوم و به مهر جناب میرزا محمد شفیع وزیر اعظم و حاجی محمد حسین خان امین الدوله دیوان قدر توأم، مختوم و به جهت ابلاغ آن، عسگر خان افشار ارومی، که مردی دانا و محرم بود، به سفارت دولت فرانسه معیّن و معلوم گردیده با سامانی شایان و تحف و هدایایی بی کران و نامه همایون، روانه آن مرزو بوم شد. اختتام کار سفارت جنرال غاردان خان- انشاء اللّه تعالی- در موقع خویش به تفصیل ایراد خواهد گردید.

ذکر نظم

نظام جدید (۴) از همّت صاحبقران رشید

بدان که، صاحبان تخت را بخت لازم است، نه تنها تاج وتخت. بسا اموراتد)

۱- . ملی: (با)

۲- . ملی: (امتنان)

۳- . ملی: (خانه)

۴- . ملی:- (جدید)

سترگ که چون بخت یاری کند به اندک اقبالی از قوه به فعل آید و بسا مهمّات (۱) سهل که چون آن جوهره (۲) سستی نماید، موجب هلاکت نفس. شاید منظور ازین تشبیب، حکایت نظام جدید است و قرار این کار سدید.

سلطان سلیم خان خداوندگار روم که مردی دانا و در مهمّات ملکداری توانا بود، پس از آن که بنیان و داد را با دولت روس شکست و با ناپلیون پادشاه فرانسه عهد دوستی بست، روسیه با او به کینه خواهی برخاستند (۳) و در سرحدّات روم از هر طرف هنگامه ها آراستند. سلطان سلیم خان به این خیال افتاد که در دشمنی با روسیه معارضه به مثل نماید و به جز این طریق دانست که با آن طایفه دشمنی نشاید. به سبب موافقتی که به جهت جامعه (۴) اسلامیه با دولت علیّه ایران داشت، سلیمان آغا (۵) نامی را در همین سنوات مجادله ایرانی و روسی، به دولت علیّه به سفارت برگماشت و عمده مطلب این بود که، شاهنشاه اسلام پناه نیز همین شیوه را معمول و سپاه ظفر پناه را به مشق نظام مشغول دارند. خود نیز به قدری که توانست در انجام این نظام جدّوجهد به عمل آورد و بالاخره سودی نکرد.

در اوایل شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، اهالی شرع اسلامبول و صاحبان اوجاق ینگچری به همین جرم که شعار کفره فجره را پیشه کرده بر او [۱۶۳] شوریدند و حضرتش را خلع از سلطنت کرده و گوشه [ای] منزوی گردانیدند و سلطان مصطفی ولد ارشد سلطان عبد الحمید خان را که سال ها در زاویه گمنامی می زیست، به سلطنت برداشته بر تخت نشانیدند و حاجی ابراهیم نام نظامی [را] که بانی این مبانی بود، با جمعی از رجال دولت عثمانی گرفته به قتل رسانیدند.

بالجمله بنای نظام (۶) جدید موقوف به استعمال توپ و تفنگ است و این اسلحه از مخترعات قرالات فرنگ، لهذا می توان گفت که بنای این نظام هم در ابتدا از ایشان است و ادعایی که می نمایند با راستی هم عنان؛ ولی از قرار نقوشی که در ازاره عمارت تختت.

۱- . ملی: (مهات)

۲- . ملی: (جوهر)

۳- . ملی: (کیسه جواهر برخواستند)

۴- . ملی: (جامه)

۵- . ملی: (آغاز)

۶- . در نسخه ملی، عبارت: (نظامی که بانی این مبانی بود، با جمعی از رجال دولت عثمانی گرفته به قتل رسانیدند. بالجمله بنای نظام) نیامده است.

جمشید اصطخر فارس بر سنگ بسته و لباسی که درین نقوش و حربه [ای] که در دست آنها منقوش است، معلوم می شود که در آن عهد نیز نظامی بوده و در ایران به این نظم صف آرایی می نموده اند. علاوه براین، در عهد بعثت جناب ختمی مآب که بنای مجادله با کفار قریش و جماعت یهود و نصارا شد، صحابه صافی طویّت (۱) به حکم آن حضرت، دامن ها بر یکدیگر می دوختند و به این آیین از تیغ آتش و (۲) فعل آتش جدال می افروختند.

در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا، ملا حسین کاشفی نمونه [ای] تفنگ را از فرنگ آورد و سلطان مزبور به سبب مشاغل عیش و عشرت اعتنایی به آن ننمود تا در زمان شاه اسماعیل صفوی، رسم تفنگ سازی در ایران شایع شد و این صنعت، سرآمد جمیع صنایع آمد.

این صاحبقران عدالت ارکان از وفور افکار صائبه در ظهور هنگامه روسیه رو سیه به خیال نظام جدید افتاد و در ابتدای همین سال، به نوّاب نایب السلطنه به ترتیب سپاه نظام فرمان داد. درین اوقات که سفرای دولت فرانسه روی به آستان همایون کردند و جمعی از معلّمین و مهندسین به همراه آوردند، شاهنشاه آگاه افواج پیاده استراباد و مازندران و عراق را نیز حکم به مشق نظام فرمود و برخلاف اهالی روم، به سبب ارادت فطری که هر تن از ادانی و اعالی ایران را به این دودمان رفیع الشأن است، احدی انکار این معنی را نمی توانست نمود. روزها بر سبیل استمرار اکثری از نوّاب شاهزادگان و امرا و خاصان و غلامان جلادت نشان در میدان خارج و داخل ارک همایون مشغول به مشق نظام بودند و معلمین فرانسه به ادات خویش این نظام را با انتظام می نمودند.

در اندک زمانی از یاری بخت خسروانی معادل پنجاه هزار نفر سپاه نظام در ممالک مازندران و عراق و طبرستان و سمنان و دامغان در این کار مهارت یافتند و نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار به منصب سرکشیکچی باشی گری (۳) سربلند و این افواج قاهره در ریش سفیدی و سرتیپی او به مراحل افتخار و اعتبار شتافتند. معادلم)

۱- . نیت، اندیشه، ضمیر

۲- . مجلس:- (و)

۳- . کشیکچی از لغت مغولی کشیک به معنی پاسدار است. (سازمان اداری حکومت صفوی- ص ۵۷) آنان حافظان کاخ و جان شاه بودند و مسلح به تفنگ و طپانچه و سلاح آتشین و رئیس آنان را سرکشیکچی باشی می نامیدند. (م)

چهارهزار (۱) نفر سوای دوهزار نفر بختیاری از محالات عراق به این سیاق ماهر شدند و یوسف خان گرجی [که] از ابتدای عهد صبی تا این زمان، تربیت یافته شاهنشاه زمان بود، برحسب امر اعلی به منصب سپهداری این افواج قاهره مفاخرت کنان بر اکابر و اصاغر [شد]. علاوه بر آن، اختیار ولایات اکثری از محال (۲) [۱۶۴] عراق از قبیل فراهان و کزاز و کمره و سربند و وفس و برچلو و شراه و تفرش و غیره در کف کفایت او نهاده و خدمت گزاری و جانفشانی را آماده آمد. پیادگان نظام آذربایجانی، معروف به سرباز و عراقی و مازندرانی، معروف به جانباز گشتند و از اقبال بی زوال خسروانی در اندک زمانی در مراحل قدرت و جانفشانی به چندین پایه از صالدات فرنگی و روسی در گذشتند و همچنین از همت صاحبقران یگانه در دار الخلافه و دار السلطنه تبریز بنای نظام توپ خانه برپا شد و عرّاده های توانا به رسم و قاعده اروپا ساختند و در مدتی قلیل تدارک آن از اسب و اسباب دیگر مهیّا و پرداخته شد؛ مثلا توپی (۳) را که نادر شاه افشار با آن همه اقتدار با یکصد نفر پیاده جرّار از سر درّه (۴) خوار (۵)، دشوار می برد، اکنون با شش نفر آدم یعنی توپچی و چهار سر اسب به آسانی در میدان مجادله دشمن به هر طرف که خواهند می گردد و از چابک دستی توپچیان توانا در دقیقه [ای] هفت بار پر شده خالی می گردد و الحال موازی دویست توپ سواره در ولایات طهران و تبریز موجود است و سپاه ایرانی را قدرت تسلط به استظهار این توپ خانه مبارکه بر دشمنان خارج و داخل معلوم و مشهود.

شعر:

چنین کنند برزگان چو کرد باید کارچنین گذارد تدبیر خسروان (۶)آثار و)

۱- . مجلس: (چهارده هزار)

۲- . ملی: (حجال)

۳- . ملی: (نوئی)

۴- . ملی و مجلس: (دزه)

۵- . مجلس: (خار)

۶- . ملی: (خسرو)

ذکر اوضاعی که در سرحدّات روم از آخسقه و قارص و بغداد اتفاق افتاد

و (۱) وزارت سلیمان پاشای کهیا در بغداد و سفارت آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی به روم و وقایع هر مرزبوم

قبل از این اظهار شد که گداویچ (۲) سردار روسیه از پاشایان آخسقه و قارص شکست یافت. درین اوقات از فرط غیرت و مغروری فطرت در مقام تلافی شتافت. باز با (۳) احتشادی تمام آمده در منزل بایندرلوی شوره گل اقامت گزید. یوسف پاشای سر عسکر به سبب مغروری که از شکست گداویچ یافته بود، بلا تأمل بر سر او تاختن آورده در نیم فرسنگی اردوی او وارد گردید. محمد پاشای حاکم قارص و صید (۴) علی پاشا را قدری از خود پیشتر فرستاد. گداویچ چهار ساعت از شب رفته بر سر ایشان شبیخون برد و تا دو ساعت از روز گذشته عرصه گیرودار گرم بود و بالاخره یوسف پاشا به درستی شکست خورده محمد پاشای حاکم قارص که خمیر مایه بعضی مفاسد بود، به حکم یوسف پاشا مقتول و از حکومت مسند زندگانی معزول آمد.

اما وقایع سرحدّیه بغداد این که: علی پاشای وزیر دار السلام در اواسط جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، به تحریک یکی از محرمان خاص خود و جسارت دو نفر از غلامان گرجی مقتول گردید و روی به سرایی دیگر نهاد.

اهالی بغداد بر دور سلیمان پاشای کهیا جمع و بزم شوکتش را پروانه شمع شدند.

چون فرمان وزارت ازین دولت علیه داشت، لهذا اهالی عراق عرب او را تمکین نموده پای بر مسند امارت گذاشت. قاتلین علی پاشا را به قصاص رسانیده [۱۶۵] احمد چلبی معتمد خود را با پیشکشی فراوان روانه دربار فلک شأن گردانید. صاحبقران مؤید در مجدد او را خطاب ایالت داده معتمدی از خاصان به همراهی احمد چلبی به مبارک باد فرستاد.د)

۱- . ملی:- (و)

۲- .Goudowitch گودوویچ

۳- . ملی:- (با)

۴- . ملی: (سید)

امنای دولت روم صلاح چنان دیدند که یوسف پاشای سرعسکر ارزنه الروم (۱) والی بغداد شود، لهذا او را از ابتدا تعیین کرده بعد به سبب توسل سلیمان پاشا به دولت علیّه، انحراف از این رای نموده حکم کردند که یوسف پاشا، عثمان پاشا را در ارزنه الروم نشانیده خود به اسلامبول رود. بالجمله چون سلطان مصطفی به تازگی جالس (۲) سریر سلطنت گردیده و به سبب رعایت جانب سلیمان پاشای کهیا موافقتی با این دولت خداداد ظاهر گردانیده بود، لهذا از دربار سلطنت قوی بنیاد، آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی که مردی دانا و در سلک عرفا بود، مأمور به سفارت روم و با نامه دوستی علامه مشعر بر تهنیت جلوس، روانه آن مرزبوم شد. پس از انجام این مهام، موکب فیروزی غلام به زیارت روضه مطهّره حضرت معصومه واجب الاحترام- علیها صلوات من الملک العلّام- و تماشای متنزّهات دار المومنین کاشان عزیمت گرای [گردید] و بعد از حصول مآرب مجدّدا به صوب دار الخلافه طهران جاوید نشان رکضت آرای شد.

ذکر کیفیت شرذمه [ای] از احوال و اوضاع مملکت سند و آمدن ایلچیان ایشان به درگاه معدلت پیوند و سفارت فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجه وند به آن مملکت ارجمند و اوضاعی چند

مملکت سند فصل مشترک فی ما بین هند و ایران (۳) است و ترکیبش مثلث واقع شده و یک سمت مثلث از طرف شمال به بیابان مکران متصل و از طرف جنوب به ولایت گنج پوچ و هند (۴) واصل است. طرف مغربش دریای هندوستان و زاویه جادّه مثلث مزبور میانه مغرب و شمال وابسته به خاک شکار پورپنجاب است. مسافت این ملک طولا شصت فرسنگ و عرضا بیست فرسخ است. بعدش از محاذی خط استوا از نقطهد)

۱- . ملی: (لازمه الزوم)

۲- . ملی: (حالش)

۳- . ملی: (ایروان)

۴- . ملی: (مسند)

سمت جنوب تا (۱) نقطه سمت شمال، بیست و چهار درجه تا (۲) بیست و هفت درجه است.

هوایش گرم و تر و چون آبادیش همه جا در کنار رودخانه واقع و هر ساله آب طغیان دارد، لهذا چندان سالم نیست. متاعی که به خارج برند، مطلقا ندارد. فواکه و محصولاتش را با هند تفاوتی نیست. متاع مایحتاج خود را از هند و بنادر در ایران می برند. محلّ ایالت آن ملک، شهر حیدرآباد و قصبه (۳) خیرپور است. اهالی آن جا بسیار ضعیف الحال و قلیل البضاعه می باشند و حکّامش شیعی مذهب و کثیر المؤنه. اکثر اهلش به دین هنود و (۴) برخی که از اهالی بلوچستانند، سنّی مذهب و قلیلی (۵) شیعه در آن جا یافت می شود.

سلاطین آل بنی عباس بر آن جا مسلّط شدند و کسان خویش را به حکومت فرستادند. جمعی از اعراب نجد و حجاز را نیز کوچانیده در ولایت بلوچستان که قریب به آن سامان است، نشانیدند. از قراری که معروفست [۱۶۶] این طایفه بلوچ که اکنون به قطع طرق (۶) موصوف می باشند، از همان طوایف اعراب نجد و حجازند. بالجمله چون حکّام آل عباس از اهالی مملکت سند خاطر جمع نبودند، جمعی از همان طایفه اعراب بلوچ را که از خود می دانستند، نوکر گرفته محافظت شهر و حاکم به عهده آنها مقرّر (۷) گردید.

نادر شاه افشار که مملکت سند را با مضافات هند از محمد شاه گورکانی به مصالحت گرفت، خدایار خان عبّاسی را که سلفا بعد سلف از حکّام آل عباس بود، مجددا در آن جا والی گردانید و اختیار ایشان محوّل به میرزا تقی خان (۸) شیرازی بیگلر بیگی فارس گردید که همه ساله مالیات خود را به او تسلیم نمایند.

بعد از قتل نادر شاه، خدایار خان وفات یافت و نوبت ایالت به میر غلام شاه که هم از آن سلسله است رسید. چهار برادر از طایفه والپور بلوچ به قاعده مستمره، مستحفظ شهر و حاکم بودند که اسامی ایشان، میر فتحعلی و میر غلامعلی و میر کرمعلی و(ن)

۱- . ملی: (با)

۲- . ملی: (با)

۳- . ملی: (قصقبه)

۴- . ملی: (هنوده)

۵- . ملی: (جلیلی)

۶- . مجلس: (به قطع طرق اکنون)

۷- . ملی: (مقر)

۸- . ملی: (نقی خان)

ثابت علی (۱) است. چون تسلطی تمام داشتند، میر غلام شاه از ایشان احتیاط می کرد؛ بالاخره بنای وصلت با آنها گذاشت و دختری از ایشان خواست. چون بنای ایشان آن بود که دختر به غیر طایفه خود نمی دادند، لهذا بنای امتناع نهادند. میر غلام شاه به سعی زور و زر ایشان را راضی ساخت. بعد از دادن دختر گفتند که: در میان ایلات سند ما را خفیف کردی و ناموس ما را به زور بردی. میر غلام شاه به جهت اسکات ایشان نوشته پا به مهری سپرد که با سایر ایلات نیز همین عمل را نموده این قانون را از میان بردارد. معاندین میر غلام شاه همان نوشته او را به سایر طوایف ایلات سند نشان داده آن طایفه بیابانی را بر او شورانیدند و در اندک زمانی میر غلام شاه را گرفته مقتول گردانیدند و در خارج شهر حیدرآباد به جهت او قبه و بارگاهی بنا کرده در خاکش خوابانیدند.

چهار برادر مذکور به شراکت حکمران گردیده مملکت را فی مابین خویش قسمت کردند. در میانه برادران وثیقه [ای] نوشته گشته که هریک از برادران برخلاف سه بردار خواهند خلافی ورزند، آن سه نفر دیگر متفق شده او را از میان بردارند. بعد از چندی میر فتحعلی که برادر بزرگ ایشان بود، به مرور پسرش را در دایره قسمت آورده با خود شریک کردند. به سبب ارادت ایشان به دولت علیّه ایران این که سه فقره باعث شد:

اوّل واهمه داشتند که شاهنشاه کشورگیر به حکم وراثت سلطنت ادعای مملکت سند را نموده لشکر به آن حدود تعیین فرماید؛ دوّم آن که، چون محمود میرزای ولد تیمور شاه افغان به حمایت کارپردازان این دولت ابد ارکان در ولایات هرات و قندهار الی پنجاب مسلّط شده بود، اندیشه می کردند که شاید تعرضی به مملکت سند رساند؛ سیّم آن که احتمال می رفت که کارگزاران دولت بهیه انگریز از راه دریای سند مداخلتی در خاک ایشان کنند، لهذا چاره [ای] بجز [۱۶۷] توسل به خاک آستان راستان نواز شاهنشاه ظلم گداز ندیده، غاشیه ارادت این دودمان رفیع الشأن را بر دوش کشیدند و در سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، میرزا محمد علی و میرزا اسماعیل نامی را از اهل سند به رسالت معیّن با پیشکشی فراوان از راه دریا و بندرعبّاسی روانه آستان صاحبقران دشمن شکن گردانیدند.ی)

۱- . ملی: (میر علامعلی)

مشارالیهما در اواخر شهر ذی قعده الحرام سنه مزبوره وارد دار الخلافه و بواسطه پیشکاران پیشگاه حضور معدلت دستور با عریضه و پیشکش به شرف استسعاد انجمن بار مشرّف و از نوازش گوناگون قرین انواع عزّ و شرف شدند. مطالب ایشان به وساطت امینان دولت قاهره معروف افتاد و داور دادگر حمایت آن دادآوران را به امنای حضرت فلک رفعت فرمان داد.

پس از انقضای ماهی فتحعلی خان خواجه وند غلام پیشخدمت که از حیثیت جثه جوانی تنومند بود، به رسالت سند و اطمینان دادن ولایت آن جا نامزد و سه دست خلعت آفتاب طلعت به جهت آرایش اندام سه برادر و یک قطعه شمشیر براق مرصّع به افتخار میر غلامعلی خان برادر اکبر (۱)، عنایت [شد] و فرستادگان مورد انواع انعام و مرحمت به اتفاق سفیر دربار دولت روانه آن ناحیت شدند.

لمولفه:

آورده اند باج ز رایان هند و سندصبری که وقت خدمت خاقان و قیصر است ی.

۱- . از سطرهای پیشین برمی آید که میر فتحعلی برادر بزرگ تر بوده است و نه میر غلامعلی.

بخش ۵

بهاریه سال خجسته فال لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و سه هجری

و آمدن فرستاده سردار روسیه و حرکت موکب (۱) فیروز به سلطانیه و خبر وصول امیرزاده بخارا، ناصر الدین میرزا

شاهنشاه ثابت و سیار، اعنی مهر سپهرمدار درین سال فرّخ آثار، بعد از انقضای شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و سه از مقرّ ایالت حوت حرکت و به سلطانیه حمل نازل گشته و مفتی قدر ثبوت اولو الامری او را بر صفحه گردون وثیقه [ای] مختوم به خواتیم کوکب رخشان نوشت. سپهسالار روسی نژاد اسپند که ایام (۲) چند با کارگزاران باغ سر الفت و پیوند داشت، هنگام شبیخون قلعه گلشن از دلیری جان فشانان ابر آذاری و صدمه گلوله های پی درپی صواعق و تگرگ بهاری با جنود نامسعود خویش از فراز (۳) برج و باره چمن سرازیر گشته روی به دیار ادبار گذاشت. سفیران باد نوروزی به تجدید عهود و دوستی به دربار سلطان بهار شتافتند و ایلچیان دی و بهمن که چندی در دار الخلافه گلشن پای به دامن بودند، سر خویش گرفته روی برتافتند. جمره آسوده در قعر زمین بیش ازین تاب درنگ نیافته پیکر کوه و هامون را شکافت و دار المرز چمن و دار الخلافه گلشن از صدمات متوالیه آن تزلزلی بی نهایت یافت.

شاهنشاه فیروز بخت، میمنت عید سعید را بر فراز تخت آسمان رخت نشست و بهر)

۱- . ملی:- (موکب)

۲- . ملی: (المرام)

۳- . ملی: (قرار)

قانون پیرار و پار همّت بر نظم امر شیلان نوروز فیروز بست. پس از خالی ساختن بدره های (۱) زر به انعام درویش و توانگر، به نظم مهمات مملکت پرداخت و کار ممالک از مدد رای رزین [۱۶۸] و عقل دوربین به طرزی دلنشین منتظم ساخت.

در خلال این احوال فرستاده [ای] چرب زبان از غراف گداویچ سردار روسیه که در آن اوقات در تفلیس می زیست، با عریضه [ای] اردتمندانه به درگاه خسرو یگانه روی آورد و شرحی نیز به ایلچی دولت فرانسه نوشته او را واسطه کرد که صاحبقران مروّت شعار از پیکار با روسیه نابکار گذشته و سفیری از دولت علیه نزد امپراطور روسیه فرستاده طالب (۲) موافقت و مصالحت گشته باشند. شاهنشاه غیور را این خیالات خام که زاده از ماده سودا بود، بر طبع مبارك گران آمد. در جواب او فرمایش چنین رفت که: هر گاه در اوّل وهله (۳) از جانب این دولت خداداد مبادرت در جنگ با آن شوکت قوی بنیاد شده بود، فرستادن سفیر موافق قانون ملکداری درست می نمود، ولی چون مبادرت از آن طرف شده، لهذا ازین طرف (۴) قرین الشرف به جز رسالت تیر پرّان و مکالمت تیغ برّان و چرب زبانی افعی سنان و دلدوزی ناوك پیکان، حدیث دیگر در میان نیست؛ تا مصلحت آن دولت درین مقدمه چیست؟

پس از روانه داشتن فرستاده مزبور با سپاهی نامحصور و آتشخانه موفور در روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور از دار الخلافه جاوید دستور حرکت و چمن سلطانیه، مضرب خیام نصرت منشور گردید.

در ورود [به] چمن مزبور خبر ورود امیر ناصر الدین توره اوزبك، شهزاده ماوراء النهر با یکهزار خانوار مروزی به ارض اقدس رسید. تبیین این مقال آن که- از قراری که ذکر شد- بعد آن که امیر مزبور دست توسل به داماں دولت قاهره دراز کرد، این معنی باعث وحشت و اضطراب امیر حیدر توره برادر او گردیده کرّتی (۵) از بخارا به مرو لشکر کشیده بند مرو را از خوف عبور سپاه ایرانی خراب کرده آن ولایت را بی آب گذاشت و خود را از تعرض برادر کهتر فارغ داشت. چون به سبب خرابی بند مرو دیگر در آنگر

۱-. ملی: (بدرهای)

۲-. ملی:+ (و)

۳-. ملی: (وحله)

۴-. ملی:- (شده لهذا ازین طرف)

۵-. بار دیگر، دفعه دیگر

ولایت زیست ممکن نبود، امیر مزبور مراتب را به نوّاب شاهزاده محمد ولی میرزا عرض نمود. نوّاب معزی الیه نیز برحسب امر اعلی، محمد خان قاجار نایب خراسان را با جمعیّت خراسانی روانه و امیر مزبور را با محمد شریف خان مروزی برادرزاده حاجی محمد حسین خان و یکهزار خانوار از رعیّت مرو کوچانیده به ارض اقدس آوردند. به امیر مزبور از همت اعلی در آن ولایت اقطاع نامحصور داده شد و اسباب زندگانی او از هر رهگذر آماده گردید. با نوّاب شاهزاده مواصلت کرده پس از چندی به عزم سیاحت رو به ولایات روم و روس آورد. از حکمران آن ولایات نیز کمال حرمت و رعایت دید تا بالاخره در مملکت روس از دست ساقی اجل جام ممات چشید.

ذکر مأموریت فرج الله خان افشار به جهت استقلال عبد الرحمن پاشای بابان و شرفیابی محمد علی میرزا به دربار آسمان شأن

بعد از نزول موکب اجلال به چمن سلطانیه به عرض عاکفان (۱) سده سنّیه رسید که سلیمان پاشا وزیر دار السّلام، حقوق و مرحمت های شاهنشاه اسلام را درباره خویش و عبد الرحمن پاشای بابان فراموش کرده [۱۶۹] و عبد الرحمن پاشا نیز به سبب استظهار به دولت علیّه به او اعتنائی نکرده بلکه خلاف ها به عمل آورده است و سلیمان پاشا با احتشادی تمام بر سر شهرزور تاخت و عبد الرحمن پاشا شکست یافته باز به صوب کرمانشاهان پرداخته است. ظهور این معنی بر طبع اقدس اعلی گران آمده بلا- تأمل فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی، با فوجی بی کران به جهت نصب عبد الرحمن پاشا در شهرزور و تنبیه سلیمان پاشا مأمور گردیده، مقرّر شد که پس از طیّ این معامله با قشون ابواب جمعی خود از راه کردستان روانه آذربایجان و در رکاب ولیعهد دوران با قشون رکابی جانفشانی گردد. مشار الیه با آن سپاه آراسته به صوب مقصود تاخت و به صوابدید نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا، به انجام خدمات مقرّره پرداخت.ان

۱- . ساکنان

نوّاب شاهزاده پس از اطمینان از خدمات محوله برحسب احضار صاحبقران نامدار احرام کعبه حضور را بسته در روز سه شنبه هفتم شهر جمادی الآخر وارد اردوی کیوان شکوه آمد. در آن سفر پیشکشی فراخور شأن از زر و گوهر و امتعه و اقمشه هفت کشور و توسنان نجدی نژاد و استران کوه بنیاد از نظر آفتاب اثر شهریار زمان گذرانید و زیاده از سایر اوقات مورد تفقدات و نوازشات گردید. چند شبانروز در اردوی ظفراندوز از همت قاآن عدالت آموز، هنگامه نشاط و انبساط گرم بود و کوس بربط و عود از مالش پنجه مطربان باربد نمود نرم. روزها در گستردن بزم های نشاط، عرصه سلطانیه مینوون شد و شب ها آن ساحت دلگشا از صنایع چراغانی و آتش فشانی رشک وادی ایمن. بعد از انقضای ایّام نشاط، به قاعده اتراک بنای اسب دوانی گردید و اسبان جوزهر (۱) دم سویقانی از یک میدانی تا ده میدانی سرگرم همعنانی آمد.

خلاصه نوّاب شاهزاده بعد از عرض پیشکش و تماشای طوی های دلکش، رخصت عود به ولایت کرمانشاهان یافته روانه گردید و میرزا بزرگ فراهانی وزیر نایب السلطنه به جهت انجام بعضی مهام به دربار فلک احتشام رسید و فوجی از پیاده نظام آذربایجانی را آورده از نظر شاهنشاه بهرام غلام گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید.

[مصرا]ع:

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ذکر مراودت گداویچ سردار روسیه

با جنرال غاردان (۲) خان ایلچی دولت فرانسه و داستان اطمینان دولت انگریز و وقایع اتفاقیه تا ورود به دار الخلافه

در هنگامی که فرستاده گداویچ سردار روسیه از دار الخلافه مراجعت می کرد، جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه شرحی به او نوشته بود که اگر تو امسال دران

۱- . جوزهر- گوزهر- گوچهر: فلک اول؛ فلک قمر؛ هریک از عقده رأس و ذنب، که محل تقاطع فلک حامل و مایل قمر است (ر. ک: معین، ذیل جوزهر).

۲- . ژنرال گاردان

سرحدات قراباغ و گنجه نیایی، من متعهد می شوم و در حضرت شاهنشاهی کار موافقت را به انجام می رسانم. درین اوقات که میرزا بزرگ فراهانی، وزیر نوّاب نایب السلطنه شرفیاب حضور شاهنشاه اسلام بود، گداویچ مزبور، باورن ویردی نام بولکونوک توپخانه روس را نزد جنرال مزبور فرستاده و اظهار [۱۷۰] امتنان زیاده کرده و نوشته بود که امسال به جهت تلاقی با پاشایان (۱) دولت عثمانی ییلاق در محال پنبک خواهم کرد و به هیچ وجه روی به حدود ایران (۲) نخواهم آورد.

جنرال مزبور از این معنی مطمئن گشت و جمعیتی که از رکاب ظفر مآب به همراهی میرزا بزرگ وزیر می بایست به آذربایجان برود، مانع شده چنین به عرض رسانید که: چون پادشاهان فرانسه و روس درین روزها بنای صلح دارند، من نوشته ام که ناپلیون اعظم حرف تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان را نیز به ایمپراطور روسیه به میان آورد که در همین زودی به گداویچ حکم خواهد رسید که ولایات را خالی (۳) کرده و به راه خود رود. باوجود این احوال، فرستادن قشون چه لازم؟

میانه او و میرزا بزرگ درین باب (۴) مکالمات و مشاجرات واقع [شد] و جنرال غاردان دستخطی نوشته پا به مهر سپرد که اگر گداویچ بر سر ایروان آید یا جسارتی دیگر ورزد، من در آستان همایون مجرم و مقصّر خواهم بود. بنابرآن فقرات، میرزا بزرگ بدون قشون و تدارک جنگ روسیه ملعون از دربار سپهر نمون مرّخص و در بلده خوی به خدمت سرکار ولیعهدی مشرف گردید. مجدداً فرستاده [ای] از [سوی] گداویچ نزد جنرال غاردان آمد که از جانب ایمپراطور اعظم مأمورم که به تسخیر ولایت ایروان شتابم و چون پادشاهان روس و فرانسه باهم صلح کرده اند، مظنّه کلی دارم که این روزها بنایی هم فی مابین دولتین ایران و روس بشود. جنرال غاردان از ظهور این مطلب (۵) مضطرب گشته موسی ویروی فرانسه [ای] را فرستاد که البته متعرض ایروان نشود و بر سر این کار ناهنجار نرود. بقیه داستان- انشاء الله تعالی- در موقع خود معروض خواهد افتاد.

بالجمله در همان چمن سلطانیه از مملکت فارس خبر رسید که جنرال ملکمت)

۱- . مجلس: (تلافی پاشایان)؛ ملی: (تلاقی با پاشان)

۲- . ملی: (ایروان)

۳- . ملی: (خاکی)

۴- . ملی:- (باب)

۵- . ملی: (مصلحت)

بهادر انگریز که قبل ازین به سفارت ایران آمده بود، از جانب جناب فرمانفرمای هندوستان به جهت انجام عهد دوستی دولتین ایران و انگریز و جواب دادن سفرای فرانسه تا حوالی بندر ابوشهر آمده و در دریا لنگر اقامت انداخته منتظر است که به اجازه اولیای دولت قاهره و تعیین مهماندار روانه دربار آسمان مدار شود. جنرال غاردان خان از این معنی برآشفت و در حضرت خلافت در ثانی متعهد اخراج روسیه از خاک ایران گردید و استدعا کرد که احدی از امراء دربار تعیین شود که ملکم بهادر را جواب داده نگذارند که داخل مرز ایران گردد و چون تعهدات او کلّا مبنی بر صرفه دولت خداداد [بود] و هنوز خلاف عهدی ازو به ظهور نرسیده بود، لهذا حسب الامر اعلی، اسماعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه با فوجی از خاصان روانه دار العلم شیراز و فرستادگان کاروان از آن جا نزد جنرال ملکم روان و پیغام داد که تا ظهور اثر تعهدات جنرال غاردان خان، در جایی که هست توقف نماید. در اثنای آمدوشد حکمی از جناب فرمانفرمای هندوستان به او رسید که مستر سر هرفردجنس از پای تخت مملکت انگلتره مأمور به سفارت دولت علیّه ایران است و وارد بمبئی گشته توقف تو در آن سامان بی صورت است. لهذا ملکم بهادر [۱۷۱] از راهی که آمده بود مراجعت کرد و اسماعیل خان با نیل مرام روی به آستان همایون آورد.

چون توقف موکب فیروز در چمن سلطانیه به طول انجامیده بوده و خریف خرف نیز آغاز دمسردی نمود، لهذا رایات نصرت آیات از آن جا حرکت و در اواخر شهر رمضان المبارک، عرصه دار الخلافه از ورود خسرو یگانه طعنه زن این بلند آشیانه گشت.

[مصرا]ع:

دولت معین و بخت مساعد زمانه یار

ذکر عزیمت ينارال گداویچ به عزم یورش قلعه ایروان و وقایع اتفاقیه قبل از یورش به آن مکان

غراف گداویچ بعد از تدابیر ابلهانه خویش و تعهدات جنرال غاردان خان

مصلحت کیش و رجعت موکب فیروز صاحبقران عدالت اندیش، بدون دغدغه و تشویش در عین شدت برف و سرما همت به تسخیر ایروان بست و بـا سپاهی خونخوار و توپخـانه صاعقه کردار به عزم افتتاح آن دیار بر سـمند عزیمت برنشـست به واهمه تعیین سپاه از درگاه شاهنشاه آگاه و توقف نوّاب نـایب السلطنه در خوی، ینارال نیالسین و ینارال سماندراویچ را با پیاده و توپخانه موفو بر سر نخجوان و شرور فرستاد که نوّاب شاهزاده و قشون رکابی از کار ایروان غافل گشته به دفع ایشان پردازند و گداویچ با خیل روسیه و خاطری آسوده کار قلعه ایروان را تمام سازند.

در آن سال، فرج الله خان افشار که مأمور به شهرزور بود، بعد از استقلال دادن عبد الرحمن پاشا برحسب امر شهریار توانا از راه کردستان عازم و در بلده خوی شرفیابی رکاب نوّاب شاهزاده را لازم شد. امان الله خان ولدش نیز که حاکم خمسه بود، با دوهزار سوار افشار خمساوی وارد گشته خویش را بر ایشان بست. پس از وصول این خبر به دارای دادگر، اسماعیل خان قاجار با سپاهی بی شمار و خزانه و اسلحه بسیار از دربار فلك مدار مأمور به دیار آذربایجان [شد] و حسین خان سردار، کار قلعه ایروان را انتظامی داده به عزم جدال با ینارالان مزبوره شتابان آمد. خود فی الجمله زدوخوردی با روسیه کرده و به سبب قلّت (۱) همراهان صرفه نبرده فرج الله خان و امان الله خان افشار برحسب امر اشرف به معاونت او شتافتند و روسیه را در کمین کین نشسته زمان فرصتی می یافتند.

نوّاب نایب السلطنه نیز از بلده خوی حرکت در منزل چورس (۲) اقامت گزین و سرداران با اعتبار، حسین خان و فرج الله خان و امان الله خان را به اردوی خویش قرین ساخت و صادق خان عز الدینلوی قاجار با فوج افشار ارومی در محال شرور به عنان گیری روسیه پرداخت.۸)

۱- . ملی: (قلب)

۲- . در مورد لفظ (چورس) نگارنده (بستان السیاحه) اظهار بی اطلاعی می کند (بستان السیاحه، ص ۲۱۲) امّا مینورسکی این نام را ارمنی Chvash -rot می داند. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۸۹). نگارنده بستان السیاحه حاج زین العابدین شیروانی آن را در یک منزلی خوی و مینورسکی در ساحل چپ رود قطور و شمال خوی می داند. وی می نویسد: (در ۱۹۰۴ میلادی آثاری از استحکامات بسیار مهم در چورس مشاهده کردم). این منطقه دقیقا در جنوب قره ضیاء الدین و نزدیک روستای حاجی لر بر سر راه مرند- ماکو در کنار رودخانه آق چای قرار دارد. (اطلس راهنمای ایران، کتابشناسی، ۱۳۵۸)

در خلال این احوال موسی ویردی نام که از جانب جنرال غاردان خان به منع گداویچ از تعرّض به خاک ایروان رفته بود، وارد و به حسن خان برادر حسین خان و سایر قلعه گیان پیغام داد که، گداویچ بدون تردید ایروان را مسخر و جمعی از سپاه مظفر قتیل و اسیر و اموال اهل قلعه کّلاـ به غارت خواهد رفت؛ بهتر آن که به دست خود قلعه را بسپارند و قلعه گیان و خود را از صدمات سپاه فارغ آرند. گداویچ کیج (۱) نیز پاره [ای] ازین ترّهات [۱۷۲] به حسن خان مرقوم گردانید و جوابی به جز صدای توپ و تفنگ نشنید.

در خلال این احوال، اسماعیل خان قاجار که لشکر و خزانه از دربار سپهرمدار می آورد، در منزل چورس وارد اردوی اشرف گشته نوّاب شاهزاده و همراهان را قرین اطمینانی کامل کرد.

[مصرا]ع:

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

ذکر یورش گداویچ

کیج (۲) به قلعه ایروان و شکست و فرار او به صوب (۳) گرجستان و سایر اوضاع آن زمان

بعد از آن که گداویچ از اطاعت حسن خان و اهل قلعه ایروان مأیوس (۴) شد، پیادگان خود را که زیاده از ده هزار بودند چهار حصّه (۵) کرده در چهار طرف ایروان سنگرها بستند و توپ های تندر فغان را بر دیوار قلعه بسته چند روز متوالی از انداختن گلوله های پی در پی دو سه زرع از سر دیوار قلعه را شکستند. چون خاطر جمع شد که صعود صالدات به سبب شکستگی دیوار بر فراز برج و باره آسان است، لهذا در شب نهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و بیست و سه صالدات را از چهار طرف قلعه حکم به یورش داد و قریب به طلوع صبح صادق از یورش روسیان بی ایمان زمانه ابواب بلا برگشاد. خوانین و سرکردگان و مستحفظین قلعه، حسن خان برادر سردار و کلبعلی خانخش

۱- . ملی: (کنج)

۲- . ملی: (کنج)

۳- . مجلس: (جانب)

۴- . ملی: (مانوس)

۵- . بخش

سپانلوی قاجار و اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان فندرسکی بودند و بوّابین (۱) خود را که عبارت از تفنگچیان (۲) استرآبادی و کرمانی و دماوندی و غلامان خراسانی و جزایرچیان تبریزی و سرباز مراغه ای است، به جان فشانی و جان ستانی ترغیب می نمودند. بنا به تدبیر خوانین مذکوره در آن شب تار، چراغ هم روشن نکرده و تفنگ ها بر سر دست گرفته و اسلحه و ادوات حرب را از قمه و خنجر و سرنیزه و غیر آن مهیّا نموده در کنار برج و باره خاموش بایستادند، به طوری که گفتی احدی در قلعه نیست.

صالدات روسیه، غافل از آن قضیّه به تعجیل هرچه تمام تر یورش برده به مدد نردبان در (۳) آن خندق عمیق نزول و از خندق صعود نموده خود را به پای دیوار رسانیدند و نردبان ها گذاشته مانند جنود شیطانی از آن قلعه سپهر مانند بالا رفته به فراز برج و باره رسیدند که ناگاه مستحفظین قلعه به یکبار [ه] تکبیرگویان مشعل و قواریر نفت و کاسات آفتاب و مهتاب افروخته دیوارهای قلعه چون روز روشن و بر پیکر آن جنود ابلیس از هر طرف شررافکن شدند. تیغ یمانی بنای سرافشانی نموده قمه و خنجر را سینه شکافی شعار بود. مهره های (۴) آتشین توپ و تفنگ، روسیان بی نام و ننگ را قاطع عروق و مفاصل شدی و از صدمات گرز البرز کوب، تن های آن بدسگالان از فراز برج و باره به قعر خندق متواصل آمدی. دلیران ایرانی سمندروار در آن آتش جرّار غوطه بردندی و روسیان بی ایمان از حملات دلیرانه آن گروه جلادت نشان از فراز دیوار، کبوتر صفت معلّق ها خوردندی. خوانین دلیر، خاصه اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقی خان فندرسکی دامان مردی بر کمر استوار کرده مردانگی ها نمودندی و لحظه به لحظه از برجی به برجی روی [۱۷۳] آورده ابواب غیرت و حمیّت بر چهره پیادگان جرّار گشودندی. گفتی مگر آن شب، روز قیامت است یا از هجر مهر چهر پری طلعتان سروقامت علامت. خلاصه تا دو ساعت متوالی تنور حرب افروخته و پیکر مخالفین از آتش فشانی دلیران عرصه کینه)

۱- . دربانان، نگهبانان قلعه؛ ملی: (توّابین)

۲- . تفنگچی یا پیاده نظام راکب مجهز به تفنگ های کوتاه و شمشیر و خنجر از میان کشاورزان نیرومند برگزین می شدند. نخست آنان را در محل به خدمت می گرفتند و تحت فرمان یوز باشی قرار می دادند، امّا بعدها عنوان تفنگچی باشی به میان آمد. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۵۴)

۳- . مجلس: (از)

۴- . ملی: (مهره)

سوخته [شـد]. از قوّت بـاطن اسـلام و نیروی طـالع صـاحبقران ظفر غلامـ، معادل سه هزار نفر از آن قوم بـدفرجام که اکثر آنها افیسر و مـایور و بولکونـوک و افیچـال و کپیتـان و صاحبـان منـاصب بودنـد، مقتول و بی روح و دوهزار نفر دیگر، زخم دار و مجروح و بقیه السیف بـا ینارال کیـج، یعنی گداویـچ به جان کنـدن از آن غرقاب فنا خود را به کنار کشـیدند و در پناه سـنگر خویش آرمیدند. این مرحله از تحقیق گذشت که در آن مقابله خشنا، زیاده از ده نفر از سپاه اسلام مقتول و مجروح نگشت.

گداویـچ کیچ خاک مذلت بر فرق ایمپراطور (۱) اعظم بیخت و در شب دوشـنبه بیست و دویّم شـهر شوال المکرم سـنگرها را خالی کرده با حالی تباه و رویی (۲) سیاه به سمت گرجستانات گریخت. حسین خان سردار و اسماعیل خان قاجار برحسب امر والاـ از عقب او و تا محال (۳) آواران تاختنـد و اکثری از بقیّه السـیف او را از لبـاس حیات عاری ساختنـد و بسیاری از پیادگان روسی از بیم جان به اردوی نوّاب والا شتافته امان یافتند.

نوّاب اشـرف، خوانین نامـدار علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر سـر ینارال نیالسـین که در نخجوان بود، تعیین و فوجی دیگر را به دفع شرّ ینارال سماندراویچ به شرور معین فرمود. از قوّت طالع خسروی هردو ینارال شکست فاحش دیده بالاخره به غنیمت نیم جانی بیرون بردند. نوّاب اشـرف، خود نیز از محل اردو حرکت و در عقب فراریان، باز لشکرها تعیین نمود. غنیمت در آن سـفر از توپ و تفنگ و عرادّه های آذوقه و سایر اسـباب به قـدری به دست آمد که از حساب بیرون است و ادراک آن از حوصـله اندیشه فزون. کوتاهی سـخن، گداویچ و ینارالان تا به سواد تفلیس رسـیدند از شدّت برف و سـرما اکثری از قشون ایشان تلف گردیدند، بقیه را دست وپا از سرما ضایع گشته در گوشه نکبت آرمیدند.

در همـان اوقـات شـیخ علی خان قبه [ای] نیز، جمعیتی از طایفه لگزی فراهم آورده و در حوالی ولایت دربنـد با روسـیه آن جا دعوایی کرده [آنـان را] شـکست داد و سه توپ بـا غنیمت فراوان از ایشـان گرفته بـاز روی به داغسـتان نهـاد. علی خـان قاجار قوانلو به جهت زخمی که از آن کفار در پا داشت، روی به ریاض ایمان گذاشت. بالجمله مژده اینل)

۱- . مجلس: (امپراطور)

۲- . ملی و مجلس: (روزی)

۳- . ملی: (حال)

فتوحات غیبی و لطایف لاریبی وقتی به عرض واقفان سدّه خلافت رسید که، موکب ظفراندوز در محال زرند و ساوه مشغول شکار بود و شاهنشاه مظفر کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام را صید می فرمود. به شکرانه این فیروزی، چند روزی به عشرت و بهجت اندوزی به سر شد و عرصه دار الخلافه از ورود مسعود خسرو مظفّر غیرت سپهر اخضر آمد. صدقات و نذورات به مستحقین بلاد داده شد و پیشوایان انام، (۱) دست به دعای دوام دولت ابد فرجام گشاده [۱۷۴] به افتخار هریک از سران و جانبازان، (۲) خلاع مهرپیکر و بدره های (۳) سیم و زر عنایت رفت و جنرال غاردان خان فرزانه (۴) از آن تعهدات سر تا پا فسانه قرین ندامت بی نهایت آمد.

[مصرا]ع:

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

تاریخ این فتح میمون و شکست گداویچ ملعون از کلک مولف این کتاب مستطاب تراوید و یادگار را درین صفحه ثبت گردید.

لمولفه:

گداویچ در خارج (۵)ایروان خوردشکستی که ایّام گفت آفرین زین

ز بخت همایون دارای دوران ز بی دین گداویچ دین رفت و آیین

شد او ننگی از ایمپراطور روسی فتاد از شکوه و ز اجلال و (۶) تمکین

بسی لشکرش شد تلف در شبیخون ز ضرب تبر زین و شمشیر و زوبین

شبی برد بر قلعه آن دد (۷) شبیخون فکندند از آن باره اش همچو سرگین

گریزان شد از ایروان تا به تفلیس بر او (۸) طعنه زن آدمی و شیاطین

ز آتش فروزیّ آن هردو لشگرهمی خیره شد دیده ماه و پروین

پی سال تاریخ آن خاوری گفت شکست گداویچ از این ایروان بین و)

۱- . ملی: (ایام)

۲- . مجلس: (جان نثاران)

۳- . ملی: (بدرهای)

۴- . ملی: (فرزندانه)

۵- . ملی: (خار)

۶- . ملی:- (و)

۷- . ملی: (دو)

۸- . مجلس: (برو)

ذکر سفارت

سرهرفردجنس (۱) از دولت انگریز به دربار مینوون و مراجعت جنرال غارداان خان پیمان شکن

جمهوریت دولت بهیّه انگریز را از نهـایت فطـانت و غیرت در مراتب ملکـداری و مرزبانی قانونی است که اصل معنی دولت را پادشاه و حکمروا دانند و پادشاه ظاهر را مثل سایرین نوکر معتبری از دولت خوانند. مهمات دولت داری را سـهل نشمارند و تا در قوه دارنـد به اعـانت زور و زر بنیان دولت را روزبه روز محکمتر آرنـد. مهما امکن دشـمن را به دولت چیره نخواهنـد و در کـاری کـه فوایـد آن پس از قرنی بلکـه در قرون عایـد دولت گردد، اهتمامـات ورزیـده و روزبه روز بر عزّت دولت افزوده از شوکت دشمن بکاهند.

چون ناپلیون پادشاه فرانسه را- از قراری که قبل ازین ذکر شد- در مملکت فرانسه استیلائی به هم رسید و با ایمپراطور روس و برخی دیگر از قرالات فرنگ مجادلات کرده در انـدك زمانی مبسوط الیـد گردید، به جهات عدیده خصومت با دولت انگریز را پیشه کرد و مداخلت در خاك هندوستان را اندیشه. با دولت علیّه ایران دوستی ورزید و اخراج روسیه را از خاك گرجستان و آذربایجـان متعهـد گردیـد؛ شایـد به سـبب این تعهـدات ممتنع الحصول، از مملکت ایران راهی جویـد و به تسـخیر ممـالك هندوستان پوید.

جمهوریت (۲) انگریز اگرچه این فقره را ممتنع الوقوع می دانسـتند ولی باز به قاعده عاقبت اندیشـی که در دست دارند، طرف حزم و احتیـاط را بـاز مرعی داشـته همّت بر آن گماشـتند که عهـد مـوافقت را بـا دولت علیّه ایران محکم تر سازنـد و به تعهد امورات [۱۷۵] قریب الحصول به شـکست عهـد مراودت (۳) نـاپلیون با این دولت روزافزون پردازنـد. بنابرآن، سـرهرفردجنس نـامی از معـارف مملکت انگلـتره را که به فطـانت و ذکـا معروف و به دولتخواهی و مصـلحت جویی (۴) موصـوف و در عهد ریـاست امراء زنـد نیز به ایران آمـده در دار العلم شـیراز چنـدی متمکن و موقوف بود، برگزیـده و او را وکیـل مختـار در کـار معاهدت این دولت پایدار کرده با نامه پادشاه ذی جاه انگریز از دار السلطنه لندن به سـفارت دولت این شـهریار دشـمن شکن گسیل گردانیدند و حکم نمودند که در نزد فرمانفرمایی)

۱- .Sir Herford jones

۲- . مجلس:+ (دولت)

۳- . ملی: (عید مراوت)

۴- . ملی: (مصلحت خوبی)

هندوستان رفته و قرار کار سفارت و خرج آن سفر با دولت کمپنی داده پس از آن روانه ایران شود.

سرهرفردجنس وارد بندر بمبئی گشته نزد فرمانفرما نرفت. فرمانفرما از قراری که ذکر شد، قبل از وقت دیرجان ملکم بهادر را به سفارت فرستاده در حوالی بندر ابوشهر موقوف بود. بعد از آن که خبر ایلچی اصل دولت را شنید، شرحی به جان ملکم بهادر نوشته او را طلبید. شرحی هم به سرهرفردجنس قلمی داشت که موافق قرار دولت روانه کلکته گشته و جناب فرمانفرما را ملاقات و قراری در کارها داده عازم ایران شود. ملکم بهادر نوشته را که دید از قراری که ذکر شد، برگردید، ولی سرهرفردجنس اعتنائی به نوشته نکرده از بندر بمبئی با پیشکش و هدایای نامحصور حرکت کرده داخل بحر عمّان و به بندر ابوشهر وارد گشته توقف گزید و به جهت اذن از امنای دولت علیّه از ابتدا آدمی فرستاده و نوشتجات به امنای دولت جاوید تحریر داده زخمه زن تار (۱) این هنگامه گردید که: من از جانب دولت بهیّه انگریز وکیل مختارم که مقاصد اولیای دولت علیّه ایران را برآرم. دفع روسیّه را به اعانت زر و زور و هرچه قریب الحصول باشد، قادرم و در مقام خدمت گزاری حاضر، ولیکن با وجود توقف سفرای دولت فرانسه در آن دربار، از آمدن معذورم و موافقت دولتین ایران و انگریز با وجود مسالمت با دولت فرانسه، مانعه الجمع و نامقدور [است]. هرگاه اولیای دولت خداداد صرفه خود را در دوستی با دولت انگریز دانند، سفرای فرانسه را به هر نوع دانند، جواب شافی داده مرا به درگاه آسمان جاه بخوانند و هرگاه موافقت با دولت فرانسه را اصلح و اسلم می شمارند، باز به دستور جوابی نوشته مرا در سرحد دولت زیاده معطّل ندارند تا مانند جان ملکم، سر خویش و راه مراجعت پیش گیرم.

بالجمله بعد (۲) از ورود فرستاده و (۳) عرض فقرات معلومه، برحسب امر اعلی، بزم مشاورت فی مابین امنای دولت قاهره و (۴) جنرال غاردان خان و سایر همراهان او چیده و آماده و قصور جنرال مذکور در انجام تعهدات نامحصور فردا فردا برطبق اظهار نهاده شد: اوّل آن که، موافق عهدنامه که صورت آن بعد از طیّ این داستان تحریر خواهدو)

۱- . ملی (یار)

۲- . ملی:- (بعد)

۳- . ملی:- (و)

۴- . ملی:- (و)

پـذیرفت و اظهار مکرّره جنرال غاردان، ناپلیون متعهـد شـده بود که هنگام ملاقات با الکسـندر پاولیـچ پادشاه روسـیه به جهت انعقاد [۱۷۶] مصالحه، در باب تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان نیز اهتمامی پردازد و پادشاه روسیه را به هر طریق که داند در تخلیه ولایات مذکوره راضـی سازد. ملاقات ایشان واقع و مخاصمه خویش را دافع آمدند، ولی به هیچ وجه ذکری از تخلیه سرحدات ایران نکرده این سخن را بالذات به میان نیاورد.

دویّم آن که، جنرال غـاردان خـان- از قراری که ذکر شـده- بنابر اصـرار گداویـچ سـردار روسـیه، واسـطه التیام دولتین ایران و روس گردیده هنگامه لشکرکشـی را به جهت دفع روسـیه از تحریر حجّت (۱) پا به مهری که ذکر شد، خام گردانید و موسـی (۲) ویردی نـام معلم فرانسه [ای] را نزد گداویـچ فرسـتاد که از معـامله عزیمت ایروان درگـذرد. این توسط از قوه به فعل نیامد سهـل است کـه موسـی ویردی از طرف گداویـچ واسـطه شـد کـه مسـتحفظین قلعه ایروان، آن بـاره محکم بنیـان را به روسـیه واگذارند و اولیای دولت روز افزون پس از آن اسمی از ایروان به زبان نیارند.

سیّم آن که، موسـی لامی نام فرانسه [ای] که مهندسـی دلپذیر و همین موسـی ویردی که معلّمی بی نظیر در آذربایجان مشغول تعلیم نظـام جدیـد بودنـد، در هنگـام عزیمت گداویـچ بر سـر قلعه ایروان که وقت کـار و هنگـام گرمی بازار بود، چنین اظهار نمودند که:

جنرال غاردان خان به ما شـرحی نوشته که به جهت دوستی جدید که فی مابین پادشاهان فرانسه و روس واقع گردیده، سعی ما در کار نظام ایرانی، خلاف دوستی آن دو پادشاه ذی جاه است و ما را ازین پس در تعلیم سپاه ظفر پناه اکراه [است].

چهارم آن که، عسکر خان افشار ارومی که به سفارت فرانسه گراییده، مدّتی است که ناپلیون او را بی سبب در آن جا موقوف داشته، نه روانه می سازد، نه به اظهار کاری که متضمن صلاح این دولت نامدار (۳) است می پردازد.

خلاصه بعـد از ایراد آن (۴) دلایـل مسجّل و براهین مـدلّل جنرال غـاردان خان چون خر در وحل (۵) مانده در مقابل، بعضـی اجوبه مجمل و مهمل بر زبان راند، ولی چون در۹۰

۱- . ملی: (صحبت)

۲- . موسیو: واژه ای فرانسوی به معنی جناب

۳- . مجلس: (پایدار)

۴- . ملی: (این)

۵- . وحـل: گـل ولاـی تاریـخ ذو القرنین متن ۲۹۳ ذکر سـفارت سـرهرفردجنس از دولت انگریز به دربـار مینـوون و مراجعت جنرال غاردان خان پیمان شکن ..... ص : ۲۹۰

باطن بر این فقرات معلومه اطلاع کامل داشت و خود را صاحب تقصیر می پنداشت، در ثانی متعهد گردید که اگرچه اخراج روسیه از خاک ایران به (۱) این وسائل ممکن نشد ولی دولت فرانسه از اعانت اسباب و اسلحه و ادوات حرب به قدری که ضرور باشد مضایقه ندارند و حجّتی پا به مهر سپرد که در همان اوقات معادل سی هزار قبضه تفنگ با اسباب و ادوات جنگ مباشرین فرانسه در آذربایجان به کارگزاران نوّاب نایب السلطنه تسلیم آرند. هرگاه این معنی نیز مثل سایر تعهدات از قوه به فعل نیاید، امنای دولت، سرهرفردجنس بارونت را راه دهند که به صوب دار الخلافه پای عزیمت برگشاید.

در ضمن این مکالمات، قرار چنین شد که علی العجاله مهمانداری از جانب دولت خداداد تعیین و سرهرفردجنس قدری در ولایات شیراز و اصفهان اقامت گزین [شود] تا از تعهدات جدید چه زاید و مصلحت وقت چه اقتضا نماید. لهذا [۱۷۷] برحسب امر اعلی، محمد خان حاجیلر استرابادی یوز باشی (۲) غلامان ابواب جمعی نوّاب حسن علی میرزا روانه شیراز و محمد زکی خان نوری غلام پیشخدمت نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، سرهرفردجنس را از بندر ابوشهر با عزت شایان به دار العلم شیراز رسانید و در آن جا چندی توقف نموده بعد به مهمانداری محمد خان حاجیلر روانه دار السلطنه اصفهان گردید و در آن جا نیز چندی اقامت گزیده بالاخره از تعهدات جنرال غاردان خان اثری ظاهر نشد و خود مصمّم آمد که بدون اذن ناپلیون از دار الخلافه طهران حرکت و به صوب مملکت فرانسه شتابد. اولیای دولت قاهره در مقام ممانعت برآمده اظهار کردند که: در هر دولتی خاصه دولت روم، سفرای متعدّده از هر مرزوبوم اعم از دوست و دشمن اقامت دارند و هریک به انجام کار محوله به خویش اوقات می گذرانند؛ بودن تو با سفیر دولت انگریز منافی نیست و دیگر این ابرام و لجاج چیست [امّا جنرال غاردان] به هیچ وجه متقاعد نگشته بار عزیمت بربست و به دار السطنه تبریز شتافته چندی هم به مصلحت کار در آن جا نشست و بعد از خبر ورود سفیر دولت انگریز، در آن جا نیز توقف نکرده از راه ولایت تفلیس عازم پاریس گشت.

خلاصه مجددا معتمدی با اعتبار از دربار سپهرمدار به احضار سرهرفردجنس بارونت مأمور به اصفهان [گردید] و سفیر مزبور، در بیست و هشتم شهر ذی حجه الحرامد.

۱- . ملی:- (به)

۲- . فرمانده صد نفر را گویند.

سنه یکهزار و دویست و بیست و سه، با عزّتی شایان و استقبال نوروز خان قاجار ایشک آقاسی باشی دیوان، شرفیاب آستان سپهر بنیان [شد] و در خانه جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله میهمان گردید. در یوم بیستم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار به شرف حضور شاهنشاه تاجدار مشرف و نامه موافقت علامه (۱) پادشاه ذی جاه انگریز را ابلاغ و یک قطعه الماس خورشید لباس، که مبلغ بیست و پنج هزار تومان قیمت داشت، با سایر هدایا و تحف از نظر همایون اشرف گذرانیده از تفقدات گوناگون خاطر خطیر اعلی مورد انواع عزّوشرف گردید و عهدنامه [ای] مبسوطه دربار کار موافقت و التزام وجه امدادی به جهت مخارج دفع روسیه بدعاقبت و قرار تجارت فی مابین دو دولت قوی آیت بسته شد و عهود مراودت با سایر دولت های فرنگ شکسته آمد.

چون عهدنامه [ای] که بالفعل فی مابین دولتین علیّتین معمول به است، عهدنامه ای است که در نهایت سال ایت ئیل ترکی سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری بعد از صلح دولتین ایران و روس به توسط مسترالس (۲) بسته شد، لهذا ایراد عهدنامه سرهرفردجنس و سفرایی که از قبل مسترالس آمده اند و تغییرات یافته چندان مفید فایده نیست. انشاء الله تفصیل عهدنامه مزبور در سنه مسطوره مذکور و قرار معاهدات دولتین مشهور خواهد شد.

ذکر فتاوی مجتهدین در باب مسئله جهاد و سلطنت شرعی شاهنشاه مروّت نهاد و مراجعت سفیر این دولت خداداد از مملکت [۱۷۸] روم وقوع بلای زلزله در اکثر بلاد و مرزوبوم

درین سنوات که بنای نزاع (۳) و جدال با جماعت بدعاقبت روسیه اتفاق افتاد، شاهنشاه اسلام پناه استراحت بر خود و ملتزمین رکاب ظفر مآب قطع فرموده در سفرهال)

۱- . ملی: (علانه)

۲- Mr .Else.

۳- . ملی: (نزال)

یک ماه و دو ماه کمر همایون را نمی گشود. شاهد این معنی خورشیدوار از مطلع خاطر انورش سر برزد که این محاربات و مجادلات سپاه اسلام را با آن کفره ظلام، با شریعت حضرت رسول انام [ص] مطابق و معنی جهاد را با این اجتهاد موافق آرد تا ظهور این مطلب زیاده موجب تشویش اهالی اسلام آید و هرکس به ملاحظه مثوبات اخروی بیشتر از پیشتر سعی در کار جهاد نماید. لهذا جناب میرزا بزرگ فراهانی قائم مقام وزیر نوّاب نایب السلطنه را به مباشری انجام این مهام برگزید و او نیز از فرط دینداری به تهیّه این کار زیاده از طاقت کوشید و حاجی ملا باقر سلماسی و مولانا صدر الدین محمّد تبریزی را به جهت کشف این مسائل به خدمت جناب شیخ محمد جعفر نجفی و آقا سیّد علی اصفهانی و میرزا ابو القاسم جیلانی- نوّر الله مضاجعهم- روانه عتبات عالیات و دار الایمان قم گردانید و مکاتبات به علمای اعلام و فقهای کرام کاشان و اصفهان و یزد تحریر و از حضرات عالی درجات ملّا احمد نراقی و حاجی میر محمد حسین سلطان العلما امام جمعه اصفهان و ملّا علی اکبر ایجی اصفهانی مستدعی نگارش حقیقت این فتوی گردید.

پس از قلیل (۱) مدّتی رسالات عدیده از اطراف عراقین عرب وعجم رسید که: شاه اسلام پناه، غازی فی سبیل الله است و مجادله با کفره روسیه، جهادی بی اکراه.

در رسالات جناب مجتهدین محترمین شیخ محمد جعفر و آقا سیّد علی که رأس و رئیس مجتهدین زمان بودند، به صراحت این مطلب نگارش یافته بود که: امروز پادشاه اسلام، نایب امام و برگزیده فقهای ذوی الاحترام [است] و محاربات با روسیه ظلام (۲) جهادی بی شایبه. تردید، اوهام است و هرچه به قانون شرع شریف، خراج حسابی از رعایا گرفته، صرف این راه شود، بی شبه حلال و مباشرین امور جهاد به شرط دیانت و امانت از کاتب و سررشته داران نظام جدید اندوزنده ثواب و مأجور در روز حساب و فارغ از دغدغه سئوال و جوابست و بر صغیر و کبیر و وضیع و شریف ممالک محروسه واجب که به عزم جهاد و برای تقویت دین و اعلای کلمه حق و حفظ بیضه اسلام به واجبی تهیه حرب سازند و هنگام تعرّض کفره فجره به دفع ایشان پردازند.م)

۱- . ملی: (کلیل)

۲- . مجلس: (اظلام)

بـالجمله میرزا بزرگ پس از وصول این رسائـل، همّـتی بر نشـر مسائـل جهـاد که سـال هـا متروک بود، گمـاشت و خود اقوال مجتهـدین را جمع نموده و رسـاله [ای] در بـاب فتـاوی جهـاد ترتیب داده نام آن را (۱) رساله جهادیه گـذاشت. اهالی ولایات ایران خاصه مرز آذربایجان را عرق حمیّت اسـلام به جوش آمد و هر تن از ارباب حرفت و صـناعت اسـباب به جهت خود میّها کرده منتظر هنگامه غوغا و خروش [۱۷۹] شد.

خلاصه در همین اوقات، جناب آقا محمد ابراهیم، شیخ الاسـلام بلده خوی که به جهت میمنت جلوس سلطان مصطفی خان به اسلامبول رفته بود، با جواب نامه پادشاهی وارد و از قرار تقریر او معلوم گردید که فقهای اهل سنت و جماعت نیز درین فتاوی همین اعتقـاد را دارنـد و روزان و شـبان بر منـابر اسـلام، اوقات به دعاگویی فتوحات پادشاه انام می گمارنـد. علی ایّ حال، در آخر همین سـال، فتحعلی خان خواجه ونـد که به رسالت سـند رفته بود، وارد و میر ثابت علی نام که رسول ولات سـند بود، به همراهی او به شرف تقبیل آستان رفیع الشأن، قرین انواع مفاخر و فؤاید شد. موازی چهارصد قبضه (۲) تفنگ دانه نشان و یک عـدد سپر پولاد بنیان و دو طاقه شال شـمله اعلی، عمل کشـمیر و یک دست فرش چکن دوز بی نظیر به صـیغه پیشـکش ولات مزبور از نظر آقتـاب تـأثیر گذارنیـد و انجام همان مطالب سابقه را که ذکر شـد، مسـتدعی گردیـد. چون سـرهرفردجنس سـفیر دولت انگریز در دربار (۳) همایون حاضـر بود، امنای دولت علیّه سفارشـی به او نمودند که به علت بستگی (۴) ولایت سند به این دولت ابد پیوند، کار پردازان دولت بهیّه (۵) نیز رعایت آنها را منظور [دارند] و تعرّضی به آن حدود و ثغور نرسانند.

به نوّاب شاهزادگـان محمـد ولی میرزا والی ولایـات خراسـان و حسـین علی میرزا فرمانفرمـای مملکت فارس نیز فرامین مطاعه صادر و مقرّر آمد که هرگاه افاغنه قندهار و هرات خواهند تعرّضـی به خاک سـند رسانند، به قدر ضرورت امدادی داده و رفع شرّ جماعت مزبور را مهیّا و آماده باشند.

میر ثابت علی مزبور پس از نوازش نامحصور اذن رخصت یافته میرزا مهدی نامه)

۱- . مجلس: (آن رساله را)

۲- . ملی: (چهار قبضه)

۳- . ملی: (در)

۴- . مجلس: (حمایت)

۵- . مجلس: (علیّه)

اصفهانی معتمد جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله به جهت اعلام مراحم خاطر علیّه به همراهی او به مرز سند شتافت.

در زمستان این سال از تأثیرات سپهر و نجوم در دار المرز مازندران و دار الخلافه طهران زلزله [ای] واقع گردید که گوش هیچ یـک از معمّرین سالخورد چنان قضـیه [ای] از معمّرین دیگر نشـنیده و دیـده روزگار نیز مثل آن ندیـده بود. در مـدت یک ماه دایم الاوقـات، کره زمین ماننـد کره سـیماب متزلزل و بی آرام می نمود [و] اکثر قری و مزارع و بقعه جـات واقعه در دار المرز مازندران به نوعی مفقود شد که پس از سکون زمین جای عمارت و زراعت معلوم نبود.

در دار الخلافه طهران به شدّت مازندران نبود، ولی باز به طوری بود که در آن شدّت سـرما اهالی آن جا در صـحاری و باغات و مزارعـات، خیمه و خرگـاه و آلاـچیق بر سـر پا کرده چنـدی به سـر بردنـد و اکثر از بهائم و حیوانات از کوهسـتانات روی به آبادی (۱) آوردند.

شعر:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش رااگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب ها ی)

۱- . مجلس: (آبادانی)

بخش ۶

ذکر بهــاریه سال ئیلان ئیل ترکی مطابق با ســنه یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری و تعیین برخی [۱۸۰] از شاهزادگان به ایالت ولایات و سایر احوالات

مسندنشین ایوان چرخ نیلوفری، اعنی مهر خاوری درین سال نیکو مآل، روز سه شنبه چهارم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار، سه دقیقه قبل از آن که از مطلع خاور جلوه گر گردد به بیت الشّرف حمل، نقل نمود و هریک از نوباوگان کواکب رخشان را از حضور پر نور دور داشته به حکمرانی قطری از اقطار سپهر امر نمود.

سفیران شمال و صبا (۱) در تختگاه گلشن به ذهاب و ایاب پای برگشادند و حشر سنبل و سوسن خیول تنگ چشم زاغ و زغن و جنود نامعدود دی و بهمن را هزیمتی فاحش دادند.

خسرو ربیع به آیینی ملوکانه روی همت به عرصه گاه چمن گذاشت و نونهالان سرو و صنوبر را به دفع روسی نژادان اسفند برگماشت. عندلیب بی نوا که چندی در قلعه خمول پای به دامن بود، ترکان گلگون چهر سوری را گرفتار کمند شد و کارپردازان فروردین و اردی بهشت به سبب جوهر کاردانی به القاب ارجمند سربلند شاهنشاه معدلت آموز پس از جشن نوروز فیروز روی به نظم مهمات مملکت آورده امورات هر ولایت را قرین انتظامی تازه کرد.

نوّاب عبد الله میرزا را (۲) به ایالت ولایت خمسه (۳) که فصل مشترک ممالکآن

۱- . ملی: (ضیا)

۲- . ملی:- (را)

۳- . شامل مناطق جنوبی زنجان تا جنوب دریاچه ارومیه که ایل افشار و طوایف وابسته در آن

آذربایجان و عراق است، مأمور و جناب میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی المتخلص به صاحب را، که در آن اوقات منشی خاصه دیوان اعلی و خلف مرحوم میرزا محمد زکی مستوفی الممالک سلطان شهید است، به وزارت آن ملک مسرور داشت و نوّاب حسام السلطنه محمد تقی میرزا را (۱) به حکم رانی ولایات بروجرد و سیلاخور و جاپلق نامزد [نمود] و میرزا علی گرایلی که سابقا وزیر مرحوم حسین قلی خان (۲) و از موهبت جان بخشی صاحبقران مروّت نشان قرین مباهاتی بی پایان بود، به وزارت او برگماشت. نوّاب شیخ الملوک شیخ علی میرزا را که بطنا نبیره شیخ علی خان سردار زندیه است و از صفت شجاعت و دلیری بهره مند، به مناسبت ریاست بر فرقه زندیه به فرمانروایی ولایت ملایر و احشامات طایفه مزبوره برقرار و حاجی میرزا اسماعیل اشرفی مازندرانی که چندی ناظر دیوان اعلی و از جمله محارم و قدیمی خدمتان (۳) به درگاه معلّی بود، به وزارت نوّاب معزی الیه سربلند ساخت و شجاع السلطنه حسن علی میرزای نایب دار الخلافه را از انضمام ایالت ولایات بسطام و جاجرم و احشامات ترکمان کوکلان بنواخت.

در خلال این احوال خبر رسید که غراف گداویچ سردار روسیه به سبب شکست در دور ایروان در دولت روس مغضوب و پادشاه (۴) او را احضار و طور مصوف نامی را که حریفی جرّار و دلیری غدّار است، به سرداری گرجستان منصوب و روانه داشته است. شاهنشاه نام آور را وجود او نیز چون وجود نامسعود سایر سرداران بداختر در نظر انور به حقارت جلوه گر و دفع آن بدگوهر را مرکوز خاطر فرخ سیر داشته به احضار لشکر [۱۸۱] قیامت اثر فرمان داد و شاهزاده اسفندیار شعار، محمد علی میرزا را نیز مقرّر شد که در موعدی معیّن با سپاهی دشمن شکن در چمن سلطانیه، وارد دربار مینوون و در آن سفر خیر اثر ملتزم رکاب سپهر توسن باشد.ه)

۱- . ملی:- (را)

۲- . مجلس: (حسین علی خان)

۳- . ملی: (و از حجله مخارم و قدیمی خدمتا)

۴- . ملی+ (شاه)

ذکر سفارت حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به دولت انگریز و برخی وقایع حیرت آمیز

چون جمهوریت دولت انگریز ماده موافقت دولت علیّه ایران را با شوکت فرانسه غلیظ دیدند، سرهرفردجنس را از جانب اصل دولت به سفارت برگزیدند. از این که اخراجات سفارت سفرای ایران با سرکار کمپنی بود، لهذا سرهرفردجنس معادل یکصد و بیست هزار تومان وجه امدادی را که بعد زیاده شد به سرکار کمپنی برات نمود.

درین اوقات خبر رسید که جناب فرمانفرمای هندوستان به سبب خاصی از اسباب که در وقایع سفارت سرهرفردجنس ایراد شد، برات او را مجری نداشته و باز در ثالث، بریگدیر (۱) جان ملکم بهادر را از جانب سرکار کمپنی به سفارت برگماشته است.

سرهرفردجنس از سفارت ملکم بهادر انکاری ورزید و در تعیین مخبری از جانب دولت علیّه ایران به دار السلطنه لندن به جهت تحقیق صحّت سفیرین و برقرار داشتن وجه امدادی و امضای عهدنامه مبارکه اصراری کرد.

چون داستان سفارت ممالک فرنگ در گوش اهل ایران غریب می نمود، احدی راضی به این سفر نبود. بالاخره قرعه این کار به نام حاجی میرزا ابو الحسن شیرازی نیکو افتاد و برحسب امر اعلی به تدارک کار سفارت رونهاد. حاجی مزبور والدش میرزا محمد علی نام و از اواسط الناس توابع اصفهان بوده به شغل حجّامی و دلاکی مدارا می نموده است. به سببی از اسباب از وطن مألوف هجرت اختیار نموده است. رفته رفته در عهد کریم خان زند سررشته لشکر شد و در هنگام کدخدایی حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، همشیره او را خواستگاری نموده این حاجی میرزا ابو الحسن از همشیره اعتمادو الدوله مذکور و به شرف مصاهرت (۲) آن وزیر خجسته دستور نیز مسرور است.

از قراری که قبل ازین ایراد شد، بعد از سپری شدن شوکت اعتماد الدوله مذکور، او نیز در محال شوشتر گرفتار و در دار الایمان قم از شرف جان بخشی شاهنشاه مروّت شعار، قرین افتخاری بیشمار و به زیارت بیت الله الحرام شتافت و از آن جا به سیاحتدی

۱- . مجلس و ملی: (بریکه دیر)

۲- . دامادی

هندوستان رفته به سبب شهرت اصالت امّ اعتباری فی الجمله یافت. در نزد نوّاب ولایت دکن معروف و از شرف منادمت او مشعوف گردید. موازی دویست روپیه نوّاب مذکور به جهت او در ماهه بنا نهاد و چهار ساله در ماهه را در راه شاهدی فیض بخش نام در ماهی به باد داد.

پس از آن که صاحبقران قدردان را با بازماندگان اعتماد الدوله مزبور بر سر التفات دید، روی به مملکت ایران نهاده چندی در دار العلم شیراز در حضرت نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای [۱۸۲] مملکت فارس به شغل یساولی سرافراز گردید.

چون جناب حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله از مصاهرت مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله با نام بود، به سبب قرابت سببی مشار الیه را از شیراز احضار و در نزد خود چاکر و خدمت گزار نمود. در باب تعیین آدمی به جهت تشخیص و تحقیق صحت سفرین دولت انگریز در حضرت اعلی توسطی از وی کرد و سرکار اقدس را بر سر میل آورد. نامه [ای] دوستانه از کلک دبیران دفترخانه جاودانه به پادشاه ذی جاه انگریز تحریر شد و چون از راه اسلامبول به مملکت انگلتره می شتافت، نامه [ای] جداگانه به سلطان مصطفی خداوندگار روم نیز تسطیر یافت.

شاهنشاه آگاه لقب ارجمند خانی اش بر سر نهاد و در اوایل شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و بیست و (۱) چهار به عزیمت روم به راه افتاد. هدایایی که در آن سفر به همراه برد، رشته های تسبیح مروارید غلطان و طاقه جات شال کشمیری فراوان و دو قوطی مرصّع فادزهر و یک فرد قالی ابریشمی هراتی ممتاز و برخی دیگر از اسباب با امتیاز بود. بقیه داستان سفارت عنقریب ذکر خواهد شد.

ذکر حرکت موکب اعلی به چمن کمال آباد شهریار و وصول امیر قلیج خان تیموری از ملک خراسان و داستان فتح ترشیز و گرفتاری مصطفی قلی خان شرارت انگیز و عزیمت موکب اقدس به چمن اوجان

موکب فیروزی با یک جهان بهجت و بهروزی از دار الخلافه طهران حرکت و روزت)

۱- . ملی:- (بیست)

جمعه بیستم شهر ربیع الاخر سنه مذکوره چمن کمال آباد شهریار، واقعه در هشت فرسخی دار الخلافه، مضرب سرادقات جاه وجلال آمد. در خلال این احوال، امیر قلیج خان تیموری از جانب شاهزاده نامدار محمد ولی میرزا والی خراسان شرفیاب درگاه معدلت نشان [شد] و مصطفی قلی خان عرب میش مست حاکم ولایت ترشیز را با دستان بسته و پای در غل وزنجیر پیوسته به درگاه مروّت بنیان حاضر آورد.

تبیین این مقال آن که این، مصطفی قلی خان اباعن جدّ در ولایت ترشیز حاکم و کارگزار بوده و پیوسته با هر سلطانی به لیت و لعلّ مدار می نموده است. بعد از آن که عرصه خراسان- از قراری که تفصیل داده شد- عرضا و طولا به تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد، خان مزبور را غول غوایت راه زده در پشت دیوار قباحت و وقاحت درشد.

مدّت هشت سال قشون پادشاهی بر دور قلعه سلطان آباد ترشیز نشستند تا آن که به قوّت طالع خسروی قلعه را گرفته خان مزبور را دستان بستند. اموال او را کلّا مضبوط و خودش را با اهل وعیال برداشته به درگاه سپهر هبوط (۱) آوردند. خاقان مروّت آیین بر جانش رحمت آورد و به توقف در دار الخلافه طهرانش مأمور کرد.

درد و زخم بیفکن و نام گنه مبرکآتش به گرمی عرق انفعال نیست بالجمله بعد از انجام این کارها لوای فیروزی اعتلا- به صوب چمن سلطانیه شقه گشا و در ورود به آن عرصه دلگشا [۱۸۳] نوّاب محمد علی میرزا با سپاهی بی منتها احضار و در اندک زمانی شرفیاب دربار سپهرمدار شد. جناب میرزا بزرگ وزیر نیز از دار السلطنه تبریز وارد و چون از عزیمت خاقان اعظم به طرف آذربایجان مطّلع گردید، بلافاصله راجع شد و نوّاب محمد علی میرزا دو روز قبل از حرکت رایات فیروزی اعتلا، به منقلای سپاه جرّار روان شد و پس از آن، خسرو دشمن شکن (۲) با یک جهان لشکر چون شعله [ای] پس از شرر شتابان گردید. در روز نزول موکب اجلال در چمن اوجان، نوّاب نایب السلطنه با هزاران امید و آرزومندی، معادل بیست هزار پیاده نظام جدید را با بیست عراده توپ جهان آشوب آراسته و مساوی سه میل راه از دو جانب صف آرای گشتند ور)

۱- . ملی: (مبسوط)

۲- . ملی: (دشمن شکر)

شاهنشاه قدردان بر جمیع شاهزادگان و خاصّان، زبان ها پر از آفرین و تحسین از میان آن دو صف گذشتند. حضرت صاحبقران هریک از سرهنگان و نایبان و صاحبان مناصب بل فرد فرد توابین را مرحمتی زیاده می فرمود و زبان به تحسین و آفرین می گشود. یوم بیست و دویم شهر جمادی الثانی، با ساعتی سعد که سعادت از آن کسب شرف می نمود، در عمارت با شرافت اوجان نزول اجلال دست داد و دو شاهزاده (۱) بلند مقدار هریک با قشون ابواب جمعی خود در یمین و یسار اردوی ظفر شعار، به فاصله یک فرسنگ بیفتاد.

لمولفه:

چه شاهزاده دو دریای آسمان گشتی چه شاهزاده دو گردون کهکشان مقدار

ذکر تعیین نوّاب شاهزادگان به اطراف ولایات از محالات حماملو

و گنجه و طالش و ظهور انواع فتح و چالش (۲)

در توقف چمن اوجان به عرض صاحبقران زمان رسید که طور مصوف سردار روسیه، خود در منزل سوغانلق یک فرسخی تفلیس بار اقامت انداخته و ینارال نیالسین را با فوجی از آن شیاطین به جانب قراباغ و فوجی به محافظت حدود حمالو و بیوک کندی و کمری من محال پنبک و شوره گل، و ولی بولکونوک را به محافظت گنجه و ایلات قزّاق و شمس الدینلو روانه ساخته است. رای عالم آرای شهریاری بر آن تعلق یافت که از اطراف و جوانب لشکرها بر سر ایشان تعیین و کار روسیه بی دین را به اختلالی زیاده قرین فرماید.

نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا را با معادل بیست هزار سواره و پیاده جرّار و پنج عرّاده توپ آتشبار در روز شنبه غرّه شهر جمادی الثانی به عزم تاخت تفلیس مامور و از امرای نامدار و خوانین عالیمقدار، مهر علی خان قوانلو، خلف مرتضی قلی خان عمّرد

۱- . مجلس: (شاهزادگان)

۲- . چالش: درگیری؛ زدوخورد

بزرگوار و حسین خان سردار و اسماعیل خان دامغانی و محمد علی خان شام بیاتی و میرزا احمد خان لاریجانی و ذو الفقار خان و مطلّب خان سرکردگان جانبازان سمنانی و دامغانی، به التزام رکاب نوّاب معزّی الیه مسرور آمدند و همچنین در یوم شنبه، پانزدهم شهر مزبور، نوّاب نایب السلطنه عباس میرزا با لشکری خوانخوار به طرف ولایت گنجه عنان گزار [شد] و [۱۸۴] سرکردگان با اعتبار، عبد اللّه خان فیروزکوهی و مهدی خان بالارستاقی (۱) و محمد صالح خان عرب بسطامی و علی مردان خان افشار خمساوی و محمد نظر خان مافی با هزاره جات سواره و پیاده خویش از سعادت رکاب نوّاب معزی الیه برخوردار گشتند. پس از روانه داشتن حضرات شاهزادگان و فراغت از مهام ایشان به عرض خسرو زمان رسید که مصطفی خان طالش به سبب طمع خام ایالت گیلان با روسیه بی ایمان مراودتی فراوان دارد و به راهنمایی آن جماعت گمراه در تعمیر معابر بیشه و جنگل به سمت مازندران و گیلان و آذربایجان پیوسته همّت می گمارد. در سال قبل نیز با طوایف شاهیسون اردبیل و مشکین وصلت کرده و صبیّه مرضیّه خود را به نظر علی خان، ولد نصیر خان شاهیسون داده است و امر ایلات شاهیسون هم به این علت روی به اختلال نهاده [لذا] در کیش مروّت و انصاف دفع آن مفسد نمک به حرام لازم افتاد و برحسب امر اعلی فرج اللّه خان افشار نسقچی باشی دربار جهان مدار در غرّه شهر رجب المرجب با لشکری جرّار به سمت اردبیل روی نهاد و چون هوای چمن اوجان بی نهایت گرم و ناپسند و هوای محال سراب در برودت و سالمیّت بی مانند بود، موکب اعلی از آن جا حرکت و به منزل سراب پیوستند و گوش به راه اخبار فتوحات از اطراف بستند. (۲)

خلاصه نوّاب محمّد علی میرزا و امرا را در محال حمّالو که سه منزل دور از ایروان است، با مستحفظین آن جا تلاقی دست داد و تیغ های یمانی، بنای سرافشانی نهاد. از هر طرف صواعق مهره های آتشین تفنگ بر فرق روسیان بدآهنگ آغاز باریدن نمود و از حملات مردانه ترکان جلادت نشان ابواب بلا بر چهره آن قوم ضلالت بنیان (۳) گشود. از نیروی بخت بلند خسروی در اندک کرّی که از شیران بیشه هیجا حاصل آمد،ن)

۱- . ملی: (بالارستانی)

۲- . مجلس: (نشستند)

۳- . ملی: (جلادت نشان)

آن گروه روباه صفت به امان آمده تفنگ ها از دست ریختند و به دامان مروّت شأن (۱) شاهزاده با فتوّت آویختند. نوّاب شاهزاده بر جان بقیّه رحمت کرد و رؤوس منحوس ایشان را با گرفتاران به جانب اردوی اعلی گسیل آورد [ه] خود با همان جیوش بحر خروش از معابر صعب المسالک راه حوالی تفلیس پیش گرفت و دست تطاول و چپاول بر ایلات کافر کیش گشاد. احشامات بزچلو و ارامنه و گرج که قریب به تفلیس اقامت داشتند، اناثا و ذکورا قتیل و اسیر و اموال ایشان صامتا، ناطقا منهوب و دستگیر شد.

شاهزاده فیروزی لوا با آن همه فتوحات نمایان طرّه ماهچه علم ماه پیکر را تاب داده طبل رجعت بنواخت و در حوالی ایروان حسب الامر خسرو زمان به انتظار ورود موکب مسعود نوّاب نایب السلطنه به اقامت پرداخت. از آن طرف نوّاب نایب السلطنه از راه گوگچه (۲) ییلاق به صوب گنجه تاختن آورده و ایلات و احشامات آن حوالی را کوچانیده روانه ایروان کرد. ولی بولکونوک که به محافظت آن جا [۱۸۵] قیام داشت، روی به فرار گذاشت. امیر خان دولوی قاجار، خال ولیعهد نامدار تا حوالی گنجه رفته و سرودیل فراوان از ایشان گرفته به اردوی والا برگشت و چون اخبار فتوحات نوّاب محمد علی میرزا رسید و طور مصوف سردار که از سوغانلق یک فرسخی تفلیس به منزل زگن من محال گنجه آمده بود، از آن بلاهای ناگهان ترسیده جمعی از معارف همراهان را با عریضه ضراعت آمیز به خدمت نوّاب نایب السلطنه فرستاده متعهد گردید که بعد از حرکت رایت منصور گنجه را خالی کرده به کارکنان دولت بسپارد و خود روی [به] جانب تفلیس گذارد. اگرچه نوّاب شاهزاده صورت تعهدات مزورانه او را در آیینه ضمیر منیر عکس پذیر می دید، ولی چون سپاه منصور را به جهت قحط آذوقه امکان توقف در آن جا نبود، جوابی سرسری داده با شوکتی تمام روانه صوب ایروان [گردید]. نوّاب محمّد علی میرزا نیز به شوق ملاقات برادر بلند اختر از ایروان حرکت و هردو آزاده سرو جویبار خلافت در چمن گوگچه به ملاقات یکدیگر بهره مند و نوای کوس بشارت را بلند کردند.

پس از انقضای چند روز هردو شاهزاده فیروز از چمن گوگچه رکضت کنان و۵)

۱- . مجلس:- (شأن)

۲- . در کنار راه مستقیم تفلیس به اردبیل دریاچه گوگچه واقع است که نام قدیمش، اسم ارمنی سوان است. (سفرنامه ابو دلف در ایران- ص ۱۰۵)

حضرت نایب السلطنه در ایروان توقف نمود و نوّاب محمد علی میرزا به صوب اردوی کیهان پوی عزیمت فرمود [و] در منزل سراب به عزّ زیارت شاهنشاه مالک رقاب مشرّف و در ازاء آن همه زحمات از نوازش و تفقدات خسروانه قرین انواع عزّوشرف شد. بالجمله فرج اللّه خان افشار که در اردبیل توقف داشت، کار ایلات شاهیسون را مختل دیده نظر علی خان و فرج اللّه خان عّم او را، که پسر و برادر نصیر خان شاهیسون بودند و یکی حاکم و دیگری نایب اردبیل بودند، (۱) به سبب سازش با مصطفی خان طالش گرفته، مغلولا به درگاه اعلی فرستاد و خود به تخریب بنیان مصطفی خان روی نهاد.

مشار الیه به استظهار روسیه، که در میان پشت ساری بندرگاه روس و سالیان (۲) توقف داشتند، قدم جسارت پیش گذاشته تا منزل دریغ، قشون ظفر نمون را استقبال نمودند.

دلیران افشار از استعمال تیغ و سنان در مجادله آن قوم روباه سان عار داشتند و بدون استعمال ادوات حرب به ضرب مشت و سیلی روی آن طایفه را برگاشتند.

مصطفی خان با هزار افسوس و دریغ از آن غرقاب بلا- بادبان نجات برکشید و در قلعه لنکران که وطن اصلی او بود، لنگر اقامت انداخته، آرام گزید. سپاه منصور، محصورش داشتند و همّت بر دفعش گماشتند. در آن جا نیز تاب درنگ نیاورده از روی آب به ساحل جامیش وان گریخت و مانند خاشاک به دامان آب آویخت. لشکر مظفّر به قلعه لنکران ریختند و از عمارات مصطفی خان و آیینه خانه او گردها برانگیختند. سراهای چوب و نی از آتش انتقام سوخته شد و در خزاین و دفاین اندوخته او آتش نهب و غارت افروخته، پس روی به محاصره جامیش وان که اطرافش آب و یک راه باریک به سمت [۱۸۶] لنکران دارد، آوردند و امنای دولت قاهره را در منزل سراب، ازین داستان مطلع کردند.

میرزا محمد خان سرکرده هزاره جات لاریجانی مامور آمد که به معاونت و امداد فرج اللّه خان افشار به اتمام کار قلعه جامیش وان پردازند و مصطفی خان نمک به حرام را اسیر و دستگیر سازند. پس از چندی که غازیان منصور کار را بر او تنگ گرفتند به دامان امان متوسل و به توسط کارگزاران نوّاب نایب السلطنه، خدمت دولت دوران عدّت را متقبل شد.

۱- . مجلس: (می بودند)

۲- . سالیان: نام شهری است که امروزه در خاک جمهوری آذربایجان و در ساحل بحر خزر قرار دارد.

میرزا بزرگ فراهانی وزیر برحسب امر اعلی به جهت اطمینان او به جانب جامیش وان (۱) شتافت و پس از ظهور خاطر جمعی، فرج اللّه خان افشار قشون پادشاهی را برداشته، از آن دیار روی برتافت.

ذکر وصول خبر فتح ترکمانیه تکّه و سایر اوضاع اتفاقیّه در آن سفر خیر اثر تا هنگام نزول موکب اعلی به مستقر خلافت جاوید اثر

در سنه یکهزار و دویست و بیست نگاشته آمد که نوّاب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان، حسین خان قاجار قزوینی سردار را به تنبیه طایفه ترکمانان تکّه ساکن رود طژن فرستاد و چون گوشمالی به سزا دیدند، چندی دست از تعدّی و آزار مسلمانان کشیدند. در این سال نیز از فرط خباثت باطنی اوضاع سابقه را فراموش و پنبه غفلت در گوش کرده باز به تاخت وتاز معابر مسلمانان تاختند و جمعی از زوّار ارض اقدس را اسیر و دستگیر ساختند. غیرت نوّاب شاهزاده این معنی را برنتافت و این دفعه خود به نفس نفیس و جمعی از قشون رکابی و امرا و لشکریان خراسانی به عزم آن طایفه ضلالت مبانی شتافت تا حوالی محال نسا و ابیورد و رونه و مهنه و درون و اطراف رود طژن تاختن آورد و هرکه را یافت کشت یا اسیر کرد. غنیمتی که در آن سفر کسیب شد، از قرار تقریر ثقات معادل یکصدهزار گوسفند به تنهایی بود که به ارض اقدس آوردند. بقیه غنایم را خداوند توانا داناست.

بسیاری از رؤوس منحوس آن طایفه را به اردوی معلی فرستاد و خاقان مظفر جان فشانان آن سفر را جوایز و صلات فراوان داد. حضرت میرزا رضا قلی نوایی صاحب دیوان انشا به وزارت مملکت خراسان نامزد و روان گردید و منصب جلیل منشی الممالکی به جناب میرزا عبد الوهاب اصفهانی المتخلّص به نشاط صاحب کتاب گنجینه به استحقاق رسید. چون در آن اوقات امور محاسبات و جمع و خرج مملکت فارس قدری اختلال داشت، لهذا برحسب امر همایون جناب حاجی محمد حسین خانن)

۱- . ملی و مجلس: (جامیش بان)

امین الدوله روی به آن صوب گذاشت.

بـالجمله در همـان اوقات که منزل سـراب مضـرب سـرادقات مجرّه طناب بود، القاص بیک نام گرجی فرسـتاده والی آخسـقه و باشـاچق بـا جمعی از توادزادگان (۱) آن جـا شـرفیاب درگـاه کهکشان موافق آمـد. تبیین این مقال آن که، ولایات آخسـقه و باشاچق از توابع گرجسـتان روم است و به سبب توافق مذهب ولات آن جا با والیان ولایت (۲) تفلیس وصلتی کرده و موافقتی به عمـل آورده بودنـد. چون الکسـندر میرزای والی گرجسـتان پناه به این دولت قاهره آورد [۱۸۷] آنهـا نیز از متابعت جماعت روسیه کناره جستند، ولی از واهمه [ای] که داشتند، القاص بیک را فرستاده و مستدعی اعانت و حمایت از جانب کار پردازان دولت خداداد شدند. شاهنشاه مروّت شعار، تفقّدات بی شمار درباره هریک از ایشان مبذول و حمایت والی را به نایب السلطنه موکول فرموده مقضیّ المرام روانه نمود.

چون بعـد از فضل الهی، از میمنت بخت (۳) فیروز شاهنشاهی امورات اطراف برحسب مرام آراسـته شـد و خریف خرف نیز به دم سـردی برخاسته در دهم شهر رمضان المبارک، موکب اعلی از چمن سراب حرکت و آن روز چنان برفی باریدن آغاز نهاد که هرکس عنان طاقت از دست داد [و] سررشته راه از دست مردم بیرون شد و هر فرقه [ای] تفرقه به کوه و هامون. بالجمله در عشر آخر شهر مزبور، عرصه دار الخلافه از ورود مسعود خسرو جوانبخت جوانی از سرگرفت و هر شیر اوژنی غزالی خوشخرام در بر.

لمولفه:

صد شکر که ایّام مرارت به سرآمدمعشوق نشاط طرب از در به درآمد

ذکر وقوع وقایع اتفاقیه در دار الخلافه طهران تا هنگام عزیمت

موکب اعلی به (۴) زیارت [حضرت] معصومه [س] قم و شکار کاشان

یکی از جمله وقایع، خبر بهجت اثر، شکست جماعت وهابی است که از مملکتو)

۱- . مجلس: (نوادزادگان)

۲- . ملی: (به اولیای ولایات)

۳- . ملی:- (بخت)

۴- . مجلس: (و)

فارس رسید و آن این که دو محال بستک و جهانگیریه [که] از توابع لار است و اهالی آن جا به سبب شرارت فطری، همواره (۱) با حاکم لار در مقام مخالفت و آزار [بوده اند]، درین سال به سبب وحشتی که از عبد الله خان ولد نصیر خان حاکم آن جا داشتند، روی به وادی طغیان گذاشتند. عبد الله خان از عهده تنبیه ایشان برنیامد، لهذا به نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای فارس متوّسل شد. معزّی الیه، صادق خان دولوی قاجار را با جمعی از سواره و پیاده رکابی به دفع ایشان فرستاد. آن طایفه بدعاقبت از بیم دستبرد سپاه ظفر پناه، به جماعت اعراب وهابی ساکن بر عمّان متوسل شدند. صادق خان با قشون ابواب جمعی ایشان را در حوالی بحرین و قطیف دریافت و در ابتدای صف آرایی بدون استعمال آلات و ادوات حرب قزلباشی کرده روی از آن جماعت برتافت. اعراب بی سروپای موش خوار بی وقوفانه (۲) از طرز و روش دعوا، یقین برشکست کرده به محمل بنه لشکر منصور ریختند و به طمع عربیّت به صناديق قند و شكر و حلويّات آويختند. به سبب قسمت زیاد و کم، در میان آن طایفه هنگامه نزاع درگرفت و کار به دشنه و خنجر رسید. صادق خان به یکبار [ه] با قشون رکابی به دفع آن جماعت تاخت و از بخت فیروز خسروی مظفر گشته جمعیا را طعمه شمشیر آبدار ساخت. قلاع محکمه بستک و جهانگیریه را به حاکم لار سپرد و خود روی به دار العلم شیراز آورد.

یکی دیگر از جمله وقایع، ورود فرستادگان ولایت سند است. در سال قبل ذکر شد که معتمدی از جانب جناب (۳) حاجی محمد حسین خان امین الدوله به همراهی ایلچی سند رفت؛ در این اوقات مراجعت [کرد] و میر غلامعلی نامی مجددا از جانب ولات آن ولایت با عریضه و پیشکش به همراهی او وارد دربار جهان مدار [شد] و از جانب ولایت مزبور اظهار [۱۸۸] امتنان بیشمار از حمایت شاهنشاه نامدار نموده با جواب عریضه و انعام نامعدود پای مراجعت برگشود.

دیگری از جمله وقایع آن که، چون رای عالم آرا بر آن تعلق یافت که در جمیع سرحدّ و ثغور مملکت آذربایجان قلاع رزینه به جهت محافظت از دستبرد روسیه بسته گردد، لهذا حکم رفت که جناب میرزا بزرگ فراهانی از آذربایجان به دربار سپهر مبانیت)

۱- . مجلس:- (همواره)

۲- . ملی: (موقوفانه)

۳- . ملی: (ضابت)

شتابـد. پس از ورود، مبلغ دویست هزار تومان زر نقـد از خزانه عامره به جهت مصارف این کار عنایت رفت و حکم شد که به دستیاری مهندسین انگریزی در حدود قراباغ و نخجوان و خوی و اردبیل و سرحدّ طوالش، قلعه جات رفیع و خنادیق عمیق مهیّا داشته درون هریک را از انواع آلات و ادوات حرب و آذوقه بی شمار انباشته دارند.

یکی دیگر از جمله وقـایع آن که، چون نوّاب ولیعهـدی نـایب سـلطنت دولت جاویـد ارکـان بود، رای عالم آرا بر آن شـد که میرزا بزرگ وزیر را نایب مناب وزارت عظمی فرماید. با وجود دو سه نفر از اعاظم و افاخم دربار دولت خداداد، لقب دادن به میرزا بزرگ به تنهایی، خلاف رویّه و رفتار دارایی و آقایی بود، لهـذا به قانون دولت عثمانی، جناب میرزا محمـد شـفیع اعتماد الدوله ملقب به صدر اعظم شد و حضـرت میرزا بزرگ به خطاب قائم مقامی صدارت عظمی مفاخرت کنان بر اهل عالم. میرزا عبد الوهاب اصـفهانی منشـی الممالک به معتمد الدوله ملقب و چون بسـتگی به دودمان رسالت داشت، این حسب ضمیمه آن نسب آمـد. بـالجمله قـائم مقـام صـدارت عظمی روانه آذربایجـان آمـد و موکب معلی به عزم زیـارت قم و تماشـای متنزّهـات کاشان، از دار الخلافه نهضت آرا در اواخر شـهر ذی حجه الحرام، باز آن عرصه دلگشا از معاودت صاحبقران ظفر لوا طعنه زن روضه رضوان و رشک بخش عرصه جنان شد.

بخش ۷

بهاریه سال نیکو مآل یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج [قمری] و عزیمت [به] چمن سلطانیه و اوضاع اتفاقیه

آرایش ایوان روزگـار و از آرامش جـان بـاغ و بهار اعنی خورشـید عالم مـدار، درین سال بهجت آثار روز چهارشـنبه پانزدهم شهر صـفر المظفر سـنه یکهزار و دویست و بیست و پنـج بعد از انقضای پنج ساعت و چهل و شـش دقیقه، از شبسـتان حوت به ایوان حمل خرامید (۱) و نوباوگان قوای نامیّه را به دفع روسی نژادان دی و بهمن مأمور گردانید.

معتمدین دی و بهار به جهت قرار کار موافقت، روی به هم آوردند و عاقبت بی نیل مرام از هم جدایی کردند. باز خسـرو بهار با جنود سبزه و ازهار عزم ساحات چمن را مصـمم شد و افغان توپ های صاعقه فشان تندر، سامعه آرای اهل عالم و آدم آمد. ایلچیان باد نوروزی را دگرباره نوبت ذهاب و ایاب آمـد و سـرداران اسـفند و فروردین را تیغ بی دریغ به دفع یکدیگر آخته از قراب شد.

شاهنشاه عرب وعجم به طرز و آیین جمشید جم، برفراز اورنگ خلافت ابد توام، جلوس نمود و شاهزادگان اطراف و نامداران اکنـاف و سـفرای هر کشور و امنای هر بوم [۱۸۹] و بر را از خلاـع آفتـاب پـایه و انعام بـدره های کان مایه، دوش و گریبان و جیب و دامان گران بار فرمود.

پس از انقضای جشن نوروزی فرستادگان نواب نایب السلطنه از آذربایجان وارد ود)

۱-. ملی: (خرامند)

از قرار نوشتجاتی که به امنای دولت قاهره تحریر یافته بود، طور مصوف سردار روسیه، بولکونوک بارون ویردی نام را به خدمت نوّاب معزّی الیه فرستاده و چنین اظهار داشته بود که: چون دولت روسیه را ازین مخاصمه با دولت علیّه ایران به جز خسارت و نقصان صرفه [ای] دیگر حاصل نیست و انجام کار سرداران سابق را نیز می بینم که چیست، لهذا

شعر

من برای وصل کردن آمدم نی برای فصل کردن آمدم ایمپراطور روسیه را نیز میل (۱) به موافقت و مصالحت است و انجام این کار موقوف به ملاقات من با معتمدی از آن دولت.

در ضمن این فقره تمنا کرده بود که جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم با حضرت میرزا بزرگ قائم مقام صدارت افخم به جهت قرارومدار این کار مأمور شوند که در جایی از حدود آذربایجان ملاقات واقع و این خصومت را دافع آیند.

چون شاهنشاه فطانت سیر از تدابیر مزوّرانه آن قوم بداختر با خبر بود، جواب فقرات معروضه را به این نوع ادا فرمود که: صدراعظم مانند عرض که لازم جوهر است، از رکاب فیروزی مآب دور نخواهد شد، ولیکن اتمام حجت را مضایقه نیست که قائم مقام صدارت اعظم به آیینی شایسته عازم و ملاقات سردار روسیه را جازم آید.

خلاصه باز به آیین پیراروپار به احتشاد لشکر انجم حشر فرمان داد و روز دوشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاخر، آن سلطان قادر با شوکت جمشیدی و طلعت خورشیدی به عزم ییلاق چمن سلطانیه روی نهاد. روز جمعه بیستم شهر جمادی الاولی آن چمن دلگشا از یمن ورود شاهنشاه زرّین لوا طعنه زن کاخ مینا شد و نوّاب نایب السلطنه کیفیت ملاقات قائم مقام را با سردار روسیه به این آیین عریضه آرا [شد] که: حضرت معزی الیه بعد از اذن از دربار خسروی به آیینی که سزاوار بود، روانه و طور مصوف نیز از تفلیس بر آمده در محال عسکران ملاقات دست داد و به جهات متعدده که معروض می گردد، شاهد موافقت نقاب از چهره نگشاد: اوّل آن که، قبل از ورود قائم مقام به عسکران،ل)

۱- . ملی:- (میل)

علی الغفله فوجی از طرف شیروان آمده معادل بیست هزار گوسفند ایلات قراچه داغ را از صحرای مغان چپاول کرده بردند و چون فرستادگان امر مصالحه آمدورفت می کردند، ایلات مزبور بنابر منع نایب السلطنه دست به مجادله درنیاوردند. قائم مقام بعد از ملاقات، این مراتب را با او به میان آورده جوابی با صواب نشنید. دویّم آن که، در همان اوقات توقف جناب قایم مقام در عسکران، فوجی از روسیه به صوب مقری من محال قراباغ رفته آن جا را که سپرده به ابو لفتح خان جوانشیر بود، تصرّف نمودند. بعد از اظهار قائم مقام، طور مصوف به معاذیر ناموجه پرداخت [که] این هنگامه را نیز رفع نساخت.

سیّم [۱۹۰] آن که، یکی از لوازم عهد، این مطلب را قرار داد که بعد از انجام کار مصالحه از سمت قارص و آخسقه به صوب مملکت روم تازد و به تسخیر ولایات آن مرزوبوم پردازد به شرطی که از سرحدّداران دولت علیّه ایران، امدادی به رومی نشود.

جناب قائم مقام تحمل این امورات را در قوه قدرت نیافت و به همان آیین شایان که رفته بود، روی از آن صوب برتافت و به دار السلطنه تبریز شتافت.

در همان اوقات، اکثری از ایلات قراباغ و گنجه به سعی ابو الفتح خان جوانشیر و اغورلو خان گنجوی و پیر قلی خان شامبیاتی از امکنه خود کوچیده درین طرف رود ارس منزل گزیدند و ایل (۱) آیرملوی گنجه از سمت شرور (۲) نخجوان آمده در ظلّ ظلیل دولت قاهره آرمیدند.

شاهنشاه رئوف بعد از اطلاع از معاملات قائم مقام و طور مصوف، نوّاب علی خان شاهزاده را با سپاهی جرّار از چمن سلطانیه به دفع روسیه [در] پنبک آباران مأمور فرمود و اسماعیل خان دامغانی و برادرانش ذو الفقار خان [و] مطلب خان و جانبازان سمنان و دامغان و سواران مافی و خواجه وند و عبد الملکی را به التزام رکاب شاهزاده مسرور نمود.ت.

۱- . ملی: (ذیل)

۲- . میان ایروان و نخجوان واقع و نام یکی از محلاتش، صدرک است.

ذکر آمد

و رفت دیر (۱) جان ملکم بهادر خان سفیر دولت انگریز و حرکت از سلطانیه به اوجان و اخبار فتوحات فراوان و ورود فرستادگان داغستان و خبر قتل وزیر بغداد و رجعت به طهران

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار نگارش یافت که، خبر سفارت دیرجان ملکم بهادر خان از طرف هندوستان به دربار شاهنشاه جهان رسید و چون سرهرفردجنس بارونت از جانب اصل دولت سفیر و در درگاه آسمان نظیر متوقّف بود، حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به جهت تشخیص صحّت سفیرین و سایر اوضاع روانه دار السلطنه لندن کردند و درین حال که ملکم بهادر وارد بندر ابوشهر شد، چون هنوز خبری از سفیر دولت علیّه نرسیده بود، تعطیل او در بندر خلاف قانون تعارف می نمود، لهذا محراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی باشی دربار جهان مدار به مهمانداری او مأمور و فرمان آفتاب لمعان به احضار سفیر مزبور شرف صدور یافت. در پانزدهم شهر جمادی الاولی با جمعی دیگر از کرسی نشینان وارد چمن سلطانیه و از شرف بساطبوسی درگاه اعلی مفاخرت کنان بر آشنا و بیگانه گشته تحف و هدایا از متاع انگلتره و هندوستان از نظر همایون گذرانید و فی مابین او و سرهرفردجنس بارونت ملاقات دوستانه واقع گردید. در خلال این احوال نوشتجات [ی] چند از حاجی میرزا ابو الحسن خان به امنای دولت ابدارکان رسید که کارپردازان دولت انگریز، سفارت سرهرفردجنس را که از جانب دولت است، ممضی داشته اند و ملکم بهادر را مأمور به مراجعت نموده اند، لهذا شاهنشاه دوست نواز دشمن گداز سفیر مزبور را به نوعی مورد التفات فرمودند که زنگ عزل از سفارت را از آیینه خاطرش زدود و با انواع سرافرازی رخصت رجعت یافته از راه مراغه روانه دار السّلام بغداد و از سمت دریا عازم [۱۹۱] هندوستان و آن بلاد آمد.

پس از انجام این مهام، شاهباز رایات ظفر آیات از چمن سلطانیه بال گشا گردید وسر

۱-. سر

در ساعتی سعد در چمن اوجان آذربایجان آشیان گزید. به فاصله یک دو روز میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نوّاب شاهزاده علی خان از راه رسید و خبر فتوحات معزی الیه را در محال پنبک و آباران رسانید. (۱) تبیین این مقال آن که، نوّاب شاهزاده را در آن مکان با ینارال بارت تکین روسی مستحفظ آن حدود تلاقی دست داده و دو سه دفعه محاربات و مجادلات را با آن طایفه کفر علامات آماده شده از طالع بی زوال شاهنشاه بی همال، فتحی نمایان واقع و تا نزدیکی قراباغ و محال گنجه تاخته اکثری از ایلات آن حدود را نیز راجع ساخته اند. بالجمله نوّاب شاهزاده باسر و اخترمه زیاد مراجعت به ایروان و از آن جا نیز حرکت کرده در چمن اوجان شرفیاب رکاب فیروزی عنان [شد] و مورد آفرین و تحسین فراوان آمد.

در همان اوقات فرستادگان لگزیه داغستان و شیخعلی خان قبه [ای] و (۲) مصطفی خان شیروانی که از سیّئات اعمال شنیعه (۳) خود پشیمان شده بود، با عرایض ضراعت نشان به اردوی کیوان شکوه وارد [شد] و سلیم خان شکّی و حسین قلی خان بادکوبه [ای] که شرفیاب درگاه سپهر فواید بودند، به اتفاق فرستادگان (۴) مزبور زبان نیاز به عرض این تمنّا گشودند که: سرداری معتبر با فوجی از لشکر به محافظت کنار رودخانه کر مقرّر و وجهی نقد به صیغه انعام در وجه شیخ علی خان قبه [ای] عنایت رود که جمعیتی از لگزیه فراهم آورده، اولا سلیم خان را در ولایت شکّی مستقل سازند و ثانیا به محاربه (۵) روسیه متوفقین دربند و بادکوبه پردازند.

اگرچه شاهنشاه آگاه را اعتمادی به این مقالات نبود، ولی محض از فرط همّت و مروّت ذاتی مبلغی زر نقد از خزانه عامره به انعام شیخ علی خان مرحمت فرمود. پس از آن ابراهیم خان دولوی قاجار را با جمعی از پیاده و سوار به محافظت کنار رودخانه کر مامور نمود، چون اثری از تعهدات خوانین مزبور به ظهور نرسید، لهذا ابراهیم خان برحسب امر اعلی به چپاول ایلات قراباغ پرداخت و اموال بسیار به دست آورده سالما غانما خویش را ضمیمه اردوی معلی ساخت.

در خلال این احوال، خبر قتل سلیمان پاشای والی بغداد و ایالت عبد الله پاشار)

۱- . مجلس: (ایاران رسید)

۲- . ملی:- (و)

۳- . ملی: (شیعه)

۴- . ملی: (ستادگان)

۵- . ملی: (محار)

رسید. تفصیل این اجمال آن که امنای دولت عثمانی سلیمان پاشا را خدمت گزار این دولت جاوید مبانی دیدند و بالمآل از اختلال کار بغداد ترسیدند. از قراری که ذکر شد، اولا- یوسف پاشای سرعسگر ارزنه الروم را لقب وزارت داده روانه گردانیدند. یوسف پاشا بی نیل مرام برگشت، سهل است که از ایالت ارزنه الروم هم درگذشت. درین سال، حالتی افندی رئیس الکتاب را از دار السلطنه اسلامبول به تخریب کار سلیمان پاشا فرستادند و بعضی نوشتجات به ایلات اکراد و اعراب و پاشایان موصول و کرکوک در باب خلاف با وزیر نوشته به دست او دادند. رئیس [۱۹۲] پرتلبیس وارد بغداد و هرقدر خواست به حیله و تزویر آغاز فتنه فساد نماید، ممکن نشد. بالاخره به عزم مراجعت از آن جا بیرون آمده در سلیمانیه با عبد الرحمن پاشای بابان مقرون شد. نوشتجات مزّورانه به اطراف روانه و این معنی مخالفت ایلات اعراب و اکراد را با سلیمان پاشا بهانه شد.

وزیر مزبور وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اهالی اطراف را بر خود شوریده دید.

لا علاج متوسل به اذیال دولت پایدار آمد و بریدی علی التعجیل فرستاده مستدعی چاره کار شد.

میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به جهت اصلاح ذات البین از چمن اوجان روانه گردید. در آن بین عبد الرحمن پاشا و سایر متسلمان کرکوک و موصل با لشکر اعراب و اکراد و غیره تا حوالی امام اعظم تاختند و وزیر بی عقل، بدون انتظار جواب از طرف قرین الشرف شاهنشاه مالک رقاب، احتشادی کرد و از دار السلام بغداد رخت بیرون آورد. مخاصمین او را در دار اوّل به ششدر بلا انداختند. بغدادیان از صف وزیر جدا گشته روانه بغداد شدند و خود با شر ذمه قلیل فرار برقرار اختیار کرده به اوبه یکی از اعراب پناه آورد. شیخ آن قبیله خاک ادبار بر فرق ننگ و عار بیخت و خون آن مهمان بینوا را بر خاک مذلت ریخت. عبد الرحمن پاشا در اوایل شهر رجب المرجب وارد بغداد و به مواضعه حالتی افندی، عبد الله آغا نامی از گرجیه آن جا را به ایالت آن ولایت قرین اعتباری زیاده نمود. میرزا محمد صادق مروزی در کرمانشاهان این خبر را شنید و به درگاه آسمان جاه راجع گردید. احمد چلبی نیز از جانب عبد الله پاشا با پیشکشی وافر به درگاه خسروی حاضر و فرمان وزارت به اسم پاشای مزبور صادر آمد. بالجمله چون هوای اوجان بنای دم سردی نهاده بود، حضرت صاحبقران نامدار در غره شهر شوال

المکرّم از آن جا رکضت کنان و اواخر شهر مزبور عرصه دار الخلافه از ورود موکب اعلی طعنه زن عرصه جنان گردید.

ذکر سبب عزیمت حسین خان به آخسقه و شکست از روسیه و سایر اوضاع از تلافی شکست و غیر آن

طور مصوف سردار روسیه در میان حد شهر تفلیس و پاشاچق رفته سلیمان خان والی آن جا را به جهت حرف اصلاح نزد خود آورد و پس از آوردن محبوس نموده به ولایت تفلیس روانه کرد، می خواست به جانب پطربورغ گسیل سازد. سلیمان خان در بزم شراب این معنی را استنباط و همان شب به لطایف الحیل از دروازه بیرون تاخته و اسب و بلدی (۱) جسته روانه پاشاچق شد.

سلیمان بیگ دیوان بیگی، خویش مصلحت کیش خود را به درگاه عالم پناه خاقانی فرستاده (۲) استدعا کرد که حکمی به عهده حسین خان سردار ایروان صادر گردد که در دفع روسیه او را به لشکر وزرا اعانت نماید. برحسب تمنّای او، فرمان همایون صادر و حسین خان با خزانه و لشکر اعانت او را حاضر آمد. (۳) در روز ورود به آخسقه چند نفر از تاوادان کارتیل و قراقلخان، که از دست روسیه آن جا به امان [۱۹۳] آمده بودند، نزد سردار آمده خواهش نمودند که لوان میرزای والی زاده گرجستان را که به همراه دارد، با ایشان روانه آرد تا آمدن او اختلال کار روسیه را بهانه شود. سردار هم والی زاده را با تدارکی شایان به اتفاق ایشان فرستاد و گوش به اعلام خبر برگشاد. لوان میرزا از طوایف کارتیل و اوس و قراقلخان احتشادی (۴) کرده کوشش های دلیرانه به عمل آورد.

سلیمان خان والی پاشاچق، اکثر روسیه را به اعانت سردار از آن ولایت اخراج کرده به جز یک قلعه بیشتر در تصرّف روس باقی نماند. خلاصه سردار به اطمینان این که).

۱- . ملی: (بلدسر)

۲- . ملی: (ستاده)

۳- . مجلس: (آید)

۴- . جمع آوردن، مجتمع شدن برای امری واحد، استعداد و جمع لشکر، آماده و مهیّا کردن (دهخدا).

شریف پاشای سرعسگر آخسقه قراول در معابر گذاشته، دایم الاوقات خاطر بر آگاهی از احوال روسیه گماشته است، لهذا خود درین باب اهتمامی نکرده شب ها به استراحت و خواب و استعمال شراب ناب به روز می آورد. شبی علی الغفله جمعی از روسیّه به اردوی او شبیخون بردند و اردو را متفرّق کردند. سردار و سپاه از اردو برآمده و روسیه داخل گشته به دستبرد و یغما مشغول شدند. میرزا علی نقی خان فندرسکی استرابادی استمداد از باطن اجداد طاهرین خود کرده خویش را بر آن قوم بی دین زد و شکستی فاحش به آنها داده سر و اخترمه فراوان گرفت.

سردار [حسین خان] مصلحت در توقف ندیده و همه جا ایلغارکنان مراجعت کرده به خدمت ولیعهد زمان رسید. چون غیرت سردار ظهور این امر عظیم را برنمی تافت، لهذا به حکم نوّاب شاهزاده احتشادی آماده و به تعجیل تمام در بیست و سیّم ماه صیام (۱) به صوب کلیسای پنبک که روسیه را مأوا و مقام بود، شتافت. محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیک سرکرده غلام تفنگچیان با افواج ابواب جمعی خود در آن سفر از همراهان سردار بودند و جانفشانی های دلیرانه نمودند. چون می خواستند، علی الغفله بر سر روسیه روند، در یک روز و یکشب بیست و هشت فرسنگ راه را در میان برف و یخ و سرما پیاده طی نمودند. در هشت فرسخی پنبک نظام خود را آیین داده و شب هنگام روانه و دو ساعت قبل از طلوع صبح به حوالی سنگر حاجی قرا رسیده و دو نفر از قراولان روسیه را گرفته و از حقیقت کار ایشان مطلع شده بر سر سنگر راندند و روسیه نیز از کار آگاه و در آن شب تار چون شب های دیگر بیدار بودند. جنگی عظیم فی مابین دو سپاه درگرفت و مام روزگار در آن شب تار پرورده کشی از (۲) سربازانی که به همراهی سردار بودند، تکبیرگویان از اطراف سنگر یورش برده و از یمن طالع خسروی خود را داخل سنگر نمودند. احدی از جماعت روسیه جان به سلامت بیرون نبرد و جمیعا طعمه شمشیر آبدار گشتند.

قریه [ای] که از ارامنه در پهلوی سنگر بود از دستبرد سپاه ظفر پناه، خراب و اهل و عیال و احمال و اثقال ایشان کلا کسیب غازیان ظفر رکاب شد. جمعی از صالدات روسیهر)

۱- . ماه رمضان.

۲- . مجلس:+ (سر)

که در خانه های ارامنه پنهان (۱) بودنـد، در آن جا آتش افروخته همه را بسوختند. سـردار، مظفّرا منصورا مراجعت و صالدات [از] سنگری که (۲) در پهلوی سـنگر حاجی قرا بود، بیرون [۱۹۴] آمـده در عقب ایشان حرکت مذبوحی کردند، ولی از جان فشانی غلام تفنگچیان صـرفه [ای] نبردند. سـردار به جهت رفع خجالت، سـرها و اسـرا را به خدمت نوّاب نایب السلطنه آورد و آن جناب نیز جمیعا را به درگاه همایون گسیل کرد.

بعد از ظهور این فتح نمایان، مجددا نوّاب نایب السلطنه، محمد بیك قاجار افشار سرهنگ را با دسته احسان خان دنبلی و قلیلی از غلام تفنگچیان بر سـر قلعه شـیخ آویز فرسـتاد. چون روسیه آذوقه از قراباغ به آن قلعه می آوردند و از آن جا به مقری حمل ونقل می کردند، لهذا همواره جمعی از صالدات در آن جا به محافظت به سر می بردند.

مـأمورین بـا کمال شـدّت برف و سـرما چنان تاختنـد که احـدی از حال ایشان آگاه نشـد. وقتی روسـیه خبردار شدنـد که اجل ناگهـان را بر بالین خویش آماده یافتنـد. پانزده نفر از آن جماعت فرصت یافته و اسـلحه خود را برداشـته به بام کلیسایی که در کنـار شـیخ آویز بود، پنـاه بردنـد و دست به تیرانـدازی دراز کردنـد. سـربازان جلادت نشان متحمّل ایشان نشـده به قلعه مزبور ریختنـد و جمیع روسـیه و ارامنه را گرفته و گوسـفندوار سـر بریـده خون همه را با خاك راه آمیختند. اموال و غنیمت بسـیار به دست آورده و رؤوس منحوس روس را بر سـر نیزه هـا کرده سالمـا غانمـا به خـدمت نوّاب نـایب السـلطنه بردنـد. بعـد از ورود موکب اعلی به دار الخلافه طهران این اخبـار مسـرت آثـار به عرض شاهنشاه تاجـدار رسـید و حسـین خان و سایر جان فشانان هریك مورد التفات بی شمار گردید.

شاهنشاه التفات آگاه پس از وصول اخبار دشـمن کشـی مایل [به] دوست نوازی آمده به عزم پرسش احوال رعایا و برایا به دار المومنین کاشان و دار السلطنه اصفهان روی سعادت آورد. چون در آن سال به جهت گرانی غلات، اهالی آن دو ولایت بسیار پریشان و بی سامان شـده بودنـد، لهـذا مبلغ یکصـدهزار تومان نقد از اصل مالیات دیوانی به تخفیف و تصدّق عنایت [رفت] و ضعفـا و ملهوفین قرین استراحتی بی نهـایت شدنـد. بعـد از ادای صـدقات و نـذورات به اربـاب اسـتحقاق، موکب اعلی به عزم مراجعت گران رکابه)

۱- . ملی: (نهان)

۲- . ملی:- (که)

و سبک عنان شد [و] در روز شنبه بیست و دویم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست و شش، عرصه دار الخلافه طعنه زن ساحات جنان گردید.

فردای آن روز، عسگر خان افشار ارومی که از قرار نگارش به سفارت دولت فرانسه رفته بود، وارد و نامه و بعضی هدایای نفیس از جانب ناپلیون پادشاه آن جا آورده [بود]، از نظر مرحمت نمون گذرانید. از جمله هدایا، یک زوج گلدان طلای مینا بود که تمثال همایون شاهنشاهی را بر روی آن نقش کرده و جانی مجسم در تن جماد ظاهر آورده بودند و الحق صنعتی به آن تازگی تا آن روز چشم احدی ندیده در طاقچه یکی از عمارات سرکاری نصب و مضبوط گردید.

بخش ۸

بهاریه سال میمون فال قوی ئیل ترکی مطابق با سـنه یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و خبر شکست طایفه ضاله وهابی در درعیه از سعی کارگزاران [۱۹۵] نوّاب فرمانفرمای فارس

همنشین پور مریم و آرایش ده ایوان سپهر معظم اعنی مهر انجم خدم درین سال سعادت توام بعد از انقضای یازده ساعت و سی و شش دقیقه از روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و بیست و شش به بیت الشرف حمل مصمّم آمد و سفیران رومی نژاد فرنگی نهاد ریاحین و ازهار از ورود به تختگاه گلشن معزّز و مکرم شد. جنود (۱) نامعدود اسپند چون اعراب بادیه سپار نکبت پیوند از صدمات لشکر خسرو بدیع شکست یافتند و نوباوگان نهال به همسری عروس سنبل و سوسن به حجله گاه چمن شتافتند. سند روسی رویان گل های صفراوی ترکان گلگون چهر سوری را اسیر آمدند و سپاه ظفر دستگاه سلطان بهار در حدود خاور و باختر عالمگیر شدند.

اسباب گوهرآگین زرّین و سیمین شهریار قوای نامیه که در دخمه خاک نهان بود، به عرصه ظهور جلوه کرد و خسرو ربیع را ضمیمه اوضاع دولت جاوید اثر گردید.

اعلیحضرت صاحبقران قدر قدرت جلوس نوروز عالم افروز بر تخت خورشید نشست و تار افسانه های جمشید را ازین اوضاع شیلانی که مکرّر تحریر شده (۲) از هم گسست.د)

۱- . ملی: (عنود)

۲- . ملّی: (تحریر شد)

لمؤلفه:

جمشید اگر این همه آرایش عیدی در خواب بدیدی شدی از عقل سبک سر بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان، انتظام مهام هر کشور و سامان را آماده شد و به شیران اطراف و سفیران اکناف با جهانی بشارت وارادت روی به درگاه عالم مطاف نهاد.

از جمله اخباری که در آن اوقات از پرده خفا به عرصه ظهور جلوه نمود، خبر شکست جماعت وهّابی از قشون رکابی در حوالی درعیّه بود. تبیین این مقال آن که، طایفه وهابی ساکن دیار نجد که ذکر ایشان به کرّات نگارش یافته، رفته رفته به ولایت بحرین استیلا یافتند و اکثر اوقات به عزم یغما و غارت به حدود ولایت مسقط (۱) می شتافتند. چون تعدّیات ایشان در آن ولایت از حد اعتدال گذشت، امام مسقط که همواره باج گزار (۲) فرمانفرمایان فارس است، برادر خود را به خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای آن ملک فرستاد و مستدعی چاره گشت.

نوّاب معزی الیه، صادق خان دولوی قاجار را که یک دفعه دیگر- از قراری که ذکر شد- صدمات به آن طایفه خذلان سیر زده بود، با فوجی از قشون رکابی به تنبیه ایشان مأمور فرمود. سردار مزبور بعد از ورود به مسقط از آن جا نیز جمعیتی برداشته تا حوالی درعیّه تاخت و از طرف سعود نامسعود نیز دو سردار معتبر که عبارت از محمد بن سیف و سیف ابن مالک است، با جنود اعراب بادیه سپار که افزونتر از خیل مور و مارند به مقابله پرداخته، چرخچی سپهردوّار هنگامه کارزار را گرم ساخت. اعراب موش خوار در حمله اوّل که از ترکان قاجار دیدند، تاب مقاومت نیاورده از بخت بلند خسروی چون کوکب منحوس سعود نامسعود از میدان رزم برگردیدند. سپاه مظفر از تعاقب ایشان راندند و آیه وافی (۳) هدایه (وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً) (۴) به گوش آن قوم بی دین خواندند [۱۹۶] محمّد و سیف دو زخم منکر برداشته جانی به سلامت بیرون بردند و بقیه اعراب از سرافشانی آن آتش فعل منجمد آب راه دیار سقر سپردند. آتش انتقام در اماکن و مساکن ایشان افروخته آمد.

سردار قاجار سالما غانما همّت بر مراجعت گماشت و امام مسقط به شکرانه اینً)

۱- . پایتخت عمان امروزی.

۲- . مجلس: باج گذار

۳- . ملی: (ذاتی)

۴- . سوره توبه، آیه ۳۶؛ ملی و مجلس: (قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً)

موهبت پیشکشی وافر به دربار نوّاب شاهزاده ارسال داشت. خبر این لطیفه غیبی در روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاوّل در دار الخلافه طهران به عرص دارای زمین و زمان رسید و ضمیر منیر اقدس الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید. تاریخ این فتح همایون و شکست جیش وهابی ملعون از کلک مؤلف تراوید و درین صفحه مرقوم گردید.

لمؤلفه:

شکر کز بخت شه و همت فرمانفرمالشکر مرز عرب از فرس بخت افتاد

ملک درعیّه کجا رزمگه جیش عجم این دراز بخت شهنشاه جهانگیر گشاد

رفت سرکرده قاجار مهین صادق خان به سراندازی آن طایفه بی بنیاد

از یکی حمله ز بیداد وی آن جیش شکست خاک آن قوم شد از آتش کینش بر باد

هر سواری ز ملک یک تنه می راند به خصم خود نمی گفت که این هفت بود یا هفتاد

پی شکرانه این فتح، امام مسقطساوری ها به در شاه جهان بفرستاد

هیچ نامی دگر از لشکر وهّابی نیست زهی از بخت شهنشاه که این رسم نهاد

خاوری از پی تاریخ چنین کرد رقم جیش وهّابی بی دین بشکست از بیداد

ذکر ورود ایلچی دولت عثمانیه و حرکت رایات ظفر به چمن سلطانیه و تعیین سپاه به مجادله جماعت روسیّه

چون از قراری که به کرّات ایراد شد، بعضی غوایل به سبب تغییر و تبدیل وزرای

دار السّلام بغداد و فتنه جویی عبد الرحمن پاشای بی بنیاد در عراق عرب رخ داد، چندین دفعه برحسب امر دارای معدلت نهاد نوّاب محمد علی میرزا با سپاهی توانا روی به سامان بغداد نهاد. امنای دولت عثمانی از فرط عاقبت اندیشی از وخامت این غوایل اندیشه مند گشته به جهت دفع مواد فتنه و فساد یسنجی زاده (۱) سیّد عبد الوهاب افندی را که از جمله معتبرین آن دولت علیّه بود، به همراهی شاکر افندی و حیرت افندی نام از جانب سلطان محمود خان خداوندگار روم به سفارت ایران نامزد و با تحف فراوان روانه دربار سپهر مسند نمودند. سفیر مزبور با عزّتی موفور در عشر ثانی شهر ربیع الثانی وارد مستقر خلافت ابد دستور، در دار الوزاره جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم نزول نمود. پس از فراغ از خستگی در روزی به سعادت پیوسته به قانونی شایسته شرفیاب پیشگاه مجره دستگاه [شد] و نامه حضرت قیصری را با هدایای نفیسه حاکی از مراتب صداقت گستری از نظر آن آرایش ایوان اسکندری گذرانیده [۱۹۷] به طرزی خوش و روشی دلکش از جانب پادشاه ذی جاه روم پیغام گزار (۲) گردید.

شاهنشاه دانا که در شناسایی اشخاصش، نظری تواناست طرز مکالمات آن سفیر بی نظیر را که ناشی از فرط مسالمت بود، پسندیده و مورد انواع نوازشات گردانید.

بالجمله سلطان روم به ملاحظه جذب قلوب امینان این دولت ابد ملزوم، رقیمه (۳) [ای] نیز مشحون کمال مودت دوستانه به جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم مرقوم و برخی از تنسوقات (۴) لایقه نیز به صیغه تکلّف مشخص و معلوم کرده مصحوب آن سفیر آگاه و به یادبود آن وزیر جلالت همراه فرستاد. از ظهور این مواقف و این نوع مصادقت، مراسم دوستی و وداد فی مابین دو دولت قومی بنیاد، روی در ازدیاد نهاد. مطالب سفارت او این که، چون پاشایان بابان همواره باعث مفسدت فی مابین دولتین علیّتین ایران و روم [هستند] و خاصّه عبد الرحمن پاشا که سرآمد جمیع مفسده جویان آن مرزوبوم است، لهذا اولیای دولت علیّه ایران از حمایت (۵) او کناره جویند، بلکه به سبب ازدیاد موافقت بین الدولتین، گاهی که منشأ فسادی می شود، به راه تنبیه او پویند. و همچنین از این که سرحدّداران آن دولت را همواره در حدود آخسقه و قارص با جماعت روسیه حدیثت)

۱- . ملک: (ینبحی زاده.

۲- . مجلس: (گذار)

۳- . نوشته.

۴- . تحف نایاب، هرچیز نفیس؛ مجلس: (متنوّقات)

۵- . ملی: (جماعت)

مجادلت در میان است، کارگزاران این شوکت بهیّه حتّی المقدور خود را از حمایت (۱) معاف ندارند و طایفه روسیه را فارغ بال نگذارند.

ازین طرف قرین الشرف اجوبه شافی به او داده شد و بنیان قرار کار موافقت به این نوع نهاده آمد که، به سبب جهت جامعه اسلامیه، کارپردازان این دولت خداداد را در اعانت و حمایت مضایقتی نیست، ولی باید همواره اوقات تعین پاشایان شهرزور به اذن و صوابدید امنای این دولت ابد دستور باشد و وزیر دار السلام بغداد نیز پس ازین، مثل وزرای سابقه، صداقت گزار این دولت جاوید قرار با زوّار و مجاورین آن ارض فیض شعار پیوسته سلیم و بردبار بوده امری خلاف سرحدداری از ایشان آشکار نگردد و هرگاه اختلافی در این عهود از ایشان ظاهر آید، تنبیه و آزار را حاضر باشند. خلاصه تفصیل این فقرات- انشاء الله تعالی- عنقریب در محل خود ایراد خواهد شد.

بعد از اتمام این مهام سفیر مذکور مفتخر از انواع نوازشات آمده مأمور به توقف دار السلطنه تبریز گردید و موکب اعلی با یک جهان سپاه روز شنبه نهم شهر جمادی الآخره از دار الخلافه طهران نهضت انگیز و یوم یکشنبه غره شهر رجب المرجب چمن سلطانیه مضرب خیام نصرت آمیز شد. اسماعیل خان دامغانی سردار با سپاهی جرّار مأمور به مملکت آذربایجان و مقرّر گردید که در جدال با روسیه بی ایمان، تابع امرونهی و صلاح و صوابدید نوّاب ولیعهد زمان باشد.

ذکر سور با سرور نوّاب شیخ علی میرزا حکمروای ملایر و تویسرکان و عبد اللّه میرزا والی خمسه در چمن سلطانیه

چمن سلطانیه، ارضی است وسیع و چمنی است بدیع و جلوس صاحبقران منیع را بر فراز تلّی بلند قصری [۱۹۸] رفیع. محّل آن چمن دلگشا، هم لایق بزم است هم قابل رزم؛ هم عیش را سزاوار است هم طیش (۲) را در کار. رای عالم آرای سلطانی بر آن قرار یافت که، دو (۳) عندلیب گلستان خلافت، اعنی نوّاب شیخ علی میرزا صاحب اختیارر)

۱- . ملی: (جماعت)

۲- . خشم و غضب.

۳- . مجلس: (در)

ولایات ملایر و تویسرکان و حضرت عبد الله میرزا حکمران ولایات خمسه و زنجان را با دو تازه گلبن جویبار جلالت مواصلت دهد (۱). نخست (۲) معماران و مهندسان را حکم فرمود که در پیشگاه قصر رفیع سلطانی به نوعی که باید، صفّه ها و تخت ها از سنگ و چوب مرتّب سازند تا مباشرین امور سور به اتمام کار سرور پردازند. به جز ارباب طربی که همواره حاضر رکاب سرور انتسابند، از اطراف ممالک آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و لرستان و سایر بلدان قریب و بعید، به قدری جمع شدند که محاسبان اندیشه از درک آن عاجز آمدند. از آن جمله، جوان ریسمان بازی از جمله بازیگران خاصّه سرکار سلطنت آقایی نام بود که مهر فلک آیینه فام، صبح و شام از چهر سیم اندام او کسب ضیا می نمود. این دو رباعی از زاده طبع مولف، زیبایی او را دلیلی است روشن و رعنائیش را برهانی مبرهن.

لمؤلفه:

آن شوخ که ختم کرده طنازی راو ز غمزه عیان ساخته غمّازی را

تا گشته رسن باز دلم در زلفش آموخته از دلم رسن بازی را ایضا منه (۳):

آن شوخ رسن باز به بالای رسن من کوفته سر چو میخ در پای رسن

از غم چو رسن ضعیف کردم تن خویش تا بر سر من پای نهد جای رسن بالجمله چون خیمه های امرا و وزرا و خوانین و توابین کلّا به نظام بود، مقرّر شد که در ایّام عیش شب ها در جلو هر چادری، چراغانی به طرزی خاص نمایند. در اظهار سایر اوضاع عیش از طرز آتشبازی و شعبده سازی و غیره، تطویل کلام را به جز ملالت خوانندگان عظام سودی نیست ولیکن وضع چراغانی به آن آیین، خالی از غرابت و نمودی نه به همان طرحی که چادرهای اهل اردو را به نظام زده بودند. شب ها در جلو هر چادری به ترکیبی (۴) بدیع چراغانی می نمودند که عقل دانا بعد از تماشا برفراز آن قصری)

۱-. مجلس: (دید)

۲-. ملی: (بخت)

۳-. مجلس:- (منه)؛ عبارت (ایضا منه) عربی است به معنی: این رباعی نیز از مولف است.

۴-. ملی: (تیر گیتی)

رفیع بنا (۱) انگشت حیرت به دندان می گزید.

خلاصه لمؤلفه:

شبی مانند روز عید نوروزشبی در خرّمی میمون و فیروز

دو برجیس و دو ناهید سموات به هم بستند خوش عقد موالات صبیّه محترمه میرزا محمد خان دولوی قاجار به نوّاب شیخ علی میرزا داده شد و از سلیمان خان قوانلو به نوّاب عبد الله میرزا سپرده آمد. نیرّین در برجی همایون مقارنه کردند و سعدین در برجی دیگر به غایت میمون مقابله به عمل آوردند.

لمؤلفه:

شکر یزدان را که در دوران ز بخت خسروی یافت باز از عیش ابناء ملك عالم نوی تاریخ این دو عیش مهنّا از کلك مولف تحریر و درین رساله تسطیر یافت.

لمولفه:

چون باغ خلد عرصه قنقرا و لنگ شد[۱۹۹] از سور پادشاه جهان دار کامران

از همّت گزیده فتحعلی شه است عیش دو شاهزاده فیروز نوجوان

آن شاهزاده شیخ علی میرزا که چرخ در عیش اوست دف به کف و کف به هم زنان

آن دیگری به نام چه عبد اللّه جواددارا لقب وراست ز دارای انس و جان

هر تن ز نسل دوده قاجار شاهدی در برکشید و گشت تنی همسر روان ا)

۱- . ملی: (نیا)

تاریخ آن دو عیش رقم کرد خاوری عیش دو شاهزاده گردون مقام آن

ذکر عزیمت نوّاب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان به صوب هرات و اخذ گروگان و مالیات از والی آن صفحات

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و دو، کیفیّت دعوای محمد خان نایب مملکت خراسان با حاجی فیروز الدین میرزای افغان و قتل صوفی اسلام بی ایمان و اخذ مالوجهات آن ولایت و استرداد محال غوریان و غیره تفصیل داده شد. چندی که بدین منوال گذشت، حاجی فیروز به سبب اغوای خراسانیان فتنه آموز پشیمان گشت [و] در ادای مالیات دیوانی تکاهل ورزید و به نیّت مداخلت در محال غوریان، به پیرامون خیال های باطل می گردید. نواب محمّد ولی میرزا مراتب را به درگاه معّلی عرض نمود و شاهنشاه دوران، قبل از حرکت از طهران فوجی از سپاه را به جهت تنبیه حاجی فیروز مأمور فرمود.

پس از وصول لشکر و حصول اطمینان نوّاب شاهزاده بلند اختر، روز شنبه بیست و ششم جمادی الآخره سنه یکهزار و دویست و بیست و شش از ارض اقدس حرکت و با جمیع خوانین اتراك و اکراد و اعراب خراسان روی سعادت به آن سامان آورد. منزل به منزل آن راه را به آیینی شایسته طی کرد و در محل پل نقره، که سه فرسخی هرات است، نزول اجلال نمود و سپاه کینه خواه را به خرابی حوالی و حواشی آن ولایت مأمور فرمود و چون آوازه در افتاد که فوجی از ترکان قاجار در التزام رکاب شاهزاده عالی مقدار آماده و برقرارند، لهذا حاجی فیروز قدرت مقابله در خود ندید و پس از آن که اطراف ولایات متصرفی او از دستبرد غازیان فیروز ویران گردید، لا علاج به دامان توسط خوانین خراسان چسبید. نوّاب شاهزاده را رای این بود که قلعه هرات را محصور دارند و از نیروی بخت خسروی همت به فتح آن گمارند. خوانین خراسان به جهات عدیده تن به این رای در ندادند و در حضرت شاهزاده به انواع لطایف و حیله زبان به وساطت گشادند.

چون خلاف جمهور، خاصّه درین اوقات، مخالف رسوم ملکداری است، لهذا نواب اشرف تن به مصالحه داد و حاجی فیروز الدین، ولد خود ملک حسین میرزا را با وجوه مالیات و پیشکش، بیرون فرستاد.

شاهزاده آزاده رایت مراجعت برافراخت و این فقره را علی التفصیل بر رای [۲۰۰] عالم آرا عرضه داشت. در اواخر شهر شعبان المعظم فقرات معروضه در چمن سلطانیه به عرض صاحبقران مکرم رسید و نوّاب شاهزاده مورد انواع تفقدات بی نهایت گردید.

ذکر تعیین سپاه

به تدمیر (۱) عبد الرحمن پاشای بابان و مآل کار آن ضلالت نشان و بعضی اوضاع تا ورود [به] طهران

از قراری که به کرّات مفصلا نگاشته کلک فصاحت آیات شد، عبد الرحمن پاشای بابان از ظهور حمایت کارگزاران دولت ابد ارکان در ولایت شهرزور والی گردید و تعدیات بسیار از آن تیره روزگار بهر ادانی و اعالی (۲) رسید. با حالتی افندی رئیس الکتاب موافقت کرد و دود از دودمان سلیمان پاشای وزیر برآورد.

بعد از آن که اموال فراوان از تعدیات به این و آن اندوخت و با عبد الله پاشا وزیر شمع موافقت افروخت، در ولایت شهرزور به والی گری گوی تسلّط ربود و ولایات کوی و حریر را (۳) نیز از روی خدعه و تغلّب بر آن ولایت افزود. خالد پاشای بنی عم خود را که از بغداد آورده بود، در محال زهاب (۴) حاکم نمود و محمود آقای ولد خویش را در کوی و حریر گذاشت و احمد آقای برادر را به حراست قلعه سردشت که راس الحد بابان است، برگماشت. چون کار خویش را از هر طرف منتظم دید، به کفران نعمت منسوب گشته با امان الله خان والی کردستان مخالفت ورزید.

برحسب عرض نوّاب شاهزاده محمّد علی میرزا تدمیرش لازم آمد و چون یکیلی

۱- . نابود کردن

۲- . ملی: احالی

۳- . ملی: (حریرات)

۴- . سرپل زهاب فعلی

از جمله مطالب سید عبد الوهاب افندی سفیر دولت عثمانی تنبیه آن غوایت (۱) مبانی بود، شاهنشاه صاحبقران بر این معنی عازم گردید. اولا، به حضرت نایب السلطنه حکم محکم صادر شد که احمد خان مقدم بیگلر بیگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری (۲) را از راه بلباس (۳) با جمعیت ایشان روانه سازد که عبد الرحمن بی پیمان از بیم جان، خود را به مأمن ایشان نیندازد. ثانیا، نوروز خان عز الدینلوی قاجار امیر بار با فوجی از ترکان خونخوار از راه سردشت به دفع برادرش مأمور گشت. پس از آن، محمد قاسم خان ولد سلیمان خان قاجار قوانلو که از شرف مصاهرت اعلی، با کمال عزت و آبرو بود، با ابراهیم خان و محمد حسن خان ولدان جان محمد خان دولو و فرج الله خان افشار آدخلو نسقچی باشی درگاه جلالت خو و یوسف خان غلام گرجی سپهدار سپاه کینه جو و نصر الله خان قراگوزلو با سپاهی کینه خواه به التزام رکاب نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا مأمور آمدند. به امان الله خان والی کردستان نیز مقرّر شد که با جمعیّت کردستانی، خود را به اردوی شاهزاده ملحق و از راه زهاب عازم شهرزور گشته، شکوه خصم تیره روز را بی رونق سازند.

این سپاه آراسته در روز یکشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب از چمن سلطانیه حرکت و هریک از راهی که مأمور بودند عازم شدند. بعد از اجتماع آن سیل ذخار، حضرت شاهزاده والامقدار از دار الدّوله کرمانشاهان نهضت کنان و در غرّه شهر شعبان المعظّم، ساحت [۲۰۱] زهاب محل نزول موکب ظفر شمول شد. خالد پاشای، عم عبد الرحمن، خلاصی خود را از چنگ سپاه شیرآهنگ به اطاعت دید و یک پسر او را که در زهاب بود [با] دستان بسته وارد حضور والا گردید [و] خود، با جمعیت اکراد بابان، رشته قراولی سپاه ظفر همراه را بر گردن نهاد و نوّاب شاهزاده از زهاب حرکت و در کنار رودخانه سیروان اقامت دست داد. چند روزی به جهت استجمام مراکب و انتظام مهام آن حدود، در آن سرزمین استراحت کرد و پس از آن روی سعادت به صوب شهرزور آورد.

از آن طرف، نوروز خان قاجار غارت کنان وارد محال سردشت و احمد برادر عبد الرحمن فرار بر قرار اختیار کرده از محافظت آن قلعه متین درگذشت. عبد الرحمنس)

۱- . گمراهی

۲- . مهاباد امروزی

۳- . ناحیه ای در حوالی مهاباد مرکز کردهایی که به لهجه (بلباسی) سخن می گویند. (معین ذیل بلباس)

پاشا از هر طرف سیل بلا را به جانب خود شتابان دید و در شهرزور تاب توقف نیاورده و به ولایات کوی و حریر فرار نموده، اقامت گزید.

نوّاب شاهزاده بعد از ورود به شهرزور و اطّلاع از فرار آن مغرور ایلغارکنان از عقب شتابان و قلعه متین کوی، که محکمه آن نادان بود، محاط سپاه ظفر عنان شد.

توپ های قلعه کوب از اطراف بر آن قلعه بستند و از شرر افشانی توپچیان چابک دست، رشته قرار قلعه و عبد الرحمن را درهم شکستند. مشار الیه به ناچار شمشیر به گردن انداخته از قلعه برآمد و در حضور پر نور نوّاب شاهزاده خاك راه را از آب دیده تر کرد.

نوّاب اشرف را در عفو جرایم، به تاج وهّاج صاحبقران با تخت وتاج سوگند داد و از موهبت جان بخشی بال مباهات برگشاد. ما یعرف و ما یملك خود را به صیغه پیشکش از نظر انور گذرانید و زنان و پسران خود را به رسم گروگان در رکاب اشرف روانه دار الدّوله کرمانشاهان گردانید. باز به حکم نوّاب شاهزاده در ولایت حاکم شد و حضرت والا مراجعت را عازم آمد. سپاه ظفر پناه روی به اردوی حشمت دستگاه آوردند و هریك علی قدر مراتبهم از مرحمت شامله بهره و نصیبی بردند.

موکب اعلی با دو جهان فتح و ظفر به مراجعت دار الخلافه مصمّم شد و چند روزی در چمن کمال آباد کرج اقامت فرمود. جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم مدت سه شبانروز مباشر طویی دلکش گردید و ما حضر ارادت در خوان صداقت چید. روز پنجشنبه ششم شهر شوال المکرم از چمن مزبور حرکت و قریه کن دو فرسنگی دار الخلافه محلّ نزول موکب دارای معظّم آمد و روز جمعه هفتم شهر مزبور، روضه ارم توام دار الخلافه از ورود شاهنشاه مکرّم رشك ده ساحات عالم گردید.

[مصرا]ع:

بخت و دولت در یمین و فتح و نصرت در یسار

ذکر ورود سرگور اوزلی بارونت، ایلچی دولت انگریز به اتفاق حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار ذکر شد که، حاجی میرزا

ابو الحسن خان شیرازی به جهت تحقیق صحّت سفارت یکی از دو سفیر دولت بهیه انگریز و سرکار کمپنی و قرار وجه امدادی و غیره به سفارت مأمور آمد. بعد از وصول او به حدود ممالک انگلتره [۲۰۲] امنای آن دولت، سرگور اوزلی بارونت نامی را که از جمله اعاظم ارباب معاملات آن دولت و چندی در ولایت لکناهور در خدمت جناب آصف الدوله به سبب وکالت آن شوکت، تربیت (۱) شده بود، به مهمانداری او معین و سفیر مزبور را با عزّتی شایان وارد دار الملک لندن نمودند. بعد از ورودش نیز لازمه عزّت منظور داشتند و همّت بر انجام مهام متعلقه به این دولت گماشتند. مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه امدادی را که سرهرفردجنس متعهد شده بود که در اوقات جنگ با روسیه همه ساله کارسازی نمایند، زیاد نمودند و مبلغ هشتاد هزار تومان بر آن افزودند. خان مزبور را کثرت آز، رشته طمع دراز ساخت و بدون ملاحظه ننگ و عار، دولت چاکری آن شوکت را به گردن گرفته به استدعای مواجب مستمره پرداخت تنخواهی معین، که مقدارش در ماهی یکهزار روپیه است، از دولت کمپنی در وجه او مادام حیات برقرار داشتند و سرگور (۲) اوزلی بارونت را به همراهی او به سفارت دولت علیّه برگماشتند. سفرین مزبورین از راه بحر محیط عازم و از قضایای اتفاقیه در وسط آن بحر بی کران باد مخالف آغاز وزیدن نمود و زمام غراب را از دست کپتیان و ناخدا بربود.

اهالی غراب وقتی خبردار گردیدند که، خود را قریب به ساحل مملکت ینگی دنیا دیدند و از مدد کشتی های کوچک وارد ساحل گشته، اقامت گزیدند. در حوالی دریا شهری است بندرگاه ریجزو نام که از مملکت برازیل و در تصرّف پادشاه قرال پرتگیز (۳) است که از وفور تعدیات ناپلیون ایمپراطور دولت فرانسه فرار کرده و به آن ولایت پناه آورده است. معدن الماس نیز در آن ولایت است.

پادشاه مزبور را از ورود سفیرین مذکورین آگاه و جمعی از معارف را به استقبال فرستاده ایشان را با عزّتی فراوان وارد شهر ریجزو نمودند و چند روز معزّزا و مکرّما نگاه داشته و طوی های دلکش داده سفیرین مزبورین از زحمت دریا آسودند. از اتفاقات در آن اوقات مار عظیم الجثه جوانی در جنگل آن ولایت صید نموده به جهت پادشاهل.

۱- . ملی: (ترتیب)

۲- . مجلس: (سرگورد)

۳- . پرتغال.

پرتگیز آورده بودند. چون سیزده ذرع طول و قریب به یک ذرع عرض پشت گردن آن مار بود، در نظرها غریب می نمود، لهذا پوست آن را که در کلفتی به ضخامت (۱) پوست گاو بود، از بدن جدا کرده مصحوب حاجی میرزا ابو الحسن خان به صوب ایران روان نمودند. هنوز پوست مزبور در انبار صندوقخانه مبارکه برجاست. بالجمله از آن مقام با هزاران عزت و احترام به کشتی سوار و عازم این دیار گشتند.

بعد از آگاهی امنای دولت علیّه ایران، حضرت مستوفی الثانی میرزا محمد زکی نوری مازندرانی، برحسب اعلی حضرت صاحبقرانی به مهمانداری معیّن و در بندر ابوشهر ملاقات سفیر و مهماندار دست داده از آن جا عازم درگاه مینوون شدند. در روز ورود دار الخلافه طهران، که یوم پنجشنبه بیستم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و بیست و شش بود، محمد علی خان قوانلوی قاجار مشهور به خالو نایب سرکشیکچی باشی و میرزا [۲۰۳] محمد علی خان وزیر نوّاب شاهزاده علی خان به استقبال او شتافته و سفیر مکرّم را با احترام تمام دریافته وارد شهر و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله منزل گزید. خلاصه سرگور اوزلی بارونت، سفیری بود با کمال فطانت و آگاهی از حقیقت مصلحت جویی و دولتخواهی. لغات مختلفه عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانساوی و روسی و هندی را نیکو دانستی و خطوط این السنه را نوشتن توانستی. از تواریخ عالم اطلاعی کامل داشتی و در هر ولایت که رفتی همّت بر تحصیل معارف گماشتی. از نشر علوم غریبه و بسط فنون عجیبه مجلس آرا بودی و در کمالات ظاهری و باطنی بی همتا. به طوری منظور نظر شاهنشاهی شد که محسود ایلچیان اطراف جهان آمد و از عرض مضامین رنگین و ایراد نکات دلنشین پسند طبع شاهنشاه صاحبقران شد.

بالجمله در روز جمعه بیست و هشتم شهر شوال المکرم در عمارت مبارکه گلستان شرفیاب انجمن حضور و در بدایت ملاقات از حسن مکالمات مقبول طبع خدیو عدالت دستور گردید. نامه همایون پادشاه ذی جاه انگریز را تسلیم ساخت و یک قطعه الماس که زینت آن نامه خورشید لباس و به وزن بیست و پنج قیراط و به قیمت بیستت)

۱- . ملی: (زخامت)

و پنج هزار تومان بود، با سایر هدایا و تحف تسلیم نموده به طرزی خاص به معذرت حقارت آن ارمغان پرداخت.

صاحبقران معظم به لفظ گوهربار مقرّر فرمود که اگرچه هدیه دوستان در نظر دوستی مطلوبست، ولی حامل هدیه از هدیه زیادتر مرغوب. سفیر دانا از بروز این عاطفت عظمی داد فصاحت در اظهارت شکرانه داد و پس از تبلیغ پیغامات دوستانه عود به منزل را پای برگشاد. چون زوجه محترمه اش نیز از جانب خادمه محترمه پادشاه ذی جاه انگریز در نزد بانوی حرمسرای شاهنشاه عدالت انگیز سفیره بود، لهذا به توسط حاجی میرزا علی رضای شیرازی، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله که محرم حرم خلافت بود، به اندرون همایون نزول نمود بعد از طی تعارفات دوستانه به طرز و آیین ملوکانه یک عدد عنبرچه الماس که قیمتش بیست و چهارهزار باج اوقلی (۱) بود، از جانب خاتون خویش به بانوی حرمسرای خلافت اعنی حضرت آغاباجی صبیّه محترمه ابراهیم خلیل خان شوشی حاکم قراباغ تعارف نمود.

خلاصه امنای دولت قاهره هریک سبقت به دیدن آن سفیر آگاه نمودند و به آراستن بزم های دلکش ضیافت ابواب بهجت و سرور بر چهره خاطرش گشودند.

برحسب امر اعلی در حوالی دروازه عراق که از محلّه مشهوره به بازار است عمارت و باغی به طرز و آیین فرنگ برپا کرد و اوضاع سفرای متوقفین را در آن عمارت دلکش به آیینی شایسته مهیّا آورد. وجه امدادی را از روز ورود سرهرفردجنس، ایلچی قبل از خود تا یک سال بعد از آن، که سه سال تمام و معادل یک کرور و یکصدهزار تومان بود، تسلیم نمود و معادل سی هزار قبضه تفنگ انگریزی ممتاز و بیست عرّاده توپ و چهل عرّاده قورخانه کشی و سی نفر معلّم و مهندس داده ابواب موافقت را بیشتر از پیشتر [۲۰۴] بر چهره دولتخواهان دو دولت بهیه گشود. عهدنامه [ای] مفصّل مسوّده مولف فی مابین امنای دولت علیه و سفیر مذکور تحریر و تسطیر یافت و سرهرفردجنس ایلچی سابق که به خواهش خود از سفارت معزول بود، از راه اسلامبول به ملک لندن شتافت. سرگور اوزلی بارونت مذکور به هریک از اولیای دولت قاهره تحفی جداگانه داد و به جهت).

۱- . قسمی مسکوک طلا در دربار عثمانی (معین).

مؤلف که در بدایت کار مباشر تحریر مسوّده عهدنامه بود، معادل پانصد تومان از تحف ممالک انگریز و هندوستان فرستاد. از قراری که سابقا نگارش یافت، صورت عهدنامه مذکور- انشاء الله تعالی- در نهایت سنه ایت ئیل مطابق با سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری در هنگام آمدن مسترالس، مرقوم و خوانندگان را قرار دوستی این دو دولت علیّه حسب الواقع معلوم خواهد شد.

شبی در سرای میرزا محمد شفیع صدراعظم سؤالی از سفیر مزبور از حقیقت آب حیوان و علم کیمیا نمودم، از روی بشاشت و مزاح وجود آن آب را معبّر از شراب ناب گرفت و در جواب علم کیمیا به بذل چاقوی قلم تراشی که به وزن نیم مثقال آهن و به قیمت پنج مثقال طلا- ارزش داشت جوابی با صواب گفت. بالجمله فقرات خیرخواهی او در باب صلح فی مابین دو دولت ایران و روس و زحماتی که درین راه کشید، در وقایع دو سنه تخاقوی ئیل و ایت ئیل، تفصیل داده خواهد شد.

ذکر فتح سنگر سلطان بود و گرفتاری روسیه ضلالت نمود و فتوحاتی که از سعی ولیعهد مسعود رخ نمود

نوّاب نایب السلطنه در زمستان این سال فرخ فال، با آن که بی نهایت مریض بود، باز از فرط غیرت و حمیّت اسلام تاب توقف در تبریز نیاورده با جمعیت رکابی و آذربایجانی حرکت و گاهی در نخجوان و زمانی در ایروان و برخی در قراداغ خود را مشغول می داشت و همّت بر هدم روسیه می گماشت. از فیض رحمت الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی، فتوحات نمایان در آن عزیمت دست داد؛ از آن جمله بسیاری از سرباز و سوار به تاخت محال مغاذبر (۱) و برگشاط (۲) و مقری (۳) و غیره روانه و جنگ های مردانه روید.

۱- . احتمالا- مغاذبرد که در تذکره الملوک آن را قلعه ای می داند در طرف مغرب آرپا جای نزدیک ویرانه های (انی) قرار دارد (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۹۲). ملک و مجلس و ملی: (مغاویز)

۲- . در تذکره الملوک برگشاط ضبط شده و آن رودی است که از شمال (در سمت جنوب گروی Garuia) به ارس می پیوندد. (سازمان اداری حکومت صفوی- ص ۱۹۵).

۳- . احتمالا (مگری) امروزی در ساحل شمال ارس نزدیک اردوباد.

نمود. جمعی از روسیه و ارامنه آن حدود مقتول و ایلات اخبان و قپان و جبرئیل لو و سایر را کوچانیده در نخجوان و ایروان و قراچه داغ منزل دادند.

هم درین اوقات جعفر قلی خان نبیره ابراهیم خان که در دست روسیه اسیر و مظنه بود که او را به تفلیس برده از آن جا روانه سیبر (۱) نمایند، چون خبر نزول موکب فیروز ولیعهد فلک مهد را شنید، هنگام عبور از رودخانه ترتر (۲) جلو اسب که در دست سرباز مستحفظ او بود بریده و یال اسب را گرفته به میان ایل جبرئیللو آمد و آنها را کوچانیده به ولایت قراچه داغ (۳) آورد. نوّاب اشرف به علاوه حکومت قراچه داغ که به او محول شد، مبلغ چهارهزار تومان نقد به صیغه مواجب مستمره در وجه او برقرار داشت.

بالجمله نوّاب اشرف همه جا منزل به منزل عازم قراباغ و در سه فرسخی محل سلطان بود نزول اجلال فرمود. این سلطان بود، جایی است در میان قراباغ و شکّی و شیروان. ینارال مرکز سردار روسیه که داوطلب خدمت گردیده در عوض طور مصوف مأمور شده [۲۰۵] بود، معادل دوسه هزار نفر صالدات به انضمام توپخانه و آذوقه و اسباب به آن محل فرستاد و صالدات مزبور در مکان مذکور سنگری معمور بستند و در میان سنگر با خاطری آسوده نشستند.

نوّاب والا علی الصباح با توپخانه و سرباز از سه فرسخی حرکت و در کنار سنگر سلطان بود آمده و سرباز [ان] را به یورش امر فرمود و در خارج سنگر روسیه دست به جدال درآورده از طرفین مقاتله خشنا رخ نمود. مستر لنسین توپچی انگریز دلیری کرده توپ های انگریزی را بر اطراف سنگر سلطان بود بست و اکثری از توپ و عراده روسی را به ضرب نشانه گلوله درهم شکست. روسیه تاب درنگ در خارج نیاورده، داخل سنگر شدند و از عقب ایشان سرهنگان آذربایجانی با افواج خویش به حکم ولیعهد ظفرکیش به قاعده نظام، نیزه پیش کرده به آن سنگر راندند و فوجی کثیر از صالدات را با یکنفر مایور صاحب نشان بزرگ و چند نفر کپیتان و افیچال و شررند (۴) را آیهد)

۱- . سیبری

۲- . نام رودی از شعبات کورا در جنوب گنجه

۳- . ارسباران در شمال آذربایجان و ساحل جنوبی ارس واقع است.

۴- . ملی: (اقیچال و شرزند)

(فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) (۱) به گوش هوش خواندند. یک نفر ینارال با چند نفر از صالدات زخمدار زنده دستگیر و مامورین سرو اخترمه فراوان گرفته به خدمت شاهزاده گردون سریر آوردند. کمال عجز و فتور در حال بقیّه روسیه که در سنگر بودند، استنباط رفت. نوّاب اشرف به جهت تحقیق احوال، معتمدی فرستاده معلوم گردید که طالب امانند. دو علم سفید که نشانه امان است، برپا و جناب قائم مقام صدارت عظمی را به استمالت فرستاده، همگی روسیه وجود او را محترم و مغتنم شمرده، به قانون خویش احتراما کلاه از سر گرفتند و جناب معزی الیه ینارالان و افیسران و جمیع ایشان را از مراحم خاطر اولیای دولت روزافزون، خاطر جمع کرده مساوی هشت صد و بیست نفر صالدات و دو عراده توپ و دو شقه علم که نشان خاصّه دولت روس است، با نشان مایور بزرگ و تمامت تفنگ و اسلحه و قورخانه و کپیتان و مهندس و افیچال برداشته به خدمت نوّاب نایب السلطنه حاضر ساخت. نواب والا نیز در همان روز جمیع اسرا و توپ و علم را به جهت ظهور ابتهاج خاطر خطیر شهریار معظم روانه دار الخلافه ارم توام گردانید.

حضرت اعلی در روز ورود ایشان بر صدر تالار فوقانی کریاس بلند اساس روی به میدان سپهر مماس جلوس فرمود و اسرا و توپ و علم و غیره را به آیینی شایسته از نظر مبارک گذرانیده به نظر دقّت همه را ملاحظه نمود. عریضه فتح نامه نوّاب ولیعهد ظفر انتساب را جناب امام الکتّاب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی در میدان معلّی به صوتی افصح خواند و لعل گوهربار شاهنشاه، گوهرهای تحسین آبدار بر فرق فرزند با اعتبار افشاند. کل آن جماعت را به جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد که در چند روز توقف مهمان او باشند و طرز التفات خاطر همایون را از وضع مهمانداری او شناسند.

مبلغ دویست هزار تومان زر نقد به نوّاب نایب السلطنه به صیغه انعام مرحمت و با اسرای مزبور روانه آن ناحیت شد. اسرای مزبور اکثری به دین اسلام مشرّف و از چاکری این دولت خداداد قرین انواع عزّت و شرف شدند و مشهور به ینگی مسلمان گردیدند.

[۲۰۶] عبد اللّه خان قاجار در سالی که ابراهیم خلیل خان جوانشیر دم از مخالفت می زد،د.

۱- . سوره توبه، آیه ۵، مشرکان را هر جا یافتید بکشید.

از جانب پیر قلی خان شامبیاتی به استمالت او رفت. خان جوانشیر مشار الیه را گرفته به دست روسیه سپرد؛ تا این زمان در ولایت گنجه محبوس بود. بعد از فتح سلطان بود، ینارال مرکز سردار اندیشمند گشته و عبد الله خان را رها نموده و عریضه صداقت آمیز به نوّاب اشرف والا ـ عرضه داشت و طالب موافقت و مصالحت گردید. از اتفاقات، در همان سال از سرداری معزول و ینارال ردیشچوف [به جای وی] تعیین گشت، تا از قراری که- انشاء الله تعالی- عنقریب ذکر خواهد شد، امر مصالحه دولتین به توسط او از هم گذشت.

بالجمله در همان اوقات برحسب امر ولیعهد زمان، احمد خان بیگلر بیگی مراغه و عسکر خان افشار ارومی با جمعیّت خویش به تنبیه متمرّدین بلباس مأمور شدند و طایفه مزبوره از صدمات اسر و غارت تنبیه گشته اهالی سلدوز وصاین قلعه، از آن پس از تعدّیات ایشان فارغ و آسوده آمدند.

ذکر بروز مزار ارغون خان مغول در سجاس رود ولایت خمسه و ظهور جواهر و طلاآلات و وصول به خزانه

سجاس رود (۱) ولایتی است از جمله ولایات خمسه عراق که پایتخت بعضی از سلاطین مغول بوده و در محلی از آن بلوک، حضرت قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل- علیهم السلام- مدفون [است]. در نیم فرسخی بقعه قیدار (۲) قریه ای است معروف به ارغون و در بالای سر آن قریه، چشمه ای است مشهور به ارغون بلاغی (۳). در سمت جنوب آن قریه و چشمه، کوهی است که دامان آن مشحون به ریزه سنگ فراوان است.

کربلایی فتحعلی نام شاهیسون که مردی متموّل و صاحب اوضاع بود، چوپانی داشت از طایفه بیات؛ چون چوپان مزبور مرد خدمت گزاری بود، لهذا صبیّه خود را به او نامزد نمود. روزی چوپان گوسفندان ارباب خود را در دامنه آن کوه برده، به چرا سرداد و خودت.

۱- . از شعبات قزل اوزن که از شمال قیدار می گذرد.

۲- . قیدار شهری است در استان زنجان کنونی، در جنوب سلطانیه.

۳- . در نقشه اطلس راه های ایران (ارغین) آمده و آن در شمال غربی قیدار واقع شده است.

در کناری نشسته رفع خستگی را به پهلو درافتاد. ناگاه موشی دید که از سوراخی، چند دانه مهره سفید بیرون می آورد و در آفتاب می گسترد.

چوپان آن مهره ها را برداشت. بعد از آن که به اوبه آمد، قدری به جهت خویش به یادگار گذاشت و قدری را به نامزد خویش تعارف کرده، قدّ دامادی برافراشت.

کربلایی فتحعلی مزبور، دانه ها را در نزد دختر دیده بشناخت. از چوپان جویا شد و شب هنگام با اسباب کاوش به آن مقام شتافت و زمین معهود را شکافت و اسبابی چند از جواهر و طلاآلات یافت. همان شب همه را برداشته به خانه برد و کل آن اسباب را در خانه به خاک سپرد. مجید نامی از اهالی گروس ازین داستان مطلع گردید (۱) و چون کتابی داشت که وقایع سلاطین مغول، خاصه آنان که در ولایت خمسه پایتخت داشته اند در آن ثبت بود، از آن جمله مزار ارغون (۲) را در دامنه همان کوه نوشته بودند. مجید نام مذکور به آن مکان رفته، جایی را که کاویده (۳) بودند، دریافت و بعضی اسباب دیگر جسته و پس از آن از بیم بروز در ولایات خمسه و گروس توقف نکرده، به سمت شیروانات شتافت و از آن جا نیز واهمه نموده به ولایت حاجی ترخان رفت.

بالجمله شخص چوپان بیات، به سبب ظهور این خدمت مغرور گشته، صبیّه ارباب خود را علانیه [۲۰۷] خواستگاری نمود و جوابی ناصواب شنود. پس از آن که از ارباب مأیوس گردید، آن مرواریدهایی که در نزد خود نگاه داشته بود، برداشت و به خدمت نوّاب عبد الله میرزا، صاحب اختیار ولایت خمسه رفته، همّت بر بروز مطلب گماشت.

نوّاب شاهزاده چند نفر از معتمدین تعیین و اسباب را به نمایندگی چوپان از کربلایی فتحعلی گرفته، آوردند. تفصیل آن یک عدد جیقه طلای مرصّع به ترکیب غریب که دانه های ریزه از لعل و زمّرد و فیروزه بر آن نصب و کمری نیز به همین دستور و یک قبضه خنجر که دسته و غلاف کلّا طلا و مرصّع بود. دیگر پارچه های طلا که از قراین، زین اسب بوده و چوبش پوسیده و همان طلا باقی مانده بود؛ با یک عدد تنگ چهار پر طلا پره)

۱- . ملی:- (گردید)

۲- . وی چهارمین ایلخان مغول است که از ۶۸۳ تا ۶۹۰ ه ق بر ایران حکومت نمود.

۳- . ملی: (کاونده)

از آب و یک جام طلای مرصّع به لعل و فیروزج و یک رشته بند شمشیر که کرمک های طلا داشت و چند دانه لعل از بادام درشت تر و کوچک تر و معادل بیست و پنج دانه مروارید غلطان به اندازه فندقی کشیده بود و از قراین خارجه چنین می نمود که دانه های لعل آویزه های (۱) جیقه و آن مرواریدها، گلوبند بوده است.

خلاصه نوّاب شاهزاده مجددا معتمدین تعیین و خاک آن سرزمین را بیخته، چند دانه میخ طلا که به جهت زین ساخته بودند و هریک وزنا بیست و پنج مثقال می شد، پیدا کرده بر اسباب مزبوره افزودند. چند دانه موی سیاه و سفید و قرمز نیز که مشابه موی ریش بود، در آن خاک پیدا شد. امنای دولت از این معنی آگاه و بر حسب امر اعلی، سلمان بیک کرد مدانلوی غلام خاصّه، به جهت تحقیق این اوضاع، مأمور و اسباب مزبور را گماشتگان نوّاب عبد الله میرزا آورده، از نظر همایون گذشت و در صندوق خانه مبارکه اندرونی مخزون گشت. بالاخره کربلایی فتحعلی شاهیسون که در بدایت کار مباشر این عمل شده بود، چنان از وضع و ثروت افتاد که کارش به تکدی و احتیاج روی نهاد. روزها در خیمه های اتراک شاهیسون گدایی می کرد و شب ها با کمال عسرت و پریشانی به روز می آورد.

پس از ظهور این مقدمه دخمه جات سلاطین عجم را که در ملک فارس می باشد کاویدند و جز قدری خاک سیاه چیزی ندیدند: (فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ)- بمنّه و جوده.ه)

۱- . ملی: (آویزه)

بخش ۹

بهاریه سال میمون فال بیچی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و حرکت به سلطانیه و تعیین سپاه به طالش [و] نظم آن صفحات

رحمت عالم و مایه راحت بنی آدم، اعنی مهر ستاره حشم، درین سال میمون قدم، در شب شنبه هفتم ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری، بعد از انقضای پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه از سرای حوت به بیت الشرف حمل آمد و کارپردازان باد نوروزی احداث قلعه سلیمانیه گلشن را عامل شغل عمل شدند.

نوباوه چنار به حکم سلطان بهار به دار السلام چمن از افواج (۱) سنبل و سوسن لشکر کشید و مسندنشین لاله که والی شهرزور (۲) چمن است، بر مسند حریر زمرّدین سبزه آرمید. خسرو ربیع از جنود سبزه بدیع، حشری خواست و حشر روسی نژاد سحاب، از باریدن مهره های آتش فعل منجمد آب در هر (۳) مرزی از مرغزار هنگامه [ای] آراست. به مدد خنجر بید، خون از گلوی غنچه و شقایق جاری شد و طرّار گل را در خزانه سینه بلبل بنای طراری.

نوبت جلوس [۲۰۸] سلیمان ثانی بر تخت کیانی آمد و تخت کیانی را فرّ جلوس سلیمان ثانی، نوبت راحت و شادمانی شد. چون ابر بهار خشک و تر را سیراب ساخت و پس از انقضای بزم شیلان به نظم امور ممالک پرداخت. سرگور اوزلی بارونت، ایلچی دولت بهیّه انگریز را به جهت ملاقات ولیعهد با تمیز و ملاحظه سرباز و توپخانه نظامر)

۱- . ملی: (انواع)

۲- . ملی: (روز)

۳- . ملی:- (هر)

آذربایجان و قرار کار معلمین و مهندسین انگریزی، روانه دار السلطنه تبریز فرمود و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی را (۱) به مرافقت مشار الیه به آن دیار بهجت انگیز (۲) امر نمود.

روز شنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاوّل، با لشکری آراسته از دار الخلافه حرکت و کنار رودخانه کرج، هفت فرسخی طهران، مضرب رایات ظفر آیت شد.

معماران و مهندسان زبردست را مقرّر کرد که به جهت آرامش شاهزاده خورشیدلقا، سلیمان میرزا در حوالی آن رود مجرّه نما، قلعه [ای] محکم بنا و عمارتی عیوق سا به انضمام چهارباغی بهشت آسا برپا نمایند و در موعدی قلیل انجام و اتمام آن را دست قدرت برکشانید. انجام این خدمت به جناب حاجی محمّد حسین خان امین الدوله محوّل و از جانب او میرزا ابو القاسم اصفهانی نایب کاشان، عامل این (۳) عمل شد. از اطراف ولایات عراق بنّایان چابک دست خواستند و در مدّت قلیل عمارت مقرّره را به خوبی آراستند [و] به اسم شاهزاده معزی الیه مسمّی شد و دسته تفنگچیان جاجرمی با کوچ و بنه به حراست آن قلعه پای برجا. تاریخ بنای آن قلعه متین، از کلک مولف مشکین تراوید و یادگار را ثبت گردید.

لمولفه:

خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن که مهرلؤلؤ بخت وی از خط شعاعی جمله سفت

ساخت شهری در کرج همسایه با شهر سباوز فر نام سلیمان زمان چون گل شکفت

از برای دفع چشم زخم خواندوَ إِنْ یَکادُدید هرکس آن بهشت معنوی را تا شنفت

شد سمّی زاده دارا سلیمان میرزاآن که از فرّ سخا بخشد جهانی را به مفت

از برای سال تاریخ بنایش خاوری زین سلیمان میرزا شهر سلیمانیه گفت (۴) ت.

۱- . ملی:- (را)

۲- . ملی: (انگریز)

۳- . مجلس: (آن)

۴- . بازمانده این بنا، اینک دانشکده کشاورزی کرج است.

پس از چند صباحی که داد عیش ونشاط در آن سرزمین داده شد، موکب اعلی به صوب چمن سلطانیه روی نهاده آمد و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الآخره از نزول موکب همایون، باب بهجت و انبساط بر چهره ساکنین آن عرصه با نشاط گشاده آمد. قبل ازین فقرات، توسل مصطفی خان طالش به جماعت روسیه و تعیین فرج الله خان افشار به تدمیر آن غوایت شعار و انجام این کار به تفصیل معروض افتاد. درین اوقات نیز به عرض دارای معدلت آمیز رسید که باز آن ضلالت انباز را دست توسل به دامان روسیه دراز است و در وادی غوایت با غول مخالفت همراز. مجددا تنبیهش در کیش حق پرستی لازم شد و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و عبد الله خان ارجمندی با جمعی از سپاه در اواخر شهر رجب المرجب به صوب ولایت گیلان عازم آمدند. حضرت نایب السلطنه نیز بنابر امتثال فرمان در جنب قلعه لنکران طالش، سنگری متین و محکمه [ای] زرین ترتیب داده و هریک از قلعه [۲۰۹] و سنگر ارکوان و لنکران فوجی از سربازان رکابی و آذربایجانی به محافظت نهاد. صادق خان قاجار عز الدینلو و محمد خان سرهنگ ایروانی و جعفر قلی خان ولد میرزا محمد خان لاریجانی را با سه عرادّه توپ به حراست سنگر لنکران مأمور فرموده، پیر قلی خان قاجار شامبیاتی و عسکر خان افشار ارومی و علی خان نوری شاطر باشی و میرزا احمد سرهنگ کاشانی با جمعی از سربازان آذربایجانی به محافظت قلعه ارکوان نامزد نمود و به هریک از مأمورین تأکیدات اکیده در اطلاع از کار دشمن و حفظ قلعه و سنگر به عمل آمد.

ذکر تعیین لشکر در دفعه ثانی به جهت استیلا دادن عبد الرحمن پاشای بابان و اوضاع اتفاقیه تا ورود به طهران

در وقایع سال سابق نگارش یافت که، نوّاب محمد علی میرزا، عبد الرحمن پاشای بابان را گوشمالی به سزا داده مرّه بعد اولی از ایالت ولایت شهرزور و غیره به وادی

مباهات (۱) شتافت. اولیای دولت عثمانی، مآل این احوال را درست ندیده از تجاوز سپاه ایرانی به خاك كركوك و موصل بلكه شام و حلب اندیشیدند. چون ماده این مفاسد عبد الرحمن پاشا را می دانستند، لهذا همت بر دفع او بستند. فرمان قیصری به عهده عبد الله پاشای وزیر دار السلام بغداد صادر و عبد الرحمن پاشا به قانون روم باشی، فرمانلو شد؛ یعنی به هر طریق تواند سر او را جدا نموده به جانب اسلامبول گسیل سازد و عبد الله پاشا با لشکری آراسته در اواخر شهر جمادی الآخره از بغداد به عزم تنبیه عبد الرحمن و انتزاع ولایت بابان حرکت کرده، عبد الرحمن نیز بدون عرض این مقدّمه به نواب شاهزاده، با همان جمعیت بابان روی به مقابله وزیر آورد. در محل دلوعباس، سه منزلی شهرزور، تلاقی عسکرین دست داد و بی استعمال سیف و سنان، عبد الرحمن روی به گریز نهاد و اعوان و انصارش بعضی مقتول و برخی مغلول و خود با معدودی به دار الدوله کرمانشاهان شتافت و التفات نوّاب شاهزاده را مشمول شد. عبد الله پاشا ایالت ولایت بابان را به خالد پاشای عمّ او، که با او مخالف بود، محوّل داشت و خود روی به سامان بغداد گذاشت.

چون عبد الرحمن را متوسّل به دولت خداداد دید، از عاقبت این کار اندیشید، اسماعیل خان حاکم اربیل (۲) را با عریضه ارادت دلیل، به دربار اعلی گسیل گردانید.

مشار الیه در چمن سلطانیه شرفیاب و مطالب وزیر را که تفویض ایالت شهرزور به خالد پاشا و عدم حمایت عبد الرحمن پاشا بود، عرضه داشت نمود و از فرط غیرت ملوکانه جوابی با صواب نشنود، بی نیل مرام مامور به ایاب شد.

چون در آمدورفت سفرا فی مابین دولتین علیّتین ایران و روم، قرار این بود که هریك خواهند با دولت روس حدیث مصالحه به میان آرند، به سبب جهت جامعه اسلامیّه آن دولت دیگر را با خود شریك دارند، به کرّات از سرداران روسیه تمنای مصالحه با این دولت علیّه شد و از قراری که ایراد گردید، چون دولت عثمانی شریك صلح نگردید، مصالحه سر نگرفت. در این اوقات خبر رسید که امنای دولت عثمانی با دولت روس مصالحه کرده [و] به هیچ وجه سخنی از شرکت این دولت به میان [۲۱۰]ل)

۱- . ملی: (مباهك)

۲- . ملی: (اردبیل)

نیاورده اند. ظهور این فقرات بر جسارت عبد الله پاشای وزیر افزود و صاحبقران، ظهیر الدوله محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و فرج الله خان نسقچی باشی افشار و یوسف خان گرجی سپهدار را با لشکری فزون از حوصله شمار، در روز پنجشنبه چهاردهم شهر شعبان المعظم به جهت تنبیه وزیر غوایت شیم و تعین عبد الرحمن پاشا به ایالت ولایات متصرّفی بنی عمّ، نامزد و از چمن سلطانیه روانه فرمود. موکب اعلی به سبب طول توقف در چمن مزبور از آن جا حرکت (۱) و چمن سجاس رود خمسه، شش فرسخی سلطانیه، مضرب سرادقات فیروزی مآب (۲) شد. سرداران مزبوره وارد دار الدوله کرمانشاهان [گسسته] و نواب شاهزاده محمد علی میرزا اولا به جهت اتمام حجت، مهدی خان کلهر را به صوب بغداد روان ساخت و به جهت تنبیه وزیر بی تدبیر، بعضی فرمایشات مصلحت آمیز نمود. موکب والا با (۳) جمعیت رکابی از دار الدوله حرکت و چند روزی به سبب وصول جواب در منزل زهاب توقف دست داد و آدمی از مهدی خان در آن منزل وارد و مهر از گنجینه مخالفت وزیر و عدم قبول نصایح دلپذیر برگشاد.

نوّاب اشرف را عرق حمیّت به حرکت آمده، قشون نصرت نمود را سه قسمت کرد: فوجی را از طرف قراتپه و گروهی را از سمت قزل رباط به قتل و اسر و نهب و غارت، مأمور فرمود خود با جمعی از جیوش بحر خروش، از منزل زهاب نهضت را دامن زن و در کنار رود خانقین عرب وعجم اقامت نمود. آن بلاهای ناگهان مانند شعله های سوزان به هر طرف که روی آوردند خشک و تر آن دیار را از آتش قتل و اسر و غارت سوخته اماکن سکنه را چون خانه جغدان ویران کردند.

وزیر بی تدبیر، وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اطراف بغداد را چون مدینه مداین خراب دید و از خون ساکنین آن سرزمین رودی دیگر در کنار رود دجله مملو از خوناب سنجید.

لا علاج جناب مجتهد کامل، شیخ محمد جعفر نجفی را به حضرت والا فرستاد و به عذر تقصیرات گذشته، زبان ضراعت برگشاد.

نوّاب اشرف به رعایت شرع شریف و امتثال امر شیخ منیف (۴) سپاه ظفر پناه را ازد.

۱- . ملی:- (حرکت)

۲- . مجلس: (ایاب)

۳- . ملی:- (با)

۴- . بلند چنان که بر همه چیز از بالا مشرف باشد.

دستبرد منع کرد. عبد الرحمن پاشا باز به خواهش وزیر و میل شاهزاده گردون سریر به ایالت ولایت بابان شتافت و عبد اللّه پاشا به عذر آن همه تقصیر، مبلغی زر مسکوک و مقداری از نفایس هر شهر و بلوک، تسلیم نموده آبرویی تمام یافت. نوّاب والا به دار الدّوله کرمانشاهان رجعت کنان (۱) و این (۲) خبر بهجت اثر، در روز یکشنبه پنجم شهر رمضان المبارک در سجاس رود خمسه مقروع سمع همایون شد. در اوایل عشر آخر ماه صیام، موکب با احتشام به صوب دار الخلافه بهجت فرجام، روان [شد] و چند روزی در عمارت جدید قلعه مبارکه سلیمانیه کرج، عیش کنان و روز پنجشنبه نهم شهر شوال المکرم، مستقر خلافت کبری از فرّ نزول شهریار توانا طعنه زن عرضه جنان آمد. نوّاب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان احضار به رکاب مستطاب و پس از چندی به اتّفاق جناب ناصر الدین توره بخارایی و اسحق خان قرایی و جمعی دیگر از امرا و خوانین خراسان در دار الخلافه طهران به تقبیل آستان سپهر پاسبان مشرّف و کامیاب گردید و شاهنشاه قدر دانش در ازاء [۲۱۱] زحمات و فتوحات چندین ساله، مورد انواع التفات و نوازشات گردانید.

ذکر سوانح محل اصلاندوز و عرض آن به خدمت شاهنشاه ظفر دلیل و تعیین اسماعیل خان به محافظت اردبیل

ردیشچوف سردار جدید روسیه، در بدایت کار خواست حسن خدمتی به دولت روس اظهار نماید تا تلافی سوانح سال گذشته در محل سلطان بود به عمل آید. اظهار خصومت علانیه را در قوه قدرت ندید، لهذا در جزو بنای تزویر گذاشته به تدارک کار کوشید. چون در آن اوقات فی مابین دولتین انگریز و روس نیز مصالحه شده بود، لهذا سر گور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز را واسطه صلح کرده، اصراری درین باب نمود. گاهی افریقان نام و زمانی بایوف اسم و وقتی ینارال حق ویردوف را بهن)

۱- . ملی:- (کنان)

۲- . ملی: (آن)

حضور نایب السلطنه و ایلچی مزبور می فرستاد و گنجینه موافقت را به پیغامات کـذب آمیز سر می گشاد. از طرف نوّاب والا (۱) سرگور اوزلی بارونت نیز گاهی نجف قلی خان گروس و ولد او محمد صادق خان و زمانی مستر گاردین و مستر لینسین توپچی و مستر کمبل حکیم و مستر موریه نایب ایلچی نزد او می رفتند و سخنان مصلحت آمیز می گفتند.

چون سردار مزبور اظهار اختیار کلی از جانب روس نموده بود که بعد از ملاقات با نوّاب نایب السلطنه حدیث از ردّ ولایات به میان آورد، بنابرآن نوّاب اشرف از دار السلطنه تبریز برآمده در محل سلطان حصاری منزل کرد.

از قضایای اتفاقیه در همان اوقات الکسندر میرزای والی زاده گرجستان که در ایروان بود، به عزم دیدن سلیم پاشای والی آخسقه روانه محال چلدو [شد] و برحسب تکلیف جمعی از توادان کاخت، به گرجستان رفته بنای شورش گذاشت و سردار روسیه ظهور این حرکت را بسته به اشاره نوّاب اشرف می پنداشت، لهذا تزویر باطنی خود را علاوه بر ظاهر کرده از اختیار کلی نکول ورزیده ینارال کتلروسکی را که پلنگی غضوب و نهنگی بحر آشوب و به تهوّر و بی باکی منسوب بود، با چند فوج از صالدات زبده در آق اوغلان نهاده دستور العمل داده خود روانه تفلیس گشت.

نوّاب اشرف نیز با سه چهار فوج سرباز و چند عرّاده توپ و جمعی از غلامان خاص از سلطان حصاری حرکت نموده در کنار رود ارس در محل اصلاندوز (۲) منزل فرمود. شب پنجشنبه پنجم شهر مبارک ذی حجه الحرام، کتلروسکی حرام زاده بدفرجام به همراهی مراد خان و لاغرده نمک به حرام با چند فوج از صالدات و چند عرّاده توپ به عزم شبیخون از آق اوغلان حرکت و از معبری غیرمعهود عبور و فوجی از سواران قزاق (۳) قراباغی را مأمور کرده و قراولان اردوی نوّاب اشرف را در آن شب تار غفله به دست آورده همه را یکسر اسیر کردند و احدی رهایی نیافت که خبری به اردوی والا رساند.

اهالی اردو وقتی خبردار گردیدند که سیاهی افواج روسی را در حوالی اردو دیدند.

نوّاب شاهزاده فی الفور بر خنگ صبا رفتار سوار و به شلیک (۴) زنبوره فرمان داد که سواره و پیاده سپاه ظفر پناه در حول وحوش صحرا استنباط هنگامه کرده و دوّاب را از ک)

۱- . ملی:+ (و)

۲- . ملی: (اصاندوز)

۳- . ملی:+ (و)

۴- . ملی: (شیلیک)

چمن ها رانده به اردو آمده باشند.

بالجمله [۲۱۲] چون تـدبیر را بـا تقـدیر مخالفت بود، به هیـچ وجه ازین تـدابیر فایـده رخ ننمود. چون هوا روشن و میان اردو و روسـیه چنـدان فاصـله نمانده بود، لهذا علی خان افشار نسـقچی باشـی سـرکار اشـرف به حکم والا، اهل حرف اردو بازار را به چالاکی کوچانیده از معرکه جنگ دورتر برده نوّاب اشـرف خود پیاده گشـته در میان افواج سـرباز و توپخانه می دوید و حتی المقـدور چنـد صف را به هم بسـته مشـغول جـدال گردیـد. سواره قزاق در ابتـدا به اردو یورش آورده از حملات دلیرانه نوّاب اشـرف کاری نکردنـد، ولی کتلروسـکی افواج و توپخانه خود را بر زمین بلند هموارى کشـیده، بنای صاعقه افشانی گذاشت و ازین طرف، مستر لینسـین توپچی به سبب صلح انگریز و روس خود را از جنگ معاف داشت. معلمین دیگر نیز به دستور نوّاب اشـرف، توپچیان نوآموز آذربایجانی را خود به نفس نفیس تعلیم می داد و عقـده گلوله را به دست خویش از گلوی توپ می گشاد.

چون حکم تقدیر دیگرگون بود، لهذا کار هم دیگرگون شد [و] لشـکر اسـلام از محل سنگر روی برتافتند و افواج روسیه کفر انجام به اتمام کام، داخل گشته منازل نیکو یافتند.

نوّاب اشـرف بـا هزار زحمت و تعب، سـرباز و توپخـانه را بالاـی تپه اصـلاندوز که قریب به اردو بود برد و در آن روز عـافیت سوز، خواب وخورد را بر خود حرام شمرد.

چون روسـی نژادان کواکب بر تـل بلنـد سـپهر ملاـعب شبیخون آوردنـد و اسـپهبد مهر را به یـک حمله از سـنگر سـپهر بیرون کردند، جمعی از اسـرای سلطان بود، که در میان فوج بهادران بودند، فرار و به سوی روسیه نابکار روآوردند. از این که اسامی اکثری از سـربازان آذربایجانی را می دانسـتند، به این تدبیر روسیه راهنما گشته، همّت به خدعه و حیله بستند. ایشان در پیش و روسـیه از عقب از تپه بالا رفته سـربازان آذربایجانی را به اسم صدا می کردند، تا امر مشـتبه گردد. افواج شـقاقی و آذربایجانی وقتی آگاه گشتند که روسیه را در میان خود دیده از جان گذشتند. به مدد اسلحه کارد و خنجر و سرنیزه در میان هم ریختند و در آن شب ظلمانی نور و ظلمت باهم آمیختند.

مستر کرشک معلم انگریز [ی] با آن که از کار جنگ فراغ داشت، از ضـرب مهره آتشـین تفنگ، روی به عالم دیگر گذاشت. لشـکر اسـلام در برابر آن کفره ظلام تاب مقاومت نیاورده خود را به کناری کشـیدند و روسیه روسیه توپخانه و اسباب اردو را کلّا

متصرف گردیدند.

نوّاب شاهزاده سلیمان روش در آن شب اهریمن منش بر سمند باد رفتار سوار و از هر طرف تاختن آوردی و از آن تاختن بالاخره سودی نبردی خنگ مجرّه تنگش در کوی ژرف افتاد و از صدر زین پای گردون سای بر زمین نهاد. سپاه اسلام توهّم حادثه کرده این معنی زیاده موجب تفریق ایشان شد. ناگاه از فیض حفظ الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی جلوداری از سرکار صدای مبارکش را در آن شب تار شنید و جنیبت خاصه را پیش کشید. شاهزاده فی الفور سوار و در آن شب تار خود را به مردم آشکار و موجب اطمینان کبار و صغار شد [و] آنچه توانست سپاه را جمع آوری کرد و به منزل حاجی حمزه لو آورد.

روسیه نیز در همان شب تار، کامران و کامکار سر خویش و راه قراباغ پیش [۲۱۳] گرفتند. نوّاب اشرف نیز یک روز به جهت دفن شهدا در آن منزل توقف و از آن جا کوچ کرده چند روزی در محل مشکین به سر برده و روی به دار السلطنه تبریز نهاده، یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه را به جهت اعلام این خبر به درگاه دارای دادگر فرستاد.

شاهنشاه آگاه پس از آگاهی ازین وهن ناگاه، به ملاحظه عزیمت روسیه به صوب اردبیل، فی الفور اسماعیل خان دامغانی را با فوجی از دلاوران میدان جان فشانی در عین شدّت برف و سرمای زمستانی، روانه آن سامان [نموده]، فرمایشاتی مرحمت آمیز به جهت اطمینان مبارک نوّاب ولیعهد زمان فرمود و معتمدین جداگانه به تبریز فرستاده به فکر تهیّه کار بهار افتاد.

[مصرا]ع:

تا باز قضا چه پیش آرد ز قدر

ذکر سوانح قلعه جات ارکوان و لنکران از صدمات روسیه بی ایمان و سایر اوضاع اتفاقیه در دار الخلافه طهران

قبل ازین نگارش یافت که، جمعی از قشون رکابی و آذربایجانی حسب الامر اعلیحضرت صاحبقرانی به محافظت قلعه جات لنکران و ارکوان طالش

شتافتند و علاوه بر آن خوانین ولایات گیلان برحسب حکم دارای زمان هریک با جمعیّت خود روی به محکمه لنکران نهاده در آن جا آرام یافتند. ینارال کتلروسکی (۱) پس از آنکه جراحات سپاهش روی به التیام گذاشت، در عین شدت سرما راه قلعه ارکوان را برداشت. مستحفظین آن جا به واهمه سانحه اصلاندوز بدون جنگ و غوغا قلعه را از دست دادند و بار این عار را تا قیامت بر دوش نهادند؛ مگر میرزا احمد کاشانی سرهنگ برادرزاده حضرت صبا، اعنی ملک الشعرا که بر سر فوج ینگی مسلمان بود، پایداری کرده اجر شهادت یافت و از همان رزمگاه به اعلی فرادیس جنان شتافت.

روسیه رو سیه خیره گشته و کار قلعه ارکوان را مضبوط کرده روانه لنکران شدند و در شب تاسوعای سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت، یورش به آن قلعه متین برده از برجی که در عهده تفنگچیان لاهیجانی گیلانی بود و به سبب قتل سرکرده خویش متفرق شده بودند، به مدد نردبانان صعود نمودند. در آن شب ظلام فی مابین طوایف کفر و اسلام مقاتلات خشنا اتفاق افتاد و تا قریب به طلوع آفتاب عالمتاب زمانه، داد خونریزی می داد. علی الصباح که سر بریده مهر از طشت خونین افق جلوه نمود، معلوم گردید که کشتی جان احدی از فرقه اسلام در آن شب ظلام از آن بحر خونخوار به سلامت نگذشته و عرصه قلعه لنکران به مناسبت روز عاشورا چون دشت کربلا از خون شهیدان دین (۲)، رنگین گشته است. کتلروسکی خود سه زخم منکر برداشت و اکثری از صالدات او روی به دیار سقر گذاشت و بقیه السیف، لنگ لنگان به جانب جامیش وان شتافت و به معاونت مصطفی خان طالش چندی در آن جا توقف کرد تا جراحات او و همراهانش التیام یافت.

بالجمله شمار شهدای اسلام در اصلاندوز و ارکوان و لنکران از پنج هزار گذشت و عدد کشتگان روسیه نیز از دوهزار و پانصد نفر افزون گشت. صادق خان قاجار عز الدینلو مشهور به سیاه و محمد بیک سرهنگ ایروانی و جعفر قلی خان لاریجانی و مهدی خان [۲۱۴] شفتی گیلانی و حسن خان عجم بسطامی و جمعی دیگر از رؤسای مسلمانان، در آن معرکه هولناک شربت شهادت چشیدند و در مکان معهود خداوند ودودن)

۱- . ملی: (لکروسکی)

۲- . ملی و مجلس: (کین)

با حوریان بهشت آرمیدند. تاریخ این قتل کثیر از کلک مولّف تحریر و درین رساله تسطیر یافت.

لمؤلفه:

آه آه از جور روس بدنهادوای وای از قتل قلعه لنکران

شام تاسوعا در آن دلکش حرم کربلائی شد به پا از هر کران

از مسلمانان بسی شد کشته حیف اف به قوم روسی خذلان نشان

این بنی اصفر یقین مروانیندبا چنین اعمال بد بدتر از آن

آسمان بارید باران بلاجوی خون کشتگان چون ناودان

صحن قلعه لنکران همچون سپهرجوی خون کشتگان چون کهکشان

گرچه از جان جملگی بی بهره لیک بهره هریک بهشت جاودان

آسمان گر خون ببارد (۱)زین عزانیست این معنی غریب از آسمان

شام تاسوعا فزون شد خون حزن خلق زانکه افزون شد عزای انس و جان

خاوری تاریخ این قتل جدیدگفت تاسوعا نه عاشورا بدان بالجمله از نحوست این سال نکبت مآل یکی دیگر آن که، چهار نفر از ارامنه جلفای اصفهان که در عمارات مبارکات دار الخلافه طهران شیشه بری می کردند، شب هنگام از راه پشت بام به خزانه اندرونی پرداختند و معادل سی بدره اشرفی، که عبارت از سی هزار تومان است، سرقت نموده خود را بیرون انداختند. بالاخره به تدابیر صایبه حاجی محمد حسین خان امین الدوله به دست آمدند و به سبب مروّت فطری شاهنشاه عدالت دستگاه و مواحدت مذهب آنها با جمهوریت دولت انگریز از موهبت جان بخشی مفاخرت کنان بر هر بلند و پست شدند.د)

۱- . ملی: (گر خون ببارد)

بخش ۱۰

بهاریه سال فرخنده مآل تخاقوی ئیل ترکی

معادل سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت (۱) هجری [قمری] و نقل مکان به باغ مبارکه نگارستان

مسندنشین چرخ اخضر یعنی مهر انور درین سال فرّخ فرّ بعد از انقضای یازده ساعت و پانزده دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاوّل از شهر بندحوت به نگارستان بیت الشرف حمل، نقل نمود و عرصه روزگار را از ظهور این نقل و تحویل آرایشی تازه افزود. صوفی پشمینه پوش کوه که مانند خواجگان کاشغر از وفور برف معمّم و سرداری خیل تنگ چشم غراب را مسلّم بود، به یورش جنود نامعدود امطار نیسانی از لباس عاریت عور گشت و از وقوع صلح فی مابین سلاطین باغ و بهار، عالمی مسرور تهنیت این مصالحه میمون را، توپ های تندر فغان ابر آذاری نوای شادمانی در دارند و سفیران شمال و صبا در تختگاه گلشن به ذهاب و ایاب (۲) پای برگشادند. امیران خیانت پیشه دی و بهمن [۲۱۵] که در خاورزمین گلشن اقامت داشتند و نوباوه قوای نامیه را مسلوب (۳) الاختیار گذاشتند، از فرّ طالع خسرو ربیع همّت بر تفرقه گماشتند. طرّار غدّار اسپند که در طرق گلشن بنای خرابی نهاده بود، از قلعه باغ اخراج شد و مملکت مرغزار از اهتمامات سلطان بهار و دستوری دستور ابر آذار به غایت با رواج.

خسرو صاحبقران به (۴) مبارکی نوروز فیروز را با افسر و کمر خنجر کیانی غیرت مهروماه آسمانی بر فراز اورنگ سلیمانی پای نهاد و دست دریانوال به افشاندنه)

۱- . ملی:- (هشت)

۲- . ملی: (ایات)

۳- . ملی: (مسکوب)

۴- . مجلس:+ (به)

بدره های (۱) سیم وزر برگشاد. شاهزادگان خاور و باختر و امیران باختر و خاور با قامتی آراسته از انواع درّوگوهر و خلاع آفتاب پیکر به پیرامن تخت فلک فرّ آماده سجود آمدند و در آن کعبه آمال و قبله اقبال، مشغول قیام و قعود شدند. بزم شیلان نوروزی به مبارکی و فیروزی بگذشت و به جهت انتقام از جماعت روسیه بدفرجام هنگام اجتماع جنود نامعدود و اجتماع (۲) لشکر ظفر نمود، گشت.

فرامین قضا تمکین به احضار سپاه نصرت قرین، از مصدر حکمرانی صادر و در قلیل مدّتی سپاه فزونتر ز تعداد انجم به رکاب ظفرمآب حاضر آمد. عزیمت حضرت صاحبقران به صوب مملکت آذربایجان مصمّم شد [و] روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاوّل سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت، باغ ارم توام نگارستان و عمارت جنت شیم دلگشا، که خارج از دار الخلافه طهران است، نقل و تحویل موکب انجم حشر را قرینه سپهر معظّم گردید.

ذکر طغیان یوسف خواجه کاشغری در دشت ترکمان و تعیین نوّاب شاهزادگان و امرا از رکاب و خراسان و مازندران و عاقبت کار آن و ورود موکب علیّه به چمن سلطانیه

این یوسف خواجه کاشغر، ولد محمد امین خواجه پسر آی خواجه است و آی خواجه از نبایر مخدوم اعظم و در ولایت ترکستان به سبب رتبه سیادت و ارشاد به غایت معزّز و محترم بوده اند. این سلسله در ترکستان به سادات مخدوم اعظمی اشتهار داشته اند و همواره همت به فریب عوام کالانعام می گماشته اند.

کاشغر مملکتی است مشتمل بر هشت شهر متین و نام آن شهرها به این آیین است: کاشغر دیارکند و آقسو و ایله و ختن و قامل و طرفان. (۳) از طرفی متصل به خاک بدخشان و از جانبی بسته به مملکت ختای. اهل قلموق که نژاد آنها منتهی به چنگیز خانت.

۱- . ملی: (بدرهای)

۲- . ملی: (اجماع)

۳- . مولف تنها هفت شهر از هشت شهر کاشغر را نام برده و شهر هشتم را ذکر نکرده است.

می شود و معادل سیصدهزار خانوار می باشند، در میانه دو مملکت ختا و کاشغر سکنی داشته اند و پیوسته خاطر بر اذیت کاشغری می گماشته اند. وقتی یکی از ولدان مخدوم اعظم را به دیار کاشغر عبور افتاد و در آن ولایت بنای ارشاد نهاد، کاشغریان را که تا آن زمان بت [۲۱۶] پرست بودند، به دایره اسلام دعوت کرد و ایل قلموق نیز دست ارادت به او داده، اذیت کاشغریان را یکسو نهادند. خواجه مزبور در اندک زمانی نام برآورد و پس از فوت او آی خواجه و گون خواجه از وی مخلّف شدند.

گون خواجه را مسند ارشاد مسلم و آی خواجه، بر وساده سلطنت مکرّم شد. به اعانت ایل (۱) قلموق ختائیان را ذلیل ساخت و پادشاه ختا نیز به مرور ایّام تدابیر صایبه به کار برده و جنگ های عظیم کرده به تفریق ایل قلموق پرداخت. چون آن دو (۲) خواجه مزبور بی مددکار گردیدند، لا علاج به ولایت بدخشان رخت کشیده در پناه بدخشیان آرمیدند. سلطان شاه به طمع سیم وزر بی مرّ، که از پادشاه ختا به او رسید، شبی آن دو خواجه را در سرای خویش به مهمانی بخواند و تیغ مهمان کشی بر سر ایشان براند.

خواجه حافظ:

برو از خانه گردون به در و نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را هردو سر را در عوض آن همه زر نزد پادشاه ختا فرستاد و دست به نهب اموال و تفریق عیال ایشان برگشاد.

محمد امین خواجه، ولد آی خواجه، به کابل گریخت و به دامان حمایت احمد شاه ابدالی افغان آویخت. احمد شاه ولایت بدخشان را مسخّر کرد و سلطان شاه بدخشی را به دست آورد. محمد امین خواجه به حکم احمد شاه و به قصاص خون پدر و عمّ، در میدان کابل به دست خویش، خونش بریخت و تن پلیدش را به دار آویخت: (للّه درّ القاتل) (۳)

فرد:

اگر کوه بدخشان لعل گرددبه دیدار بدخشانی نیرزد. ل)

۱- . مجلس: (اهل)

۲- . ملی:- (دو)

۳- . عبارتی است عربی، یعنی: (بر خداوند است دادن پاداش نیک به کشنده)؛ مجلس: (القائل)

بـالجمله محمـد امین خواجه در ثـانی به ولایت کاشـغر شـتافت و از جلوس بر مسـند ارشاد احترامی تمام یافت. پس از فوت او نوبت به این یوسف خواجه رسـید و در اندک زمانی از تأثیرات آسمانی از آن ولایت آواره گردید [و] سال ها در ولایت مصر بر مسـند ارشاد نشست و به سببی از اسباب از آن ولایت نیز رخت بربست. گاهی در ولایت شهرزور، عبد الرحمن پاشای بابان را فریب می داد و زمانی در بغـداد با اسـعد بیک ولـد سـلیمان پاشای وزیر حقّه تزویر را سـر می گشاد. عبد الله پاشا که در آن زمان وزیر بغداد بود، از اندیشه حوادث، یوسف خواجه را گرفته و به دست بالیوز انگریزیش داده به صوب هندوسـتان گسـیل نمود. در بنـدر بمبئی از چنگ پرسـتاران فرار کرد [و از] آن جا به بصـره و از بصـره به شـیراز و از شـیراز به دار الخلافه طهران روی آورد.

چون در هنگـام عزیمت نوّاب شاهزاده محمـد علی میرزا به شـهرزور، اموال خواجه مزبور نیز در میان اموال [۲۱۷] عبد الرحمن پاشـا به غـارت رفته بود، لهـذا همین مطلب را دست آویز کرده، بـا امنـای دولت عظمی آمـدورفت می نمود. بـا حـاجی محمد حسـین خـان مروزی نیز سابقه الفتی داشت و به وساطت او در استرداد اموال خویش همت گماشت. به سـبب صـدور فرمان ردّ اموال، اکثر شب ها در سـرای جناب میرزا محمـد شـفیع صـدراعظم به سـر می برد و با این بنده مدحت گزار راه مصاحبت می سپرد. همواره دو حالت غریب مشاهـده از وی می نمودم و بر مراتب حیرت می افزودم: یکی آن که غـذای او منحصـر به چای ختائی بود و بی اغراق در یک مجلس بیست پیاله بزرگ چای صرف می نمود؛ دیگری آن که، با ذکر گلو نفس را حبس می کرد و پس از یکسـاعت صـحیح دمی برمی آورد. در اسب تـازی و شـطرنج بـازی، مهـارتی کامـل داشت و اکـثر اوقـات را به صرف این دو کار می گماشت.

داعیه سلطنتش ازین سجع مهر ظاهر و در فنون تدبیر و تزویر نیز ماهر بود.

سجع مهر:

آی خواجه چون به فردوس برین (۱)شد زین جهان جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران ن)

۱- . ملی:- (برین)

بـالجمله در دار الخلافه طهران بـا قربـان قليـج خـان يمـوت تركمـان كه همـواره زمـان فتنه آراى دشت گرگـان بود، در ميـان تركمانـان يموت و كوكلان شـتافت و به سـبب حقه بازى هاى صوفيانه، كه خارق عادتش نام نهاده بود، در ميان آن طايفه بى سروپا احترامى تمام يافت.

حافظ:

صوفى نهاد دام و سر حقّه باز كردبنياد مكر با فلك حقّه باز كرد

بازى چرخ بشكندش بيضه بر (۱)كلاه زيرا كه عرض شعبده با اهل راز كرد در اندك زمانى حشرى آراست و به محاصره قلعه پسـرك، من محـال فنـدرسك برخاست. ميرزا على نقى خان فندرسـكى حاكم آن جا كه داروغه ايل كوكلان تركمان بود، به دعوت مزوّرانه خواجه تـا كنـار دشت شـتافت و در عوض خون اودبـاى خـان كوكلاـن به دست پسـران او اجر شـهادت يافت. خواجه بلامانعى قلعه پسـرك را تصرف نمود و ظهور اين معنى بر غرور او افزود. گاهى به حدود ولايت استراباد و غيره تاختن آوردى و به غارت اموال مسلمانان و سفك دماء ايشان مبادرت كردى.

اين خبر در باغ دلگشاى نگارسـتان به عرض شاهنشاه زمان رسـيد و درياى قهر قهرمانى را نوبت تلاطم گرديد. به نوّاب محمد والى ميرزا والى مملكت خراسـان مقرر آمـد كه بـا خوانين خراسـان از راه جـاجرم به قتـل واسـر تركمانان كوكلان پردازد و به نوّاب محمـد قلى ميرزاى ملك آراى دار المرز طبرسـتان اشارت رفت كه از راه استراباد، طايفه يموت را زيروزبر سازد. ابراهيم خان دولوى قاجار با پنج هزار پياده و سوار [۲۱۸] به حوالى رود گرگان مأمور شد و اسماعيل خان قاجار شامبياتى و ذو الفقار خان سركرده جانبازان سمنانى با فوجى از لشكر قيامت اثر به عزيمت چمن كالپوش نامزد آمدند.

پس از انتظام اين مهام، موكب با احتشام از روضه نگارستان حركت و روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادى الاخره، چمن سلطانيه مضـرب سرادقات با احترام گرديد و نوّاب محمد تقى ميرزا صاحب اختيار بروجرد و جاپلق با سپاهى آراسته برحسب احضار به استسعاد حضور شاهنشاه تاجدار در همان روز در رسيد.ر)

۱- . مجلس: (در)

ذکر اوضاع اتفاقیه در چمن سلطانیه اعم از ورود سفرای اسلامبول و بغداد و فتوحات دشت ترکمان و حرکت به سمت آذربایجان

اسعد پاشا که ولد سلیمان پاشای بزرگ وزیر سابق بغداد است، در آن اوقات از بغداد به میان اعراب منتفج رفته، ایلات اعراب را بر عبد الله پاشای وزیر شورانید و عبد الله پاشا نیز احتشادی کرده و از بغداد بیرون آمده عازم جدال گردیده در حومه میدان مقتول شد و اسعد پاشا به وزارت بغداد، یاوری بخت را مشمول آمد. سر عبد الله پاشا را به دولت علیّه عثمانیه گسیل ساخت و خلعت ایالت از آن دولت یافته به کار وزارت پرداخت.

چون سلیمان پاشای پدرش با این دولت سابقه ارادتی داشت، لهذا رجب (۱) آغانامی را با عریضه و پیشکشی ضراعت آمیز به دربار دولت سنّیه برگماشت. نصر الله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه ولد میرزا اسد الله مستوفی، که ذکرش در داستان اللهیار خان قلیچی مذکور شد، با خلعتی آفتاب طلعت و ساخت (۲) وستامی (۳) مکلّل به جواهر پر قیمت به مرافقت رجب آغا (۴) از چمن سلطانیه به صوب بغداد مأمور و اسعد پاشا از ظهور این موهبت عظمی به غایت مسرور شد.

جلال الدین افندی نام ایلچی دولت علیّه عثمانی از راه بغداد وارد آستان عدالت مبانی [شد] و در روز پنجشنبه هجدهم شهر ربیع الثانی، شرفیاب حضور حضرت صاحبقرانی و مورد تفقدات جنانی و زبانی گردید. این جلال الدین افندی برخلاف سید عبد الوهاب افندی ایلچی سابق، که مردی سلیم و در دار السلطنه تبریز ساکن و مقیم بود، بی نهایت جسور و به غایت بی باك و غیور می نمود. سخنان درشت و ناملایم بر زبان رانـدی و هریك از امنای دولت قاهره را در حین مکالمات به اسم خواندی. خلاصه مطلب او، یکی تعین سپاه به اطراف بغداد و اعانت عبد الرحمن پاشای ضلالت بنیاد و دیگری استرداد اموال منهوبه اهالی عراق عرب از تصرّف سپاه ظفر نهاده بود. چونا)

۱- . ملی: (برحسب)

۲- . ساخت: یراق و بندوبار زین اسب

۳- . ستام: یراق و ساخت

۴- . ملی: (آقا)

گفتگوی این فقرات بدون حضور سیّد عبد الوهاب افندی به جایی منجر نمی شد و مشار الیه در تبریز بود، لهذا جلال الدین افندی را نیز با جناب میرزا بزرگ قایم مقام روانه تبریز داشتند که در اوقات نزول موکب اجلال به چمن اوجان، سفیرین مزبورین به چمن مزبور شرفیاب حضور خلافت دستور و به سعی امینان دولت قاهره رفع اختلافات مذکور گردیده به ایاب مأمور شوند. [۲۱۹] خلاصه در روز پنجشنبه نهم شهر رجب المرجب، ممش خان ولد امیر گونه خان کرد زعفرانلو از جانب نوّاب محمد ولی میرزای والی مملکت خراسان با یکهزار و پانصد نفر اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیز، سر از آن گروه بی ایمان وارد اردوی کیوان شأن و ظهور این لطیفه غیبی موجب سرور خاطر پیر و جوان شد. تبیین این مقال آن که، نوّاب شاهزاده برحسب امر صاحبقران آزاده با لشکری زیاده از ارض اقدس حرکت و به صوب دشت ترکمان روان و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و (۱) ذو الفقار خان دامغانی نیز به حکم اعلی در محال سندر و چندر به اردوی شاهزاده ملحق و به جانب آن دشت بی پایان آمدند. خواجه کاشغری که آن بلاهای ناگهان را دید، چنان گریخت که گفتی او را نامی نبوده و در آن دشت گامی نپیموده است.

مدّت هشت شبانروز، سپاه خراسانی و عراقی را دست به نهب اموال و قتل رجال و اسر عیال ترکمانان کوکلان دراز بود و باب بلایی چنان بر روی ساکنین آن سامان باز.

پس از آن که وادی از وجود آن غولان تهی و رشته عمرشان روی در کوتهی آورد، نواب شاهزاده به رجعت ارض اقدس عزیمت فرمود و روؤس و اسرای مزبوره را به اردوی شاهنشاهی گسیل نمود. شاهنشاه صاحبقران در ازاء آن فتح نمایان، یک قبضه شمشیر جواهرنشان به جهت زیب کمر نوّاب شاهزاده عنایت و خلاع آفتاب شعاع و کمر خنجرهای مرصّع به هریک از خوانین خراسان مرحمت و مصحوب (۲) علی مراد بیک افغان غلام پیشخدمت جرّاح باشی روانه آن ناحیت داشت و به عزم حدود آذربایجان و دفع روسیه بی ایمان، رایت عزیمت برافراشت.

اولا، نوّاب محمد تقی میرزا با امیر جان نثار یوسف خان سپهدار و سواره باجلان وه.

۱- . ملی:- (و)

۲- . هم صحبت شدن، رفیق و همراه.

پیاده بختیاری، در روز شنبه چهارم شهر رجب المرجب از راه سرچم و نیک پی به صوب مقصود پای برگشادند و ثانیا، نواب محمود میرزا با توپخانه کوه بنا و سواره خواجه وند و عبد الملکی به ریش سفیدی فرج الله خان افشار و ولدش امان الله خان غلام پیشخدمت خاصه، در روز دوشنبه ششم شهر مزبور به آن سامان روی نهادند. پس از آن، نواب شاهزاده آزاده علی خان با امیران نامدار قاجار، مهر علی خان قوانلوی بنی عم و رضا قلی خان و محمد حسن خان دولو و جمعی دیگر از دلیران پرخاشجو در عقب آن دو شاهزاده فرخنده خو، در روز پنجشنبه نهم شهر و مذکور به عزیمت آن حدود به راه افتادند. موکب فیروز اعلی نیز در روز شنبه یازدهم شهر رجب المرجب با سپاهی که از صدمه نعال مراکبشان کره زمین چون گوی سیماب متزلزل بود، از راه ارمغانی عازم چمن اوجان [شدند] و نوّاب ولیعهد زمان به طرز و آیین سابقه با جمیع توپخانه و سواره و پیاده نظام، شاهنشاه ظفر غلام را استقبالی به سزا نمود و روز دوشنبه بیستم شهر مزبور، عمارت ارم طراوت چمن اوجان از ورود شهریار مسعود سر بر قبّه سپهر برین سود. ازین هجوم لشکر، دل در بر روسیان بداختر آب شد و کشتی وجودشان [۲۲۰] در دریای اضطراب غریق گرداب گردید.

ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی

به ولایت تفلیس و وقوع (۱) مصالحه روسیه با دولت جاوید انیس

ینارال ردیشچوف سردار روسیه از ورود لشکر جرّار در رکاب شاهنشاه تاجدار آگاه و خبری دیگر نیز او را باعث اضطراب ناگاه گردید که ناپلیون پادشاه فرانسه با دولت روس بر هم زده و بنای خصومت گذاشته به تسخیر اکثری از ولایات روسیه همت گماشته است. از اطراف کار را معیوب دید، لهذا معتمدی نزد سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز فرستاده طالب صلح گردید.ه)

۱- . ملی:+ (به)

الحق ایلچی مزبور خود هم از وفور خیرخواهی کمال اصرار داشت و اوقات شبان روزی را در انجام این کار دشوار می گماشت. نوّاب نایب السلطنه از فرط غیرت و حمیّت ذاتی تلافی جسارت سال قبل روسیه را بهانه نمود و مکنون ضمیر منیرش آن بود که: امسال از تأئید اقبال بی زوال صدمه [ای] به روسیه خورده سال دیگر به تدارک انجام کار مصالحه پردازند.

جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم که وزیری سالخورد بود و در دبستان دانایی، آصف بن بر خیاو بوذر جمهر بن بختگان را ارشاد می نمود، برخلاف این اعتقاد داشت.

بالاخره برحسب امر اعلی، بزم مشاورتی مشحون از امرا و وزرا و ایلچیان دولتین بهّیتین روم و انگریز و امرا و عقلای دربار دانش انگیز آراسته شد و غرض های نفسانی از میانه برخاسته، (۱) آخر الامر انجام مصالحه بر مهام مخاصمه، به دلایل مسجّل و براهین مدلّل رجحان یافت و حضرت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی همشیره زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابق، به استدعای سرگور اوزلی بارونت و ینارال ردیشچوف سردار به جهت انجام این کار با تدارکی سزاوار به ولایت قراباغ شتافت. ینارال روسیه نیز به محض اطّلاع پای از سر نشناخت و به تدارک حصول این مأمول پرداخت.

در چمن گلستان، من اعمال قراباغ، ملاقات آن دو واقع و از وقوع معاهده میمونه، خصومت دو دولت را دافع آمدند. اگرچه در آن سفر حضرت آقا میرزا محمد نائینی منشی خاصه دیوان اعلی به جهت تحریر عهدنامه مبارکه همراه بود، ولی سردار روسیه به ملاحظه بعضی اوضاع، عهدنامه مقرره را به کلک فارسی نویسان گرج وار من تحریر نمود. بعد از اتمام عهدنامه و ختم آن به مهر حاجی میرزا ابو الحسن خان و ینارال ردیشچوف، توپ های شادیانه انداختند و چند شبان روز به کار شادی و عیش پرداختند.

صورت عهدنامه مبارکه از قراری است که مرقوم و خوانندگان را قرار این مصالحه میمونه، مشخص و معلوم خواهد شد.ه)

۱- . ملی: (برخواسته)

صورت عهدنامه دولتین ایران و روس

اشاره

اعلیحضـرت ایمپراطور اعظم ممالـک روسـیه بالقابه و اعلیحضـرت شاهنشاه ممالک ایران باوصافه، به ملاحظه کمال مهربانی و اشـفاق علیّین، که در ماده اهالی و رعایای جانبین دارنـد، به دفع و رفع امور عداوت و دشـمنی، که برعکس رای شوکت آرای ایشـان است، طـالب و اسـتقرار مصـالحه میمونه و دوسـتی جواریت سـابقه موکـده را راغب می باشـند. به عـالی جـاه نیکولای ردیشچوف بالقابه [۲۲۱] اختیار کلّی اعطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم، امیر الامراء العظام میرزا ابو الحسن خان باصافه را درین کـار مختـار بالکـل نموده انـد. حـال در معسـکر روسـیه من محال گلسـتان متعلقه به ولایات قراباغ یعنی رودخانه زیوه ملاقـات واقع جمعیّت نموده بعـد از ابراز و مبادله مسـتمسک مأموریت و اختیار کلّی خود به یکـدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحه مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیار نامه جات طرفین، قیود و فصول شروط مرقومه ذیل را الی ابد مقبول و مستصوب و استمرار می داریم.

فصل اوّل:

بعـد ازین، امور جنگ و عداوت و دشـمنی که تا به حال در بین دولتین علیّتین روسـیه و ایران بود، به موجب این عهدنامه، الی ابـد متروک و مراتب مصـالحه اکیـده و دوستی و وفاق شدیـده فی مابین اعلیحضـرت ایمپراطور ممالک روسـیه و اعلیحضـرت شاهنشاهی و ورّاث (۱) و ولیعهدان عظام، میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و مسلوک (۲) خواهد بود.

فصل دوّم:

چون پیشتر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین، قبول رضا در بین دولتین علیّتین شـده است که مراتب مصالحه در بنای (اوسـطا طوسکوه اوپزیر ندیم (۳)) باشد، یعنیت.

۱- . مجلس: (وزارت)

۲- . ملی: (سلوک)

۳- . تلفظ این واژه به زبان روسی (اسطاطسکو اوپر ندیم) به معنای حفظ وضع موجود است.

طرفین در هر موضع و جایی که الی قرار داد مصالحه (۱) الحاله بوده است، از آن قرار باقی و تمامی اولکاء ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرّف و ضبط هریک از دولتین بوده، کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند، لهذا در بین دولتین علیّتین اروسیه و ایران، به موجب خط مرقومه ذیل، سنور (۲) و سرحدّات، مستقر و تعیین گردیده [است]:

از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط درست از راه صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آن جا، خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصّل گردیده. بعد از آن حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدینلو تا مکان ایشک میدان مشخص و مفصل می سازد و از ایشک میدان نیز تا بالای سر کوه های طرف راست طرق و رودخانه های حمزه چمن و از سر کوه های پنبک الی گوشه محال شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه برف آلداکوز گذشته از سرحدّ محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه آرپاچای ملحق و متصّل شده معلوم و مشخص می گردد و چون ولایت خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاده، لهذا به جهت زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان ماموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر [۲۲۲] و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین، تفصیلا تحریر و تمیز و تشخیص می سازند، آن نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلح نامه درست در تحت تصرّف جانبین باشد معلوم نموده، آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای (اوسطاطو سکوه اوپریز ندیم) مستقر و متعین ساخته هریک از طرفین آنچه در تصرف دارد، بر سر آن باقی خواهد ماند. و همچنین در سرحدّات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد، معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هریک طرف، موافق اوسطاطو سکوه اوپریز ندیم، رضا خواهد داد.ت.

۱- . ملی: (مصابحه)

۲- . احتمالا منظور مولف از واژه (سنور) همان (ثغور) است.

فصل سیّم:

اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفایی که به اعلیحضرت ایمپراطور ممالک اروسیه دارند، با این صلح نامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایت قراباغ و گنجه که الآن مسمّی به ایلی سابط بول [است] و اولکاء خوانین نشین شکّی و شیروان و قبّه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایات طالش را با خاکی که الآن در تحت تصرّف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و اچوق باش و کورونه (۱) و منکریل و آبخاز و تمامی الکاء (۲) و اراضی که در میانه قفقازلیند (۳) و سرحدات معیّنه الحاله بوده و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازلیند الی کنار دریای خزر متصّل است، مخصوص و متعلق دولت ایمپریه اروسیه می دانند.

فصل چهارم:

اعلیحضرت ایمپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود به اعلیحضرت شاهنشاه ایران و به جهت اثبات این معنی بنابر همجواریّت (۴)، طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران، مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می گردد، هرگاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیّه روسیّه باشند، مضایقه ننمایند تا از خارج نتواند کسی دخل و تصرّف در مملکت، ایران نماید و به امداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقرّ گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فی مابین شاهزادگان (۵) مناقشتی رخ نماید، دولت علیّه اروس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم:

کشتی های دولت روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردّد می نمایند، به دستور سابق ماذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها شود و کشتی های جانب ایران هم به دستور سابق [۲۲۳] مأذون خواهند بود که برای معاملهن)

۱- . ملی: (لوند)

۲- . زمین و بوم، قسمتی از ایالت، ناحیه

۳- . ملی: (لینه)

۴- . ملی: (هموارمیت)

۵- . ملّی: (شاهزاده گان)

روانه سواحل اروسیه شده به همین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی، از جانب اروسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتی های عسکریّه جنگی اروسیه، به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی های جنگی دولت اروسیه با علم در دریای خزر بودند (۱)، حال نیز محض دوستی اذن داده می شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولت های دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد.

فصل ششم:

تمامی اسرایی که در جنگ گاه گرفتار، یا آن که از اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان (۲) و هر مذهب دیگر می باشند، می باید الی وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن (۳) درین عهدنامه از طرفین مرخص و ردّ گردید و هریک از جانبین خرج و احتیاج به اسرای مزبور داده به قراکلیسا رسانند و وکلاء سرحدات طرفین به موجب پیشتر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها به جای معین به یکدیگر می نمایند، اسرای جانبین را بازیافت و حاصل خواهند کرد و آنانی که به سبب تقصیر یا به خواهش خود از مملکتین فرار نموده اند اذن به آن کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند، داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت نمایند و هریک از هر قومی، چه از اسرا چه فراری که نخواسته باشند بیایند، کسی را به او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان داده خواهد شد.

فصل هفتم:

علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالاء رای اعلیحضرت ایمپراطور ممالک اروسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که، ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مامور و روانه دار السلطنه جانبین می شوند، بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و برداشت و مسجّل (۴) نمایند و به دستور سابق وکلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین مورد مراعات تعین و تمکین گردیده، زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت. ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده بهت)

۱- . ملی: (بوده اند)

۲- . کریستیان: مسیحیان؛ ملی و مجلس: (کرستیان)

۳- . ملی: (خطگزاری)

۴- . ملی و مجلس: (محبّت)

احوال ایشان به هیچ گونه زحمت نرسیده، بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد، به موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضایی به ستمدیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم:

در باب آمدوشد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیّتین اذن داده می شود که هرکس از اهالی تجّار بخصوص ثبوت این که درست رعایا و ارباب معاملات متعلقه دولت علیّه اروسیه و یا تجّار متعلقه دولت بهیّه ایران می باشند، از دولت خود یا از سرحدّداران جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند، از طریق بحر و برّ به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هرکس هرقدر خواهد، متوقف گشته به امور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند. آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک [۲۲۴] اروسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک اروسیه برند، تنخواه به عوض بیع رسانیده و یا معاوضه به مال و اشیاء دیگر نمایند. اگر در میانه ارباب معاملات طرفین، بخصوص طلب و غیره، شکوه و ادعایی باشد، به موجب عادت مألوفه، به نزد وکلاء طرفین، یا اگر وکیل نباشد، به نزد حاکم آن جا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را تحقیق و معلوم کرده خود، یا به معرفت دیگران، قطع و فصل کار را خواسته نگذارند که تعرض و زحمتی به ارباب معاملات عاید و واصل شود. ارباب تجار طرف ممالک اروسیه که وارد ممالک ایران می شوند، مأذون خواهند بود که اگر خواهند با اموال و تنخواه خودشان به جانب ممالک پادشاهانه دیگر که دوست ایران باشند، بروند، طرف دولت ایران بلامضایقه تذکرات راه به ایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز در ماده اهالی تجار دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه به جانب سایر ممالک پادشاهانه که دوست اروسیه باشند، می روند، معمول خواهد شد.

وقتی که یکی از رعایای دولت اروسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شده، اموال و املاک او در ایران بماند، چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه دولت است، لهذا می باید اموال مفوت به موجب قبض الوصول شرعی ردّ و تسلیم بازماندگان اقوام مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند؛ چنانچه این معنی در میان ممالک اروسیه و نیز در ممالک پادشاهانه دیگر دستور و عادت بوده،

متعلّق به هردولت بوده باشد، مضایقه نمی نمایند.

فصل نهم:

باج و گمرک اموال تجار طرف دولت اروسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند، از یک تومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آن جا با اموال مذکور به هر ولایت ایران که بروند، چیزی مطالبه نگردد و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیآورند، آن قدر زیاده به عنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجّار روسیه با شر و شلتاق مطالبه نشود و به همین نحو در یک بلده باج و گمرک تجّار ایران که به بنادر و بلاد ممالک اروسیه می برند یا بیرون می آورند، به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم:

بعد از نقل اموال تجّار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدّات طرفین، اذن و اختیار به ارباب تجار و معاملات طرفین داده شد که اموال و تنخواه خودشان را داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده، دیگر از امنای گمرک، از مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند، زیرا که بر ذمّه امنای گمرک و مستاجرین لازم آن است که ملاحظه نمایند که معطلی و تاخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته، باج خزانه را از بایع یا از مبیع [به] هر نحو در میانه خودشان سازش می نمایند، حاصل و بازیافت نمایند.

فصل یازدهم:

از تصدیق و خط گذاشتن در این شروط نامچه به وکلای مختار دولتین بلا [۲۲۵] تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمرّه ترک و قطع امور عداوت و دشمنی به هرجا ارسال خواهند کرد. این شروط نامه الحاله که به خصوص استدامت مصالحه دایمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان (۱) خط فارسی مرقوم و محرّر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالا تصدیق و مهر مختوم گردیده مبادله به یکدیگر شده است، می باید از طرف اعلیحضرت ایمپراطور روسیه و ازن)

۱- . ملّی: (ترکمان)

جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد.

چون این صلح نامچه مشروحه مصدقه می باید از هردو دولت پایدار به وکلای مختار برسد، لهذا از دولتین علیّتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد، تحریرا فی معسکر اروسیه در [کنار] رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایات قراباغ به تاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدمیر (۱) سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی، نوشته جداگانه مزوّرانه که سردار روسیه از جانب خود نوشته و خط هشته، به ایلچی دولت عظمی سپرده است.

سپارتی اکد (۲)

چون میان وکلای دو دولت نامدار عهدنامه [ای] قرار یافته، بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد، سفرا آمدوشد نمایند، لهذا ایلچی که از دولت علیّه ایران برای مبارکباد به دولت بهیّه روس می رود، مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رای (۳) حضرت ایمپراطور اعظم عرض و اظهار سازد و سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید. به جهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم. به تاریخ سیزدهم ماه اکدمیر.

بالجمله میرزا ابو الحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه، عزیمت رکاب ظفر مآب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در ورود [به] دار الخلافه شرفیاب رکاب مستطاب مظفر شد.

ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی به آن مرزوبوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم

بعد از انجام و اتمام کار مصالحه مبارکه، کارکنان دولت قاهره را فراغتی دست داد. برحسب امر اعلی مقرر آمد که، کار سفرای دولت را به تحقیق رسیده همه رای)

۱- . اکتبر.

۲- . "سپاردنی الک" پسوند نام خانوادگی ژنرال نیکولای ردیشخوف است.

۳- . مجلس: (برای)

مقضـی المرام روانه گردانیده باشـند. یسینچی (۱) زاده سـید عبـد الوهاب و جلال الـدین افنـدی ایلچیان روم که در درگاه ابد ملزوم حاضر بودند، دو سه شبانروز بزم مشاوره آراسته و خلاف ها از میانه برخاسته (۲) شد. مطالب سفرای روم، یکی استرداد امـوال منهوبه عراق عرب بود که اموال منهوبه زوار عجم از دسـتبرد اعراب ضـلالت توام جواب این مطلب را به واجـبی ادا می نمود؛ دیگری موقوفی کاوش به عراق عرب و ترک حمایت جماعت بابان بود که جواب به این سیاق داده شد که چون ایلات بابان (۳) را ییلامیشی (۴) در حدود ولایات کردستان [۲۲۶] و ایلات بابان کردستان را (۵) نیز قشلامیشی (۶) در حدود ولایت بابان است، اولا باید تعیین والی شـهرزور به اطلاع امینان دولت جاوید دستور باشد و ثانیا وزرای بغداد هرگاه بخواهند تعرضی به پاشایـان بابـان برساننـد، پاشایان از توسّل به این دولت قاهره ناگزیرنـد و حمایت ایشان از جمله ملزومات این شوکت مروت تأثیر. کاوش در خاک بغداد هم به سبب (۷) کاوش وزراء در شهرزور است و راهی دیگر ندارد.

چون در دفعه اخیر که نوّاب شاهزاده گردون سـریر محمد علی میرزا، به تدمیر عبد الله پاشای وزیر مأمور گردید و عبد الرحمن پاشا را بر مسـند ایالت ولایات بابان نشانیـد، عبـد الرحمن به جز پیشکشـی که نقـد داد، حجّت ده هزار تومان نیز به کارگزاران نواب اشـرف سپرد که همه ساله به صـیغه مالیات، کارسازی نماید و حجّت مزبور در نزد مولف این صـحیفه ثبت و ضـبط بود. عمده مطلب سـفرا این فقره بود که عاقبت کار آن را در دولت داری درست نمی دیدند. امنای دولت قاهره نیز مرخصی ایشان را بی نیـل مرام نمی پسـندیدند، لهـذا آن همـه گفتگـو را بـه ردّ کردن حجت مزبـور مصـالحه کرده سـفیرین مزبـورین بعـد از شرفیابی حضور مرحمت دستور و ظهور تفقدات نامحصور مرخص و حضرت میرزا محمد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی که قبل ازین سـفیر دولت فرانسه بود، به جهت طی این مقالات با نامه دوستی علامات به سفارت روم نامزد و به اتفاق آن دو سفیر روانه نزد سلطان محمود خان خداوندگار آن مملکت ارم نظیر شد. در خلال اینب)

۱- . یسـین چی زاده، مولـف یاسـین چی زاده عبـد الوهـاب افنـدی فرسـتاده عثمـانی است (مسـتفاد از اکسـیر التواریـخ)؛ ملی: (بسنجی زاده)؛ مجلس: (یسنجی زاده)

۲- . ملی: (برخواسته)

۳- . ملی:- (بابان)

۴- . ییلاق

۵- . مجلس:- (را)

۶- . قشلاق

۷- . ملی:- (کاوش در خاک بغداد هم به سبب)

احوال، خبر قتل یوسف خواجه کاشغری از فرّ طالع داور ایوان دادپروری رسید و موجب بهجت و سرور خاطر عارف و عامی گردید. تبیین این مقال آن که خواجه مزبور تا نوّاب محمد ولی میرزا در دشت گرگان مشغول تاخت وتاز بود، دست وپایی نمی توانست نمود. چون نوّاب معزی الیه به ارض اقدس همت بربست (۱)، خواجه مزبور چون موش دزد از سوراخی که خزیده بود بیرون جست و از عزیمت استراباد و مقابله با نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستانات و قشون رکابی بر توسن تعجیل برنشست [و] جمعیتی وافر از ترکمانیه یموت و کوکلان فراهم آورد و به عزم تسخیر ولایت استراباد به آیینی کامل حرکت کرد. نوّاب ملک آرا که در استرآباد توقف داشت، با جمعیت خود بیرون آمد و روی به صوب گرگان گذاشت و ابراهیم خان قاجار دولو را با قشون ابواب جمعی او به آن طرف رود گرگان برگماشت.

یوسف خواجه در یوم پانزدهم شهر رمضان المبارک معادل بیست هزار از جماعت بدعاقبت ترکمانیه را برداشته در برابر جنود مسعود صف آرای شد. [۲۲۷] خود همه جا در پیش روی آن جنود شیطانی تا مرفق آستین جامه را بالا ـ زده و نیزه خطی به دست گرفته پیشتر از همه اسب انداخت و سپاه آن طرف را از پیش برداشته تا لب رود گرگان تاخت. اکثری از قشون رکابی خود را در آب ریختند و ترکمانیه بی پروا در آن گیرودار هنگامه ها انگیختند. ناگاه شخصی از آحاد دسته گرایلی خواجه را در کنار رودخانه دیده بشناخت و جسم مردودش را (۲) هدف مهره آتشین تفنگ ساخت. از قوّت طالع خسروی، خواجه از اسب درغلطید و بر سر نعش او هنگامه غریب (۳) ظاهر گردید.

چون پادشاه بدخشان به تلافی خون پدرش سلطان شاه سر خواجه را به مبلغی زر سرخ از ترکمانان خریدار بود، لهذا در آن حالت ترکمانان غنیمت شمرده بر سر نعش خواجه جمعیت نموده باهم مخاصمات کردند و پس از قتل وافر از آن جمعیت متکاثر سر (۴) منحوس او را گرفته از میان بیرون بردند و قشون رکابی نعش پلید او را لگدکوب ختلیان باد پیما کرده انگشتری او را با کارد کمرش گرفته نزد ملک آرا آوردند.

نوّاب معزی الیه، نشان های مزبور را به اردوی ظفر گنجور گسیل ساخت و به تاریخ ذو القرنین متن ۳۶۹ ذکر مرخصی سفرای روم و سفارت میرزا محمد رضای منشی قزوینی به آن مرزوبوم و وصول خبر قتل خواجه کاشغری مهموم ..... ص : ۳۶۷ر)

۱- . مجلس: (همت بست)

۲- . ملی:- (را)

۳- . ملی: (عرب)

۴- . ملی:- (سر)

عرض فقرات معلومه پرداخت. از یک طرف بهجت مصالحه با دولت روس از یک طرف شادی قتل خواجه منحوس خلاصه، ایام ملالت سر و شاهد مسرت از در به درآمد، غافل که هر نوشی را نیشی است و هر مسرتی را تشویشی. کار صفحات آذربایجان از همت شاهنشاه جهان گذشت و نوبت اختلال امر خراسان گشت.

[مصرا]ع:

فلک مشغول کار خویش و ما مشغول کار خود

ذکر وصول خبر مخالفت خوانین خراسان با نوّاب محمد ولی میرزا در اوجان و حصول خبر مخالفت خوانین با یکدیگر در قزوین و ورود به طهران

نوّاب محمد ولی میرزا مدّت دوازده سال بود که در مملکت خراسان ایالتی به سزا می نمود. پادشاهان افغان و اوزبک از شدّت بأسش پیوسته در اضطراب بودند.

ترکمانان تکّه و سالور و سرخس و یموت و کوکلان، به جهت کثرت هیبتش همواره در انقلاب. خوانین اتراک و اکراد که از قدیم الایام در آن مملکت فتنه آرا و سلاطین ایران از فتنه آرایی ایشان دایم الاوقات گرفتار رنج و عنا، از خوف شحنه احتسابش در زاویه خمول سر در گریبان بودند و میشی از درویشی و خوشه [ای] از صاحب توشه برخلاف حساب نمی ربودند. داد مظلومان را به نفس نفیس دادی و ابواب مواخذت و سیاست بر چهره ظالمان گشادی. احکام شرع مطهّر را از فرط خداپرستی و انصاف با رواج نمودی و در اجراء اوامر عرفی، یوما فیوما بر نظم مملکت افزودی، ولی چون در ایّام جهالت روزی از اسب درغلطید و آسیبی شدید به مغزش رسید، همواره اوقات امرای بزرگ و خوانین سترگ آن مملکت را به نیش زبان آزار می نمود [۲۲۸] و برخلاف رسم حرمت با ایشان رفتار می فرمود. در سلام عام، نام ها از نوامیس آن طایفه بردی و به عدم (۱) عصمت ناموس هریک را ملامت کردی؛ خاصه نجف قلی (۲) خان شادلو که خواهرش از بانویان حریم حرمت او بود، اوقات مواقعه و مواضعه با او را به اقبح وجهی در ملاء عام (۳) ذکر می نمود.م)

۱- . ملی: (ولیدم)

۲- . ملی: (نجفعلی)

۳- . ملی:- (عام)

عربیّه:

جراحات السّنان لها التیام و لا یلتام؟؟؟ ماجرح اللّسان فارسیه:

آنچه زخم زبان (۱)کند با مردزخم شمشیر جان ستان نکند خلاصه، امرا خوانین خراسان درین چند سال از فرط غیرت پیوسته در باطن خیال خلاف داشتند، ولی از بیم صولت قهرمان زمین این حدیث را باهم در میان نمی گذاشتند. چون فتنه اصلاندوز و لنکران در سال قبل و فساد کاشغری درین سال ظاهر گردید [و] خبر مصالحه با دولت روسیه نیز نرسید، در همان صحرای گرگان به جرأت اسحق خان سردار (۲) قرایی با یکدیگر هم سوگند شدند که نوّاب شاهزاده را در عرض راه گرفته مملکت را فی مابین خود قسمت نمایند و لوای خودسری بگشایند و هریک (۳) در محال متعلّقه به خویش، به فراغت و بی تشویش بیاسایند. در ولایات بزونجرد (۴) و خبوشان و سایر محال عرض راه، ابراز این معنی را (۵) نتوانستند و هریک به دست آویزی از خدمت اشرف مرخص گشتند و همّت بر مخالفت بسته از رسم مخالصت گذشتند.

اسحق خان قرایی نیز از منزل بابا قدرت اذن مرخصّی خانه یافت و با یک جهان تزویر و طغیان به تربت حیدریّه شتافت (۶) خوانین اکراد دست از جان شستند و (۷) در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم، ایلچیان نوّاب شاهزاده را که در محل چناران بود، تاخت کرده و با جمعیت وافر روی به ارض اقدس آورده در حوالی شهر کمر (۸) به نهب و غارت بستند (۹) نواب (۱۰) اشرف که در ارض فیض قرین توقف داشت، اسحق خان قرایی را بی خبر ازین کار می پنداشت، فورا مسرعی سریع به طلب او فرستاده و مشار الیه بعد از اطلاع، از فرط حیله و تزویر دست افسوس و تشویر بر سر زده با جمعیتی وافر روی به آن دیار نهاد. روز ورود او به حوالی شهر که یوم یکشنبه یازدهمت)

۱- . ملی: (لسان)

۲- . ملی: (سپه دار)

۳- . ملی:+ (را)

۴- . بجنورد

۵- . ملی:- (را)

۶- . ملی: (به تربت حیدر بشتافت)

۷- . ملی:- (و)

۸- . ملی:- (کمر)

۹- . ملی: (گشتند)

۱۰- . ملی: (ذات)

شهر صیام بود، نوّاب شاهزاده غافل از مقصود و اراده، محمد خان قاجار نایب خراسان را با میرزا رضا قلی نوایی وزیر به استقبال آن پیر گرگ پر تزویر مامور ساخت و آن نمک به حرام به سبب کسر صولت شاهزاده، آن امیر و وزیر را گرفته دربند انداخت. به شاهزاده پیغام داد که مرا از سطوت قهرمان قهر والا توهمات کامل در دل است و رفع این توهّمات بی شمار و دفع خوانین غدّار بدون اختیار قلعه جات ارک و شهر کاری مشکل.

نوّاب اشرف اجبارا و اضطرارا به این معنی رضا داد و اسحق خان در اوّل وهله (۱) تفنگچیان قرایی را به برج و باروی قلعه جات مزبوره برگماشت و پس از آن داخل شهر گردیده در چهارباغ بار اقامت بر زمین گذاشت. نوّاب اشرف در وثاقی تنگ تر از قلب مبارک به حیرانی بنشست و دیده بر شاهراه (۲) حکم تقدیر بست. اسحق خان، سایر خوانین را که عبارت از رضا قلی خان کرد زعفرانلو ولد امیر گونه خان و نجفقلی خان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلر خان چاپشلو (۳) حاکم دره جز و سعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان باشند، به شهر آورده چون خیال خام خودسری در سر داشت، مجلس کنکاشی مهیّا کرد.

جناب میرزا هدایت الله مشهدی خلف مرحوم میرزا محمد مهدی شهید ثالث که از حاضرین آن انجمن و در طغیان [۲۲۹] آن پیر گرگ قرایی همواره رای زن بود، به خوانین مزبوره به این آیین خطاب نمود که مخالفت سلاطین با تاج و نگین، کاری است به غایت بزرگ، خاصه با چنین شاهنشایی کشورستان، مخاصمه و مجادله، مهمی است بی نهایت سترگ. الحمد للّه دامان دولت وسیع است و هر مرزی از ممالک ایران در تحت اختیار ملک زاده [ای] منیع فرداست که از اطراف ممالک لشکرهای وافر چون دریاهای موّاج به حرکت آیند و امکنه و اهالی این مملکت را مانند خس و خاشاک از جای بربایند.

تا زمام اختیار این ملک در قبضه اقتدار یک نفر امیر کارگزار نباشد، خودداری در برابر قشون شهریاری ممکن نیست. اکنون آن که را درین کار سزاوار دانید، کیست؟

خوانین غافل از حقیقت مدعا از راه تعارف اظهار نمودند که: امروز سردار (۴) قرایی به سبب کثرت سنّ و دانایی از همگی بزرگتر و جمیع ما را به منزله پدر عالی گهر است؛ر)

۱- . ملی:- (وهله)

۲- . ملی: (شاهزاده)

۳- . ملی: (پشلو)

۴- . ملی: (سپه دار)

صلاح و صوابدید او را به جان و دل مطیع و منقادیم و رقبه هریک بسته به ربقه انقیاد.

جناب میرزا ازین حرف مطمئن گشته گفت که: در مراتب ملک داری، هریک از مهتر و کهتر را تکلیفی است جداگانه و مهتری و کهتری را هزار نشانه. نشانه مهتری بر مسند عزت نشستن است و لازم کهتری به پای ایستادن و کمر خدمت بستن. اگر درین قول صادق هستید، بسم اللّه! کلّا برخاسته (۱) در پیشگاه ایوان سردار (۲) صف آرای شوید.

چون اسحق خان در میان امرای خراسان زادگی نداشت و در بدایت کار به حیله و تزویر نام خود را سردار و امیر گذاشت، لهذا جمیع خوانین از گفتگوی جناب میرزا دل آزرده گشته از مجلس طرحا برخواستند و دامن ها بر این (۳) داستان افشانده و فی الفور از شهر بیرون رفته در اتفاق با یکدیگر هنگامه ها آراستند.

اسحق خان کار را نه بر وفق مرام دید و از مخالفت کل خوانین با خویش می اندیشید، بنابراین از رفتار گذشته پشیمان شد و پیش دستی به کار خدمت شاهزاده را مایه ثبات جان یافته در روز جمعه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک به خدمت اشرف شتافت و اشک های ملحدانه از دیده جاری کرده چندین دفعه زمین ادب را بوسه داده از کار مخالفت ظاهری فراغت یافت. در روز عید فطر نوّاب والا را مجددا بر مسند ایالت نشانید و کوس شادمانی را بلند آوا گردانید. چون ازین تردستی ها مجددا آبی به روی کار آورد، لهذا به جهت اثبات خیانت خوانین و اظهار خدمت خویش، مسرعان سریع السیر به دربار معدلت مدار گسیل کرد و پس از آن میرزا شمس الدین تفرشی (۴) الاصل خراسان مسکن معتمد او که در مراحل شطینت و فساد (۵) شریک بزرگ آن پیر گرگ قساوت (۶) بنیاد بود، به سبب اشتباه کاری به درگاه فلک جاه روی آورد.

بالجمله خبر اوّل، که عبارت از مخالفت خوانین با نوّاب شاهزاده فلک تمکین است، روز نوزدهم شهر رمضان المبارک در چمن اوجان به عرض (۷) دارای زمان رسید و شاهنشاه آگاه بنا بر ملاحظات ملوکانه همان روز این خبر را در سلام عام ظاهر گردانید.

نوّاب ولیعهد زمان با سپاه و نظام آذربایجان داوطلب خدمت خراسان شد و حضرتض)

۱- . ملی: (برخواسته)

۲- . ملی: (سپه دار)

۳- . مجلس: (آن)

۴- . مجلس:+ (نام)

۵- . ملی: (شطیب و فشاد)

۶- . ملی: (قسارب)

۷- . ملی:- (به عرض)

اعلی عذر مخالفت خوانین را عنقریب با یکدیگر رطب اللسان.

چون دیگر در آن صفحات کاری که سزاوار توقف باشد نبود، لهذا در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال المکّرم رایات ظفر آیات از آن چمن فیروزی علامات شقّه (۱) گشا و در روز ورود به دار السلطنه قزوین، خبر ثانی [۲۳۰] که عبارت از مخالفت خوانین با یکدیگر و تمکین نوّاب شاهزاده فلک تمکین مجددا بر مسند ایالت آن کشور باشد، نقاب از رخ برگشود و چند روز موکب فیروزی کوکب در قلعه مبارکه سلیمانیّه (۲) از زحمت راه آرام یافت و شب یکشنبه نهم شهر ذیحجه الحرام از ورود خسرو بهرام غلام خیول ملالت و کدورت روی از کاشانه خاطر (۳) اهالی دار الخلافه برتافت.

میرزا شمس الدین معتمد اسحق خان قرایی را که در منزل قشلاق شرفیاب درگاه عرش مساق شده بود، در عرض راه سلیمانیه و دار الخلافه طهران عارضه دست داد و در میان صحرا در حالت احتضار بیفتاد. جناب میرزا محمد شفیع در سر راه بر سر او رسید و از اسب پیاده گشته (۴) به دلجویی او کوشید. در آن حالت اقرار کرد که (۵) دو خیانت از من سر زد و از نحوست آن دو خیانت، قاصد مرگم حلقه بر در زد: یکی خیانت با ولی نعمت جهانیان یعنی شاهنشاه جهان، که خود قرآن برداشته یکان یکان خوانین خراسان را بر مخالفت با دولت ابد بنیان و موافقت با اسحق خان قسم دادم؛ دیگری خیانت با فلانی که مولف این روزنامچه منظورش بود.

به تبیین این مقال آن که، میرزا باقری ترشیزی منشی خراسان با حقیر خصوصیّت کامل داشت. قبل از وقوع مصالحه با روسیه، کاغذی از مشار الیه در چمن اوجان آذربایجان به حقیر برسید. جوابی که به او نگاشتم، وقایع گفتگوی مصالحه و تعویق در آن را (۶) داد اعلام داشتم. میرزا شمس الدین به جناب (۷) صدارت گفته بود که این شرح کاغذ فلانی که امر مصالحه نگذشته، بیشتر موجب جرأت خوانین در مخالفت شد. صدر جلیل القدر از روی نصیحت حقیر را متنبّه (۸) ساخت و به کتمان این راز پرداخت.

شاهنشاه آگاه در سلام عام بلفظ معجز نظام فرمود که نصف فساد خراسان بهه)

۱- . ملی: (سفر)

۲- . ملی: (سلیمانید)

۳- . ملی: (خواطر)

۴- . ملی: (گشت)

۵- . ملی:- (که)

۶- . ملی: (داد)

۷- . ملی: (خیانت)

۸- . ملی: (تنبیه)

سبب فقدان این روباه پردستان برطرف شد و نتایج خیالات سردار قرایی را در کار مخالفت هنگام تلف آمد.

ذکر آمدن محمد رحیم خان اوزبک والی خوارزم به دعوت خوانین خراسان و آمدن برخی از خوانین به دار الخلافه طهران

این رحیم خان، التزر خان پسر عوض ایناق پسر محمد امین ایناق را برادر است و برحسب تقدیر خوارزمیان را سرور. اصل ایشان از (۱) اوزبکان دشت قبچاق و پدران آنها در خوارزم ایناق بوده اند که عبارت از بیگ زاده است. در کیفیت احوال ولات بخارا ذکر شد که خان چنگیزی را از میان برداشته خود مباشر کار سلطنت شدند. التزر پسر عوض ایناق نیز همین سنت را پیش گرفته، در خوارزم فرمانروا گردید. بعد از فوت او رحیم خان برادرش بر صدر مسند خانیّت جای گزید.

چون خوانین بدعاقبت خراسان مباشر کاری بزرگ شدند، خواستند پای دیگری را نیز به میان آورده شاید خود را به این وسیله ازین غرقاب به کناری کشند. خان بینوا را به لطایف الحیل در عین شدّت زمستان با تدارکی شایان از خوارزم به دره جز آوردند و خود در خانه های خراب نشسته او را تکلیف به تاخت ارض اقدس کردند. خان مزبور مراتب به ملعنت و شیطان خیالی ایشان را دریافت و به تاخت قلعه [ای] از ولایت دره جز اکتفا کرده روی از آن سامان برتافت. بعد از ورود به خیوه که پایتخت خوانین خوارزم است، ملک علی (۲) نامی از معتمدین (۳) خود را با عریضه [ای] معذرت آیین مشعر بر را اظهار افساد خوانین شرارت قرین به دربار عدالت ضمین گسیل ساخت و از روی کمال ضراعت به عذر [۲۳۱] این جسارت پرداخت. جوابی مطابق سئوال به او داده شد و فرستاده مزبور با نیل مرام مراجعت را آماده آمد.

در خلال (۴) این احوال حسین علی خان قرائی ولد اسحق خان که قبل از وزارتل)

۱- . ملی: (از)

۲- . ملی: (ملک عالی را نامی را)

۳- . ملی: (معتمرین)

۴- . ملّی:- (خلال)

میرزا رضـا قلی نوایی در سـرکار والی ولایـات خراسان وزیر بود، وارد درگاه جهان پناه و در سـرای جناب میرزا محمـد شـفیع صـدراعظم آرامگـاه یـافت. مطلب او دو چیز بود: یکی اثبات خیانت سایر خوانین و رفع خیانت از پـدر خویش و دیگری بردن سپـاه به جهت تنبیه خوانین خیـانت کیش. در زمسـتان این سـال در دار الخلافه طهران توقف کرد تـا از قراری که- انشـاء اللّه تعالی- ذکر خواهد شد، سپاهی جرّار از رکاب ظفر شعار برداشته روی به ارض اقدس آورد.

امیر حسن خان عرب زنگوئی حاکم طبس که مردی خدمت گزار [بود] و مخالفت خوانین بدآیین، خلاف طبیعت آن صداقت شعار بود، در همان اوقات علی نقی خان ولد خویش را با عریضه و پیشکش ارادت کیش به دربار خاقانی گسیل ساخت و به اظهار مخالصت صادقانه پرداخت.

ذکر وقایع واقعه در دار الخلافه طهران اعمّ از تفویض استیفای ممالک به جناب امین الدوله عبد اللّه خان و ورود فرســتادگان اعراب و ادای قروض جناب معتمد الدوله العليّه میرزا عبد الوهاب

در ابتـدای این سـال خجسـته مـآل قبل از حرکت موکب اجلال، جناب حاجی محمـد حسـین خان امین الـدوله به نظم ممالك عراق و فارس مأمور و حضـرت عبد اللّه خان ولد (۱) ارجمندش که بیگلر بیگی اصـفهان بود، احضار به حضور معدلت دستور گردید. در هنگامی که (۲) عمارت سلیمانیه کرج محل نزول خاقانی شد، معزی الیه از شرفیابی رکاب فیروزی مآب بهره مند و پس از ورود به دار الخلافه طهران، در عوض پـدر ارجمنـد، از منصب وزارت استیفای ممالك سـربلند آمـد (۳) جناب حاجی محمد حسین خان، نظام الدوله لقب یافت و حضرت عبد اللّه خان از لقب بلند امین الدوله گی به وادی مفاخرت شتافت.د)

۱- . ملی:- (ولد)

۲- . ملی:+ (که)

۳- . ملی:- (آمد)

در همان اوقات، علی رضایی نام از جانب امیر حیدر توره پادشاه مملکت ماوراء النهر وارد درگاه آسمان جاه [شد] و مطلب او را کلك دانا بدین نمط آگاه گردید که:

پادشاهان ممالك توران خود را کلا خلیفه می خوانند و سلطان روم را به سبب مواحدت مذهب، خلیفه الخلفاء می دانند. در مسایل شرعیه، فتوی ازو جویند و هر حکمی از جانب او صادر گردد، به همان طریق پویند. امیر حیدر مذکور فرستاده مزبور را به سبب دو مطلب اسلامبول (۱) گسیل ساخت و چون عبورش از راه ممالك ایران بود، به ترسیل عریضه [ای] صادقانه پرداخت. مطالب وی به پادشاه روم، یکی استفتای خرید و فروش اسرای شیعه و دیگری چند کتاب از احکام فروعیّه مشایخ حنفی خواسته بود.

خلاصه فرستاده مزبور به پیشگاه فلك جاه خاقانی مشرف و موازی یکعدد قاب بزرگ به انضمام سرپوش که هردو از یشم و به یك اندازه تراشیده بودند و مکلل به یواقیت رمّانی و لعل بدخشانی (۲) گردانیده، با برخی هدایا و تحف از نظر اقدس اشرف گذرانید و از تفقّدات خاطر همایون قرین انواع عزّ و شرف گردید. مهمانداری به همراهی او کرده از راه بغداد روانه روم و مراجعت او با جواب مطالب نامعلوم ماند و هم در آن اوقات دو نفر عرب فصیح اللسان طلیق البیان (۳) با عریضه ارادت ترجمان از جانب یمن [۲۳۲] شرفیاب درگاه مینوون (۴) و مطلب عریضه این که (۵) از تعدیات سعود نامسعود پادشاه نجد شکایت به آستان صاحبقران دشمن شکن آورده بودند. دو سه نفر از اعراب دیگر نیز از جانب سعود نامسعود با تحفی نامعدود که یکی از آن جمله قطعه زمردی ترنجی به اندازه یك کف دست بسیار صاف و روشن و بدون لکه بود وارد و در عریضه انفاذی چنین عرضه داشت که: ازین بعد زوّار (۶) حاجّ عجم را مقرّر شود که به سبب قرب طریق از راه نجد آمدورفت بنمایند که در هر باب رعایت احوال هریك را به واجبی به عمل خواهد آمد.

شیخ علی نامی نیز از جانب حاکم بحرین با چند رشته تسبیح مروارید غلطان و بعضی از نفایس (۷) هندوستان شرفیاب دربار معدلت ارکان و تفصیل مطالب او را کلکس)

۱- . ملی: تاسلامغول.

۲- . ملی: (بداخشانی)

۳- . سخن ور

۴- . ملی: (میبودن)

۵- . ملّی:+ (بعد)

۶- . ملی:- (زوار)

۷- . ملی: (نوایس)

درافشان بدین آیین رطب اللسان است که جماعت اعراب عتوبی ساکن جزایر [خلیج] فارس بعد از قتل نادر شاه افشار بر ولایت بحرین مسلّط آمدند و همواره تابعین ایشان که یکی از آن جمله طایفه جواسم ساکن جزیره قشم می باشند، بر روی دریا بنای سرقت گذاشته کشتی های ایران و هندوستان را به سرقت می برند (۱). بعد از آن که فی مابین دولتین علیّتین ایران و انگریز بنای دوستی و موافقت استوار گردید، به صوابدید اولیای دولت خداداد، چنین قرار داده که کارگزاران هر دو طرف قرین الشرف همت بر استیصال طایفه جواسم، که خاشاک روی دریا گشته، بسته بلکه کشتی ثبات حاکم بحرین را نیز که معاون ایشان است، درهم شکسته باشند. حاکم بحرین خود را غریق بحر اضطراب دید، لهذا متوسل به این دولت جاوید گردید.

بالجمله جواب سفرای یمن و نجد و بحرین به طوری که مصلحت دولت عظمی بود، داده و فرامین عربی در جواب عریضه هریک به مسوّده جناب معتمد الدوله العلیه میرزا عبد الوهاب منشی الممالک (۲) اصفهانی المتخلص به نشاط محرّر و آماده و هریک از آن فرستادگان با انعام و خلعت فراوان روی به صوب مقصد نهاده آمدند.

خلاصه در همین سال خجسته فال همتی از شاهنشاه دریانوال نسبت به جناب معتمد الدوله حمیده خصال مبذول افتاد که تاکنون هیچ یک از سلاطین فلک تمکین را نسبت به چاکران درگاه دست نداد. تفصیل این اجمال آن که، جناب معتمد الدوله معزی الیه از راه مشغولی به کمالات روحانی به هیچ وجه توجهّی به عالم نفسانی نبود و به جز تقّرب به حضرت علیای سلطنت در هیچ امری از امورات دنیوی که عقل معاشش (۳) نامند، اقبال نمی نمود. زر و خاک و گوهر خاشاک در نظر همتش یکسان بودی و در تمامت سال اوقات عزیز را صرف مرمت احوال درویشان پریشان می نمودی. لوازم خلق را به قوت لا یموتی اگر همه نان جوین و سرکه و انگبین بودی اکتفا کردی و ملزومات دلق را به همان ملبوسات همایون (۴) که در عرض سال به او مرحمت می شد (۵) به سر بردی.د)

۱- . مجلس: (می زدند)

۲- . منشی الممالک، وظیفه اش تهیّه و ارسال اسناد و مدارک مربوط به امور مملکتی به طور عموم و ولایات بالاخص که با مهر عالی ممهور گشته، بود. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۱۷).

۳- . مجلس: (معاش)

۴- . ملی: (همیون)

۵- . ملی: (می رود)

مباشـرین و خوان سالاـران میرزا را اقطـاع و اوضاع از مواجب و مرسوسات او که سالی معادل بیست هزار تومان متجاوز بود، از حدّ درگذشت و در اندک زمانی کار او پریشان گشت. شاهنشاه مروّت شـعار که اکثر اوقات مستفسر احوال آن مشیر بزرگوار بود، وقتی التفـات فرمود که جنـاب میرزا معـادل سـی هزار تومـان مقروض است و قبوض (۱) او در دست طلبکـاران مقبوض، دریـای همت بی کران به جوش آمـد و کوس التفات بی پایان نسبت به او در خروش. مبلغ سـی هزار [۲۳۳] تومان زر نقد در عوض قروض جناب میرزا از خزانه عامره مرحمت [فرمود] و این حدیث سامعه افروز هر امت و ناحیت شد.

نام قاآن و حاتم از همّت این خسـرو سـخاوت شـیم از صـفحه روزگار طی شـد و توسن آن همه افسانه های پی درپی از همّت سرشارکی پی آمد.

ذکر عزیمت شاهنشاه دوران به زیارت قم و سـیاحت کاشان و مراجعت به طهران و ورود نایب السـلطنه از آذربایجان و تعیین اسماعیل خان سردار دامغانی به خراسان

چـون شاهنشـاه بـا داد و دین را از مهمّـات ملکی فی الجمله فراغی حاصـل (۲) [شـد] و دم سـردی در آن سـال در دار الخلافه شدّتی کامل داشت، لهذا به عزم زیارت بضـعه (۳) معصومه احمدی- صـلواه الله علیها- و قشلامیشی در متنزّهات کاشان رایت عزیمـت برافراشـت و در همین سـال در قریه فین، که یکفرسـخی کاشـان و چشـمه ای است در آن از صـفاماننـد آب حیـوان، عمـارتی ملوکانه قریب به چشـمه طرح فرموده صـفای عمارات سـلاطین صـفویه را که هم در آن سـرزمین است، یکی بر هزار فزود. بعد از استیفای خط مسـتوفی در آن مکان دلگشا و فیض زیارت حضـرت معصومه- صلواه علیها- روز یکشنبه هفتم شهر ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و بیست و نه از ورود موکب ظفر لوا، عرصه دار الخلافه را مجدّدا طراوتی بی منتها دست داد و نوّاب نایب السلطنه العلیّه عباس میرزاند

۱- . مجلس: (قرض)

۲- . ملی:- (حاصل)

۳- . جگرگوشه، فرزند

در همان اوقات تقبیل عتبه علیّه خلافت را از دار السلطنه تبریز پای برگشاد از رهگذر فراغت از زحمت جنگ و فرصت آستان بوسی شهریار با فرهنگ شکرگزاری ها به عمل آورد و از کیفیّت نظم مملکت آذربایجان و ایمنی رعایای آن سامان حکایت ها کرد.

اسماعیل خان سردار دامغانی با فوجی از جنود ظفر مبانی و ذو الفقار خان سرکرده نظام سمنانی و مطلّب خان ناظم جانباز دامغانی و امان الله خان افشار سرتیپ پیاده بختیاری و سوار. خواجه وند و- عبد الملکی از قراری که سابقا اشاره رفت- به دفع خوانین اتراک و اکراد خراسانی از رکاب فیروز حضرت صاحبقرانی برزده و دامان آمدند و در دوازدهم شهر ربیع الاوّل روانه آن سامان شدند. حسین قلی خان ولد اسحق خان قرایی که به جهت استدعای تعیین سپاه در درگاه فلک جاه متوقف بود، مقضی المرام و شادکام به آن صوب صواب انجام سبک عنان و فرامین قضا آیین به افتخار خوانین خائن و امین مشعر بر وعده و وعید (۱) و حاکی از بیم و امید از مصدر خلافت صادر و فرمایشات (۲) علیّه، آن جیوش بحر خروش را در تدمیر دشمنان دولت قوی ارکان، معین و ناصر آمد.

[مصرا]ع:

تا چه باشد قرار کار جهات)

۱- . ملّی: (وعده وعید)

۲- . ملی: (فریشات)

فصل چهارم: نخستین شکست فتحعلی شاه از روسیه و پیامدهای آن

بخش ۱

بهاریّه سال فرّخ فال ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یک هزار و دویست و بیست و نه هجری و آمدورفت ایلچیان دولت روس و انگریز

هنگامه آرای عرصه خاور، اعنی خورشید انور در این سال خجسته فر بعد از انقضای چهار ساعت و پنج دقیقه از روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و بیست و نه مطابق ایت ئیل ترکی از ساحت حوت به خاورزمین حمل، نقل نمود [و] به محض طلوع طلیعه رایت خویش جنود نامعدود کواکب را به وادی عدم دلالت فرمود.

باز سفیران گل های شکوفه بنای آمدورفت در تختگاه چمن نهادند و ترکان تنگ چشم عنادل به سبب طغیان شحنه خار، به غارت دار المرز گلشن دست برگشادند. زمان دشمنی دی به سرآمد و دیده امیران بهمن و اسپند به حکم خسرو فروردین از نشتر سبزه به درآمد.

نوباوگان سرو و صنوبر هریک از شاهدان گلبن عروسی دربرگرفتند و عندلیبان خنیاگر و قمریان رامشگر تهنیت این عیش نشاطآور را نواهای مؤالف و مخالف از سر گرفتند. سردار چنار در دار السلطنه گلشن بنای باج نهاد و افغان هزاردستان از سبا یک زرّین و سیمین ریاحین الوان به سلطان اردی بهشت خراج داد.

باد نوروزی که بر جمعیّت ازهارش سر پیشوایی است، در کنایس گلزار خمرهای باده لاله و شقایق را شکست و به فرمان خسرو ربیع از دار الخلافه چمن رخت بربست.

خسرو فیروز اعنی شاهنشاه عدالت آموز به مبارکی روز نوروز بر بالای اورنگ آسمان رنگ و فراز مسند خورشید سنگ به آیین جمشید و جم و فریدون ملک عجم برآمد و شعاع تاج و هاّج کیانی و جیقه خورشید تاج خسروانی مهر آسمانی را افسر آمد.

لمؤلّفه:

همایون عید نوروز است و شاهان جهان یکسرنثار عید را بر دوش سردارند و بر کف جان

به درگاه سلاطین سجده گاه داور دنیابه خرگاه خلایق جایگاه خسرو دوران

شه گیتی ستان فتحعلی شاه آن که می باشدفلک عزم و زمین حزم و قضا حکم و قدر فرمان بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان، خیال حفظ ثغور اسلام و انتظام مهامّ ممالک سپهر احتشام خورشیدوار از مطلع خاطر شاهنشاه تاجدار سر برزد و به احضار لشکر انجم حشر فرامین قضا آیین نمونه حکم قدر به اطراف برّ و بحر پی سپر آمد. چون در سال قبل که فی مابین دولتین علیّتین ایران و روس عهد موافقت بسته شد، یکی از جمله شروط این بود که ایلچیان طرفین به جهت رسانیدن امضای عهدنامه مبارکه به تختگاه جانبین آمدوشد نمایند و زنگ انگ دار سنوات مخالفت را از آیینه خاطر امنای حضرتین به صیقل دولتخواهی بزدایند. قرعه سفارت دولت روس به توسط سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت انگریز به نام حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی (۱) نیکو افتاد و برحسبرت

۱- . میرزا ابو الحسن خان پسر دوّم میرزا محمد علی، یکی از منشیان حکومت نادر شاه افشار است. وی در سال ۱۱۹۰ ه. ق. برابر با ۱۷۷۶ میلادی در شیراز متولد شده و در دستگاه پدرش پرورش یافته بود. در شبی که نادر کشته شد، میرزا محمد علی در زندان به سر می برد و قرار بود روز بعد به جرم خیانت به نادر، او را زنده در آتش بسوزانند. پس از قتل نادر، میرزا محمد علی هم از مرگ رهایی یافت و در عهد کریم خان نیز در خدمت او می زیست تا این که در اواخر سلطنت این پادشاه بدرود حیات گفت. خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی در عقد میرزا محمد علی بود و میرزا ابو الحسن خان دختر حاجی را به زوجیت انتخاب نمود. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت که یکی به عقد محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر فتحعلی شاه درآمد و دیگری همسر حاجی محمد حسین خان امین الدوله صدر اصفهانی شد که در ۱۲۳۴ ه. ق به صدارت

امر اعلی در ابتدای همین سنه میمونه به جهت تدارک کار سفارت و رعایت صله ارحام، به دار العلم شیراز روی نهاد و چون ایلچی دولت انگریز را قرار این بود که قبل از وصول میرزا ابو الحسن خان به پایتخت دولت روس، خود از آن راه عازم و ایمپراطور اعظم را ملاقات نموده در باب انجام مطالب این دولت قاهره گفتگویی به سزا نماید و کاری را که خود مباشر بوده از عهده برآید، لهذا از درگاه آسمان جاه استدعای ترخیص نمود و به سبب وفور مراحم ملوکانه درباره او، اذن سفیری چنان دولتخواه، منافی طبع همایون شاهنشاه آگاه بود. بالاخره اصرارش از حدّ درگذشت تا حضرت اعلی به ملاحظه صرفه و صلاح دولت علیّه به این معنی راضی گشت، لهذا او را مورد انواع مرحمت و اعزاز فرموده چنان التفاتی درباره او مبذول افتاد که نسبت به هیچ یک از سفرای بزرگ در هیچ دولتی به عمل نیامده بود.

جواب نامه پادشاه ذی جاه انگریز و ولیعهد آن شوکت با تمیز از جانب اعلی و جواب مراسله بانوی حرم سرای آن سلطان ذی شان از کلک منشیان عطارد نشان از قول خادمان حرم محترم حضرت صاحبقران تحریر شد و هدایا و تحفی که لایق بود، تسلیم آن سفیر صافی تقریر آمد. اسبان تازی نژاد ترکمانی [۲۳۵] با ساخت و ستام مرصّع و شال های کشمیری و زری های اصفهانی مفتول باف مشعشع و ظروف و اوانی طلا- که استعمال آن را (۱) به جز ملک زادگان معظّم سزا نبود، به انضمام اسبابی دیگر به انعام آن سفیر صداقت سیر عنایت و مشار الیه مستر موریه نام نایب خود را لقب سفارت صغیرهی)

۱- . ملی:+ (دیگری)

داده و در پایتخت دولت علیّه نهاده و در اواسط شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دویست و بیست و نه از راه پطرپورغ روانه آن حدود و ناحیت گردید. بدون اغراق هنوز اکثری از کارپردازان دولت قاهره را حسرت مصاحبت و مجالست او در دل است و فقرات حسن رفتار و سلوک او ورد زبان جاهل و کامل. حاجی میرزا ابو الحسن خان نیز بعد از مراجعت از شیراز به سفارت (۱) دولت روس مأمور [شد] و چون از فرستادن او استرداد ولایات متصرّفی منظور بود، لهذا صاحبقران اعظم تدارکی شایان با او همراه نمود که حضرت امپراطور و امنای آن دولت ابد دستور را به ریزش موفور راضی و مسرور دارد و رشته استرداد ولایات را به هر نوع که تواند به دست آرد. مبلغ ده هزار تومان نقد و موازی دو زنجیر فیل و ده راس (۲) اسب بی عدیل و یکصد طاقه شال عمل کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر و چند دانه لعل بدخشانی و یاقوت رمّانی و شمشیرهای خراسانی و زری های مفتول باف اصفهانی و قوطی های مرصّع فادزهر و مومیایی و قلمدان استادان نقشبندی و قالی های هراتی ابریشمین و اوضاعی زیاده از اندازه تحقیق و تخمین، به صیغه هدیه امپراطور اعظم و تعارف امینان آن دولت مفخّم تسلیم او گشته در روز بیست و پنجم جمادی الاخره سنه مزبوره روانه آن حدود و ثغور شد و پس از آن نیز متدرجا برات چهل هزار تومان نقد از تجّار گیلان گرفته و به جهت او فرستاده شد که در راه استرداد ولایات صرف نماید، بلکه تواند گوی نیکنامی از میدان برباید. بالاخره از قراری که- انشاء اللّه تعالی- ذکر خواهد شد.

[مصرا]ع:

به نومیدی بدل شد آخر آن امیدواری ها

ذکر دعوای اسماعیل خان سردار دامغانی با خوانین خراسانی و شکست آن جنود شیطانی از تأئیدات ربّانی و طالع فیروز خسروانی

در آخر وقایع سال قبل نگارش یافت که، اسماعیل خان سردار با جمعی از میران دربار و شیران بیشه کارزار به دفع جماعت اشرار روانه خراسان و آن دیار شدند. بعد ازس)

۱- . ملی:- (به سفارت)

۲- . ملی: (مبلغ دوهزار تومان نقره موازی و زنجیل فیل و دو رأس)

ورود او بـه ارض اقـدس رضـوی چنـد روزی به جهت زیـارت آن مهین ذریّه (۱) مصـطفوی و آسودگی سپاه رکاب خسروی توقف ورزیده و در روز پنجشـنبه هفدهم شهر ربیع الآخر از باطن آن بزرگوار همّت طلبیده و به طالع بی زوال شاهنشاه تاجدار متوسّل گردیده از ارض (۲) اقدس حرکت و در حوالی شهر طوس منزل نمود.

طوایف اتراک و اکراد از قبیـل رضـا قلی خـان زعفرانلو حاکم خبوشان و نجفقلی (۳) خـان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلر خان چاپشـلو حـاکم اتـک و سـعادت قلی خان بغایرلو (۴) حـاکم جهـان ارغیـان کلّـا با لشـکرهای آراسته به عزم جسارت از جای برخواسته هریـک از مقرّ حکـومت حرکت و روی نحس به طـوس بـا سـعادت نهادنـد [و] در شب شـنبه نـوزدهم شـهر مزبـور شبیخونی به اردوی سـردار (۵) مـذکور برده از بخت (۶) بلنـد خسـرو فیروز و جـان فشـانی قشون جلادت آموز تیره روز (۷) [شدند] و جمعی از ایشان نشانه تیر و تفنگ دلدوز گشته تلف گردیدند.

علی الصّباح که سردار تیغ بند [۲۳۶] عرصه خـاور بر خنگ نیلی فام گنبـد اخضـر برآمـد و جنود کواکب را از اولین حمله او عمر گرانمـایه سـرآمد، سـردار دامغـانی جنود ظفر مبانی را فوج فوج و دسـته دسـته کرده و هر فوجی را به دلاوری و هر دسـته [ای] را به گندآوری سپرده چون شـیران خشمناک به آن روباهان بی باک روی نهادند و از هر طرف در (۸) تدمیر آن ملاعین ناخلف، کمین کین برگشادند. جمعیّت خصمان بیست هزار و قشون رکابی پنج هزار بودند و با وجود آن قلّت، از کثرت توجّه شاهنشاه فیروز آیت باده مساوی آن قوم عفریت سیرت برابری می نمودند.

نجف قلی خـان شـادلو و سـعادت قلی خـان بغایرلو در اوّل وهله (۹) بر سـر جانبـازان سـمنانی و دامغانی و توپخانه البرز مبانی تاختند و از ضـرب گلوله های توپ البرز کوب که به منزله صواعق آسمانی و مهره های آتشین تفنگ که به مثابه شهاب ثاقب در رجم جنود شـیطانی است به هزیمت پرداختنـد. رضـا قلی خان زعفرانلو و بیگلر خان چاپشـلو از طرفی دیگر خود را بر تیپ امان اللّه خان افشار زده، داخل شدند. دلاوران خواجه وند وه)

۱- . مجلس: (دودمان)

۲- . ملی: (اراض)

۳- . ملی: (نجفعلی)

۴- . ملی:- (بغایرلو)

۵- . ملی: (سرا)

۶- . ملی: (تخت)

۷- . ملی: (نیروز)

۸- . مجلس: (به)

۹- . ملی: (وحله)

عبـد الملکی و شـیراوژنان بختیـاری دسـت به آلاـت و ادوات حرب برده بـا آن گروه (۱) نکبت پژوه جنـگ در پیوسـتند و در اندك کوششی از یمن طالع خسروی آن خیول ثعالب اصول را چون عهد ناقبولان درهم شکستند.

ترکـان و کردان خراسـانی از هر طرف پـای گریز برگشادنـد و گردان عراقی تـا حوالی شـهر خبوشـان به تعـاقب فراریـان روی نهادند. جمعی کثیر قتیل شمشیر و جمّی (۲) غفیر اسیر و دستگیر گشتند. سردار و همراهان، مظفر و منصور به معسکر خویش وارد، و یکروز توقّف کرده، روز دیگر با کسیب بسیار و اسیر بی شمار وارد ارض فیض آثار گردیدند.

در اوایل شـهر جمادی الاولی این خبر بهجت اثر در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه مظفّر رسـید و در ازاء آن فتـح نمایان هریک از سردار و سران و امیران را مورد التفاتی بی اندازه گردانید.

[مصرا]ع:

قدر خدمت را نداند کس به جز خدمت شناس

ذکر حرکت موکب باشکوه به ولایت فیروزکوه و خبر طغیان محمّد زمان خان قاجار ضلالت پژوه

و گرفتاری آن سراپا اندوه از جان افشانی های (۳) استرآبادی گروه

موکب فیروز در روز شـنبه یازدهم شـهر ربیع الثّانی سـنه یکهزار و دویست و بیست و نه باجیشـی بحر کردار از دار الخلافه ارم آثار حرکت و بعد از نزول اجلال به عمارت مبارکه قصر قاجار، محمّد قاسم خان قوانلوی داماد و فرج اللّه خان آدخلوی افشار نسـقچی باشی و یوسف خان سپهدار و حسن خان قاجار قزوینی را با افواج پیاده و سوار و توپخانه صاعقه بار به منقلای اردوی کیـوان آثـار روانه حـدود بسـطام و چمن کـالپوش و حول وحوش آن دیـار فرمود. پس از آن بـا جیوش بحر خروش از آن جا نهضت کرده دری)

۱- . ملی: (کنه ده)

۲- . ملی: (جمعی)

۳- . ملی: (فانی های)

چمن فیروزکوه، نصب رایات جلال نمود (۱). چون چند شبان روز متوالی اوقات همایون به عیش و شکار گذشت، خبر طغیان محمّد زمان خان عز الدّنیلوی قاجار به توسّط کارگزاران نوّاب محمّد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان مقروع سمع همایون گشت.

تبیین این مقال آن که، سلطان سعید شهید محمّد شاه اوّل معروف به آقا محمّد خان را با طایفه عز الدّینلو به جهات مختلفه التفات بی شمار بوده و این محمّد زمان خان را که ترکی یکه سوار و در جرگ [ه] آقایان قاجار سفرا و حضرا جریده [۲۳۷] و سبای، پی سپار بود، از حضیض ذلت برداشت و بر اوج عزت برافراشت. در اندک زمانی امیری با اعتبار شد و شاهنشاه تاجدار، اقتدا به عمّ بزرگوار کرده بیشتر از پیشتر او را بر روی کار آورد. چندی از حکومت ولایت بسطام و کبود جامه مفتخر و پس از اطفاء نایره طغیان خواجه کاشغر به ایالت ولایت استرآباد سربلند و بهره ور شد.

سالی نگذشت که آن غول جهالت نشان را خیلای نفسانی دماغی گشت [و] چون از کارگزاران نوّاب شاهزاده محمّد قلی میرزا وحشتی کامل در دل داشت، لهذا روزبه روز وحشت زیاده گشته بالاخره روی به کفران نعمت گذاشت. نخست جمعی از معارف قاجاریه و عظمای استرآباد را که خدمت گزار دولت پایدار و از ایشان نامطمئن بود به بهانه استمالت طایفه یموت به دشت ترکمان فرستاد و در خفیه در باب گرفتن ایشان با طایفه ترکمان قرارها داد [و] امیر خان برادرش را به قلعه ماران و محافظت آن سامان روانه و خود بی بهانه، اظهار عصیان و طغیان کرده تیر طعن و لعن را نشانه آمد. برخی از بی مزاجان طایفه قاجار و قلیلی از بی نام و نشانان و رجاله گان استرآباد را با خود یار و هریک را در قریه و سامانی حکم گزار کرد و با خوانین ضلالت آیین خاورزمین نیز کانون مراودت را گرم آورد. معادل سی هزار ترکمان یموت و کوکلان را درین داستان با خود همدستان ساخت و با خیال خام عزیمت دار الخلافه طهران، به فکر حیله و دستان پرداخت غافل از این که: (۲)

اگرچه شعبده باز است چرخ این نکندکه شاهباز درآرد ز بیضه عصفور ر)

۱- . ملی: (از آن جا و نهضت گروه در چمن فیروزکوه به نصب رایات جلال نمود)

۲- . مجلس:+ (شعر)

بالجمله چون حرکات آن دیوانه قابل تعیین لشکر از رکاب خسرو یگانه نبود و در کیش ملکداری نیز دفعش لازم می نمود، لهذا مثالی واجب الامتثال از مصدر خلافت و جلال به عهده سادات و علما و کدخدایان و رعایای استرآباد صادر و حکم محکم خسروانی چنین سایر و دایر آمد که یا محمّد زمان خان دیوانه با دستان بسته به دربار خجسته حاضر آرند یا عنقریب مردان آن دیار را قتیل شمشیر و زنان و صبیان را اسیر دست غازیان شیرگیر شمارند.

جاسوسی از آن دیوانه منحوس را در اردوی اعلی دیده بشناختند و پس از اطمینان، مثال بی مثال را به او سپرده روانه ساختند. پس از ترسیل فرمان مطاع، بلافاصله اختر کاویانی آفتاب شعاع از چمن فیروزکوه حرکت و در علی بلاغ دامغان نزول اجلال دست داد و شاهد گرفتاری آن کافر نعمت خوان احسان شهریاری نقاب از چهره برگشاد.

تفصیل این اجمال آن که، جاسوس مزبور بعد از وصول به خارج شهر استرآباد، تا امر را بر قلعه گیان مشتبه سازد، پشته [ای] از علف ترتیب داده و فرمان همایون (۱) را در میان آن نهاده و بر پشت کشیده وارد شهر گردید و در خانه شیخ الاسلام آن ولایت رفته مثال اعلی را تسلیم گردانید. حضرات سادات عالی درجات آقا محمّد محسن و آقا رضا و سایر نبایر و نتایج سیّد عالی گهر سیّد مفید استرآبادی، بلا توقف و درنگ در همان شب کدخدایان و معارف استرآباد را در سرای خویش جمع کرده و فرمان قضا جریان را بیرون آورده از فقرات بیم و امید خسروانه ایشان را آگاه و علی الصبّاح با جمیع اهل آن ولایت به دفع آن خان خائن ضلالت آیت روی به راه آوردند. سرای خان ناسزا محّاط آن جمع از جان گذشته آمد و بخت [۲۳۸] از آن مجنون با اجل مقرون برگشته؛ خلاصه به هر نوع که بود، خان و متابعان او را دستان بسته و مسرعی به اردوی معّلی فرستاده در انتظار حکم ثانی نشستند.

شاهنشاه آگاه که در همه جا فضل اله رهروی (۲) بخت فیروزش همراه است، میرزا محمّد یوسف اشرفی مازندرانی نایب مستوفی الممالک را به ضبط اموال و میرزا محمّد خان عرب بسطامی [و] یوز باشی غلامان خاصّه را به آوردن خان نکبت خصال وی)

۱- . ملی: (همیون)

۲- . مجلس: احتمالا (نیروی)

سایر متابعان بدحال او مأمور [کرد] و رایات منصور از منزل علی بلاغ شقّه گشا گشته در روز شنبه ششم شهر رجب المرجّب، چمن نمکه دامغان مضرب خیام ظفر دستور شد.

امیر خان برادر محمّد زمان خان را نیز لطفعلی خان کتول در قلعه ماران دستگیر ساخت و هردو برادر را با متابعان دیگر در چمن نمکه مأمورین حاضر آورده و قهرمان مواخذت به کار سیاست پرداخت. نخست آن دو برادر بدگهر را به شراکت بر فلک آویختند و فرّاشان با فروشان به ضرب چوب سندان کوب ناخنان ایشان را ریختند. در زیر فلک آن دو برادر ریش های یکدیگر را گرفته بر سر و مغز هم می نواختند و ظهور آن خیانت را بر گردن یکدیگر مسجّل می ساختند. پس ازین تنبیه قلیل محمّد زمان خان را لوطیان اردو بازار بر الاغی و ارون سوار و سروبر او را مانند (۱) عروسان زینت و نگار داده و چهر زشتش را آرایشی هفت گانه کرده با اسباب و اوضاع مسخرگی در اردوی ظفر شکوه گردانیدند و بعد از آن هردو برادر به جرم کافر نعمتی از دو دیده نابینا گردیدند.

محمّد حسین آقای (۲) قاجار شامبیاتی و علی مردان و ملك عبد الحسین و مرتضی قلی استرآبادی را که به نظم کار آن ضلالت شعار در آن دیار مشغول کار شیّادی و طرّاری بودند، به حکم شهریار ظفرمند بند از بند جدا نمودند. از غرایب اخبار این که، از قراری که در بدایت کتاب ذکر و ایراد شد، فضلعلی بیك شامبیاتی جدّ این محمد حسین آقارا، نوّاب فتحعلی خان خلد مکان به جرم مخالفت از پای درآورد و ولد فضلعلی مذکور را که جدّ دیگرش بود، محمّد حسین خان مغفور به گناه کفران نعمت مقتول و معدوم کرد. محمّد تقی بیك پدر همین محمّد حسین آقا را سلطان شهید محمّد شاه اوّل- انار الله برهانه- به سبب طغیانی که ورزیده بود، سرگردان بیابان فنا نمود و به لفظ درر نثار چنین فرمود که: این محمد حسین آقا رسد (۳) ولیعهد دولت جاودانی، یعنی نوّاب جهانبانی است. مصداق (الملوك ملهمون) به ثبوت رسید و آن کفران نشان از ضرب تیغ دژخیم روانه درکات نیران گردید.

ایّام شوم طغیان محمّد زمان خان چون بخت منحوسش سیزده روز بود [و] در روز چهاردهم کوکب اقبال شومش روی به زوال نمود. بالجمله سادات رفیع الدّرجاتیب

۱- . ملی: (بر در امانند)

۲- . ملی: (محمد حسین خان آقای)

۳- . رسد: بهره، نصیب

استرآباد در ازاء این صداقت شعاری مورد انواع تفقّدات و صاحب تیول و اقطاع بلانهایات شدند. ایالت استرآباد به ضمیمه ملك آرایی دار المرز مازندران به نوّاب محمّد قلی میرزا عنایت و موکب فیروز از چمن نمکه حرکت کرده در نوزدهم شهر رجب المرجّب، ساحات ارباع میدان، جوق مضرب سرادقات فیروزی آیت گردید.

مصرع:

تا چه زاید بعد ازین از طالع شاهنشهی

ذکر عزیمت اسماعیل خان سردار به صوب هرات به جهت امداد حاجی فیروز الدین میرزای افغان و رجعت از آن سامان

[۲۳۹] ابراهیم خان هزاره که یکی از مفسده جویان خراسان بود، بعد از آن که اسحق خان قرایی بساط موافقت را با خوانین بدآیین برچیده از روی ملاحظه مصلحت وقت به نوّاب شاهزاده محمد ولی میرزا خدمتگزار گردید، ابراهیم خان نیز مثل سایر خوانین از ارض اقدس بیرون آمده در قریه ابدال آباد جام منزل نموده و با حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات ابواب مراودات برگشود. [و] حاجی فیروز را ترغیب به تسخیر غوریان کرده بهانه عدم استقلال نوّاب (۱) شاهزاده و مفسدت جویی خوانین را دلایل و براهین مسجل در اتمام این کار به میان آورد و تعهد نمود که هرگاه لشکر افغان به محاصره غوریان آید او نیز با جمعیّت هزاره به امداد آمده، هنگامه ها (۲) آراید. حاجی فیروز الدّین، ملك قاسم میرزای ولد خود را با حاجی آقا خان هراتی وزیر و جمعیّتی از سپاه بر سر غوریان فرستاد و محمد خان ولد اسحق خان قرایی در قلعه غوریان محصور افتاد. به مواضعه پدر بدگهرش، آدمی به قندهار نزد کامران میرزای ولد شاه محمود روانه و قرآنی (۳) ممهور به مهر خود و پدر نزد آن دیوانه گسیل و کامران را (۴) به فسانه سپردن ارض اقدس با جمعیتی کامل به محاصره هرات دلیل شد.

حاجی فیروز بعد از وصول خبر کامران میرزا از کردار سابقه پشیمان و ملك قاسما)

۱- . ملی: (ذات)

۲- . مجلس: (هنگامه را)

۳- . مجلس:+ (نیز)

۴- . ملی:- (را)

ولد خویش را از دور غوریان برداشته معتمدین چند نزد اسماعیل خان سردار روان ساخت و دست امید به دامان توسّل دولت علیّه زده به تمنّای حرکت سردار بـا لشکری جرارّ به دفع کـامران میرزای غّدار پرداخت. حجّت هـای معتبر به مهر خویش و خوانین افغان ارسال داشت که هرگاه سردار بااقتدار عزم این دیار نماید و دفع شرّ کامران را به طوری که داند مباشر آید، علی العجاله مبلغ پنجاه هزار تومان نقد به صیغه پیشکش داده و مالیات همه ساله را به گردن نهاده سکّه و خطبه به نام نامی شاهنشاه گرامی زننـد و خواننـد و بعـد ازین در میـدان مخـالفت توسن فسادی نراننـد. سـردار نامـدار با برادران خویش ذو الفقار خان و مطلّب خان و همان جمعیّت رکابی که به همراه داشت، روی به صوب هرات گذاشت.

بعـد از ورود به منزل پل نقره، سه فرسخی هرات، معلوم آمـد که کامران میرزا در منزل روضه باغ، که سه منزل بالاتر از هرات است اقـامت دارد. سـردار به عزم تلاقی آن بـدکردار بنه و اغروق را در پـل نقره نهـاده پرچم رایـات ظفر را به جـانب اردوی کامران میرزا تاب داد. پس از وصول سـردار به منزل پل مالان که یک منزل فراتر از هرات است، کامران آن سـیل بلا را به آن جـانب شـتابان دیـد و به مشورت خوانین افغـان مصـلحت در درنگ ندیـده به صوب قنـدهار برگردیـد. نصـیر خان هزاره قولّلر آقاسی خود را به معذرت نزد سـردار فرستاده و عزیمت خود را محض دشـمنی بـا حـاجی فیروز به قلم داد و به توسـط نـامه دوسـتانه، زبان به عـذرخواهی برگشاد. بالجمله حاجی فیروز الـدین به عهد خویش وفا کرد و ذو الفقار خان برادر سـردار را به شهر برده ادای تنخواه پیشـکش را با سایر تعارفات و ملزومات با سردار و همراهان به عمل آورد. سردار بااقتدار در اواسط شهر رجب المرجب مظفّرا منصورا وارد ارض اقدس گردید و این خبر در اوایل شـهر شعبان المعظّم در چمن سلطان چوق به عرض (۱) دارای دادگر رسید و موجب خوشنودی [۲۴۰] گردید.

لمؤلفه:

چاکری از باب سلطان باج هندستان ستاندبنده [ای] از جیش خاقان مرز کالنجر گرفت ض)

۱- . مجلس: (عوض)

ذکر ورود نوّاب شاهزادگان

محمد ولی میرزا و حسن علی میرزا (۱) به اردوی همایون و مراجعت ثانی ایشان به خراسان و طهران

در اوقاتی که اسحق خان قرایی ولد خود حسین علی خان را به دار الخلافه فرستاد، یکی از جمله مطالب این بود که: به سبب وحشتی که فی مابین خوانین خراسان و نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا واقع شده، دیگر سلوک ایشان با یکدیگر ممتنع است. هرگاه شاهزاده [ای] دیگر (۲) به ایالت معیّن و نوّاب معزّی الیه احضار به دربار مینوون گردد، امور خراسان قرین نظامی تازه و خوانین کلّا مصدر خدمات بی اندازه خواهند شد.

درین اوقات نیز این حدیث را با سردار دامغانی به میان آورده به هر طریق که بود، سردار را نیز درین معنی با خود شریک نمود.

شاهنشاه آگاه بنا بر تصدیق سردار و اتمام حجّت بر اشرار، نوّاب محمّد ولی میرزا را از خراسان و حضرت حسن علی میرزا را از طهران به اردوی فیروزی نشان احضار فرمود؛ مقصود این بود که هرگاه مصلحت دولت اقتضا نماید، ایالت آن دو ملک را (۳) میان آن دو ملک زاده تبدیل فرماید.

شاهزادگان نامدار هریک به چاپاری روانه و در چمن میدان چوق شرفیاب رکاب خسرو یگانه شدند. صاحبقران معّظم را در باب این معامله و مبادله تردیدی بود، لهذا این حکم را محوّل به استخاره از کلام اللّه مجید فرمود: فعل تبدیل بدو ترک آن خوب آمد و نوّاب محمّد ولی میرزا به رجعت ارض اقدس، هم آغوش شاهد مطلوب [شد]. جناب معتمد الدّوله میرزا عبد الوّهاب منشی الممالك به جهت استمالت خوانین طاغی در رکاب نوّاب شاهزاده روان شد و فرج الله خان افشار نسقچی باشی به سبب رسانیدن مواجب و علوفه سپاه ظفر پناه به آن سامان شتابان آمد. ایالت دار العباده یزد ضمیمه فرمانروایی دار الخلافه و بسطام [گشت] و نوّاب حسن علی میرزا از ظهور این مکارم سینه در مراجعت دار الخلافه شادکام گردید.ر)

۱- . ملی: (حسین علی میرزا)؛ با توجه به متن اکسیر التواریخ، حسن علی میرزا، درست است.

۲- . ملی:- (دیگر)

۳- . مجلس:+ (در)

ذکر مأموریّت سپاه به تنبیه ترکمانان و رجعت موکب اعلی به دار الخلافه طهران

چون طوایف ترکمانان یموت و کوکلان به سبب موافقت با خواجه کاشغری و محمد زمان خان نادان مستحقّ تنبیه و تأدیب فراوان بودند، لهذا از موکب اعلی، اللّهیار خان دولوی سالاربار و حاجی رضا قلی خان قاجار و عیسی خان دامغانی امیر آخور (۱) و غلام پیشخدمت باشی دربار جهان مدار و جمعی دیگر از سرداران نامدار با فوجی از غازیان شیرشکار اعمّ از پیاده و سوار با زنبورک خانه صاعقه بار روی به دشت گرگان نمودند (۲). ظهیر الدوله محمد قاسم خان قاجار و فرج اللّه خان افشار و یوسف خان سپهدار که از قرار تذکار در چمن کالپوش اقامت داشتند، برحسب امر همایون با جمعیّت خود در جایی معیّن به امرای مأموره ملحق گشتند و همّت بر تدمیر آن قوم بی باک گماشتند.

جماعت بدعاقبت ترکمان به سبب طول اقامت امرا و سپاه در چمن کالپوش و توقّف موکب اعلی در میدان چوق مظنّه دستبردی کرده و قبل از وقت احتیاط کار خود را به عمل آورده اهل و عیال و احمال و اثقال خود را به سمت سقناقات صعب المسالک رانده و مردان ایشان جریده و سبای در آن حوالی و حواشی مانده بودند. چون طلیعه رایات منصور را از دور دیدند، به جنگ [و] گریز [۲۴۱] خود را پس کشیدند. منظور ایشان آن بود که سپاه مظفّر را ازین حیله مستنکر پیشتر برده تا در جایی که از آب و آبادانی دور باشد، منزل سازند و خود با اطمینانی کامل به حصول کام دل پردازند. سرداران لشکر قیامت حشر خدعه آن (۳) جماعت بدگهر را یافتند و صحیحا سالما روی از آن سامان برتافتند. تنبیه آن طایفه موقوف به وقتی دیگر شد و وقوع این واقعه محوّل به تأثیرات قضا و قدر آمد.

بالجمله موکب اعلی در بیست و ششم شهر شعبان المعظم از چمن میدان چوقن)

۱- . کسی که به امور اصطبل قیام کند؛ و میر آخور باشی امیر الامراء بود (معین). امیر آخور باشی در عهد صفوی و سلاطین افشار وزند و قاجار مقام رسمی بود که (مسئول اداره امور موکب سلطان به شمار) می آمد. (ر. ك: سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۴).

۲- . ملی: (نهادند)

۳- . ملّی: (خدعه دان)

حرکت کرد و چندی در منزل علی بلاغ دامغان و ییلاقات فیروزکوه و لاریجان و نوا به صید و شکار و تماشای مرغزار و انهار به سر برده در اواخر شهر رمضان المبارک در ساعتی سعد (۱) نزول موکب اجلال به دار الخلافه بی زوال دست داد.

[مصرا]ع:

دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر سور پر سرور نوّاب شاهزادگان امام

میرزای (۲) سرکشیکچی باشی دربار گیتی مدار و ایلخانی ایل جلیل قاجار و محمد رضا میرزای عالی مقدار و غیره

صد شکر که ایوان کیان جای سرور است ابنای ملك را که آرایش سور است بعد از مراجعت از سفر فیروزی اثر که شاهنشاه مظفّر را از تنبیه دشمنان و تنظیم مهامّ ممالك محروسه ایران آسایشی دست داد و از هر طرف ابواب بهجت و کامرانی بر چهره اولیای دولت جاوید مبانی برگشاد، رای ممالك آرا به آرایش سور با سرور چهار نفر از ملك زادگان که عبارت از نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیکچی باشی دربار جهان مدار و نوّاب محمد رضا میرزا و حیدر قلی میرزا و محمود میرزاست، مصمّم آمد. شاهزادگان خجسته خصال از شرق و غرب و جنوب و شمال و امرا و سران نامدار از هر ناحیت و دیار با اسباب و اوضاع بسیار (۳) از ملزومات این عیش بهجت آثار برحسب احضار به دربار کیوان مدار روی آوردند و ارباب اطراب (۴) شاهراه درگاه مجرّه مآب را قدم از سر کردند به حکم محکم خدیو آفاق، اسواق کهکشان مساق و میادین سپهر آیین را از آرایش دبایج (۵) چینی و رومی و نصب مرایای (۶) روسی و فرنگی و سایر اسباب عیش، رشك نگارخانه چین ساختند و در مدّت هفت شبانروز کارپردازان این عیش فیروز به انجام کار پرداختند. غبار ملالت از صفحه خاطرها

۱- . ملی: (شد)

۲- . ملی:- (میرزا)

۳- . ملی: (زیاد)

۴- . ملی: (از باب اطراف)

۵- . جمع دیباج به معنای نوعی پارچه ابریشمی رنگین؛ مجلس: (وبانچ)

۶- . آینه ها

پیر و جوان برخاسته (۱) شد و دامان آمال غنی و فقیر از زرافشانی دست کان پیوست صاحبقران عرش نظیر مشحون از خواسته های ناخواسته [گردید].

صبیّه مرضیّه (۲) مرحوم حسین قلی خان به نام نامی شاهزاده محمّد رضا میرزا و دو صبیّه محمّد خان قوانلوی قاجار ایروانی از همسری نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی و محمود میرزا فرق اعتبار قرین (۳) فرقد و صبیّه مهر علی خان (۴) بنی عمّ مخطوبه نوّاب حیدر قلی میرزای آسمان مسند بود. در شبی فیروز و ساعتی فیروزتر از روز نوروز چهار برجیس سعادت اندوز را با چهار زهره زهرای آسمان جلالت بر وفق شریعت غرّا شاهد مواصلت دست داد و زهره رامشگر بر فراز چرخ اخضر به جهت تهنیت این سور بهجت سیر، لب به تغنّی (۵) برگشاد. علی الصّباح پیشکش های شایان به مبارکی این عیش مسرت نشان از پیشگاه حضور خاقان عدالت ارکان گذشت و هر صاحب [۲۴۲] شوکتی از فیض همّت دست (۶) بحر خاصیّت به احسان خلاع زرتار قرین انواع عزّت و افتخار گشت.

شاهزادگان و امرا هریک به محل ایالت شتافتند و ارباب اطراب نیز به انعام و احسان بی حساب اذن مراجعت یافتند.

لمؤلّفه:

تا هست تخت آسمان بخت ملک برپا بودهر روز در دوران او صد عیش پابرجا بود

ذکر ورود

هنری الس (۷) سفیر دولت انگریز به جهت تغییر چند فقره از فصول عهدنامه به درگاه معدلت آمیز

عهدنامه [ای] که فی مابین اولیای دولت ابد مدّت یا سرگور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیّه انگریز در سنه یکهزار و دویست و بیست و شش بسته شد، پس از آن که ملحوظ کارپردازان آن شوکت سنیّه افتاد، بنابر ملاحظات چند، دو فصل از آن را چنانت.

۱- . ملی: (برخواسته)

۲- . ملی:- (مرضیّه)

۳- . مجلس: فرق

۴- . مجلس: (مهرخان)

۵- . ملی: (به مغنی)

۶- . ملی:- (دست)

۷- . در متن رسمی عهدنامه مفصل ۱۲۲۹ ه. ق، عالیجاه هنری الیس آمده است.

مصلحت دیدند که تغییر یافته، معتمدی به جهت آن تغییر به دربار دولت شتابد؛ لهذا فی الفور هنری الس نام که جوانی دانا و در انجام مهمّات معظمه توانا بود، از راه اسلامبول به چاپاری به دربار این شوکت سنیّه فرستادند و خطّ وکالت در تغییر فصول مزبوره را به دست او دادند. مشار الیه در اواخر شهر ذی قعده الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه وارد (۱) دار الخلافه طهران و پس از دو روز آسودگی شرفیاب حضور معدلت ارکان گردید. با امینان دولت قاهره عهدنامه مزبور را بر وفق معهود و منظور در مجالس متعدّده (۲) نشستند و به صلاح یکدیگر بستند. از آن دو فصل، یکی فصل ولیعهدی مقیّد به اسم بود که بنابر ملاحظات چند مصلحت در آن دیدند که ولیعهد مطلق نوشته شود؛ دیگری فصل دویست هزار تومان وجه امدادی بود که قبل از ظهور صلح دولتین ایران و روس چنان قید شده بود (۳) که در هنگام جنگ همه ساله داده باشند، بعد از ظهور مصالحه به این نوع تغییر داده شد که اگر بعد ازین از طرف روسیه سبقت در جنگ بشود، دولت انگریز کما فی السّابق وجه مزبور را همه ساله کارسازی نمایند و هرگاه سبقت از جانب این دولت علیّه باشد، تنخواه داده نشود. چون مقصود از سبقت، تجاوز از خاک خود نمودن است، بنابرآن از قراری که در فصل چهارم عهدنامه مبارکه ایراد شده و به نظر می رسد باید در تشخیص خاک ایران و روس ایلچیان و وکلای دولت انگریز و دخیل (۴) بوده تا در هنگام ظهور مجادله سبقت را مشخّص نموده باشند. عهدنامه مبارکه را نخستین نموده و وکلا طرفین مهر نموده و خطّ گذاشته به یکدیگر سپردند و صورت آن، این است:

صورت عهدنامه دولتین ایران و انگریز که سرگور اوزلی بارونت از ابتدا بسته و به سبب تغییر دو فصل که تغییر یافته مسترالس در ثانی بهم پیوسته است الحمد للّه الکافی الوافی

امّا بعد (۵) این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی خار وفاق رسته و بهد)

۱- . ملی: (از)

۲- . مجلس: (متعدد)

۳- . ملی:- (بود)

۴- . ملی: (و قبل)

۵- . ملی:- (اما بعد)

دست اتفاق وکلاء حضرتین بهیّتین به رسم عهدنامه مفصّل بر طبق ما صدق و خلود پیوسته می گردد. چون قبل ازین که عالی جاه زبده السّفراء سر هرفردجنس (۱) بارونت از جانب دولت بهیه انگریز به جهت تمهید مقدمات یکجهتی دولتین علیّتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود، عهدنامه مجملی فی مابین وکلاء دولت علیّه ایران جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم بالقابه و حاجی محمّد حسین خان مستوفی الممالک (۲) دیوان معظّم باوصافه با مشار الیه که وکیل [۲۴۳] و سفیر دولت بهیّه انگریز بود، به شروط چند که تبیین و تعیین آن به عهدنامه مفصّل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها به تصدیق و امضای دولت بهیّه انگلتره مصدّق و ممضی آمد. بعد که عالیجاه سرگور اوزلی بارونت بالقابه ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی گردید، از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب یک جهتی بوده وکلای آن همایون حضرت قاهره به صلاح و صوابدید مشار الیه عهدنامه مفصّله مشتمله بر عهود و شروط معیّنه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آن که عهدنامه یک جهتی و اتّحاد مزبور منظور دولت بهیّه انگلتره گردیده بود، چند فصل از آن را با تغییرات چند به مقتضای مراسم یک جهتی و اتّحاد دولتین علیّتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و در طیّ نامه [ای] دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردید، لهذا مجدّدا جناب صدر معزّی الیه و نایب الوزاره).

۱- . در نسخه ملی اشتباه آمده، سرهرفردجنس صحیح است.

۲- . مستوفی در لغت به معنای کسی است که عواید مالیاتی را حساب می کند. معین در توضیح این لغت از احمد هرمزد نقل می کند که تا قبل از دوره مظفر الدین شاه در رشته مالیه معمولا یک مستوفی و یک سردفتردار بود. مستوفی کارش این بود که حساب یک ولایت را می رسید. (مثلا ولایت همدان در وزارت مالیه یک مستوفی داشته). معاون مستوفی را سررشته دار می گفتند. برای ولایات از طرف دفتر استیفاء مرکز مستوفیان خوش نام و درستکار انتخاب می شدند. مستوفیان مذکور کتابچه دستور العمل هر ایالت و ولایتی را از روی دفترهای جزء، جمع و بنابر وضع موجود، می نوشتند. این کتابچه به مهر و ثبت کلیه مستوفیان ذی نظر، وزیر دفتر، وزیر لشکر، وزیر وظائف، وزیر بقایا، صدراعظم و صحه و مهر پادشاه می رسید. امّا مینورسکی در سازمان اداری حکومت صفوی می نویسد: مستوفی الممالک انتصاب کلیه مستوفیان را تحت نظارت داشت و دستور العمل برای مأموران یا عمال مالی مقیم ولایات می نوشت و تحت نظر وزیر اعظم به کار مشغول بود و شخصا وزیر دارایی محسوب می گردید. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۹۸- ۱۰۱).

میرزا بزرگ قایم مقام و معتمد الدّوله میرزا عبد الوّهاب منشی الممالک و وکلاء دولت علیّه ایران با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیّه انگلتره و عالیجاه مشار الیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات مملکتین از قراری است که در عهدنامه تجارتنامه جداگانه لاحقه شرح داده خواهد شد.

فصل اوّل: اولیای دولت علیّه ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز هر عهد و شرطی که به هریک از دولت های فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باید باشد، بسته اند (۱)، باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران، راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی ازین طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیّه انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران، شود و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتّی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبور بازدارند، خواه از راه تخویف و تشدید (۲)، خواه از روی رفق و مدارا.

فصل دوّیم: چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدّت به دست راستی و صدق بسته آمد، امید چنانست که به خواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روزبه روز ملزومات و مقتضیّات یک جهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند مواحدت و موافقت در میان این دو پادشاه جم جاه فلک دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات (۳) و حکّام ولایات و سرحدّات مملکتین ابدالآباد برقرار و استوار باشد. پادشاه والاجاه انگریز قرار داد می نماید که اگر بر سر امور داخله ایران فی مابین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد، دولت بهیّه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیانا اگر احدی از مشارالیهم ولایتی و (۴) جایی [۲۴۴] از خاک متعلّقه ایران را به آن دولت بهیّه بدهند که به ازاءا)

۱- . ملی: (باید بستاند)

۲- . مجلس: (تهدید)

۳- . ملی: (ولایت)

۴- . مجلس: (یا)

آن کمک (۱) و اعانتی نمایند، هرگز اولیای بهیّه دولت انگریز به (۲) زیان [ایران] اقبال نکرده پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرّف در ممالک متعلّقه به ایران هرگز نخواهند کرد.

فصل سیّم: مقصود کلّی ازین عهدنامه آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کمک به یکدیگر نمایند، به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور این است که از امداد جانبین به یکدیگر هردو دولت قوی و مستحکم گردند. این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت، تجاوز نمودن از خاک متعلّقه به خود و قصد ملک خارج از ملک خود کردن است و خاک متعلّقه به هریک از دولتین ایران و روس از قراری است که به اطلاع وکلا دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد ازین مشخّص و معیّن گردد.

فصل چهارم: چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فی مابین دولتین علیّتین بسته شده قرارداد چنین است که، اگر طایفه [ای] از طوایف فرنگیان به ممالک ایران به عزم دشمنی بیایند و دولت علیّه ایران از دولت بهیّه انگریز خواهش امداد نمایند، فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیّه انگریز خواهش مزبور را به عمل آورند و لشکر به قدر و خواهش با سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان به ایران بفرستند و اگر فرستادگان لشکر امکان نداشته باشد، به عوض آن از جانب دولت بهیّه انگریز مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهدنامه مفصّله که من بعد فی مابین دولتین قویمتین بسته می شود، معیّن خواهد شد. الحال مقرّر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود. اگر دولت علیّه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع جنگ سبقت با طایفه [ای] از طوایف فرنگستان نمایند، امداد مذکور از جانب دولت بهیّه انگریز داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است، ایلچی دولت بهیّه انگریز را لازم است که از رسیدن آن به قشون، مستحضر و خاطر جمع شود (۳) و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می شود.

فصل پنجم: هرگاه اولیای دولت علیّه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلّم نظامد)

۱- . ملی: (کومک)

۲- . مجلس:+ (این)

۳- . ملی: (مستحضره خواطر جمع شوند)

فرنگ معلّم به ایران بیاورند، مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلّم بگیرند.

فصل ششم: اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیّه انگریز می باشند، نزاع و جدال با دولت علیّه ایران نمایند، پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقّت نمایند که فی مابین دولت علیّه ایران و آن طایفه صلح واقع گردد و اگر این سعی به جای نیفتد، پادشاه ذی جاه انگلستان به طریقی که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مأمور کند یا آن که دویست هزار تومان مقرّره را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیّه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فی مابین دولت علیّه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند، مضایقه ننمایند.

فصل هفتم: چون قرارداد مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه به شش [ماه] داده می شود، قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیّه انگریز داده می شود چنین شد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیّه هرچه ممکن شود زود [۲۴۵] تر و پیشتر مهم سازی نماید.

فصل هشتم: هرگاه طایفه افاغنه را با دولت بهیّه انگریز نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران ازین طرف لشکر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت بهیّه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از دولت بهیّه انگریز بگیرند از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل نمایند.

فصل نهم: اگر جنگ و نزاعی فی مابین دولت علیه ایران و افغان اتّفاق افتد، اولیای دولت بهیّه انگریز را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد، مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل دهم: اگر از روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار به ولایت انگریز نماید، به محض اشارت امنای دولت علیّه ایران، آن کس را از ولایات مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود، او را گرفته روانه ایران کنند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبوره، اشاره از امنای دولت ایران درباره او به حاکم آن حدود برسد، آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید، او را

گرفته روانه ایران نمایند و همچنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته [است].

فصل یازدهم: اگر در بحر العجم (۱) دولت علیّه ایران را امدادی ضرور شود، از دولت بهیّه انگریز به شرط امکان و فراغ بال، کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتی های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه ها عبور کند که امنای دولت علیّه (۲) ایران نشان می دهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

خاتمه ما که وکلا حضرتین علیّتین می باشیم، این عهدنامه مفصّله را که سابقا فی مابین وکلای دولتین علیّتین به فصول دوازده گانه نگارش یافته، حال به تغییرات چند که منافی دوستی و یک جهتی دولتین بهیّتین نبود و به صلاح حضرتین انسب می نمود، در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم به تاریخ بیست و پنجم ماه نومبر (۳) سنه یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذی حجّه الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مصطفویّه- علی هاجرها السّلام و التحیّه- تحریرا فی دار الخلافه طهران (۴)- صانها اللّه تعالی عن طوارق الحدثان و السلام و الاکرام.

ذکر ورود فرستادگان اطراف و فرستادگانی که به اطراف مأمور شدند و سایر اوضاع اتّفاقیّه

در وقایع سنه ماضیه ذکر شد که حضرت میرزا محمّد رضای قزوینی منشی دیوان اعلی به جهت تشیید بنیان موافقت به سفارت دولت عثمانی مأمور آمد. بعد از ورودت.

۱- . منظور از بحر العجم یا بحر فارس، خلیج فارس است.

۲- . ملّی: (علیه)

۳- . ملی: (نوینر)

۴- . ملی: (دار العلم شیراز) با توجه به ورود الس به تهران که مولف در ابتدای مطلب آورده است، دار العلم شیراز غلط و دار الخلافه طهران صحیح است. علاوه بر آن در نسخه مجلس، (دار الخلافه طهران) آمده است.

مشار الیه به دار الملک اسلامبول، کمال عزّت و احترام از آن دولت با احتشام نسبت به او مبذول افتاد. بعد از آن که مطالب مقرّره که در وقایع سفارت سفرای روم ایراد شد، صورت انجام یافت، مقضیّ المرام به دربار دولت خداداد شتافت [و] در اواخر شهر ذی حجّه الحرام همین سنه وارد در دار الخلافه طهران و مطالب سفارت خود را معروض رای عالم آرا داشته مورد تفقّدات فراوان آمد. در خلال این احوال احمد چلبی باب العرب از جانب اسعد پاشای وزیر دار السلام بغداد با عریضه ارادت فریضه و پیشکش همه ساله وارد تختگاه دولت و بعد از گذرانیدن عریضه و پیشکش و دریافت انعامات [۲۴۶] و احسانات دلکش رخصت انصراف به آن ناحیت یافت.

در بدایت این سال خجسته فال انجسوف نامی گرجی از جانب ینارال نیکولای ردیشچوف (۱) سردار روسیه به همراهی حاجی میرزا ابو الحسن خان به جهت مبارکی و تهنیت مصالحه میمونه به درگاه آسمان شأن وارد و سردار مشار الیه مراتب شکرگزاری و امتنان خود را از ظهور معاهده مبارکه و اهتمامی که در آن کار به عمل آورده بود، عرضه داشت پیشگاه حضور معدلت فواید داشته پیشکشی فراخور احوال خویش نیز انفاذ درگاه معدلت کیش نمود. از طرف قرین الشّرف همایون، نصر اللّه خان نوری غلام پیشخدمت خاصّه به جهت بروز التفات درباره سردار مزبور به همراهی فرستاده مذکور روانه تفلیس و یک دست خلعت آفتاب طلعت و یک راس اسب صرصر علامت و یک قبضه شمشیر هندی میلاد و یک قطعه نشان مرصّع شیر و خورشید که خاصّه دولت ایران و التفات ملوکانه را ترجمانست، مصحوب او به انعام سردار مشار الیه فرستاده شد.

پس از رجعت نصر اللّه خان مجدّدا سردار روسیه به جهت شکر این موهبت عظمی بولکونوک پالاوانیچ نام وزیر و مباشر امور عسکر را با پیشکشی فزون از مر به درگاه فلک فرّ فرستاده و زبان به شکرگزاری التفات خسرو زمان برگشاد. هریک ازین دو فرستاده که به فاصله شرفیاب شدند، از احسان خسروانه- علی قدر مراتبهم- بهره یاب آمدند و پا به ساحت ایاب زدند.

هنری الس وکیل دولت بهیّه انگریز نیز پس از اتمام عهدنامه مبارکه به صوبد.

۱- . ژنرال لیدنانه نیکولای ردیشخوف سپاردنی الک که عهدنامه گلستان را از جانب روسیه تزاری امضا نمود.

مملکت انگلتره شتافت و روز یکشنبه بیست و سیمّ شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز الدّین میرزای والی هرات و ابراهیم خان هزاره و بیگلر بیگی هزاره جات به شرف آستان بوسی مشرّف و وزیر مزبور پیشکش موفور از جانب والی مذکور گذرانیده از نوازشات نامحصور قرین انواع عزّت و شرف آمد. منظور فیروز الدّین میرزا از فرستادن وزیر دانا اوّل این بود که، معذرت جسارت (۱) عزیمت غوریان را بخواهد و ثانی، شکایت از تعدّیات شاه محمود و استدعای حمایت از جانب دولت ابدارکان نماید.

خلاصه حاجی آقا خان چندی در دربار خلافت متوقّف و در دویم شهر ربیع الاوّل سنه مزبور به اتفاق حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به صوب هرات متصرف شد. [وی] التفات های بی کران در ایّام توقف دیده خلاع فاخره به افتخار جناب فیروز الدّین میرزا مصحوب حضرت وقایع نگار عنایت گردید.

ابراهیم خان هزاره به سبب فتنه و فسادی که در باب غوریان نموده بود، مأمور به توقّف دار الخلافه آمده امارت طایفه مزبوره برحسب فرمان اعلی به آزاد خان ولد محمّد خان هزاره مفوّض شد. هم در آن اوقات جمعی از معارف ایل جلیل قاجار و برخی از اهالی استرآباد از تعدّیات میرزا رضی حمزه کلایی مازندرانی وزیر نوّاب محمّد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستانات به دربار عرش آیات به عرض شکایات آمدند و برحسب امر اعلی مهدی قلی خان دولوی قاجار را که از (۲) حکومت بندر ابوشهر معزول و به خدمت رکاب مشغول بود به ایالت آن ولایت بردند.

ذکر جسارت جناب حاجی

ملا محمد زنجانی در خسارت (۳) [به] ارامنه متوقفین دار الخلافه طهران و خرابی کلیسای ایشان و اخراج شدن از آن سامان

[۲۴۷] طلّاب علومی که بهره از ادراک روحانی ندارند و به سبب شهرت در میانت)

۱- . ملی: (شارب)

۲- . ملی:- (از)

۳- . ملی: (جسارت)

عوام کالانعام و اخذ مال مردم از حلال و حرام همّت به تحصیل مقدّمات می گمارند، پس از آن که در یک سفر عتبات (۱) یا دار السّلطنه اصفهان صرف و نحوی ناقص دیدند و چهار مسئله از روی کتاب شرایع در باب آداب وضو و نماز و حیض و نفاس برگزیدند، فی الفور علم پیشوایی برپا می نمایند و نمازهای مردم را به گردن گرفته سجّاده ریا و سالوس می گشایند. در حضور خواص از مجتهدین و ارباب معرفت و یقین یارای دم زدن ندارند ولی در مجمع عوام، خود را اعلم از جمیع خاص و عام می شمارند. در بدایت کار دست به امر عظیمی زنند که موجب شهرت آید و هریک از عوام کالانعام در ستایش ایشان محفل ها آراید. مقصود ازین تحقیق، داستان جسارت حاجی ملا محمد زنجانی پیشنماز در دار الخلافه طهران است و کلک سخن سرا احوال او را بدین نمط رطب اللسان:

مشار الیه جوانی بود از اواسط النّاس ولایت زنجان و چندی به هوای تقاضای جوانی در دار السّلطنه اصفهان با طلّاب هر سامان زانوزن و همدستان. از جمعی ثقات استماع شد که وقتی طلّاب مازندرانی و رشتی در مدرسه مادر شاه اصفهان از حسد الفت با آن جوان، دعوایی کرده شخص رشتی گوش (۲) طلبه مازندرانی را به دندان خایید و تا برهانی صاحب گوش را در دست نباشد، گوش او را به حلق فرو برده دم درکشید.

بالجمله پس از آن که قلیلی از مقدّمات صرف و نحو و علم فقه را ورزید، به دار الخلافه طهران آمده ساکن گردید. در ایّامی که مسجد جدید البنای سلطانی که قریب به اتمام بود، مشار الیه چند نفر از اتراک خمسه و آذربایجان و غیره جمع کرد و در زاویه [ای] از زوایای مسجد سلطانی پیشوایی می نمود. به سبب استعمال ردا و عصا و انداختن تحت الحنک ریا، رفته رفته مریدان بی معرفت پیرامان (۳) بر دور او جمع آمدند و بزم عوام فریبی را پروانه شمع شدند. بهانه [ای] می خواست که خود را معروف اولیای دولت علیّه سازد، بلکه به این وسیله به اخذ مال (۴) مردم بپردازد. از اتّفاقات، در اواخر شهر محرم الحرام شخصی از رنود بازاری خود را از شراب خلّاری سرمست ساخت و در معبری از معابر با جناب آخوند به کار عربده پرداخت. آخوند را از جسارت آن دیوانه، بهانه به دست افتاد و با جمعی از مریدان جانانه روی به خرابی کلیسای ارامنه نهاد، غافلل)

۱- . مجلس:+ (عالیات)

۲- . ملی: (گوشش)

۳- . پیرامون؛ مجلس: (بیرایان)

۴- . مجلس: (اموال)

از این که پادشاه مغفور شاه عباس ماضـی صـفوی به جهت اطمینان خاطر (۱) اهالی روم و فرنگ (۲) و تشیید بنیان موافقت با دولت هـای ایشان، در هریک از ولایات ایران جماعت گرج و ارمن را آورده ساکن ساخت و از ترتیب کلیساهای دار السّـلطنه اصـفهان و آذربایجـان و غیره به اطمینـان خاطر دول عیسویه پرداخت. علاوه برین آن طایفه از اهل جزیه انـد و موافق شـریعت حضرت رسالت پناهی، اذیّت اهل جزیه حرام است. جناب آخوند علی الصبّاح به کنایس (۳) آن جماعت رفته خم های شراب را سـرنگون کرد و در اسـباب عشـرت و مایحتـاج آن جمـاعت پریشانی و شـکست آورد بعضـی از اماکن آنها را به تیشه سـتم خراب و به اعتقاد خود بر آبروی شریعت افزود.

کارگزاران نوّاب حسن علی میرزا حکمروای دار الخلافه وقتی آگاه شدند که کار از کار گذشـته و امر دیگرگون گشته است. چون آخوند در سـلک [۲۴۸] طلّـاب بود و اذیّت او خلـاف رسم و آداب می نمود، لهـذا حسب الـامر الـاعلی تنبیه آخونـد به اخراج از بلد محوّل و با اهل و عیال از دار الخلافه بیرون رفته مشغول شغل اوّل شد.

سفرای دول عیسوی که در دربار دولت خسـروی بودنـد، از ظهور این عـدالت شادمانی ها نمودند و هریک مراتب مزبور را به دولت خود اعلام داشته، جمیع پادشاهان فرنگ ظهور این حمایت را از فرط دوستی و موافقت پنداشته، همّت بر اظهار امتنان و شکرگزاری گماشـتند. غرامت خرابی و مرتکبین بازیافت و تسـلیم ارامنه گردیـد و این نیز موجب ازدیاد امتنان سـفرای عیسویّه آمد.

وقتی هم جناب شـیخ محمّـد جعفر نجفی در دار العلم شـیراز این عمل را کرد و در خرابی خرابات و شـکست خمخانه جات و منع موذنین از گلدسته خوانی اهتمامات به عمل آورد، مولف این روزنامچه همایون، در آن اوقات جوان و در آن ولایت بودم و این سه رباعی را در آن سه فقره انشاء نمودم:

در منع غنا:

ای شیخ که کارت همه دم طاماتست گویی که غنا حرام اندر ذاتست

آن را که به دین ما غنا می خوانندصوت تو بود که انکر الاصوات است ت.

۱- . ملی: (خواطر)

۲- . مجلس: (فرانسه)

۳- . جمع کنیسه؛ در این جا منظور، کلیسا است.

در منع خرابات:

ای شیخ عبث زحمت اوقات مده بر دردکشان درس مقامات مده

خواهی که کنی دل جهانی آبادفتوی به خرابی خرابات مده در شکست خم شراب:

ای شیخ که بی جا خم می می شکنی وندر کف مستان دف و نی می شکنی

آن خم که به میخانه معمور دلت لبریز می ریاست کی می شکنی

بخش ۲

بهاریّه سال خجسته مآل تنگوز ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی گذشته از هجرت نبی و احضار سپاه نصرت پناه به رکاب ظفر همراه

مشعل فروزان خورشید درین سال فرخنده تأئید بعد از انقضای ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز سه شنبه نهم شهر ربیع الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی پای در شبستان حمل نهاد و قوای نامیه نفایس متنوّعه خویش را که چندی در قلعه زیرزمین پنهان داشت و اوقات بدورگردی مملکت گلشن (۱) می گماشت، بیرون داد.

سلطان بهار با جنود نامعدود ریاحین و ازهار به خوش ییلاق چمن (۲) نزول اجلال نمود و نوباوه نهال را به مصلحت احوال در پیشگاه جلال احضار نمود. سردار چنار با جیش بی شمار از سبزه مرغزار به محاصره قلعه خبوشان گلشن خروشان شد و عساکر باد بهاری به تسخیر بروج و نسترون خبوشان (۳). امرای طاغی بهمن و دی سبز قبایان غنچه و عمامه داران شکوفه را در حضرت خسرو ربیع به شفاعت برانگیختند و به خیال فتنه جویی مستقبل به دامان مکر و حیل آویختند. باز به حکم سلطان فروردین (۴) نوباوه سرو آزاد به ایالت خاورزمین جویبار مأمور آمد و موکب اردی بهشت به وصول تختگاه گلشن مسرور [شد]. سفیر وقایع نگار سحاب بهاری با افغان تندر به دار الخلافه چمنن)

۱- . ملی:- (گلشن)

۲- . خوش ییلاق در شمال شرقی شهرستان شاهرود در استان سمنان و منتهی الیه رشته کوه البرز است که توسط گردنه ای به همین نام به منطقه چهل دختر در شمال بسطام متصل می شود. (م)

۳- . مجلس: (جوشان)

۴- . ملی: (فیروز دین)

رجعت نمود و سلطان خردادماه به عزم زیارت روضه مطهّره گلزار و صید وحشیان نرگس و ازهار و شکار مرغان الوان منقار (۱) مرغزار نهضت فرمود.

شاهنشاه سپهر دستگاه با چهره رشک مهر و ماه و قامتی طوبی همراه از پای تا سر مانند خورشید منوّر غرق درّ و گوهر از خلوت خانه همایون به دیوان سرای خلافت مقرون خرامید و مبارکی عید سعید را آرایش اورنگ فلک آهنگ گردید. تخت امرای هفت اقلیم را که جای برجای ایستاده بودند، به لفظ گوهربار درر نثار مبارکباد گفت و گوهر ناسفته [۲۴۹] تهنیت را به الماس زبان معجز بیان سفت. سرفرازان عالم رخ ها بر خاک نیاز سودند و گوی سرفرازی در میدان جانبازی از خمیدگی (۲) چوگان قامت از خورشید سرافراز ربودند.

توپ های البرز کوب و نوبت خانه قیامت آشوب در خارج سرای همایون بلندآوا شد و پیلان الوند پیکر در پیشگاه حضور فلک فراز شعبده های عجیب و رقص های غریب تماشاییان آن بزم جنّت نصیب را بهجت افزا. بار یافتگان محفل شیلان (۳) از همت قاآن جمشید پاسبان پیل بالا بدره های (۴) سیم وزر یافتند و شاقان (۵) ماه منظر به پیمودن کاسات شهد و شکر نوبت به نوبت به جانب نام آوران هفت کشور می شتافتند (۶). خطبه خلافت به نام نامی حضرت سلطنت خوانده شد و عفاریت (۷) فتنه و فساد از تیر شهاب خطیب اریب و آمین باریافتگان محفل بهجت نصیب از اطراف سپهر مملکت رانده آمد بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان باز بنای رزم میدان شد و شیران (۸) بی سلسله و پلنگان تنگ حوصله، اعنی سپاه کینه خواه برحسب احضار شاهنشاه انجم سپاه به عزم التزام رکاب ظفر مآب از هر طرف خروشان آمدند.ن)

۱- . مجلس:+ (بهر)

۲- . ملی: (خمیده گی)

۳- . موقع صرف ناهار و صلای طعام، سفره امرا و بزرگان، طعام.

۴- . خریطه ای از جامه یا گلیم یا تیماج که طول آن از عرضش بیشتر باشد و آن را پر از پول کنند؛ همیان. (معین، ذیل بدره)؛ ملی: (بدرهای)

۵- . غلام بچگان.

۶- . مجلس: (می شتافت)

۷- . دیوان، اهریمنان (معین، ذیل عفاریت)

۸- . ملی: (شتران)

ذکر طغیان

اهالی قریه (۱) ذلف آباد فراهان و تعیین (۲) سپاه به دفع ایشان و عاقبت کار آن زمره پریشان

ابو دلف (۳) عباسی که یکی از امرا آل عبّاس بوده در اعمال فراهان قم (۴) دو شهر بنا کرده: یکی در زیرزمین و دیگری در بالای آن. شهری که در زیرزمین بنا نهاده، خاک را مجوّف نموده و جایی به ترکیب شهر مشعر بر عمارات و بیوتات و مساجد و معابد و کوچه ها و بازارها ترتیب داده است. اطراف این زیرزمین از روی تحقیق سه فرسنگ بی اغراق است و این حقیقت مذکور در السنه اهل آفاق. شهری دیگر بر بالای این زیرزمین بنا کرده و در هر خانه از شهر بیرونی سوراخی از آن زیرزمین ظاهر آورده است که هم باعث روشنایی زیرزمین است و هم در روز تنگ گریزگاه اهالی آن شهر متین.

بالجمله نام آن شهر را به مناسبت اسم خویش دلف آباد به فتح دال بی نقطه نهاده و چون به قاعده قدیم دال را به (۵) نقطه می گذاشته اند، به مرور ایّام و شهور ذلف آباد بضم ذال معجمه (۶) خوانده شد. به جز اهالی آن جا که بلدیّت دارند، هرکس از غربا در آن زیرزمین رود و بی بلد باشد، تا قیامت (۷) مفقود است و اثبات این معنی (۸) آیتی است، مشهود.

اکنون از شهر روی زمین قلیل آثاری باقی است، ولی از قراین معلوم می شود که طول و عرض آن چیست. خلاصه اهل ذلف آباد را یکنوع رشادت و شجاعتی فطری ذاتست و در مراتب تیراندازی و لوازم آن کامل الصّفات. قانونی دارند که همواره اوقات اموال خود را در آن زیرزمین می گذرانند و در اکثر زمان با حاکم فراهان همت به طغیان می گمارند. به محض ورود محصّل حاکم در هر خانه، صاحب آن در زیرزمین است و محصل بینوا از سوراخ آن زیرزمین نشانه گلوله کین. درین اوقات با ایمانی خان حاکم یاغی آمدند و محصّلان او را جواب داده یکباره طاغی شدند (۹). علاوه بر طغیان در معابره)

۱- . ملی:- (قریه)

۲- . ملی: (تعین)

۳- . ملی: (ابو ذلف)

۴- . ملی: (قسم)

۵- . مجلس:- (به)

۶- . ملی: (معجمه وار)؛ مجلس: (مجمعه نقطه دار)

۷- . ملی:- (تا قیامت)

۸- . مجلس: (دعوی)

۹- . ملی: (شده)

عـام به سـرقت امـوال تجّـار و سـايرين پرداختنـد و روزهـا در سوراخ پنهـان گشـته شب هـا به غـارت اموال مسـلمانان (۱) مى پرداختند.

اين كيفيّت به توسّط يوسف خان سـپهدار عراق به عرض خسرو آفاق رسيد و عبد اللّه خان گرجى يوز باشى غلامان شاهيسون بـا سواره خزل و پيـاده جانباز [۲۵۰] اخلاـج سـاوه و فراهـانى به تـدمير آن تيره بختان و تخريب قلعه ايشان و كوچانيـدن از آن سامـان مـأمور گرديـد. پس از وصول ايشان اهالى ذلف آباد خيرگى كرده معادل پانصـد نفر جمعيّت از تفنگچى در ميان خود فراهم آورده و به مقابله جنود ظفر نمود، شتافتند و در اندك زدوخوردى از ميدان مجادلت روى برتافتند و باز در آن زيرزمين رفته آرام يافتند.

افواج قـاهره اطراف آن زيرزمين را با قلعه ذلف آباد محصور نمودنـد و آب و آذوقه از ايشان قطع كرده ابواب بلا بر چهره آن قوم بى حيـا گشودنـد. چنـد روز بـدين منوال گـذشت كـار آن جماعت بالمرّه پريشان گشت، لهـذا از در عجز و لابه درآمـده طـالب امـان شدنـد و شب هنگـامى عيـال و اطفـال خود را برداشـته هرچنـد تن به سـمت يكى از ممالك عراق و آذربايجان و خوزسـتان و غير آن روان آمدنـد. احمـال و اثقال ايشان كّلا كسـيب غازيان ظفرنشان شـد و قلعه و امكنه آن سـرزمين از تيشـه انتقام ويران آمد.

اكنون قلعه ذلف آباد و اماكن آن قوم ضـلالت بنياد چون مسـكن بوم شوم خراب است و اهالى آن جا آواره به هر قلعه و باب، ولى شـهر زيرزمين به احوال خود باقى است و احـدى را قدرت بر خرابى آن نيست. خلاصه مأمورين در ازاء اين خدمت مورد آفرين شدند و محصورين در خداء اين خيانت آواره به هر سرزمين آمدند. بمنّه وجوده.

ذكر تعيين اسـماعيل خان دامغانى سـردار به محاصره قلعه خبوشان و حركت موكب فيروز اعلى به جانب چمن خوش ييلاق و اوضاع و اتفاق تا نزول حضرت خسرو آفاق به دار الخلافه سپهر مساق

در وقايع سال قبل ايراد شد كه خوانين اكراد بدنهاد خراسان از صدمات سپاهن)

۱- . مجلس: (مسلمان)

فیروزی نشان خسارت کلّی یافته متعهّد خدمت شدند، [امّا] پس از مراجعت اسماعیل خان سردار سپاه جرارّ، باز به اغوای اسحق خان قرایی مکّار از در خلاف آمدند. تنبیه ایشان مجدّدا در کیش مصلحت اندیشان لازم افتاد و برحسب امر اعلی اسماعیل خان سردار با جمعیّتی از قشون رکابی در اواخر شهر جمادی الثانی سنه مزبوره به محاصره قلعه خبوشان روی نهاد. نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا به مصلحتی چند احضار به رکاب ظفر مآب و موکب فیروز همایون با جمعیّتی انجم مقرون در روز شنبه هفدهم شهر رجب المرجّب از دار الخلافه طهران حرکت نموده پس از اندک روزی چمن خوش ییلاق که از ارباع ولایت کبود جامه استرآباد است، مضرب خیام مجرّه طناب گردید.

اسماعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین روانه گشته وارد کردستان و خوانین کرد و ترک نیز به عزم مخالفت کّلا مجتمع در خبوشان شدند. سردار و (۱) سپاه رکابی اطراف قلعه خبوشان را احاطه کرده سنگرهای متین بستند و خوانین بدآیین از بیم سپاه ظفر قرین قدرت مجادله روبرو در خود ندیده مانند مستورات عفّت علامات در احجال اندرون حصار نشستند.

محمّد خان قاجار دولو نایب خراسان نیز برحسب امر خدیو دوران به اتّفاق اسحق خان قرایی و جمعی از قشون رکابی و خراسانی از ارض اقدس حرکت و به محاصره قلعه رادکان شتافتند و روز اوّل قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلر خان چاپشلو حاکم اتک از قلعه با جمعیّت خود برآمده و جنگی روبرو کرده، هزیمت یافتند.

بیگلر خان بعد از هزیمت به ولایت دره جز که محلّ حکومت اوست [۲۵۱] تاخت و قوجه خان مجدّدا در کار قلعه داری پرداخت. با آن که در آن روز تسخیر حصار رادکان آسان بود، باز اسحق خان قرایی از فرط هرزه درایی محمّد خان نایب را فریب داد و به جهت رفع بحث حاصل دور رادکان را با اموال رعایا تاخته و از دور رادکان برخاسته در خارج خبوشان به اردوی سردار ملحق شدند.

در پیشگاه حضور شاهنشاه عدالت دستور حکایت تزویرات اسحق خان و بازداری لشکر منصور از تسخیر قلاع رادکان و خبوشان معروض افتاد و مجدّدا فرامینو)

۱- . ملی:- (و)

عتاب آیین به عهده سرداران با تمکین در باب تسخیر قلعه خبوشان شرف صدور یافته [و] شاهنشاه آگاه پیغامات غضب آمیز به اسماعیل خان سردار و سایر همراهان داد چون اهتمامات حضرت صاحبقران را درین باب زیاده دیدند، لهذا در یوم بیست و هشتم شهر شعبان المعظّم تسخیر قلعه را آماده گردیدند. پیادگان جانباز بختیاری دامان پردلی بر میان زده و چهار دسته گشته بر چهار برجی که در چهار سمت قلعه خبوشان و مشحون از مستحفظین با نام و نشان [بود] یورش آوردند [و] از یمن طالع فیروز خسروانی به یک حمله هر چهار برج را مسخّر نموده مستحفظین اکراد را کلّا طعمه شمشیر هندی میلاد کردند.

بعد از تسخیر بروج بلافاصله روی به قلعه خبوشان نهادند و بنای بنیاد قلعه- گیان را در اندک زمانی به باد فنا دادند. قریب آن بود که قلعه مسخّر شود، باز اسحق خان قرایی از راه فتنه زایی تسخیر قلعه و تدمیر خوانین را مناسب احوال خود ندیده در نزد سرداران جلیل محمّد خان و اسماعیل خان، متعهّد خدمت خوانین اکراد گردید. امیر گونه خان پدر رضا قلی خان زعفرانلو که مردی سالخورده و تجربه کرده بود، ولد خود و (۱) نجفقلی خان شادلو را در قلعه گذاشته خود به اردوی سپاه ظفر پناه آمد و معتمدین به (۲) ارض فیض قرین فرستاده عالی جنابان میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدان میرزا محمد (۳) مهدی شهید ثالث را به شفاعت خواسته خود نیز تا آمدن ایشان به این طریق عذرخواه گردید که پسران رضا قلی خان و نجف قلی خان (۴) را با نسوان ایشان با مالیات دو ساله خبوشان تسلیم سازد و خود در خدمت آن دو جناب به عزم درگاه فلک جناب پردازد و پس از آن که موهبت جان بخشی را با خود یار بیند و از رکاب مستطاب مراجعت کرده مجدّدا در خبوشان منزل گزیند. رضا قلی خان و نجف قلی خان را نیز به دار الخلافه طهران فرستاده خود در ارض اقدس همواره در شاهراه خدمت آسوده نشیند.

بالجمله جنابین محترمین از ارض اقدس رسیدند و در انجام این مهامّ همداستان گردیدند. پسران و نسوان مقرّره روانه ارض اقدس و حضرات عالی درجات با امیر گونهن)

۱- . ملی:- (و)

۲- . ملی:- (به)

۳- . ملی:- (محمد)

۴- . ملّی: (نجفعلی خان)

خان زعفرانلو و حسین علی خان قرایی در چمن خوش ییلاق شرفیاب رکاب مقدّس شدند. به شفاعت آن دو سیّد فاضل، گناه آن پیر جاهل و سایر خوانین ناقابل بخشیده شد و اسماعیل خان سردار از تعرض به آن ولایت ممنوع گردیده و مشروط به این که امیر گونه خان بعد از مراجعت به عهد خود وفا نماید و رضا قلی خان و نجفقلی را به دار الخلافه فرستاده متصدّی کار خدمت آید [و] هرگاه پس ازین خلافی از ایشان به ظهور رسد، شفاعت احدی درباره آنها مسموع نباشد و شحنه قهر قهرمانی در اجرای سیاست به هیچ نوع ممنوع نباید.

خلاصه نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا مجدّدا به والی گری مملکت خراسان سرافراز و به مرافقت آن دو سیّد سعادت انباز [۲۵۲] و سایرین روانه ارض میمنت دمساز شد. پس از انجام ماه صیام موکب با احتشام نیز از چمن مزبور حرکت و چند روزی در ارباع ساواشی (۱) فیروزکوه مشغول شکار و طرب گشته، در روز چهارشنبه بیست و دویم شهر شوّال المکرم عرصه دار الخلافه از فیض ورود شاهنشاه فیروزی آیت قرین هشت جنّت آمد.

ذکر آمدن رشید خان افغان به اتّفاق وقایع نگار و عزیمت شاهانه

به شکار مسیله و زیارت قم و مراجعت به مقر خلافت جاوید تحشم (۲) در وقایع سال قبل ایراد شد که حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار به سبب بروز التفات درباره حاجی فیروز الدین میرزا، مأمور هرات گردید. پس از وصول مشار الیه حاجی فیروز که آن همه ابواب التفات بر چهره خود گشاده دید به طمع افتاد که به حمایت کارپردازان دولت خداداد به برادر خود شاه محمود مسلّط آید و جمعیتی از دربار فلک مدار خواسته که در عزیمت ولایات (۳) قندهار و کابل هنگامه ها آراید، لهذا کمال عزّت وم)

۱- . از این صحنه تصویری بسیار زیبا در این مکان حجّاری شده است. اعتماد السلطنه ساواشی را در روزنامه اردوی همایون نمره دوم. صفحه ۴۴ تنگه واشی خوانده است.

۲- . ملی: (ولایت)

۳- . ملی:- (جاوید تحشم)

اعتبـار دربـاره حضـرت وقـایع نگـار مبـذول داشـته و رشـید خـان درّانی را بـا پیشکشـی فراوان بـه اتفّاق مشـار الیه به سـفارت برگماشت.

مشار الیهما در اواخر شـهر ذی قعده الحرام وارد آسـتان خلافت نشان [شدند] و پیکش فیروز از نظر معدلت اندوز گذشته موقع قبول و اسـتحسان یافت. چون مطلب رشید خان عمده بود، لهذا چندی در دار الخلافه او را موقوف داشته در سرای جناب میرزا محمـد شـفیع صـدراعظم به خوشـی به سـر می برد تـا از قراری که- انشاء الله تعالی- ذکر خواهـد شـد، روی به صوب مقصود آورد.

بـالجمله در اواسـط شـهر ربیع الاوّل سـنه یکهزار و دویست و سـی و یک که عرصه کوه و هامون از نزول برف سـیمابی سـلب گردید و ساحت دار الخلافه از شدت سـرما و برف به طرزی عجب [شد] موکب همایون به عزم شکار مسیله که از گرمسیرات قم است، عزیمت نمود. پس از آن که عرصه کوه هامون از وجود کبکان خوش خرام و آهوان سیم اندام خالی گردید، به عزم زیـارت حضـرت معصومه- صـلوات الله علیهـا- نهضت فرمود. روزی سه چـار [بـار] در آن روضه مینو آثار اوقات به خضوع و خشوع به سر شد و پس از آن قهستان قم و سامان سایر البلوک و اخلاج از فرّ نزول حضرت صاحبقران معدلت شمول طعنه زن سپهر (۱) اخضر آمد.

یوسـف خـان گرجی سـپهدار عراق و خوانین عراقی (۲) جبهه سای آسـتان فلک پاسـبان و از گذرانیـد پیشـکش دلکش مورد عنایـات و تفقّـدات بی پایـان شدنـد بعـد از استیفـای حظّ کامل از شـکار کبکان و آهوان شـیرین شـمایل باز خاطر همایون به رجعت دار الخلافـه مایل آمـد. در روز دوازدهم شـهر ربیع الثانی، آن عرصه بهشت مبانی را از یمن نزول حضـرت صاحبقرانی طراوتی بی اندازه حاصل شد. در خلال این احوال مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلر بیگی استرآباد و یموت، حسـین و قربان نـام ایکـدریموت را که ولـدان یـک نفر از قاتلاـن مرحوم حسـین قلی خان والـد بزرگوار داور تاجـدار بودنـد، گرفته به دربار سلطـانی فرسـتاد در عرض راه، قربـان نـام، شب هنگـام خود را بکشت. حسـین نیز خواست خود را بکشـد، تیغی که در دسـت داشت به زنجیر گردن او کشیده شد و دم تیغی)

۱- . ملی:+ (آمد)

۲- . ملی:- (عراقی)

برگشت و مستحفظین باخبر و از آن پس او را درست نگاهداری کرده به درگاه آسمان فر آوردند. حضرت اعلی بر جان آن خبیث بخشود و چشمان او را از حدقه [۲۵۳] برآورده به جانب دشت روان فرمود. بالجمله در همین سال این بنده مدحت سگال، به تفویض خدمت دار الانشای همایون و کتابت اسرار مکنون بهره ور و ترسل نگاری دیوان صدارت اعظم نیز ضمیمه آن خدمت (۱) معتبر آمد.

[مصرا]ع:

یاد باد آن روزگاران یاد بات)

۱- . ملی:- (خدمت)

بخش ۳

بهاریه

بهاریه (۱) سال میمون فال سیچقان ئیل مطابق یکهزار و دویست و سی و یک هجری و سرداری فرج الله خان به خراسان و رجعت رشید خان افغان

هنگامه آرای عرصه خاور و یکّه تاز ساحت باختر اعنی خورشید انور، درین سال فرخ فرّ بعد از انقضای چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبه (۲) بیست و یکم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و یک هجری از سرای حوت به میدان حمل نهضت آرای شد و در عرصه خاورزمین گلشن از ورود جنود سوری و سوسن به دفع خوارزمیان دی و بهمن هنگامه ها برپا [نمود]. نوباوه سرو آزاد با خیول سبزه و ازهار اطراف قلعه چمن را محصور آورد و مسرع باد نوروزی از جانب سلطان بهار او را از مداخلت منع کرد و موکب خسرو اردی بهشت به سلطانیه چمن نزول فرمود.

جگرگوشگان قوای نامیه را به پیشگاه حضور خویش احضار فرمود. (۳) بنیاد امیر خیانت پیشه بهمن با خلف ناخلف اسپند به ضرب تیشه انتقام از پای درآمد و افغان تندر در تصرّف حصار گلشن بر فلک اخضر رسید. سفیر وقایع نگار هزاردستان در شهربند گلستان پای بند شد و نوباوه سرو سهی به ایالت خاورزمین گلزار حکمران بر هر پست و بلند. از عزل و نصب نوباوگان نهال ممالک گلزار را طراوتی دیگر حاصل شد و کوه نشینان لاله و شقایق را از یورش ابر آذار خون ها در سینه و داغ ها بر دل ماند.

کنارنگ (۴) کیهان و خداوند جهان اعنی شاهنشاه صاحبقران و خسرو کشورستان بهر.

۱- . ملی: (بهار)

۲- . مجلس: (شنبه)

۳- . مجلس: (نمود)

۴- . کنارنگ: حاکم، ناظر، فرماندار.

جهت مبارکی نوروز فیروز اورنگ خلافت را از فرّ جلوس همایون رونقی تازه داد و دست دریانوال به افشاندن بدره های (۱) سیم وزر بر جیب و دامان کهتر و مهتر برگشاد. پس از انقضای بزم شیلان چند روز به عیش و عشرت گذشت و بعد از گذشتن زمان عیش هنگام نهضت و زمان طیش گشت. چون خوانین خراسان به اغوای آن (۲) پیر گرگ قرایی نقص عهد را پیشه ساختند و به طریق ماسبق خیال خودسری پرداختند، نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا مستدعی مأموریّت لشکری به جهت تنبیه خوانین اکراد از رکاب ظفر بنیاد شد، لهذا فرج الله خان افشار نسقچی باشی با معادل ده هزار پیاده و سوار رکابی به صوب خراسان مأمور [و] در اواخر شهر جمادی الاول روانه آن حدود و ثغور شد.

رشید خان افغان را نیز رخصت داده و حضرت میرزا محمّد صادق وقایع نگار را نیز با او فرستاده به جناب حاجی فیروز الدّین میرزای والی هرات اعلام داشتند که اکنون فرستادن جمعیّت به جهت امورات منظوره مصلحت نیست؛ تا بعد ازین ملاحظه شود که قرار خوانین بدآیین برچیست. عذر این فقره را موقوف به تقریرات زبانی فرستاده داشتند و مشارالیهما به همراهی فرج الله خان روی به آن صوب گذاشتند.

ذکر آمدن محمد رحیم خان خوارزمی به حوالی استرآباد و شکست او از جلادت لشکر ظفر بنیاد و حرکت موکب اعلی به سلطانیّه خلد نهاد

بعد از قتل خواجه کاشغری، قربان قلیچ خان یموت که همواره اوقات فتنه آرای داشت [۲۵۴] بود، طوایف ترکمان را بی سروپا یافت و باز از راه فتنه جویی خیالی تازه کرده به جانب خوارزم شتافت [و] محمّد رحیم خان اوزبک والی خوارزم را به عزیمت دشت اتک و گرگان و گرفتن وجه زکوه و گروگان از طوایف ترکمانان دعوت کرد و خان مزبور هم که خود همواره طالب این فقره بود، با احتشادی تمام روی به ولایت درون و مهین آورد. از ترکمانان تکّه زکوتی بی حساب گرفت و گروگانی معتبر ستاند و جمعیی)

۱- . ملی:- (بدره های)

۲- . مجلس: (ای)

سوار همراه کرده گروگـان را به جـانب خیوه رانـد و پس از استیلای بر تکّه، به همین عزم به سوی دشت گرگـان آمـد که با طوایف یموت و کوکلان نیز همین عمـل را معمول دارد و ایشـان را هم مثـل جمـاعت تکه تابع خویش آرد. چون این خبر به عرض دارای دادگر رسید، فی الفور فرج الله خـان افشـار را که بـا جمعیّت بسـیار به خراسـان مأمور شـده بود، فرمایش داده از ولایت بسطام عازم حدود استرآباد گردید. ذو الفقار خان و مطّلب خان نیز با جانبازان سمنان و دامغان به او ملحق و مهدی قلی خـان بیگلر بیگی استرآبـاد هم بـا جمعیّتی که داشت، روی به موافقت قشون رکـابی گـذاشت. از آن طرف محمّـد رحیم خـان اوزبک به سامان فنـدرسک (۱) و چناشک (۲) و قـانچی روانه و این معنی مقـابله ترکان قاجار و اوزبکان غـدّار را بهانه شـد. خـان اوزبـک بـا کمـال تشویش آدمی از خویش نزد ذو الفقار خان دامغانی فرسـتاد [ه] از روی عجز چنین پیغام داد که: مرا از عزیمت این دشت به جز اخـذ زکوه شـرعی از ترکمانان دیگر منظوری نیست. این اجماع قشون پادشاهی و این طیش سـرداران دولت در مخاصمه و مجادله از چیست؟

ذوالفقار خان آدم او را در خیمه راه نـداد و چون شـنیده بود که اوزبکان ساز چکور را خوش می نوازند، در وقت خواب او را خواسـته و در خارج خیمه او را (۳) بر روی خاک نشانیـده تا هنگام صـبح چکور می نواخت و صـبح بدون جواب به مراجعت پرداخت.

بالجمله در حدود پسـرک من اعمال فندرسک تلاقی عسـکرین دست داد و خان خوارزم در روز اوّل در سنگر توقّف نموده و جمعی از سـران اوزبکیّه را با جنود خوارزمیّه به مقابله شـیران ژیان فرسـتاد. در حمله اوّل در چون روباهان دغل از برابر شـیران رمیدند و جمعی از ایشان مقتول گردیده بقیه السّیف به دامان فرار آرمیدند.

علی الصّـباح که رایت فیروزی آیت مهر، چون اختر کاویانی شاهنشاه خورشـید چهر، از کنار افق طالع و خوارزمیان کواکب را همان شکوه طلیعه آفتاب قالع و قامع آمد،ا)

۱- . فندرسک از توابع شهرستان رامیان در نزدیکی گرگان امروزی.

۲- . چناشک یا خباشک- چوناش: قصبه ای بود میان جاجرم، خرقان و گرگان که به بزرگی و محکمی شهرت داشته (معین، ذیـل چناشک)؛ قلعه محکم آن سابقه ای دور و طولانی دارد. به طوری که در تواریـخ آمـده است، قابوس بن وشـمگیر زیاری در این مکان به قتل رسید. (ر. ک: تاریخ مفصّل ایران، عباس اقبال، ص ۱۴۳).

۳- . مجلس: (او را)

خان خوارزم باز مثل روز گذشته اراده حرکت از سنگر نداشت و اوقاتی را به دفع الوقت می گذاشت. سرداران سپاه ظفر پناه پرچم رایات خسروانی را گشادند و پیاده و سوار [ه] لشکر منصور را با توپ خانه صاعقه دستور، فوج فوج و دسته دسته کرده و تیپ آرایی خویش را به عمل آورده روی به عرصه رزم نهادند. یکّه تازان سواره لشکر از صف جدا گشته تا حوالی سنگر خان خوارزم راندند و آیات سرزنش و توبیخ به گوش هوش خوارزمیان خواندند.

محمّد رحیم خان لا علاج دست از جان شسته با معادل سی هزار نفر از اولجاریه اوزبکیه و ترکمانیه از سنگر پای جسارت بیرون نهاد، در برابر جنود مسعود صف آرا گشته به آیین خویش بایستاد. نخست توپچیان چابک دست لشکر فیروزی اثر عقدهای گلوله از گلوی توپ البرز کوب گشادند و پیادگان [۲۵۵] سپاه منصور در انداختن تفنگ شهاب دستور به آیین نظام، داد مردی و مردانگی دادند.

خان خوارزم سواران لشکر خود را اذن به یورش داده خود نیز متهوّرانه در میدان رزم پای نهاد. طالع فیروزی مطالع شاهنشاه صاحبقران یاری کرده به یک شیلیک (۱) توپ صاعقه کوب آن قوم بی باک را از پای درآورد. از صدمات مهرهای آتشین توپ و تفنگ، مانند برگ از درخت می ریختند و تاب ثبات نیاورده و چون بخت خویش برگشته به دامان فرار آویختند. خان خوارزم از معرکه رزم به طوری گریخت (۲) که تا باب خیوه (۳) عنان از دستش نگسیخت. تا جایی که قدرت تعاقب بود، شیران لشکر از عقب آن روباهان بدگوهر شتافتند و جمعی را از لباس حیات عاری ساخته روی برتافتند. اردوی خان کلّا بر جا مانده از اشتر و استر و سایر اسباب تجمّل آن خیره سر به قدری کسیب غازیان مظفّر گردید که از حساب بیرون است و محاسب اندیشه در ادراک آن به زاویه عجز مقرون. بالجمله بعد از اعلام این خبر به امنای دولت جاوید اثر، فرج اللّه خان افشار با همان لشکر ابواب جمعی باز به صوب خراسان مأمور شد و موکب فیروز به جهت ییلامیشی در چمن سلطانیّه دلفروز در روز سه شنبه هفتم شهر رجب المرجّب سنه مزبور و با سپاهی منصور عزیمت را به ظهور آورد.د)

۱- . مجلس: (شلیک)

۲- . ملی (از معرکه رزم گریختند)

۳- . ملی: (خیود)

بعـد از نزول اجلال به آن چمن طراوت اتّصال شاهزادگان حمیـده خصال، حضـرت نایب الخلافه عبّاس میرزا از آذربایجان و قوام السّلطنه محمّد علی میرزا از کرمانشاهان و شـجاع السّلطنه حسن علی میرزا از دار الخلافه طهران برحسب احضار به تعاقب یکـدیگر رسیدند و برادران بلنـد اختر از دیـدار یکـدیگر بهره منـد و از وفـور التفـات گونـاگون شاهنشـاه صـاحبقران هریک جداگانه سربلند گردیدند.

[مصرا]ع:

سه آفتاب به یک آسمان نزول نمود

ذکر عزیمت نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا والی مملکت خراسان به محاصره قلعه رادکان و ممنوع شدن از جانب دیوان

نوّاب شاهزاده محمّـد ولی میرزا را معلوم آمـد که حرکت محمّد رحیم خان اوزبک از خوارزم و جسارت او تا سامان استرآباد به اشـاره خـوانین اکراد ضـلالت بنیـاد بوده، لهـذا مجـدّدا تنبیه آن جمـاعت را لازـم یـافته و جمعیّـتی از قشون رکـابی و جنود خراسانی فراهم آورده محمّـد خان قاجار دولو نایب خراسان با امیر قلیـچ خان تیموری و عبد الکریم خان عرب (۱) بسطامی را به محاصـره قلعه رادکان و تنبیه قوجه خان کیوانلو مأمور ساخت و خود نیز در ساعتی سـعد با اسحق خان قرایی به خارج ارض اقدس نقل مکان کرده به اجماع قشون نیشابور و سبزوار پرداخت.

مأمورین قلعه رادکان را در عرض راه معلوم شد که بیگلر خان چاپشـلو حاکم دره جز اراده حمایتی نسبت به قوجه خان حاکم رادکان کرده به عزم شبیخون سپاه منصور جمعیّتی فراهم آورده است، لهذا به قانون سپاهی گری نخست دفع او الزم دیدند و با جمعیّتی که داشتند روانه سامان دره جز گردیدند.

بیگلر خـان هم بـا جمعیّتی که از افواج ترکمانان تکه و چاپشـلو داشت، به مقابله شـتافته پس از انـدک کرّی تاب درنگ نیافته روی به فرار گذاشت. مأمورین به تعاقب اوب)

۱- . ملی:- (عرب)

تاختند و حصار مشـهور به قلعه عمارت را از تصـرّف او گرفته [به] نهب و غارت او پرداختند. مال و اسباب او از صامت و ناطق آن چه در قلعه بود، کسـیب غازیان نصـرت [۲۵۶] نصـیب شـد و بیگلر خان جریـده و سـبای به دره جز شـتافته از ما یعرف بی نصیب ماند.

مـأمورین پس از تنبیه آن مفسـد بی دین مجـدّدا به محاصـره قلعه رادکـان سـبک عنـان شدنـد و نوّاب شاهزاده نیز به ظاهر [از] ارض اقدس حرکت کرده وارد خارج حصار رادکان با همراهان آمدند. اگرچه ظهور این معنی خلاف رای خوانین اکراد بود، ولی تا امر را مشـتبه سازند، رضا قلی خان زعفرانلو در خبوشان متوقف و امیر گونه خان پدر خویش را (۱) با جمعیّتی از اکراد خبوشانی به عزم خدمت گزاری دولت خسروانی روانه و مشار الیه در خارج رادکان به اردوی والا پیوست و علی الظّاهر دل بر خدمت و جانفشانی بست.

اسـحق خـان قرایی را از راه هرزه درآیی بـا قلعه گیـان در خفیه مراودتی بود و شب ها اعانت ها از آب و آذوقه نسـبت به قلعه گیان می نمود و روزها در خدمت شاهزاده بر اصـرار در محاصره می افزود. امیر گونه خان زعفرانلو را خواست فریب دهد که پسر خود رضا قلی خان و نجفقلی (۲) خان شادلو را با جمعیّتی وافر خواسـته شب هنگامی اردوی نوّاب شاهزاده را بر هم زنند و آشوبی تـازه برپا کننـد. چون امیر گونه خان مزبور در سال گذشـته در چمن خوش ییلاق در خاکپای خسـرو آفاق تعهّـدات زیاد در اجرای خدمت دولت قوی بنیاد کرده بود، لهذا راضـی به این معنی نگشته قرار کار را بر آن دادند که معتمدین چند از خوانین ترک و کرد با عرایض ضـراعت آمیز به درگاه خسرو معدلت انگیز فرستاده عذرخواه جرایم قوجه خان گردند. بالاخره به تـدارک این کـار عمـل نمودنـد و یورش به قلعه رادکـان را به دفع الوقت گذرانیـده منتظر جوابی از امنـای دولت ابـدارکان بودند.

فرسـتادگان خـوانین قبـل از حرکـت رایـات ظفر قرین به دار الخلافه بهجت ضـمین وارد و مطـالب ایشـان به عرض صـاحبقران مروّت فوایـد رسـید. شاهنشاه آگاه چون رای ایشان را درین کار متّفق دیـد، بنابر مصـلحت ملک داری به منع نوّاب شاهزاده از محاصرهی)

۱- . مجلس:- (را)

۲- . ملی: (نجفعلی)

قلعه رادکان جازم گردید. فرمانی قضانشان از مصدر خلافت به افتخار نوّاب شاهزاده صادر و عباسقلی خان پیشخدمت نوایی به چاپاری به صوب خراسان سایر آمد [و] با وجود کبر سنّ در عرض شش روز خود را به اردوی نوّاب والا رسانید و حضرت والا بعد از اطّلاع از حکم صاحبقران قلعه گشا فی الفور از محاصره قلعه رادکان دست کشید و روانه ارض اقدس گردید. امیر گونه خان مستدعی مراجعت به صوب خبوشان شد و اسحق خان قرایی بعد از ورود به ارض اقدس باز آتش فساد را دامن زنان آمد غافل که آن آتش، چنارآسا در وجودش گیرد و عنقریب دودها از دودمانش راه کره اثیر در پذیرد.

فرد:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات (۱)بدی را خود بدی باشد مکافات

ذکر خبر قتل اسحق خان قرایی و ولدش حسین علی خان و حرکت موکب اعلی

از سلطانیه به دار الخلافه (۲) طهران در وقایع سال قبل ایراد شد که نوّاب شاهزاده محمد ولی میرزا در چمن خوش ییلاق از شاهنشاه آفاق نوازش ها دیده با خلعت والی گری مملکت خراسان به اتّفاق علما و سادات و خوانین آن ولایت روانه ارض اقدس گردید. اسحق خان قرایی فتنه جو باز کار را منافی رای خود یافت و کرّه بعد اخری به زاویه مکر و خدیعت شتافت [و] حسین علی خان ولد خویش را با آن که تازه در رکاب نوّاب شاهزاده از اردوی اعلی مراجعت کرده در ظاهر به بهانه استدعای [۲۵۷] تفویض حکومت ولایت ترشیز و در باطن به جهت تدبیر عزل نوّاب شاهزاده از والی گری آن مملکت فیض آمیز روانه دربار دارای معدلت انگیز ساخت و به زبانی که می دانست به عرض فقرات معروضه پرداخت.

شاهنشاه آگاه بنابر مصلحت ملکداری عزل نوّاب شاهزاده را مناسب ندید، ولی به جهت اطمینان خاطر آن پدر و پسر و رفع توهّم و وحشت ایشان از نوّاب شاهزادهه)

۱- . ملی: (اوقات)

۲- . مجلس:- (دار الخلافه)

دوران، حکومت ولایت ترشیز را به اسم حسین علی خان عنایت و قبل از حرکت رایات ظفر آیات به صوب سلطانیّه او را مقضیّ المرام روانه آن حدود و ناحیت گردانید.

مشار الیه از فرط غرور بدون اعتنا به نوّاب شاهزاده (۱) نخست روی به ولایت ترشیز نهاد و مدّتی در آن جا توقّف کرده قرار در کار انضباط آن ولایت می داد که در روز مصلحت قلعه سلطان آباد آن ولایت را مأمن خویش نماید و به سبب استحکام آن قلعه هنگامه ها آراید.

از آن طرف، اسحق خان پدر بدگهرش باز در تفکر (۲) فتنه و فساد افتاد و حسن بیک قرایی را مجدّدا به جهت شکایت از سوء سلوک نوّاب شاهزاده و تعیین شاهزاده دیگر به درگاه معّلی فرستاد. نوّاب معزّی الیه که از رفتار سابقه او زخم ها در دل داشت، این کردارهای لاحقه نیز بر زخم های سابقه نمک می گذاشت، اتلاف او را روزبه روز بل لحظه به لحظه طالب بود، ولی با بودن ولدش حسین علی خان در ترشیز مصلحت اقتضا نمی نمود. بالاخره در روزی که خبر ورود حسین علی خان به ارض اقدس به نوّاب والا رسید در جزو تمهیدات به کار برده به تدارک اتمام کار آن ولد و والد غدّار کوشید. اسحق خان در حضور اشرف ایستاده بود که حسین علی خان با لباس سفر وارد عمارت گشته از دور تعظیمی در کمال رعونت و استغنا کرده و شاهزاده او را پیش خواسته بنای سئوال و جواب شد و آن کفتارزاده را در گفتار جواب و سئوالات نوّاب شاهزاده از روی غرور کار منجّر به خشونت و عتاب آمد. لشکر غضب بر جنود حوصله زبردست گشته (۳) و کار از مرحله رسوم بردباری و ملاحظه فنون ملکداری درگذشت؛ فی الفور به سیاست فرمان داد و پدر بدگهرش را نیز بلافاصله از عقب پسر به درکات سقر فرستاد. یک طناب بر گردن هردو بسته شد و رشته فساد خراسان بل فساد جهان در یکنفس از هم گسسته آمد.

نعش پلید آن دو مفسد عنید را در وسط میدان ارک انداختند و پس از آن به ضبط اموال و حبس متعلّقان بدخصال او پرداختند.

در اواخر شهر رمضان المبارک این خبر بهجت اثر در چمن سلطانیّه به عرض دارای دادگر رسید و دولتخواهان شوکت علیّه را در حقیقت عیدی بزرگ ظاهر گردید.

علی الظاهر به جهت اطمینان خاطر سایر خوانین طاغی، به نوّاب شاهزاده فرمایشاته)

۱- . مجلس:+ (غیور)

۲- . مجلس: (فکر)

۳- . مجلس: (نشسته)

عتاب آمیز صادر، ولی در باطن مورد انواع نوازشات و تحسین و مفاخر شد.

خلاصه چون هوای چمن سلطانیّه را آغاز برودت و دم سردی بود، رای عالم آرای سلطانی به مراجعت اقتضا نمود. نوّاب نائب السلطنه العلیّه بعد از نوازشات سنیّه و تاکیدات در باب تنبیه طوایف بلباس، مراجعت به آذربایجان کرد و حضرت محمد علی میرزا پس از تفقّدات بهیّه و فرمایشات در خصوص اتمام کار کوه نشینان بختیاری روی به دار الدّوله کرمانشاهان آورد. نوّاب حسن علی میرزا نیز قبل از حرکت رایات نصرت آمیز، به جهت تدارک ورود موکب [۲۵۸] سلطان مسعود به دار الخلافه شتافت و در اواخر شهر شوال المکرم عرصه آن روضه ارم توام از وصول موکب شاهنشاه معظّم طراوتی تازه یافت.

ذکر قضایایی که بعد از قتل اسحق خان در خراسان اتّفاق افتاد و فتنه جویی های جماعات قرایی و هزاره و افغان بدنژاد

بعد از قتل اسحق خان قرایی و ولدش، نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا گماشتگان کارآگاه [را] به ضبط ولایات متصرّفی ایشان روان نمود و ولایات ترشیز و سرجام خواف (۱) را بدون مانع و عایقی تصرّف فرمود. محمّد خان ولد اسحق خان که در تربت حیدریّه تمکّن داشت، ضبط آن جا را به برادر دیگر خویش حسن علی خان محوّل و خود به اطمینان قلعه دولت آباد که از قلاع محکمه آن سامان است روی به آن محلّ گذاشت.

محمّد خان قاجار نایب خراسان با امیر قلیچ خان تیموری برحسب امر والا به ضبط ولایت تربت (۲) و استیصال سایر بازماندگان اسحق خان مأمور آمدند و چون محمّد خان در قلعه دولت آباد متحصن بود، نخست تنبیه و تدمیر او را انسب دانسته وارد آن حدود و ثغور شدند.

سران و سرخیلان قرایی کلّا و طرّا از بازماندگان اسحق خان روی گردان و با نایب خراسان در اضمحلال محمّد خان همداستان آمدند. قلعه دولت آباد محصور لشکرب)

۱- . ملی: (خاف)

۲- . ملی: (ترغیب)

منصور گردید و چون آزاد خان ولد محمّد خان هزاره در همان اوقات داعی حق را لبّیک اجابت گفته بود، لهذا برحسب صوابدید نوّاب اشرف، نوبت ضبط ولایت جام و امارت هزاره جات بی سرانجام به اسکندر خان برادرزاده محمّد خان رسید و چون ولایت جام را با غوریان اتّصالی است، ضبط ولایت غوریان نیز محوّل به اسکندر خان شد. مشار الیه از ارض اقدس به عزم غوریان روان و حسب الامر نوّاب شاهزاده، میرزا عبد الکریم تفرشی قمی مستوفی آن سرکار به سفارت هرات و استمالت حاجی فیروز الدّین میرزای افغان شتابان گردید.

حاجی فیروز و امرای افاغنه را بعد از اطّلاع از قضیّه اسحق خان خاطرها گماشته بر تصرّف غوریان و سایر ولایات آمد. اوّلا فتحعلی خان مروزی ساکن قریه شکیبان من اعمال هرات را با سیصد نفر جمعیّت به تصرّف قلعه غوریان فرستادند و در سایر ولایات جام و باخرز نیز دست تعدّی برگشادند. نوّاب شاهزاده چون ازین داستان باخبر گردید، (۱) اسکندر خان بیگلر بیگی هزاره را که در ابتدا به نظم غوریان فرستاده بود، اکنون به خرابی و نهب و غارت آن جا مأمور کرد و مشار الیه نیز با جماعت هزاره به آن سامان رفته کسیب فراوان گرفت و پس از چند روزی طبل طغیان کوفته بنیاد خان هزاره [ای] را با خود یار و مددکار (۲) آورد. بنیاد خان هم با جمعیتی از جسته و گریخته اویماقات (۳) هزاره [ای] و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم آورده در ولایت غوریان، مستعدّ و مستبدّ (۴) نیست و نصیر خان برادر خویش را به تدبیری که می دانست از ولایت قندهار آورده با حاجی فیروز عهد موافقت بربست. محمّد خان نایب خراسان چون فتنه غوریان را دریافت کرد، دست از محاصره دولت آباد و تدمیر محمّد خان قرایی برداشته رو به محاصره غوریان آورد. حاجی فیروز چون محمد خان را در خارج قلعه غوریان تصرّفی خویش دید، لهذا عامل عمل حیله و تزویر گردید.

برخی از ارباب دور از غرض را نزد حضرت [۲۵۹] وقایع نگار میرزا محمّد صادق که نامش با مسمّی مطابق است فرستاد و چنین قرار داد که از راه دلسوزی میرزا را از پیش خود خبر (۵) نمایند که اینک جمعیّت و سرداری از هرات به عزم شبیخونر)

۱- . مجلس: (آگاه گردید).

۲- . ملی:- (کار)

۳- . طوایف، قبایل.

۴- . ملی: (مستند)

۵- . مجلس: (خبردار)

اردوی محمّد خان نایب به غوریان مأمور شده، همان بهتر که نایب مزبور به توسّط حضرت وقایع نگار از این کار خبردار شود و خلاصی خویش را به طرفی که مصلحت داند، رود. حضرت میرزای صادق این معنی را یکی از جمله کارنمایی ها و خدمت های آن سفارت دانسته قبول کرد و به تمهیدی که عین تمنّای حاجی فیروز بود، از هرات برآمده روی به اردوی نایب آورد. چون نایب هم جمعیّتی قلیل داشت و این حرف را مبتنی (۱) بر صدق می پنداشت، شب هنگام راه ارض اقدس پیش و از خوف جان سر خویش گرفت.

حضرت وقایع نگار باز به هرات برگشت و حاجی فیروز را ازین تمهید بجا، کلاه گوشه افتخار از گنبد دوّار برگذشت. ملك قاسم میرزای ولد خویش را به غوریان فرستاد و بنیاد خان هزاره به تحریك محمّد خان قرایی و اعتضاد حاجی فیروز دست به غارت ولایات زورآباد و خواف برگشاد. بالجمله نوّاب محمّد ولی میرزا موافقت افاغنه و هزاره و قرایی را باهم پرزور دید، لا علاج به حرکت مذبوح کوشید. محمّد خان نایب را با دو هزار سوار و پیاده قشون رکابی ابواب جمعی فرج اللّه خان افشار که در ارض اقدس قرار داشت، به دفع آن فتنه روانه و مشار الیه نیز تا می توانست به نهب و غارت اموال حول وحوش ولایات غوریان و کوسویه و باخرز و احشامات هزاره پرداخت.

بعد از آن که لشکر فیروز از اموال بی شمار گران بار شدند، مراجعت به تربت شیخ جام کرده قشون غنیمت آورده را به جهت قسمت اموال و اخذ رسدی (۲) خویش از آن احمال و اثقال در آن جا جمع آورد. اکثر لشکر که رسد خود را از غنیمت گرفتند متفرّق شده به ارض اقدس رفتند. محمّد خان قرایی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان هزاره چون نایب را در تربت شیخ جام بی سرانجام دیدند، لهذا با جمعیّت هزاره و افاغنه و قرایی به عزم مجادلت وی پی سپر گردیدند. حضرت نایب وقتی خبردار شد که خود را محاط افواج دشمن یافت، بنابرآن، لا علاج با آن معدودی که داشت به مقابله شتافت.

اگرچه دستجات استرآبادی در آن دعوا داد مردانگی دادند، ولی بالاخره سودی نبخشید.

۱- . مجلس: (مبنی)

۲- . حصه و رصدی که میان اصناف و رعایا تقسیم می شود (معین) در این جا، غنیمت و سهم هر سپاهی را رسد گویند.

و روی به هزیمت نهادند. مصطفی خان سدن رستاقی استرآبادی به دست قرایی اسیر شد [و] محمّد خان نایب عازم ارض اقدس بهشت نظیر آمد.

افغان و قرایی و هزاره را ازین فتح نمایان غروری کامل حاصل و در طمع خامشان خیال تسخیر ارض اقدس کامل شد. محمّد خان قرایی و خوانین طاغی خراسان، وقت را غنیمت شمردند و معتمدین از هر طرف به تحریک حاجی فیروز الدّین روانه هرات کردند. معزّی الیه نیز از عاقبت این جسارت چشم پوشیده مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود و دوست محمّد خان درانی را با فوجی از افاغنه به ولایت جام و آن سامان روانه گردانید. در اندک زمانی در ولایات غوریان و جام و باخرز از جماعت افغان و هزاره و قرایی ازدحامی دست داد و دست زمانه ابواب بلا- برگشاد. معارف ولایات جام و باخرز را کلّا به ولایت هرات راندند و در هر قصبه و قریه مستحفظین از خود نشاندند. حاجی فیروز را باد نخوت و غرور در [۲۶۰] کاخ دماغ رسوخ یافت و به خیال خام مرزبانی به وادی مخالفت با دولت ابد مبانی شتافت.

میرزا عبد الکریم تفرشی مستوفی نوّاب شاهزاده را با پیغامات مخالفت آمیز به ارض اقدس روانه و حضرت وقایع نگار را در سرایی که جغدان را آشیانه بود، محبوس کرد و اولیای دولت خداداد را بالمرّه از ارادت خویش مأیوس آورد.

[مصرا]ع:

عزم دارای جهان دشوارها آسان کند

ذکر تفویض ایالت مملکت خراسان به نوّاب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و احضار نوّاب محمّد ولی میرزا و سایر اوضاع

اخبار شورش افاغنه و قرایی و هزاره و شکست محمّد خان نایب خراسان و سایر اوضاع اتّفاقیه در آن سامان در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه صاحبقران رسید.

ازانهای الهامات غیبی بر رای عالم آرا چنین واضح گردید که، ازین پس سازش خوانین خراسان با نوّاب محمد ولی میرزا از جمله ممتنعات و توقف نوّاب معزی الیه در آن صفحات به اختلاف جهات خلاف مصلحت دولت جاوید سمات. علاوه بر این فقرات،

خوانین اعراب طبس وقانیات که همواره از فرط سلامت نفس با هر نوع والی و حاکم رفتاری به سزا می نمودند و همواره سالک (۱) طریق خدمت گزاری بودند، بعد از قتل اسحق خان و پسرش از نوّاب معزّی الیه اندیشه مند گشته به کرّات معتمدین به دربار معدلت قرین می فرستادند و زبان ضراعت به استدعای تعیین شاهزاده [ای] دیگر می گشادند.

چون نوّاب حسنعلی میرزا سال ها بود که به دار الخلافه طهران فرمانروا و تربیت یافته انجمن حضور شاهنشاه معدلت آرا و حضرت صاحبقرانش در مراتب ملکداری و مرزبانی و حسن سلوک با اعالی و ادانی آزمایشی به سزا کرده بود و به رجوع خدمات بزرگ و مهمّات سترگ از هر حیثیّت سزاوار می نمودند، لهذا قرعه ایالت مملکت خراسان به نام نامی آن شاهزاده عظیم الشّأن، نیکو افتاد و جمعی از قشون رکابی به سرداری اسماعیل خان دامغانی ابواب جمع او گشته و لقب ارجمند شجاع السّلطنه بر فرق او هشته از اعطای فرمان و خلعت ایالت آن مملکت فرق اعتبارش از گنبد دوّار گذشته، در ساعتی سعید بوسه بر درگاه شاهنشاه فلک جاه داد و به صوب آن ولایت روی نهاد. ابراهیم خان هزاره را که در دار الخلافه- از قراری که ذکر شد- محبوس نظر بود، شفاعت نموده در رکاب خویش برد. امان اللّه خان غلام پیشخدمت افشار به احضار نوّاب محمّد ولی میرزا مأمور و سرعت از باد استعاره نموده به چاپاری روانه آن حدود و ثغور شد.

نوّاب حسن علی میرزا در یوم هفدهم شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و دو به زیارت روضه مطهر حضرت رضا- علیه التحیه و الثنا- مشرف و حضرت محمد ولی میرزا از عزیمت زیارت خاکپای همایون شاهنشاهی قرین انواع عزّ و شرف شد. پس از ورود نوّاب شجاع السلطنه به آن ارض فیض قرین، مخالفین ضلالت آیین کارها را برخلاف خاطر مفسدت ضمین و دست انتقام نوّاب شاهزاده را دراز از آستین دیدند، لهذا بساط مخالفتی که درچیده بودند، برچیدند. حاجی فیروز الدّین افغان ترک شاهی گفته و در گوشه گمنامی خفته و ملک قاسم میرزای پسرش، غوریان را گذاشته درک)

۱- . مجلس: (مالک)

هرات به پدر خویش پیوست. محمّد خان قرایی از هرزه درآیی دست کشید و به تربت حیدریّه شتافته در زاویه فراغت آرمید. بنیاد خان هزاره به قلعه محمودآباد جام گریخت و به دامان عجز [۲۶۱] و بینوایی آویخت. دیگ های هوس از جوش افتاد و طبل های آرزو از خروش ایستاد. حاجی فیروز، عبد الرّشید خان افغان را به تهنیت و مبارکباد ورود مسعود نوّاب شاهزاده به ارض فیض قرین روانه ساخت و به اهدای تحف و هدایای رنگین پرداخت.

بالجمله اسماعیل خان سردار دامغانی برحسب امر والا به استمالت محمّد خان قرایی به جانب تربت شتافت و او را طوعا ام کرها برداشته (۱) از فیض حضور نوّاب شاهزاده و ظهور التفاتی زیاده اعتباری تمام یافت. تعهدات در باب خدمت گزاری خوانین اکراد نمود و حسب الامر الوالا به کردستان شتافته؛ ندانم چه گفت و چه شنود.

بعد از مراجعت به جز وحشت خوانین از عموم کارپردازان دولت ابد قرین، حرفی دیگر بر زبان نداشت و ازین سخن معلوم بود که تخم فساد در مزرع نمک به حرامی می کاشت.

پدر گوربه گور را از گوری به گوری دیگر نقل کرده منهوبات اموال پدر را در نزد هرکس بود، به تصرّف درآورد. مقدار دوهزار خروار غلّه از محصول خالصه ترشیز به انعام او مقرّر شد و غلّه مزبور به جهت روز تنگ در تربت حیدریّه و قلعه دولت آباد متبّر (۲) آمد.

پس از حظّ کامل از التفات های گوناگون شاهزاده باذل، اذن رجعت یافته روی به تربت آورد و حسن علی خان (۳) برادر مهتر خود را در زاویه حسرت محبوس کرد و با بنیاد خان و نصیر خان هزاره که در محمودآباد جام توقف داشتند، عهد الفت و اخوت بست و با کمال خلاف در کمین مکر و خدیعت نشست. بالجمله چون پس از وصول موکب اجلال نوّاب والا به ارض اقدس و رفتن محمد خان قرایی به استمالت خوانین اکراد اخرس، به هیچ وجه اثری از خدمت گزاری ایشان ظاهر نشد، لهذا اسماعیل خان سردار برحسب صوابدید نوّاب شاهزاده باوقار، جمعیتی از سواره و پیاده برداشته ولایت رادکان را تا حول وحوش خبوشان تاخت نمود و ابواب بلا بر چهره متمرّدین آن ولان)

۱- . مجلس:- (برداشته)

۲- . متبّر- منبر: اسم مفعول جعلی از واژه فارسی انبار، به معنی انبار شده، ذخیره شده.

۳- . ملی: (حسین علی خان)

گشود.

خوانین بدآیین لابد از در عجز و انکسار درآمده متعهد خدمت گزاری شدند.

نوّاب اشرف، عبد الرّشید خان فرستاده حاجی فیروز را با اجوبه شافی مشعر بر وعد و وعید و حاکی از بیم و امید و مبنی بر تخلیه ولایت غوریان و امر بر ایصال مالیات دیوان و حاکم بر صدور (۱) سکه و خطبه به نام همایون شهریار زمین و زمان و سایر اوضاع مقتضی آن اوان، روان فرمود و حاجی فیروز را ازین پیغامات دلدوز صبر و آرام از کاشانه خاطر (۲) فرار نمود؛ خواست تدارک خدمتی نماید، نخست حضرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی که نه ماه در هرات محبوس بود، از حبس برآورده و به اعتقاد خویش تدارکی کامل از برای او حاصل نموده و بدون اعلام مطلبی یا استدعای حاجتی، روانه کرد و مشار الیه را به سبب امورات (۳) اتفاقیه ایّام سفارت، روی آن نبود که به درگاه فلک جاه دارای سپهر خرگاه شتابد و امنای دولت ابد مدّت را با آن همه خجالت دریابد، لهذا بعد از ورود به ارض اقدس به تکلیف نوّاب شجاع السلطنه العلیّه و امید انتقام از جماعت افاغنه و هزاره و قرائیه چندی در آن جا وقوف یافت تا از قراری که- انشاء الله تعالی- ذکر خواهد شد، به دربار دارای ستیه شتافت.

ذکر تنبیه طایفه بلباس و گرفتاری اسد خان بختیاری از سعی دو نوباوه بوستان شهریاری

قبل ازین نگارش که در هنگام [۲۶۲] مرخصی دو شاهزاده آزاده نوّاب ولیعهد زمان و حضرت دولتشاه دوران از چمن سلطانیه، در باب تنبیه اکراد بلباس و الوار بختیاری به هریک فرمایشی جداگانه رفت.

نوّاب نایب السلطنه که چندی قبل از آن امیر خان قاجار خال خود را به استدعای بوداق خان حاکم مکری به اتفاق یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران نو مسلمان بهم)

۱- . ملی: (امر بر ایصال مالیات والی بر صدور)

۲- . ملی: (خواطر)

۳- . ملی:+ (ایّام)

تأدیب طایفه بلباس مأمور و قتل و غارتی موفور از ایشان به ظهور رسیده بود، درین اوقات نیز به سبب تعرض به خاک ارومیّه پـا از جاده اعتـدال بیرون نهادنـد. علاوه بر آن اولیای دولت جاویـد هم اذنی در تأدیب آن طایفه دادنـد، مجـددا امیر خان را با جمعیّت بوداق خـان مکری و سـرباز ابواب جمعی ابراهیم بیک سـرتیپ و جعفر قلی خان مراغه [ای] و جمعی دیگر از سواره و پیـاده به تنبیه آن طـایفه ضـاله مـأمور فرمود. طـایفه بلبـاس در محّل گرمیان که قریب به شـهرزور و سـقناق آن جماعت مغرور است، پای ثبات افشـرده (۱) در برابر جنود مسـعود صف آرای شدنـد و پس از انـدک کرّی از طالع فیروز خسـروی و حملات دلیران، مخذول و منکوب آمدند.

بعـد از آن کـه قریـب یکهزار نفر از آن جمـاعت مقتـول گردیـد، هر تـن از طرفی گریخـت و هرکس بـه دامـان درّه و کـوهی آویخت. دسـتجات قشون نصرت نمون به سقانات ایشان پی بردند و به قدری که در حوصله خیال گنجد، خرابی کردند. اموال فراوان از جواهرآلاـت و زرّینه و اقمشه و غیر آن کسـیب غازیـان ظفر نشان شـده و سـردار با سـپاه مظفر و منصور (۲) راجع به صوب مملکت آذربایجان [گردید].

این خبر در دار الخلافه به عرض دارای دادگر رسـید و ضمیر منیر همایون الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید. بالجمله نوّاب محمّـد علی میرزا نیز که مأمور به تنبیه الوار بختیاری بود، بعـد از ورود به دار الدوله کرمانشاهان در اواخر فصل خریف به نظم ولایات عربستان نهضت فرمود. پس از انتظام مهام آن حدود، تنبیه اسد خان بختیاری را وجهه همت ساخت و با جمعیتی کامل به سمت جبال آن طایفه پرداخت.

تبیین این مقال آن که، این اسد خان از طایفه بختیاروند هفت لنگ بود و برحسب تجربه، ارشد و اشـجع هر تن از طوایف الوار می نمود. در ایـامی که زمام اختیار احشامات بختیاری در کف کفایت کارکنان نوّاب محمـد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد آمـد، اسـد خـان به اعتقـاد خود از سوء سـلوک بعضـی از چـاکران آن حضـرت رنجیـده خـاطر گشـته به دزمیران پناه برد. این دزمیران قلعه ای است از کوهسـتان بختیاری خدا آفرین و از فرط ارتفاع و استحکام، همدوش با چرخ برین. صعود مترددین به آن دز از یک راه مقدورا)

۱- . ملی: (افزوده)

۲- . ملی:+ (را)

است، ولی آن هم به مدد طناب و ریسمان میسور. اگرچه در کوهستانات آن طایفه ازین قبیل دز بسیار است ولیکن دزمیران در رفعت و محکمی مشهود (۱) و مشهور سیّار و امصار. (۲)

خلاصه اسد خان، اهل وعیال و احمال و اثقال خود را به آن قلعه برد و خود را آسوده از زحمات این و آن آورد. وقتی میرزا علی گرایلی وزیر نوّاب محمد تقی میرزا و آقا قاسم طهرانی صندوقدار حضرت محمد علی میرزا از جانب آن دو ملک زاده فیروزی لوا به استمالت آن گروه کرد دیوآسا به دزمیران شتافتند و اسد خان هردو را گرفته و اموال ایشان را ضبط نموده در زاویه غاری از آن کوه منزل یافتند، درین سال ضبط احشامات بختیاری برحسب [۲۶۳] حکم شهریاری به نوّاب محمد علی میرزا محول و معزی الیه نیز لا ـ علاج عازم گرفتاری آن دزد دغل آمد. پس از آن که نزدیک به دزمیران (۳) رسید، میرزا محمد لواسانی وزیر خود را به استمالت اسد خان فرستاد و پیغاماتی مشعر بر بیم و امید داد. حضرت میرزا به هر طریق بود او را راضی کرد و با هزار تدبیرش به پایان درآورد.

نوّاب شاهزاده به سبب عدم وحشت او با یک نفر جلودار تا پای دز (۴) راند و او را از راه التفات نزد خود خواند. چنان او را در صحبت گرم ساخت که مشار الیه از شوق جواب و سئوال با آن حضرت به اطراف خود دیده نینداخت. غلامان همراهان سرکار شاهزاده، یک یک و دودو به تدریج از دور رسیدند و بالاخره آن کوهنورد بادیه وحشت را محیط گردیدند. وقتی خبردار شد که غلامان سواره نوّاب شاهزاده اطراف او را دارند و تفنگ ها بر سر دست درآورده هلاک او را موقوف به اشاره می شمارند از فرط وحشت و اضطراب اعضایش مانند بید به لرزه افتاد و گذشت سرکار اشرف را به جستجوی شفیعی به هر طرف دیده می گشاد. نوّاب اشرف که اضطراب او را به آن طریق ملاحظه فرمود، رسوم مردانگی و فتوت را پیشه کرده در همان حالت باز او را مرخص به مراجعت دز نمود، ولی هنگام رفتن به او چنین خطاب کرد که: موکب فیروز ما به جهت انتظام مهام بختیاری چند روز درین حوالی اقامت دارد؛ ترا مرخص نمودیم که امشب و فردا تدارک نوکری خود را دیده فردا شب در اردوی والا به کشیک سراپرده حاضر شوی.ر.

۱- . ملی: (شهود)

۲- . شهرها.

۳- . مجلس: (بند میران)

۴- . دز: دژ، قلعه، حصار.

اسد خان که چنین فتوت و مردانگی از آن شیر بیشه دلاوری و فرزانگی دید، در مقابل آن مروّت به غیر از سربازی خدمت دیگر نیافت و سر را بر کف دست نهاده در موعدی که نوّاب شاهزاده مقرّر فرموده بود به اردوی والا شتافت. پس از آمدن او، طوایف بختیاری از مراحل راهزنی و دزدی پای کشیدند و در شاهراه خدمت گزاری پایدار گردیدند. مشار الیه در خدمت اشرف با کمال اعتبار چاکر و خدمت گزاری بود تا بعد از قضیّه ناگزیر نوّاب معزی الیه، باز دربه دری و کوهنوردی را شعار نمود. بعد از عرض این خبر به پیشگاه خسرو مظفر، نوّاب شاهزاده مورد انواع تحسین و آفرین و دوش اسد خان نیز از اعطای خلعت مرحمت همدوش چرخ برین آمد.

ذکر تفویض ایالت دار الخلافه به نوّاب ظلّ السّلطان علی خان شاهزاده

و حکومت دار العباده (۱) یزد به محمّد زمان خان آزاده

بعد از مأموریت نوّاب شجاع السلطنه (۲) العلیه حسن علی میرزا به والی گری مملکت خراسان، امر ایالت دار الخلافه طهران به جهت اطمینان از استقرار نوّاب شجاع السلطنه در آن مملکت، علی العجاله وکاله به نوّاب شاهزاده اسماعیل میرزا، که سپرده و تربیت یافته نوّاب معزی الیه بود، محول گردید. نوّاب اسماعیل میرزا به سبب صغر سن، به طوری که باید، به ضبط و ربط مهام غریب و بومی نمی رسید. اهالی دار الخلافه نیز میلی وافر به نوّاب علی خان شاهزاده داشتند و در پنهان و آشکار همت در انتظام کار او می گماشتند. به سبب ولیعهدی برادر مهترش نایب السلطنه العلیه، ایالت پای تخت دولت بهیّه به اسم او سزاوارتر (۳) بود و شاهنشاه صاحبقران هم اطمینان کامل از استقرار شجاع السلطنه العلیه در(۴) ایالت ممالک خراسان زیاده (۵) و حاصل فرمود، لهذا منصب ایالت و فرمانروایی دار الخلافه را به نوّاب معزّی الیه عنایت [۲۶۴] داشت و به علاوه لقب علی شاهی، لقب جلیل ظل السلطانی نیز او را بر سر گذاشت. دوش اعتبارشد)

۱- . ملی: (دار العباد)

۲- . مجلس: (شعاع السلطنه)

۳- . مجلس: (سزاوار)

۴- . ملی:- (در)

۵- . ملی: (زیاد)

را از اعطای خلعتی گرانمایه با خورشید فروزان همدوش ساخت و نوّاب اسماعیل میرزا نیز بعد از چندی به مملکت خراسان تاخت [تا] برحسب صوابدید نوّاب شجاع السلطنه به حکومت ولایت ترشیز پرداخت.

چون مدتی بود که ایالت ولایت دار العباده یزد نیز به سرکار شوکت مدار حضرت شجاع السلطنه محول [شده] و میرزا موسی رشتی وزیر معزی الیه در آن ولایت عامل شغل و عمل [بود] و کار مباشری مملکت خراسان به سبب فقدان وجود آن وزیر دانا موقوف و معطل بود، درین اوقات برحسب خواهش نوّاب شاهزاده و احضار صاحبقران آزاده به دار الخلافه طهران آمده بعد از اخذ دستور العمل از اولیای دولت جاوید محل، روی به صوب خراسان نمود [ه] امر حکومت دار العباده یزد نیز معطّل ماند، لهذا برحسب امر اعلی، خلعت حکومت آن ولایت بر قامت حاجی محمد زمان خان خلف حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی راست آمد و معاملات سنه سیچقان ئیل به عهده او بی کم وکاست شد.

ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر وکلای دولت انگریز و توقف هنری ولک به دربار شوکت فلک تأسیس

در وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و نه ایراد شد که حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی با تحف و هدایای فراوان به سفارت دولت روس مأمور آمد. چون از خاک مملکت ایران فراتر شتافت، در هر ولایت و قصبه [ای] که رسید، از آن جماعت درباره خود احترامی تازه یافت. چون پادشاه ذی جاه روس به جهت مخاصمه و مجادله با ناپلیون منحوس به ولایات فرانسه و نمسه (۱) رفته بود، مشار الیه مدتی در خارج شهر پطرپورغ در باغ پادشاهی منزل ساخت تا ایمپراطور بعد از فراغ از کار مزبور به عزیمت مملکت خویش پرداخت. در روز ورود حاجی میرزا ابو الحسن خان به شهر پطرپورغ، تایش

۱- . اتریش

سه فرسنگ راه، اساس استقبالی به آیینی تازه چیدند و عراده گاری سلطانی را که به جهت او آورده بودند، سوار گشته [و] مشار الیه را با عزّتی تمام و شوکتی ما لا کلام وارد شهر گردانیدند. چه در عرض راه، چه در ورود به تختگاه، یناراﻻن معتبر از جانب آن پادشاه (۱) خورشید کلاه می آمدند و از گذاردن پیغام التفات آمیز ایمپراطوری مایه سرور قلب ایلچی مزبور می شدند.

پس از چند روز که از زحمت راه آسوده [گشت] حسب الاحضار به ملاقات ایمپراطور اعظم اقدام نمود نامه همایون و هدایای موافقت مقرون را گذرانیده به قدری که در حوصله اندیشه گنجد، مقبول طبع آن پادشاه ذی جاه گردید. در مجالس متعدده، سرّا و جهرا ملاقات ایمپراطور و سفیر فطانت دستور واقع و مراتب مخالفت و مخاصمت دولتین قویمتین را دافع آمدند. امضای عهدنامه [ای] میمونه مختوم به خاتم سلیمان زمان به جناب ایمپراطور سپرده شد و مطالب این دولت خداداد به تقریر سفیر فطانت نهاد بر رای حضرت ایمپراطوری یک یک شمرده آمد. (۲)

تا ناپلیون پادشاه فرانسه تسلطی داشت، ایمپراطور روس غائبانه به مکاتبه [می پرداخت] و پیغام سفیر دولت بهیّه را در ردّ ولایات مأیوس نمی گذاشت تا بالاخره دولت بهیّه انگریز غیرت فطری به عمل آوردند و اکثری از قراﻻت فرنگ را در دفع ناپلیون با خود متفق کردند [۲۶۵]. دوک دولینتین نام از جانب دولت انگریز سردار شد و با سی هزار جمعیت و آتشخانه روی به دفع ناپلیون غدّار آورد. پلوخیر (۳) نام نیز با جمعیتی تمام از دولت پروس مأمور آمد. قراﻻت له و دانمارق (۴) و سایرین هم امدادها دادند و با جمعیّت روسیه و جمعی از قشون فرانسه که از ناپلیون روگردان بودند، به دفع او روی نهادند. در محل واترلوی فرانسه، دوک ولینتین (۵) سردار دولت انگریز مباشر دعوا گردید و۳۶

۱- . ملی: (دو پادشاه)

۲- . ملی: (شمرده اند)

۳- . ملی: (پکوخیر)؛ احتماﻻ نام اصلی او، گبهارد لبرشت فن بلوخر بوده است. Gebhard Lebrecht Von Bluche¬ ژنرال پروسی که در ۱۷۴۲ در رستبوک به دنیا آمد و در ۱۸۱۹ میلادی از دنیا رفت. وی در جنگ با فرانسه (۱۸۱۴) شهرت یافت. او در لینیی) Ligny(از ناپلئون شکست خورد (۱۸۱۵) ولی برای کمک به ولینگتون به موقع توانست خود را به واترلو برساند. (معین، ذیل بلوخر)

۴- . لهستان و دانمارک.

۵- . دوک ولینگتون Wellington. سردار و سیاستمدار انگلیسی (۱۷۶۹- ۱۸۵۲) از ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۵ در هندوستان تاریخ ذو القرنین متن ۴۳۸ ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفارت دولت روس و تغییر وکلای دولت انگریز و توقف هنری ولک به دربار شوکت فلک تأسیس ..... ص : ۴۳۶

جنگی دلیرانه کرده و ناپلیون را شکستی فاحش داده او را در بیابان بی سروسامان حیران و دروا گردانید.

نـاپلیون بعـد از شـکست در جـایی قرار نگرفته به دولت انگریز فرار کرد. گماشـتگان آن دولت او را در جزیره انگلتره گرفته و برحسب صوابدیـد جمهور قرالاـت در جزیره سانتالینا (۱) که در وسـط دریـای محیـط و میانه ممالک افریقا و آمریقاست، برده محبوس داشتند و همواره سه هزار نفر مستحفظ بر وی گماشتند.

پادشاه قـدیم فرانسه را که در مملکت انگریز بود، آورده بر تخت نشانیدنـد و کارکنان عالم قضا پس از سالی چند، زهر فنا در کام ناپلیون چشانیدنـد. بعـد از حبس ناپلیون، پادشاهان روس و قرالات فرنگ در شـهر نمسا (۲) مجتمع (۳) گشته صلحی کل نمودند که هرکس مملکت خود را داشـته، دست تعدی به جانب مملکتی دیگر دراز نکند. هرگاه دولتی خواهد پا از حدّ خود بیرون گذارد، (۴) سایر دولت ها متفق گشته او را از میان بردارند.

بـالجمله بـا وجـود آن که مـدتی حـاجی میرزا ابو الحسن بی وجود ایمـپراطور اعظم در پطرزپورغ توقف کرد و از وعـده هـای کاذبانه امنای آن دولت روزی به شب و شبی به روز می آورد، ایمپراطور روسـیه بعد از مراجعت چون خاطری فارغ از اندیشـه ناپلیون داشت، سفیر دولت علیّه را در خلوتی خواسته به این سیاق همت بر جواب مطالب گماشت که:

دولت روسـیه هیچ یک از ولایات گرجستان و آذربایجان را به زور متصرّف نگردیده اند، بلکه ولات و بیگلر بیگیان و حکام، خود قـدم پیش گذاشـته به دولت روس گرویـده انـد. به قاعـده [ای] که در میـان کفر، نظـامش می خواننـد و به قانونی که در ممالک اسلام، مروتش ((۵)).

۱- . جزیره سنت هلن.

۲- . اتریش؛ در این جا منظور شهر وین پایتخت این کشور است که کنگره وین در آن جا تشکیل گردید.

۳- . مجلس: (جمع)

۴- . ملی:- (گذارد)

۵- . ملی: (مردیش).

می دانند، آن جماعت را که به پای خود پناه به دولت روسیه آورده اند، دست بستن (۱) و عهد نظام و مروت را شکستن، خلاف رسوم فتوت و ملکداری است. ولایات گرجستان و قراباغ به سبب مواحدت مذهب در تصرّف روسیه باشد، انسب است و چون سابق برین تعرّضات از کوه نشینان داغستان به گرجستان می رسید، لهذا داغستان نیز به تصرّف ما را اقرب. در باب ردّ کردن سایر ولایات گنجه و شیروان و طالش و غیره، مضایقی نیست، ولی وقتی که ایلچی مختار ما که سردار جدید گرجستان است، (۲) بداند که رضای اهالی آن ولایت بر چیست.

خلاصه امیری از امراء آن مملکت را، که مسمّی به الکسندریر ملوف و از قانون امارت و سفارت با وقوف بود، لقب ایلچی مختار داده و نام سرداری مملکت قفقازش بر سر نهاده با تحفی بی کران به همراهی حاجی میرزا ابو الحسن خان به جانب این دولت قوی ارکان روان نمود. سردار مزبور بعد از ورود به تفلیس (۳) چندی به جهت انتظام کار گرجستان و داغستان توقف کرد و دو سه نفر از معارف معتمدین خود را با عریضه ارادت تضمین به اتفاق سفیر مزبور به دربار معلی روان آورد. بعد از ورود ایشان، فقرات مرقومه به عرض [۲۶۶] دارای جهان دار رسید و فرمایشات همایون در باب تدارکات ورود سفیر دولت روس از مصدر خلافت صادر گردید.

بالجمله در همین سنه میمونه، هنری و لک انگریز [ی] که مردی مصلحت گزار و خیرخواه و سال ها به اتفّاق سفرای آن دولت، مقیم این درگاه فلک جاه بود، از جانب دولت خویش لقب وکالت یافت و مستر موریه ایلچی کوچک برحسب احضار امنای شوکت انگلتره آستان اعلی را وداع گفته به مقرّ اصلی شتافت.س)

۱- . ملی: (و سبب متین)

۲- . مجلس:+ (آمده)

۳- . ملی: (بعد از ورود مفلیس)

بخش ۴

بهاریه

بهاریه (۱) سال نیکو مآل اودئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ایراد تدارکات ورود ایلچی روس و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب به ولایت خمسه به سبب احترام سفیر مشار الیه

رونق افزای کاشانه مسیح و آیت صباحت چهر خوبان ملیح اعنی مهر اضائت توضیح درین سال شرافت تصریح بعد از انقضای ده ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دویّم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و سی و دو به بیت الشرف حمل نزول و نوباوگان نهال را عقد (۲) ازدواج با بنات (۳) سوری و سمن حاصل شد. سلطان بهار معتمد ابر آذار را به مهمانداری سفیر روسی نژاد شکوفه و اعلام توجهات خاطر (۴) الهام مألوفه روان ساخت و باد نوروزی که والی ولایت خاورزمین (۵) گلشن است، به تسخیر قلعه جات چمن و تدمیر هزاره جات زاغ و زغن پرداخت. مجددا در شهربند گلستان سکه طراوت به نام نامی سلطان بهار بر سبایک زرّین و سیمین اوراق سوری و ازهار زدند و خطبای فصیح الادای عنادل بر فراز منابر اغصان خطبه خوان شدند.

سلطان فروردین به سلطانیه چمن نزول نمود و سفیر شکوفه را به انجمن حضور حضارت دستور احضار فرمود. هدایای مرایای صافی ضمیر شمر و پیل زرّین پیکر گلبن اصفر و ظروف واوانی گل های اصفر و احمر و دبایج چینی و روسی اوراق الوان شجر از نظر آن خسرو طراوت اثر گذشت و سلطان اردی بهشت باز به مراجعت چمن مایلن)

۱- . ملی: (بهار)

۲- . ملی: (عهد)

۳- . ملی: (نیات)

۴- . ملی: (خواطر)

۵- . ملی:- (زمین)

گشت. دار المرز چمن از نزول موکب خسرو داد تازگی از سر یافت و فرمانفرمای باغ بندر راغ را از مدد جنود سبزه مسخّر کرده خیل اعرابی لون زاغ هزیمت کنان به هر بوم و بر شتافت.

افغان هزاردستان در تسخیر ولایت فیروز گلستان چیره شد و عمامه دار شکوفه به ریختن خون غنچه خضرا لباس خیره آمد. سلطان بهار از فرط عدالت سرشار، غیرتی ملوکانه انگیخت و عمامه دار شکوفه را به مکافات آن جنایت بی شمار بر فلک شاخسار آویخت. اورنگ خلافت مجدّدا از فرّ جلوس شاهنشاه معدلت آیت، همرنگ اورنگ سپهر شد و چهر فروزان خسرو منوچهر چهر، از فرط روشنی و بها غیرت افزای چهر ماه و مهر. شاهزادگان اطراف و نامداران اکناف و سفیران انگریز و روس و دبیران عطارد مأنوس میران پیشگاه و خاصان خرگاه غلامان زرّین کمر و وشاقان حورا منظر هریک در جای خویش ایستاده و آداب رکوع و سجود را در آن قبله اقبال و کعبه آمال آماده بودند.

بزم شیلان نوروزی در کمال بهجت و فیروزی به قانون پار و پیرار گذشت و شیر اوژنان رکاب مستطاب را نوبت میدان رزم گشت. از قراری که ذکر شد فرستادگان ینارال الکسندر یرملوف سردار جدید گرجستان و ایلچی مختار [۲۶۷] مأموره به دولت علیّه ایران به همراهی حاجی میرزا ابو الحسن خان به دربار معدلت نشان وارد [شدند] و از قرار عرض سردار مزبور در اواسط ایّام بهار قرار حرکت او از تفلیس و ورود به آستان معدلت تأسیس خواهد بود. فرستادگان مزبور با انعام و احسان موفور از دربار مروت گنجور رخصت انصراف یافته در جواب عریضه سردار معزی الیه مقرّر آمد که در موعدی معیّن در چمن سلطانیه شرفیاب درگاه مینوون گردد.

فرامین قضا آیین به افتخار نوّاب نایب السلطنه و نوّاب عبد اللّه میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه و حسین خان سردار ایروان صادر شد که در هنگام عزیمت ایلچی دولت روس از ابتدای خاک متعلّقه به دولت جاوید مأنوس تا ولایت زنجان معزی الیه را با احترامی شایان وارد سازند و در هریک از ولایات متعلقه به تدارک اسباب تجمّل ما لا کلام و لوازم احترام پردازند. عسکر خان ارومی افشار بر حسب امر اعلی به مهمانداری مشخص آمد و مقرّر گردید که نوّاب ولیعهد دوران مهماندار مزبور را تا منزل اوچ کلیسیا فرستاده رسوم مهمان نوازی را آماده باشد. جناب معتمد الدوله العلیه و

امـام الکتـاب میرزا عبـد الوهاب نیز به عزیمت ولایت خمسه مأمور گردیـد که پس از ورود سـفیر مزبور به آن سامان، او را در چمن سامـان ارخی که یـک فرسـنگی چمن سـلطانیه است، نـازل سـازد و در ایّام غیبت موکب همایون به لوازم سـرور خاطر و مسرّت باطن و ظاهر و استطلاع از مکنونات ضمیر و اظهار توجهات خاطر آفتاب نظیر درباره او پردازد.

حضـرت مسـتوفی الثّانی میرزا فضل الله علی آبادی مازنـدرانی نیز به مرافقت جناب معتمـد الـدوله العلیه مقرّر شـد که به لوازم اخراجـات مایحتـاج ایلچی مزبـور و وصـول و ایصـال آن بر وفـق قاعـده و دسـتور عمـل نموده در حواله و اطلاـق آن مراقب و مواظب در هر مکان و محل بوده باشد. خلاصه معتمد الدوله و میرزا فضل الله و فرسـتادگان سـردار روس بالاتفاق در یک روز روانه شدنـد و مسـرعان دیگر به احضـار نوّاب شاهزاده محمـد علی میرزا و امان الله خان اردلانی والی کردسـتان به دار الـدوله کرمانشاهـان و قصـبه سـنندج روان و شـتابان آمدنـد و مقرّر گردیـد کـه هریـک بـا سـپاهی آراسـته در موعـدی کـه حضـرت صاحبقران خواسته، در چمن سلطانیه حاضر آیند و دیده بر صدور احکام قضا نظام گشایند.

ذکر عزیمت نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به خبوشان و اوضاع خوانین و فرستادن پیشکش و امداد به جهت هرات

در سال قبل که حاجی فیروز الدین میرزای والی هرات هوای خودسـری بر سر آورد و مدد خان افغان و حاجی آقا خان وزیر و غیره را بـا جمعیت وافر روانه ولایت جام کرد- از قراری که ذکر شـد- قلعه جات ولایت جام را خراب و رعایای آن جا را کلا در قلعـه محمودآبـاد نشاندنـــد و رؤسـا و معـارف آن ولاـیت را بـه صـیغه گروگـان بـه ولاـیت هرات راندنـــد. محـافظت قلعه محمودآباد از جانب حاجی فیروز به عهـده بنیاد خان هزاره محول شد و سایر کارکنان افاغنه در محال جام و غوریان و غیر آن صاحب شـغل و عمل گردیدنـد. در اوقاتی که محمّـد خان قرایی در ارض اقـدس شـرفیاب حضور نوّاب شـجاع السـلطنه العلیه گردید، در باب انتزاع قلعه محمودآباد از تصرّف بنیاد بدنهاد از

جانب والا به او اشارتی رسید. مشار الیه متعهّد [۲۶۸] آمد که هر هنگام کارکنان نوّاب شاهزاده با احتشام قلعه و قلعه نشین را مطالبه نمایند، تسلیم سازد و به عذری که موهم خلاف باشد، نپردازد و نیز مستدعی آمد که به جهت آگاهی از خیال بنیاد خان و منع او از مخالفت و طغیان، جمعیّتی نیز از قرایی به عنوان محافظت قلعه محمودآباد روانه دارد. (۱) و در ظاهر مرافقت با بنیاد را بهانه آرد. چون قرار رفتار سرکار شجاع السّلطنه با آن روباه مکّار در بدایت کار به مدارا و استمالت بود، بنابرآن این استدعا را قبول فرمود.

درین اوقات به سبب تجربه و امتحان به اشارت شاهزاده والامکان، اسماعیل خان سردار، معتمدی نزد محمّد خان روان کرد و تخلیه قلعه محمودآباد را به میان آورد. محمّد خان جواب چنین داد که هر وقت موکب فیروز سرکار اشرف به جهت قرار امور ولایت جام وارد آن مقام شود، قلعه مزبور را بلامضایقه تسلیم خواهم نمود.

بالجمله چون قلعه غوریان نیز در تصرّف گماشتگان حاجی فیروز بود و اعیان ولایت جام هم در توقّف ظلمتکده هرات تیره روز بودند، غیرت فطرت سرکار شاهزاده اسفندیار شعار اجازه نمی داد که این امورات را مجمل و معطّل گذاشته موقوف به زمانی دیگر داشته باشند، لهذا عزم تخلیه قلعه جات و اقدام در نهضت به صوب هرات، جزم آمد و ترکان خونخوار را از ایوان بزم تمنای میدان رزم شد.

از این که درین عزیمت اطمینانی از جانب خوانین مفسدت نهاد اکراد و رضای آن جماعت لجاجت بنیاد درین عزم صرصر میلاد [نبود] گرفتن جمعیتی از ایشان به جهت امداد لازم بود، لهذا نوّاب اشرف در اوایل شهر جمادی الاول با معدودی از خاصان صداقت عمل، صبحگاهی بدون اظهار مطلب از ارض اقدس سوار بر مرکب و ایلغارکنان در همان شب، نزول اجلال به شهر خبوشان نمود. رضا قلی خان ایلخانی زعفرانلو که پدر پیر خود امیر گونه خان را بنابر مصلحت کار محبوس کرده و خود در تصرّف زمام اختیار ایل والوس (۲) نام برآورده بود، بعد از اطّلاع سراسیمه گشته پای از سر نشناخت و سر خویش را به جهت نثار بر کف دست گرفته به استقبال پرداخت. [و] در همان شب ما یعرف و ما یملک خود را از صامت و ناطق به سرکار اشرف پیشکش کرد و حضرت والات.

۱- . ملی: (سازد)

۲- . طایفه، قبیله، جماعت.

که مایه کان و دریا در نظر همّتش ماننـد خردلی بی بهاست، پس از قبول باز به انعام او مقرّر آورد. علی الصـباح خوانین دیگر مثـل نجفقلی خـان شادلو حاکم بزونجرد و بیگلر خان چاپشـلو حاکم دره جز و سـعادت قلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان به عزم شرفیابی حضور نوّاب شاهزاده گردون توان به خبوشان شتافتند و هریک فراخور احول تفقّدات گوناگون یافتند.

بعـد از آن که خـاطر آن وحشـی خصالاـن رام گردیـد، بـاز شب هنگام نوّاب اشـرف والا بر خنگ صرصـر کردار سوار و علی الصّـباح بی خبر به ارض اقدس رسـید. خوانین اتراک و اکراد چند روزی تدارک خدمت را دیده زنان و فرزندان خویش را به صیغه گروگان با اسـبان صرصر نشان و هیونان کوه توان به عنوان پیشکش و موازی دوهزار سوار جرّار به رسم امداد به رکاب فیروزی ارکان روان آوردنـد و تعهـدات فراوان در رسوم خدمت گزاری کردند. حضـرت شاهزاده بی همال پس از اطمینان از آن قوم وحشـی خصال و احتشاد جمعیّتی وافر از رکابی و خراسانی [۲۶۹] تکیه به لطف جناب باری و اقبال بی زوال حضـرت شهریـاری کرده، نخست در روضه مطهره حضـرت رضـا- علیه التحیه و الثنـاء- جبهه ارادت بر خـاک نیاز سود و از باطن فیض مواطن آن بزرگوار، اسـتمداد همّت نمود و حضـرات عـالی درجـات علما و سادات آن ارض فیض آیات را نیز ملاقات و طلب دعاگویی کرده پیشخانه کشان موکب ظفر را امر به حرکت فرمود.

[مصرا]ع:

تا بخت همایون شهنشه چه کند باز

ذکر عزیمت نوّاب حسن علی میرزا به هرات و فتح قلعه جات جام و غوریان و خدمت گزاری جماعت افغان

نوّاب شجاع السلطنه العلیه با فوجی قوی و اطمینانی به اقبال بی زوال خسروی در روز سه شنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی به عزیمت مملکت هرات از ارض فیض

سمات حرکت و منزل به منزل رانده، محلّ سنگ بست جام، مضرب سرادقات (۱) با احتشام شد. محمد خان قرایی نیز با معدودی در همان منزل شرفیاب رکاب فیروزی مآب گردید. حسب الامر مقرر آمد که مشار الیه میرزا محمد خان تکلوی جامی را با خود برده قلعه محمودآباد را از قرار اقرار و وعده با نصیر و بنیاد تسلیم سازد و به عذری که موجب پاره [ای] توهّمات است، نپردازد. موکب اشرف از محل سنگ بست حرکت و در کال خیرآباد نزول اجلال دست داد.

روز دیگر که رایات ظفر آیات به صوب محمودآباد شقه گشا شد، محمد خان قرایی در عرض راه، شرف رکاب بوسی حاصل ساخت و در باب تسلیم قلعه مزبوره به عذر مضایقت به بنیاد پرداخت. تبیین این مقال آن که بنیاد از تخلیه قلعه انکاری ورزید و لطفعلی نام برادرزاده خود را مساوی پانصد نفر هزاره [ای] در آن قلعه کوتوال گردانید و خود با جمعیتی کامل از آن جا بیرون تاخته در کمین غدر نشست که هرگاه تواند دستبردی به اردوی والا زده، رشته اجتماع لشکر مظفّر را از هم گسسته باشد. چون قلعه محمودآباد در راه عبور سپاه منصور واقع بود، لهذا در هنگام گذشتن از آن محاذی یک نفر هزاره هرزه درا، تفنگی از درون قلعه انداخته به اعتقاد خود آن سیل سرشار را از خاشاکی دافع آمد. غیرت جبلّی نوّاب والا این جسارت را عظیم شمرد و در همان لحظه لشکر قیامت اثر را به جانب قلعه برد.

محمودآباد از قلاع محکمه مشهوره خراسان [است] و باره [ای] بلند و رفیع و خندقی عمیق و وسیع کشیده بر دور آن. علاوه بر باره و خندق، شهربندی دارد که همواره در استحکام بنیان، بنای برابری با چرخ برین می گذارد. فی الفور از حکم محکم نوّاب اشرف، عبد الله خان ارجمندی فیروزکوهی با دسته جانباز خود قدم جرأت به تسخیر آن باره چرخ علامت برگشادند و رستم خان قراگوزلو نیز با سواره خویش از اسبان پیاده گشته و شمشیرها بر دست گرفته به مرافقت آنها رونهادند. مطلب خان حاکم دامغان با جانباز [ان] دامغانی از طرفی دیگر به تسخیر آن قلعه دامن زنان، و اسماعیل خان سردار در میان توپ خانه شرربار، به خرابی آن برج و باره متین صاعقها.

۱- . سراپرده ها، خیمه ها.

فشان آمد.

نـوّاب شـاهزاده اسـفنديار قرين تهمتن آيين، چون شـيران عرين در جلو لشـكر ظفر آيين زبـان به تحسـين و آفرين مى گشود و دست دريـا مثـال از آسـتين برآورده غازيـان مظفّر را به تسـخير قلعه تحريض و تحريـك مى فرمـود. ناگـاه از يمن اقبـال فيروز خسـروى جانبازان مزبوره خود را به پاى خندق رسانيده در آنى از فراز خندق چون بلاى آسـمانى [۲۷۰] نزول و از قعر خندق به پايان باره و از آن جا برفراز ديوار قلعه مانند دعاهاى مسـتجاب صعود كردند و علم هاى سرخ و زرد كه علامت (۱) فيروزى است، بر فراز ديـوار بـاره برپـا نمـوده طبـل هـاى نصـرت را به خروش در آوردنـد. لطفعلى كوتوال گوشه [اى] از ديوار قلعه را شكافت و سراسيمه خاطر، با جمعى از هزارگان عازم هرات گشته، روى از آن سامان برتافت.

نوّاب والاـ به نفس نفيس با سواره يموت و كوكلان تا پنـج فرسـنگ راه از عقب آن قوم گمراه تاختن آورد و اديم زمين را از خون آن مفسدين بى دين رنگين كرد. اكثرى را در هنگام تاخت به دست مبارك از ضرب تيغ از صدر زين بر روى زمين مى انداخت. و هركه را بر فرق مى نواخت، تا نشـمين زين به دوپاره مى ساخت. آن كه را شمشير برّان به ميان زدى، مانند خيار تر به دو نيم شـدى. بـالجمله در آن روز عافيت سوز تا هنگام غروب آفتاب مساوى سـيصد و پنجاه نفر زنـده دسـتگير و يكصـد و بيست نيزه سـر از نظر شاهزاده انجم سرير گذشت و بعد از رجعت موكب ظفر اعتلا به اردوى معلّى گرفتاران مذكور هريك از سياستى جـداگانه تير غضب قيامت لهب را نشانه گشت. بعضـى را به مـدد ميخ هاى چوبين بر زمين دوختند و برخى را در (۲) آتش انتقام و كين سوختند. قومى را به صدمه تخماق و تبرزين آهنين سـروتن كوبيده شد و جمعى را از دم شمشير برّان، اعضا و جوارح پليد بريده آمد. قدرى از رؤوس منحوس آن طايفه به جهت عرض هنر به درگاه شاهنشاه مظفّر فرسـتاده شد و از بقيّه سران ايشان كلّه منارى در شارع عام به ده ذراع (۳) ارتفاع و سه ذرع قطر بنا نهاده آمد. بنياد بى بنياد كه در حول وحوش قلعه محمودآباد منتظر فرصتى بود، از ظهور اين هنگامه چنان در فرار سبك عنان گرديد كه صرصرع)

۱- . مجلس:+ (فتح و)

۲- . ملى: (از)

۳- . ملى: (زراع)

پرشتاب به گردش نرسید.

نوّاب اشرف دو روز به جهت انتظام مهامّ ولایت جام در آن منزل بنای توقف گذاشت و حکومت آن ولایت و ضبط قلعه را به عهده میرزا محمّد خان تکلوی جامی محوّل داشت و از آن پس رایات جلال را شقه گشا کرده همّت به عزیمت هرات گماشت.

در روز نزول به تربت شیخ جام، عطا محمّد خان افغان عرض بیگی از جانب حاجی فیروز الدّین میرزای والی هرات زمین ضراعت بوسه داده زبان به عرض مطالب برگشاد.

خلاصه تمنا این که: شاهزاده فیروز پس ازین شاهراه صداقت را با قدم جهد پی سپار است و در تسلیم قلعه غوریان و اطاعت دولت ابد ارکان خدمت گزار به شرط آن که نوّاب اشرف از ولایت جام قدم سعادت را فراتر نگذارند و ضبط ولایت هرات را که موروثی سلسله احمد شاهی است، به او محول دارند و او را نیز برادری کهتر از خود شمارند.

چون کلمات دروغش از صدق فروغی نداشت، لهذا جوابی سرسری شنیده و از رکاب مظفر مرخّص گردیده روی به مراجعت گذاشت.

ذکر محاصره قلعه هرات و تسخیر محکمه مصلّی و اطاعت افاغنه

بعد از حرکت از تربت شیخ جام، روزی دو، منزل کوسویه مضرب خیام ظفر آیت آمد. امیر حسن خان عرب زنگوئی حاکم تون و طبس با جمعیّت اعراب زنگوئی (۱) و نخعی ولالوئی در آن منزل شرفیاب رکاب مستطاب [شد] و چون والده معظمه نوّاب شاهزاده نبیره قادر خان عرب حاکم (۲) بسطام بود، لهذا آن امیر بااقتدار به لقب (۳) بلند خالویی کامیاب گردید. دو روز دیگر [۲۷۱] موکب والا به سمت ولایت غوریان در ذهاب آمد.

چون یقین بر این معنی بود که بعد از اطاعت حاجی فیروز، قلعه غوریان بدون مانع و عایقی به تصرّف خواهد بود، لهذا از خرابی آن سامان و تعرّض به حال قلعه و قلعه گیان اغماض نموده حضرت والا به منزل شکیبان عزیمت فرمود. خلاصه پس از ورود به منزل پل نقره سه فرسخی هرات معلوم آمد که حاجی فیروز الدّین مصلّای هرات و تل بنگیانب)

۱- . ملی و مجلس: (زنگولی).

۲- . ملی:- (حاکم)

۳- . مجلس:- (به لقب)

را که دو محکمه محکمه است، مأمن عافیت دانسته و جمعی از شمخال چیان را در آن دو محل به محافظت گذاشته و تدارکات خودداری ایشان را مهیّا داشته و خود در شهر هرات همت به آسودگی گماشته است. حضرت والا روز دیگر لشکر ظفر اثر را تیپ آرایی کرد و عبد اللّه خان ارجمندی و مطّلب خان دامغانی و رستم خان قراگوزلو و محمّد نظر خان مافی را بر میمنه و میسره و جناحین گماشت و خود در قلب سپاه در زیر لوای فیروز شاهنشاه ظفر دستگاه بنای قرار گذاشت. سردار بااقتدار اسماعیل خان به اتّفاق امرای با اعتبار امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و امیر قلیچ خان تیموری و محمد خان قرایی در سایه علم آفتاب به پرچم (۱) آرام گزین و توپ های تندر فغان در جلو تیپ همایون قاعقه فشان و رعد آیین شدند. به این آراستگی از پل نقره حرکت کرده تا کنار پل انجیل که قریب به شهر هرات است، آمدند. به اذن و اشاره والا و عزیمت سردار شهامت انتما محکمه مصلّی از جان فشانی نظام فیروزکوهی و اعراب نخعی ولالویی، مسخر و تل بنگیان نیز پس از آن بلامانعی تسخیر آن جنود مظفّر درآمد. مستحفظین هردو محکمه بعضی عرضه شمشیر و برخی اسیر و دستگیر گشته قدری قلیل روی به گریز نهادند.

شب هنگام موکب والا در کنار رود انجیل سنگری متین بسته، منزل ساختند و امیر حسن خان عرب و حسین قلی خان بیات نیشابوری برحسب اشاره والاـ به محافظت مصلی و تل بنگیان پرداختند. علی الصبّاح که بنای محاصره قلعه هرات بود، امیر حسن خان به دروازه درب خوش و امیر علم خان به درب قندهار و امیر قلیچ خان به درب قوطی چای و محمّـد خان قرایی به درب عراق و حسین قلی خان نیشابوری به درب ملک مأمور آمدند.

دلاوران جلادت نشان، سواره (۲) به غارت و نهب ولایات سبزار و فراه (۳) الی حدّ کرشک و قندهار مطلق العنان شدند. پس از چند روز که بنیان قرار آن ولایات و حول و حوش هرات چون ارکان عهود لئیمان متزلزل و بی قرار گردید، حاجی فیروز از خواب غفلت بیدار گشته کلید ولایت غوریان را با مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد تسلیم ساخت وه)

۱- . ملی: (برسم)

۲- . مجلس: (سوار و)

۳- . ملی: (سبزوار فراه)

به زدن سکّه و خواندن خطبه به نام نامی شاهنشاه صاحبقران پرداخت. نوّاب اشرف به استدعای خوانین خراسان از تسخیر قلعه هرات درگذشت و به جهت تنبیه جماعت هزاره عازم بادغیسات (۱) مرو گشت.

[مصرا]ع:

تا فلک را ز پس پرده چه آید بیرون

ذکر عزیمت نوّاب حسن علی میرزا به صوب بالا مرغاب و شکست اسماعیل خان سردار از جماعت هزاره و سایر اوضاع واقعه

از قراری که ذکر شد، بنیاد خان و نصیر خان هزاره (۲) بعد از فتح قلعه محمودآباد و قتل هزاره ضلالت بنیاد، بقیه السیف را برداشته به سمت بادغیسات فرار و در آن جا نیز تاب نیاورده به منزل دره بام، که از اعمال ولایت ماروچاق (۳) و در پنج فرسخی رود مرغاب است، قرار یافتند و با اویماقات فیروزکوهی بنای وصلت نهادند و قرار [۲۷۲] توطّن را در همان دره بام دادند. بهرام خان فیروزکوهی نیز اویماقات خود را [از] بادغیسات هرات آورده به مناسبت خویشی با بنیاد خان در دره بام منزل داد. ابراهیم خان بیگلر بیگی هزاره چون با بنیاد خان عداوتی کامل داشت و بنابرآن امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود یار آورده، در حضرت شاهزاده معظّم به استدعای عزیمت دره بام همّت برگماشت. محاسن عزیمت را از وفور غنیمت و کثرت میاه و خضارت و سهولت طرق و شوارع و فقدان مخالف و منازع در نظر انور شاهزاده عالی مقدار جلوه داد و به قبایح عدم عزیمت از قبیل استیلای بنیاد خان و تاخت وتاز ولایات جام و غوریان و ظهور فتنه و فساد در سامان خراسان زبان برگشاد. اسماعیل خان سردار هم (۴) این ترّهات را تصدیق نمود و از کار قضا غافل بود.

نوّاب اشرف، اولاـ ابراهیم خان را با فوجی از سواره و پیاده هزاره به استمالت آن طایفه فراری مأمور فرمود و پس از آن اسماعیل خان سردار و امیر قلیچ خان تیموری وم)

۱- . ملی: (بادغیثات)

۲- . مجلس:- (هزاره)

۳- . ملی: (ماروجاق)

۴- . ملی: (از بیم)

مطلّب خان دامغانی و عبد الله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان مافی و نگاهدار خان چگنی را با دستجات ایشان به منقلای موکب والا روانه و بعد از دو روز دیگر از منزل کهدستان با امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرایی و حسین قلی خان نیشابوری و سواره اکراد و توپ خانه صاعقه بنیاد عزیمت را بهانه نمود.

پس از آن که دو منزل راه طی شد، در منازل از صعوبت راه و کثرت سنگلاخ بعضی از اسبان کوه توان قشون نصرت نمون پی گردید. معلوم شد (۱) که آن همه تعریفات ابراهیم خان افسانه بوده و به سبب عداوت با بنیاد خان عرض این محسّنات را بهانه می نموده است. بالاخره کار به جایی رسید که در اکثری از منازل نوّاب شاهزاده به سبب صعوبت مراحل خود به نفس نفیس از اسب به زیر آمده با امرای نامدار طناب عراده های توپ های سلطانی را بر دوش گرفته به فرازونشیب می گردانیدند و از عدم آب و آذوقه و علف اغلبی از دوابّ اهل اردو در هر منزلی تلف می گردیدند.

بالجمله چون مراجعت از آن جا به جهات مختلفه دور از صواب و موجب جسارت خصم ضلالت مآب می بود، بنابرآن، لا علاج حضرت والا ده منزل را به آن صعوبت طی کرده در روز یازدهم در محل قلعه نو، که مسکن قدیم طایفه هزاره بود، دو روزی منزل نمود. در آن جا به تحقیق پیوست که اولا ابراهیم خان هزاره از فرط حرصی که در عداوت با بنیاد خان داشت، به اتفاق محمود خان جمشیدی بر سر او تاخته و از نصیر خان برادر بنیاد خان شکستی کامل یافته روی به اردوی سردار گذشت. سردار هم از منزل مرغ چوبین سه فرسخی دره بام حرکت و بنیاد و برادرش را در خارج دره بام با قراولان سپاه رکابی مقابلت دست داده و تاب درنگ نیاورده روی به حصن دره بام نهاده است. سردار نیز علی التّعاقب رسید و جانبازان آتش دست را از فراز جبال شامخه به آن دره سرازیر گردانید. اکثری از هزاره جات لعین از شرر افشانی تفنگ صاعقه کمین جان دادند و بنیاد و نصیر (۲) لا علاج زبان به تمنای امان برگشادند. قرار به این شد که هرگاه امروز را مهلت یابند، فردا بر سبیل جزم قدم از سر ساخته به اردوی سردار شتابند.ن)

۱- . ملی:- (معلوم شد)

۲- . ملی: (بنیاد خان)

سردار صداقت شعار را عرق مروّت متحرّک شد و غافل از این که:

[مصرا]ع:

[۲۷۳] مار چون شد زخمی اندر آستین مأوا مده (۱)

به دادن یک روز امان سلک جمعیت متفرّقه بنیاد منسلک آمد. نوّاب والا پس از اطّلاع ازین اوضاع از منزل قلعه نو حرکت کرده به منزل مرغ چوبین وارد [و] امیر حسین خان و امیر علم خان را با سه هزار پیاده و دو عرّاده توپ به امداد سردار نامزد کرد که ناگاه پیادگان خسته (۲) و گریخته استرآبادی یک یک و دودو و پنج پنج در رسیدند و مراتب شکست سردار را وقایع گزار گردیدند. معلوم شد که روزگار غدّار را کار دیگرگون گشته و کار سردار عالی تبار از فرستادن امداد درگذشته است.

تبیین این مقال آن که، در روز وعده آمدن بنیاد، قضا کار خود را ساخت و آن بدکردار جمعیت خود را فراهم آورده به مقابله سردار پرداخت. در بدایت کار مطلب خان برادر سردار با جانبازان دامغانی به سنگری که در دم دره بام بود درتاختند و عبّاس قلی برادرزاده بنیاد را با هرکس در آن دره بود عرضه شمشیر آبدار ساختند. قشون نصرت نمون که از فرازونشیب آن فتح غریب را دیدند، کار را تمام دانسته و از اطراف هجوم آورده مشغول غارت و کسیب گردیدند. ناگاه از طرفی غیرمعهود بنیاد با جمعیتی نامعدود بر پیادگان انزانی استرآبادی تاختن آوردند و در داو (۳) اول، مهره حیات (۴) کربلائی باقر انزانی سرکرده آن جماعت و غلام پیشخدمت خاصه دربار دولت را در ششدر ممات محبوس کردند. پیادگان انزانی روی از معرکه برتافتند و سایر جنود مسعود نیز به مرافقت ایشان به وادی هزیمت شتافتند. هزاره هرزه درا تعاقب را سبک عنان شدند و به مدد تیغ برّان سرافشانی را برزده دامان آمدند. در آن درّه های تنگ سواران سپاه سردار را قدرت جولان نبود، لهذا هر تن از بیم جان به طرفی روی نمود. سردار عالی مقدار از فرط غیرت فطرت از اسب پیاده گشته کلاه از سر برداشت و هرقدر خواست آن لشکر (۵) شکسته را برگرداند دست قضا نمی گذاشت. ناچار او هم سوار گشته از عقب گریختگان می تاخت و بنیاد بی بنیاد نیز در عقب ایشان هرکس را که می یافت از خنگ حیات پیاده می ساخت.

بالجمله پیادگان گریخته استرآبادی به خدمت اشرف معروض داشتند که اینکر)

۱- . ملی: (مار آمده)

۲- . مجلس: (جسته)

۳- . داو: مرحله، نوبت، بار.

۴- . ملی: (جناب)

۵- . ملی:- (لشکر)

سواره بنیاد با لشکر ظفر بنیاد مشغول گیرودارند و سردار عالی تبار امداد نوّاب اشرف را سزاوار. حضرت شاهزاده را از استماع این اقوال آتش غضب شعله ور گردیده به شلیک توپ خانه فرمان داد. امیر حسن خان عرب و اسماعیل خان قاجار شامبیاتی را به محافظت اردو نهاد و فی الفور بر باره برق سیر سوار گشته و نیزه خطی در دست گرفته مانند برق و باد به تدمیر سپاه بنیاد بدنهاد پی سپر شده در اندک زمانی که آخر زمان جان فشانی بود، به جماعت بدعاقبت هزاره که در عقب جنود مسعود می تاختند رسید و مساوی یکصد و سی نفر از آن قوم عفریت سیر، اسیر کمند غلامان شیر شکر گردید جمیع آن جماعت را به مدد میخ های چوبین بر زمین دوختند و بقیه السیف هزاره که صدای شلیک توپخانه معلّی را شنیده بودند، به توهم عزیمت حضرت والا، به وادی فرار پی سپار شدند. چون سردار به جانب قلعه نو رفته بود، نوّاب والا چند سواری به عقب او فرستاده خود مجدّدا در مرغ چوبین منزل نمود. اطراف اردوی معلّی را به وجود پیادگان آرایش داده خود با جمعی از غلامان در [۲۷۴] خارج اردو به احتیاط کار چون کوه استوار بایستاد. سه پاس که از شب گذشت، سردار با سواری سه چار وارد اردو گشت.

علی الصّباح نوّاب شاهزاده و بعضی از سران در فکر عزیمت دره بام و خیال انتقام بودند و خوانین خراسان کلّا ازین معنی تحاشی نمودند چون اکثری از سرکردگان و سواران و پیادگان رکابی تا قلعه نو رفته در آن جا توقّف کرده بودند و جمعیّت اردو منحصر به خراسانی بود، لهذا مراجعت انسب می نمود؛ لا علاج نوّاب والا از مرغ چوبین به قلعه نو شتافت و قشون متفرّقه اجتماع یافت و از آن جا کوچ برکوچ وارد قریه شکیبان و پس از ورود، به عرض آن ملک زاده دوران رسید که مدد خان درانی با جمعی از افاغنه در قریه پشنگ من اعمال غوریان اقامت گزین است و عقیده آن جمع، نامعلوم بر رای آن و این.

برحسب امر والا، حضرت میرزا محمّد صادق وقایع نگار مروزی که در آن سفر از همراهان بود، به جهت استعلام احوال روی به قریه پشنگ نمود. بلافاصله به رفاقت

مشار الیه به اردوی والا رسید و مطلب او بر رای اشرف چنین معلوم گردید که، از ظهور استقلال حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز دل گیر گشته و به دولت ابد مدّت پناه آورده از نوکری شاهزاده افغان گذشته است. نوّاب والا این معنی را مغتنم و وجود او را محترم شمرد و از اعطا خلاع زرفشان و خنجر مکلّل به جواهر رخشان و سایر انعام و احسان فرق مباهات او را به ذروه گردون برآورد. روز دیگر حضرت اشرف از منزل وارد چمن پرنی تاز [شد] و عطا محمّد خان افغان عرض بیگی از جانب حاجی فیروز با تحفی ممتاز وارد حضور با اعزاز و با حصول افتخاری کامل و احسان کمر خنجری مرصّع و انعامی شامل باز روی به صوب هرات بهشت انباز نهاد. امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرایی از منزل مزبور مرخص به اوطان خود شدند و نوّاب شاهزاده با سردار و امیر حسن خان حاکم طبس و سایر همراهان و سرکردگان و جمعیت رکابی از چمن مزبور حرکت کرده در روز شنبه دهم شهر رمضان المبارک وارد ارض فیض آثار و وقایع آن سفر را از فتح و شکست به دربار معدلت مدار شاهنشاه تاجدار عریضه نگار آمدند.

ذکر سور پر سرور نوّاب علی خان شاهزاده الملقّب به ظلّ السّلطان و حضرت اللّهویردی میرزا

در صدر (۱) داستان این سال نیکو مآل ذکر شد که الکسندر یرملوف سردار جدید گرجستان از دولت بهیّه روس مأمور به سفارت درگاه فلک مأنوس آمده حسب الامر اعلی مقرر شد که در چمن سلطانیه شرفیاب دربار ستیّه شود. چون حرکت او از تفلیس و ورود به آستان خلافت جاوید انیس (۲) طولی داشت، لهذا حضرت صاحبقران در دار الخلافه طهران همت بر سور پر سرور نوّاب شاهزادگان خورشید لقا حضرت ظل السلطان علی شاه و بدر الخلافه (۳) الکبری اللّهویردی میرزا گماشت. از اطراف ممالک خاور و باختر و جنوب و شمال شاهزادگان فرشته خصال و امرای با اجلال و علمای فضیلت اشتمال و اعیان و اشراف ارادت مآل و ارباب اطراب باربد مثاله)

۱- . ملی: (صدور)

۲- . مجلس: (آیتش)

۳- . ملی: (به دار الخلافه)

و مشعبدان هاروت خیال و شاهدان حورا جمال از اطراف شرق و غرب و جنوب و شمال به درگاه (۱) آسمان [۲۷۵] جلال جمع آمدند و بزم آن عیش مهنّا را پروانه شمع شدند.

در روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان المعظّم سنه یکهزار و دویست و سی دو، به حکم محکم خسروانی جمیع اسواق و خانات و میادین دار الخلافه جاوید مبانی را آیینی ملوکانه بستند و مباشرین این سور (۲) خجسته هریک در پی انجام کاری پیوستند. روزها در میدان پیشگاه کریاس بلند اساس، اسباب عیش از هر طرف برپا بود و شاهنشاه همّت دستگاه از فراز غرفه فوقانی عمارت فوق باب عرش قباب، زرافشان و تحسین آرا.

شب ها در دو میدان خارج و داخل ارک همایون اعم از سطح بام و عرصه میادین سپهر نمون، آتشبازان چابک دست به شعله بازی های مختلف شعله ها افروختندی و دل آتش موسی و نار خلیل را از آن آتش افروزی در آتش غیرت سوختندی. عالم، عالم بهجت و نشاط بود و جهان، جهان مسرت و انبساط. پیران را هوس جوانان بر سر افتاده و جوانان را شاهد تقاضای جوانی حلقه بر در زد. آنان را از حسن جوانان غلمان جمال آتش شوق شعله ور شد و اینان را از عشق پیران صنعان مثال ملال صحبت ایشان از دل به در شد. کوتاهی سخن، مدّت هفت شبانروز بازار طرب گرم بود و دل های دلبران در دلداری دلدادگان نرم. در روزی خجسته و ساعتی به سعادت پیوسته عقد یکی از صبایای مرضیّه حسین قلی خان علیّین آشیان، به همخوابگی حضرت ظل السلطان، و کابین صبیه دیگرش به همسری نوّاب اللهویردی میرزا بسته شد و در شبی خرّم تر از روز آن دو نیّر عالم فروز با آن دو زهره زهرای عفت آموز پیوسته آمد.

علی الصباح کمر خنجرهای مکلّل به جواهر رخشان و خلاع آفتاب شعاع درخشان به نوّاب شاهزادگان و امرای ذی شوکت و شأن و وزرای آصف مکان و سایر اشراف و اعیان مرحمت شد و پیشکش های شایان از هریک از ایشان معروض پیشگاه حضور معدلت آیت [گردید].

از حسن اتفاقات، جناب شاه زمان ولد تیمور شاه افغان که هردو دیده اش ازر)

۱- . مجلس: (درکان).

۲- . مجلس: (امور)

قراری که ذکر شد، از گزلک ستم شاه محمود برادرش از حدقه برآمده و نابینا بود، در همان اوقات عیش با یک نفر ولد خویش به عنوان زیارت بیت اللّه الحرام به دار الخلافه آمده در محافل شب وروز آن عیش پر سرور را پدر و پسر سامع و ناظر بودند. بالجمله هریک از باریافتگان، مقضی المرام و شادکام مرخص اوطان خود شدند و پیشخانه کشان اردوی معلّی عزیمت چمن قنقرا و لنگ را دامن زنان آمدند.

تاریخ سور پر سرور نوّاب ظل السلطان از کلک مولف ارادت نشان بدین سان تراوید و یادگار را در این (۱) روزنامچه همایون ثبت گردید.

لمؤلفه:

به عهد دولت شاه جهان دارکه باشد روزگارش زیر فرمان

سرافراز جهان فتحعلی شاه جهانگیر و جهاندار و جهانبان

بپا شد عیش آن شهزاده کآمدعروس زهره اش محرم در ایوان

نژاد ظّل سبحان خسرو دهرعلی شاه آن که آمد ظلّ سلطان

ز یک بطن او برادر با ولیعهدبس است این افتخار او را به دوران

بسال مولدش زد جیقه بر سرمحمد شاه عمّ شاه شاهان

چه عیش آن عیش کز شور تعیّش قمر شد کف زنان ناهید رقصان

سرافرازان عالم اندرین سورهماره دست فشان و پای کوبان

فراوان جمع شد ز اطراف مسکین که نعمت هرچه می جستی فراوان

ز حکم شاه در طهران همی جمع همه اشراف از اطراف ایران

[۲۷۶] ندانی از چه شاهی یافت در نام شنو تا گویمت این نکته آیان

به طفلی شد مر او را جیقه لعل طراز سر ز شاه مغفرت شأن

به عقدش خطبه خوان گردید برجیس عطارد بر ورق بنوشت عنوان

ز احسان شهنشه خلعت و زرجهان را فخر پیکر زیب دامان

چنین طوئی ندیدستی به عالم چنین عیشی نخواندستی بدوران

پی تاریخ سورش خاوری گفت همایون عیش باد از ظل سلطان ن)

۱-. ملی: (آن)

ذکر احوال و اوضاع الکسندر یرملوف ایلچی دولت روسیه و کیفیت ورود او

به ولایات (۱) ایروان (۲) و تبریز و خمسه و حرکت موکب اعلی به سلطانیه

این الکسندر یرملوف را مرتبه از رتبه ینارالی فراتر بود و از منصب بلند صاحب اختیاری کلّ توپخانه روسیه معتبر خود را در نسب نبیره دختری جوجی خان بن چنگیز خان می خواند و در چمن سلطانیه اکثر اوقات به مقبره اولجایتو سلطان معروف به شاه خدابنده رفته خطاب خالویی به وی می راند. با جمعیتی خلاف عادت سرداران سابق به سرداری مملکت قفقاز آمد و این جمعیت و تدارکات او باعث توهمات دور و دراز شد.

همواره با کمال خشونت و سختی سخن گفتی و در کاری که مستبد الرای گشتی، عذر حسابی از کس نشنفتی. با جمعیتی تمام و ثروتی ما لا- کلام و تدارکی افزون از حوصله اوهام به سرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و غیره سرافراز و به سفارت به دربار این دولت علیّه نیز از همگنان ممتاز گشته وارد تفلیس و پس از چندی از نظم کارهای آن ولایات مطمئن شده روانه دربار فلک تأسیس گردید.

عسکر خان افشار مهماندار با تدارکی که سزاوار بود در قریه اوچ کلیسا او را دریافت و با احترامی تمام به صوب ایروان شتافت. برحسب صوابدید حسین خان سردار آذربایجان، حسن خان برادرش با مساوی پنجهزار سوار جرّار به استقبال او پرداخت و سردار خود در خارج شهر ایروان چادری پنج سری برپا کرده و بزمی مهنّا مهیّا آورده و تا دو فرسخی (۳) ایروان را مشحون از سواران و پیادگان ایلات اتراک نموده خود در خیمه منزل ساخت. در هنگام ورود ایلچی، احتراما چندقدمی پیش نهاد (۴) و دست او را به جهت نشانه دوستی گرفته به چادر آورد و از حسن خان مهمانداری و آداب تعارف و یاری ایلچی را راضی و خشنود کرد. در روز ورود به دار السّلطنه تبریز از حوالی قریه سهلان (۵) تا درب دولت سرای نوّاب ولیعهد زمان، از دو سو سواره و پیاده ایستاده و توپ های سواره بر فراز عرّاده آماده و معادل یکصدهزار جمعیّت از سواره و پیاده وز.

۱- . مجلس: (ولایت)

۲- . ملی: (ایران)

۳- . ملی: (ده فرسخی)

۴- . مجلس: (رفته)

۵- . احتمالا اسفهلان در جنوب غربی تبریز.

تفنگچیـان چریک هر قریه و دیار و اهل صـناعت و حرفت بازار صف برصف و جای برجا ایسـتاده، چشم بر ورود ایلچی نهاده بودند.

جناب آصف الحضـره میرزا ابو القاسم ولد قائم مقام با جمعی از سواران و سـران آذربایجان به اسـتقبال روان شد و ایلچی را با احترامی تمام دریافته به جانب شهرسـتان آمد. پس از شـرفیابی حضور پر نور نوّاب نایب السّلطنه العلیّه و قائم مقام دولت سنّیه سخن هـا از کـار موافقت و مصالحت گفت و مصـلحت وقت را به جز انکار از صـلح و اصـرار در جنگ جوابی نشـنفت. ازین رهگذر قدری ملول گشت، ولی از ظهور مراحم پی درپی حضرت ولیعهد زمان آن کدورت و ملالت از خاطرش درگذشت.

بلی مصـلحت چنین بود که سـرحدداران دولت علیّه را در جنگ جری داند و از کتاب غیرت ایشان دو حرفی برخواند. خلاصه در ورود [۲۷۷] به ولاـیت خمسه، نـوّاب شـاهزاده عبـد اللّه میرزا نیز اوضـاعی فراخـور احوال فراهم آورد و ایلچی معزی الیه با احترامی تمام وارد گشته برحسب امر اعلیحضرت شاهنشاهی در چمن سامان ارخی که از سامان سلطانیّه است، منزل نمود.

جنـاب میرزا عبـد الوّهـاب منشـی الممالـک که از قرار نگـارش چنـدی در خمسه منتظر ورود ایلچی بود، در ایّام غیبت موکب همایون با او رفتاری بسـزا نمود و موکب فیروز اعلی در روز یکشـنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظّم سنه یکهزار و دویست و سی و دو از دار الخلافه حرکت و چنـد روز به جهت ورود جنود مسعود از اطراف ممالک و حضور نوّاب محمـد علی میرزا و امان اللّه خان والی کردسـتان در چمن پچقین (۱) سه فرسـخی چمن سلطانیّه اقامت دست داده تا آن که سلک جمعیّت اطراف منسـلک آمـد. در روز نزول مـوکب اجلاـل به چمن سـلطانیّه که یـوم جمعه (۲) هفـدهم شـهر رمضان المبارک بود، اوضاعی ملوکانه در آن دشت وسیع چیده شد و دهر کهنسال از حیرت آن همه ابّهت و اجلال انگشت تعجّب به دندان گزیده از حوالی چمن صـاین قلعه خمسه تـا قریب قریه دیزج که معـادل هفت فرسـخ متجاوز است، فوج فوج و دسـته دسـته و تیپ تیپ سواران جرّار و پیادگان آتشبار متراکم بودند و سپاهی که از اطراف ممالک جمع آمده بود، باه)

۱- . امروزه روستای چوقین نامیده می شود که نزدیکی رودخانه سجاس از شعبات قزل اوزن و در نزدیکی سلطانیه قرار دارد.

۲- . ملی:- (جمعه)

نظامی تمـام در آن دشت متهاجم می نمود. توپخانه صاعقه نشان و زنبورک خانه آتش فشان در جلو شاهنشاه صاحبقران قـدم برقـدم عقـده از دل گشودنـدی و کره تراب راماننـد گوی سیماب متزلزل نمودنـدی. نوبت خـانه خلافت بر بختیان (۱) الوند مهابت بلنـد آواز و طاس سـپهر از نوای کوس سـلطنت پرصـدا حضـرت اعلی چون خورشـید (۲) درخشـان از پای تا سـر غرق جواهر رخشان، مانند خسـرو مهر که سوار بر خنگ سـپهر آید، برفراز سمند فلک پیوند نشسته و شاهزادگان بهمن سیر و امرای هر بوم و کشور و وشاقان زرّین کمر و سـران و سـرکردگان نامور و غلامان جلادت اثر در زیر علم آفتاب پیکر بر جانفشانی و آداب دانی کمر بسته بودنـد. شـهریار آفـاق بـا طلعت خورشـیدی و شوکت جمشـیدی و صولت کیانی و اوضاعی فراخور آن سلطنت و مرزبـانی به دولت و کـامرانی و ابهت و شادمـانی به آن چمن بهشت مبانی نازل و الکسـندر یرملوف ایلچی با لباسـی مبدل از چمن سامان ارخی سوار گشته با یک دو نفر از محرمان خویش در آن جیش (۳) قیامت کیش مشغول تماشای دریای افـواج امواج زلاـزل بود. نوّاب شاهزادگـان و امرا و وزراء و سـران و سـرکردگان و خاصـان و غلامـان و توابین لشـکر به نظـام هریـک در جـای خـویش خیمه و خرگـاه بر سـر پـای کردنـد و مباشـرین دربـار اقـدس برحسب امر اعلی روی همّت به انجـام تدارکات ورود ایلچی مزبور آوردند.

[مصرا]ع:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر ورود ایلچی دولت روسیه به اردوی اعلی و گذرانیدن پیشکش و هدایا از نظر عنایت سیر شاهنشاه معلّی

در روزی معیّن صـفیار خان کرد بچّه افشار با یک رأس اسب مشـتمل بر ساخت و ستام مرصّع به احضار ایلچی از چمن سامان ارخی محرمیّت یـافت و امـان الله خـان اردلاـنی والی کردسـتان بـا معـادل پنجهزار سـوار تـا مسـاوی پنـج فرسـنگ متجـاوز به استقبالش)

۱- . شتران سرخ موی.

۲- . مجلس:- (خورشید)

۳- . ملی: (عیش)

شتافت. از سراپرده همایون اعلی تا دو میل راه از دو طرف جانبازان نظام و توپچیان با انتظام و زنبورک [۲۷۸] چیان آتش فام به قانون، به قادر اندازی (۱) و مشق مشغول بودند و هریک از آنها (۲) به طوری که باعث مسرّت بینندگان است به شعبده بازی و مسخره پردازی (۳) عمل می نمودند. ایلچی معزّی الیه با این احترام وارد معسکر مسعود و در سراپرده جناب میرزا محمّد شفیع صدر اعظم فرود آمد.

امیر کبیر محمود خان دنبلی میریساولاـن قور در آن منزل بهجت دستور حاضر بود و از جانب رأفت جوانب شاهنشاه عدالت دستگاه، زبان به اظهار التفات گشودند. روز دیگر در سراپرده و خرگاه خدیوانه، که در پایان قصر سلطانیّه برپا بود، بزمی ملوکانه چیدند [و] شاهنشاه جم جاه، با عالم عالم دستگاه و جهان جهان جواهر (۴) خورشید اشتباه بر فراز تخت مرصّع سپهر همراه آرمید و نوّاب شاهزادگان لعل خفتان و امرا و وزرای ذی شان و دبیران عطارد نشان و پیشکاران پیشگاه جلالت بنیان و حاجبان و چاوشان صلابت ارکان در پیشگاه حضور گردون توان صف برصف و جابرجای ایستاده و اسلحه و ادوات و ظروف و اوانی مرصّع که خاصّه استعمال سرکار اقدس است، هریک در چنگ یکی از وشاقان زرّین کمر در انجمن حضور معلّی مهیّا و آماده [بود]. در خارج درگاه عرش اشتباه تا در نگرستی، فوج فوج از انواع چاکران دربار و (۵) مستحفظان بارگاه جلالت آثار و سران و سرکردگان بااقتدار نشسته بودند و پیادگان نظام ایستاده مشق جان بازی می نمودند.

باز امیر کبیر (۶) محمود خان دنبلی قوریساول باشی برحسب امر اعلی به احضار ایلچی مزبور و همراهان کرسی نشین او روانه شد و محسن بیک کرد قراچورلو نایب امیر آخور باشی، یکی از اسبان خاصه را بازین و ستامی مرصّع به جهت سواری او برده [و] این التفات های گوناگون زیادتی شوق ایلچی را به شرفیابی حضور پرنور بهانه آمد. از راه آداب دانی، رکاب آن خنگ مجرّه تنگ را بوسه داده با چهل نفر از اعیان روس و دوا.

۱- . قادرانداز: تیرانداز با مهارت.

۲- . ملی:- (هریک از آنها)

۳- . مجلس: (سحرپردازی)

۴- . ملی: (جوانی را)

۵- . مجلس: (درباره)

۶- . امیر بزرگ: در عهد قاجاریه، عنوان ارجمندی بود که به بعضی از صاحب منصبان عالیقدر داده شده، مانند میرزا تقی خان اتابک و کامران میرزا.

نفر دیلماج فصاحت مأنوس سوار گشته روی به راه نهاد. لحظه [ای] در چادر کشیک خانه اعلی فرود آمد و از صحبت امرای عالی رای و صرف قهوه و چای باقصی الغایه خرّم و خشنود شد؛ ناگاه از موقف همایون حکم به احضار او صادر و ایلچی معزّی الیه با ینارال نقری ترجمان که از ارامنه ولایات افلاق و بغدان و در السنه مختلفه فصیح البیان و فسیح اللّسان بود، به اتّفاق محمود خان به درب سراپرده همایون حاضر آمد. چون عاقبت کارش محمود بود، محمود خانش در آن جا پیشوایی نمود و بعد از دخول به سراپرده معلّی در چهار مکان به مراسم رکوع و سجود قیام کردند و بعد از عرض حاجب بار و اذن شاهنشاه تاجدار، روی به خرگاه جهان پناه آوردند.

چون ایلچی بزرگ به قانون عموم دول، صورت پادشاه است، لهذا از جهت احترام گزاری حضرت ایمپراطوری، اذن جلوس به او داده شد و معزی الیه از فرط آداب دانی امتثال امر حضرت صاحبقرانی را واجب شمرده به قدری که تسمیه جلوس به عمل آید، نشسته و فی الفور برپای ایستاده آمد. (۱) در بدایت استعلامی از احوال ایمپراطوری به عمل آمد و ایلچی مکرّم ازین نوع التفات، صاحب پایه و محل شد. نامه حضرت ایمپراطوری را جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم از وی گرفته بر روی پیکر تخت مرصع نهاد و پس از آن حضرت صاحبقران به احضار همراهان وی فرمان داد. بعد از آن که به آدابی (۲) شایان شرفیاب حضور معدلت [۲۷۹] دستور شدند، ایلچی خود، یکان یکان را معرّفی کرد و هریک علی قدر مراتبهم مورد التفات ملوکانه آمدند. چون مراتب تفقّدات شاهنشاه غریب نواز و مراسم تسیلمات ایلچی و همراهان صداقت انباز به درجه اعلی رسید، به همان آیین که شرفیاب شده بود، مرخّص به ایاب گردید.

جناب صدراعظم اوقات شبانروز خود را صرف سرور خاطر و بهجت باطن و ظاهر او و همراهان می داشت و طوی های (۳) دلکش مهیّا آورده همّت عالی خود را بر مهمان نوازی می گماشت. امرا و وزرا برحسب امر اعلی مبادرت به ملاقات او می نمودند و هر شب در منزلی بزم عشرت گسترده زنگ زحمت راه از خاطر او و یاران همراه می زدودند. روز سیّم هدایا و تحف ایمپراطوری را در سراپرده همایون به رسم و قانونی.

۱- . ملی: (شد)

۲- . مجلس: (به ادائی)

۳- . جشن، مهمانی.

بر روی بساطی وسیع از اخشاب بدیع که میزش می خوانند، چیدند و از فیض قبول حضرت اعلی، ایلچی و متابعانش قرین منّت و مسرّتی بی منتها گردیدند.

تفصیل جمیع آن هدایای بدیع مناسب سیاق تاریخ نیست، ولی چند قطعه از آن را که امتیازی داشت، کلک سخن مدار (۱) بر ورق نگاشت تا آیندگان دانند که تحفه سلاطین بزرگ با یکدیگر چیست. از آن جمله، هیأت پیل و هودجی از طلا بود که در پهلوی چپ آن استاد صنعت ساز ترکیب ساعتی مرتب نمود. کلیدی داشت که چون کوک نمودندی، اعضا و جوارح پیل چون حرکت طبیعی پیلان حرکتی فنری کرده به بینندگان (۲) حیرت بر حیرت افزودندی؛ انواع نغمات دلکش از جوف آن ظاهر شدی و باعث حیرت سامع و ناظر آمدی. تحفه دیگر، موازی سه قطعه آیینه صاف روشن بود که هریک به طول دو ذرع ونیم و به عرض یک ذراع افزون تر و ثخن (۳) آن یک چهار [م] یک کمتر می شد. گفتی مگر آب حیات را منجمد ساخته اند یا صنعت سازان روسی نژاد جرم خورشید را محلول کرده و باز به انجماد آورده به ظهور سحرپردازی پرداخته اند.

شاهنشاه خورشید نظیر را چون مقابل آمدی، از هر آیینه اسکندری دیگر ظاهر شدی.

الرباعی (۴) لمولّفه:

شاهنشه ما ز چهره شد شید دگردر محفل جم نشسته جمشید دگر

در کاخ پر از آینه چون جای کندپیداست ز هرآینه خورشید دگر از بس این تحفه به اعلی درجه قبول طبع همایون اقدس اعلی رسید، برحسب امر ارفع، یک جفت آن که در طول و عرض مشابه یکدیگر بود، در دو جرز ایوان دیوانخانه واقعه در دار الخلافه طهران که محل جلوس خسرو عدالت مأنوس است، نصب گشته، دو خورشید دیگر بر خورشید چهر همایون منضم گردید. یک قطعه که از آن دو قطعه عرضا بیشتر و طولا کمتر بود و چون مرآت خورشید درخشان طاق می نمود، با قاب و اسباب زرّین و سیمین در شاه نشین عمارت مبارکه بلور که در باغ گلستان مشهور به عمارت کلاه فرنگی واقع و خاصّه نشیمن شهریار بحر گنجور است، به عاریت نهاده شد و پیکر پیل نیزی)

۱- . مجلس: (سخن طراز)

۲- . ملی: (بندگان)

۳- . ضخامت.

۴- . مجلس:- (الرباعی)

به محافظت فانوسی از آیینه در همان عمارت مبارکه در پایان مسند خلافت برپای ایستاده آمد. در درک سایر تحف، درایت در کار است نه روایت سزاوار. بالجمله ایلچی مزبور به هریک از امنای دولت قاهره تحفی جداگانه داد و به جهت میرزا محمّد شفیع صدراعظم از قبل امپراطور معظّم، افسری مکلّل به جواهر ثمین و پاره [ای] از تحف رنگین فرستاد.

الرّباعی لمولفه:

ای شاه ترا راه به معراج [۲۸۰] دهندهم تیر ترا قران به آماج دهند

تنها نه همین جهان ترا باج دهندشاهان به وزیر دولتت تاج دهند امنای دولت قاهره نیز هریک در برابر تعارفات او تکلّفات نمودند و از آن تعارفات بر مراتب دوستی و موالات افزودند. چون زمان مراسم تعارفات درگذشت، هنگام سئوال و جواب مطالب گشت.

ذکر سؤال و جواب امینان دولت علیّه با ایلچی شوکت روسیه و مراجعت او از دربار سلطنت سنیّه

اگرچه مقصود کلّی از شرفیابی ایلچی دولت روسیه، تشیید بنیان موافقت و رسانیدن امضای عهدنامه مبارکه مختومه به خاتم قبول ایمپراطور جلالت بنیاد، که در محالّ گلستان مرقوم افتاده، بود ولی زبانی بعضی مطالب به امنای دولت علیّه اظهار نمود. پس از عرض به خاکپای شاهنشاه مالک رقاب جوابی با صواب شنود. از آن جمله یک تمنّایش این بود که: دولت بهیّه روس را پس ازین سازش، در سرحدّات ممالک دولت عثمانیّه بنای کاوش است. طریقه دوستی و موافقت دولتین ایران و روس این است که بعد از کاوش به سرحدّات روم پیوسته به خاک ایران، کارپردازان این دولت قوی ارکان یا امدادی دوستانه به دولت روس نمایند، یا اگر امداد او را مصلحت ندانند، امداد دولت عثمانیّه را نیز قدمی نگشایند.

در باب این مطلب جواب چنین داده شد که: قرار دوستی دولتین ایران و روس بسته به مطالب یازده فصلی است که در عهدنامه مبارکه تفصیل داده شده و مطلقا درین فقره اظهاری به عمل نیامده است. بدیهی است که کارپردازان دولت ایران در وقت کاوش روسیه در سرحدّات مملکت عثمانی نه امدادی به روسیه خواهند کرد و نه اعانتی به رومیه؛ ولی چون کاوش دولت روس به سرحدات روم پیوسته به خاک ایران، موهم بعضی خیالاتست و آیت برخی علامات و باعث پاره [ای] مفاسد در سرحدّات این دولت جاوید سمات، انسب آن است که کارپردازان دولت روس از سر این هنگامه گذشته با دولت عثمانی نیز قاصد رسوم موافقت و مصالحت گشته باشند، مبادا خدای نخواسته امری حادث شود که نقض عهدنامه را از آن طرف باعث بوده باز هریک از دولتین ایران و روس بر سر کار مخالفت و مخاصمت برود.

مطلب دیگرش آن که: دشت خوارزم، متصّل به خاک متعلّقه به دولت روس است و همواره قوافل تجّار از مملکت روسیه به سبب معامله متاع روانه آن دیار. مخالفت مأنوس خوارزمیان، همواره زمان تعرضات بی کران به قوافل [تجار] روسیه می رسانند و اموال ایشان را به سرقت یا علانیه ضبط نموده ایشان را عور و بی سرانجام روانه دیار روس می نمایند. طریقه مؤالفت آن است که یا دولت ایران دو سه سالی متوالی لشکر به دیار خوارزم فرستاده، خان خوارزم را مستأصل سازند و خود به تصرّف آن ولایت و محل پردازند، یا به سبب ظهور یک جهتی به دولت روسیه اذن دهند که چون از طرف دشت به جهات مختلفه لشکرکشی صعوبت دارد، جمعیتی به قدر کفایت از راه دریای خزر به استرآباد فرستاده و از راه خراسان یا دشت ترکمان عزیمت خوارزم نموده تنبیه کامل از خوارزمیان به عمل آورند.

در جواب این مطلب نیز چنین فرمایش شد که: اگرچه این مطلب هم داخل فصول یازدگانه نیست ولیکن چون دفع قاطعان طریق و مفسدین [۲۸۱] فی الارض موافق شریعت غرّا بر ذمّت همت اسلامیان واجب می باشد، لهذا درین فقره چندان مضایقتی نه؛ امّا عبور سپاه روسیه از خاک متعلقه به دولت علیه ممتنع؛ و ظهور این معنی که تعیین

سپاه از دولت ابد دستگاه به خوارزم باشد، (۱) وقتی واقع خواهد شد که ولایات بخارا و بلخ و هرات ضمیمه ممالک محروسه سلطانی شود تا لشکر سلطانی به خاطر آسوده به عزم تسخیر مملکت خوارزم به آن حدود رود؛ چنان که نادر شاه افشار تا آن دو سه ولایت را مفتوح نساخت، به عزیمت دیار خوارزم نپرداخت و مبادرت به این کار حوصله ها سزاوار است تا به خواست خدا آن چه مقدّر است، از پس پرده تقدیر جلوه گر آید و قشون نصرت نمون در آن دشت و هامون هنگامه ها (۲) آراید.

یکی دیگر از جمله مطالب زبانی، تعیین قونسل (۳) یعنی بالیوز در ولایت گیلان بود.

این فقره را امنای دولت قاهره جواب صرف دادند و وقعی به آن ننهادند.

دو مطلب دیگر از قراری که در عهدنامه مبارکه تفصیل داده شده: یکی تعیین معتمدی از جانب دولتین علیتین به جهت تشخیص حدود طوالش بود، شاهنشاه صاحبقران انجام این کار را به نوّاب ولیعهد زمان محوّل فرمود؛ یکی دیگر توقف وکلای طرفین در سرحدّات جانبین. درین فقره نیز چنین مقرّر گردید که بعد از ورود ایلچی به تفلیس، معتمدی به این دربار علیّه روانه سازد تا به مصلحت کارگزاران این دولت عظمی به انجام این کار پردازد. بالجمله اولیای این شوکت خداداد را- و للّه الحمد- به هیچوجه مطلبی نبود که اظهار شود. در باب استرداد ولایات فی الجمله استمزاجی کردند و همان اجوبه ترّهات مانند ایمپراطوری که به حاجی میرزا ابو الحسن خان گفته بود، شنیده پس از آن دم در نیاوردند. بعد از انقضای محافل مشاورات، ایلچی و همراهانش مهیای رجعت شدند و هریک- علی قدر مراتبهم- مورد عنایاتی بی حد آمدند. سفیر مزبور به احسان خلاع گرانمایه و شمشیر مکلّل آفتاب پایه و اسبان تازی نژاد با ساخت و ستام مرصّع و نشان شیروخورشید الماس نشان مشعشع سرافراز و هریک از همراهانش نیز به علاوه نشان های جواهر و مینا از انعام خلاع مهر شعاع و برخی از اعطای کمر خنجر مرصّع قرین انواع اکرام و اعزاز آمدند. در روز بیستم شهر شوال المکرم به مهمانداری عسکر خان افشار ارومی، هریک از امینان دولت قاهره را وداعی جداگانه کرده عازم گشتند و همه جا به احترام تمام از خاک ایران خرّم و شادکام گذشتند.ل)

۱- . مجلس:- (باشد)

۲- . ملّی: (هنگام ها)

۳- . ملی: (تعیین قونسیل)

ذکر مأموريت

محبعلی (۱) خان خلج حاکم ساوه و سرکرده دسته جانباز خلج به سفارت روم و مراجعت از آن بوم (۲)

در صدر حکايت مأموريّت الکسندر يرملوف ايلچی و سردار جديد گرجستان ذکر شد که، مشار اليه برخلاف سرداران ديگر با شوکتی تمام و ابهّتی ما لا- کلام و لشکری وافر و تدارکی متکاثر به مملکت قفقاز آمد و بعد از ملاقات با امنای دولت جاويد آيات از وضع رفتار و گفتار و اظهار مطالب و اسرار معلوم گرديد که کاخ دماغش از دود نخوت و غرور انباشته و خاطر فاتر بر تحصيل ننگ و نام و اجرای خدمتی به آن دولت نافرجام (۳) گماشته است. گاهی کاوش با سرحدات روم را به ميان می آورد و زمانی عبور لشکر روس را از خاک ايران به عزيمت خوارزم تمنا می کرد. معلوم بود که چنين شخصی در جای خود به استراحت نخواهد نشست و به هر طريق که باشد کمر مخالفت با دولت عليّه را بر ميان [۲۸۲] خواهد بست. شاهنشاه آگاه را از فرط مآل بينی و عاقبت انديشی به خاطر همايون چنين رسيد که نظر به جهت جامعيه اسلاميه، دولت روم را از مکنونات ضمير آن سردار مخالفت ملزوم آگاه سازد که هر وقت به هر طرف از مملکتين ايران و روم اراده تعرّضی داشته باشد، به مرافقت هم (۴) به دفع او پردازند. اين مصلحت که دستور العمل دانايان روزگار است، عقلای دربار را پسنديده آمد و عمده الخوانين العظام محبّعلی خان خلج حاکم ساوه که مردی کهنسال و جهان ديده بود، به سفارت دولت روم برگزيده معادل يک زنجير پيل کوه پيکر و چهار راس اسب ترکمانی نژاد صرصر اثر و چند طاقه شال کشمير و چند رشته تسبيح مرواريد بی نظير و برخی هدايای ديگر به او تسليم و نامه دوستانه به سلطان محمود خان خداوندگار روم ترقيم يافت و مشار اليه در اواخر شهر شوال المکرّم سنه يکهزار و دويست و سی و دو از چمن سلطانيه با تدارکی شايسته به صوب مملکت روم شتافت. چون جميع امور از توجه خاطر فيض گنجور بر وفق قاعده و قانون بنا نهاده شد، موکب معلّی مراجعت به دار الخلافه اعلی را آماده آمد.م)

۱- . ملک: (مجتعلی)

۲- . ملی: (قوم)

۳- . ملی: (با فرجام).

۴- . ملی:- (هم)

روز شنبه یازدهم شهر ذی قعده الحرام سنه مزبور آن عرصه ارم دستور از یمن ورود صاحبقران همت گنجور طعنه زن بهشت موعود گردید و نوای کوس شادمانی از نوبت خانه (۱) دربار دولت جاودانی به گنبد گردان آسمانی رسید.

ذکر عزیمت ملالی و اهالی دار العباده یزد به قتل میرزا شاه خلیل الله محلاتی امام طایفه ملاحـده اسـماعیلیه و سـیاست مرتکبین از معدلت شاهنشاه سنیّه

این میرزا شاه خلیل الله خلف میرزا ابو الحسن است که اصلش از قریه کهک قم و در عهد امراء زندیّه تا اوایل دولت سلطان شهید در کرمان حاکم و به سیّد ابو الحسن خان معروف بوده (۲) و بعد از عزل از حکومت قرار توقف را در محال محلات قم گذاشته و در آن جا توقّف نموده است. این سلسله معروف به سادات حسینی و (۳) اسماعیلی می باشند و نسب ایشان منتهی به اسماعیل بن باقر بن علی بن الحسین- علیهم السّلام- است و جماعتی که موصوف به اسماعیلیه هستند، ایشان را از اسماعیل بن باقر (ع) (۴) تاکنون، خلیفه می دانند و احکام فروعیه را از روی رساله و کتب ایشان می خوانند. متابعین این سلسله در ایران و توران و هندوستان بسیارند (۵) و وجه زکوه خود را از اقصی بلاد عالم به هر قسم ممکن باشد همه ساله آورده به امام می سپارند. هرگاه احیانا احدی را به سبب صعوبت راه یا از راهی دیگر رسانیدن وجه ممکن نباشد، به تصوّر این که به سرکار خلیفه می رسد (۶) به دریا می ریزند یا با خاک بیابان می آمیزند. بسا (۷) اشخاص متمول معتبر یا مرد یا زن از ممالک بعیده نذر می کنند که مدتی معیّن در آستان امام حیّ خدمت کنند، لهذا اوضاعی که کفایت خرج آن مدّت را نماید، با اهل وعیال به محل توطّن امام آمده، [به] انواع و اقسام خدمت حتّی جاروب کشی و سقّایی و غیر آن اقدام می ورزند و هر وقت کهر)

۱- . نقاره خانه.

۲- . ملی:- (بوده)

۳- . مجلس:- (و)

۴- . در نسخه های ملّی، ملک و مجلس، اسماعیل بن باقر (ع) ذکر شده است که احتمالا اسماعیل بن صادق بن باقر درست است.

۵- . ملی: (بسازند)

۶- . مجلس: (خواهد رسید)

۷- . ملی: (بسیار)

حضور امام به جهت ایشان دست دهد، مانند بید بر خود می لرزند [و] در روز آخر مدّت بدون مزدی و عذری به اوطان خود برمی گردند.

بالجمله این میرزا خلیل اللّه بعد از پدرش امامت حق، او به شاه خلیل الله معروف در میان آن فرق حماقت (۱) خو بود. به سببی از اسباب به دار العباده یزد رفته ده (۲) سال توقف نمود. روزی در بازار فی مابین آدم های او و بعضی از ارباب حرفت (۳) نزاعی واقع و نوّاب میرزا محمد جعفر صدر الممالک آن ولایت از این معنی مطلع شد و به اصرار اشخاص [۲۸۳] منازع آدم های میرزا خلیل الله را (۴) خواست که تنبیهی کرده این مشاجره را دافع آید. آدم های میرزا خلیل الله به سبب واهمه به سرای ارباب خویش رفته از عزیمت به خدمت جناب صدر انکاری کردند. ملا حسین نامی یزدی که مردی ادیب و فاضلی اریب و در خدمت جناب صدر الممالک از جمله مصاحبین و متابعین با نصیب بود، جمعیتی کرده و فوجی از رنود و اوباش را جمع آورده راه سرای میرزا خلیل الله را به جهت دفاع سپردند. حضرات آقا و نوکر، باب سرای را بستند و بر فراز بام سنگری ترتیب داده با ادوات نزاع به جهت دفاع در سنگر نشستند. اراذل و اوباش هجوم آورده و دروب سرای را شکسته میرزا خلیل اللّه و دو سه نفر از کسان او را پاره پاره نمودند و از ظهور این مهمان کشی، خاصّه سیّد قرشی، بر آبروی خویش افزودند.

حاکم آن جا حاجی محمّد زمان خان خلف حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مرتکبین این عمل، حتّی ملّا حسین و جمعی از اوباش دزد و دغل را گرفته محبوس کرده حقیقت مطلب را به دربار دولت معروض آورد. محصلین شدید به احضار جناب میرزا محمد جعفر صدر الممالک و آوردن ملا حسین که مایه این عمل بودند، روانه شدند و پس از چندی احضارشدگان به درگاه معلّی حاضر آمدند.

حضرت نوّاب به سبب وفور جلالت شأن، به همان حبس نظر مودب شد و آخوند ملّا حسین در فراشخانه همایون در زیر زنجیر چندی معذّب آمد.

بالاخره حاجی محمد حسین خان نظام الدوله توسط کرد و آخوند مزبور را از حبس برآورد او را در حضور همایون اعلی بر فلک آویختند، و فراشان با فرّ و شأن ازا)

۱- . ملی: (جماعت خو)

۲- . مجلس: (دو)

۳- . ملی: (حرقت)

۴- . ملی:- (را)

ضرب چوب سندان کوب، ناخنان او را ریختند. نوّاب میرزا محمّد جعفر پیشکشی وافر داده نجات یافت و بدون تفقدی از سرکار همایون به دار العباده شتافت. چون قاتلی معلوم نبود، از جمیع مرتکبین بعد از تنبیه کامل دیت مقتول حاصل شد و پس از آن فارغ از اغلال و سلاسل.

حضرت اعلی رعایت سلسله میرزا خلیل الله را زیاده منظور فرمود و جناب آقا خان ولد اکبرش را که به جای پدر خلیفه فرق اسماعیلیه بود، به شرف مصاهرت اعلی سرافراز نمود. (۱) ضبط محال سایر البلوك ولایت قم به علاوه ضبط محلات به او مرحمت و کیفیت این عدالت سامعه افروز هر امت و ناحیت آمد. تاریخ قتل میرزا خلیل الله از کلک مولف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

لمؤلّفه:

کشته شد در یزد همنام خلیل حشر او هم با خلیل الله باد

شه خلیل اللّه شهره در جهان با خلیل اللّه هم همراه باد

آن که بر قوم سماعیلی امام زین امامت یاریش (۲)اکراه باد

در جهان چون شاه می بودش خطاب در بهشت جاودان هم شاه باد

کرده نیکش گران چون کوه بودکفّه (۳) جرمش سبک چون کاه باد

تا بود بارش به باب کبریااز رموز بندگی آگاه باد

چون گریبان ها گرفتار گناه دست جرم از دامنش کوتاه باد

در بهشت جاودان با حوریان برتر از اقران و از اشباه باد

آن که کشت او را بدین سان از بلاخود گرفتار بلا ناگاه باد

از برای سال قتلش خاوری گفت از قتل خلیل ای آه باد ه)

۱- . مجلس:- (و جناب آقا خان ولد اکبرش را که به جای پدر خلیفه فرق اسماعیلیه بود، به شرف مصاهرت اعلی سرافراز نمود)

۲- . مجلس: (باریش)

۳- . ملی: (گفته)

ذکر خبر فتح

بندر مغویه (۱) فارس و عزیمت حضرت صاحبقران به مازندران بهشت نشان و مراجعت به دار الملک کیان

بنـدر مغویه از توابع ولاـیت لاـر در کنـار دریای عمان واقع است. درین سال اهالی آن جا به سـبب وفور [۲۸۴] وحشتی که از سوء (۲) سلوک حاکم لار داشـتند، بنای طغیان گذاشتند. با جماعت عتوبی ساکن ولایت بحرین و طایفه جواسم ساکن جزایر درساختنـد و بالاـخره از نحوست (۳) این سـازش جـان ومـال خود را درباختنـد. نوّاب حسـین علی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بعد از اذن از درگاه همایون و جیشـی از حد افزون از دار العلم شـیراز بیرون آمده به آن سـمت تاختن آورد و در سامان پنج فال (۴) که دو منزلی بندر مغویه است، منزل کرد. در آن جا به عرض او رسید که اهالی بندر مغویه از بیم سطوت شاهزاده از طایفه جواسم یاری خواسـته و معادل پنجهزار جمعیّت با سـفاین و جهازات تا لب دریا آمـده، هنگامه ها آراسـته اند که اوّلا اهـل وعیال و احمال و اثقال اهالی آن بنـدر را حرکت داده به جزایر خویش رساننـد و پس از آن در برابر جنود مسـعود صـف آرایی کرده کوشش نمایند تا توانند.

نوّاب شاهزاده، محمـد زکی خان نوری مازنـدرانی سـردار مملکت فارس را با جمعیتی وافر و تـدارکی متکاثر به دفع آن طایفه روان فرمود. اهالی بنـدر مغویه تاب مقاومت نیاورده در قلعه متحصن گردیدند. جنود مسـعود قلعه را محصور داشـته تا سه روز متـوالی اهتمامـات در جنـگ وجـدال ورزیدنـد و بالاـخره لشـکر منصـور به صوابدیـد سـردار مزبـور (۵) یـورش برده بـه طـالع صاحبقران تاجدار قلعه به آن متانت را به آسانی گرفتند و آن چه از صامت و ناطق در آن قلعه بود، به جاروب نهب و غارت و اسر رفتند.

کلّه منارها در کنار بحر عمان از رؤوس منحوس آن طایفه افراشته آمد و نوّاب فرمانفرما، مظفرا و منصورا به مراجعت دار العلم شیراز همّت گماشته، کیفیت این فتح همایون درر)

۱- . این بندر در شرق بندر حسینیه و چارک و در غرب بندر دیوان و لنگه در خلیج فارس واقع است.

۲- . ملی: (سود)

۳- . ملی: (نخوت)

۴- . مجلس: (بیخ فال)

۵- . ملی:- (مزبور)

غرّه شهر ربیع الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی و سه در دربار خلافت به رشته عرض کشیده شد و فوجی از اسرای (۱) آن جماعت در پیشگاه حضور به نظر عدالت گنجور رسیده حضرت اعلی را از ظهور این لطیفه غیبی، ضمیر منیر خرّم آمده و تا خرّمی به درجه کمال رسد، عزم تفرّج متنزّهات دار المرز مازندران مصمّم و روز یکشنبه سیّم شهر ربیع الثّانی، موکب جهانگشا از دار الخلافه طهران روانه آن دیار ارم توام شد.

نوّاب شاهزادگان والاتبار محمد ولی میرزا و حیدر قلی میرزا و عبد الله میرزا و محمّد رضا میرزا و همایون میرزا در آن سفر ملتزم رکاب مستطاب شدند و نوّاب محمّد قلی میرزای ملك آرای دار المرز طبرستان با اعاظم و اعیان آن ملك در بدایت خاك مازندران بوسه بر رکاب خسرو مالك رقاب زدند. چندی در عمارت مبارکه بحر الارم بارفروش که قطعه ای است از مرغزار بهشت، با کمال عیش وعشرت به سر شد و چندی دیگر در بلدان ساری و آمل اوقات همایون صرف مرمّت احوال هر درویش و توانگر [شد] و علما و اعیان آن کشور از انعام و صلات و جوایز بی حدّومرّ بهره ور آمد.

مهدی قلی خان دولوی قاجار بیگلر بیگی استرآباد در بلده اشرف با جمعی از سران و سر خیلان ترکمانان یموت و کوکلان با پیشکش فراوان از ختلیان صرصر نشان و غیر آن به شرف ادراك پیشگاه حضور انور پیوستند و پس از اعطای خلاع فاخره و احسان متکاثره اذن رجعت یافته دل بر خدمت بستند. شاهنشاه عادل را پس از استیفای حظّ کامل، میل مراجعت حاصل آمد و در روز پنجشنبه پنجم شهر جمادی الاولی اهالی دار الخلافه را از یمن ورود موکب [۲۸۵] مسعود جانی تازه در تن متواصل آمد.

ذکر ورود فتح خان وزیر شاه محمود افغان به بلده طیّبه هرات و گرفتاری حاجی فیروز الدین میرزا و وقوع بعضی از حالات و واقعات

از قراری که در وقایع متعدده نگارش یافت، بعد از آن که شاهزاده محمود افغانی)

۱- . مجلس:- (از اسرای)

از حمایت کارپردازان این دولت جاوید ارکان بر ولایات (۱) هرات و قندهار و کابل الی حدود دیره جات (۲) و مضافات مسلط شد و نام پادشاهی بر خود اطلاق نمود، ولایات هرات و سبزار (۳) و فراه را به حاجی فیروز الدین برادر خود تفویض داشت و خویشتن با سایر برادران و فرزندان در قندهار و کابل رایت استبداد برافراشت.

در سال قبل که نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به والی گری مملکت خراسان شتافت، حاجی فیروز (۴) از عزیمت نوّاب معزی الیه به صوب هرات که در همین سال اتفاق افتاده بود و (۵) صدماتی که از لشکر فیروز به او رسید، وحشتی کامل یافت. امور ولایت متصرّفی خویش را متزلزل دید، لهذا از متابعت این دولت خداداد روی برتافته به دامان حمایت محمود شاه برادر خویش متوسّل گردید. بنابرآن، ملک حسین ولد خود را با حسن خان ناظر روانه کابل ساخت و به تمنّای جیشی فراوان و سرداری رفیع الشأن پرداخت. استرداد ولایت غوریان را بهانه کرد و این تمنا را در حضرت برادر به عمل آورد.

محمود شاه از تمنای برادر حماقت سیر شاهد مطلوب را در آغوش دید و فتح خان بارکزائی افغان وزیر خویش را به جهت تدارک این عزیمت برگزید. نام این فتح خان در السنه افغان، فتحی خان شهرت دارد، ولیکن از قرار ملاحظه سجع خاتمش فتح خان به فتح اوّل و کسر ثانی به حای حطّی زده است.

سجع مهر:

چو بخت و دولت محمود شه معظم شدغلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد بالجمله در مجالس متعدده امیر و وزیر بزم مشاورت آراستند و عاقبت به این نیت برخاستند (۶) که فتح خان با جمعیتی شایان و تدارکی نمایان به صوب هرات شتافته به هر سیاق که داند و به هر طریق که تواند کار هرات را یک طرف و حاجی فیروز و متعابعانش را اسیر زندان حسرت و اسف سازد. پس از اطمینان از کار هرات، به عزیمت تسخیرد)

۱- . ملی: (ولایت)

۲- . ملی: (دیرجات)

۳- . نام شهری است در افغانستان؛ ملی: (سبزوار)

۴- . ملی:+ (را)

۵- . مجلس: (افتاد)

۶- . ملی: (برخواستند)؛ مجلس: (خاستند)

مملکت خراسان بل جمیع ممالک ایران پردازد.

[مصرا]ع:

تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد

بالجمله این فتح خان خود مردی جسور و بی باک بود و در عهد وزارت او محمود شاه خویشتن را به نامی از سلطنت راضی می نمود. بیست برادر از یک صلب داشت و هریک را در دیاری و محالی صاحب اختیار کرده همواره تخم مداخلت در خاک هرات بل مملکت خراسان را در مزرع آرزو می کاشت. تمنای حاجی فیروز و اذن محمود شاه تیره روز، مکنونات خاطر او را بهانه شد و با جمعیتی متکاثر و خزانه و توپخانه [ای] وافر به سامان هرات روانه آمد.

پس از ورود او به حدود ولایت فراه، حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز به استقبال او استعجال کرد و مشار الیه را تا خارج بلده هرات آورد. از راه حیله و تزویر فراوان از دخول به شهر انکار ورزید و فتح قلعه غوریان را دست آویز کرده و در خارج شهر خیمه و خرگاه بر سر پای آورده، اقامت گزید. چند روزی تا توانست مردم را به خود رایگان و در روزی معیّن جمیع اعیان دولت حاجی فیروز را به بهانه چیدن [۲۸۶] مجلس مشاوره به خارج شهر دعوت کرده، زمانی گفت وشنود. چون به اعتقاد مزوّرانه خود قراری در کار عزیمت غوریان گذاشت، اعیان دولت فیروزی را در چادری موقوف داشته خود به بهانه وداع از خدمت شاهزاده راه شهر هری برداشت. به محض ورود او، حاجی فیروز و متابعانش در شهر اسیر آمدند و اعیان دولت فیروزی در خارج شهر دستگیر شدند.

با آن که حرمت طایفه سدوزائی افغان بر ذمت جمیع افاغنه واجب بود، فتح خان این قاعده را متروک نمود و دست جسارت به حرم شاهزاده فیروز دراز کرده خزاین زرو گوهر و امتعه و اقمشه هفت کشور را جبرا و قهرا به تصرّف آورد. ملک قاسم پسر حاجی فیروز را بعد از سه زخم منکر دستان از قفا بستند و زنان و دختران ایشان را اسیر کرده عهد حرمت دودمان سدوزائی را درهم شکستند.

لمولّفه:

با آن که دانم دشمنی جای تو در دل داده ام مهمان صاحبخانه کش در خانه منزل داده ام

بالجمله محلّات و خانات و اسواق هرات کلّا از تعرضات کابلیان به یغما رفت و حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز و عبد الرشید خان درّانی افغان مقتول گردیده کالبد هریک در خاک فنا خفت.

فتح خان، حاجی فیروز و اعوانش را از اناث و ذکور روانه قندهار ساخت و خود در دار الاماره نشسته به انتظام مهام منظوره پرداخت [و] کهندل خان برادر خویش را به تسخیر قلعه غوریان روانه نمود و خود بال همت به هوای جذب قلوب مخالفین نزدیک و دور گشود. محمد خان قرائی و ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و سایر اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی و تایمنی را از مکاتبات وافر و احسانات متکاثر به موافقت خویش و مخالفت دولت جاوید کیش سرگرم نمود و خوانین اتراک و اکراد خراسان را هم، که (۱) منتظر بهانه بودند، با خود یار آورده به لطایف الحیل بر اطمینان ایشان در خدمت گزاری دولت افغان افزود. محمد رحیم خان خوارزمی را نیز از منظورات خود آگاه ساخت و آن غول وادی خوارزم نیز از نیرنجات او نرم دل گشته، مجددا به وادی عصیان و طغیان پرداخت. بالجمله در حدود خراسان و هرات طبل شورش و غوغا بلند آوا شد و غبار این احدوثه عجیب، دو روز قبل از نوروز فیروز معروض رای شاهنشاه ممالک آرا گردید.

فرمان قضا جریان به افتخار حضرت شجاع السلطنه العلیه در باب اهتمام در کار محافظت قلعه غوریان و انتظام مهام سایر ولایات خراسان صادر آمد و مسرعان سریع السیر به احضار لشکر قیامت اثر به اطراف ممالک ایران سایر و دایر شد. تفصیل این اوضاع- انشاء الله المجیب- عنقریب در وقایع سنه آتیه نگارش و صفحه آرایش خواهد یافت.ه)

۱- . ملی: (خراسان را که هم)؛ مجلس: (خراسان هم که)

بخش ۵

بهاریّه

بهاریّه (۱) سال نیکو مآل بارس ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و سه هجری و مأموریت جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک به خراسان

ضرغام پلنگ آهنگ کنام گردون و صمصام آینه رنگ نیام (۲) سپهر مرآت نمون، اعنی مهر اضائت مشحون درین سال میمنت مقرون بعد از انقضای چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از روز سه شنبه سیزدهم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و سی و سه مطابق بارس ئیل ترکی به دشت خاوران حمل پای نهاد و شورشی از افغان افاغنه عنادل در حدود خاورزمین گلشن دست داد. سلطان بهار سفیر [۲۸۷] باد نوروزی را با تحف گران بهای ریاحین به ممالک اربعه حدود باغ مأمور ساخت و معتمد ابر آذار به استمالت امیران سرو و چنار پرداخت. سرداران فروردین و اردی بهشت با جنود نامعدود سبزه به عرصه باغ روان شدند و عساکر گلگون چهر سوری در رکاب خسرو ربیع به زیارت ارض فیض آثار چمن (۳) و ضریح مقدس (۴) نسترون روان آمدند. سردار افغان شعار بهمن با نوباوه سرو آزاد که والی ولایت گلشن است، مقابله کرد و از طالع فیروز خسرو نوروز تاب مقاومت نیاورده روی به هزیمت آورد.

خوارزمیان زاغ و زغن، که به حدود عرصه چمن تاختن آورده بودند، از عزیمت سلطان فروردین روی برتافتند و جنود سبزه و ازهار در و بام قلعه گلزار را از همّت خسرو بهار مسخّر یافتند. دارای گلستان مهره آتشین صاعقه را هدف شد و غلام شاخسارش)

۱- . ملی: (بهار)

۲- . ملی: (به بام)

۳- . ملی:- (چمن)

۴- . ملی: (موش)

فدایی وار صدمه آن را به جان خریدار گشته، نشانه تیر تلف گردید. قلاع محکمه خبوشان گلشن و تربت مطهره چمن را سلطان خرداد و نوباوه سرو آزاد محصور ساختند و شاهزادگان قوای نامیّه به تسخیر سقناقات کوه نشینان زاغ و زغن پرداختند. امیران نام آور سروهای جویباری و ترکان تنگ چشم عنادل و قماری به خاکبوسی دربار دارای گلشن آمدند و ابر آذار که نظام بخش اردوی گلزار است، با مباشرین صبا و شمال به مهمانداری معیّن شدند. معتمد گلبن که اسیر هزاره جات زاغ و زغن بود، خلاصی یافت و موکب خسرو بهار به رجعت دار الخلافه چمن شتافت.

فرمانفرمای عرصه ایران و حکمروای ساحت توران اعنی شاهنشاه صاحبقران اورنگ جمشیدی را از فرّ جلوس نوروزی آرایش داد و دهر کهنسال از یمن بخت خسرو بااقبال روی به جوانی و آرامش نهاد. به قانون پیرار و پار بزم شیلان نوروزی (۱) سرآمد و چند روزی (۲) به عیش و عشرت اندوزی مکرر شد.

پس از آن، شیران بیشه کارزار را به دفع افاغنه بدکردار و خوارزمیان ضلالت شعار، خون حمیّت در عروق غیرت به جوش آمد و کوس خلافت به عزیمت دیار خاور به خروش. عموم سپاه را وجه مواجب و علوفه از خزانه عامره مرحمت رفت و انعام و احسان شاهنشاه دوران به آن اضافت شد. چون از قراری که نگارش یافت، فتح خان افغان بعد از تسلّط بر ولایت هرات، کهندل خان برادر خود را به تسخیر قلعه غوریان روان و محمد رحیم خان خوارزمی نیز با لشکری فراوان به سامان ولایت سرخس و رود طژن دوان آمده بود، لهذا لوازم ملکداری چنین اقتضا نمود که جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب به جهت استمالت خوانین اتراک و اکراد خراسان که با افاغنه و اوزبکیه ضلالت بنیان هم زبان و همداستان بودند، روانه شود و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان جانبازان سمنانی و دامغانی، از حرکت به سامان خراسان قبل از نهضت رایات ظفر عنان، احتیاط در کار را بهانه آیند.

مأمورین در روز جمعه یازدهم شهر جمادی الثانی به صوب مقصود روان آمدند و شاهنشاه فیروز بخت چند روزی به جهت انجام سایر مهامّ و تعیین ایلچی به دولتی)

۱- . مجلس:- (نوروزی)

۲- . مجلس: (چند روز متوالی)

انگریز در دار الخلافه میمنت آمیز توقّف کنان.

[مصرا]ع:

تا قرار کار گردون [۲۸۸] چیست اندر روزگار

ذکر مأموریت حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سفارت دولت انگریز

در دفعه ثانی و بردن نامه و هدایا به جهت سایر دول فرانسه و نمسا (۱) و عثمانی

درین سنوات بعضی وقایع رخ نمود که تعیین سفیری فطانت تمیز به دولت بهیّه انگریز لازم بود. از آن جمله- از قراری که ذکر شد- بعد از آمدن الکسندر یرملوف سردار جدید گرجستان به عزم سفارت به دربار دولت قوی ارکان، امنای شوکت قاهره هوای او را بد دیدند و از قرار نگارش محب علی خان خلج ساوه [ای] را به سبب همین بدهوایی به سفارت دولت عثمانی روانه گردانیدند. چون دولت بهیّه انگریز به وساطت سرگور اوزلی بارونت ایلچی- از قراری که گذشت- واسطه صلح و صلاح دولتین ایران و روس بودند و لازمه مراعات در استحکام آن ورزیدند و اگر احیانا مصالحت به مخاصمت می کشید، همه ساله مبلغ دویست هزار تومان وجه امدادی به دولت انگریز ضرر می رسید، لهذا قرار برین شد که به جهت آگاهی امنای آن دولت ستیّه ازین مراتب، سفیری دانا مأمور شود و به سبب اعلام حقیقت کار به استعجال به آن مملکت پایدار رود تا ایشان نیز به لوازم آن عمل نمایند و به صیقل تدبیر زنگ خیالات نقض عهد و شکستن پیمان از خاطر امنای دولت روس بزدانید.

مطلب دیگر آن که در سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت که از قرار نگارش عقد مصالحه فی مابین دولتین ایران و روس بسته شد، سرگور اوزلی بارونت ایلچی مبلغ یکصدهزار تومان از جمله دویست هزار (۲) تومان وجه امدادی را در آن سال موافق قرار عهدنامه میمونه از بابت ششماهه اوّل سال کارسازی کرد و بعد از ظهور مصالحه در باب ادای یکصدهزار تومان ششماهه ثانی انکاری به عمل آورد و عذرش این بود که، تنخواهر)

۱- . ملی: (نمسه)؛ نمسا: کشور اتریش کنونی.

۲- . مجلس: (هزار و دویست هزار)

مزبور را موافق قرار عهدنامه میمنت دستور در ایّام دعوا باید داد، نه پس از مصالحه.

دولت علیّه را جواب آن که: مواجب شش ماهه ثانی که به لشکر داده می شود، به سبب خدمتی است که در ششماه (۱) اوّل کرده و تدارکات خود را دیده روی (۲) به سفر آورده است. مستر موریه (۳) ایلچی کوچک و هنری ولک وکیل نیز همان اعتقاد ایلچی خود را داشتند و مطلقا خاطر به ادای مبلغ یکصدهزار تومان نمی گماشتند.

بنابر فقرات معلومه، حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که به سبب دو سفارت دولتین انگریز و روس با فنون کار سفارت مأنوس بود، مأمور گشته چندی اوقات خود را صرف تدارک نمود. از این که از راه اسلامبول و قرالات فرنگ، که هم خشکی است و هم نزدیکتر، روانه مملکت انگلتره می شد، لهذا شاهنشاه آگاه مصلحت چنان دید که به تحریر نامه دوستی ختامه، دوستی قدیم و جدید را با خداوندگار روم سلطان محمود خان، تازه تر سازد و به ارسال نامه و هدیه نیز به دوستی پادشاهان نمسه و فرانسه پردازد. نامه [ای] یک جهتی ختامه مشعر بر امضای نامه که مصحوب محب علی خان فرستاده (۴) به خداوندگار روم نوشتند و چون در اوقات مأموریت مشارالیه هدیه داده بودند، از تحفه فرستادن مکرّر گذشتند. به جهت ایمپراطور نمسه و لوئی هجدهم (۵) پادشاه فرانسه هریک چند طاقه شال کشمیر و چند رشته تسبیح مروارید بی نظیر به عنوان تحفه دوستانه برگزیدند و از جهت پادشاه انگریز که مقصود اصلی [۲۸۹] از آن سفارت بود، موازی یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی میلاد و شال و مروارید زیاد و جعبه [ای] از طلای مینا و یک عدد بشقاب یشم مصور به صورت پادشاه صاحبقران، تسلیم حاجی میرزا ابو الحسن خان گردانیدند.

نامه جات سلاطین از کلک دبیران عطارد قرین تحریر یافت و مشار الیه در اواسطم)

۱- . مجلس: (ششماهه)

۲- . مجلس: (مؤدّی)

۳- . james justinian Morierجیمز جوستینین موریه: نویسنده و سیاستمدار بریتانیایی و پسر اسحاق موریه است. وی دوبار به ایران مسافرت کرد و مجموعا بالغ بر شش سال در ایران اقامت داشت. سمت او منشی گری سفارت انگلیس در تهران و یا نیابت سفارت در ایّام غیبت سفیر انگلیس بود. در ۱۸۱۶ میلادی به وطن خود برگشت و در باب سفرهای خود دو جلد سفرنامه نوشت که هردو به طبع رسید. بیشتر شهرت او به دلیل کتاب حاجی بابای اصفهانی است که در ۱۸۲۴ به طبع رسیده است. (معین، ذیل موریه)

۴- . مجلس:+ (شد)

۵- . مجلس: (لوی هیجدهم)

شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و سی و سه به جانب صوب مقصود شتافت [و] محب علی خان خلج را که در سنه ماضیه به سفارت روم رفته بود، در منزل اوچ کلیسیای ایروان ملاقات کرد که مراجعت می نمود. میرزا عبد الحسین خان شیرازی غلام پیشخدمت سرکار همایون که حاجی سفیر را همشیره زاده و به اتفاق او سفارت دولت نمسه را آماده بود، در پایتخت آن مملکت (۱) نهاد و خود پای عزیمت به صوب مملکت انگلتره برگشاد. بقیّه داستان سفارت- انشاء الله تعالی- در تلو وقایع سنه آتیه به رشته عرض کشیده خواهد شد.

بالجمله حضرت اعلی را پس از وقوع فراغت از مهامّ دور و نزدیک و اجماع سپاه از عرب و ترک و کرد و تاجیک، روز شنبه هیجدهم شهر رجب المّرجب از دار الخلافه به باغ بهشت مثال نگارستان، نقل مکان دست داد و یوم چهارشنبه بیست و دویم شهر مذکور از باغ مزبور با سپاهی نامحصور و توپخانه صاعقه دستور به عزم دفع افاغنه جسور و خوارزمیان ضلالت ظهور از راه فیروزکوه و آن ثغور به صوب منظور علم منصور برگشاد. در ارباع فیروزکوه و نمکدوسار (۲) و میدان چوق به جهت عرض سپاه و وقوع خبر از جانب خصم کینه خواه فی الجمله اقامتی روی نمود تا از قراری که- انشاء اللّه تعالی- ذکر خواهد شد، بعد از حصول مژده فتوحات نوّاب حسن علی میرزا و شکست افاغنه بی سروپا، روی همایون به دفع خوارزمیان بی ایمان سست پیمان فرمود- بمنّه وجوده.

ذکر مجادله نوّاب حسن علی میرزا با فتح خان افغان و شکست آن طایفه بی ایمان از فضل قادر سبحان و سایر اوضاع اتّفاقیه در آن عهد و اوان

در زمستان سال گذشته در باب استحکام قلعه غوریان و انضباط قلعه محمودآباد از جانب دیوان قدر بنیان به نوّاب شجاع السلطنه العلیه فرمایشی رفته بود. نوّابر)

۱- . مجلس:+ (روی)

۲- . مجلس: (نمکدوساور)

معزی الیه، محمد امین خان پازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را به امداد یکدیگر به جهت حفظ و ضبط آن دو قلعه فرستاد و جمعی از یکّه تازان عرصه رزم را به تاخت وتاز ولایت باخرز و حدود تربت فرمان داد. آنچه باید و شاید، در انضباط قلعه جات کرده شد و در نهب و خرابی باخرز و تربت (۱) به عمل آورده، بعد از نوروز فیروز، فتح خان افغان سیه روز حشری از قزلباشیه کابل و افاغنه قندهار و اویماقات هرات و ایلجاری بلوچستان و سیستان و طوایف هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فراهم کرده با توپخانه و زنبورک خانه کامل و استکبار و استبدادی کامل و شامل از شهر هرات حرکت نموده روی به تسخیر ارض اقدس آورد و رحیم خان خوارزمی هم از قراری که ذکر شد به اغوای اکراد چمشگزك خراسان و اغوای فتح خان افغان به حدود سرخس و سامان درون و (۲) مهین سبک عنان شد.

محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره از تربت و باخرز، نزد فتح خان رفته خدمت دولت افغان را برزده دامان آمدند. رضا [۲۹۰] قلی خان زعفرانلو و نجف قلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلی بغایرلو چون روباهان مکّار که شیران پیکار (۳) را به هم اندازند و خود سلامتی نفس را به سوراخ های تنگ درخزند، کلا در قلعه جات نشستند و دیده بر راه فتح و شکست بستند که در نهایت کار به اقتضای کار روزگار عمل نمایند و با هرکس قوی تر است باز ابواب حیله و تزویر برگشایند.

نوّاب شجاع السلطنه از فرط ذکاوت و ذکا، مصلحت چنان دید که خوارزمیان بی عرضه را به حال خود گذارد و روی همت به دفع افاغنه فراعنه آرد. از بخت بلند خسرو فیروز استمداد نمود و (۴) در تربت مطهره حضرت رضا- علیه التحیّه و الثنا- روی ضراعت بر خاك مذلت سود. در هشتم شهر رجب المرجب با عزمی ثابت و جزمی قوی و نیّتی کامل و سعادتی شامل روی به راه گذاشته با کمال همت به عزم رزم افاغنه راه دیار هری برداشت.

پس از نزول به منزل کال یاقوتی، جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدّوله و خوانین با تمکین مطّلب خان و ذو الفقار خان با جمعیّت رکابی به اردوی ظفر شکوه پیوستند وو)

۱- . ملی: (ترتیب)

۲- . ملی:- (و)

۳- . ملی: (مکار)

۴- . ملی:- (و)

دل بر خدمت و جان فشانی بستند. پس از وصول موکب اشرف به رباط کافر قلعه دو فرسنگی محال کوسویه، به تحقیق پیوست که فتح خان جسور با معادل سی هزار نفر از افاغنه و هزاره ضلالت دستور و آتش خانه موفور در محال کوسویه محاربت را چون کلب عقور است و در استیلای خویش بر سپاه ظفر اندیش با کمال یقین و غرور. نوّاب اشرف آن خبر را از جمله بشارات غیبی شمرده و مستحفظین چند در رباط کافر قلعه گذاشته و بنه و اغروق را کلا به دست ایشان سپرد و خود با معادل ده هزار (۱) پیاده و سوار و توپ خانه و زنبورکخانه صاعقه کردار روی به دفع خصم غدّار آورد. چون تلاقی فریقین در میانه رباط کافر قلعه و محال کوسویه، که صحرایی است وسیع، دست داد، فتح خان را حیله به خاطر فاتر رسیده یکی از امرای افغان را به خدمت شاهزاده فرستاده، چنین پیغام داد که: نوّاب اشرف را آغاز زمان رزم آزمایی و بدایت کار کشورگشایی است. روزگار غدّار را بازیچه ها در پیش است و سپهر خونخوار در فکر خون بیگانه و خویش. دولت خود را متزلزل نخواهند و از صولت خویش نکاهند. (۲) ولایت غوریان را به دولت افغان واگذارند و تربت و باخرز را به محمّد خان و ابراهیم خان بسپارند تا ما هم ازین مجادله درگذریم و راه مراجعه درسپریم.

حضرت اشرف زبان مبارک به مکالمه برگشاد و آن افغان تیره روز را جوابی ملوکانه داد که: اولا فتح خان را آن مایه و پایه نیست که در حضرت ملوك و ملوك زادگان پیغام گزار آید (۳) و زبان به پیغامی که حدّ ولی نعمت او هم نیست، برگشاید. معلوم است که این مقالات زاده از مادّه دود حشیش است و استعمال ورق الخیال باعث جسارت آن کافرکیش. محمود شاه با آن همه حمایات که از دولت خداداد دید، عاقبت الامر شیوه نمک به حرامی ورزید. تو هم که نوکر اویی، درین صفت با ولی نعمت چون آمیزش آب و سبویی. در حرم حاجی فیروز همین دیروز دست درازی کردی و حرمت سدوزایی را به دست صرصر بی نیازی سپردی. بدیهی است که با این نوع نمک به حراман رفتار چگونه باید و با هریک معامله به چه طریق شاید. یا آن دو سه نفر قرائی و هزاره فراری را با دستان بسته روانه درگاه سازد، یا به دست خویش [۲۹۱] بنیاد دولت افغان را براندازد.د)

۱- . ملی: (دوهزار)

۲- . ملی: (نخواهند)

۳- . ملی: (گزاید)

پس از روانه ساختن آن امیر افغان، قامت قیامت علامت را به اسباب و اسلحه حرب بیاراست و از پای تا سر غرق آهن و پولاد گشته به عزم رزم خصم بدنهاد برخاست. (۱) لشکر قیامت اثر را پنج تیپ کرد و هر تیپ را به امیری دلاور سپرد. و فضل علی خان قوانلوی قاجار را با معتمد الدّوله میرزا عبد الوهاب و سواران خواجه وند و عبد الملکی و یک عراده توپ، در میمنه جای داد و پیادگان صاعقه فشان استرآبادی را در جلو میمنه نهاد. ذو الفقار خان حاکم سمنان را با جانبازان سمنانی و سواره کرد قراچورلو در میسره بازداشته و خود با سواره [ایل] ما فی ابواب جمعی محمّد نظر خان و غلامان جلادت نشان و توپ خانه آتش فشان در قلب لشکر همّت به دفع خصم بداختر گماشت.

حسین قلی خان بیات نیشابوری را با پیادگان خراسانی در جناح میمنه استوار ساخت و مطلّب خان حاکم دامغان را با علی اصغر خان عجم بسطام و جانبازان دامغانی و عجم در جناح میسره رایت برافراخت.

از آن طرف فتح خان، لشکر نکبت اثر خویش را هفت تیپ ترتیب داد و شیردل خان برادر خود را با افواج بلوچ سیستان و فیروزکوهی و جمشیدی در میمنه نهاد و کهندل خان برادر دیگر خویش را با جنود نامسعود هراتی و تایمنی و درزی در اقامت میسره حکم نمود و بنیاد خان با سواران هزاره و چیچکتو و میمنه (۲) در جناح میسره بال تهوّر گشودند. محمد خان نهی افغان با خیل فراهی و سبزاری و غیره در جناح میمنه آسودند و فتح خان باقزلباشیه کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمّد خان قرائی و توپ خانه و زنبورک خانه چون زر قلب درقلب سپاه کینه خواه دیده بر رزمگاه گشودند.

دو تیپ دیگر از رجّاله (۳) لشکر را در ساقه و کمینگاه از دو طرف بازداشت و همت قاصر به محاربت و مجادلت گماشت. القصّه آتش حرب از طرفین شعله ور شد و شعله جانسوز توپ های اژدر دهان، برق خرمن خشک وتر آمد. فرستادگان مهره های (۴) آتشین از جانبین پیغامات غضب آمیز به یکدیگر بردندی و به جز اقطاع عروق و مفاصل خصمان، جوابی با صواب نیاوردندی. از تراکم گردوغبار روی هوا تیره شد و جنود ظفری)

۱- . ملی: (برخواست)

۲- . مجلس: (میمند)؛ میمنه و میمند، هردو نام شهرهایی در افغانستان است.

۳- . پیادگان

۴- . ملی: (مهرهای)

نمود بر اضمحلال خصمان ضلالت آموز (۱) خیره. چون تنور حرب گرم گردید و تن های دلاوران از ضرب گرز البرز کوب نرم آمد، شیردل خان برادر فتح خان با دلاوران افغان به میسره سپاه ظفر عنان حمله آور شدند و از شرر افشانی جانبازان سمنانی و جلادت سواره قراچورلو در چشم زدنی (۲) چون خیل بنات النعش متفرق و دربدر آمدند. اکثری از سواره ایشان از صدمات مهره های آتشین تفنگ سمنانیان مانند برگ از درخت ریختند و بقیّه السّیف به دامان فرار آویختند. باز فوجی دیگر خود را به آن شعله آذر زدند و از فرط جلادت ذو الفقار خان چون فوج اوّل زیروزبر شدند.

کهندل خان برادر کهتر فتح خان با دلاوران سیستان و اویماقات هرات از میمنه خویش به میسره سپاه ظفراندیش حمله بردند و شیردل خان هم که در افواج میسره قرار یافته بود، به او ملحق گشته پای دلاوری افشردند. پیادگان استرآبادی را قزلباشی به خاطر رسیده به ملاحظه این که خصم را نزدیکتر کشند، اقدام به مدافعه نکردند؛ ناگاه سواره خواجه وند و عبد الملکی و غیره بدون صدمه و آسیبی برخلاف معهود روی از جنگ [۲۹۲] برتافتند و به جانب فرار شتافتند.

بنیاد خان هزاره از طرفی خود را به محل قلیل بنه که از سپاه ظفر پناه بود رسانید و هنوز دستی به غارت نزده، جمعی از سواران رکاب اشرف را به سوی بنه سبک عنان دید. از نهایت وحشت و اضطراب پای از سر نشناخت و به صوب گریز پرداخت. سواره خواجه وند و عبد الملکی و بنیاد خان هزاره که هردو فرقه روی به فرار نهاده بودند، در سمتی از میدان رزم به هم رسیدند و با تیغ و سنان و خنجر و پیکان قاصد جان یکدیگر گردیدند. از زدوخورد بسیار، مخالفین راه فرار به جانب کوسویه برداشتند و مؤالفین هزیمت کنان روی به ارض اقدس گذاشتند. فتح خان را در جنگ مغلوبه مهره آتشین تفنگ بر دهان آمد و با قزلباشیه (۳) کابل و افاغنه قندهار خاک بر دهان ننگ وعار انباشته فرارا به صوب سبزار (۴) و فراه سبک عنان شد. ذو الفقار خان به تصوّر این که خدای نخواسته وهنی به سپاه ظفر پناه رسیده با کمال جلادت جنگ کنان خود را به کنار رودت.

۱- . مجلس: (ضلالت آمود)

۲- . ملی: (خشم زولی)

۳- . ملی: (قزلباشید)

۴- . مجلس: (سبزوار)؛ مقصود شهر شیندند کنونی در شمال رباط خشک و فراه در خاک افغانستان است.

هری، که قریب به میدان رزم بود، کشید و از وفور گردوغبار و آمیزش پیاده و سوار معلوم نبود که فتح و شکست با کیست و عاقبت این مغلوبه و هنگامه چیست؟

نوّاب شجاع السلطنه در آن روز عافیت سوز (۱) با نفری چند از غلامان جلادت آموز در آن معرکه هولناک که موالف و مخالف را باهم فرق نبود، مانند کوه استوار پایداری نمود و دست بهمن مثال از آستین دریانوال به مجادلت و محاربت برگشود- فوجی از افاغنه حضرتش را با شرذمه [ای] قلیل دریافتند و با تیغ های آخته به اطفاء نور آن شمع ایوان خلافت شتافتند. تائید الهی او را سپر شد و بخت بلند شاهنشاهی جسم مبارکش را جوشنی پولاد اثر. از صدمه تیغ آن کافران، صورت خنگ (۲) مجرّه تنگش خونین گشت و چهار نفر از آن کافران را با شمشیر هندی نشان چنان بر فرق نواخت که از تنگ زین درگذشت.

بقیّه السّیف آن کافران را غلامان جلادت نشان صفر علی بیک و مشهد قلی بیک قلیچی و رستم بیک شادلو، طعمه شمشیر آبدار ساختند و سایر سواران سپاه ظفر پناه به سبب پایداری حضرت والا در رزمگاه به تعاقب آن خیول حال تباه با تیغ های آخته پرداختند. کوتاهی سخن، (۳) آن وادی از خون افاغنه فراعنه چنان رنگین شد که گفتی مگر در آن صحرا یاقوت و مرجان ریخته اند یا خاک آن بیابان را با جوهر لاله و شقایق آمیخته اند. از حومه میدان تا سامان سبزار که بیست فرسنگ مسافت است از کشتگان افاغنه پشته ها انباشته بود و مدتی از عفونت کالبد خبیثه ایشان قافله و زوار از آن راه تردد نمی نمود.

بالجمله جناب معتمد الدّوله در آن مغلوبه حیران شده و بی تحاشانه (۴) به جانب کوسویه سبک عنان آمد و در آن جا شنید که نوّاب اشرف در حومه میدان پایدار است و آن شیر بیشه هیجا در آن رزمگاه برقرار، لهذا مراجعت را عنان بگردانید و در کنار رود هری بنیاد خان هزاره را با جمعی از سواره دیده و گمان موکب شاهزاده کرده و به آن طرف روی آورده، دستگیر گردید. چون یکّه تاز سپهر اخضر در کافر قلعه باختر پنهان شد، نوّاب اشرف روی مبارک به رباط کافر قلعه نهاده در آن جا اقامت کنان آمد. بنیاد خان نیز در رباط کوسویه با معتمد الدوله منزل ساخت. محمد خان قرائی نیز به ایشان ملحقه.

۱- . ملی: (عاقبت سوز)

۲- . مجلس: (تیغ)

۳- . ملی:- (سخن)

۴- . تحاشی: دوری جستن، پرهیز کردن؛ بی تحاشانه: ناپرهیزانه.

[۲۹۳] گشته به جهت فرستادن معتمد الدوله به هرات به وسوسه بنیاد خان پرداخت.

بنیاد خان خود مردی عاقبت نگر بود و اقدام به این جسارت در اندیشه او خلاف رسم مآل بینی می نمود. معتمد الدّوله نیز در آن گرفتاری بنیاد را به لطایف نرم نرم دلگرم ساخت و به وساطت عریضه در حضرت شاهزاده به استدعای عفو گناهان او پرداخت.

خلاصه علی الصباح که رایت فیروز خورشید فروزان از کافر قلعه افق نمودار گشت، نوّاب شاهزاده از رباط کافر قلعه سوار شده به اردوی بی صاحب فتح خان رسید. ذو الفقار خان سمنانی قبل از وقت خود را به آن اردو انداخته کار دستجات ابواب جمعی را از غنیمت بی نهایت ساخته بود. نوّاب اشرف در خیمه مخمل زراندوز فتح خان قرار یافت و برحسب امر والا هر تن از سواره و پیاده لشکر به سوی غنیمت شتافت. بالجمله نوّاب شاهزاده فیروزی لوا به استدعای معتمد الدوله مصلحت نما خلعت و رقم حکومت ولایت غوریان و باخرز و کوسویه را مصحوب میرزا علی رضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر به اسم بنیاد خان روانه و ظهور این مرحمت خلاصی معتمد و صداقت بنیاد را در خدمت بهانه شد.

بنیاد خان جناب معتمد الدّوله را با تدارکی شایان و جمعی از بنی اعمام خود به صیغه گروگان به حضور پر نور والا فرستاد و حضرت اشرف پس از انتظام آن حدود و ثغور، به جهت تدارک ورود موکب منصور، به مراجعت ارض فیض ظهور روی نهاد. این اخبار مختلف متدرّجا و مختلفا در ارباع فیروزکوه و ساور به عرض خسرو مظفر، رسید و خاطر همایون بعد از یقین بر فتح، الی غیر النّهایه مبتهج و مسرور گردید.

لمؤلفه:

چون خبرها مختلف دارد اثرها برخلاف (۱)ورنه بوی ماه کنعان آید از هر پیرهن بالجمله فرامین مرحمت آیین به افتخار نوّاب شجاع السّلطنه و سایر جانبازان رکاب ستیّه صادر و حضرت والا به محاصره قلعه تربت حیدریه و تدمیر محمد خانف)

۱- . مجلس: (اثرها اختلاف)

قرائی مأمور آن حکم آمر آمد. حسن خان قاجار قزوینی با مساوی پنجهزار سوار جرّار و پیاده آتشبار به تسخیر قلعه صفی آباد جهان ارغیان و تدمیر سعادت قلی خان بغایری نادان تعیین گشت و نوّاب محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و احشامات بختیاری و امیران نامدار مهدی قلی خان و محمد خان دولوی قاجار و ده هزار لشکر خونخوار به مدافعه رحیم خان خوارزمی غدّار از حدود اردوی ظفر شکوه درگذشت. مقرّر آمد که هرگاه رحیم خان مزبور به سامان دره جز آمده باشد، او را محصور ساخته و به اعلام ماجرا پرداخته منتظر موکب ظفر شمول آیند و هرگاه از ولایت درون و مهین قدم جسارت پیشتر ننهاده (۱) قلعه بزونجرد را محاصره نمایند و نجف قلی خان شادلو را دست به تخریب کار گشایند.

تاریخ شکست فتح خان و سپاه افغان از کلک مولف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلفه:

شد ز افغان آن فتح خان وزیردر خراسان فتنه جویی را مثل

در جدالش شد شجاع السّلطنه سوی کافر قلعه با طبل و کتل

پهلو سمنانی آمد ذو الفقارآن که اندر پهلوانی بی بدل

جیش او بشکست از اقبال شاه عاید او شد در آخر آن حیل

تند بادی شد عیان از دشت جودگشت افغان را تبه کاخ امل

خود تفنگی بر دهانش خورد و مرداین هم از لطف خدای لم یزل

[۲۹۴] بی جدل بشکست جیش آن دنی از کرامات شه دین و دول

روشن آمد دیده یاران ز نورکور شد چشم اعادی از سبل

این عمل را کرد در خصمیّ شاه خصم او گردید آخر این عمل

خصمی شاه مؤیّد شد روادر کدامین مذهب و دین و ملل

این شکست بی جدالش آیتی بر وفور لطف دارای ازل

خاوری جستی همی تاریخ فتح خامه گفتا هزم افغان بی جدل ه)

۱- . ملی: (بیشتر نهاده)

ذکر حرکت موکب عیّوق طوق از چمن میدان چوق و فرار رحیم خان خوارزمی و فتوحات نمایان و اوضاع تربت حیدریّه و غیر آن و ورود اردوی کیوان پوی به دور خبوشان و محاصره آن سامان

چون از فیض فضل الهی و نیروی بخت بلند شاهنشاهی، فراعنه افاغنه رو به دیار ادبار نهادند و هریک از مخالفین بار ادبار در دیار اضطرار گشادند، وقت آن شد که پرچم رایات ظفر آیات به دفع خوارزمیان بدنهاد شقّه گشا آید و رحیم خان تیره روز نیز چون آن نکبت اندوزان ازین عزیمت راه هزیمت پیماید، لهذا شاهنشاه صاحب قران پیشکاران درگاه سدره نشان را به تدارک نهضت ملوکانه فرمان داد و لشکر قیامت اثر را هفت تیپ کرده هر تیپ را به قبضه یکی (۱) از دراری بحار خلافت اختیار نهاد. محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همایون میرزا با تیپ های ابواب جمعی خود در میمنه موکب ظفر طراز مقرّر شدند و حیدر قلی میرزا و اللهویردی میرزا و محمد قاسم خان قوانلوی داماد که خطاب فرزند مقامی داشت، در میسره اردوی کیوان پوی مقرّر و مفتخر آمدند. امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و سرکشیک چی باشی سراپرده سپهرمدار با سی هزار نفر سواره جرّار و پیاده آتشبار در زیر سایه اختر کاویانی برقرار شده در هر تیپی یکی از امراء قاجار نامزد آمد و سایر امیران نامدار در رکاب نوّاب ایلخانی استقرار جستند. بهمین آیین از چمن میدان چوق حرکت و از راه جاجرم و اسفراین عازم دیار خراسان و آن ناحیت شدند. در منزل میان آباد اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه، نقاره خانه فتح خان افغان را با زنبورک خانه و جزایر و نصیری های عمل سند (۲) آوردند و هریک را جزو بیوتات مبارکه کردند.

روز سه شنبه سیّم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و سی و سه، عرصه بام، که از بلوک جهان ارغیان و مأمن سعادت قلی خان نادان بود، مضرب خیام ظفر فرجام گردید. قبل از ورود، به عرض خسرو جهاندار رسید که سعادت قلی خان نحوست ارکانه)

۱- . ملی:- (یکی)

۲- . ملی: (سنه)

خود در قلعه صفی آباد به استنکار نشسته و مرتضی قلی خان برادر بدسیرش، دروازه قلعه بام را به استکبار بسته است. استماع این فقرات (۱) موجب ظهور غضب قهرمان مظفر شد و در حین ورود، بر سر تلی که مشرف بر قلعه بود رفته، نخست عبد الله خان ارجمندی را با جانبازان فیروزکوهی مأمور کرد که خرابه های دور قلعه را به نظر درآورده سنگر سازند و هرگاه کسی از قلعه برآید، از صدمه گلوله به ممانعت پردازند. عبد اللّه خان با آن شیران بیشه دلاوری دامن ها بر کمر استوار و در حضور همایون در آن خرابه شتافته هرچند تن در پشت دیواری برقرار شدند. حضرت اعلی جا و محلّ یورش و سایر اوضاع قلعه گیری را مشخص فرمود و به فیروزی و اقبال نزول به سراپرده اجلال نمود.

خلاصه علی الصباح [۲۹۵] چند توپ شهرآشوب را به سر تپه گان (۲) سرکوب کشیدند و جانبازان فراهانی و کزازی به جهت یورش با فوج فیروزکوهی متّفق گردیدند. سنگرها از اطراف ترتیب داده شد و در عرض دو روز از صدمات توپ البرزکوب بنیاد قلعه و قلعه گیان را بر آب نهاده صدای الامان از اهل قلعه برخاست و مرتضی قلی برادر سعادت قلی خان شمشیر بر گردن در اصطبل خاص پناه برده از خربندگان طویله همایون امان خواست. چون ماه مبارک صیام، بود حضرت اعلی از فرط پایداری شریعت غرّا یورش قلعه و نهب و اسر اجازت نفرمود، بر جان آن مشت ضعیف رحمت آورده مبلغ سه هزار تومان زر نقد در عوض غنایم قلعه از خزانه عامره به مأمورین مرحمت کرد.

سعادت قلی خان که در قلعه صفی آباد (۳) بود بعد از استماع قضیه قلعه بام (۴) خود را گمنام و ناکام دید، لهذا به جهت ظهور اطمینان، متوسّل (۵) به امنای دولت جاوید گردید.

محمد قاسم خان قوانلوی داماد به استمالت او شتافت و پس از دو روزی از شرفیابی آستان معدلت نشان اعتباری تمام یافت.

از غرایب اتفاقات این که، روزی حوالی غروب، حضرت اعلی به جهت تماشای سحرطرازی توپچیان چالاک با جمعی از غلامان خورشید فتراک به دور قلعه بام گردش می فرمود، ناگاه یک نفر از خدا بی خبر، ذات کامل الصفات آن شهریار مظفر را هدفد)

۱- . مجلس: (فقره)

۲- . ملی: (سرتبه کان)

۳- . در خراسان در شمال شهر سبزوار و جنوب اسفراین قرار دارد.

۴- . در جنوب غربی بجنورد در استان خراسان واقع شده است.

۵- . ملی:+ (گردید)

گلوله شمخال نمود. آن، مهره آتشین بر شقیقه غلامی که در محاذی خنگ مجرّه تنگ به فاصله چندین قدم پی سپار بود، خورده از اسب درغلطید و فی الفور تصدّق فرق همایون گردید. بعد از فتح قلعه معلوم شد که عامل، این عمل محمد نامی بغایری بوده و از خوف فرار نموده است. مروّت فطری بر جان بازماندگانش بخشود و مطلقا درین فقره بازخواستی نفرمود.

سعدی:

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری در خلال این احوال (۱) جناب معتمد الدّوله میرزا عبد الوهاب از رکاب نوّاب شجاع السلطنه وارد اردوی معلّی گردید و وقایع اهتمامات نوّاب معزّی الیه را در محاصره تربت حیدریه و سایر وقایع به عرض رسانید و نیز معروض گردانید که خان ملّا خان درّانی ملّا باشی و ملّا شمس مفتی هرات از جانب شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا در دور تربت حیدریّه به خدمت نوّاب شجاع السلطنه آمده، در مراسله سرکار، عدم تقصیر خود را در جسارت فتح خان صحیفه نگار شده و فرستادگان مزبور در باب شرفیابی حضور در مقام استدعا برآمده اند که فقرات عدم اطّلاع محمود و کامران را ازین فقره و ندامت ایشان را بعد از آن و تعهدات در باب ارادت و صداقت دولت ابد ارکان را بالمشافهه العليّه معروض داشته، همت بر ظهور عفوزلّات آن دو شاهزاده گماشته باشند. غیرت ملوکانه فرستادگان را رخصت شرفیابی نفرمود و به نوّاب شجاع السلطنه چنین حکم نمود که، از جانب خویش در جواب آن دو کافر کیش نگارش دهد که: در جزای جسارتی که از فتح خان صادر شده، یا او را با دستان بسته روانه درگاه فلک جاه سازند، یا در کیفر کافر نعمتی چشمان او را از حدقه برآورده به اتمام کارش پردازند تا نوّاب همایون [و] ما هم مجدّدا باب التفات بر [۲۹۶] چهره ایشان برگشاییم و پدر و پسر را برادر و فرزندی از خود دانسته مورد نوازش فراوان فرماییم.

جناب معتمد الدّوله باز مرخّص مراجعت شد و موکب اعلی در روز سه شنبه دهم شهر رمضان المبارک از منزل بام حرکت نموده، منزل پیر شهباز (۲) مضرب سرادقات سپهرز)

۱- . ملی:- (احوال)

۲- . مجلس: (پر شهباز)

علامت آمد. در آن جا مشخص گردید که رحیم خان خوارزمی به محض اطّلاع از حرکت موکب فیروز به سامان خراسان، از فرط وحشت بی پایان پای از سر نشناخته و اردوی خود را کلّا گذاشته و قشون را جریده و سبای (۱) برداشته به صوب خیوه تاخته است و نوّاب محمد تقی میرزا قلعه بزونجرد را به شدّت محاصره نموده و نجف قلی خان شادلو از راه اضطراب دست نیاز به دامان استیمان (۲) سوده است.

خلاصه در همان منزل جمعی از علما و سادات معروف و آقا خان ولد نجف قلی خان موصوف و محراب خان بیک و شرف خان بیک برادرانش با بیست نفر از کدخدایان و خویشان ایشان و پیشکشی فراوان وارد دربار عیّوق شأن و نوّاب محمد تقی میرزا به توسّط عریضه، عفوزلات نجف قلی خان و قبول پیشکش و گروگان او را لابه کنان آمده بود. بنابراین فقرات، این استدعا به شرف قبول مقبول [افتاد] و فرستادگان اذن دخول یافته آن چه گروگان بود، مصحوب معتمدین روانه ارض فیض قرین شدند و بقیّه فرستادگان با صلات و جوایز مرخّص گشته در امکنه خویش مکین آمدند.

چون رضا قلی خان زعفرانلو به اغوای محمد خان قرائی به جانب تربت روی نهاده و به سبب محصور بودن تربت در مقام حیرت ایستاده بود، لهذا حسب الامر همایون حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخور باشی دامغانی با ده هزار سوار و پیاده رکابی به محاصره قلعه خبوشان به منقلای موکب ظفر عنان روان شدند و روز دوشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک نیز ملتزمین رکاب فیروز در التزام موکب ظفراندوز بلافاصله وارد خارج قلعه خبوشان آمدند. اسماعیل خان سردار و یوسف خان سپهدار با جانبازان عراقی در سمت شرقی قلعه و حسن خان و عیسی خان در سمت جنوبی سنگرها بستند و به عزم خدمت گزاری در کمین کین نشستند. اردوی همایون در پیش روی دروازه معروف به دروازه مشهد به قلیل فاصله [ای] برقرار شد و آوای چاوشان در وقوف سه ماهه بر فلک دوّار حسب الامر همایون اسباب یورش و قلعه گیری از هرچیز آماده گشت و در اندک روزی حصاری دیگر بر دور حصار خبوشان از گنبد دوّار برگذشت. رضا قلی خان نیم شبی از تربت حیدریه فرار و اسب و اسباب خود را درن.

۱- . ملی: (سپاهی)

۲- . امان خواستن.

عرض راه ریخته و فرصت دخول به قلعه خبوشان نیافته به قلعه شیروان که ده (۱) فرسخی خبوشان است، استقرار جست. در آن روز قبل از طلوع صبح فیروز نوروز خان چاردولی با دسته سواره مزبور قراول بود، رضا قلی خان از دور به مدد دوربین او را دیده بشناخت و به طور اشتباه به سمتی دیگر پرداخت. نوّاب محمد تقی میرزا برحسب امر اعلی از دور بزونجرد حرکت کرده قلعه شیروان را محصور ساخت و روزگار ناپایدار کوس ادبار به نام رضا قلی خان بنواخت.

[مصرا]ع:

بدی را هم بدی باشد مکافات

ذکر اتمام کار قلعه تربت حیدریه و شرفیابی نوّاب شجاع السلطنه البهیّه به دربار دولت علیّه با خوانین و رؤسای ترکمانیه سامان سرخس و اوضاع اتفاقیه

در اوقاتی که [۲۹۷] نوّاب شجاع السلطنه عازم جدال (۲) با فتح خان افغان بود، به جهت ازدیاد وحشت و اضطراب محمد خان قرائی به امیر حسن خان عرب زنگوئی (۳) حاکم تون و طبس حکم نمود که بر سر قلاع متعلقه به ولایت تربت رانده و خاک آن سامان را بر گردون گردان افشاند. معزی الیه نیز با جمعیتی فراخور احوال و اسباب قلعه گیری و جدال و یک عراده توپ قلعه کوب به سامان محولات (۴) آمد و همت به تسخیر قلاع آن سرزمین گماشت. قلعه دوغ آباد (۵) من قری محولات (۶) را که از قلاع متین آن سرزمین بود از صدمه گلوله های توپ البرزکوب با خاک یکسان نمود. تا نوّاب شاهزاده با فتح خان مجادله می ورزید، امیر حسن خان نیز در سامان محولات به تخریب بنیان قلعه جاتت)

۱- . ملی: (دو)؛ با احتساب فاصله ده فرسخ صحیح است.

۲- . ملی:- (جدال)

۳- . ملی و مجلس: (زنگولی)

۴- . فیض آباد شهرستانی است امروزه در جنوب غربی تربت حیدریه و مرکز محولات. متأسفانه در مجمع التواریخ حاشیه صفحه ۸۸، مرحوم عباس اقبال به اشتباه روستای فیض آباد در جنوب شرقی تربت حیدریه را مرکز محولات معرفی نموده که با توجه به متن موجود دوغ آباد از آن جا فاصله بسیار دارد.

۵- . دوغ آباد در شمال شرقی شهرستان فیض آباد قرار دارد.

۶- . مجلس:- (آمد و همّت به تسخیر قلاع آن سرزمین گماشت. قلعه دوغ آباد من قری محولات)

می کوشید. بعد از آن که حضرت والا به دور قلعه تربت حیدریّه آمد، امیر حسن خان حسب الاحضار به اردوی آزاده ملحق و شکوه قلعه داری محمد خان به این سبب بی رونق شد. لا علاج دست ضراعت به دامان استیمان (۱) زد و قدم جناب میرزا عبد الوهاب را از حضرت اشرف مستدعی آمد. معزّی الیه حسب الامر رفته و او را مستمال (۲) کرده به همراه خویش به اردوی والا آورد و بعد از ظهور عوارف بی پایان و پوشیدن خلعت امان، باز اذن مراجعت به قلعه یافت.

روز دیگر نوّاب اشرف برحسب دعوت محمد خان در درون قلعه به مهمانی شتافت و مشار الیه جمیع ما یعرف خویش را حتّی فرزندان و خواهران پیشکش نمود و حضرت والا از فرط استغنای طبع بر آنها دیده نگشود. پس از فراغ از مهامّ محمّد خان را برداشته عازم اردوی ظفر آیت شد و بعد از زیارت مشهد مقدّس رضوی- علیه السلام- قاصد رکاب نصرت علامت آمد. از خوانین مملکت خراسان، امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم دادخان ایضا و ندر محمّد خان برادر بنیاد خان هزاره و پلنگ توش خان برادر صید محمّد خان جلایر حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستاده (۳) کامران میرزا و حکیم خان حاکم سرخس و رؤسا و ریش سفیدان طوایف ترکمانیّه سالور و ساروق و سرخس و مرو و سران یمرعلی و علی ایلی (۴) و مهچه و مهنه و درون و نساو ابیورد و آخال، کلّا در رکاب نوّاب شاهزاده خاکبوسی درگاه معلّی را آماده آمدند.

جمیع نوباوگان بوستان خلافت و کل امرای بزرگ و خوانین سترگ و سرکردگان عظام، برحسب امر دارای ظفر غلام تا یک فرسخ راه به استقبال آن ملك زاده بی همال شتافتند و زیاده از سابق به احترامی تمامش دریافتند. پس از ورود در مقابل آن فتوحات مسعود و زحمات موجود مورد نوازش نامعدود شد.

محمّد خان قرائی از عرض راه به اصطبل ثریّا دستگاه پناه برده به توسّط خربندگان مستدعی عفوزلّات آمد. چون رعایت جانب جناب شاهزاده در نظر بود، شاهنشاه دادخواه از گناهان او قطع نظر فرمود. امیر حسن و محمّد خان را در جنبی)

۱- . امان طلبیدن، پناه بردن به

۲- . راضی کرده.

۳- . ملی: (فرستادگان)

۴- . مجلس: (علی املی)

سراپرده همـایون منزل دادنـد و خوانسالاـران کارخـانه معلّی دست همت به مهمانـداری ایشان برگشادنـد. بقیّه امرا و خوانین و ریش سـفیدان خراسـان و ترکمـان کـه قریب به هزار نفر می شدنـد، به جنـاب نظـام الـدّوله العلیّه حـاجی محمّـد حسـین خـان اصـفهانی سپرده شد و خوان های الوان [۲۹۸] نعمت از همّت آن وزیر بی ظنّت در مهمانـداری ایشان شب وروز گسترده آمد. این مطلب به تحقیـق پیـوست که در شـبی تـار دو نفر از ترکمانـان سـواره در گودی عمیق که فاضـل آب مطبـخ او بود، غریق گشتند و هرچه دست وپا زده خلاصی نیافته در نار هلاک حریق و از دار فانی درگذشتند.

فرد:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت دستور به اجلال عربیّه:

رحم الله معشر الماضین

ذکر عزیمت جناب میرزا محمّد شفیع صدر اعظم به قلعه شیروان به جهت استمالت رضا قلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان و اوضاع اتّفاقیه در آن سامان و مراجعت او به اردوی حضرت صاحبقران

بعـد از آن که رضا قلی خان از تربت حیـدریّه مراجعت به قلعه شـیروان کرد، اطراف کار را با کمال دقت به نظر آورد؛ از یک طرف رفقای هم عهد و هم سوگند چندین ساله را از خود دور دید و هریک را به واسطه [ای] از توسل به دامان دولت خداداد مفتخر و مسرور فهمیـد؛ از یـک طرف موکب اعلی را با پنجاه هزار جمعیت به محاصـره قلعه خبوشان مشـغول یافت و تخریب بنیان شیروان را به نوّاب محمّد تقی میرزا موکول.

محمـد رحیم خان خوارزمی که مایه استظهار او بود، به طرفی گریخت و فتـح خان افغان که باعث فراغت او از آزار، به دامان بینـوایی آویخـت از هر طرف که مـأیوس شـد، دست توسـل به اذیـال دولت ابـد مـأنوس زد. قـدوم جنـاب میرزا محمّـد شـفیع صدراعظم را به جهت استمالت و اطمینان استدعا کرد و این فقره را برآمدن خویشتن دلیل آورد.

قبل از ورود نوّاب شجاع السّلطنه به اردوی کیوان پوی شاهنشاه مروت همراه از جهت اتمام حجّت به آن غول گمراه جناب صدارت را به این خدمت برگماشت و در ایّام غیبت معزی الیه قشون نصرت نمون را از شدّت در محاصره ممنوع داشت. از دبیران دفترخانه معلّی، میرزا محمد رضای قزوینی منشی و میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی به التزام انجمن حضور حضرت صدارت مأمور و این بنده مدحت گزار نیز از فیض مصاحبت آن سرکار مسرور بود. در اواسط عشر آخر شهر رمضان المبارک از دور (۱) خبوشان حرکت و بعد از طیّ ده فرسنگ مسافت وارد قریه شیروان و آن ناحیت شدیم.

رضا قلی خان با معادل پانصد نفر جزایرچی (۲) تا یک میدانی قلعه به استقبال شتافت و رکاب جناب صدارت را بوسه داده اذن سواری یافت.

خلاصه مطلب هشت شبانروز حضرت صدر جلیل القدر در آن قلعه ماند و آیات بیم و امید و وعد و وعید به قدری که می دانست و می توانست به گوش آن بی هوش خواند.

فرد:

آه سعدی اثر کند در کوه نکند در تو سنگدل اثری در روز هشتم که جناب صدارت از آمدن او مأیوس گشته، اراده مراجعت داشت، نوّاب شجاع السلطنه العلیه نیز برحسب امر بهیّه به جهت معاونت صدر شوکت علیّه روی به قلعه مزبور گذاشت. آن یک روز هم توقّف کرده با او سخن گفتند و به غیر از حرف یاس جوابی با صواب نشنفتند. پدر پیرش امیر گونه خان که در همان قلعه محبوس آن ناخلف جوان بود، بالمشافهه به او گفت که: بعد از آن که چنین صدری جلیل القدر را به استمالت تو مأمور کنند، سر خویش را بر کف دست گذار و راه اردوی اعلی را بردار. اگر کشته شوی، دولت را عار است و اگر زنده ماندی، تا زندگانی داری مایه اعتبار.

حرف آن [۲۹۹] پیر سالخورد را نیز نشنود و باز بر سر همان لجاجت باقی بود.

بالجمله بعد از قیل وقال زیاد قرار چنین داد که، هرگاه موکب شاهنشاه فیروز بعد ازد.

۱- . مجلس: (ورود)

۲- . جزایری یا جزایرچی به سربازانی که به شمشیر و خنجر و تفنگهای کوتاه مجهز بودند گفته می شد، که حافظ جان شاه به شمار می آمدند. این رسته در نظام و لشکر ایران از عهد شاه عباس صفوی به وجود آمد.

زیارت ارض شرافت اندوز به دار الخلافه رجعت فرماید، من نیز قدم از سر ساخته به ارض اقدس خواهم شتافت و از آن جا هم در رکاب شاهزاده به عزیمت دار الخلافه استسعاد (۱) خواهم یافت.

خلاصه حاجی آقا بزرگ لاهیجی منجّم باشی برحسب امر همایون از اردوی اعلی نزد جناب صدارت پیغام آورد که هرگاه رضا قلی خان در مقام لجاجت است، زیاده در آن جا توقّف نکرده و او را به حال خود گذاشته روانه شوند که بر آن نادان حجت تمام است و لشکر منصور را وقت انتقام. بالجمله یکشب در اردوی نوّاب محمّد تقی میرزا به سر بردیم و روز دیگر راه اردوی همایون را سپردیم. قبل از طلوع آفتاب از محاذی قلعه خبوشان، که عبور موکب صدارت اتّفاق افتاد، تفنگی شماتت آمیز از قلعه به سمت او انداختند و از ظهور این جسارت آتش قهر قهرمانی را شعله ور ساختند.

بیت:

لطف حق با تو مداراها کندچون که از حّد بگذرد رسوا کند

ذکر تاخت وتاز سقناقات ولایت خبوشان و اتمام کار محاصره آن و عزیمت زیارت ارض اقدس و رجعت به دار الخلافه مقدس

بعد از مراجعت صدر جلیل القدر از قلعه شیروان به آن روش که نگارش پذیرفت، حضرت شاهنشاه زمان و زمین و قهرمان ماء و طین را آتش قهر زبانه کشید و شعله غضب قیامت لهیبش سیمرغ قاف سپهر را به آشیانه رسید.

رضا قلی خان، اموال و اسباب و مواشی و مراعی (۲) خود و ایلات زعفرانلو را در ایّام فرصت در سه محلّ که سقناق (۳) محکم آن ولایت بود، کشیده داشت: یکی مکان مستحکم راز و قوشخانه (۴) و دیگری محلّ محکم فارج (۵) و اسپید جرد؛ سیّم سقناق استاد جزوه.د.

۱- . نیک بخت شدن، نیک بختی خواستن، سعادت جستن (رج معین، ذیل استسعاد)

۲- . ملی: (مواش و مراع)

۳- . سرزمین تحت اختیار.

۴- . در لغت به محلی که در آن قوش های شکاری را نگهداری کنند، گویند و در این جا منظور روستای قوشخانه در ۷۸ کیلومتری کلات نادری است.

۵- . روستایی در شمال غربی قوچان؛ امروزه فاروج خوانند.

نوّاب محمـد ولی میرزا بـا فوجی چون دریـای طوفان زا به تسـخیر سـقناق فارج و اسپیـد جرد روان و نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی به افتتاح محل استاد جزوه (۱) سبک عنان و نوّاب محمد رضا میرزا و حضرت محمد قاسم خان قوانلو به غارت خیال و حول وحوش خبوشان شـتابان [شدند] و محمد خان قاجار دولو که در اردوی نوّاب محمّد تقی میرزا بود، از همان جا به تاخت سقنـاق راز و قوشـخانه برزده دامـان آمدنـد. در عرض سه روز کوه و هـامون، فربه (۲) و زبـون خیـل و دشت مخزن و کشت، مسـخّر و به حیطه ضبـط غازیـان مظفّر درآمـد. شـعله قتـل و اسـر، سـر به کره اثیر کشـید و اردوی اعلی، از صـامت و نـاطق آن سقناقات مملو و مشحون گردید.

حسن خان ولد روشن خان زعفرانلو با نوّاب محمّد رضا میرزا، متهوّرانه جسارتی کرد، ولی بالاخره سودی نبرد. حاصـرین قلعه خبوشان از چهار طرف سنگرها پیش بردند و نقّابان چابک دست، نقب ها پیش برده زیر بروج و باره را مجوّف (۳) کردند.

مهره های آتشـین توپ و خمپاره، عمارات شـهر را ویران ساخت و دیوار قلعه را چون خانه زنبور کرده هر آنی به خرابی دیگر می پرداخت. کار قلعه گیان خبوشان و شـیروان چون حوصـله رضا قلی خان نادان تنگ شـد و آن دیوانه حیران (۴) باب صلح کوفته تارک جنگ آمد.

علما و سادات و اشـراف و اعیان و کدخدایان و ریش سـفیدان ولایت و ایل را با زنان و دختران و پسـران و شش عرّاده توپ و آنچه از خمپاره [۳۰۰] و زنبوره و شمخال (۵) و جزایر و تفنگ داشت، همه را به اردوی اعلی فرسـتاد و جناب علی بن موسـی الرضا- علیه التحیه و الثنا- را به شفاعت برگماشت که شاهنشاه عالم، این یک وجود خیانت (۶) توام را از آمدن معاف فرمایند و شـرفیابی مرا به وقتی دیگر موقوف نماینـد و اکنون بر جان این مشت ضـعیف ببخشایند. نوّاب شـجاع السـلطنه و جمیع امرای خراسان او را مصدّق آمدند و رای امینان دولت قاهره نیز به آن موافق شد. لهذا حضرت اعلی از تسخیرم)

۱- . با کلیه متون از ملی و ملک و مجلس مطابقه شد استاد جزوه صحیح است.

۲- . ملی: (قریه)

۳- . خالی.

۴- . ملی: (نادان)

۵- . تفنگ های سرپر یا حربه ای آتشین سرپر که در قدیم به کار می بردند.

۶- . مجلس: (خباثت قوام)

قلعه خبوشان درگذشت و گروگان رضا قلی خان را به ارض اقدس فرستاده خود نیز با آن همه لشکر عازم زیارت آن روضه مقدّس گشت.

منصور خان بارکزائی (۱) و سایر فرستادگان قدیم و جدید کامران میرزای افغان که خبر کوری فتح خان و امتثال فرمان حضرت صاحبقران را آورده بودند، مورد انواع نوازش آمدند. و مرخّص شدند و نجف قلی خان ساوجبلاغی نسقچی باشی نوّاب شجاع السلطنه با فرامین مرحمت آیین (۲) و فرمایشات عنایت انگیز و خلعت آفتاب طلعت و کمر خنجر جواهر مأمور به سفارت هرات گشته با فرستادگان مزبور روانه آمدند. امرا و خوانین و کدخدایان و ریش سفیدان که ذکر شد، هریک- علی قدر مراتبهم- از احسان کمر خنجر مرصّع و خلاع زر تار مشعشع، بهره ور گشته و امیر حسن خان عرب زنگوئی (۳) حاکم طبس را از لقب وکالت مملکت خراسان فرق اعتبار از سپهر دوّار گذشته مرخّص اوطان خویش گردیدند و موکب اعلی در اواسط شهر شوّال المکرّم به عزم زیارت مشهد حضرت رضا- علیه التحیه و الثنا- از دور خبوشان حرکت کرد و ملتزمین رکاب ظفر مآب که از هر رهگذر زیاده از یکصد هزار نفر بودند، از تصدّق فرق همایون و فیض زیارت آن ارض سعادت مشحون، به زیارت دارین رسیدند.

صاحبقران نامدار در درب خیابان بالا از فراز باره به زیر آمده در هرچند قدم بر خاک ضراعت افتاده و لعل همایون بر آن خاک شرافت مقرون نهاده در حقیقت عرش مسیر شد.

رعایت ادب را از دار الحفّاظ قدم پیشتر نگذاشت و در آستان حرم محترم در جایی که ضریح مقدّس در نظر است با گردنی افتاده ایستاده و قطرات عبرات (۴) از دیده سر داده و زبان به خواندن زیارت نامه برگشاده، دست به دعا برداشت. شش روز در خارج شهر توقّف فرموده و در آن اندک زمان، علما و سادات و خدمه آن ارض فیض سمات را جیب و دامان از جوایز و صلات، گران بار فرمود. صحنی جدید در پایان پای مبارک بنا نهاد و مبلغ ده هزار تومان زر نقد به جهت مصارف آن تسلیم میرزا موسیک.

۱- . از دیگر رهبران بارکزایی ها، دوست محمد خان بود که از ۱۲۴۲ ه. ق برابر با ۱۸۲۶ سلسله ای در افغانستان ایجاد نمودند.
۲- . مجلس: (آمیز)
۳- . ملی و مجلس: (زنگولی)
۴- . اشک.

رشتی وزیر سرکار شاهزاده کرده، روز هفتم ورود عقاب رایات ظفر آیات به عزیمت دار الخلافه بال همایون فال برگشاد و در ورود ولایت بسطام بنه و اغروق را به اتّفاق جناب نظام الدوله حاجی محمد حسین خان از راه سمنان و خار روانه و خود از راه چشمه علی دامغان صید و نخجیر را بهانه نمود. بعد از استیفای حظّ کامل روز پنجشنبه هفتم شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و سی و سه عرصه وسیع دار الخلافه از یمن ورود شهریار عادل طراوتی کامل حاصل [نمود].

[مصرا]ع:

(دولت معین و بخت مساعد ستاره یار)

ذکر ورود فرستاده شاهزاده کامران افغان و آوردن پیشکش و عرض اختلال دولت افغان و شرفیابی نواب شجاع السلطنه به دربار و وفات حاجی محمّد حسین خان مخاطب بار

بدانکه پادشاهان مؤیّد را اکثر اوقات تدبیر موافق تقدیر است و قول و فعل ایشان کلا- در هر موردی از موارد با تأثیر. در هنگامی که موکب همایون در دور خبوشان و حکم کور کردن فتح خان افغان را به کامران میرزا صادر فرمود، بعضی از عقلای دربار کمال حیرت را داشتند و این حکم را بدون تصوّر و دور از امتثال می پنداشتند. بالاخره محاسن آن بروز کرد و زمانه بازیچه های عجیب به روی کار آورد. تفصیل این اجمال آنکه، بعد از نزول موکب اجلال به دار الخلافه تهران و طیّ ایّام خریف و حصول فصل زمستان، خالق داد خان نام درّانی با یک زنجیر فیل و سی طاقه شال عمل کشمیر و مبلغ پنج هزار تومان زر نقد از جانب کامران میرزای والی حرات شرفیاب درگاه سپهر علامات [شد] و بعد از استسعاد به حضور مرحمت دستور و گذرانیدن عریضه و پیشکش، مراتب اختلال دولت افغان را معروض داشت و حقیقت این مطالب را به این سیاق بر طبق عرض گذاشت که: اوقاتی که فتح خان در مقام جدال با

حضرت شجاع السّلطنه برآمد، شاه محمود افغان، و کامران میرزای ولدش را به سبب بعضی خیالات زاده از ماده سودا از قندهار وارد هرات [کرد] و کامران در آن جا مانده شاه محمود در فراه توقّف نمود. در ایّامی که از دیوان اعلی حکم محکم به کوری فتح خان صادر شد، کامران میرزا لا علاج شده بدون ملاحظه عواقب کار، فتح خان را به تدابیر حسنه گرفته کور ساخت و با برادرش شیردل خان در کنجی محبوسا درانداخت. شاه محمود فارغ بال به صوب قندهار شتافت و پر دل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریه نادعلی با جمعیّتی از طایفه بارکزائی و غلیجایی (۱) بر دور خود مجتمع یافت. اراده داشت که هرگاه کامران از هرات برآید، سر راه بر او گرفته، شاید به این وسیله برادران خود را خلاص نماید. کامران میرزا ازین داستان آگاه و هردو برادر را از حبس درآورده به دست پر دل خان سپرد و فارغ ازین مخمصه جانکاه آمد.

خلاصه چون خبر کوری فتح خان به اطراف ممالک افغان رسید، هریک از برادران او که در اطراف حاکم بودند، سر به طغیان برداشتند و با دولت شاه محمود بنای طغیان گذاشتند. محمّد عظیم برادر اعظم ایشان که صوبه دار (۲) کشمیر بود، دوست محمّد خان و یار محمّد خان برادران دیگر را روانه ملک پیشاور ساخت و شاهزاده ایّوب (۳) را بر تخت برنشانیده و با شاه محمود دعوایی ملوکانه کرده او را به وادی شکست و حیرانی درانداخت. شاهزاده ایّوب الکای پیشاور را تا حدود جلال آباد متصرف و پیشاور را پایتخت ساخته در آن جا متوقف شد.

محمد عظیم خان باز برادر دیگر عبد الجبار خان را فرستاد و تدارکی وافر بر سر آن کار نهاد که به مرافقت دوست محمّد خان شهر کابل را نیز مسخّر سازند و به تخریب دولت سدوزائی (۴) پردازند. محمّد عظیم خان و سایر برادران، برادر دیگر خود محمّد زمان خان را به صوب مملکت هندوستان فرستادند و شجاع الملک ولد تیمور شاه را که).

۱- . مجلس و ملک (غلیجائی) ذکر نموده اند. اعتماد السّلطنه در اکسیر التواریخ نیز غلیخائی نوشته است امّا مینورسکی در سازمان اداری حکومت صفوی غلجائی و مرحوم عباس اقبال در تاریخ مفصل ایران غلجائی آورده است.

۲- . حاکم، والی.

۳- . ملی: (ابواب)

۴- . از قبایل افغان ساکن در هرات است که در آن زمان، کامران میرزا اداره این قبیله را به عهده داشت (این قبیله دشمن خونی قبیله بارکزائی بود که در رأس آنها دوست محمد خان قرار داشت) (ر. ک: رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ص ۵۴)؛ ملی: (سدوزانی).

به دولت انگریز پناه برده بود، آورده و با سمندر خان حاکم دره مقاتله [۳۰۲] کرده او را شکست دادند.

محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا نیز (۱) از نزد شاه محمود فرار و نزد شیردل خان و برادران او قرار جستند. پردل خان با جمعیّت فراوان در رکاب محمد هاشم میرزا (۲) روانه بلوچستان شد که مالیات آن جا و ولایت شکارپور را وصول نماید. شجاع الملك میرزا و محمد زمان خان و محمّد هاشم میرزا و پردل خان در پیشاور و بلوچستان و دوست محمّد خان و برادران دیگر در رکاب شاهزاده ایّوب در کابل و شیردل خان با سلطان اسد در سایر محالات قندهار و غیره، همگی لشکرها آراسته و با شاه محمود و کامران میرزا به کینه خواهی برخاسته اند. همان ولایت هرات و چهار دیوار قندهار در تصرّف ایشان است و بس. برادران فتح خان را اراده این است که بعد از نوروز فیروز در رکاب نوّاب شاهزادگان به قندهار و هرات لشکر رانده، دامان استغنا بر دولت محمودی افشانده باشند. محال قندهار با ایل و الوس و طوایف غلجایی و مهمند و یوسف زائی و نصف درّانی در تصرّف شیردل خان است. میر افضل خان اسحق زائی که با شاه محمود سر خدمت داشته، راهش را زده اند و او را به جانب بلوچستان نزد پردل خان رهنما شده اند.

بالجمله فتنه عظیمی در آن مملکت برپاست و عاقبت آن را خداوند عالم داناست.

بعد از ابراز این (۳) مراتب، معلوم شد که حکم کور کردن فتح خان ناشی از الهامات خاطر همایون و کدام اندیشه صدور این حکم را اقتضا نموده است. چون از عریضه کامران میرزا صورت اضطرابی ازین رهگذر حاصل بود، خالق داد خان فرستاده اش نیز این معنی را اظهار می نمود، لهذا کمال (۴) مرحمت درباره او مبذول افتاد و فرستاده مزبور با نویدهای حمایت و اعانت و انعام و احسان فزون (۵) از غایت به صوب هرات روی نهاد.

خلاصه پس از آن که موکب همایون (۶) از ارض اقدس روانه دار الخلافه شد، رضا قلی خان حاکم خبوشان بنابر وعده [ای] که کرده بود، به خدمت نوّاب شجاع السّلطنه شتافت و چند روزی در ارض اقدس از شرفیابی حضور مقدّس اعتباری تمام یافت. چون نوّاب والا، اراده شرفیابی حضور حضرت صاحبقرانی داشت، لهذای)

۱- . ملی: (را)

۲- . مجلس:- (میرزا)

۳- . ملی: (ابرازین)

۴- . ملی: (اجمال)

۵- . ملی: (فراوان)

۶- . مجلس:+ (اعلی)

رضا قلی خان به جهت انجام تـدارک آن سـفر روی به معاودت خبوشان گـذاشت. در هنگام میعاد از آمـدن انکار نمود، والی غیر النّهـایه بر مراتب اسـتکبار افزود و نوّاب والاـ او را به حـال خود گـذاشت و راه دربار همایون برداشت. بعـد از ورود به دار الخلافه مورد تفقّدات فراوان شد و مأمور توقّف تا نوروز فیروزی نشان آمد. نوّاب حسـین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس هم حسب الاحضار به درگاه معلّی (۱) شتافت و نعمت ملاقات برادر خجسته اختر را دریافت.

از وقایع جانگـدازی که سه روز قبل از نوروز فیروز اتفّاق افتاد این که، امیر کبیر حاجی محمـد حسـین خان عز الدینلوی قاجار مروزی مخاطب بار روی به عالم بقا نهاد.

عموم مردم از فقـدان آن امیر فاضـل کامـل ادیب اریب حسـرت ها خوردنـد و نعش عزیزش را به اماکن مشـرّفه عتبات عالیات برده در آن خاك شریف سپردند.

[مصرا]ع:

حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن

تاریخ وفات او از کلک مولف تحریر و درین رساله تسطیر یافت

لمؤلّفه:

درین میخانه آخر درد مرگ است نیرزد صاف دوران با چنین درد

[۳۰۳] جوانان پیر کرد و برد از راه فریب او نشاید ای جوان خورد

فتد در چنگ مرگ آدمی خوارچه تازی چه عجم چه ترك و چه کرد

دریغ از خان مروی آن امیری که گوی مردی از اهل جهان برد

حسین اسم و حسن رسم آن که می بودبزرگش جود و آز عالمش خرد

ز ایل خاص عز الدینلوی قاجارکه از اجداد پا در مرو افشرد

به باب شه مخاطب بود درباربناگه از قضای مبرم آزرد

درین گلشن کهن سروی سرافرازز جور تند باد مرگ افسرد

ربودی خود زرّین از سر مردگرفتی گرز رویین از کف گرد

فصاحت هرچه خواهی در کلامش فصیحی مثل او گردون نیاورد ی)

۱- . مجلس: (اعلی)

هر آن کس را که سنجیدم ز حسرت به تاریخ وفاتش سبحه بشمرد

رقم زد خاوری هم با دل زارکه خان کامیاب مروزی مرد

ذکر ورود معتمد دولت روسیه بولکونوک مزراویچ به دربار شوکت مدار و رجعت میرزا عبد الحسین خان از سفارت نمسا

این بولکونوک مزراویچ اصلش از مملکت ایتالیاست و در دولت روس، معتمدی با برگ و نوا. چون قرار معاهده میمونه این است که وکلای طرفین در مملکت جانبین اقامت نموده مشغول امور تجّار مملکتین باشند، و از قراری که ذکر شد، بنا چنین بود که الکسندر یرملوف سردار گرجستان، معتمدی از برای اتمام امور روانه درگاه سپهر دستور نماید و بولکونوک مزراویچ هم از جانب دولت روس به اسم وکالت این شوکت ابد مأنوس نامزد گشته در تفلیس می زیست؛ لهذا درین اوقات، سردار گرجستان او را با شاه میر خان ارمنی ترجمان که به ترکی دیلماجش نامند، روانه داشت و بعد از ورود به دار الخلافه در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم، بار اقامت گذاشت. بعد از شرفیابی در حضور باهر النّور شاهنشاهی قرار بر آن (۱) شد که در باب توقف او اختیار با ولیعهد زمان باشد؛ یا در دار السلطنه تبریز، یا در دار الارشاد اردبیل یا هر جا از مملکت آذربایجان که خواهد او را منزل دهند.

در خصوص تعیین حدود طوالش، که قبل ازین اشاره شد نیز، مقرّر گردید که نوّاب معزّی الیه معتمدی با او همراه و این امر را یک طرف نموده از هر طرف آسوده باشند. در باب امر اسرا موافق فصل ششم عهدنامه، پاره [ای] گفتگو داشت. بالاخره قرار بر این شد که خاطر بر سکونت گماشت. الحمد لله که هیچ یک از اسرای متوقفه در ایران میل به مراجعت ننمودند. مگر یک دو نفر و آنها نیز بلا علاقه و بلا مذهب بودند: یکی فریدون خان نامی از غلامان گرجی نوّاب حسین علی میرزای فرمانفرمای مملکتن)

۱-. ملی: (برین)

فـارس بود و دیگری غیر معروف می نمود. فریـدون خان پس از دو سال نادما برگشت و با گـدایی در دیار اسـلام از توانگری در ولایت کفره ظلام درگذشت.

بـالجمله بولکونوک مزبور پس از چنـدی روانه مملکت آذربایجـان [شـد] و به اتفاق میرزا محمـد علی آشتیانی مسـتوفی نوّاب نایب السـلطنه العلیه به حدود طوالش رفته درین باب اهتمامات نمود و پیوسته در دار السلطنه تبریز متوقف بود. در همان اوقات هم، میرزا عبد الحسـین خان شـیرازی غلام پیشـخدمت خاصه، که به اتفاق خالوی خود حاجی میرزا ابو الحسن خان به سفارت نمسا رفته بود، با جواب نامه ایمپراطور آن مملکت وارد و برخی اسـباب که به هـدیه آورده بود، از نظر آفتاب سـیر گذرانید و وقایع سفارت خود را [۳۰۴] از دیده و شنیده با اوضاع آن ملک بعیده عرض نمود.

بخش ۶

بهاریه سال فرخ مآل توشــقان ئیل ترکی مطابق با ســنه میمونه یکهزار و دویست و سی و چهار و مراجعت نواب شجاع السلطنه العلیّه به ارض اقدس رضویه و حرکت موکب بهیّه به چمن سلطانیه

دارای سعید و جهان آرای رشید، اعنی جمشید خورشید درین سال فیروزی تأئید، بعد از انقضای ده ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و چهار مطابق توشقال ئیل ترکی، از دار الخلافه حوت به سلطانیه حمل، حمل ونقل نمود. (۱) نوباوه سرو جویبار به حکم خسرو بهار با جنود نامعدود سبزه و ازهار و سرداری چنار به نظم خاورزمین گلشن شتابان شد و مؤکب سلطان فروردین با یک جهان شوکت و تمکین به عزیمت سلطانیه چمن روان. عندلیب داود (۲) شعار در دار السّلام گلزار منصب ایالت یافت و از فرمانبرداری نوباوه سرو آزادی روی برتافت و سفیر وقایع نگار قمری به استمالت او شتافت. وزیر شکوفه که صدر نشین ایوان دیوان سلطان بهار بود، کلک و دفتر شاخسار و اوراق اشجار را وداع گفت و از صرصر شیب روی به (۳) نشیب آورده با یک جهان حسرت در خاک هلاک خفت.

امرا و وزراء اشجار از سالخورده و خردسال از فیض تربیت باغبانان نهال، تغییر و تبدیل یافتند و سفرای شمال و صبا از اطراف اتلال و مدمن به دار الملک چمن شتافتند.

شاهدان ریاحین را نوبت عروسی شد و با شاهزادگان نهال هنگام ازدواج و دیده بوسی.

باز خسرو نوروز به زیارت روضه مطهره گلزار آمد و خسرو صاحبقران به جهت جشن نوروزی هنگام جلوس بر تخت گوهرنگار شد. باز به قانون کیان تخت گوهرین و بزمه)

۱- . ملی: (از دار الخلافه حوت سلطانیّه جمل حمل و نعل نمود)

۲- . ملی: (داد و)

۳- . ملی:- (به)

شیلان سنگین آراسته و رنگین گردید و رامشگر گردون به تهنیت آن محفل میمون با قدی موزون، دست افشانی و پای کوبی را از جای برخاسته (۱) آمد.

چون آن محفـل ارم مشاکـل انقضا یافت، (۲) حضـرت سـلطنت در خلوت سـپهر علامت بر صدر مسند خلافت به نظم ممالك شتـافت. از قراری کـه ذکر شـد، نـواب شـجاع السـلطنه حسن علی میرزا والی مملکت خراسـان در دار الخلافـه طهران شـرفیاب رکاب معـدلت بنیان بود و مراتب نظم خراسان و اطاعت خوانین ضـلالت ارکان را در خاکپای حضـرت صاحبقران چنین جلوه آرا می نمود که: چون در در سـال قبل از صـدمات سپاه ظفر همراه محصولات ایشان کلّا از دست رفت، هرگاه امسال هم قبل از رسـیدن غلات سـپاهی مأمور شود، حاصل امساله نیز در معرض تلف خواهـد بود و اهلیت آن طایفه به جهت فقدان آذوقه با ایشان یک طرف خواهند نمود. بالمآل کار آن طایفه تباه است و مقصود اولیای دولت قاهره موافق دلخواه.

از این که عرضی از روی کمال آگاهی و مطابق با مراسم دولتخواهی بود، قبول افتاد و اسماعیل خان سردار دامغانی با برادرش ذو الفقـار خان و ده هزار سوار و پیاده ظفر عنان در سلـخ شـهر جمادی الثانی در رکاب نواب شاهزاده به ممالك خراسان روی نهاد.

موکب فیروز شاهنشاه نصـرت اندوز نیز در روز پنجشـنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم از دار الخلافه طهران حرکت و پس از چند روز ساحت چمن سـلطانیه مضرب [۳۰۵] سـرداقات ظفر آیت [شد] و طنطنه کوس ورود خسروی خسرو سیارگان را به گوش هوش رسید.

ذکر تعیین سپاه به تنبیه داود پاشای وزیر بغداد و تفویض ایالت گیلان به نواب محمّد رضا میرزا و سایر امور اتّفاقیه تا ورود به دار الخلافه بهیّه

داود پاشا که از گرجی زادگان بغـداد بود، در اوقات وزارت اسـعد پاشا در آن جا منصب دیوان آفنـدی داشت. چون مردی با عرضه بود، اسعد پاشا او را از شهر (۳) بغدادر)

۱- . ملی: (برخواسته)

۲- . ملی:- (یافت)

۳- . ملی: (سپهر)

اخراج نمود. داود پاشا چندی به اعانت پاشایان کرکوک (۱) و موصل و شهرزور و غیره دربه در می گردید، تا آن که بخت سعیدش به دربار نواب شاهزاده محمد علی میرزا کشانید. حضرت شاهزاده بعد از عرض به دربار صاحبقران آزاده اعانتش را لازم شمرد، اندوخته های وافر صرف نموده تا او را بر مسند ایالت بغداد مبسوط الید کرد.

اسعد پاشا از جانب کارپردازان دولت عثمانی به قانون رومی باشی فرمانلو شد و داود پاشا کامیاب از شاهد امید و آرزو آمد. چون متقبل شده بود که بعد از وصول به معارج عالیه امارت، مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد در ازاء آن همه مرحمت به سرکار شاهزاده پیشکش نماید و ازین پس دوش ارادت از غاشیه ارادت دولت ابد آیت آراید، لهذا بعد از استیلا انکار ورزید و به این عذر متمسک گردید که خدمت من به دولت علیّه، خلاف رای اولیای شوکت عثمانیه است و منافی طریقه چاکری و بندگی آن دولت سنّیه.

حضرت شاهزاده از کمال غیرت زیاده حوصله اش این معنی را برنتافت و با لشکری جرّار به عزم تنبیه آن بدکردار از کرمانشاهان به سامان بغداد شتافت خود در عقبه کرند (۲) منزل کرده و لشکر منصور را به تاخت وتاز مندلیج (۳) و زهاب (۴) الی محال بعقوبه (۵) مطلق العنان آورد (۶) از جهت استخلاص قلعه بغداد از دربار همایون مستدعی تعیین سپاه شد. برحسب امر اعلی، عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی و امیر آخور باشی با معادل دوهزار (۷) سواره جرّار و پیاده آتشبار مأمور به امداد شاهزاده بهمن شعار آمد. میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی نیز از دیوان خلافت به جهت اصلاح ذات البین به سفارت بغداد مأمور و به مرافقت عیسی خان روانه آن حدود و ثغور شد.

داود پاشا چون سیلاب بلا را به جانب دجله روان دید (۸) و کشتی تن را غریق آن بحر بی کران یافت، لا علاج به دامان ضراعت دست توسل و استیمان زده به وادی عجز و قصور شتافت. جناب قدوه المحقّقین (۹) آقا احمد کرمانشاهانی را که از مجاورین ارضن.

۱- . ملی: (کوکوک)

۲- . در شمال غربی اسلام آباد و از مرتفعات استان کرمانشاه است.

۳- . شهر مندلی در جنوب غربی سومار و امروزه واقع در خاک عراق است.

۴- . شهرستان سرپل زهاب کنونی که در شرق قصرشیرین قرار دارد.

۵- . در شمال بغداد در کنار دجله در خاک عراق واقع است.

۶- . لشکرکشی دولتشاه از دو سو اوّل از جبهه کرند- سومار و جبهه دوّم از سرپل ذهاب و قصرشیرین به سوی بعقوبه در شمال بغداد بوده است.

۷- . مجلس: (ده هزار)

۸- . مجلس:- (دید)

۹- . پیشوای محقّقان.

فیض قرین کربلای معلّی بود، به شفاعت فرستاد و احمد چلبی بغدادی مصاحب نیز با پیشکش معهود از جانب داود پاشا به اردوی نواب شاهزاده روی نهاد. مروت فطری حضرت شاهزاده مقتضی عفو و اغماض گشت و از تاخت وتاز آن حدود، لشکر مسعود را ممنوع داشته از قصور داود مردود (۱) درگذشت.

بالجمله در ایام وقوف اردوی ظفر موقوف در چمن سلطانیه، رعایای گیلان از تعدیات خسرو خان غلام گرجی حاکم آن ولایت به درگاه عالم پناه شکایت آوردند و از فرط عدالت داری دادگر، بعد از ثبوت اجحافات، او را از حکومت معزول کردند. نواب محمد رضا میرزا، که در [۳۰۶] جرگ شاهزادگان معروف به سلامت نفس بود، به ایالت آن ولایت نامزد و جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهّاب نیز مأمور به تفریغ محاسبات (۲) خسرو خان (۳) گشته در خدمت شاهزاده آزاده به صوب گیلان روی نمود. نواب نایب السّلطنه العلیه نیز به اتفاق جناب میرزا بزرگ قائم مقام به اردوی ظفرآمیز استسعاد یافت و پس از استیفای حظّ کامل از مراحم شاهنشاه باذل باز به سامان آذربایجان شتافت. موکب با احتشام بعد از فراغ از جمیع مهام، از چمن سلطانیه رکضت را دامن زنان و در روز جمعه نوزدهم شهر ذی قعده الحرام سه ساعت از روز گذشته شرف افزای دار الخلافه طهران گردید.

ذکر وفات جناب میرزا محمّد شفیع صدراعظم و تفویض این منصب معظم به جناب حاجی

(۴) محمّد حسین خان نظام الدّوله و اوضاع واقعه در دار الخلافه از عیش شاهزادگان و کیفیات مملکت خراسان و عزیمت موکب اعلی به کاشان و آمدن ایلچی روم به طهران

در هنگامی که موکب اعلی را به عزیمت چمن سلطانیه در عمارت مبارکه سلمانیه کرج چند روزی اقامت بود، جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم را عارضه [ای] رخ نمود. تا ورود به دار السلطنه قزوین، مرض بر قوه استیلا یافت و از التزامی)

۱- . ملی: (مردو)

۲- . واریز کردن حساب و فراغت از آن، پرداخته کردن، آماده کردن.

۳- . ملی: (خسروان)

۴- . ملی:- (حاجی)

موکب همایون به سبب عدم قدرت روی برتافت. حضرت صاحبقران عدالت ارکان از فرط مرحمت ذاتی که با آن وزیر عدم النظیر داشت، حضرت میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان دنبلی قوریساول باشی را به عیادت و مصاحبت او برگماشت. این بنده مدحت گزار نیز، چون عرض که لازم جوهر است، با او همراه بودم و روزبه روز برحسب امر همایون احوالات او را عرضه داشت می نمودم. با آن که جالینوس الزمانی کمال دقت در معالجه نمود، ولی به سبب حکم قدر [مصرا] ع:

(از قضا سرکنگبین (۱)صفر افزود). در روز نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و سی و چهار، همای روح پرفتوحش به عزم غرفات جنان بال همایون فال گشود. نواب علی نقی میرزا صاحب اختیار دار السلطنه قزوین، تجهیز و تکفین را اساسی که فراخور شان آن وزیر با تمکین بود، مهیّا آورده، نعش شریفش را با شوکتی شایان (۲) روانه چمن سلطانیه کرد. چند روزی [ی] در بقعه ملا حسین کاشفی واقعه در سلطانیه به امانت گذاشته و پس از اتمام مراسم تعزیت با حفاظ و روضه خوان و عمله و تخت روان و جنیبت (۳) کشان به اهتمام جعفر خان مکری نایب قوریساول باشی و جمعی دیگر از غلامان گرجی به ارض فیض فرض (۴) کربلای معلّی ارسال داشته مأمورین حسب الوصیه در آن رواق عرش مساق مدفونش ساختند و پس از انجام کار به مراجعت دار الخلافه پرداختند.

تاریخ وفاتش از کلک مولف تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلّفه:

سر شد زمان و از کرم کردگار گشت مأوا (۵)جنان به صدر جهان میرزا شفیع

صدری به شهریار نشاید: چنان جلیل نقشی به روزگار نیامد چنین بدیع

دادی (۶) نظام عالم و عالم ازو به نظم بودی مطاع کشور و کشور به او مطیع ی)

۱- . ملی: (سرکه انگبین)

۲- . ملی: (ثنایان)

۳- . اسب کتل، بالاده، یدک، در فارسی جنیبت گویند و در عربی (جنیب) (ر. ک: منتهی الارب).

۴- . ملی: (فیوض)

۵- . ملی: (بادا)

۶- . ملی: (وادی)

بر قامت موالی تشریف او شریف ر دیده اعالی توقیع او وقیع

فرق فلک ز سایه جاهش شدی عزیزجاه ملک ز پایه کلکش بدی رفیع

درگاه خلق مایه کلکش بسی مزیددر نظم ملک عرضه فکرش بسی وسیع

یارش همیشه بدی با فطرت لطیف[۳۰۷] خصمش هماره بدی با هیئت شنیع

کلکش به جود توام در حالت صریرخلقش چو باغ خرّم در موسم ربیع

دادی به هرکه خواستی از جود خواسته دیگر نیافتی که شریفست یا وضیع

زهر اجل به کامش از کینه ریخت دهرآری اجل به کام چو سمی بود نقیع

هفتاد ساله مردی ازین خاکدان گذشت با عصمتی فراوان چون کودکی رضیع

دادند تا صلای و نمودند تا که جای بر آن صلای و جای بصیر آمد و سمیع

بعد از صلا نکرد زمانی به جا درنگ شوقش به دوست همچو سمندی بدی سریع

قدوسیان پذیره شدندش به اجتماع تا باغ خلد راهنمایش مر آن جمیع

اندر بهای طاعت خلد برین ستاندبایع چو آن چنان بودش همچنین منیع

در این جهان چو بکر خیالش بدی جمیل در آن جهان حجال جلالش بسی منیع

تاریخ فوت او را بنوشت خاوری مأوی جنان به صدر جهان میرزا شـفیع بالجمله چون اولادش منحصـر به یک دختر و آن دختر مخطوبه شـاهزاده همـایون فرّ همایون میرزا بود، لهـذا ما یعرف چهل ساله ایام وزارت او به انعام آن شاهزاده آزاده مقرّر شـد و این بنده مدحت گزار به سبب نحوست بخت ناسازگار به وزارت آن جوان کامکار از نکبت روزگار بهره ور گشت. روزی در حضـرت سـلطنت زبـان ضـراعت به عرض نیـاز گشـودم و مقصود بـاطنی خود را به این سیاق عرضه داشت نمودم که: پس از خـدمت وزیر هشـتاده سـاله، وزارت شـاهزاده هجـده سـاله کـاری است مشـکل و بالمـآل مورث مرارت کامل و کـدورت دل. حضرت صاحبقران مروت شعار این مراتب را تصدیق نمود و به منصب جلیل ملفوفه نگاری حضور اعلی و کتابت اسرار مخفیه را بر آن خدمت مزید فرمود.

خلعت وزارت اعظم بر قامت قابلیت جناب نظام الدّوله العلیّه حاجی محمد حسـین خان اصفهانی راست آمد و خدمت استیفای ممالک به عهـده ولـدش عبـد اللّه خان امین الدّوله بی کم وکاست شد. لفظ وزیر اعظم تاریخ جامعی است که در وفات صدر سابق و وزارت صدر لاحق می توان نگاشت و نگارنده را مورد آفرین و تحسین می توان داشت.

لمؤلّفه:

برفت صدر جهان میرزا شفیع و به جایش نشست حاج محمّد حسین خان به وزارت

ز کلـک خاوری آن مقتـدای خیل معارف وزیر اعظم تاریـخ فوت گشت و صـدارت بالجمله از قراری که نگارش یافت، نواب شجاع السّـلطنه حسن علی میرزا بعد از استر خاص از درگاه معلّی چندی با سپاه ابواب جمعی در چمن میدان چوق اقامت نمود و بعـد از آن عقاب رایت عزمش به محاصـره قلعه جات بزونجرد و خبوشان، بال همایون فال گشود. خوانین اکراد به هیچ وجه من الوجوه مفرّی از جهت خویش ندیدند، لهذا

فرستادگان چرب زبان به دربار معدلت ارکان فرستاده متوسل به دامان مرحمت شاهنشاه عاجز نواز گردید. مروت فطری باز به جهت اتمام حجّت بر آن تیره روزان رحمت آورده نواب شاهزاده والا را از مزاحمت ممنوع کرد.

حضرت والا به ارض اقدس شتافت و اسماعیل خان سردار با مأمورین در دوازدهم شهر ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و سی و پنج از شرفیابی آستان همایون استسعادی تمام یافت.

[۳۰۸] ذکر سور با سرور نوّاب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السّلطنه العلیه

عباس میرزا و نوّاب همایون میرزا و سرکار خان خانان سلیمان خان (۱) نبیره دختری حضرت صاحبقران

چون نوّاب شاهزاده نامدار و ولیعهد ثانی دولت پایدار محمد میرزا، خلف ارجمند حضرت ولیعهد شوکت جاوید اقتدار برحسب احضار به جهت انجام عیش سعادت آثار روی سعادت به دار الخلافه جاوید قرار آورده بود، لهذا حضرت اعلی، عیش نوّاب همایون میرزا و سلیمان خان ملقّب به خان خانان ولد محمّد قاسم خان قوانلو را که بطنا نبیره شاهنشاه فیروزلو [ا] است، بر آن افزود. بزم های عشرت (۲) در هر سرایی آراسته شد و غبار کدورت از صفحات قلوب برنا و پیر برخاسته (۳) آمد. اسواق و میادین دار الخلافه باز آرایش از سر گرفت و رامشگر چرخ اخضر به جهت مبارکی این عیش همایون فر بر لب مزمر نهاد.

صبیّه محمد قاسم خان مزبور که ایضا نبیره شاهنشاه عدالت دستور است، به نام نامی ولیعهد ثانی نوّاب محمد میرزا نامزد (۴) و صبیّه معظّمه جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم، به همسری نوّاب همایون میرزا قرین فرقد شد. صبیّه محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان معروف به ملک زاده با خان خانان سلیمان خان هم بالین و امرا زادگان قاجار محمّد صادق خان قوانلو و علی محمّد خان دولو نیز از شرف مصاهرتد)

۱- . ملی:- (خان) تاریخ ذو القرنین متن ۵۱۰ [۳۰۸] ذکر سور با سرور نواب ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف اسن و ارشد نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا و نواب همایون میرزا و سرکار خان خانان سلیمان خان نبیره دختری حضرت صاحبقران ..... ص : ۵۱۰

۲- . مجلس: (عیش)

۳- . ملی: (برخواسته)

۴- . ملی:- (نامزد)

اعلی به افتخاری بی نهایت قرین آمدند. در ساعتی سعید، عقد یک جهان ماه و خورشید بسته شد و در شبی خرّم تر از روز نوروز آن کواکب فیروز به هم پیوسته آمد.

چون نوّاب ولیعهد ثانی نسبت به هریک از چاکران دربار خسروانی اکرامی فراوان نمود، این بنده آستان را زیاده از همگنان انعام نمود، لهذا تاریخ این جشن همایون به نام نامی او موزون و درین روزنامچه میمون ثبت افتاد.

لمؤلّفه:

ثانیّ ولیعهد محمد شه داناآمد سوی ری دید پی طوی تدارک

از لطف شهنشه رسدش باج ز ایران وز فیض تبارک بودش (۱)تاج به تارک

آراست یکی جشن در آن عرصه چو مینوبگذاشت به تارک ز شرف تاج تبارک

زین شاه بود یاور ناهید سعادت زین سور بود بر سر مرّیخ بلارک

آثار نشاطش ز یبارک به ورامین آوای سرورش ز ورامین به یبارک

اکرام در و لعل بری از عدد و وزن انعام زروسیم عری از من و چارک

در سور بلی نقل شهان است در و لعل گر نقل گدایان بود از کشمش و خارک

خیرات ز بس صرف درین سور همایون شد خصم گرفتار به آسیب خیارک

پس کرد رقم خاوریش از پی تاریخ سوری چه به ثانّی ولیعهد مبارک بعد از فراغ ازین سور همایون در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاول موکب همایون به عزم زیارت روضه مطهّره بضعه جناب احمدی به دار الایمان قم شتافت و از آن جا نیز چند روزی به تماشای عمارت جدید چشمه فین به دار المؤمنین کاشان تشریف فرما گردید و بعد از طی محافل عشرت، عازم مراجعت [شد] و روز جمعه دویّم شهر جمادی الثانی مجددا عرصه دار الخلافه از یمن ورود خسرو مسعود آرایشی تازه یافت.

چون بعد از مأموریت محبّعلی خان خلج به سفارت دولت علیّه عثمانی لازم بود که سفیری از آن دولت سنّیه رهسپار این شوکت علیّه گردد، لهذا درین اوقات، سلیمان افندی نام از جانب سلطان محمود خان خداوندگار روم به اتفاق احمد چلبی فرستاده داودش)

۱- . ملی: (رسدش)

پاشای وزیر بغـداد وارد این مرزوبوم و حضـرت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی به اسـتقبال وی شـتافته، پس از ورود در سرای جناب حاجی محمد حسـین خان صـدر جلیل القـدر جدیـد منزل نمود. خلاصه مـدّعای سـفارت، امضای مطالب [۳۰۹] محبعلی خـان بود، که کلـک سـخن سـرا قبـل ازین ایراد نمود. از جمیع امرا و امنـا، احترامـات کامل درباره او مبـذول افتاد و با کمـال سـرافرازی و مفـاخرت و اعطـای کمر خنجر مجـوهر و خلعت آفتـاب پیکر در اواخر شـهر رجب المرجّب سـنه مزبور، به صوب منظور روی عزیمت نهاد- بمنّه و جوده.

بخش ۷

بهاریه

بهاریه (۱) سال نیکو مآل لوی ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و پنج و ورود جمعی از فرستادگان افغان و روس و وقایعی که در سفر سلطانیّه تا ورود به دار الخلافه بهیّه روی نمود

هنگامه آرای عرصه سپهر، اعنی ترک گلگون چهر مهر، درین سال فرخنده چهر، بعد از انقضای چهار ساعت و یک دقیقه از شب سه شنبه هشتم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و پنج هجری مطابق لوی ئیل ترکی، در قرارگاه حمل آرام یافت و سفیر باد نوروزی با هدایای رنگین ریاحین به درگاه خسرو بهار شتافت. افغان هزاردستان عجزآمیز شد و خسرو گل بر عجزآمیزی او رحمت انگیز. شهزاده قوّه نامیه در تربت چمن پای نهاد و با بنت نباتش عقد ازدواج دست داد. صوفیان صوف پوش زاغ و زغن از پشت گرمی ملك زاده بهمن در دار المرز چمن شورشی داشتند و از عزیمت سلطان ربیع از آن مکان رفیع روی برگاشتند. امرای نامدار صنوبر و چنار از تعدیات سردار روسی نژاد دی به دربار دارای بهار آمدند و مباشرین کارخانه سلطنت جاوید، ایوان خلافت ابد تائید را به جهت جلوس صاحبقران رشید زینت نگار شدند.

بزم شیلان به قانون مستمر آراسته شد و شادی ها افزوده، غم ها کاسته آمد. در خلال این احوال، عبد الصمد خان بارکزائی افغان از جانب شاه محمود و ولدش کامران میرزا و پیشکشی شایان به دربار معدلت ارکان رسید و ضعیف نالی و ضراعت ایشان رار)

۱- . ملی: (بهار)

بـه این نهـج و آیین رطب اللسـان گردیـد که: از طرفی برادران فتـح خـان بـا افـاغنه قنـدهار و کابـل همـدست گشـته، عزیمت استخلاص هرات را در سر دارنـد؛ از طرف دیگر نوّاب شـجاع السلطنه به جهت ضـعیف حـالی مـا همّت بر استیصال دودمان سـدوزائی می گمارند؛ استدعا آن که کارپردازان این دولت خداداد، اولا نوّاب شاهزاده را از مزاحمت ما بندگان مانع آیند و ثانیـا هرگـاه از برادران فتـح خـان، حرکتی به سـمت هرات واقع شود، اعـانت مـا بنـدگان را پـای همّت برگشاینـد. در صورت حصول این مسـتدعیات، متعهّدیم که همه ساله پیشکشـی معیّن به سـرکار کیهان مدار تسـلیم آریم و تا جان در تن داریم فرق ارادت از خاک این آستان برنداریم.

حضـرت صـاحبقران معـدلت آیت را دریای مروّت به جوش آمـد و آن درمانـدگان تیه (۱) مرارت را آیت عـاطفت (۲) زیور گوش شد. برحسب خاطر (۳) خواه ایشان، احکام مطاعه به افتخار نوّاب شـجاع السّـلطنه صادر و عبد الصمد خان فرستاده، بعد از نوازشـات زیـاده، به صوب مقصود سـایر آمـد. بـالجمله در روز پنجشـنبه بیست و شـشم شـهر شـعبان المعظم از دار الخلافه طهران، موکب همایون را حرکت واقع شد و بعد از نزول اجلال به عمارت مبارکه سـلیمانیه کرج، فرستادگان ایمپراطور روسیه با انواع تحف و طرایف وارد آن منزل پر بدایع گشتند. تبیین این مقال آن که ایمپراطور مزبور، از آمدورفت فرستادگان موفور، میل شاهنشاه عـدالت دسـتور را به تحف ممالک فرنگ زیاده از حـدّ فهمید و هر روز از فرط مواحدت و موافقت به انفاذ تحفه [ای] تـازه مبـادرت می ورزیـد. از جمله تحفی که درین اوقات ارسال داشت، یک قطعه مصـنع کوثر [۳۱۰] منبعی است که از قطعات بلور الماس تراش مشتمل بر دو ذرع (۴) طول و عرض و یک ذرع عمق، به ترکیب مثمن ترتیب یافته و یک عدد فواره از یکپارچه بلور الماس تراش به اندازه (۵) یک ذرع ارتفاع، مانند خط شعاعی مهر از وسط آن تافته بود. هدایای دیگر از قبیل آیینه های دو ذرعی و سه ذرعی و چهل چراغ های بلور فروزان و قنادیل رخشان و غیر آن بدان منضم ساخته به تشیید (۶)د)

۱- . بیابان بی آب وعلف که در آن سرگردان شوند. (معین، ذیل تیه)

۲- . مجلس:+ (را)

۳- . ملی: (خواطر)

۴- . در نسخه ملّی، واژه (ذرع) همه جا به صورت (زرع) آمده است.

۵- . مجلس:- (یک ذرع عمق به ترکیب مثمن ترتیب یافته و یک عدد فواره از یکپارچه بلور الماس تراش به اندازه)

۶- . ملی: (تشتید)

ارکان دوستی و یک جهتی پرداخته بود. حضرت اعلی، فرستادگان را نوازش فراوان فرمود و هدایای مزبور را به دار الخلافه طهران گسیل نمود. حوض بلور را در وسط تالار ارسی وار آینه مسمّی به عمارت بلور که در باغ مبارکه گلستان واقع است، نصب کردند و چهل چراغ های مرسله و قنادیل با سلسله را نیز در همان عمارت برپای آوردند تا همواره اوقات شاهنشاه آگاه را منظور نظر انور باشد و این معنی، موجب ازدیاد میل خاطر همایون به موافقت آن دولت خورشید شرر.

لمؤلّفه:

دارای جهان ز چهره شد شید دگربر مسند جم نشسته جمشید دگر

در کاخ پر از آینه چون جای کندپیداست زهر آینه خورشید دگر بالجمله بعد از انصراف فرستادگان روس، موکب ظفر مأنوس از عمارت سلیمانیّه نهضت آرا و در یوم دوازدهم شهر رمضان المبارک، چمن سلطانیّه مضرب سرادقات فلک فرسا گردید. نوّاب نایب السّلطنه از آذربایجان و حضرت ظلّ السّلطان از طهران از شرف بساطبوسی بهره کامل یافتند و پس از انقضای شهر صیام، خرّم و شادکام هریک به محل ایالت شتافتند. چون ایّام صیف منقضی شد و در آن صفحات کاری که متضمّن توقف در چمن سلطانیه باشد، نبود، لهذا رایات ظفر آیات در غرّه شهر ذی قعده الحرام از آن منزل شقه گشا و روز یکشنبه یازدهم شهر مزبور عرصه دار الخلافه از یمن ورود موکب مسعود سپهرفرسا شد.

ذکر عزیمت نوّاب شجاع السلطنه حسن علی میرزا به تربت حیدریّه و اتمام کار محمد خان و رسیدن فرستادگان شوکت افغان

از قراری که ذکر شد، بعد از مراجعت عبد الصّمد خان افغان از دربار دولت علیّه

باز شاه محمود را غول غوایت (۱) در کاخ دماغ منزل ساخت و به اغوای بنیاد خان هزاره و اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی پرداخت. ظاهرا نوّاب حسن علی میرزا، صیت عزیمت هرات را در داد و در باطن به عزم تدمیر محمد خان قرایی به سامان تربت حیدریّه روی نهاد. علی العجاله ولایات باخرز (۲) و شهرنو (۳) را از تصرف بنیاد خان انتزاع نمود و نظم آن جا را به عهده امیر قلیچ خان تیموری محوّل فرمود.

از سرکردگان رکابی ذو الفقار خان و مطلّب خان با جانبازان سمنان و دامغانش در رکاب بودند و از امراء خراسان، امیر حسن خان طبسی و محمّد خان قرایی با سواره و پیاده خویش در عرض راه رخ بر خاک پای سمند صرصر تک سودند.

چون بنای کار محمّد خان قرایی بر حیله و تزویر بود و از قراری که به عرض اشرف رسید، در آن سفر بعضی خیالات خام نسبت به سرکار شاهزاده با احتشام تصوّر می نمود، نوّاب والّا می خواست او را به سلسله گرفتاری اندازد، [امّا] امیر حسن خان طبسی نمی گذاشت که حضرت اشرف به این کار پردازد. از قضایای اتّفاقیّه در سامان تربت شیخ جام درحالی که امیر حسن خان در چادر محمد خان نشسته، همّت بر انتظام مهّام جزایرچیان خویش بسته بود، به مرگ مفاجات درگذشت. ظهور این قضیّه باعث گرفتاری محمّد خان گشت. کارکنان قضا آن یک را روانه دیار بقا نمودند و فرّاشان شاهزاده قضا امضا این یک را پالهنگ سیاست بر گردن افزودند. بعد از ظهور [۳۱۱] این مقدّمه به جانب تربت حیدریّه شتافتند و بازماندگان محمّد خان (۴) که در قلعه بودند چند روزی خودداری کرده روی از خدمت برتافتند. بالاخره به سبب پیغام عجزآمیز محمّد خان، مادرش با دو پسر دیگر علی خان و مهدی قلی خان و کلیّه [اهالی] قلعه تربت به اردوی معّلی آمدند و مستدعی عفوزلّات او شدند.

نوّاب شجاع السّلطنه این مطلب را از روی استمزاج (۵) به درگاه خسرو با تخت وتاجج)

۱-. گمراهی

۲-. ولایت باخرز در خراسان، از شمال به تربت جام از مشرق به هری رود در مرز افغانستان، از مغرب به کاشمر (ترشیز قدیم) و از جنوب به قائنات یا بیرجند امروزی ختم می شده است. امروزه بخشی از این ولایت شهر تایباد (طیبات) خوانده می شود.

۳-. در جنوب غربی شهرستان تربت جام در استان خراسان.

۴-. مجلس: (و باز محمّد خان)

۵-. زمینه به دست آوردن، استفسار کردن (معین ذیل استمزاج)

عرضه داشت نمود و شاهنشاه آگاه در جواب چنین فرمایش فرمود که: هرگاه شاهزاده از صداقت آن طایفه اطمینان دارد باز محمّد خان را مورد التفات داشته او را به حکومت ولایت تربت و سرداری مملکت خراسان کماکان برگمارد و هرگاه به منزله مار زخم خورده در صدد تلافی و فرصت است، دفعش را لازم داند و قلعه تربت را متصرّف گشته بازماندگان را مغلولا به ارض اقدس یا دار الخلافه مقدس رساند.

نوّاب شاهزاده چون خاطر جمعی کامل از او حاصل کرده بود، امتثال فرمان همایون را لازم شمرده او را به اخلاع فاخره و مادر و برادران روانه تربت حیدریّه نمود.

روز دیگر حضرت اشرف با معدودی چند از خاصّان وارد قلعه گردید [و] محمد خان در ازاء مرحمت جان بخشی، مانده مال و جان و ناموس [را] در خوان ارادت چید. یکی از خواهران او را با حضرت اشرف عقد ازدواج بسته شد و در همان اوقات ماه و خورشید به هم پیوسته آمد.

شاه محمود افغان هراسی کامل ازین عزیمت غافل در دل داشت، بنابرآن صید کریم خان افغان را با پیشکش معهود به سفارت درگاه همایون برگماشت. مشار الیه در تربت حیدریه زمین ادب بوسه داد [و] در ترک عزیمت به صوب هرات زبان ضراعت برگشاد.

حضرت والا نیز امیر قلیچ خان تیموری را به نظم ولایات خواف (۱) و باخرز نهاده، به ارض اقدس مراجعت کرد و صید کریم خان با پیشکش شاه محمود افغان به دار الخلافه طهران روی آورد. چون حضرت اعلی را در آن اوقات نظر به پاره [ای] جهات اعتمادی به قول شاه محمود نبود، لهذا ردّ و قبول معاذیر او را محوّل به نوّاب شجاع السّلطنه فرمود. صید کریم خان خلعتی فاخر پوشیده و رخصت مراجعت یافته، روانه هرات گردید و هم در آن اوقات برحسب استدعای نوّاب شجاع السّلطنه فرمان حکومت ولایت طبس و مضافات و لقب وکالت مملکت خراسان حسب الارث به نام امیر علی نقی خان ولد امیر حسن خان صادر [گردید] و مشار الیه از ظهور این مرحمت قرین انواع اعتبار و مفاخر شد. تاریخ وفات والد ماجد خود را از مؤلّف کتاب خواست وف)

۱- . ملی و مجلس: (خاف)

مؤلّف نیز قطعه ناقابلی درین باب آراست.

لمؤلّفه:

امیر مؤیّد حسن خان که داشت به ملک طبس خیمه و بارگاه

زایل عرب، افتخار عجم زهی میر با رتبه و قدر و جاه

جلیل خوانین شد از فضل حق وکیل خراسان بد از لطف شاه

ثمر بردی از هرچه اسمش ثواب حذر کردی از هرچه نامش گناه

ز فرط صداقت در ایّام بودسفیدش رخ و روی خصمان سیاه

شجاعت چنانش که در روز رزم زدی یک تنه خویش بر یک سپاه

دعای گوی سلطان بد و وز دعانگهدار آن بخت و تخت و کلاه

به مرگ مفاجات شد از جهان دو صد حیف از آن میر با دستگاه

شه از مرگ او بیش افسوس خوردکه شه را بدی بنده بی اشتباه

چو از مرگ او شد خبر خاوری ازین غصّه گردید حالش تباه

به تاریخ بنوشت بی قلب شادوکیل خراسان بمرد آه آه

ذکر ظهور

ذکر ظهور (۱) صوفیه نعمت اللهی در ولایت گیلان و عزیمت موکب اعلی به قریه لوشان و دفع ایشان و رسیدن اخبار آذربایجان و رجعت به طهران [۳۱۲] و مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان از سفارت دولت انگریز به این سامان

چون نوّاب محمّد رضا میرزای والی گیلان و علی خان اصفهانی وزیرش و برخی از عمله جات ایشان را میلی کامل به مذاق جماعت صوفیه نعمت اللهی و به قانون عموم آن سلسله با کمال اصرار در معاصی و مناهی بودند، لهذا درین مدّت قلیل که در گیلان تسلّطی یافتند، جماعت صوفیّه که در هر ولایت بودند به امیّد منفعت به صوب گیلان شتافتند. کار معاصی در آن ولایت به جایی رسید که پیشوای انام (۲) پای از محراب و منبر کشید.ق.

۱-. ملی: (حضور)

۲-. مردم، خلق.

شاهنشاه دین پرور همین مطلب را دست آویز فرمود و به شکار ولایت طارم میل فرمود. (۱) نوّاب نایب السّلطنه در منزل طارم شرفیاب خرگاه سپهر جناب شد و پس از فراغ از صید و شکار و استیفای حظّ کامل از مرحمت شاهنشاه تاجدار مأمور ایاب آمد.

حضرت اعلی از منزل طارم به قریه لوشان نزول اجلال کرد و نوّاب محمد رضا میرزا والی ولایت گیلان را با عمله جات کلّا برحسب احضار به آن دیار آورد. بعد از تحقیق مراتب پاره [ای] از صوفیّه و عمله جات نوّاب شاهزاده به سیاست رسیدند و وزیر مزبور با بعضی دیگر از شغل و عمل معزول گردیدند. چون بانی این اعمال حاجی محمد جعفر قراگوزلو ساکن قریه کبوترآهنگ همدان عراق و سید حسن همدانی بودند، لهذا برحسب امر اعلی، فاضل خان گرّوس، (امیرجار) (۲) با بعضی از چاوشان صلابت شعار محصل گشته مبلغ ده (۳) هزار تومان نقد (۴) به صیغه جریمه از ایشان وصول نمودند.

در همان منزل لوشان فرستاده [ای] از نوّاب نایب السّلطنه وارد و معلوم شد که سرخای خان لگزی و مصطفی خان شیروانی و مهدی قلی خان جوانشیر از تعدّیات جماعت روسیه روگردان، و روی توسّل به دولت جاوید ارکان آورده اند. فرامین مرحمت آیین به افتخار خوانین مذکور صادر و بر ودوش اعتبارشان از اعطای خلاع فاخره ذو المفاخر شد. (۵) جناب عبد اللّه خان امین الدّوله به جهت تفریغ محاسبات مأمور رشت گشت و عرصه دار الخلافه طهران را از ورود موکب مسعود پایه از ساحت سپهر کبود درگذشت. چون فی مابین طوایف بختیاری عراق و ایلات فارس به سبب ییلاق و قشلاق نزاعی شده بود، محمّد قاسم خان قوانلوی داماد، به جهت اصلاح ذات البین برحسب امر همایون به دار السّلطنه اصفهان عزیمت نمود. در خلال آن احوال حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که از قرار نگارش مدّت سه سال می شد که به سفارت (۶) دولت بهیّه انگریز رفته بود، وارد گردید.ت)

۱- . مجلس: (نمود)

۲- . جارچی در ترکی یعنی منادی یا چاوش و یحتمل جارچیان نوعی صاحب منصب رابط میان فرمانده و افراد بودند. رئیس جارچیان را جارچی باشی گویند. (سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۶۱) در این زمان جارچی باشی عهد صفوی را امیر جار یا (میر جار) می نامیدند.

۳- . مجلس: (دو)

۴- . مجلس:- (نقد)

۵- . ملی: (و المفاخره)

۶- . ملی:- (سفارت)

تبیین سفارت او این که، سلاطین روم و نمسه و فرانسه را در عرض راه ملاقات نموده نامه و هدیه هریک را تبلیغ کرد. بعد از فراغ، پای عزیمت به مملکت انگلتره برگشود. مدّت نه ماه در دار الملک لندن و سایر اماکن به عشرت گذرانید و مطالبی که سابقا نگارش یافت، مقرون به انجاح گردانید. مبلغ یکصدهزار تومان وجه امدادی را از بابت ششماهه ثانی سال مصالحه با دولت روس به او تسلیم و نوشته [ای] مشعر بر امضای ولیعهدی نوّاب نایب السّلطنه العلیه عباس میرزا، که در هنگام سفارت مسترالس انگریز از عهدنامه مبارکه اخراج شده بود، ترقیم یافت و مقضیّ المرام از راه اسلامبول به دار الملک ایران شتافت. پادشاه ذی جاه انگریز، موازی یک قطعه خاتم الماس پربها به مبارکی امضای ولیعهدی به یادآوری ولیعهد دوران مصحوب مشار الیه فرستاد و از ظهور این معنی مراتب دوستی و مرافقت دولتین بهیّتین روی در ازدیاد نهاد؛ امید که ابدالآباد برقرار باد.

[۳۱۳] ذکر بواعث فتنه و فسادی که فی مابین دولتین علیّتن ایران و روم اتّفاق افتاد و دوستی قدیم و جدید را بر باد داد

مدّتی بود که فی مابین دولتین علیتین ایران و روم به هیچ وجه من الوجوه کدورت و نقاری واقع نبود و احدی از اهالی دور و نزدیک به این زودی ها مظنّه فتنه و فسادی درین (۱) میانه نمی نمود. اولیای دولت علیّه همواره رعایت دولت عثمانی منظور می داشتند و در هنگام مصالحه با هردولتی، خاصّه دولت روس تا دولت عثمانی را شریک نمی کردند، بنای موافقت نمی گذاشتند. الحق از آن طرف هم کمال ملایمت و بردباری معمول می افتاد و احدی از سرحدداران (۲) پای جسارت به جادّه خلاف نمی نهاد.

درین دو سه سال از تغییر و تبدیل سر عسکران بنای بدسلوکی و خلاف با قوافل و اهل حاج و همسایگان واقع شد و کیفیّت سوء سلوک ایشان به اطراف و اکناف شایع آمد.ن)

۱- . مجلس: (در)

۲- . مجلس: (سرداران)

از آن جمله درین سال، قاسم آقای حیدرانلو به تحریک سلیم پاشای حاکم بایزید و موش از محلّ (۱) چالدران و سایر محالات خوی با ایل و عشیره کوچیده به طرف روم شتافت و ایل سیبکی را با خود یار ساخته از سرحدّات ایران روی برتافت. هرقدر از حکّام ایروان و خوی در باب استرداد آنها اصرار شد، از آن طرف به معاذیر ناموجه متمسّك گشته کمال انکار به عمل آمد. باعث دیگر آن که صادق بیک پسر سلیمان پاشای وزیر سابق بغداد از داود پاشای وزیر جدید وحشت کرده و از بغداد آمده پناه به این دولت خداداد آورده بود. حافظ محمد (۲) پاشای سر (۳) عسکر ارزنه الرّوم از سرکار ولیعهد دوران مستدعی شد که او را خاطر جمع نموده به ارزنه الرّوم روانه سازند. بعد از انجاح مسئول به اغوای داود پاشای مجهول، آن جوان معقول را مقتول ساخت و به عملی چنین نامعقول پرداخت. علاوه بر آن نوشته جاتی که در باب اغوای ایلات سیبکی و حیدرانلو به سلیم پاشای حاکم موش (۴) نوشته بود به دست آمد و معلوم شد که در همه حال ناموس و خون و مال شیعه را مباح دانسته و رشته موافقت دولتین علیّتین را بالمرّه گسسته است. علاوه بر این ها، رفتار ناهنجارش با اهل حاجّ و تجّار و قوافل ایرانی است که شرح این قضیّه دور و دراز است و ایراد این وقایع دلدوز و جانگداز. اموال تجّار را گاهی به سرقت و گاهی به بهانه گمرك عنفا می بردند و اگر کسان سر عسکر از مرتکبین چیزی پس می گرفتند، خود می خوردند.

از رفتاری که درین سال با اهل حاج نمودند، نقار خاطر اولیای این دولت خداداد را زیاده افزودند. تفصیل این قلیل آن که، امسال جمعی از خادمان حرم محترم شاهنشاهی که عمده ایشان والده نوّاب علی نقی میرزا، صاحب اختیار قزوین و امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل بود، از راه ارزنه الرّوم و شام عازم بیت اللّه الحرام شدند و تقریبا معادل دوهزار نفر از حاج عجم از هر ولایت ایشان را همراه آمدند. حضرت حاجی میرزا علی رضای شیرازی، خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدّوله دیوانت.

۱- . ملی:- (از محل)

۲- . مجلس:- (محمد)

۳- . ملی:- (سر)

۴- . شهر موش در کنار رودخانه مرادنهری، امروزه مرکز استان موش در شمال غربی استان بتلیس و در جنوب استان ارزروم قرار دارد. ملازگرد معروف از شهرهای مهمّ این استان در شرق ترکیه امروزی است.

اعلی که در ایام سیاست والد مرحومش مقطوع الآله شده بود، به منصب جلیل امیر حاجی عجم سرافراز و با تدارکی شایان روانه آن دیار لازم الاعزاز شد. جمعی از خوانین آذربایجان و عراق و غیره نیز در آن سفر عزیمت بیت اللّه کردند و هریک با تدارکی شایسته روی به راه آوردند. در ورود به ولایت ارزنه الرّوم، در خارج شهر منزل ساختند و چند روزی به سبب استجمام و استحمام به توقّف پرداختند. روزی از تجّار عجم که در ارزنه الرّوم می باشند، خبری به امیر حاج رسید که به سر عسکر چنین حالی شده که اموال بسیاری از تجّار ایرانی به همراه حاج است [۳۱۴] و همه را به سبب فرار از گمرک در سراپرده حرم محترم جا داده اند. اهالی گمرک ارزنه الرّوم به اذن سرعسکر جمعیتی نموده اراده دارند که فردا از شهر برآمده بی محابا به حرم محترم ریخته اموال را بیرون آورند. امیر حاج معظّم که جوهری است از غیرت صرف، ظرف حوصله اش تصوّر این سخن را برنمی تافت تا به استماع و وقوع چه رسد. فی الفور خوانین عراقی و غیره و اشراف اهل حاج را احضار و این داستان را به ایشان اظهار کرده گفت که: علاوه بر حمیّت تشیّع، پای حفظ ناموس ولی نعمت اهالی اسلام در میان است و ماها همگی ریزه خوار خوان احسان شاهنشاه اسلامیان. باید تا جان در بدن داریم، مراتب جانفشانی را به عمل آریم.

همگی اهل حاج که قریب به ده (۱) هزار نفر بودند، متّفق اللّفظ تعهدات کامل در امتثال امرونهی او نمودند. در همان شب قرار کار را حسب الواقع داد و اختیار این قرار را در کف کفایت حاجی ربیع خان و حاجی علی خان کزازی و حاجی نگهدار خان چگنی و دو سه نفر دیگر از معارف نهاد. علی الصّباح معادل چهارهزار نفر تفنگچی جرّار صاعقه بار از ترک و تاجیک و غیره که به همراه بودند فراهم آورد [و] در چهار طرف سراپرده همایون جابرجا و همگی تفنگ ها بر سر دست گرفته به انتظار نشستند و دل بر جان فشانی و جان ستانی بستند. امیر حاج معزّی الیه خود نیز اسلحه حرب بر خود بسته و با جمعی از هواخواهان مسلّح و مکمّل در خیمه که قریب سراپرده بود، نشسته آمدند.

ناگاه از طرف ارزنه الرّوم گمرک آقاسی و معتمدین سرعسکر با معادل دوهزار جمعیّت ازر)

۱- . مجلس: (دوهزار)

ینگی چریان (۱) و غیره با تهوّری تمام رسیدند و در قریب اردوی حاجّ از حقیقت کار مطلع گردیده مانند خر در وحل (۲) سرگردان و معطل شدند.

گمرک آقاسی هوا را دیگرگون دیده از جان خود و همراهان ترسید. جمعیّت خویش را در خارج اردو گذاشت و خود با معدودی چند راه خیمه امیر حاجّ ارجمند را برداشت با کمال آداب تکریمات کرده و تعظیمات به جای آورد. بعد از زمانی اذن جلوس یافت و پس از صرف شیرینی و قهوه و چای (۳) بدون اظهار مطلبی برخواسته، خائبا خاسرا به جانب شهر شتافت. خلاصه در هنگام مراجعت هم که از راه حلب به بغداد می آمدند، طوایف اکرادی که در آن میانه ساکن می باشند، قدری بی اندامی کردند ولیکن سودی نبردند.

ذکر سفارت حاجی حیدر علی خان شیرازی نزد محمد علی پاشای والی مصر و دفع طایفه وهابی از اهتمامات سلطان عصر

این محمّد علی پاشا مردی است با کمال جوهر رشادت و از جانب سلطان روم والی مملکت مصر و آن ناحیت. نظم مهمّات حرمین شریفین نیز به او محوّل و شرفای مکّه معظّمه را مختار در تغییر و تبدیل شغل و عمل. رفتارش با عامّه حاج خاصّه با آنان که از راه مصر عازم می شوند، بر وفق قانون رأفت و مهربانی است و از قرار معروف شیعی مذهب و آذربایجانی. چون جماعت وهّابی ساکن دیار نجد مدّتی بود که به اعراب بادیه تسلّطی کامل یافته نسبت به (۴) دولت روم نیز به وادی طغیان شتافته بودند و بارها ازب)

۱- . ینگی چری/ ینی چری: واژه ای است ترکی؛ ینگی/ ینی: جدید؛ چری: سپاه، چریک. ینگی چری، نام سپاه منتخبی بود در ارتش قدیم عثمانی (از قرن ۱۴ میلادی به بعد) که از جوانان مسیحی به گروگان گرفته شده تشکیل می شد که تعالیم سخت نظامی و انضباطی دیده بودند. سپاه ینی چری بعدها چنان قدرتی به دست آورد که اغلب در عزل و نصب سلاطین عثمانی دخالت می کرد و در قرن هفدهم میلادی عضویت در این سپاه جنبه موروثی گرفت و گروگان گیری از مسیحیان پایان یافت. قدرت و شکوه و نظم سپاه ینی چری در ارتش عثمانی نمونه یک لشکر و سپاه کامل به شمار می رفت. سلطان محمد دوم در ۱۸۲۶ آن ها را قتل عام کرد و به قدرتشان پایان بخشید.

۲- . ملی: (خر در دسل)

۳- . ملی: (و از جای)

۴- . ملی: (به سبب)

جانب این دولت خداداد به وزرای بغداد و سفرای روم اظهار شد که هرگاه خلاف رضای دولت عثمانی نباشد، لشکری از سمت فارس به تنبیه آن جماعت مأمور شود. اولیای آن دولت به ملاحظات چند به این معنی تن در ندادند و طایفه وهّابی جری شده دست تعدّی به نهب و غارت سرحدّات مملکت فارس برمی گشادند. لهذا رای عالم آرای شاهنشاه فیروزی لوا چنان قرار گرفت که معتمدی زبان دان نزد محمّد علی پاشای والی مصر مأمور گشته هم مراتب رضای خاطر همایون را از حسن سلوک او با حاج عجم بیان سازد، هم به سخنان [۳۱۵] غیرت انگیز در باب اضمحلال طایفه وهّابی بی تمیز به تحریک او پردازد. انجام این خدمت را به عهده نوّاب نایب السلطنه محول نمود و نوّاب معظم الیه نیز حضرت حاجی حیدر علی خان شیرازی برادرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابق را که هم نایب الوزاره و هم صندوقدار محرم او بود، عامل این عمل فرمود. موازی یک قبضه شمشیر خراسانی مکلّل به یواقیت (۱) رمّانی و لعل بدخشانی به افتخار پاشای مزبور عنایت و خان مذکور با تدارکی موفور روانه آن ناحیت شد.

بعد از ورود رسم سفارت را به واجبی به عمل آورد و در باب استیصال جماعت وهّابی و اضمحلال عبد اللّه بن سعود پادشاه نجد- از قراری که از امنای دولت قاهره دستور العمل داشت- با او مکالمات کرد. محمّد علی پاشا را از طرز (۲)مکالمات او آتش غیرت زبانه کشید و ابراهیم پاشای برادرزاده خود را در همان سال با جمعیتی وافر به سامان نجد روانه گردانید.

پس از استیلای بر آن جماعت، شهر درعیّه را که پای تخت ایشان بود، خراب کردند و عبد اللّه بن سعود را با دست بسته به دار الملک اسلامبول گسیل آوردند (۳) برحسب حکم قیصری در حومه میدان تنش از بار سر آزاد شد و روانه دیار میعاد گردید.

در عرصه نجد از وجود خبیث آن ناپاکان آثاری کس ندید و رؤوس وهابیان، سواران مصری نژاد را بسته فتراک گردید. القصّه حاجی حیدر علی خان بعد از ادای سفارت مقضیّ المرام (۴) مراجعت نمود و در حوالی مکّه معظّمه با جماعت حاج مکرمه ملحق گشته و از راه شام عازم شده با ورود در ولایت تبریز گشود.اب

۱- . جمع مکسر یاقوت

۲- . مجلس: (طراز)

۳- . ملی: (آورد)

۴- . کامیاب

بخش ۸

بهاریّه سال نیکو فال ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و شش هجری

و مأموریّت جناب معتمد الدّوله (۱) میرزا عبد الوهاب به خراسان و عزیمت موکب اعلی به خوش ییلاق و گرفتن گروگان از خوانین خراسان

رایت قلع مادّه رومی نژادان انجم و زینت آرای ایوان این بلند طارم، اعنی مهر انجم تحشّم درین سال فیروزی تهاجم بعد از انقضای نه ساعت و پنجاه دقیقه از شب چهارشنبه، شانزدهم شهر جمادی الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی و شش، مطابق با ئیلان ئیل ترکی به ورود بیت الشّرف حمل شقّه گشا گشت و معتمد ابر آذار به استدعای امرای صنوبر و چنار و حکم سلطان بهار، به خاورزمین گلزار گذشت. ملک زادگان صبا و شمال به آمدورفت تختگاه گلشن پای برگشودند و فرّاشان باد نوروزی، خیمه زمرّدگون سبزه بدیع را به جهت آرامش خسرو ربیع در عرصه خوش ییلاق چمن برپای نمودند.

زادگان غنچه و ازهار که جگرگوشگان (۲) امرای شاخسارند، از سعی معتمد ابر آذار در دار الخلافه گلزار اقامت گزیدند و هزاره جات زاغ و زغن از یورش نوباوگان سنبل و سوسن، هزیمت کنان به وادی عدم رخت کشیدند.

خسرو افغان نژاد تندر، پشمینه کشمیری نهاد اوراق الوان شجر را به پارنج شهزاده قوّه نامیه گسیل ساخت و نوباوه سرو آزاد، که ملک آرای دار المرز چمن است، به اسر جنود تنگ چشم قماری پرداخت. امین باد نوروزی باب مرصّع گلبن سوری را در روضه مطهّره گلزار به ضریح سیمین نسترون نصب نمود و سلطان اردی بهشت به دار الخلافهن)

۱- . ملی: (جناب میرزا عبد الوهاب جناب معتمد الدّوله)

۲- . مجلس: (گوشه گان)

چمن رجعت فرمود.

ابر آذار که نـایب سـلطان بهار است، با رومی نژادان (۱) دی و بهمن مقـابله کرد و قلاـع محکمه بـاغ و راغ را به یـورش جنود سبزه و ازهار مفتوح آورد. خطبه خلافت به نام نامی سـلطان بهار در شـهربند گلزار بر منابر شاخسار از زبان هزار خوانده شد و (۲) والی صحرانورد شمال را که چندی صحرانورد [۳۱۶] دورگردی بساط بهار بود، دامن ارادت بر دورگردی افشانده آمد.

شهزاده سحاب که زاده دارای دریاست پس از تسخیر شهرزور چمن و زیارت روضه مطهّره گلشن، به دیگر چمن رحلت نمود و خسرو خضرا لباس گلشن در ماتم او کسوت نیلی نیلوفر (۳) را زیب اندام فرمود. بزم شیلان نوروزی به عیش و فیروزی چیده و جمشـید زمـان و فریـدون دوران جلوس این سـال میمنت مـانوس را برفراز اورنـگ خلاـفت آرمیـد و پس از طیّ بساط ایوان هنگـام عزیمت میـدان آمـد و شـیر اوژنـان دشـمن شـکار از اطراف هر ناحیه و دیار برحسب احضار به التزام رکاب ظفر شـعار عزیمت کنان [شدند].

باز سال نو شد و امرای خراسان را خرقه ارادت در مصطبه (۴) تزویر و حیلت به گرو رفت.

خوانین قرایی و هزاره و اکراد، عهد صداقت دولت خداداد را درهم شکستند و در مخالفت شاهزاده آزاده به اتفاق عهود زیاده بستند تا به اعتقاد سست خویش عزیمت موکب ظفراندیش را به صوب مملکت خراسان موقوف دارند.

معتمـدین چنـد به دربـار فلک پیونـد فرسـتاده، اسـتدعا نمودنـد که جناب معتمـد الـدّوله العلیّه میرزا عبـد الوّهاب به سـبب رفع وحشت ایشـان از سـرکار شـاهزاده و قرار برخی از امورات مأمور به آن صـفحات شود. داور عاقبت نگر به جهت اتمام حجّت، مسـئول آن جماعت بدعاقبت را قبول نمود و در بیست و دویّم شـهر رجب المرجّب معظّم الیه را با احکام محکمه به آن صوب روان فرمود. در اوایـل شـهر شـعبان المعظّم نوّاب حسن علی میرزا به جهت القای مکنونات امرای خائن خراسان شـرفیاب دربار عـدالت ارکان شـد و نوّاب دولتشاه مالک رقاب محمّد علی میرزا را نیز به سـبب چاره فتنه جویی های محمود پاشای بابان ولد عبـد الرّحمن پاشای متوّفی، و تحریک داود پاشای وزیر دار السـلام بغـداد، در اواخر شـهر رجب المرجّب شـرفیاب سـدّه سـنیّه آسمان شأنن)

۱- . ملی: (روم نژادان)

۲- . ملی:- (و)

۳- . مجلس: (نیلی فر)

۴- . سکویی که بر آن نشینند. جایگاهی بلندتر از سطح زمین. (معین)

گردیـد. پس از آن که مراتب حیله سازی و روباه بازی خوانین خراسان حسب الواقع بر رای عالم آرا معلوم شـد، نوّاب شـجاع السـلطنه عنان به راهی که آمده بود راجع ساخت. نور محمّد خان دولوی قاجار پس از روزی سه چار با لشکری جرّار به حکم شاهنشاه تاجدار به رکاب نوّاب شـجاع السّـلطنه ملحق و موکب نصـرت شـعار صاحبقران اعظم در روز چهارشـنبه پانزدهم شهر شعبان المعظّم به عزیمت چمن خوش ییلاق قرین نظام و رونق آمد.

نوّاب محمّـد علی میرزا نیز پس از حرکت رایـات ظفر آیـات از دار الخلافه طهران به دار الـدوله کرمانشاهان شـتافت و موکب فیروز چنـد صـباحی در اربـاع فیروزکوه و نمکه [دامغـان] به سـبب سـان سـپاه ظفر همراه توقّف نموده بالاـخره در چمن خوش ییلاق اقامت یافت. در ورود به چمن مزبور به فاصـله یک دو روز حسین قلی خان ولد رضا قلی خان زعفرانلو و علی مراد خان ولـد نجفقلی خان شادلو و مهدی قلی خان برادر محمّد خان قرایی و محمّد صادق خان برادر امیر علی نقی خان عرب زنگویی (۱) و اسد الله خان ولد امیر علم خان عرب خزیمه شـرفیاب اردوی اعلی و تفصـیل آمدن ایشان به این سیاق معروض رای عالم آرا شـد که: جناب معتمـد الدّوله اوّلا در خبوشان رضا قلی خان و نجف قلی (۲) خان را ملاقات و از آن جا به تربت حیـدریّه رفته محمّـد خان قرایی و امیر علم خان را نیز دیده ایشان را به لطایف الحیل، نرم نرم در خدمت سـرگرم گردانیده پسـر و برادر هریک را به صیغه گروگان روانه درگاه سدره نشان داشته است.

صاحبقران معدلت بنیان نیز هرکدام را مورد نوازشات فراوان ساخته به دار الخلافه طهران روانه ساخته (۳) و دیده بر راه وصول اخبار ساره از جانب سعادت جوانب نوّاب شجاع السّلطنه العلیه گشود.

انوری:

کی بود از روم و چین پیک ظفر در رسدکان دو سپاه گران شاه مظفّر شکست

[۳۱۷] جوشن (۴)چینی به تیر در تن فغفور دوخت مغفر رومی به گرز بر سر قیصر شکست ش)

۱- . ملی و مجلس: (زنگولی)

۲- . ملی: (نجفعلی)

۳- . مجلس: (فرمود و)

۴- . ملی: (جوش)

ذکر وصول اخبار فتوحات قلعه جات هزاره و خدمت گزاری شاه محمود افغان و ظهور التفات نمایان درباره نوّاب هلاکو میرزای رشادت بنیان

در هنگـامی که نوّاب شـجاع السّـلطنه العلیّه به عزم شـرفیابی حضور معـدلت دسـتور به دار الخلافه طهران آمـده بود، بنیاد خان هزاره [ای] از کثرت هرزه درایی جمعیّتی برداشـته قلعه شـهرنو را که برحسب حکم شـاهزاده در تصـرّف گماشـتگان امیر قلیچ خان تیموری بود، محاصـره نمود [و] حول وحوش دیار باخرز را تاخت کرد و جمعی از رعایای سرگردان را به کمند خسارت اسیر آورد.

نوّاب شاهزاده پس از ورود به ارض اقـدس، ظرف حوصـله اش ظهور این جسارت را برنتافت و با ولدان نامدار خویش، نوّابین هلاـکو میرزا و ارغوان میرزا (۱) و جمعیتی از خراسـانی و غلامـان جلادت مبانی به تنبیه بنیاد بـدنهاد شـتافت. قریب به شـهرنو جناب معتمـد الـدوله العلیه میرزا عبـد الوهاب از سامان تربت حیـدریه به اردوی والاـ رسـید و توقف شاهزاده را در آن حدود و رفتن خویش را به اسـتمالت بنیـاد مردود مسـتدعی گردیـد. بعـد از ظهور اذن بنیـاد بـد بنیاد را ملاقات و او را از محاصـره قلعه شهرنو ممنوع ساخت و مشار الیه نیز بـدون این که به خـدمت اشـرف تشـرّف جوید، جمعیت خود را از دور شـهرنو برداشـته به اقامت قریه (۲) کـاریز من اعمـال باخرز پرداخت. نوّاب شاهزاده را ازین جسارت بی اعتنایی، شـعله غیرت بیشتر زبانه کشـید و قشون جرّار را که زیاده از سه چهارهزار نبودنـد، به عزم تـدمیر آن نابکار به قلعه کاریز کشانیـد. بنیاد بدنهاد از فرط تهوّر و بی بـاکی با مساوی ده هزار سوار از طوایف هزاره و جمشـیدی و فیروزکوهی و غیرهم قـدم جسارت پیش نهاد و در روز پنجشـنبه بیست و چهارم شهر رمضان المبارک در حدود قلعه (۳) کاریز تلاقی جنود شـیر و خیل روباه دست داد. از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال عرصه گیرودار گرم بود و تن های هزارگان از صدمات گرز البرزکوب خراسانیان نرم.

هلاکو میرزا که زاده شیر ژیان است و در خیل احفاد حضرت صاحبقران زمان به رشادته)

۱- . مجلس: (ارغون میرزا)؛ سایر متون و اکسیر التواریخ، ارغوان میرزا ضبط کرده اند.

۲- . ملی:- (قریه)

۳- . مجلس: (قریه)

و پردلی معروف جهان، ظرف حوصله اش از طول زمان محاصره به تنگ آمد و سنان خیزرانی میلاد در چنگ گرفته مانند شیران شرزه به آن روباهان هرزه تاختنی بی درنگ کرد. از طالع بی زوال خسروی در همان حمله، بنیاد سکون بنیاد خان از پا درآمد و سراسیمه اسباب خود و سپاه را ریخته به جانب قریه کوسویه پی سپر شد. نوّاب شجاع السّلطنه بر احمال و اثقال او التفات نکرده و از تعاقب او تاخته، بنیاد در قلعه کوسویه نیز تاب درنگ نیاورده به جانب اویماقات جمشیدی و فیروزکوهی روی نهاد و اندوخته چندین ساله او که در کوسویه بود، با احمال ابطال رجالش که در صحرای کاریز ریخته، کلّا به دست سپاه ظفر پناه افتاد. اسرای مسلمانان که به جهت خرید و فروش در کوسویه جمع آورده بود، آزاد شدند و هریک روانه مسکن و بلاد آمدند.

ابراهیم خان هزاره [ای] به حکومت ولایت شهرنو و باخرز و به نظم ایلات سرافراز شد و عقاب رایات ظفر آیات به عزیمت استخلاص بلده هرات در پرواز آمد.

در منزل پرنی تاز معتمدین شاه محمود با جمعی از اعاظم افاغنه به رکاب والا پیوستند و در باب خدمت گزاری او و ادای وجه پیشکش همه ساله عهود تازه بستند. وزیر الثّانی میرزا موسی گیلانی روانه هرات گردید و موازی یکصد طاقه شال عمل کشمیر و حجّت مبلغ ده هزار تومان نقد به صیغه پیشکش همه ساله از کارکنان شاه محمود گرفته باز در چمن پرنی تاز به اردوی [۳۱۸] اشرف رسید. نوّاب اشرف سالما غانما به ارض اقدس راجع آمد و در روز پنجشنبه ششم شهر شوّال المکرّم مژده این لطایف غیبی در چمن خوش ییلاق، اولیای دولت جاوید را زینت آرای مسامع شد. نوّاب هلاکو میرزا به لقب ارجمند بهادر خانی ملقّب و به سبب ظهور این خدمت و بروز آن رحمت به وادی کامرانی شتافت.

ذکر فتوحات ترکمان و انفاذ باب مرصّع به جهت ضریح مقدّس روضه حضرت رضوی علیه السّلام و رجعت موکب خسروی به دار الملک کسروی و خبر وقوع زلزله در شیراز و اوضاع جانگداز

ترکمانان بام و بورمه که متّصل به دشت خوارزم است، در سال قبل به اغوای

محمّد رحیم خان اوزبک، اذیّت بسیار به حول وحوش ولایت جوین و سبزوار رسانیده بودند. اگرچه در همان اوقات علی مراد خان قلیچی حاکم جوین در عقب ایشان تاخت و بسیاری از غنایم را استرداد نموده معادل هفتاد نیزه سر و یکصد نفر زنده از آن طایفه خیره سر گرفته به درگاه همایون گسیل ساخت، ولی باز غیرت ملوکانه این معنی را برنتافت.

درین سال از رکاب فیروزی مآل ذو الفقار خان سرکرده جانبازان سمنانی و علی مراد خان افشار سرکرده سوار خمسه به التزام رکاب نوّاب محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان مأمور و نوّاب معزّی الیه برحسب امر اعلی دستجات پیاده استرآبادی و مازندرانی را (۱) نیز برداشته روانه آن حدود و ثغور شد.

پس از ورود به حدود سندر و چندر که از منازل معروف دشت است، نوّاب ملک آرا خود به قانون حزم و احتیاط در آن جا متوقّف و ذو الفقار خان و علی مراد خان را با لشکر قیامت اثر به تاخت وتاز ترکمانان بام و بورمه مأمور فرمود. خوانین مزبور سرعت از باد استعاره کرده، علی الصباح عید فطر علی الغفله در اوبه (۲) ایشان ریختند و خون اکثری از آن جماعت را با خاک راه آمیختند. زنان و پسران و دختران کلا اسیر شدند و احمال و اثقال آن طایفه جمیعا کسیب غازیان شیرگیر [گشت]. بعد از قسمت مال و اسیر به جیوش بحر خروش، سالما و غانما مراجعت نمودند و از ظهور این جان فشانی بر آبروی خویش افزودند.

حضرت صاحبقران اعلی به شکرانه این موهبت عظمی موازی یک زوج باب مرصّع که به مبلغ ده هزار تومان زر نقد در دار الخلافه طهران ترتیب یافته و به جهت ضریح مقدّس سریرآرای ارض اقدس به همراه آورده بودند، به اتّفاق جناب عبد اللّه خان امین الدّوله در روز شنبه شانزدهم شهر شوّال روانه آن ارض فیض نشانه نمودند. در روز چهارشنبه غرّه ذیقعده الحرام نوّاب شجاع السّلطنه در خارج شهر مشهد، مقدّس با جمیع علما و سادات و متولّی و خدّام آن روضه عرش مقام به استقبال شتافتند و آن باب مطهّر را بر سر دست گرفته تکبیرگویان و ذکرکنان همه جا رفتند تا در حرم محترم اذند.

۱- . ملی: (استرآبادی را و مازندرانی را)

۲- .awba؛ چادر ترکمانان و خیمه ای که در زیر آن زندگی می کنند.

دخول یافتند. در روز شنبه یازدهم شهر مذکور که روز مولود مسعود آن امام سعادت آمود بود، شیلانی در دار الحفّاظ داده جناب مجتهد الزّمانی میرزا هدایت اللّه، آن باب سعادت مآب را در پایین پای ضریح نقره مقدّس نصب نمود و زبان به دعای دوام دولت شاهنشاه اسلام پناه برگشود. جناب امین الدوله بعد از تعارفات به خدمه و سادات عازم مراجعت گردید و موکب اعلی در روز جمعه بیست و ششم شهر شوّال المکرّم از چمن خوش ییلاق حرکت کرده روز سه شنبه یازدهم شهر ذی قعده الحرام به روضه دلگشای نگارستان (۱) رسید و در یوم سه شنبه بیست و دویّم شهر مزبور عرصه دار الخلافه از یمن ورود مسعود طعنه زن چرخ کبود گردید. تاریخ باب مرصّع از کلک مؤلّف تراوید و درین رساله ثبت گردید.

[۳۱۹] لمؤلّفه:

جهاندار فتحعلی شاه عادل که چون وی نیاورد چرخ مقوّس

امل با عطایش چو خاشاک و آذراجل با عدویش چو مردار و کرکس

ز بس رأفت او همی مجرمان رابود عمر جاوید حاصل به محبس

اگر تا قیامت بگویم صفاتش نگوید به من کس که اکنون بود بس

چو این شاه عادل به خیرات مایل نجستم دگر شه ندیدم دگر کس

ز فرط ارادت به شاه خراسان به خدمت کمر بسته از پیش و از پس

چو نذری به دل داشت مر خدمتی رادرین بارگاه همایون اقدس ت.

۱- . باقی مانده این عمارت در شمال میدان بهارستان جزو بنای وزارت ارشاد اسلامی و دانشکده ادبیات است.

ز جود گرامیش با بی مرصّع بشد زینت این رواق مقرنس

چه باب آن که ز اوصاف او جاودانه زبان خردمند گردیده اخرس

به چرخ کرامت نیاراست یک دربه بحر امامت فرستاد یک خس

چو شد خاوری آگه از این کرامت طلب کرد تاریخش از طبع نورس

برید از الم سر پس آنگه به تاریخ رقم کرد باب ضریح مقدّس بالجمله در همین سال در شهر ذی حجّه الحرام، زلزله غریبی در مملکت فارس واقع و کیفیّت آن به این سیاق اولیای دولت قاهره را قرین مسامع شد که: در روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر مزبور در قصبه کازرون و دو روز بعد از آن در نفس دار العلم شیراز چنان زلزله شدیدی شد که جمیع عمارات قدیم و جدید از مساجد و مدارس و بقاع و بیوتات و خانات، عالیها سافلها گردید. چون فصل تابستان و هنگام طلوع آفتاب در شیراز زلزله شد و اکثری از مردم در حیاط خانه بودند، زیاده از هشتصد نفر تلف نیآمد.

در اواسط شهر صفر المظفّر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت نیز زلزله [ای] دیگر در شیراز اتّفاق افتاد که جنبش زمین کمتر از زلزله اوّلین بود. اکثری از مردم در زلزله اوّل و ثانی از فرط وحشت و اضطراب خود را از عمارات رفیع فوقانی پرتاب نمودند و به جراحت اعضا و کسر دست و پا بر مرارت افزودند- نعوذ باللّه من غضب اللّه. جمعی از خانواده اقوام قریب و بعید مولف به این بلا گرفتار گشته از جان گذشتند. تاریخ زلزله مذکور از کلک محرّر اوراق، مسطور و در این جا مذکور شد.

لمؤلّفه:

آه که ازجور چرخ، وز ستم روزگارزلزله در ملک فارس، آمد و طوفان نمود

رحمت حق بی نیاز، آمد از اهل فارس زلزله را کرد حکم، کاین همه طغیان نمود

رحمت محض این غضب، چون بود از حکم ربّ حرف اگر غیر ازین، گوش نه بتوان نمود

در عوض این غضب خلد نصیب است و بس دوست بشارات را ثبت به فرمان (۱)نمود

رفت از اقوام ما، چند نفر مرد و زن در دل من این عزا غصّه فراوان نمود

خویش فکند از رواق، یکتن ازین خاندان دست و سر او شکست، گریه فراوان نمود

همدم کم ظرفی آه، آمد و گفت این خبرآه چگویم چه کرد، خلد چو نیران نمود

فخر همی می کند، از خبر بد ظریف خنده بسی آن حریف، بر من حیران نمود

خاوری از قلب شاد، چشم بپوشید و گفت خانه امّید من، زلزله ویران نمود

ذکر فتوحات قلاع توپراق قلعه و آق سرای و بایزید و سایر قلعه جات سرحدّات روم از سعی نوّاب ولیعهد جلادت ملزوم

علاوه بر اسباب نقاری که از قرار نگارش قبل ازین فی مابین سرحدداران دولتین ایران و روم اتفاق افتاد، بعضی فقرات دیگر نیز به تازگی دست داد؛ مثل این که در ابتدای سال نوّاب نایب السلطنه، حسن خان قاجار قزوینی را مأمور فرمود که به ملایمت و حسنن)

۱- . مجلس: (فرقان)

سلوك ایلات حیدرانلو و سیبکی را کوچانیده به این طرف بیاورد. سلیم پاشا علی الغفله به اردوی حسن خان ریخت و لازمه فتنه و شور برانگیخت. حسن خان نیز به مدافعه پرداخت و بی نیل مرام رایت مراجعت برافراخت. خسرو محمّد پاشا که سر عسکر شد، علاوه بر این که ایلات را نداد، معتمدی [۳۲۰] به خدمت والا فرستاد و ادّعای محلّ چهری (۱) را که من اعمال سلماس بود، کرد. نوّاب اشرف حاجی علی بیک کدخدای تبریزی را در باب گفتگوی چهری به اتّفاق معتمد او روانه و سرعسکر، حاجی مزبور را محبوس کرده این معنی حرکت موکب اشرف را به آن سمت بهانه شد. بعد از عرض و اذن از امنای دولت قاهره در دوازدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و شش از دار السلطنه تبریز با جمعیتی از سواره و پیاده ظفرآمیز حرکت کرد و در ورود به خوی احمد آفندی از جانب سر عسکر وارد و در ظاهر از در چاپلوسی درآمده نوشته جات و پیغاماتی حیله انگیز آورد. چون مکالمات و مکاتباتش از صدق فروغی نداشت، لهذا با جوابی سرسری رای بر مراجعت گماشت. برحسب امر والاء حسن خان قاجار قزوینی به منقلای موکب ظفر کوکب روانه گردید و نوّاب اشرف پس از دو روز حرکت فرمود. در منزل چالدران کیفیّت فتوحات حسن خان به این طریق به عرض والا رسید که: حسن خان در منزل الشکرد شنید که جمعیّتی از ارزنه الرّوم آمده در حوالی توپراق قلعه مکان دارند و همّت به تجاوز از خاک روم و مداخلت به خاك این مرزوبوم می گمارند. حسن خان، خویش خود سبحان قلی خان را در مقدمه فرستاده خود نیز در عقب او پای عزیمت برگشاد. سبحان قلی خان در عرض راه به قراول لشکر رومی برخورد و در میانه جنگی عظیم واقع گشته و قراولان را از پیش برداشته تا محلّ سنگر برد. سرعسکر از سنگر به عزم مقابله برآمد و از اتفاقات حسنه، حسن خان نیز علی التّعاقب، سبحان قلی خان را یاور آمد. از طلوع آفتاب تا هنگام زوال فی مابین فریقین نزاع و جدال بود تا بالاخره سرعسکر (۲) از حسن خان شکست یافته دیوار توپراق قلعه را پناهر)

۱- . چهری یا چهریق، این همان قلعه محکمی است که در کنار رود (زولاچای) در جنوب سلماس واقع بوده است. سید علی محمد باب در فتنه بابیه در زمان محمد شاه در این قلعه محبوس بود. این قلعه در حوادث بعد از جنگ جهانی اوّل و شورش اکراد به سرکردگی اسماعیل خان سمیتقویی با خاك ویران شد و امروزه فقط نامی از آن برجاست.

۲- . ملی:- (سرعسکر)

عافیت نمود. علی الصّباح حسن خان تدارک انتزاع قلعه را دیده به جمعیّت سرعسکر یورش آورد و از طالع فیروز خسروی بنیاد قرار ایشان را زیروزبر کرد. معادل چهارهزار نفر از ایشان مقتول و بقیّه فرار کرده از قلعه داری معزول شدند. حسن خان حصار (۱) توپراق قلعه را متصرف و به انتظار وصول موکب اشرف در آن جا متوقف شد. نوّاب والا بعد از استماع این فقره بلادرنگ از چالدران به سمت بایزید و وان حرکت و به محض وصول به آن عرصه، قلعه زنگ زور را که در سمت غربی بایزید است، به قهر و غلبه متصرّف و فوجی را در آن جا متوقّف فرمود. (۲)

اهالی شهر از بیم سپاه ظفر پناه، علما و قضاه و سادات را بیرون فرستاده طالب امان گشتند و غازیان فیروز به سبب منع نوّاب شاهزاده از غارت شهر درگذشتند.

خسرو محمّد پاشا، بهلول پاشای حاکم سابق بایزید را که در ارزنه الرّوم محبوس داشت، از حبس برآورده به محافظت بایزید برگماشت. مشار الیه در قلعه آق سرای بایزید نازل و شب هنگام از انداختن مهره های آتشین توپ و تفنگ، ساکنین قلعه زنگ زور را رعب افکن جان و دل شد. کاری از پیش نبرد و از آن نخل آرزو ثمری جز نیش نخورد. علی الصّباح نوّاب اشرف فوج بهادران و یوسف خان گرجی سرتیپ ایشان را به سرکردگی امیر اصلان خان دنبلی بر سر قلعه آق سرای مأمور نمود و بهلول پاشا را به اردوی والا ـ احضار فرمود. مأمورین کار را بر محصورین تنگ کردند تا بالاخره بهلول پاشا را بر سر اطاعت آوردند. چون یک برادرش در ارزنه الرّوم بود، خود از آمدن اندیشه مند گشته برادر دیگر خود را روانه نمود. نوّاب نایب السّلطنه به این معنی متقاعد نگشته حکم به شدّت محاصره کرد تا بهلول پاشا را جبرا و قهرا از قلعه برآورد. قلعه آق سرای نیز به دست افتاد و بهلول پاشا به تشریف پاشایی بایزید و عبد الحمید پاشا که از اقوام او بود به ضبط محال الشکرد، دلشاد [شد] و حسین خان سردار به اتّفاق ایشان به ورود شهر بایزید رونهاد. [۳۲۱] در ساعتی سعد در جامع بایزید خطبه دولت به نام نامی شاهنشاه معدلت آیت خوانده شد و دست جود و احسان ولیعهد دوران بر جیب و دامان علما و).

۱- . مجلس:- (حصار)

۲- . بنا به نوشته مرحوم عباس اقبال، این قلعه بین بایزید و ایروان قرار داشته است. (ر. ک: تاریخ مفصل ایران، ص ۷۸۹).

سـادات و اشـراف و اعیـان حتّی اواسـط النّاس آن شـهر افشانـده آمـد. معادل شانزده عرّاده توپ از قلعه جات زنگ زور و آق سرای با سایر آلات و ادوات حرب به تصرّف درآمد و موکب والا به عزیمت ولایت ارزنه الرّوم پی سپر شد.

ذکر عزیمت نوّاب نـایب السـلطنه به تسـخیر ولایت ارزنه الرّوم و فتوحات واقعه در آن مرزوبوم تا هنگام ورود موکب ظفرانگیز به دار السّلطنه تبریز

در حین عزیمت نوّاب نایب السـلطنه به سـمت ارزنه الرّوم، حاجی حسن پاشای چچن اوغلی سرعسکر بایزید به قلعه سنگ، که در قلّه کوه واقع است، پنـاه برد و از مأموریّت امیر اصـلان خان دنبلی در آن جا نیز تاب درنگ نیاورده راه ارزنه الروم سپرد در منزل الشـکرد به عرض والا رسـید که جمعیّت بسـیاری از رومی در حسن قلعه بوده و بعـد از فتـح بایزیـد به سـمت قراحصار و معـدن و نریمـان که آن طرف ارزنه الرّوم است، فرار نموده انـد و محالاـت این طرف کلّما از سـپاه و رعیّت خالی است و سـپاه منصور را زمـان قلعه گیری و کوه مالی. نوّاب نایب السـلطنه، محمـد زمان خان دولوی قاجار خالوزاده خود و حسن خان قاجار قزوینی و عبـد الله خـان دماونـدی و رحمت الله خـان فراهـانی را بـا ده هزار پیـاده و هشت هزار سواره به تعاقب جمعیّت فراری رومی فرسـتاد و خود نیز از راه ملازگرد (۱) به آن سامـان روی نهاد. در منزل خامور (۲) صـدقی آفندی مدرّس ارزنه الرّوم با جمعی از علما از جانب اوجاقلویان و سوباشـیان شـهر و سرخیلان ایلات به خدمت والا تشرف (۳) جست. سرعسکر هم که در نارین قلعه بود، عریضه و معتمـدی فرسـتاد و اسـتدعای عفو تقصـیرات خود را نموده متقبّل پیشـکش و خـدمت شد. از اتفاقات درف)

۱- . ملازگرد: در استان موش ترکیه و شمال دریاچه وان قرار دارد.

۲- . خامور: در استان آغری و در شرق ترکیه واقع است.

۳- . ملی: (تشریف)

همان اوقات خبر رسید که سلیم پاشای (۱) والی ارمنیه که در حدود بولانلوق (۲) بود، قبل از اطاعت سرعسکر به اذن او با بیست هزار نفر جمعیت از عقب محمّد زمان خان و مأمورین رفته و لشکر رومی از دو طرف ایشان را به میان گرفته نوّاب نایب السّلطنه را عرق حمیّت به حرکت درآمده آتش غضب مشتعل گردید.

ملّا باقر سلماسی قاضی عسکر خویش را به اتّفاق صدقی آفندی و تحریرات تند و تلخ نزد سرعسکر به ارزنه الرّوم فرستاد و خود ایلغارکنان به اعانت مأمورین روی نهاد. به محض وصول رایت فیروزی آیت، سلیم پاشا با جمعیّت خود روی به فرار آوردند و غازیان منصور، ایشان را تا محلّ گلی سولمز (۳) تعاقب کردند. از همان منزل بولانلوق محمد زمان خان و سایر خوانین با ده هزار جمعیّت و دو عرّاده توپ به جهت آوردن ایل حیدرانلو به سمت دیاربکر (۴) تاختند و چون ایل مزبور فرار کرده بود، قری و قصبات و سقناقات عرض راه را غارت کرده پنج هزار نفر اسیر و هفده عرّاده توپ با دویست هزار دوابّ و اغنام گرفته و اکثری از اغنام را به جهت سبکباری در آب فرات ریخته سالما غانما به مراجعت پرداختند.

اسماعیل خان بیات برحسب امر والا قلعه ملازگرد را مسخّر ساخت و حسین خان سردار به فتح قلعه میژ که معروف به موش است، پرداخت. فی مابین حسین خان و سلیم پاشا مجادله صعب واقع شد و بدون عزیمت موکب والا فتح قلعه ممتنع آمد. نوّاب اشرف از جبال شامخه و جنگل صعب بر سر قلعه موش راند و در حوالی قراسو توپ خانه را نهاده خود با افواج قاهره به محاصره قلعه، دامن پردلی برافشاند. علما و سرخیلان، با مصاحف و نان و نمک از شهر میژ برآمده امان طلبیدند و تا چهارده ساعت مهلت یافته سلیم پاشا را ناصح گردیدند.

محمّد حسین خان زنگنه نایب ایشیک (۵) آقاسی باشی به آوردن سلیم پاشا مأمور گردید و به هر زبان که می دانست او را از قلعه برآورده در ازاء این خدمت، نیابت راک)

۱- . ملی:- (خود را نموده متقبّل پیش کش و خدمت شد. از اتفاقات در همان اوقات خبر رسید که سلیم پاشا)

۲- . امروز بولانلیق خوانده می شود و در غرب ملازگرد در استان موش ترکیه واقع است.

۳- . احتمالا منطقه سویلمز و گوک سو در نزدیکی ارزروم امروزی است.

۴- . دیاربکر در جنوب ترکیه امروزی و مرکز استان دیاربکر است.

۵- . ملی: (الیک)

گذاشته به منصب باشی گری رسید.

علی الصّباح [۳۲۲] جناب میرزا ابو القاسم فراهانی وزیر به جهت خواندن خطبه به جانب شهر موش شتافت و رؤوس منابر از خطبه دولت شاهنشاه اسلام آرایشی تازه یافت. قلعه جات خنوش و ارجیش (۱) نیز به سعی محمد زمان خان و حسن خان مسخر آمد و سلیم پاشا به اعطای خلعت حکومت ارمنیه مفتخر شد.

موازی ده هزار نفر از ایلات آن طرف به رسم ملازمت، ملتزم رکاب ظفرمآب شدند و از سرکردگی محمّد بیك برادر سلیم پاشا و لقب خانی او بهره یاب آمدند.

بالجمله درین عزیمت از فیض فضل الهی و یمن طالع فیروز شاهنشاهی، قلاع محکمه بایزید و الشکرد و دیاوین (۲) و ملازگرد و بلیس (۳) و موش و عادل جواز (۴) و ارجیش و خنوش، سوای توپراق قلعه که حسن خان مفتوح کرد، ضمیمه ممالك محروسه سلطانی شد و چهل و هشت عرّاده توپ با اموالی وافر و غنائم و دوابّی متکاثر کسیب غازیان نصرت نصیب گردید.

موکب والا ـ با جهانی فتح و ظفر عزم مراجعت نمود [و] در اواخر شهر صفر المظفّر مراجعت به تبریز فرمود. مژده این لطایف غیبی در دار الخلافه طهران به عرض شاهنشاه دادگر رسید و نوّاب اشرف به اعطای شمشیری مرصّع در ازاء آن همه خدمات و زحمات مفتخر گردید. حسن خان و سایر جان فشانان از خلاع فاخره بهره ور و موجب تحسین و آفرین شاهنشاه دادگر شدند.

این دو شعر در روی توپ هایی که از دولت عثمانی مسترد گشته نقش آمد.

شعر:

چون سال بر هزار و دو صد رفت و سی و هشت قیصر بشد ز فتحعلی شاه رزم خواه ت.

۱- . در ساحل شمال شرقی دریاچه وان.

۲- . همه این نقاط در استان آغری ترکیه در شرق این کشور قرار دارند. دیاوین در سرچشمه رود مرادنهر قرار دارد.

۳- . بلیس: مرکز استانی به همین نام در غرب دریاچه وان.

۴- . در شمال دریاچه وان واقع شده است.

عباس شه ز امر ملک شد به مرز روم زین توپ صد گرفت به یک حمله ز آن سپاه [مصراع]:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر عزیمت نوّاب دولتشاه محمّد علی میرزا به تسـخیر ولایت شـهرزور و دعوای او با محمّد آغای کهیای مغرور و شکست کهیا از لشکر منصور

چون محمود پاشای ولد عبد الرّحمن پاشای بابان از جانب اولیای دولت قاهره به حکومت شـهرزور منصوب بود و داود پاشای وزیر دار السّلام بغـداد به دست آویز این مرحله فی مـابین دولـتین علیـتین ایران و روم فسـادی می نمـود، لهـذا درین سـال که هنگـامه نزاع سـرحدداران طرفین گرم شـد، از دار الملک اسلامبول معادل دوهزار نفر از جماعت دلوباش با ده عرّاده توپ به استخلاص ولایت شهرزور مأمور و وارد بغداد گردیدند.

داود پاشا نیز به دمـدمه و افسون روی محمود پاشا را از خدمت گزاری دولت باهره منحرف ساخت و محمّد آقای کهیای خود را بـا ده هزار از متجنّـده بغـداد ضـمیمه جمعیت دلوبـاش کرد و به شـهرزور فرسـتاده بـا نوّاب شاهزاده محمّـد علی میرزا رایت مخالفت برافراخت.

محمود پاشـا نیز معـادل سه هزار نفر از سوار جرار بابـان جمع آوری کرد و خویشـتن [را] در کنـار آب سـیروان به اردوی کهیا ضمیمه آورد. نوّاب دولتشـاه را از جسـارت آن قوم حـال تبـاه، نـایره غضب زبانه کشـید و در اوایل شـهر ذی حجّه الحرام سـنه یکهزار و دویست و سی و شش با معادل پانزده هزار سواره و پیاده و ده عرّاده توپ از دار الدّوله کرمانشاهان به جانب شهرزور روانه گردیـد. حسن خان فیلی والی لرسـتان که از بدایت عهد سـلطان شـهید تا آن زمان دورگرد بساط عزّت بود، از مأموریّت میرزا محمّـد لواسـانی طهرانی وزیر شاهزاده به صوب پشت کوه مسـتمال شـده با جمعیّت لرسـتانی ملحق به اردوی کیوان مثال آمـد. حسـین پاشـا خان ولـد علی خان افشار خمساوی و محمّـد باقر خان ولـد محمّـد نظر خان مافی را با فوجی از سـپاه از راه سنندج مأمور فرمود و خود در چهاردهم شهر

ذی حجّه الحرام از عقبه چیـان (۱) عبور کرده در (۲) همـان عقبه نزول نمود. مأمورین مزبوره نیز به اردوی والا رسـیدند و در هجدهم شهر مزبور از پای عقبه حرکت کرده وارد صحرای [۳۲۳] وسیعی که در حوالی شهرزور بود گردیدند.

محمّـد آقـای کهیا و محمود پاشای بابان در یاسـین تپه که از دو طرف متّصل به رودخانه پرآب و از طرفی دیگر زراعت گاه و خلاب بود، سـنگری بسـته و مسـاوی پانزده عراده توپ در پیش روی سـنگر ترتیب داده به فراغت نشسـته بودنـد. آن دو روباه مزوّر را حیله [ای] به خاطر رسید و محمود پاشا جمعی از رؤسای بابان را با قرآن و ضراعت بی پایان روانه رکاب والا گردانید که: اگر مطمئنّ به عفـو زلّـات شوم، در هنگـامی که صف جـدال آراسـته می گردد و بـا جمعیّت خود (۳) از صف کهیا جـدا گشته خود را به لشکر فیروز ملحق می سازم و از یمن طالع شاهنشاهی به دفع سپاه رومی می پردازم.

چون کلامش دروغ و از صدق بی فروغ بود، ازین طرف نیز نویدات مصـلحت آمیز به او داده شد و موکب اشرف در آن شب بی بنه و آغروق در کنار آبی که نزدیک سـنگر کهیا بود، پهلو بر بستر استراحت نهاده آمد. علی الصّـباح که روز نوزدهم بود، حضـرت دولتشـاه سـر و بر مبـارک را از خـود پولاـدی و زره داودی برآراسـت و به عزم رزم خصم کینه خـواه برخـاست. (۴) پیادگان نظام را با فوجی از سواران بهرام انتقام و توپ خانه و زنبورک خانه از میان درّه [ای] که از نظر خصـمان پنهان بود، به سرکردگی موسـی دده معلّم فرانسه روانه ساخت که از عقب سـنگر رومیان درآیند و به آن قوم شـیطان منش شعله ور [شوند]. خود نیز تکیه به یاری باری و بخت بلند شاهنشاهی (۵) کرده میمنه و میسـره و جناحین لشکر را ترتیب داده، نظم هر تیپی را به عهـده جان نثاری نهاد. قـدغن فرمود که تا از جانب رومیان مبادرت در جـدال نشود، احدی دست به قتال نگشاید. خود برفراز تپه [ای] رفیع صـعود نموده، جبین ضـراعت در درگاه ایزد بی منّت بر خاک مـذلّت سود و از حضـرت خداونـد کارساز، طلب یـاری کرده و بواطن ائمّه اسـلام را به یـاری آورد. چون صـفوف ایرانی و رومی به مقابـل رسـید، کره زمین از گیرودار دلیران متزلزل گردید.

دلاوران زنگنه و کلهر از پیش رو حمله آور شدند و توپ خانه و زنبورک خانه و پیاده نظامی)

۱- . ملی: (چنان)

۲- . مجلس:+ (پای)

۳- . ملی: (و با جمعیّت خود را)

۴- . ملی: (بر جانب)

۵- . مجلس: (شهریاری)

از پشت سر شعله بار بر آن قوم عفریت سیر آمدند.

از طالع فیروز حضرت ظلّ اللّهی و تدبیر دشمن سوز جناب دولتشاهی، در اندک کرّی بنیاد قرار رومیان از بیخ برکنده شد و کهیا و تابعین فرارا به جانب کرکوک شتابنده.

محمود پاشا نیز از عقب کهیا شتافت و حضرت اشرف با هزار عزّ و شرف به اردوی کهیا فرود آمد و در خیمه بی صاحب او آرام یافت. توپ خانه و قورخانه و زنبورک خانه و اسباب اردوی کهیا کلّا به دست آمد و هریک از جان فشانان از انعام و احسان فراوان مفاخرت کنان بر هر بلند و پست شد. روز دیگر حضرت والا به قصبه سلیمانیّه نزول اجلال فرمود و کهیا نیز که روی رفتن به بغداد نداشت شمشیر بر گردن، خود را در اصطبل اشرف انداخته از حوادث زمان برآسود. مژده این فتح نمایان در اواخر شهر ذی حجّه الحرام به عرض دارای مظفّر رسید و حضرت دولتشاه از وفور التفات شاهنشاه آگاه بهره ور گردید. چون عبد اللّه پاشای عمّ علی پاشای والی دیاربکر در همان سفر از صدمات دهر دون پرور، پناه به دولت قاهره آورده در خدمت حضرت دولتشاه منتظر بروز مرحمتی بود، لهذا نوّاب اشرف نیز ایالت ولایت شهرزور را به او محوّل فرمود و ایّام شهر محرّم الحرام در قصبه مزبوره به راحت و تعزیه داری نبیره پاک رسول امت (ص) برآسود.

[مصرا]ع:

تا فلک را ز پس پرده چه آید بیرون

تاریخ این فتح نمایان از کلک مؤلّف ارادت بنیان تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید.

لمؤلّفه:

لشکری آراست آن داود پاشای وزیرهمّتی بر دعوی دولتشه فرخنده بست

بس خیال خام پخت و از غرور بی قوام فرق او از باده نخوت همی گردید مست

[۳۲۴] کرد از بهر جدل کهیا محمّد را گسیل بعد از آن از فرط اطمینان دلش ز اندیشه رست

چون مقابل شد صفوف روم و ایران در جدال فتنه ها برخاست از جا ایمنی برپا نشست

بس خیال خام پخت و از غرور بی دوام فرق او از باده نخوت همی گردید مست

گشت کهیا هازم از یک حمله گندآوران کوکب شاهی بلند و بخت آنان گشت پست

از طلوع طالع شه عزم رومی شد تباه خاطر ایشان ز نیش خار این احدوثه خست

بهر مرغ جان او دامی به ره گسترده شدمگذر از حق زیرکی ها (۱)کرد و از آن دام جست

این علی دارد معین و آن عمر جوید مآب صرفه بی دین را (۲) کجا اندر جدال حق پرست

خاوری کهیا شکست از دولت شاه جهان فتح با دولتشه آمد سال تاریخ شکست

ذکر عزیمت نوّاب محمد علی میرزا به زیارت عسکریّین و خاتمه کار

او از ظهور حوادث خافقین (۳) و سایر حوادث شور و شین

چون بعد از فتح معروضه شورشی در دار السّلام بغداد از عزیمت سرکار شاهزاده به آن بلاد به هم رسید، لهذا نوّاب اشرف به ملاحظه همین اختلال عازم آن ولایت گردید [و] در غرّه شهر صفر المظفّر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت از قصبه سلیمانیّه حرکت کرد و روی سعادت به عزم زیارت حضرت عسکریّین و محل غیبت امام خافقین).

۱- . ملی: (زیره کهیا)؛ مجلس: زیره کیها.

۲- . ملی:- (را)

۳- . تثنیه خافق در حالت نصبی (در فارسی مراعات این قاعده نکنند)، مشرق و مغرب، خاور و باختر. (معین، ذیل خافقین).

آورد. روزی سه چهار در قصبه سرّمن رای در روضه ارم آثار به دعای دوام دولت شاهنشاه تاجدار و استدعای عفو زلّات از درگاه حضرت آفریدگار استقرار یافت و پس از انعام و احسان به سادات و خدّام و فقرای آن دیار به عزیمت استخلاص قلعه بغداد شتافت. در منزل دلوعبّاس مزاج مبارک از حدّ اعتدال درگذشت و به سبب عروض عارضه اسهال به شدّت مریض گشت. با همین احوال باز لشکر دشمن مآل در حول وحوش بغداد مشغول ترکتازی بودند، تا بالاخره از ضراعت داود پاشای وزیر و شفاعت جناب شیخ موسی نجفی به اذن سرکار دولتشاهی خویش را از تعرّض نفوس و اموال فارغ نمودند.

خلاصه چون آن مرض شدّتی داشت، نوّاب اشرف چشم از پاره [ای] تکالیف پوشیده و جناب شیخ موسی را مقضّی المرام روانه گردانیده همت بر مراجعت گماشت.

در منزل طاق گرّا (۱) به سبب وفور ضعف و اسهال چند روزی توقّف دست داد و طبیب انگریزی که در دار السّلام بغداد بود، حسب الاحضار به اردوی والا روی نهاد. وقتی رسید که کار دیگرگون گشته و تیر اجل از کمان قضا گذشته بود. حضرت دولتشاه در آن حالت بی حالی از فرط مروّت درباره ادانی و اعالی حسن خان فیلی والی و اسد خان بختیاری را که هردو آزاد کرده آن سرکار و مظنّه آفتی بعد از آن به جهت ایشان بود، مرخّص فرمود [و] در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر المظفّر سنه مزبور هنگام سحر، طایر روح پر فتوحش به عزم غرفات جنان بال همایون فال گشود. اسفندیاری از تخت دولت رخت بربست و بهمن شعاری در کام اژدهای اجل رشته عمرش از هم بگسست.

بیت:

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفازان هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا).

۱- . در نزدیکی کرمانشاهان قرار دارد. بنای کوچکی است از دوران ساسانی که با تخته سنگ هایی به شکل مکعب مستطیل ساخته شده و آن تخته سنگ ها بدون ملاط روی هم قرار دارند. در بالای آن قوس هلالی شکلی است و معلوم نیست این بنا برای چه بوده ولی احتمالاـ استراحت گاهی برای روزهای شکار، یا بنای یادگار، یا مهراب یا محل استراحتی در میان راه بوده که مورد استفاده پادشاه قرار می گرفته است. (واندنبرگ، لویی، باستان شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، ص ۱۰۲).

امیر و وزیر، صغیر و کبیر درین ماتم خون از دیدگان باریدند و جمله با گریبان های دریده لباس سوگواری پوشیدند. نعش مطهّر را در تخت روان سیاه پوش زرّین جای دادند و با یک جهان ماتم و شیون روی به دار الدّوله نهادند. در منزل هارون آباد نوّاب محمّد حسین میرزا خلف ارشد و ارجمند آن شاهزاده بی مانند از خرّم آباد فیلی به استقبال در رسید و بعد از دیدن آن اوضاع کشید، آنچه کشید.

بیت:

یک پسر گم کرد یعقوب از فراقش کور شدچون نگریم من که یک عالم پدر گم کرده ام در ورود به دار الدّوله کرمانشاهان گفتی در و دیوارش از ریزش اشک ماتم دریای خون است و سیلاب خون روان تا کوه بیستون. آن نعش شریف را در باغی [۳۲۵] که از مستحدثات آن مرحوم است به امانت نهادند و در ششم شهر ربیع الاوّل این خبر مصیبت ثمر [را] در دار الخلافه طهران به دارای زمین و زمان دادند.

حضرت صاحبقران سلیم بردباری و صبوری پیشه فرمود و عموم خلایق را به عزاداری امر نمود. ابواب دکاکین اسواق بسته شد و هر جمعی در جامعی (۱) به عزاداری نشسته در اطراف ممالک ایران شور روز محشر برپا گشت و در عزای آن ملک زاده اسفندیار شعار سیلاب اشک از رود جیحون و بحر عمّان درگذشت. ولایات ابو ابجمعی آن مرحوم برحسب ارث به نوّاب امیرزاده محمّد حسین میرزا عنایت و ملقّب به لقب بلند حشمت شه شد. عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت و امیر آخور باشی به جهت ابلاغ فرامین مرحمت قرین و تسلی خاطر اولاد امجاد و بازماندگان آن ملک زاده بی قرین، مأمور به دار الدوله کرمانشاهان [شد]. از غرایب واقعات این که، حضرت صاحبقران تحریر فرمان دلجویی بازماندگان آن مغفرت نشان را در خلوت همایون به مولّف فرمود و در حین تحریر در حضور صاحبقران کشورگیر بی اختیار سیل سرشک از دیده ام جاری بود؛ این قطعه ادخال و اخراج در تاریخ وفات آن برازنده تخت و تاج از کلک مولّفی)

۱- . مجلس:- (جامعی)

تراوید و درین صحیفه ثبت گردید.

لمولّفه:

ای سپهر کینه ور ای رو به شیران شکارتا به کی با شرزه شیران مکرهای روبهی

چاکری از درگه شاهنشهی خاکت به سرنیک دانستی سپاس نعمت شاهنشهی

بنده از حضرت ظلّ اللّهی خارت به پای خوب پیمودی طریق خدمت ظلّ اللّهی

شاه را غمناک خواهی وه وه از این جاهلی خویش را خائن پسندی خه خه از این ابلهی

تندباد مرگ سر دادی به میدان جهان سرنگون کردی به یک دم رایت دولتشهی

راستی بر باد دادی خیمه افراسیاب باز ره طی می کنی شرمت بود زین گمرهی

ماه خرگاه شهنشه را مکان دادی به خاک آن که مهرش بود در مجلس چو ماهی خرگهی

آن که بزمش آسمانی بود در آن می نمودنای ناهیدی و می خورشیدی و ساغر مهی

آن که بود از سطوتش مرز عرب در اضطراب آنکه بود از همتش ملک عجم در فرّهی

رای اندر هند چون میران ایرانش غلام قیصر اندر روم چون ترکان تورانش رهی

هر غلام درگهش حتّی به قیصر همسری هر وشاق خرگهش کردی به خاقان همرهی

چاکری از وی به مرز باختر بودی ملک بنده از وی به ملک کاشغر کردی شهی

بسته کین راز مهر او خوشی اندر خوشی خسته غم را ز جود او بهی اندر بهی

از خلایق وقت تصدیقش بلی اندر بلی و ز ملایک گاه تمجیدش زهی اندر زهی؟؟؟

چون بی کران پای بنهادی یلی اندر یلی چون به ایوان پای بگزیدی مهی اندر مهی

هم از آن ذات لطیف و هم از آن شخص شریف پشت یکران گشت خالی صدر ایوان شد تهی

چون شد آن نیکو خیالی ها که می گفتی جهان دولتش با دولت آخر زمان شد منتهی

چون شد آن (۱)ثعبان دشمن (۲)خوار او کاندر جدال می ندانی (۳) امتیاز لاغری از فرّبهی

حیف از آن افسر که دور از تارک افلاک سای حیف از آن تارک که عور از افسر فرماندهی

حیف از آن طلعت که بودی غیرت مهر و منیر (۴)حیف از آن قامت که بودی عبرت سروسهی

حزن عالم زین ملالت جست ره در ازدیاد (۵)عیش دوران زین مصیبت کرد رو در کوتهی

با خرد گفتم که چون در عهد دولت رحلتش ده به تاریخی مناسب خاوری را آگهی

گفت از دولت برون کن انهدام آنگه بگوی وای وای از انهدام دولت دولتشهی ر)

۱- . ملی:- (آن)

۲- . ملی:- (دشمن)

۳- . مجلس: (می نداد)

۴- . مجلس: (مهر منیر)

۵- . ملی: (از دربار)

ذکر وقوع بلای وبا در مملکت فارس و اتلاف انبوهی از مســلمانان و تحریر قصــیده [ای] که درین باب در مدح جناب ولایت مآب عرض شده نغوذ باللّه من غضب اللّه

از قراری که به تحقیق پیوسته، مآخذ و منشاء بلای وبا از مملکت ینگی دنیاست و از وقتی که حضرت افرنگان (۱) به آن مملکت پی برده اند، این بلای مسری را به سبب کثرت آمدورفت به این طرف ارض نیز آورده اند. بلای طاعون نیز چنین است و هردو بلای مزبور به شدّت مهلك و بی تمکین. استغنایی است که حضرت معبود حقیقی را به سبب بی انصافی عباد به یکدیگر دست می دهد و در ازاء جرایم پی درپی از جان می رهد. (۲)

بیت:

به اندك التفاتی زنده دارد آفرینش رااگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب ها بالجمله بسیار عسیر العلاج است و اطبّاء در [۳۲۶] علاج این مرض ناگهانی به الهامات حضرت سبحانی محتاج. گاهی انداختن در آب سرد و استعمال سیر سبزی تجربه شده که دافع است و دیگر چاره ندارد. بالجمله در سال نکبت مآل سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری، این بلا از سمت هندوستان به سواحل بحر عمّان و ولایت بصره و گرمسیرات فارس الی دار العلم شیراز سرایت کرده تحقیقا بیست هزار نفس را به معرض تلف درآورد. از نفس شیراز معادل شش هزار نفر در خوابگاه عدم خفتند و از یک محوّطه خانه این مدحت گزار معادل بیست و چهار نفر از منسوبان قریب و بعید به فاصله سه چهار روزه داعی حق را لبّیك اجابت گفتند. این بلای وبا علاوه بلای زلزله بود که کلك مؤلّف تفصیل آن را ایراد نمود. خلاصه مدّت چهارده سال این بلای ناگهانی در اطراف ملك ایران گردش کرد و از قراری که در محلّ خود ذکر خواهد شدد)

۱- . مجلس: (فرنگان)

۲- . ملی: (می برند)

دود از دودمان ها برآورد. زیاده از همه جا در مملکتین مازندران و گیلان بود که اکثر از خانواده های قدیم را بلا وارث نمود. مؤلّف این روزنـامچه همـایون وقتی در دار الخلافه طهران در بحبوحه این ناخوشـی گرفتار بودم، قصـیده [ای] در مصـیبت این حادثه انشاد نمودم و درین محلّ به مناسبت عزای متعلّقان شیراز بر این داستان افزودم.

لمؤلّفه

امل شد سخت در کوشش اجل شد گرم در جولان نه مردی ماند از آن لشکر نه گردی ماند از آن جولان

قضای آفرینش یافت آثار دم عقرب هوای آخشیجان دید تاثیر دم ثعبان

تخلخل دید اندر صد کرت ارکان هفت آباتزلزل یافت اندر شش جهت اوضاع چار ارکان

عدوی قوم قبطی شد ظهور عیسی مریم بلای جان سبطی شد عصای موسی عمران

فلک را ظلم شد لازم اجل را عزم شد جازم زمین را مرگ شد مرکز جهان را جسم شد بی جان

بجوشید از زمین خون جفا پیوسته چون چشمه ببارید از هوا تیر بلا همواره چون باران

جفا چون این چنین باشد که را جان ماند و قالب بلا چون این چنین بارد که را سر ماند و سامان

بلا رو کرد از چرخ و هلاک آورد در عالم صبا برخاست از هند وبا آورد در ایران

به هر جولان که شد باران (۱)هزاران صید و یک ناوک به هر میدان که شد تازان هزاران گوی یک چوگان ن)

۱- . مجلس: (یازان)

نجست از این بلای ناروا یک نفس از آدم نرست از این وبای ناسزا یک جنس از حیوان (۱)

اساس حشر قبل از حشر شد ازین عنا پیداحدیث مرگ پیش از مرگ گشت ازین بلا آیان

و با خنگ جفا در تاخت در معموره عالم بهر جا بود معموری از آن در تاختن ویران

نجست از این بلا یک کس نرست از این عنا یکتن ز جیحون تا به رود دجله از قفقاز تا عمّان

قضا را بود در هستی به اسرافیل پیمانی بلای این و با بشکست اسرافیل را پیمان

در اطراف جهان با این عقوبت نیست گمراهی گنه بخشیده شد یکجا هبا شد وعده شیطان

خضر می دید اگر این فتنه را در خواب از اوّل نمی کرد از دل و جان آرزوی عمر جاویدان

اگر در عالم امکان نشان و نامی از هستی و با برداشت آن نام ونشان از عالم امکان

قرین با آتش حسرت مکین در گوشه ذلّت یکی در دخمه گلخن یکی در صفّه ایوان

بلا چون رو کند در آفرینش یک اثر داردتفاوت کی بود ارذال را در مرگ با اعیان

قضا چون ناگزیر آید بر از صاحب بود حاجب بلا چون سر به زیر آید کم از دربان بود سلطان

نه آن فرصت پسر را تا بخواند بر پدر تلقین نه آن مهلت پدر را تا بجوید از پسر درمان ن)

۱- . مجلس: (ایران)

اگر جان را خبر کآخر بود این سخت هنگامه کجا می کرد از اوّل قبول قالب انسان

ز آهن کوبی این آهنگر گردون نشد فارغ چو حدّادی که هر دم می نوازد پتک بر سندان

زمین بکر بهر مردگان نایاب در عالم به روی هم بسی افتاده چون زندانی و زندان

ندارد تاب گوشی تا ازین در بشنود بابی مرا گفتن بسی مشکل شنیدن کی بود آسان

ز دست ساقی غم جای می خونست در ساغردر آن محفل که می باشد اجل خندان امل گریان

به چندین قرن جان بخشد برد در یک نفس جان هابه کار آفرینش مختلف شد قدرت یزدان

خرد گفت این قیامت چیست اندر دوره عالم فلک ناکرده طی یک دوره دور عالم امکان

بگفتم باد استغنا وزد در ساحت گیتی که یکسانست با رفتار او ویران و آبادان

چو از درگاه حق دیوان استغنا شود برپاندارد حاجب درگاه فرق از صاحب دیوان

به گلزار جهان گردد وزان چون باد استغنانپاید سوری و سنبل نماند لاله و ریحان

خوشا روزی که استدعا قضا را می شود مانع بدا وقتی که استغنا بلا را می دهد فرمان

چو پای حکمت دانا دراید در میان خوشترکه از چون و چرا دم بسته دارد حکمت نادان

به هر مرزی ز ایران رفت جیش این وبا لیکن فزون از جمله کشور تاخت در (۱)مازندر و گیلان

[۳۲۷] چنان شد خاندان ها (۲) خالی از خویشان و بیگانه که یک وارث نه پیدا تا شود میراث را خواهان

بناها گشت (۳) بی بانی سراها گشت بی صاحب وزین غم خاک هر ایوان گذشت از عرصه کیوان

به قرب بیست سال افزون به ایران بود این فتنه وبا می داد خنگ کینه را از هر طرف جولان

غرض چون تاخت اندر ری که بود آرامگاه کی خلایق جمله از بازیچه ایّام سرگردان

گریزان شد ز من هرکس به کوه و دشت ازین وحشت به جز من کس نماند از اقربا و یاور و اعیان

به دریای ولایت ریختم بار توسّل رارها شد کشتی تن اندر آن غرقاب ازین طوفان

ولایت چیست دانی بحر ذخّاری که می باشددر آن شاه ولایت حارس ذرّات از طغیان

کدامین شاه آن شاهی که با ذات همایونش ازل برپا ابد برجا فلک گردان ملک حیران

دلیل صورت معنی کفیل دنیی و عقبی علیّ عالی اعلی سمیّ قادر سبحان

جمال طلعت اجمل کمال خلقت اکمل وصیّ احمد مرسل ولیّ خالق منّان

دلش آیینه خلّت کفش گنجینه رحمت رخش پیرایه ملّت دمش سرمایه ایمان د)

۱- . ملی:- (در)

۲- . ملی: (خوابدانها)

۳- . مجلس: (ماند)

حسامش شرک را ماحی کلامش کفر را ناهی سجودش عرش را رفعت وجودش ذات را برهان

ز بحر لطف او آمد غدیری لجّه [ای] کوثرز نار خشم او آمد شراری آتش نیران

ملک در آستان پیشگاه اوست زانو زن فلک در پیشگاه آستان اوست شادروان

به پایش عاشقان را تحفه تن خاک تا محشربه راهش عارفان را جامه جان چاک تا دامان

ز طینت خلقت اوّل به خلقت علّت غایی به دانش معدن فکرت به ریزش منبع احسان

به گیتی یک حدیث از وی دلیل کشوری گمره به محشر یک نگاه از وی شفیع عالمی عصیان

کلام با نظامش گوهری از معدن قدرت وجود با قوامش جوهری از رحمت یزدان

ذلیل دست او بهمن قتیل تیغ او دارااسیر بند او رستم گدای کوی او (۱)قاآن

نهان کردی خدا در باطن او ظاهر قدرت عیان خواندی نبی از ظاهر او باطن قرآن

اگر در نور واحد منکری را بحث بی حاصل نبوّت در نبی بود آشکار و در علی پنهان

تهی می خواست قالب را به هردم اندرین عالم نخواهد تن اگر جانی قبول درگه جانان

رضای او اگر یزدان نمی دیدی نمی دادی کلید دوزخ و جنّت به دست مالک و رضوان و)

۱- . مجلس:- (او)

مزیّت بر گناه اوّلین و آخرین داردگذارند ار ز مهرش خردلی در (۱)کفه میزان

اگر کم گردد از فرق گدایان درش مویی هزاران گوهرین تاج سلاطین نیستش تاوان

قلم بر لوح چون خواهد نویسد حکم یزدانی نخستین نام او را می کنید آرایش عنوان

به طبع دایه ابر بهاری مایه از جودش که اطفال نباتی سیر کرد از شیره پستان

صفات و ذات او را نیست امثالی و اقرانی که تا گویم شبیه اوست این امثال و آن اقران

سلاطین جمله از زور وجودش گشته نام آوریکی در ماوراء النّهر و آن دیگر به ترکستان

رواج دین آن شه شاه اسماعیل دریادل به نام او زدی شمشیر کین بر فرق شیبک خان

اعادی گر به ظاهر جفت او گشتند بی حاصل چه حاصل چون نهنگی شد اگر یک کرم در کرمان

نه سودی بل زیان بود از علوّ رتبه اعدا راخلاف باعث آن شد که افتادند در خذلان

گرفتم این که خصمان هم قریشی بود از اوّل کجا بودند با ذات خبیث این کار را شایان

خلافت با کسی باشد که نص کرده بر او ایزدبرو آیات فرقانی تمامی از نبی بر خوان

به دوش انداخت آخر خرقه غصب خلافت راخری کاوّل نبودی قالب او قابل پالان ر)

۱- . ملی: (بر)

نخواهد گشت چون بلبل به فرق شاخ دستان زن اگر زاغی به گلشن جا کند با حیله و دستان

کجا برپاست بنیانی که آن را پست شد پایه چه سان برجاست (۱)ایوانی که آن را سست شد بنیان

الا ای خسرو قصر ولایت ای که می باشدغلام آستانت حکمران بر قیصر و خاقان

دو صد همچون کلیمت مانده در کوه صفا قایم دو صد همچون ذبیحت کشته در کوی وفا قربان

چه خواهد بود عیسی چون کلیم آمد ترا خادم چه خواهد بود موسی چون شعیب آمد تو را چوپان

به حیرت از کلامت عارفان پاک فرّخ رخ به فکرت از مقامت صوفیان صاف عالی شان

ز بندرگاه کویت در دیار قدسیان دایم ملایک برده کالای رضا بالا چو بازرگان

به پیش هر سبق خوان دبستان کمالاتت ارسطو کودک نادان فلاطون طفل ابجد خوان

به یک حرف از لبت تفسیر فرقانی بود ظاهرکلامت را بلی فرقی نباشد هیچ با فرقان

شدی تا صاحب دیوان تو اندر ملّت احمدکشیدی از سر کلکت به هر ملّت خط بطلان

به اسرار ازل هستی تو تا روز ابد داناسلونی گفتن از جرأت بر این معنی بود برهان

نباشد لایقت کس در جهان بهر پرستاری غلامان سر کوی ترا عار است از غلمان ت)

۱- . ملی: (چنان برپاست)

نثار آرند در راه گدایان سر کویت سپهر این نیّرین و انجم و دریا در و مرجان

مگر مردود می گردد ز باب آسمان جاهت که ماه آسمانی می فتد هر ماه در نقصان

نسیم صبحدم آرد خبر از روی و کوی توکه در گلزارها بلبل نوا خوان است و گل خندان

[۳۲۸] ز ضرب ذو الفقار گشته جاری چشمه خونی هنوز آن چشمه خون دارد از بئر العلم جریان

بدرّی مغفر دارا بهسر خفتان جم در برچو سوی رزمگه تازی به سر مغفر به برخفتان

تو از زور شجاعت صد چو رستم در کمند آری به رویین تن ز دستان غالب ارشد رستم دستان

نبود و نیست هم رزمت به زیر آسمان مردی به میدان تو این مردان زنانند ای شه مردان

کف جود و دل یارت شبیه مهر در ظلمت سر تیغ و تن خصمت نظیر ماه با (۱)کّتان

خداوندا شهنشاها جهاندارا که سال و مه مدیحت می سراید بلبل طبعم به صد الحان

به پایان صفات و ذات تو کی می رسد فکرت خیالی خسته از غوّاصی و این بحر بی پایان

تو هستی احمد و شد خاوری حسّان بلی باشدز مدح احمدی قاصر زبان کوته حسّان

مرا سرمایه اصل ونسب از تست و نفروشم متاعم را اگر عالم گران گیرند یا ارزان ر)

۱- . مجلس: (در)

بلی کالا امانت گر شود وانگاه از منعم همان بهتر که دایم بسته دارد کس در دکّان

به ملّت اصل وفرع دین احمد را نیم منکرگواهم باش که این معنی خود از جان می کنم اذعان

به جز این اصل وفرعم اعتقاد دیگری باشدکه سنجیدم حدیث اختلاف بوذر و سلمان

هوایت خاوری را کرده مأوا در رگ وریشه ولایت این رهی را گشته توام با دل و با جان

ز کویت تا به کی پایم جدا چون ماهی از درياز بابت تا به کی دستم جدا چون بلبل از بستان (۱)

به زنجیر جفا من پای بستم تا به کی حسرت به زندان بلا من مبتلایم تا به کی حرمان

عزیزان جمله اندر راه و من سرگشته در منزل حریفان جمله اندر وصل و من پا بسته در هجران

به محشر نیست یک ثوب ثوابم در بر و خواهم که گردد جامه لطف تو زیب قامت عریان

ز گوشم صوت چاوشان رباید هوش و پس بینم که دل از شوق کویت پای کوبانست و دست افشان

در آن هنگام یاران از ملامت می سرانیدم که این هنگامه از بهر فلان شخص است یا بهمان

خوش آن ساعت که ختلی را فشارم پای بر پهلوخوش آن حالت که بختی را گذارم بار بر کوهان

بخوان و میهمانی کن سگان آستانت راکه از شوق زمین بوست جگر شد پاره دل بریان ن)

۱- . ملی: (ز بابت تا به کی دستم رها شد چون بلبل بستان)

ولی با این حقارت (۱)از سگانت شرمسارم من که بی حد میزبان ناقابل آمد محترم مهمان

همی تا افسر و دلبر (۲) بود آیاتی از عشرت همی تا خنجر و پیکان بود ادواتی از عدوان

بود احباب جاهت را به سر افسر ببر دلبربود اعدای دینت را به تن خنجر به دل پیکان ر)

۱- . ملی: (محقر)

۲- . ملی: (دکبر)

بخش ۹

بهاریّه سال میمنت مآل یونت ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری و حرکت موکب اعلی به سلطانیّه

لاله نعمان چمن سپهر اخضر و شمع فروزان شبستان این بلند منظر، اعنی مهر انور بعد از انقضای سه ساعت و سی و نه دقیقه از روز پنجشنبه بیست و ششم شهر جمادی الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری مطابق با یونت ئیل ترکی به مأمن بیت الشرف حمل قرار یافت و عرصه خاورزمین گلشن از تعیین معتمد ابر آذار رونق پیرار و پار دید. پاشایان رومی نژاد دی و بهمن که به استرداد توپراق قلعه چمن با جنود نامعدود زاغ و زغن پای در دامن بودند، از عزیمت باد نوروزی که نایب سلطان بهار است، روی به هزیمت نمودند. نوباوگان سرو و صنوبر به تاخت ولایات دار السّلام گلشن و شهرزور چمن تاختند و قلعه جات باغ و راغ را از یورش جنود بهاری مسخّر ساختند.

هوای گلستان که از فور ریاحین الوان غیرت فزای نافه تاتار بود، در طبیعت بهمن اثر کام ثعبان یافت و از تأثیر آن فوج فوج خیول بهمنی از شهربند گلزار به عزم دیار عدم روی برتافت. یغماگران تنگ چشم زاغ و زغن به تاخت حوالی ارض فیض آثار چمن دست گشادند و از عزیمت باد نوروزی که والی خاورزمین گلشن است روی به هزیمت نهادند.

شیخ عمامه دار شکوفه به شفاعت جرم پاشای اسفند به درگاه دارای بهار رسید و ایوان جمشید از فرّ شکوه جمشید رشید طعنه زن طارم خورشید گردید و بزم شیلان نوروزی طعنه بر مخترعات جمشید زد. همّت دریانوال خسروی جیب و گریبان آمال را پر ساخت و پس از انقضای بزم شیلان به نظم کیهان پرداخت ترکان خونخوار و پلنگان

هژبر ادبار از هر ناحیت و دیار برحسب احضار به دربار معدلت مدار روی آوردند و نسقچیان ضرغام آهنگ حسب الفرمان شهریار با فرهنگ به قرق ارباع قنقرا و لنگ روی کردند.

چون نوّاب شجاع السّلطنه حسنعلی میرزا والی ملک خراسان استدعا کرده بود که درین سال نیز جناب معتمد الدّوله میرزا عبد الوهّاب [۳۲۹] منشی الممالک به جهت قرار برخی از مهمّات مأمور به خراسان شود و از عرض راه استمالت خوانین بدبنیاد را به صوب خبوشان و آن سامان رود، لهذا آیات مکنونات ضمیر منیر یک یک به گوش هوش او خوانده شد. در روز سه شنبه پنجم شهر شوّال المکرّم موکب اعلی وارد عمارت مبارکه سلیمانیه کرج گشته جناب معزّی الیه از آن منزل دامن عزیمت به صوب مقصود افشانده آمد. یوم دوشنبه یازدهم شهر مزبور چمن سلطانیّه مضرب سرادقات جلال شد و عرصه آن دشت پهناور از هجوم لشکر مالامال گردید.

ذکر آمدن پاشایان عظام از دولت عثمانی به سرحدّات و عزیمت نوّاب نایب السّلطنه به آن ولایات و ایراد برخی روایات

وقایع تسخیر قلاع توپراق قلعه و غیر آن از بایزید و سایر در وقایع سال قبل مفصّلا نگارش داده شد و به جهت اطّلاع خوانندگان کلّیّات و جزئیات مطالب بر طبق اظهار نهاده آمد. در این سال، امینان دولت عثمانی محمّد رؤف پاشا و جلال الدّین محمّد پاشای معروف به چاپان اوغلی را که از اعاظم پاشایان آن دولت بودند با ابراهیم پاشا و حافظ علی پاشا به سرعسکری ولایت ارزنه الرّوم و استرداد قلاع متصرّفی کارپردازان این دولت ابد ملزوم بل به عزیمت استخلاص ولایات آذربایجان با هفتادهزار جمعیّت و توپ خانه افزون از غایت نامزد و روان نمودند.

بعد از ورود پاشایان به ولایت ارزنه الرّوم پای جلادت به استرداد قلعه جات متصرّفی گشودند. محمّد امین رئوف پاشا خود در ارزنه الرّوم توقّف کرد و جلال الدّین محمّد پاشای چاپان اوغلی را با سایرین به سمت ولایات وان و بایزید گسیل آورد.

نوّاب نایب السّلطنه در اواخر شهر شعبان المعظّم با جیشی انبوه و توپخانه صاعقه شکوه از دار السّلطنه تبریز حرکت نمود و در ولایت خوی نزول اجلال فرمود و چون حسن خان قاجار قزوینی برحسب امر والا در بدایت بهار با جمعی از جماعت ایروانی به تاخت وتاز ولایت قارص و نریمان و گرفتن قلعه مغازبرد رفته بود، لهذا بعد از جدال با سپاه رومی، سعید آقا نام سیواسی را با یکهزار نفر اسیر روانه حضور والا نمود. نوّاب اشرف از فرط مروّت ذاتی جمیع اسرا را آزاد ساخت و چون سعید آقا مرد معتبر زبان دانی بود، او را نزد جناب محمّد رئوف پاشای سرعسکر ارزنه الروم سفیر کرده به اعلام نصایح مشفقانه پرداخت که: اولا سوء سلوك را با اهالی حاج عجم موقوف دارند و ثانیا واسطه صلح گشته همّت به موافقت دو دولت علیّه گمارند.

بعد از وصول سعید آقا به ارزنه الرّوم شدّت سوء سلوک با اهالی حاج زیاده شد و حضرت ولیعهد دوران تنبیه آن سرکشان را آماده آمد. اوّلا مراتب را به اولیای دولت علیّه معروض داشت و جناب اللّهیار خان دولوی قاجار برحسب امر صاحبقران نامدار با ده هزار سوار و پیاده جرارّ در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شوّال المکرّم به عزم امداد نوّاب ولیعهد دوران از چمن سلطانیّه روی به آذربایجان گذاشت [و] حضرت ولیعهد ظفر فرجام در اواسط شهر صیام باکمال شوکت و احتشام و ازدحامی ما لا کلام از بلده خوی حرکت فرمود و در منزل چالدران نزول اجلال نمود. چون منظور نظر آن بود که افتتاح کارها از طرف وان شود، لهذا جمعی از افواج قاهره را به سمت الپاق و سلماس مأمور داشت و بلافاصله خبر رسید که جلال الدّین محمّد پاشای، چاپان اوغلی و سایر پاشایان به طرف توپراق قلعه رفته و حافظ علی پاشا کمر همّت به تسخیر قلعه بسته و جلال الدّین محمّد پاشا سنگری ترتیب داده و در آن نشسته و ابراهیم پاشا به محافظت او در خارج سنگر پیوسته است، بنابرآن نوّاب ولیعهد دوران جمعیّتی را که به سمت وان روان فرموده بود، احضار به رکاب ظفرمآب و عقاب رایات فیروزی آیات را از چالدران در پرواز آورده به عزم الشکرد وارد اواچق شد.

از اتفاقات، معادل سه چهار هزار نفر از اکراد رومی دلوباش و هیطا سکنه وان (۱).

۱- . ملی: (میکنند و آن).

[۳۳۰] فرصت [را] غنیمت شمرده و بر سر ایلات خضرلو و تکوری که در توره و حاجی بیک مقام داشتند، ریختند. جماعت تکوری با آنها موافقت نموده قدری گوسفند از ایلات خضرلو غارت کرده روی به راه آوردند. سهراب خان غلام گرجی با فوج سرباز مراغه [ای] و سواره ایشان که از غازیان مأموره به سلماس جدا شده به رکاب والا می شتافت، در عرض راه به اکراد وان مقابله یافت. از هنگام ظهر تا وقت غروب جنگ درپیوست و رشته ثبات اکراد از جان فشانی ایشان از هم بگسست. ایل تکوری را برگردانیدند و غنایم خضرلو را نیز استرداد کرده بقیه السیف اکراد مخذولا منکوبا برگردیدند و همچنین فتحعلی خان دولو بیگلر بیگی خوی و محمّد زمان خان خالوزاده حضرت ولیعهد خجسته پی که به تاخت وان رفته بودند، در منزل اواچق با غنیمت بسیار و دواب و اغنام بی شمار به رکاب ظفر آثار پیوستند و از قراری که خبر رسید، حافظ علی پاشا و جمعیّت رومی با کمال اصرار کمر همّت به تسخیر توپراق قلعه بستند و مستحفظین آن جا که یکصد نفر خلج بودند، جواب لشکر روم را محوّل به تقریرات مهره های آتشین تفنگ نمودند.

چون کار بر ایشان تنگ شد، مسرعی نزد حسن خان فرستادند و پیغاماتی که محرّک عرق نام و ننگ باشد دادند. حسن خان نیز مراتب را به خدمت والاـ عرض کرد و موکب فیروزی کوکب بلادرنگ از منزل اواچق حرکت نموده روی سعادت به صوب مقصود آورد. در هنگام عبور از قراکلیسیا، موازی دوهزار خانوار از ارامنه را که در آن جا توقّف داشتند کوچانیده در دیاوین و محالات متصرفی کارپردازان دولت ابد قرین بنای توقّف گذاشتند.

حضرت ولیعهد دوران از منزل آل عرب صبح روز شنبه یازدهم شهر شوّال المکرّم حرکت و قرار داد چنین فرمود که آن شب در اردوی حسن خان استراحت نموده روز یکشنبه به مقابله و مقاتله اعدا پردازد.

ذکر مجادله نوّاب نایب السّلطنه با سرداران سپاه دولت عثمانی و شکست آن

خیول شیطانی از تأئیدات حضرت سبحانی و بخت بلند اعلیحضرت صاحبقرانی و گردشات آسمانی (۱) و قرار معاهده ثانی

بعد از آن که پاشایان دولت عثمانی قرار توقّف نوّاب اشرف والا را در اردوی حسن خان شنیدند، در تسخیر توپراق قلعه بیشتر مصرّ گردیدند. مستحفظین قلعه باز آدم به اردوی والا تعیین و مراتب را عرضه داشت رای خورشید قرین نمودند. آتش غضب قیامت لهب زبانه کشید و قرار توقّف یکشنبه را نیز موقوف کرده و حسین خان سردار و حسن خان برادر او را برداشته، با فوجی از غلامان و چند نفر بلد به سمت اردوی رومیان روانه گردید. قریب به سنگر که رسیدند، رومیان جمعیّت قلیلی به نظر درآورده و معادل چهارهزار نفر دلوباش منتخب کرده با چهار عرّاده توپ از پناه پشته [ای] که سرکوب بود آمدند و با آن جمعیّت قلیل مشغول زدوخورد شدند.

جلال الدّین محمّد پاشای چاپان اوغلی، ابراهیم پاشا را با ده هزار نفر به محافظت سنگر گماشت و حافظ علی پاشا را کماکان به محاصره توپراق قلعه گذاشت و خود با سلیم پاشای حاکم بایزید و پنجاه هزار نفر از رومیان عنید و توپخانه شدید از سنگر برآمده در صحرایی وسیع چند تیپ ترتیب داده در برابر صفوف سپاه ایرانی جلوه گر شد. چون هنوز جمعیّت سرباز و توپ خانه سرکار والا در عقب بودند، رومیان به ملاحظات چند در ابتدا سرکوب ها و پشته هایی که در آن دشت بود تصرّف نمودند. در هر سر پشته و سرکوبی جمعی از قدراندازان زبردست و چند عراده توپ گذاشتند و همّت قاصر بر آن گماشتند که بعد از صف آرایی خود از نشیب و مأمورین فراز بر لشکر ظفر طراز عرصه را تنگ آرند- و العیاذ باللّه- نیّت بر چشم زخم گمارند.

پس از آن که افواج قاهره و توپ خانه شاهره (۲) از عقب رسید، حضرت ولیعهد زمان بدون ملاحظه خستگی و تشنگی ایشان که شصت و هفت فرسخ راه پیموده بودند،).

۱- . مجلس: (حضرت صاحبقرانی و تأئیدات آسمانی).

۲- . ملی: (شاهزاده).

در همان لحظه مصمّم جدال شد. چون در تصرّف [۳۳۱] سرکوب و پشته از خیالات خام رومیان آگاه شده بود، نخست لشکر قیامت اثر را حکم به یورش آنها فرمود. از طرفی حسن خان قاجار قزوینی با افواج قاهره خوئی و ایروانی و نخجوانی، و از سمتی دیگر نجف قلی خان گرّوس و جعفر قلی خان مرندی و قاسم خان ترکمان و محمّد رضا خان برادر ابراهیم خان بادکوبه [ای] با سربازان تبریزی و مرندی چون دعاهای مستجاب بر آن پشته ها یورش برده و از گلوله های پی درپی توپ و خمپاره رومیان روی باز پس نکرده بر فراز پشته رسیدند (۱) و افواج ابواب جمعی حسن خان کمال کوشش و جلادت به عمل آورده توپخانه رومیان را متصرّف گردیدند.

چاپان اوغلی چون این نوع جانفشانی از لشکر ایرانی ملاحظه نمود، جمعی دیگر را به امداد اشخاصی که در سرکوب ها مشغول جدال بودند پای تهوّر برگشود. رومیان در فراز پشته مردانگی ها کردند و یک دفعه توپ خانه خود را پس گرفته بار دیگر از وقوف و جلادت حسن خان به طوری که گرفته بودند، سپردند. بالجمله ازین جسارت رومیان حوصله حضرت ولیعهد زمان به سر رسید و نوبت جدال در آن دشت پهناور گردید. قول همایون و تیپ امیر خان خالو را که در برابر تیپ چاپان اوغلی و تیپ سلیم پاشا بود، حکم به یورش داد و سایر تیپ های میمنه و میسره و قلب و جناح را کلّا بر سر تیپ های رومیان فرستاد.

آن دریاهای موّاج به یک دفعه از جا حرکت و روی به افواج رومی آوردند و رومیان نیز در اوّل وهله (۲) خیرگی کرده پای ثبات افشردند. در آن یورش لطفعلی [خان] کتول که بر سر توپخانه رومیان تاخته دو نفر توپچی را نیز از پا درانداخته بود، به سبب گلوله [ای] که بر دهانش خورد فی الفور بمرد. بالجمله در آن هنگامه کار از پیکار توپ و تفنگ درگذشت و از آمیزش آن دو سپاه کینه خواه نوبت جدال خنجر و شمشیر گشت.

القصّه از تفضّلات خداوندگار کارساز و بخت بلند صاحبقران عدو گداز و سعی حضرت ولیعهد جلادت انباز و دلیری دلاوران ظفر طراز، چاپان اوغلی کار را دیگرگون دید و سلامتی تن را خواسته چون بخت وارون خویش برگردید. تا اندرون سنگر در).

۱- . ملی: (رمیدند).

۲- . ملی: (وحله).

جایی درنگ ننمود. سواره بی نظام لشکر ظفر اثر در عقب او پای جلادت برگشود. حافظ علی پاشا که در تسخیر توپراق قلعه اصراری داشت، بعد از فرار چاپان اوغلی در عقب او روی به سنگر گذاشت. چون ابراهیم پاشا مستحفظ سنگر بود، نوّاب ولیعهد زمان تصوّر فرمود که شاید آسیبی به سواره بی نظام رسد، لهذا توپخانه و پیاده نظام را علی التّعجیل برداشته به امداد سواره بی نظام شتافت و ابراهیم پاشا ازین ملاحظه تاب درنگ نیافته روی برتافت.

چاپان اوغلی در سنگر نیز ثبات قدم نورزید و خاک بر فرق عار و ننگ بیخته روانه ارزنه الرّوم گردید. پاشایان دیگر هریک به طرفی گریختند و از عقب هرکدام جمعیتی مأمور گشته خون آن بی دینان را با خاک راه آمیختند. نوّاب ولیعهد مظفّر با یک جهان فتح و ظفر وارد سنگر چاپان اوغلی بداختر شد و جمیع توپ خانه و قورخانه و بیوتات و خزاین سه اردو به انضمام خیمه و خرگاه و علم و دستگاه و احمال و اثقال (۱) کلّا کسیب غازیان غضنفر (۲) شد. (۳) هفتادهزار جمعیتی که به همراه پاشایان در دعوا بود، بی اغراق معادل پنجاه هزار نفر از صدمه غازیان ظفر اثر روی به دیار سقر نمود. بالجمله حضرت والا یک روز به جهت ضبط اموال در سنگر توقّف کرد و روز دیگر به منزل خالباز که بهترین ییلاقات است، روی آورد.

این معنی از تحقیق گذشته و خود رومیان نیز درین مسئله متّفق گشته اند که هرگاه رای مبارک نوّاب نایب السّلطنه در همین سال و سال قبل تعلّق گرفته بود، به یک عزیمت ولایت ارزنه الرّوم را تصرّف می نمود. هرقدر امنا و وزراء و امرا اصرار کردند، در جواب فرمود که امروز دولت اسلام منحصر به ایران و روم است و در حقیقت دولت روم سپری است فی مابین قرالات فرنگ و این دولت ابد ملزوم. ستیزه این دولت با دولت علیّه عثمانی تیشه برپای خود زدن است و دشمنان را بر سر کار آوردن. همان بهتر که باب صلح زنیم و خصم را با کمال قدرت از خود ممنون کنیم. از همان منزل خالباز حضرت میرزا محمّد تقی آشتیانی مستوفی را با احکام بلیغه نزد [۳۳۲] محمّد امین رئوف پاشا گسیل ساخت و بعضی تکالیف در باب قرار کار مصافات کرده خود به اقامت پرداخت.).

۱- . ملی:- (و بیوتات و خزاین سه اردو به انضمام خیمه و خرگاه و علم و دستگاه و احمال و اثقال)؛ با استناد به نسخه مجلس.

۲- . مجلس: (غظنفر).

۳- . مجلس: (آمد).

محمّد امین رئوف پاشا بعد از وصول میرزا محمّد تقی عرض نمود که با توقّف موکب اشرف درین سرحدّ، کار موافقت ممتنع است و وقوع مسالمت و قرار کارها در ابتـدای بهار به تعیین وکلای طرفین واقع. نوّاب نایب السّـلطنه تدبیر او را پسـندیده میرزا محمّد تقی را احضار فرموده به جانب تبریز راجع گردید. مژده این فتح نمایان در هشتم شهر ذی حجه الحرام در چمن سلطانیه به عرض داور دوران رسـید و حضـرت والا مورد تفقّدات گوناگون گردید. حسن خان قاجار قزوینی شـیراوژن ملقب به سار و اصـلان شـد و هریک از جانفشانان به علاوه لقب ارجمنـد خانی از اعطاء خلاع فاخره قرین افتخاری بی پایان آمـد. تاریـخ این فتوحات نمایان از کلک مؤلّف مدحت ارکان تراوید و به جهت یادگار درین نامه فصاحت شعار ثبت گردید.

لمؤلّفه:

عبّاس شاه غازی شد سوی روم و آمداز طالع شهنشاه آن مرزوبوم مفتوح

شهباز دولت آورد از طالع شهنشاه آباد صعوه مغلوب ویران بوم مفتوح

کی باشد ای خداوند کز فرّ یاری بخت هم بوم هند مغلوب هم شام روم مفتوح

صد رسم تازه آورد تا کرد خصم مغلوب وان مرز بی نهایت از آن رسوم مفتوح

شد فتح هرچه باره زان جیش بی شماره یا کرده حصن گردون جیش نجوم مفتوح

بر منبر مدن شد هر عالمی سخن سنج بر چهر هرچه نادان باب علوم مفتوح

تاریخ فتح از عقل شد خاوری طلبکارگفتا ز شاه عبّاس ابواب روم مفتوح

ذکر تعیین نوّاب شاهزادگان به خرابی ساحات بغـداد و شـهرزور و حرکت موکب اعلی به جانب عراق و وقایع بلای و باو غیره تا هنگام ورود خسرو آفاق به دار الخلافه جاوید میثاق

بعد از وصول مژده فتوحات حضرت ولیعهد مظفّر رای همایون صاحبقران ظفر پرور بر آن (۱) مقرّر شد که چون هنگام گزک و فرصت است، عقاب رایات ظفر آیات به عزم استخلاص ولایت بغداد بال فیروزی فال گشاید، شاید به این وسیله سعادت زیارت مشاهد مطهّره عتبات عالیات نیز رخ نماید، لهذا در منقلای موکب فیروز، اولًا نوّاب محمّد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم را با سواره و پیاده ابواب جمعی آن حدود و ده عراده توپ البرزکوب به صوب بغداد نامزد نمود و امیر کبیر محمّد قاسم خان قوانلوی قاجار را با قادراندازان (۲) استرآبادی و هزار جریبی به التزام رکاب معزّی الیه روان فرمود. پس از آن نوّاب عبد اللّه میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه را به انضمام سواران خمسه [ای] و پیادگان استرآبادی (۳) و سمنانی و دامغانی به تسخیر ولایت شهرزور مأمور ساخت و مطلّب خان و ذو الفقار خان دامغانی را نیز با دستجات مأموره در رکاب حضرت معزیّ الیه به سربازی درانداخت و از امراء با اعتبار فضل علی خان قوانلوی قاجار و امان اللّه خان والی کردستان هریک با سواره خویش مأمور و میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی، که خدمت لشکرنویسی نیز داشت، به جهت رسانیدن مواجب و علوفه سپاه منصور از مأموریّت مسرور شد. این جمعیّت موفور در بیست و دویّم شهر ذی قعده الحرام از چمن سلطانیّه روانه و ظهور این مراتب حرکت موکب اقدس را نیز بهانه آمد. در روز چهارشنبه سیّم شهر ذی حجّه الحرام از چمن مزبور حرکت دست داد و عید اضحی را در چمن بیجین من محالّ اسفندآباد به سر برده روی سعادت به چمن پارسیج نهاد. مژده فتوحات دراری بحار خلافت در آن سرزمین به گوش هوش صاحبقران بی قرین رسید و صورت ماجرا از کلک دبیران ایشان به این سیاق).

۱- . ملی:- (پرور بر آن).

۲- . تیرانداز و کمانداری که تیر او خطا نکند. (معین، ذیل قادرانداز).

۳- . مجلس:- (استرآبادی).

محرّر گردید که: نوّاب محمّد حسین میرزا ولایات مندلیج و جستان (۱) و بدرائی (۲) و زرباطیه (۳) را از طالع فیروز خسروی مسخّر و به خیال عزیمت بغداد در منزل بعقوبه ماوی و مقرّ دارد و داود پاشای وزیر بغداد، جناب سیّد عبد الله شبّر را (۴) به شفاعت برانگیخته و عبد اللّه میرزا نیز در سامان شهرزور و ایل بابان تا توانسته [۳۳۳] خون ها ریخته است.

از آن جا که همواره نیش با نوش توام و ماتم و سور باهم است پس از دو روز اخبار متواتره رسید که بلای وبایی عظیم در اردوی نوّاب شاهزادگان لازم التّکریم افتاده و هردو اردو را متفرّق کرده است و هرکسی به دیاری و هر تنی به مرغزاری روی آورده و مطلّب خان سرکرده دسته دامغانی نیز ازین بلا جان داده. بالجمله این بلا نیز در اردوی همایون سرایت کرد و بر سبیل استمرار هر روز جمعی را به معرض تلف درآورد. احدی را جرأت این عرض نبود تا این که مفخّر السادات میرزا محمّد حسین اصفهانی حکیم باشی زبان به عرض این مراتب گشود. چون یکی من جمله تدبیرات، از جمعیّت دور بودن و در متنزّهات و ییلاقات آسودن است، لهذا صاحبقران اعظم به مفاد (عرفت الله بفسخ العزائم) عزیمت بغداد را موقوف داشت و لشکر ظفر اثر را مرخّص اوطان نموده با معدودی از خواصّ محارم در باغات خارج شهر همدان و دامنه کوه الوند چند روزی بار اقامت گذاشت. از اتّفاقات، این بلا در آن ولا نیز سرایت کرد و چند نفر از خاصّان حضرت را عقاب مرگ به چنگال وبا اسیر آورد.

جعفر قلی خان نوایی قوریساول باشی و دوستعلی خان بسطامی معیّر الممالك و میرزا مقیم مستوفی ساروی مازندرانی، تصدّق فرق فرقدسا شدند و این بنده مدحت گزار نیز نیم شبی گرفتار این رنج جان گزا آمد. چون بلای وبا از قرار تجربه سه مرتبه است و این بنده به مرتبه اولین که عبارت از خفگی قلب و پیچش سر باشد گرفتار گشتم، لهذا از استعمال آب سیر و تریاک از مرض موت درگذشتم. خلاصه موکب اعلی از دامنه الوند نیز نهضت آرا و روزی چند که عبارت از ایّام عاشوراست، و در قصبه نهاوند بهشت).

۱- . امروزه جصان خوانند در جنوب غربی بدره در خاک عراق امروزی قرار دارد.

۲- . امروزه بدره خوانند در جنوب غربی زرباطیه.

۳- . زرباطیه در شمال غربی مهران در خاک عراق امروزی.

۴- . ملی: (شیراز).

مانند اقامت آرا گردید. اگرچه وجود مسعودش را به سبب هواخوردگی (۱) عارضه [ای] رسید، ولی- الحمد للّه و المنّه- از یاری حضرت خالق و سعی اطبای حاذق، آن ذات کامل الصّفات آسیبی ندید. امیر معظّم اللهیار خان دولوی قاجار که از قرار نگارش به سرداری سپاه ظفر همراه از چمن سلطانیه به سامان آذربایجان شتافت، بعد از شکست (۲) چاپان اوغلی به تبریز رسیده و از همانجا با جمعیّت ابواب جمعی برگردیده در بلده نهاوند از شرف بساطبوسی اعتباری کامل یافت.

تقریبا در این سال در ولایات آذربایجان و عراق و فارس و غیر آن معادل یکصد هزار نفس از بلای وبا جان دادند و بار اقامت در صحرای عدم گشادند. خلاصه بعد از تعزیه داری جناب خامس آل عبا- علیه التّحیه و الثّنا- چند روزی نیز در دار السّرور بروجرد به عیش و نشاط به سر شد [و] نوّاب محمّد تقی میرزا از پیشکش های گوناگون به شاهنشاه عدالت مقرون و تعارفات از حد افزون با امنای دولت همایون خدمت گزار و چاکرپرور آمد.

بعد از آن که از شدّت این بلا در دار الخلافه طهران (۳) و عرض راه اطمینانی دست داد، موکب فیروز به عزیمت رجعت به مقرّ خلافت روی نهاد. دو (۴) روزی در روضه مطهره معصومه قم به زیارت سر شد و روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و هشت، عرصه دار الخلافه از یمن ورود شهریار مظفّر جنّت سیر و سپهر اثر آمد.

ذکر وقوع واقعات در دار الخلافه اعّم از خبر فتوحات آذربایجان و صفحات ترکمان و وصول نوّاب شاهزادگان و غیر آن و سایر وقایع زمان جنت سبز سپهر خضرا

از جمله اخبار سارّه که در دار الخلافه طهران به عرض خسرو صاحبقران رسید،).

۱- . مجلس:+ (فی الجمله).

۲- . مجلس:- (شکست).

۳- . مجلس:- (طهران).

۴- . مجلس: (و).

یکی آن که در ایّام غیبت ولیعهد دوران، متمرّدین ولایت وان به مرافقت اکراد بدنژاد علی الغفله بر سر سلماس ریختند و پس از غارت بی کران خون جمعی بی گناه را با خاک راه آمیختند.

نوّاب ولیعهد دوران بعد از مراجعت به دار السّلطنه تبریز، یوسف خان گرجی را با دسته بهادران و فوج روسیه نو مسلمان به دفع آنها گماشت و پس از حرکت یوسف خان از سلماس، عثمان بیک هرتوشی و نصیر خان بیک، ولد مصطفی خان حکاری [۳۳۴] که با پدر رفتاری برخلاف آداب فرزندی و بردباری داشت، با سه هزار نفر از اکراد آن حدود روی به مقابله یوسف خان گذاشت.

از بخت فیروز خسروی شکست کامل به طایفه اکراد رسید و عثمان بیک و نصیر خان بیک هریک روانه دیار ادبار گردید. یوسف خان بعد ازین فتح نمایان به عزم تسخیر قلعه باشقلان رایت برافراخت و از ابتدا برجی را که در برابر قلعه برفراز پشته و از قادراندازان اکراد مشحون گشته بود، به فاصله دو ساعت مسخّر ساخت. قلعه باشقلان نیز به سهولت به دست آمد و مستحفظین قلعه و برج کلا عرصه شمشیر مجاهدان حق پرست شدند. یوسف خان، ابراهیم خان حاکم باشقلان را مصحوب (۱) عسکر خان افشار ارومی به دربار ولیعهد نامدار فرستاد و تفرقه ایلات را از هر طرف جمع آوری کرده در امکنه قدیم منزل داد. مصطفی خان حاکم حکاری که خود را از اولاد خلفای بنی عبّاس می داند، با هزارگونه امیدواری به تبریز آمد و ساغر آمالش از باده تفویض حکومت آن ولایت لبریز شد. در ازاء این موهبت عظمی، یک نفر صبیّه خود را نامزد حرم محترم نوّاب محمّد میرزا ولیعهد ثانی نموده با اوضاعی شایان به دربار ولیعهد دوران فرستاد و از ظهور قبول این منظور رایت مباهات برافراخت. بعد از مراجعت او، نصیر خان بیک پسرش از دیار فانی رخت بربست و مصطفی خان فارغ از مخالفت پسر نادان بر مسند حکومت حکاری برنشست.

یوسف خان دویست نفر از فوج بهادران را به محافظت قلعه باشقلان گماشت و خود راه (۲) دار السّلطنه تبریز برداشت. نوّاب ولیعهد دوران، ایالت ولایت خوی و سرداری).

۱- . همراه، به همراهی، به مصاحبت.

۲- . ملّی: (راه راه).

آن حـدود را به امیر خـان دولوی قاجار محوّل نموده اختیار قلعه باشـقلان و حکاری و کردسـتان را به عهـده او مفوّض فرمود. بالجمله در همین سال جناب میرزا عیسی فراهانی ملقّب به میرزا بزرگ قائم مقام صدارت عظمی، که از التزام موکب ولیعهدی دور، و در دار السّلطنه (۱) تبریز مشـغول انتظام امور بود، از بلای وبای عام درگذشت و آن منصب جلیل برحسب [امر] خسـرو نبیل به جناب میرزا ابو القاسم ولد ارشد او محوّل گشت.

منصب وزارت حضـرت ولیعهدی به حاجی میرزا موسی خان، ولد دیگر او محوّل شد و نعش آن مرحوم با احترامی تمام روانه ارض فیض محلّ گردید.

تاریخ وفات او از کلک مولف انشاد و درین روزنامچه ثبت افتاد.

لمولفه:

افغان که رفت پاک وزیری ز روزگارعیسی دم و خجسته قدم پیر و رهنمای

عیسی به نام و شد به لقب میرزا بزرگ قائم مقام صدر به باب جهان گشای

فرّخ وزیر راد ولیعهد ملک گیرعبّاس شاه پور شهنشاه پاک رای

زیبنده رخت و نیک پی و شاد و دلپسندفرخنده بخت و پاک و دل و راد و پارسای

بس پاکدل ز کثرت فکر خوشی طلب بس نکته دان ز همّت رای طرب فزای

از صلب شاه مرز عرب آن که ذات اودر انتظام شرع سزاوار مرحبای

جم را خلاص کردی از دام اهرمن بهمن برون نمودی از کام اژدهای).

۱- . ملّی: (دالسلطنه).

گشتم جهان تمام و ندیدم چو او کسی از ابتدا گرفته گذشتم ز انتهای

افتاد در وبا و بمرد آن جلیل مردو ز مردنش غمین همه یاران و اقربای

عالم نهاد ورست ازین بی دوام دهرمینو گزید و رفت ازین ناپسند جای

بگذر دلا ز ذکر عزای چنین بزرگ این قصّه غصّه پرور و این نکته غم فزای

تاریخ فوت او را بنوشت خاوری قائم مقام ملک ببین کشته از وبای بالجمله خبر دیگر که در دار الخلافه جاوید سیر به عرض دارای (۱) دادگر رسید این که: در اوایل شهر ربیع الاوّل سنه یکهزار و دویست و سی و هشت، موازی دوهزار نفر از جماعت ترکمانان تکّه (۲) ساکن مرو، به سالاری مراد سردار و تحریک والی خوارزم و اغوای خوانین اکراد چمشگزک حول وحوش ارض اقدس را تاختند و اسیر و مال فراوان گرفته به مراجعت پرداختند. نوّاب شجاع السّلطنه حسن علی میرزا فرصت جمع آوری لشکر نیافت، لاجرم با هفصد نفر از سواره (۳) مروزی و غلامان جلادت نشان در عقب آن طایفه شتافت [۳۳۵] [و] در چهار فرسخی ارض اقدس به آن جماعت رسید. (۴) مراد سردار تکّه جسارت ورزیده و خود را بر پشته [ای] کشیده در برابر سرکار شاهزاده به مدافعه کوشید. حضرت اشرف بی باکانه مانند شیر ژیان بر آن قوم روباه سان (۵) حمله آور شده و به اندک کوششی از اقبال بی زوال خسروی، بنیاد قرار ایشان را زیروزبر کرد. اسرا و اموال را کلّا ریختند و توسن فرار برانگیختند. حضرت والاـ به نفس نفیس از عقب ایشان تاخت و معادل سیصد نیزه سر و یکصد و پنجاه نفر اسیر از آن قوم بداختر گرفته به مراجعت ارض اقدس پرداخت. جناب معتمد الدّوله العلیّه میرزا عبد الوهّاب نیز).

۱- . مجلس:- (دارای).

۲- . ملّی: (یکه).

۳- . مجلس: (هفتصد سواره).

۴- . ملی:+ (و)

۵- . ملّی: (روباسان).

در اواسط شهر ربیع الاوّل به اتّفاق صید محمّد خان جلایر حاکم کلات شرفیاب آستان کیوان پاسبان شد و حضرت شیخ الملّه و الدّین، شیخ موسی نجفی هم به شفاعت وزیر بغداد استدعای استرداد ولایت مندلیج و دیگر بلاد، وارد دربار معدلت ارکان آمد.

نوّاب حسین علی میرزای، فرمانفرمای مملکت فارس در روز سه شنبه بیست و دویّم شهر ربیع الاوّل از شرف تقبیل سدّه ستیّه اعلی مفتخر گشت. حضرت شجاع السّلطنه نیز در پنجم شهر رجب المرجّب وارد دار الخلافه [شد] و چون خوانین خراسان حضرتش را به داعیه خودسری نسبت داده بودند، بالطّوع و الرّغبه از مرزبانی آن ملک درگذشت. خلاصه چون مدّت هفت سال بود که نوّاب شاهزاده محمّد ولی میرزا بعد از عزل از (۱) والی گری خراسان در دار الخلافه طهران اوقات شریف را صرف می نمود و به سبب برخی رفتارهای ناهنجار که با اهالی محله آبهنه (۲) طهران که محل سکنای او بود به عمل آورد و درین مدّت مدید (۳) مغضوبا در دار الخلافه طهران به سر می برد، لهذا درین سال فرّخ فال به توسّط نوّاب ظلّ السّلطان علی شاه خجسته خصال او را از گوشه بی اختیاری برآورده به صاحب اختیاری دار العباده یزد سرافراز فرمود. محمّد زمان خان، خلف حاجی محمّد حسین خان صدر اعظم حاکم سابق یزد بعد از زیارت بیت اللّه الحرام به دربار فلک احتشام شتافت و از منصب نیابت استیفای ممالک که با برادرش عبد اللّه خان امین الدّوله بود، اعتباری زیاده از حوصله اوهام یافت.).

۱- . ملی:- (از).

۲- . مجلس: (آبهند).

۳- . ملی: (پدید).

بخش ۱۰

بهاریّه سال فرخ مآل قوی ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و مأموریّت میرزا محمّد علی آشتیانی به ولایت ارزنه الرّوم و تفویض امور بابان به ولیعهد دوران

جلوه آرای قله البرز مثال سپهر، اعنی دارای جبل آرای مهر درین سال میمون مآل خجسته چهر بعد از انقضای نه ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز مبارکه جمعه بیست و هشتم شهر رجب المرجّب سنه یکهزار و دویست و سی و هشت هجری مطابق قوی ئیل ترکی از هامون حوت به قلّه جبل حمل میل نمود و نوباوه سرو آزاد قلعه سرحدّ ولایت گلشن را که به عدوان در تصرّف والی بهمن بود، از فرّ حشمت خسرو بهار گشود.

شهزادگان قوای نامیّه هریك در حدی از مملکت خراسان چمن فرمانروا گشتند و برخی نیز مایل گشت کوه و دشت گشته از والی گری ولایت گلشن درگذشتند. خسروگل بر قله البرز مثال گلبن قرار یافت و از چهر تابناکش انوار آتش طور بر ساحات گلزار و مرغزار تافت. شیخ عمامه دار شکوفه تکالیف والی چمن را از دارای بهار شنید و از دار الخلافه گلشن برگردید و وقایع نگار عندلیب به حمل خزاین ارض فیض فرض چمن به مخزن روضه مطهّره گلزار رخت کشید. سفیران باد نوروزی به ذهاب و ایاب پای گشادند و صدراعظم ابر آذار (۱) را بعد از نظم ممالك گلزار به چمن دیگر جای دادند [و] عهد موافقت دارای بهار و سلطان مرغزار به وکالت قائم مقام ابر آذار و سفارت صرصر نجیب).

۱- . ملّی و مجلس: (آزار).

شعار به هم بسته شد و زمام اختیار شهرزور چمن به کف کفایت باد نوروزی، که نایب سلطان بهار است، پیوسته آمد. معتمدین شمال و صبا به نیابت دارای بهار به طوف کعبه گلزار شتافتند و صحن دیوان خانه سلطنت و [۳۳۶] بزم ایوان خلافت به جهت جلوس میمنت مأنوس شاهنشاه معدلت آیت آرایشی تازه یافتند.

بعد از انقضای بزم نوروزی چند روزی به (۱) بهجت و عشرت اندوزی به سر شد و دارای کشور را نوبت اهتمام در نظم مهام بحر و برّ. از قرار تحریر و عرض حضرت ولیعهد دوران، سلطان محمود خان خداوندگار مرزوبوم روم، محمّد امین رئوف پاشای سرعسکر ارزنه الرّوم را در باب کار مصالحت با این دولت ابد ملزوم، وکیل ساخت و مشار الیه نیز در خدمت حضرت ولیعهدی به عرض مراتب معلومه پرداخت. شاهنشاه فیروزی لوا هم، نایب خلافت عظمی را به اتمام این مهمّ وکیل فرمود و معزّی الیه نیز میرزا محمّد علی آشتیانی مستوفی را به ولایت ارزنه الرّوم گسیل نمود. بعد از ملاقات طرفین با یکدیگر، گفتگویی صادقانه کردند و دو وثیقه ترکی و فارسی مشعر بر فصول چند نوشته به هم سپردند. (۲)

چون کار موافقت و مسالمت دولتین علیّتین در همین سال به وساطت جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام و نجیب افندی سفیر آن دولت با احتشام انجام یافت، لهذا بنده مؤلّف از تحریر وثیقه مزبور عجاله روی برتافت. به خواست خدا صورت عهدنامه مبارکه در محلّ خود ایراد و خوانندگان را از ملاحظه آن قرار کار مواحدت دولتین خداداد مستفاد خواهد شد و هم درین سال خدمات سرحدّیه ولایت بابان به عهده کارپردازان حضرت ولیعهد دوران مقرّر شد و از اهتمامات ایشان، عبد اللّه پاشا از حکومت شهرزور معزول و محمود پاشا والی گشته، عامل شغل و عمل معتبر گردید.

ابراهیم خان بادکوبی با سربازان تبریز و مراغه به آن طرف شتافت و تا کرکوک و موصل رفته و پیشکش ها گرفته قلعه کوی را مسخّر ساخت.).

۱- . مجلس:- (به).

۲- . مجلس: (می بردند).

ذکر تصــرّف داود پاشای وزیر بغداد در قصــبه مندلیج و مأموریّت نوّاب محمّد حســین میرزا حشــمت الدّوله به استرداد قلعه مزبور از گماشتگان آن وزیر گیج و پشیمانی داود پاشا و مراجعت شیخ موسی و مأموریّت وقایع نگار به آن ولا

بعد از آن که داود پاشا جناب شیخ موسی نجفی را به استدعای عفو زلّات و استرداد قلعه مندلیج به دربار عالم مدار برانگیخت، به تصوّر این که با وجود توقّف جناب شیخ در دار الخلافه اکنون تصرّف در مندلیج منافی رای امنای دولت قاهره نیست، رشته انقیاد را بگسیخت. مصرف افندی نام معتمدی از خود را با حشری انبوه مأمور کرد و مشار الیه قلعه مزبوره را به شرارت اشرار از آن جا مفتوح آورد و ایمانی خان حاکم فراهان که مستحفظ قلعه بود، راه فرار برداشت و محمّد علی خان کلهر به سبب ثبات قدم دستگیر گشته روی به دار السّلام بغداد گذاشت. بعد از عرض مراتب مزبوره به دارای جهاندار آتش غضب قیامت لهب زبانه کشید و نوّاب حشمت الدّوله مجدّدا به استرداد قلعه مزبوره مأمور گردید خسرو خان غلام گرجی خاصه، که از توادزادگان ولایت تفلیس و از اسرای سال سرداری ایشپخدر سردار مملکت قفقاز است، با جانبازان بختیاری از درگاه آسمان جاه شهریاری امداد او را نامزد شد. قبل از ورود خسرو خان، از طالع فیروز خسرو دوران، قلعه مزبور به تصرف امیرزاده آسمان مسند آمد.

تبیین این مقال آن که، نوّاب امیرزاده بعد از زیارت احکام علیّه با معادل پنج هزار سوار جرّار و پنج عرّاده توپ آتشبار از دار الدّوله کرمانشاهان حرکت نمود و در همان روز ورود از یورش جنود مسعود کلهر و زنگنه و صاعقه باری توپ دوزخ روزنه، قلعه [ای] به آن استحکام را از فرّ طالع شاهنشاه فیروزی غلام در ظرف سه ساعت و نیم گشود. تیغ هندی میلاد و خنجر مصری نهاد، بر جان اشرار بغداد نهاد و قریب هشتصد نفر از آن فرقه را در درکات نیران جای داد. صورت این فتح نمایان در اواخر شهر شوّال المکرّم به عرض شاهنشاه معظّم رسید. خسرو خان غلام گرجی مأمور به توقّف [در] مندلیج گشته

نوّاب (۱) [۳۳۷] حشمت الدّوله محمّد حسین میرزا به دار الدّوله کرمانشاهان برگردید. لقب حشمت الدّوله، در آن اوقات یافت و از اعطای شمشیر مجوهر به وادی مباهات شتافت.

داود پاشای وزیر ازین سوء تدبیر پشیمان شد و معتمدی را با عریضه به دربار علیّه فرستاده به معاذیر ناموجّه رطب اللسان آمد. جناب شیخ موسی شفاعت او را زبان به ضراعت بگشود. شاهنشاه مروّت آیت از فرط رعایت جانب شرع مطهّر معاذیر داود را قبول فرمود و شروطی چند با جناب شیخ به میان آورد و صورت شروط را در فرمانی، که به افتخار داود پاشا شرف صدور یافت، حکم به تحریر کرد:

اوّل آن که، از خانقین عرب و عجم الی بغداد در سر جسر و شریعه امام اعظم، مراسم باج خواهی از زوّار عجم موقوف گردد.

دوّم آن که، خزانه نجف اشرف را که در فتنه جماعت وهّابی به ارض فیض فرض کاظمین- علیهما السّلام- آورده اند، باز به اطّلاع معتمدین عتبات عالیات و معتمدی معتبر از جانب این دولت جاوید سمات برگردانند و طومار ممهوره به دربار معدلت سمات ارسال دارند تا مستوفیان دیوان اعلی در دفاتر معلّی ثبت آرند.

سیّم آن که، در نجف اشرف و کربلای معلّی و کاظمین- علیهما السلام- حکّام خوش رفتار برگمارند و به توقیر و احترام علمای شیعه از عرب و عجم و رفتار با زوّار آن روضات ارم توام همّت مصروف دارند و دعاوی (۲) شرعی اهالی عجم به مجتهدین شیعه رجوع نمایند و از عهده این مهمّات حسب الواقع برآید.

چهارم آن که، علی العجاله مبلغ پنج هزار تومان زر مسکوک به شکرانه این حسن سلوک به دربار معدلت کیش ارسال دارد و همه ساله نیز همت بر انجام این خدمت گمارد.

بالجمله حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار به انجام این خدمات به اتّفاق جناب شیخ موسی مأمور شد و مقرّر گردید که بعد از آن که داود پاشا فقرات مفصّله را قبول کرد، وثیقه معتبری نوشته ممهور به مهر علمای اعلام و اشراف و اعیان دار السّلام به حضرت وقایع نگار سپارد و گماشتگان نوّاب حشمت الدّوله محمّد حسین میرزا به).

۱- . ملی:- (نواب).

۲- . ملی: (دعای).

تخلیه مندلیج پردازند و به معتمدین وزیر تسلیم سازند.

بعد از ورود وقایع نگار به آن دیار، وزیر مزبور مخالفت آن احکام علیّه را در قوّه قدرت ندید و جمیع شروط را ممضی داشته معتمدی از خود به اتّفاق حضرت وقایع نگار و (۱) پیشکشی سزاوار به دربار کیوان مدار گماشته مشار الیه را مقضیّ المرام راجع گردانید.

ذکر تغییر

و تبدیل ولات (۲) خراسان و قزوین و بسطام و تعیین خدمت پاسبان باشی گری و سایر امور ایّام

خوانین مملکت خراسان چون ملاحظه نمودند که نوّاب شجاع السّلطنه حسن علی میرزا را حریف شمشیر و تدبیر نیستند، لهذا تدبیرات اندیشیده از قراری که ذکر شد نوّاب معزّی الیه را در حضرت خلافت- العیاذ باللّه- به داعیه خودسری نسبت دادند و گاه وبی گاه به وساطت معتمدین خود گنجینه این ترّهات را سر می گشادند. (۳) اگرچه دارای عاقبت نگر را علّت این ترّهات معلوم بود و اعتنایی به این مزخرفات نمی فرمود، ولیکن نوّاب شاهزاده به محض اطّلاع ازین اوضاع مصلحت خود را در استعفا دید و در حضرت سلطنت به دقّت تمام و رقّت ما لا کلام مستدعی ترک ایالت گردید. صاحبقران اعظم منظور او را از کمال فراست دریافت نمود و چون نوّاب علی نقی میرزا صاحب اختیار دار السّلطنه قزوین داوطلب این خدمت شده بود، لهذا منصب (۴) والی گری مملکت خراسان را به او مفوّض فرمود. مشار الیه لقب (۵) حجه السلطانی یافت و در غرّه شهر رمضان المبارک به پیشکاری جناب معتمد الدّوله میرزا عبد الوهاب و وزارت حضرت میرزا ابو القاسم اصفهانی مستوفی به صوب خراسان شتافت. اختیار ولایت بسطام نیز به نوّاب شاهزاده اللّهویردی میرزا رسید و به همراهی نوّاب حجّه [۳۳۸] السّلطان روانه آن سامان گردید.).

۱- . ملی:- (و).

۲- . ملّی (ولایت).

۳- . ملی: (سر می گشایند).

۴- . مجلس:- (منصب).

۵- . ملی: (گفت).

چون صاحبقران اعظم معامله ایالت مملکت خراسان را به جهات چند عاریه فهمید، لهذا نوّاب امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل و سرکشیکچی باشی درگاه نبیل را که برادر صلبی و بطنی نوّاب حجّه السّلطان است، به عاریه مأمور به ایالت قزوین گردانید تا خدمات درب سرای همایون معطّل نماند. میرزا اسد اللّه نوری وزیر عسکر به لقب ارجمند پاسبان باشی سرافراز شد و از تفویض خدمت کشیک سرای همایون در غیبت موکب ایلخانی بین الاقران قرین اعتبار و اعزاز آمد. چون مشاغل او در امورات عسکر زیاد بود، لهذا برحسب امر اعلی مستوفی الثّانی میرزا هدایت اللّه ولد مشار الیه به نیابت پدر به انجام این خدمت اقدام نمود. به نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس اذن مراجعت داده شد و نوّاب شجاع السّلطنه به رفاقت معزّی الیه و به جهت معالجه سوء مزاج، روی سعات به دار السّلطنه اصفهان نهاده چندی در آن دیار بهجت آثار به عیش و نشاط و صحبت ارباب انبساط به سر برده باز برحسب احضار در هفدهم شهر ذی قعده الحرام روی ارادت به کعبه آمال آورد.

ذکر ترک عزیمت سفر درین سال خجسته فرّ و وقایع واقعه در دار الخلافه جاوید اثر و زیارت [حضرت] معصومه (ع)

چون درین سال در اطراف ممالک محروسه سلطانی کاری که موجب حرکت رایات ظفر مبانی باشد، نبود، لهذا صاحبقران اعظم (۱) ترک عزیمت سفر کرده اوقات همایون را صرف صید و شکار در ییلاقات شمران و قرب جوار می فرمود. چون شعبه [ای] از جبل مرتفع مطوّل البرز در شمال دار الخلافه طهران به دو فرسنگی واقع و بلوک شمران در دامنه آن جبل مرتفع است، لهذا شاهنشاه آگاه را در هنگام توقّف ییلاقات شمران خیال صعود بر فراز قله (۲) آن کوه باشکوه، خورشیدوار از گریبان خاطر انورش سر برزد و فرّاشان با فرّ و شان دو روز قبل از حرکت حضرت صاحبقران خیمه و).

۱- . مجلس: (معظّم).

۲- . ملی: (قلعه).

خرگاه سپهر ارکان را در آن جا برده، سپهری دیگر برفراز آن کوه سپهر اثر برپا کردند و مباشرین کارخانجات سلطنت انواع مأکولات از اطعمه و اشربه و فواکه و غیره به قدر گنجایش چند روزه برده سفره عام در آن کوه سیمرغ مقام گستردند. شهریار با احتشام در اوایل شهر ذی قعده الحرام در روزی سعادت فرجام سوار بر باره صرصر تک کوه مقام و با جمعی از ملک زادگان و خاصان با احترام، عازم آن قلّه کوه فلک فرجام شدند. از قراری که خود از لفظ گوهربار شاهنشاه تاجدار شنیدم، از هنگام حرکت اعلی از قصر کاوس امامزاده قاسم تا وصول برفراز کوه، مدّت چهار ساعت تمام توسنان باد پاره سپار از گام بدند. برفراز آن کوه چشمه ای است که در شدّت گرمای تابستان آبی که از آن چشمه می تراود، بی امتداد زمانی منجمد می گردد و قرن های نامعدود است که کوه کوه یخ در قله آن کوه بر سر هم ریخته و آب سیال و صخره صمّا باهم آمیخته است.

رودخانه کرج که از سمت غربی دار الخلافه به بلوك شهریار جاری و رودخانه جاجرود که از طرف شرقی به بلوك ورامین ساری است، چشمه هردو یکی [است] و در همان مکان واقع بی شکی است. هوایش در ایّام تابستان به مرتبه [ای] سرد است که زیست بی آتش ممکن نیست. آیا سورت سرمای زمستان چیست؟

خلاصه شب ها برفراز آن کوه آتشبازان زبردست به حکم حکمران هر بلند و پست سحرپرداز و شعبده باز بودند و اهالی دار الخلافه، انوار آتش موسی را در آن کوه طورآسا مشاهده می نمودند. مهدی قلی خان دولوی قاجار از شدّت سرما از پای تا سر منجمد گردید و جناب جالینوس انتساب میرزا محمّد رحیم شیرازی طبیب خاصّه از پیمودن آتش سیّال آن انجماد را رفع گردانید.

مولّف قطعه غزلی در آن اوقات انشاد و برفراز قلّه آن کوه به خاکپای همایون فرستاد. موازی یک قطعه کبک دری زنده [۳۳۹] که از طیور آن جبل ارزنده است، به انعام این بنده مقرّر شد و از ظهور (۱) این عاطفت عظمی بر امثال و اقران مفتخر آمد و هی هذه.

لمولّفه:

ساحت قلّه البرز که شه جسته مکان عرصه طور و در آن نور خدا گشته عیان).

۱- . مجلس: (طیور).

بندگان در طلب نور تجلّی چو کلیم ربّ ارنی همه را ذکر لب و ورد زبان

همگی ما صدق آیه فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ (۱)همگی ما حصل پایه پور عمران

زان تجلّی شد اگر سینه سینا روشن زین تجلّی شده روشن همه تن کون ومکان

زان تجلّی شد اگر جسم جهانی بی روح زین تجلّی شده ساری به تن مرده روان

زآن تجلّی شد اگر موسی عمران مدهوش این تجلّی سبب قوّت هوش است و توان

هر طرف آتشی افروخته از امر ملك که همی گویی از آتش موسی است نشان

کوه طور آمد و هم وادی ایمن الحق اینك این نور حق و آتش موسی برهان

خاوری کحل بصرخواه از آن سنگ که یافت شرف از نور حق و دیده فروز است چنان

ذکر احوال و اوضاع جناب حاجی محمّد حسین خان صدراعظم و موجبات رحلت او ازین سرای وحشت توام و غیره

جناب حاجی مزبور از جمله کدخدا و کدخدازادگان معتبر دار السّلطنه اصفهان و به سبب وفور فراست و کیاست در امور معاملات و دادوستد با مباشرین و رعات و جلب منافع و مداخل از جمیع امورات، بسیار ماهر و نکته دان بود، از فرط کیاست۲.

۱- . سوره طه، آیه ۱۲.

متدرّجا از مرتبه اولین، پایه پایه ترقی کرده تا بالاخره به منصب ارجمند ایالت دار السّلطنه اصفهان برقرار گردید و چندی پس از آن عمل به دربار دولت ابد مدّت شتافته به شرف منصب رفیع صاحب دیوانی و مستوفی الممالکی رسید و از آن مرتبه ترقّی کرده بعد از وفات جناب میرزا محمّد شفیع- رحمه اللّه علیه- صدراعظم شد و دربارش مرجع اهل عالم آمد.

جناب عبد اللّه خان ولد اسنّ [و] ارشد خود را که در اصفهان بیگلر بیگی آن سامان بود، به دار الخلافه آورد و او را در دیوان اعلی مستوفی الممالک کرد. با وجود کثرت مشاغل در دربار دولت، باز به سبب وفور مداخل دست از ایالت اصفهان برنداشت و سالی یک دفعه چند ماهی به آن سامان رفته قرار در کارها می گذاشت.

ولدش عبد اللّه خان امین الدّوله خیالی در خاطر پخت که ولد خود میرزا علی محمّد خان را به جای خویش در اصفهان بیگلر بیگی سازد و بدون مداخله پدر عالی مقدار به جلب منافع آن ولایت پردازد جناب والد بزرگوارش به این معنی راضی نبود و او را منع می نمود. بالاخره حضرت عبد الله خان، حدیث احترام ابوّت و بنوّت را فراموش کرد و به توسّط محارم بیرون و اندرون و تقبّل پیشکش و خدمت فراوان، حضرت صاحبقرانی را به این معنی راضی آورد. صدر معزّی الیه بعد از اطّلاع ازین داستان چاره دفع این واقعه را نداشت، لهذا از فرط غم و اندوه فراوان مریض گشته تن به بستر ناتوانی گذاشت.

[مصرا]ع:

از قضا سرکنگبین صفرا فزود

و علّت مزمن یرقان قبل از سابع رخ نمود. جناب عبد اللّه خان بدون اطّلاع پدر فرمان ایالت اصفهان را به جهت سپر (۱) حاصل کرد و روزی پسر را با خلعت ایالت فرمان حکومت بر سر زد و بدون اخبار به محضر پدر حاضر آورد. از اتّفاقات در همان حالت مولّف این رساله به جهت عیادت جناب صدارت در آن محفل رسیدم و اوضاع و احوال صدر بینوا را بالمشافهه دیدم. بعد از آن که نبیره خود را صاحب منصب خویش دید بی اختیار آهی سرد از دل پر درد برکشید و در بستر در غلطید. روزبه روز مرض تزاید یافت و در صبح روز چهارشنبه سیزدهم شهر صفر المظفّر سنه یکهزار و دویست و سی و).

۱- . ملی:- (پسر).

نه، به سوی دیار آخرت شتافت.

در حقیقت صـدری کریم بود و در ایّام اختیـار در کار با عموم اهل روزگار به ریزش و بخشـش زنـدگانی می نمود. خـدمات دیوان صدارت بدون اسم مزبور به علاوه منصب مستوفی الممالکی به حضـرت عبد اللّه خان ولدش عنایت شد و از ظهور این عارفه کبری قرین مفاخرتی بی نهایت آمـد. تاریخ [۳۴۰] وفات صـدر عالی قدر از کلک مولّف تراوید و درین روزنامچه ثبت گردید.

[مصرا]ع:

حیف دانا مردن و افسوس نادان زیستن

لمولفه:

معدن جود و سخاوت صدراعظم ای دریغ رفت و از آن رفتنش چشم امل در خواب شد

آن حسین اسم و حسن رسم آن که باب جاه اوسجده اهل یقین را تالی محراب شد

تا کلید کلک او در قفل روزی شد به چرخ باب های بسته را از جود فتح الباب شد

از رسوم او فرو بگرفت عالم را ادب زان که ذات پاک زادش منبع آداب شد

گردن همّت نشد از پنجه رادش رهاپنجه اش بر گردن جود و سخا قلّاب شد

درد فقر مستمندان جهان را شد طبیب در مزاج فقر جودش تالی جلّاب شد

تا شهاب کلک او اندر هوای دهر تاخت ز آسمان ملک دیو مفسدت پرتاب شد

از قضای مبرم تب جسم او آمد بتاب رشته ارباب آز از این بلا بی تاب شد

حیف از آن ذات شریف او که در باب ملک کارگاه انتظام ملک بی اسباب شد

رفت در ایّام شیخوخیّت از دنیای پیرباعث حزن و ملال جمله شیخ (۱)و شاب (۲)شد

راه جست از شور فقدانش تزلزل در جهان قلب اهل عالمی لرزنده چون سیماب شد

هرکه بود اندر جهان در ماتم او خون گریست وز بلای او چه خون ها در دل اصحاب شد

داشت از سوگ چنین صدری خبر کاندر ازل چرخ سرگردان مثال هیئت دولاب شد

دست رضوان در گلویش ریخت آب سلسبیل جاودان مست طهور از آن شراب ناب شد

رفت چون از دهر آن بحر سخا کان کرم بحر و کان را هردو قلب از حسرت او آب شد

از برای سال فوتش عقل گفت ای خاوری کو کرم آواره آمد صدر چون نایاب شد بالجمله حضرت اعلی را پس از وقوع قضیّه آن صدر دانا، ملالت بی منتهی دریافت و به جهت رفع ملال به زیارت حضرت معصومه [ع] قم شتافت. پس از مراجعت شوق زیارت بیت اللّه الحرام پیرامون خاطر عاطر گردید و حاجی عبد اللّه خان اصفهانی خواجه سرا و حاجی علی محمّد کاشانی پارسا را از جانب ستر کبری، والده مرحومه عزّت کیش و از قبل خویش به صوب کعبه مقصود نایب گردانید. هر نفری را مبلغ یکهزار تومان زر نقد از وجه حلال امدادی دولت انگریز داد و صیغه نیابت بر وفق شریعت غرّا خواند و هردو را با سامانی شایان فرستاد. غزلی که مطلعش زاده از طبع مبارك شاهنشاه مهان، و ما بقی از این بنده مدحت ارکان و کاشف اسرار نهان است، بر سنگی مرمر منقور و مصحوب حاجی عبد اللّه مزبور روانه آن صوب سعادت دستور ون.

۱- . پیر.

۲- . جوان.

در اصل حرم محترم بیت اللّه الحرام بیادگار منظور آمد.

غزل:

محرمی باید که پیغامی بردنزد جانان نام گمنامی برد

بندد احرامی نخست از احترام در حریمی ره به احرامی برد

از دو چشمش زمزمی سازد عیان ارمغان را مختصر جامی برد

با تن و جان و دلی لبیك گوی پی به درگاه دلارامی برد

هم در آن درگاه تکریمی کندهم بران خدام اکرامی برد

بار یابد چون در آن دلکش حرم قصّه از بی سرانجامی برد

عرض درویشی به سلطانی کنددرد ناکامی به خودکامی برد

دل کند قربانی خدام دوست پیش خاصان هدیه از عامی برد

ذکری از آن جا برد (۱)از عاشقان نامی از خون دل آشنا می برد

نیست عاری گر ز ما ذکری کندنیست ننگی گر ز ما نامی برد

مطلب خاقان مگوید (۲) پیش دوست پخته را عرضی از خامی برد

ذکر ورود نجیب افندی سفیر دولت روم و وقوع مصالحه و تحریر عهدنامه با امنیان دولت ابد ملزوم

در اواسط شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و نه [هجری قمری] نجیب افندی نامی از اعاظم دولت عثمانی به سفارت این شوکت ابد مبانی رسید و مستوفی الثانی میرزا ابو القاسم اصفهانی وزیر خراسان که تازه از آن مملکت مراجعت کرده بود به استقبال او شتافته و مشار الیه را به احترامی تمام دریافته در سرای جناب امین الدّوله عبد اللّه خان مستوفی الممالك وارد گردانید. بعد از رجعت موکب اعلی از دار الایمان قم در عمارت مبارکه [۳۴۱] گلستان به دلالت امیر کبیر محمود خان دنبلی).

۱- . مجلس: (رود).

۲- . ملّی: (مگربد).

قوریساول باشی شرفیاب انجمن حضور رأفت دستور شد و از وفور تفقّدات شاهانه قرین افتخاری نامحصور آمد.

نامه موافقت علامه سلطان محمود خان خداوندگار روم را به آدابی شایسته تسلیم ساخت و امضای وثیقه [ای] که فی مابین جناب محمّد امین رئوف پاشای سرعسکر ارزنه الرّوم و مستوفی الثانی میرزا محمّد علی آشتیانی ترقیم یافته و به دست خط قیصری رسیده بود، نیز داده [و] بعد از عرض پیغامات دوستانه به رجعت دار الوزاره پرداخت.

چون بعضی فقرات در آن وثیقه بود، لهذا حضرت اعلی اعتنایی به آن نکرده، میرزا ابو القاسم قائم مقام صدارت عظمی در مجالس متعدّده با سفیر مذکور مکالمات کرده، در ثانی برحسب امر صاحبقرانی عهدنامه [ای] مقرون به صلاح دو دولت ابد مبانی به اسم میرزا محمّد علی آشتیانی و محمّد امین رئوف پاشای صدراعظم سابق آن شوکت جاودانی به تحریر درآورد [و] بعد از اتمام ممهور به مهر شاهنشاه اسلام [شد] و در هنگام مرخصی سفیر مزبور از دربار فلک احتشام، قاسم خان سرهنگ فوج خاصّه تبریزی به سفارت روم مأمور و عهدنامه مبارکه به او سپرده گشته، به مرافقت نجیب افندی مذکور روانه آن حدود و ثغور شد. امضای این عهدنامه همایون را نیز به مهر سلطان روم، قاسم خان مزبور در حین مراجعت آورد و این بنده صورت آن را درین روزنامچه همایون ثبت و ضبط کرد.

ثبت عهدنامه جات بر ذمّت تاریخ نگار واجبست تا حقیقت قرار و مدار دولت با سایر دول معلوم شود. بعضی از ارباب تواریخ، مطالب دولت را رجوع به عهدنامه جات کرده و مطلقا ذکری از مطالب به میان نیاورده اند؛ مثل جناب میرزا محمّد صادق وقایع نگار مروزی که تاریخ مسمّی به جهانگشایش از مطالب کلّی و جزئی خالی است و این معنی از ملاحظه آن تاریخ، بینندگان (۱) را حالی- رحمه اللّه علیه.

[مصرا]ع:

پردلی باید که بار غم کش).

۱- . ملی: (به بندگان).

صورت عهدنامه دولتین علیّتین ایران و روم

غرض از تحریر این کتاب مستطاب آن که، درین چند سال به سبب وقوع بعضی از حوادث میان دولتین علیّتین ایران و روم اسلام، روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدّل به نقار و خصومت و مودّی به حرب و کدورت گشته بود. به مقتضای جهت جامعه اسلامیّه اسلام و عدم رضای طرفین به سفک دماء و وقوع این گونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مودّت و تجدید دوستی و محبّت از جانب دولتین علیّتین اظهار رغبت و موافقت شده و به موجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بالقابه فتحعلی شاه قاجار- خلّد اللّه ملکه و اقباله- و حکم مأموریّت نامه نوّاب (۱) ولیعهد دوران عبّاس میرزا باوصافه، این عبد مملوک و چاکر جان نثار به وکالت نامه مباهی و مخصوص گشته، از جانب دولت علیّه عثمانی نیز به امر و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان بتحمیده، وکالت نامه [ای] به جناب والی ولایت ارزنه الرّوم محمّد امین رئوف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینه ارزنه الرّوم با جناب سرعسکر مشار الیه ملاقات بعد از مبادله وکالت نامه های مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه به این آیین ترتیب و تعیین یافت.

اساس: از قراری که در تاریخ یکهزار و یکصد (۲) و پنجاه و نه به موجب مصالحه و عهدنامه واقعه گشته، حدود و ثغور (۳) قدیمه و شرایط سابقه از امر حجّاج و تجّار و ردّ (۴) فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولتین علیّتین تماما و کمالا بین الدولتین مأتیّ (۵) و مرعیّ و معتبر بوده به ارکان آن وجها من الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتین علیّتین شرایط دوستی و مقتضای الفت [۳۴۲] و محبّت ابدا در کار باشد. بعد ازین شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانه دو دولت معامله [ای] که مؤدّی کدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد، وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیّه (۶) عثمانی می باشد و در اثنای حرب و قتال به دست دولت فخیمه ایران آمده).

۱- . ملی:- (نواب).

۲- . ملی: (سیصد).

۳- . ملی و مجلس: (سنور).

۴- . ملی: (رود).

۵- . ملی: (مافی).

۶- . ملی:- (علیّه).

از جمله قری و اراضی و قلاع (۱) و فضا و قصبه (۲) حال تحریر از تاریخ این تمسّک معتبره الی مدّت شصت روز به طرف دولت عثمانی تماما تسلیم شود و به مراعات حرمت این مصالحه خیریّه گرفتاران طرفین را بلا‌کتم و اخفا تخلیه سبیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد، از مأکولات و غیرها (۳) عطا شود و به سرحدّات طرفین ایصال نمایند.

مادّه اولی (۴): دولتین علیّتین را در امور داخله یکدیگر مداخله نیست. فی ما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته از جمله محالّی که از توجیهات سنجاقات و کردستان داخل حدودی باشد، سببا من الاسباب و وجها من الوجوه از طرف دولت علیّه ایران مداخله و تجاوز و تعرّض در متصرّفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند، در باب رسومات عادّیه ییلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد، مابین وکلای نوّاب ولیعهد ایران (۵) و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد.

ماده ثانیه (۶): از اهالی ایران کسانی که به کعبه معظمه و مدینه مکرّمه و سایر بلاد اسلامیّه آمدوشد می نمایند، مثل حجّاج و زوّار و تجّار و متردّدین اهالی بلاد اسلامیّه رومیّه، با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف قانون شرعیّه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذالک از زوّار عتبات عالیات. مادامی که مال التّجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیّه ایران نیز با تجّار طرف [دولت] بهیّه عثمانی و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند و به مقتضای شرایط سابقه فی ما بعد در حق حجّاج و تجّار دولت علیّه ایران، تنفیذ اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میر میران کرام و سایر ضابطان و حکّام دولت علیّه عثمانی کمال دقّت و رعایت شود. و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آن جا الی شام شریف از جانب امین (۷) صرّه همایون به معرفت معتمدی متعیّن که در میان آنهاست، نظارت نماید و از مخدرات حرم محترم شاهنشاهی).

۱- . مجلس:- (قلاع).

۲- . ملی: (قضیه).

۳- . ملی: (چیزها).

۴- . ملی: (اول).

۵- . ملی: (دوران).

۶- . ملی: (ثانی).

۷- . ملی:- (امین).

و حرم هـای شاهزادگـان عظـام و سایر اکابر دولت بهیّه ایران که به مکّه معظّمه و عتبات عالیات می رونـد، فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کـذلک در خصوص رسومـات گمرک تجّار و اهـالی دولت بهیّه ایرانماننـد دولت علیّه عثمانی معامله شود و از مـال تجـارت ایشان، یکـدفعه به قرار یکصـد قروش (۱)، چهـار قروش گمرک گرفتـه و به دست ایشـان تـذکره داده مادامی که از دست ایشان به دست دیگری منتقل نشده است، مکرّر از ایشان گمرک نگیرند. تجّار ایران لاجل التّجاره چوپوق شیراز که به دار السّعاده می آورند، در بیع و شرای آن انحصار نباشد و به هرکس که خواهند بیع نمایند و با تجّار و تبعه اهالی دولتین علیّتین که به ممالک جانبین آمدوشد می نمایند، به مقتضای جهت جامعیّه اسـلامیه، معامله دوسـتانه شده و از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند.

مادّه ثالثه: آنچه از عشیره حیدرانلو و سیبکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیّه عثمانی ساکن می باشند، مادامی که در سـمت آنهاست، اگر به حدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند، سرحدداران در منع و تربیت ایشان دقّت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از [۳۴۳] جانب سرحددار، منع ایشان نشود، از تصاحب (۲) ایشان دولت علیّه عثمانی کفّ بد (۳) نمایند. اگر ایشان به رضا و اختیار خود به جانب ایران بگذرند، دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکنند و بعد از آن که به طرف دولت بهیّه ایران گذرند، بعد اگر به خاک عثمانی بیایند قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود.

در صورتی که ایشـان به طرف ایران نگذرنـد و آن وقت از حـدود دولت عثمـانیه تجـاوز کرده خسـارت بزننـد، سرحدنشـینان دولت علیّه ایران در منع و تجاوز ایشان دقّت نمایند.

مادّه رابعه: به موجب شرط قدیم، فراری دولتین از طرفین (۴) تصاحب نشود و کذلک از جمله عشایر و ایلات هرکسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی به دولت فخیمه ایران و از دولت بهیّه ایران به دولت علیّه عثمانی بگذرد. باید آن گذشتگان تصاحب نشوند.

مـادّه خـامسه: آنچه در دار السّـلطنه و سایر ممالک دولت علیّه عثمانی اموال تجار ایران موافق شـرع و دفتر محفوظ نگاه داشـته شده است. از تاریخ این وثیقه در ظرف).

۱- . ملی: (یکصد قروش زر).

۲- . ملی: (نصاحت).

۳- . ملی: (کفایت).

۴- . ملی: (از دولتین از طرفین).

شصت روز در هر محلّی که باشد، به موجب دفاتر مرقوم و معرفت شرع و معتمد دولت ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت، از حجّاج و تجّار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبرا از بعضی گرفته باشند، بعد از افاده و اظهار دولت علیّه ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان (۱) افاده به عهده وکیل آنها در هر (۲) محلّ صادر و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند.

مادّه سادسه: در ممالک دولت علیّه عثمانی از اهالی ممالک طرفین از کسانی که فوت می شود، اگر وارث و وصیّ شرعی نداشته باشد، مأمورین بیت المال، ترکه همان متوفّی را به معرفت شرع دفتری کرده به ثبت و سجلّ شرعی برسانند و آن مال را به عینه در محلّ مأمن تا مدّت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده به موجب دقت و سجلّ شرعیّه، اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادیّه و کرایه محلّ آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا اگر در مدّت مذکوره حریق و تلف شود، ادّعای آن نشود و اگر در مدّت مزبوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظه را مأمورین بیت المال، به اطّلاع معتمد دولت علیّه ایران، فروخته ثمن آن را حفظ نمایند.

مادّه سابعه: به موجب شرط سابقه برای تأیید و تأبید دوستی و مودّت در هرسه سال، یک نفر از طرفین در دولتین علیّتین، معتکف و مقیم باشند و از تبعه دولتین علیّتین که در اثنای حرب به طرفین گذشته اند، در حقّ ایشان بنا به حرمت مصالحه خیریه سیاست این اسائت (۳) نشود.

خاتمه: آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد، بر منوال محرّره که بالمذاکره قرار داده شده و از طرفین قبول گشته، ادّعای اموال منهوبه الصنیعات و تضمین مصارف جزئیه از جانبین، مضی ما مضی گفته، صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیّتین موافق عادت تصدیق نامه ها مبادله شده بواسطه سفراء از تاریخ این تمسّک الی مدّت شصت روز در سرحدّ دولتین به یکدیگر ملاقات کرده به آستانه دولتین ایصال و تسلیم شود و به این جهت وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریّه به مسالمه حقیقیّه از تاریخ تمسّک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره کدورت و خصومت منطفی (۴) بودهش.

۱- . ملی: (همایون).

۲- . ملی:- (هر).

۳- . ملی: (آسأت).

۴- . منطفی: خاموش.

و منـافی دوستی. و خلاف این عهود و شـروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله [ای] جایز ندارنـد و از جانب جناب وکیل مشار الیه نظر به رخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعده الحرام این تمسّک ممهور ممضی شد. الخاتمه بالخیر و السّعاده و الحمد للّه اوّلا و آخرا و باطنا و ظاهرا.

تحریرا [۳۴۴] فی اواخر شهر ربیع الثّانی سنه یکهزار و دویست و سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی ایلچی دولت عثمانی تصحیح شد.

بخش ۱۱

بهاریّه سال میمون فال بیچین ئیل ترکی مطابق با ســنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری و حرکت به سلطانیه و اجماع ملک زادگان و تغییر و تبدیل در ولات و رجعت به دار الخلافه موکب فیروزی کوکب

سلطـان چـارم حصـار، اعنی مهر عـالم مـدار درین سـال میمون آثـار بعـد از انقضای سه ساعت و هجـده دقیقه از شب یکشـنبه نوزدهم شـهر رجب المرجّب سـنه یکهزار و دویست و سـی و نه مطـابق با سـنه میمونه بیچین ئیل ترکی از دار الخلافه حوت به سلطانیه حمل، نقل و تحویل نمود و از نوباوگان نهال خرّم، حشری در اردوی چمن جمع نمود.

چهره گلبن صـفرا رنگ که ولیعهد خسرو سوری است، چون مریضان بستری از سوء مزاج شکایت کرد و دارای بهار طبیب ابر آذار را از دار الملک بحار به معالجت آورد.

نوباوگـان نهـال به دارایی خاورزمین گلشن و دار المرز چمن تغییر و تبـدیل یافتنـد و از فیض موهبت گلشن آرا هریک به مقر ایالت شـتافتند. سـلطان بهار امیرزاده شـقایق مرغزار را بر خیل غزالان قراگوزلو شـعار امیر ساخت و دارای اردیبهشت به رجعت دار الخلافه گلزار تاخت.

امین باد نوروزی به نظم دار السّـلطنه چمن مأمور شد و خسـرو سوری به صـید قلوب عنادل مسـرور آمد. بزم شیلان نوروزی به حکم شاهنشاه تاجدار چون پیرار و پار آراسته شد و از اعطای خلاع زرتار و انعام آن جوهر مسکوک کامل عیار، غبار غصّه و

آزار از صفحه قلوب باریافتگان (۱) دربار عرش مدار برخاسته (۲) [آمد]. بعد از انقضای بزم شیلان اگرچه کاری که مستلزم حرکت موکب ظفرنشان در اطراف ممالک نبود، ولی چون سال قبل در دار الخلافه توقّف دست داده بود، لهذا شاهنشاه عاقبت نگر به سبب ترتیب لشکر، عزیمت سفر فرمود. در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوّال المکرّم از دار الخلافه طهران به روضه دلگشای نگارستان و روز شنبه بیست و دویّم از آن جا به جانب چمن سلطانیّه سبک عنان و یوم چهارشنبه دویّم شهر ذی قعده الحرام، چمن مزبور مضرب خیام ظفر فرجام آمد.

رعایای گیلان از تعدّیات کارکنان نوّاب شاهزاده محمّد رضا میرزا به دربار همایون شکایت آوردند و از فرط مروّت و دادرسی دارای مظفّر شاهزاده آزاده را از ایالت معزول کردند [و] نوّاب یحیی میرزا به والی گری آن مملکت سرافراز شد و حضرت منوچهر خان غلام ایچ آقاسی باشی که از وزیرزادگان ولات ولایت گرجستان و از اسرای سال جدال با ایشپخدر سردار روسیّه بی ایمان و اجلّ مقرّبان دربار خلافت علیّه است، به نظم امور آن ثغور و تربیت شاهزاده ایرج دستور قرین اعزاز آمد. نوّاب حجه السلطان علی نقی میرزا که در سال قبل- از قراری که نگارش یافت- داوطلبانه به دارایی مملکت خراسان رسید، ظرف حوصله اش رفتار با خوانین اکراد را برنتافت و استعفاکنان به دربار جهان مدار شتافت. حضرت والا شجاع السّلطنه حسن علی میرزا که چندی بود به دار العلم شیراز رفته بود، برحسب احضار در مدّت هفت روز، یک ماهه راه را طی کرده در ثانی خلعت والی گری آن مملکت را پوشید و بعد از نزول موکب اجلال به دار الخلافه بی زوال به عزیمت ارض اقدس کوشید. نوّاب علی نقی میرزا را لقب حجه السلطانی به لقب رکن الدّوله تبدیل یافت و مثل سابق به حکمرانی دار السّلطنه قزوین شتافت.

حضرت امام ویردی میرزای ایلخانی کماکان از منصب ارجمند کشیک سرای همایون اعتباری تمام حاصل ساخت و میرزا اسد الله نوری [۳۴۵] نیز به همان شغل قدیم پرداخت.

در زمستان سال قبل نوّاب ولیعهد دوران را سوءمزاجی عارض شده بود و).

۱- . ملی: (بارباختگان).

۲- . ملی: (برخواسته).

جالینوس الزّمانی میرزا احمد طبیب اصفهانی احمدآبادی برحسب امر خاقانی از اصفهان به تبریز رفته در معالجه آن حضرت ید بیضا نمود. درین اوقات که چمن سلطانیّه مضرب سرادقات فیروزی آیات شد، شوق ملاقات فرزند خجسته پیوند شاهنشاه ظفرمند را به پیرامون خاطر خطیر خطور کرد و حضرت ولیعهدی از دار السّلطنه تبریز به سلطانیه بهجت انگیز روی آورد. امیرزادگان معظم، اعنی نوّاب ولیعهد ثانی محمّد میرزا و خسرو میرزا و سیف الملوک میرزا که خلف اسنّ و ارشد نوّاب ظل السلطان و صهر پر مهر نوّاب ولیعهد زمان است، به التزام موکب ولیعهدی از حضور همایون سعادتی از حد افزون یافتند و پس از استیفای حظّ کامل از سعادت حضور شهریار باذل مجدّدا در رکاب ولیعهد دریادل به دار السّلطنه تبریز شتافتند. ایالت ولایات (۱) طوایف قراگوزلو به نوّاب ولیعهد ثانی محمّد میرزا عنایت شد و روز یکشنبه دوازدهم شهر ذی حجه الحرام، موکب با احتشام از چمن سلطانیه رکضت آرا گشته در دوشنبه بیست و دویم شهر مزبور وارد دار الخلافه بهشت آیت گردید. جناب امین الدوله عبد الله خان حسب الامر الاعلی روی به نظم مهام اصفهان گذاشت و نوّاب ولیعهد ثانی محمّد میرزا برحسب صوابدید والد بزرگوار به جهت نظم امور جماعت قراگوزلو از دار السّلطنه تبریز حرکت (۲) کرده همت بر توقّف قصبه جوزقان واقعه در محال مقرّره گماشت.

مثنوی:

هر کجا باشد شه ما را بساطهست صحرا گر بود سمّ الخیاط

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه جنّت است ار چه که باشد قعر چاه).

۱- . ملی: (محالات).

۲- . مجلس: (عزیمت).

بخش ۱۲

بهــاریّه سال فرخ مآل تخاقوی ئیل ترکی مطابق با ســنه یکهزار و دویست و چهل و عزیمت اصــفهان و مراجعت به طهران و حرکت [به] سلطانیه و سایر وقایع آن زمان

عنقـای قـاف خـاور و سـیمرغ کوه بـاختر، اعنی مهر انور درین سال همایون فرّ بعـد از انقضای نه ساعت و هشت دقیقه از شـب دوشـنبه غرّه شـهر شـعبان المعظّم سنه یکهزار و دویست و چهل مطابق سال فرّخ فال تخاقوی ئیل ترکی به عزم آشیانه حمل بال همایون فال گشود و دارای بهار به نظم مملکت گلزار عزیمت فرمود. فتنه جویان دی و بهمن در گوشه خمول خفتند و از نشتر سبزه جهان بین خود را وداع گفتند. غراب امین را امانت به خیانت رسـید و هزاردسـتان نغمه سرا، خلعت وزارت پوشید. نوباوه نهال به حکم دارای بهار در دار السّلطنه گلزار صاحب اختیار شد و موکب سلطان اردی بهشت به سلطانیه چمن پی سپار آمد. سفیر روسـی نژاد شـکوفه از جانب سـردار اسـپند به سفارت گلستان شتافت و وقایع نگار عندلیب به گرجستان گلشن، رخصت سفـارت یـافت. فتنه جویان دی و بهمن باز به فکر مـداخلت در ایران زمین گلشن افتادنـد و نوباوگان نهال به دربار دارای بهار روی نهادند. پادشاه روسـی نژاد شتا (۱) رخت از جهـان بربست و ملـک زاده قوه نامیه، خوارزمیان زاغ و زغن را به یک حمله برشکست.

بعد از انقضای بزم شیلان نوروزی رای عالم آرای همایون به جهت تنبیه حاجی).

۱-. (شتا) واژه ای است عربی به معنی (زمستان).

هاشم خان بختیاری ساکن اصفهان، به عزیمت آن سامان قرار گرفت و دو روز بعد از نوروز فیروز باده هزار سپاه رزم خواه و توپ خانه صاعقه همراه عازم آن دیار جنّت آثار گردید.

تبیین این مقال آن که، این حاجی هاشم خان ولد حاجی رجبعلی بختیاری ساکن محلّه لبنان اصفهان است و برادر زن جناب امین الدوله عبد اللّه خان، چندی بود که از کثرت شرارت ذاتی سر به طغیان برآورد و جمعی از الوار لنبان و الواط [۳۴۶] اصفهان را به پیرامون خود جمع کرد [ه] شب ها به خانه متموّلین و تجّار آن ولایت می ریخت و بعد از تقاضای مال در صورت انکار رشته جان صاحب خانه را از هم می گسیخت. روزها علی رؤوس الاشهاد دیوان خانه و فراشخانه داشت و آدم های شریر او مردمان بی تقصیر را از کوچه و بازار به بهانه گرفته پای آن بیچارگان را به طمع مال در فلک می گذاشت. تا مرحوم حاجی محمّد حسین خان صدراعظم در حیات بود، به سبب وفور دانایی او و بردباری زیاد، این مطلب بروز نمی نمود. هر وقت امری واقع می شد، به کدخدایی می گذرانید و اموال مردم را از خود تاوان داده در اخفای راز می کوشید. بعد از فوت او که ایالت دار السّلطنه اصفهان به میرزا علی محمّد خان ولد امین الدوله مفوّض شد، حضرت امین به سبب واهمه [ای] که از والده آن ولد، که همشیره حاجی هاشم خان است، داشت کفایت این کار را نتوانست و چاره آن را ندانست.

بالاخره روزی حاجی هاشم خان مزبور جوان سید هاشمی نسبی را از دار سیاست آویخت و خون آن سیّد پاکزاد را با خاک راه آمیخت. مادر پیر آن جوان به توسّط علمای اصفهان عریضه (۱) [ای] غیرت انگیز به دربار صاحبقران معدلت آمیز گسیل داشت و صاحبقران شریعت پرور به سبب بازخواست خون آن سید عالی گهر روی سعادت به دار السّلطنه اصفهان گذاشت. در روز ورود موکب مسعود، حاجی هاشم خان با الواط و الوار نامعدود به استقبال (۲) رسید و پس از ورود بلافاصله در پیشگاه سیاست حاضر گشته از دو دیده نابینا گردید. ما یعرف او که از مردم به زور گرفته بود، به ضرب چوب استرداد شد و مرحمت باطنی اعلیحضرت شاهنشاهی مرهم نه جراحات اهل آن بلد جنّت نهادل)

۱- . ملی:- (عریضه)

۲- . ملی: (استیصال)

آمـد. بعـد از تفریغ محاسـبات معلوم شـد که جناب امین الـدّوله حسب الواقع از عهـده امانت برنیامده و مانند پدر عالی گهر از پیشـکش خزاین زر و گوهر و رسانیدن مال و جهات کشور، رضاجوی خاطر شهریار مظفر نشده، امتحانا مبلغ پنجاه هزار تومان نقد در ازاء عفو جرایم تکاهل ازو خواسـته شد و مشار الیه از در انکار برخاسـته، شاهنشاه آگاه [امور] رعیت را خراب و ویران دیده و کار را بی سامان؛ لا علاج منصب دارایی دار السّلطنه اصفهان را به نوّاب شاهزاده سلطان محمّد میرزا، که والده محترمه اش تـاج الـدوله اصـفهانیه و محبوبه خاطر سـتیّه بود، مفوّض و او را از لقب ارجمنـد سـیف الـدّوله و وزارت یوسف خان غلام گرجی سـپهدار عراق، سـربلند نمود. مبلغ دویست هزار تومـان نقـد از اصل مالیات که بر ذمه رعایای پریشان بود، به تخفیف و تصدّق مقرر گردید و جناب امین الدوله ملتزم رکاب فیروزی فرّ آمد.

نوّاب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس که با عمّال و اعیان آن ملک شرفیاب دربار آن بحر فلک فلک گردیده بود، پس از تفریغ محاسـبات و اعطـای سـی هزار تومـان تخفیف از اصل مالیات به مقرّ ایالت برگشت و بعـد از انقضای ایّام صـیام، موکب فیروزی احتشـام در غرّه شـهر شوّال المکرّم عـازم رجعت گشـته از ورود مسـعودش فرق اهـالی دار الخلافه از فرق فرقد درگذشت.

مصـلحت ملکداری مقتضی آن بود که، جناب امین الدّوله با وجود عزل از امارت، پس از آن بر مسند وزارت ننشیند، (۱) لهذا رای همـایون بر آن تعلّق یـافت که به جهت انجـام مهامّ ملکـداری و نظام دربار دولت و کامکاری، وزیری با دیانت برگزیننـد. جنـاب اللّهیـار خان دولوی قاجار که امیری بزرگوار و دربار فلک مـدار را سالار بار (۲) و از شـرف مصاهرت شاهنشاه تاجدار باکمـال اعتبار بود، به منصب جلیل وزارت اعظم سـرافراز گردیـد و از لقب نبیل [۳۴۷] آصف الـدوله گی قرین انواع افتخار و اعزاز آمـد. حضـرت محمّـد حسن خان ولـد ارجمنـدش که بطنا نبیره خاقان ظفرمنـد است، از منصب سالاری بار صاحب نام و لقب شـد. روز هشـتم شـهر ذی قعـده الحرام، موکب فیروزی غلاـم از دار الخلاـفه به بـاغ نگارسـتان نقـل مکـان کرد و پس از مأموریّت جناب منوچهر خان ایچ).

۱- . ملی: (بنشیند)

۲- . رئیس تشریفات (معین، ذیل سالاربار).

آقاسی باشی به نظم مهامّ گیلان روی سعادت به صوب چمن سلطانیّه آورد [و در] یوم هیجدهم شهر مزبور، آن چمن بهجت دستور، مضرب سرادق جاه وجلال شد و عرصه آن دشت وسیع از هجوم شیران بیشه هیجا مالامال گردید. جناب آصف الدّوله وزیر جدید، اوضاعی فراخور احوال منصب وزارت سدید چید و این قصیده غرّا از طبع مولف در تاریخ این وزارت حمید زیب آرای صفحه روزگار گردید.

لمؤلّفه:

بحمد اللّه که شد از سیر چرخ و یاری کوکب وزیر آستان شه امیر آسمان موکب

وزارت با امارت جمع شد در بی قرین ذاتی که کلکش ثانی تیر است و تیغش ثانی (۱)عقرب

وزیراعظم اللّهیار خان آن آصف ثانی که صد افزون ز آصف را به خاک آستانش لب

نظام الملک دربانش گذارد پا چو بر مسندملک شه خاک میدانش فشارد پا چو بر مرکب

ارسطو طور و افلاطون منش بوذر جمهر آیین که باشد آصف بن برخیا طفلیش در مکتب

نصیر الدّین طوسش با نظام الملک ملک آراچو شمس الدین و صاحب در خطاب اهدنا یا رب

علامات وزیران سلف شد محو از خاطربلی چون آفتاب آمد نمی ماند نشان از شب

سر دست وزارت راست کلک او چو شهبازی که ظلم و فتنه اش مانند عصفوری است در مخلب

چو هم صهر جهاندار است هست از هر شریف اشرف چو هم از ایل قاجار است هست از هر نجیب انجب ی)

۱- . مجلس: (تالی)

چنین ذاتی امورات صدارت را بود اولی چنین شخصی مهمات وزارت را بود انسب

بلی اندر موارد نفی از اعلی است بر ادنی بلی اندر صوادر منع بر ابعد ز هر اقرب

چو کلکش را عدو خواری چه باک از کینه دشمن چو ضیغم (۱)را توانایی چه بیم از حیله ثعلب

ز فرط احتسابش عدل اندر جلوه چون آهوز بیم انتقامش فتنه اندر خواب چون ارنب (۲)

ضمیرش را بود با ماه گردون پیش هر دانادواتش را بود با چاه زمزم نزد هر مشرب

همان نسبت که دارد چاه زمزم با چه بابل همان صورت که دارد ماه گردون با مه نخشب

قوام او دوام او یکی لازم یکی الزم وجود او سجود او یکی واجب یکی اوجب

جمال او جلال او یکی حسن و یکی احسن همان او زوال او یکی صعب و یکی اصعب

مه و مهرش دو پیک آید یکی شامی یکی رومی شب و روزش دو خنگ آید یکی ادهم یکی اشهب (۳)

زمین را هرقدر ساحت دوابش را بود مرتع فلک را هرقدر وسعت خیامش را بود مضرب

به عهد عدل او بر گردنی طوق تظلّم نه مگر بر گردن خوبان دلارا طوقی از غبغب

ز توقیعش معطر می شود هر دم مشام جان مرکب مشک اذفر (۴) شد مگر با عنبر اشهب و.

۱- . شیر بیشه.

۲- . ارنب: خرگوش.

۳- . ادهم: اسب خاکستری مایل به سیاهی؛ اشهب: اسب سیاه و سفید.

۴- . اذفر: تیز، تیزبو، تندبو.

ز بدو آفرینش تاکنون از اغلبی افزون سخندان داند این معنی که باشد حکم بر اغلب

أب و امّ را بود نازش ازین فرزند نام آورکسان دارند اگر نازش یکی از امّ یکی از أب

مقیم کعبه شاید گر نهد بر آستانش رخ که می باشد طواف درگهش از هر ثواب اثوب

به هم افتاده خصمانش چه حاجت انتقام وی چنان کز کینه عبد الملک شد چاره مصعب

ز ضرب دست و تیغ او عدو مشهور در عالم یکی از ضرب حیدر شد سمر اندر جهان مرحب

چه بهر از رحمت آبای علوی خصم جاهش راخلف چون ناخلف آمد چه سود از گفتن ارکب

بود جرّاره آتش فشان او طبیب آساکه درمان مریض خصم او را می کند ارجب

دو تن از جو فروشان مدتی گندم نمایی هاهمی کردند تا گشتند خود مردود هر مذهب

[۳۴۸] وجود آصف دوران بحمد اللّه شد باعث که گشت از بار ناهموارشان آسوده هر مکتب

به طول افتادی از اهمال ایشان مطلب عارض وجود او چو آمد در میان کوتاه شد مطلب

چو بر صدر وزارت شد مکین از بهر تاریخش در اندیشه را هر دم خرد می سفت با مثقب

یکی آمد برون از مصرع و با خاوری گفتاوزیر ملک اللّهیار خان تاریخ این منصب

ذکر ورود نوّاب نایب السّـلطنه العلیه و بولکونوک وکیل دولت روسیه و مأموریت وقایع نگار مروزی به تفلیس و اوضاع واقعه تا ورود به دار الخلافه جاوید انیس

اگرچه در عهـدنامه مبارکه که فی مابین دولتین علیّتین ایران و روس بسـته شـد و صورت آن درین کتاب مسـتطاب ثبت است، حـدود جمیع ولایات سوای ولایت طالش معیّن است، ولی جزئیّات اراضـی و صـحاری و کلّ دهات را اسـما و رسـما به سـبب عدم احتیاج قید ننموده اند. درین چهارده سال سنوات مصالحه، اکثر اوقات معتمدین و مهندسین به سرحدّات معلومه می رفتند و دلایل و براهین در باب حـدّ و سـنور با معتمـدین روسـیه می گفتند و جواب ها می شـنفتند. درین سال جماعت روس بر سـر لجاج و احتجاج ایستاده و قرار گفتگو را بر این دادند که محلّ مشهور به بالغلو و گونی و گوگچه تنگیز من توابع ایروان داخل رسـدی روس است و عـدم قبـول این دعوی موجب وقوع دریغ و افسوس حسـین خـان سـردار ایروان مراتب لجـاجت جمـاعت روس را دریـن بـاب عرضه داشت نمـود و ینـارال یرملـوف سـردار (۱) گرجسـتان نیز به جهت اثبـات مطلب خـود بولکونـوک مرزاویـچ وکیـل دولـت روس را بـا شـاهمیر خـان ارمنی ترجمـان فرسـتاده در دربـار دولـت عظمی مهر از سـر گنجینه این ادعا برگشود.

نوّاب نایب السّـلطنه العلیّه به جهت تشخیص همین مراتب احضار شد و حسن خان قاجار قزوینی ساروااصلان نیز (۲) وارد دربار فلک مدار چند روز متوالی حضـرت نایب السّلطنه و جناب آصف الدّوله و ساروااصلان و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که واسـطه صـلح نامه بود و میرزا محمّد علی آشتیانی که بارها با مهندسین روس درین مواد مکالمات می نمود، با بولکونوک مزراویچ و شاهمیر خان (۳) نشسـتند و به رشـته دلایل مسـجّل زبان لجاجت او را بستند. باز از فرط غرور و عدم انصاف موفور خود را راضی نمی کرد و گاهی دعوی خویش را به طور خواهش و استدعا به میان می آورد. بالاخرهن)

۱- . ملی: (سرو)

۲- . مجلس: (از ایروان)

۳- . ملی:- (شاهمیر خان)

صریحا گفت که: عدم حصول این تمنّا موجب ترک مصالحه و وقوع مجادله است و دولت روس را، صرفه ها درین معامله.

شاهنشاه آگاه حضرت میرزا محمّد صادق وقایع نگار مروزی را به سفارت تفلیس معیّن فرمود که شاید ینارال یرملوف را انصافی باشد و مثل مرزاویچ به ناخن بی انصافی چهر موافقت را نخراشد. مرزاویچ را بالمشافهه العلیّه نصایح مشفقانه نمود و یک عدد گل الماس پر ثمن و چند طاقه شال کشمیری به او مرحمت و او را با وقایع نگار روانه تفلیس فرمود.

در همان سفر حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی به سبب اطّلاع از اوضاع دولت های خارج، به منصب ارجمند وزارت امور دول خارجه سرافراز شد و عقاب رایات فیروزی آیات در شب پنجشنبه نوزدهم شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و یک به عزیمت دار الخلافه طهران در پرواز آمد.

نوّاب نایب السلطنه العلیّه به جهت نظم امور همدان که در همان سفر به او مرحمت شده بود و سرکشی محالّ قراگوزلو، روانه عراق شد و نوّاب یحیی میرزا والی ولایت گیلان با جناب منوچهر خان ایچ آقاسی باشی و عمّال و اعیان، در دار السّلطنه قزوین وارد دربار عرش سیاق آمد. چون فی الجمله شورشی در ولایت گیلان واقع شده بود، حضرت همایون، مفسدین را پس از [۳۴۹] تنبیه روانه ولایت سمنان نمود. مبلغ شصت هزار تومان نقد بابت مالیات به رعایای بی سامان گیلان تخفیف داده شد و موکب همایون به دار الخلافه طهران روی سعادت نهاده چند روزی در حدود ساوجبلاغ به صید و شکار، مشغولی دست داد و یوم یکشنبه چهاردهم شهر صفر المظفر عرصه دار الملک ری از؟؟؟ ورودکی داغها بر قلب ساحات جنان نهاد.

[مصرا]ع:

دولت معین و بخت مساعد ستاره یار

ذکر تصرف روسیه در قریه بالغلو و مراجعت وقایع نگار مروزی از تفلیس با انواع افسانه و گفتگو

مرزاویج وکیل دولت روسیه بعد از ورود به دار السلطنه تبریز از رفاقت حضرت

وقایع نگار درگذشت و به تعجیل تمام روانه تفلیس گشت. ذرّه پروری های حضرت صاحبقران را فراموش کرد و به دمدمه و افسون یرملوف سردار را بر سر کار آورد. ینارال مزبور که خود مردی فتنه انگیز بود، کینیاز مستحفظ اوچ کلیسیا را در تصرف قلعه بالغلو اشاره مفسدانه نمود و خود در ظاهر به بهانه نظم حدود داغستان و در باطن به جهت طفره از ملاقات وقایع نگار دولت ابد ارکان پای عزیمت برگشود. کینیاز مذکور برحسب اشاره سردار مذکور قریه بالغلو را تصرّف کرده یک نفر مایور و دویست نفر صالدات در آن جا گذاشته خود به مراجعت اوچ کلیسیا روی آورد و وقایع نگار چندی در تبریز اقامت ورزید تا حضرت ولیعهد زمان از صفحات عراق برگردید. بعد از اخذ دستور العمل در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاوّل روانه ایروان گردید و در ورود به آن سامان، داستان تصرّف روسیه را در قریه بالغلو و عزیمت یرملوف را به داغستان شنید با آن که کینیاز اوچ کلیسیا شرحی به سردار ایروان نگاشته و وقایع نگار را در ایّام غیبت یرملوف از عزیمت [به] تفلیس ممنوع داشته بود، باز مشار الیه ممنوع نگشته از راه بالغلو عازم آن دیار و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاوّل، وارد آن بلده ارم آثار شد. در عرض راه در روز ورود [به] تفلیس، کمال عزت و احترام از وی به عمل آوردند و او را در منزلی مناسب وارد کردند ولیمنوف نام نایب یرملوف حضرت وقایع نگار را ملاقات کرد و مأموریت خود را در باب گفتگوی بالغلو با او به میان آورد. چند روز گفتگو به طول انجامید و بالمآل به جایی نرسید. ولیمنوف به سبب سکوت وقایع نگار، نوشته [ای] به تحریر درآورد و مهر کرده به او سپرد و رخت سلامت از میدان مشاجرت بیرون برد که قریه بالغلو را از جمله رسدی خود دانسته ایم و تصرف در آن نموده ایم. بدون حکم امنای دولت روسیه، تخلیه ممکن نیست، دیگر این همه گفتگو و مشاجره چیست؟

در خلال این احوال، خبر وفات الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه به تفلیس رسید و حضرت وقایع نگار همان نوشته ولیمنوف را دست آویز کرده به درگاه آسمان جاه راجع گردید. بعد از ورود او به دار الخلافه و عرض فقرات معلومه بی تردید و گزافه دریای طوفان زای غیرت ملوکانه را نوبت خروش گردید و نوای کوس تلافی جسارت روسیه روسیه، ساکنان ملاء اعلی را به گوش رسید.

[مصرا]ع:

ببین تا چه زاید شب آبستن است

یکی از مؤیّدات طالع مؤلّف این که، حضرت صاحبقران معظم در بدایت کار به جای حضرت وقایع نگار، این مدحت گزار را می خـواست مـأمور به این خـدمت نمایـد. دو نفر از اربـاب غرض که (فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) (۱) در میـان افتادنـد و به دوستی این وقایع نگار و دشمنی این مدحت گزار قرار را به آن کردار دادند و این سفر بدعاقبت از گردن این بی بضاعت افتاد.

[مصرا]ع: [۳۵۰]

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

ذکر وفات بعضـــی از امراء دربار و شـــرفیابی نوّاب سیف الدّوله سلطان محمّد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش و بخشش او با منتسبان شوکت جاوید قرار

اشاره

یکی از امراء متوفی (۲) در این سال، حضـرت ظهیر الدّوله ابراهیم خان عم زاده بود که ربیب دارای دوران است. مدت بیسـت و دو سـال در دار الامان کرمان به ایالت زنـدگانی نمود و درین سال در دار الخلافه مریض گشـته طایر روح پرفتوحش به عزم غرفـات جنـان بـال گشود. نوّاب شاهزادگـان عظـام و امرای کرام به مشایعت جنازه او پی سـپار شدنـد و از بی وفایی عمر طعنه زنان بر روزگار آمدند. چون برادر بطنی نوّاب محمّد قلی میرزای ملک آرای دار المرز طبرستان بود، لهذا برحسب امر همایون اعلی میرزا محمّـد جعفر حمزه کلاـیی (۳) مازنـدرانی وزیر نوّاب معزّی الیه به جهت نظم کـار ولاـیت و قرار امور بازمانـدگان ابراهیم خـان به دار الامـان کرمـان روی نمود. فرمـان و خلعت ایـالت آن جـا به اسم عبّاسـقلی خـان ولـد اکبرش که بطنـا نبیره صاحبقران معـدلت اثر است، صادر گردیـد و میرزا محمد جعفر بعد از نظم کارها مراجعت کرده اوضاع آن ولایت را معروض رای عالم آرا گردانید.

یکی دیگر از جمله امرای متوّفی، امان اللّه خان والی ولایت کردستان است کهی)

۱- . سوره بقره، آیه ۱۰.

۲- . ملی: (امرا و متوفی)

۳- . مجلس: (کلابی)

اباعن جدّ به این منصب جلیل سرافراز و در هردولت به صداقت خدمت می نموده اند.

مشار الیه با وجود غلوّ در مذهب تشیّع، مدت سی سال از روی کمال تسلّط در میان آن جماعت بر عصبیت حکمرانی می نمود و همواره در حضور اعزّه آن ولایت زبان به تشنیع خلفای ثلاث (۱) می گشود. درین سال از تأثیرات قدر و نحوسات اختر مادّه [ای] از سودا در مزاجش رسوخ یافت و بالاخره مادّه دماغی گشته و کار از معالجه گذشته روی از عالم برتافت. منصب والی گری به ولد ارجمندش خسرو خان که شرف از مصاهرت شهریار زمان داشت، عنایت گشت و از ظهور این عارفه کبری، فرق اعتبارش از فرق فرقد درگذشت. یکی دیگر از جمله وفات یافتگان، محمد حسین خان قراگوزلوست که از بدایت طلوع نیّر این دولت رفیع الشأن تا این زمان، به حکومت همدان و سرکردگی سواره دستجات قراگوزلو می زیست و مدتی نیز در حضرت دولتشاه مرحمت دستگاه محمد علی میرزا با منصب جلیل وزارت آن سرکار با کمال اعتبار و اختیار بر زیر (۲) دستان آن دیار و دربار می نگریست و درین سال دیده بخت بر فقدان آن امیر نامدار و وزیر عالی مقدار گریست. تاریخ ذو القرنین متن ۶۰۴ ذکر وفات بعضی از امراء دربار و شرفیابی نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا به درگاه دولت پایدار و کیفیت ریزش و بخشش او با منتسبان شوکت جاوید قرار ..... ص : ۶۰۳

کردگی دستجات قراگوزلو کماکان به رستم خان ولد اکبرش قرار یافت و در حضرت امیرزاده اعظم و ولیعهد ثانی مکرّم محمّد میرزا که حکمروای ولایات همدان و محالّ قراگوزلو بود، شتافت.

یکی دیگر از حضرات متوفّی، یوسف خان گرجی سپهدار است که در بدایت این سال از قرار نگارش به وزارت اصفهان رسید و در آن جا مریض گشته تصدّق فرق فرقدسا گردید. چون ولد ارجمندش غلامحسین خان جوانی هفده ساله بود و کابین مصاهرت دارای دوران عروس شوکتش را در قباله، لهذا مروّت فطری اعلیحضرت شاهنشاهی از تفویض منصب سپهداری، مشار الیه را مورد مرحمت و تربیت فرمود.

خدمت وزارت دار السّلطنه اصفهان به خسرو خان گرجی غلام خاصه عنایت شد. نوّاب سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزا با جمیع عمّال و اعیان آن سامان و وزیر جدید خجسته ارکان وارد دربار معدلت آیت آمد. درین سفر به جز خدمتی که از مالیات ور)

۱- . ملی: (ثلث)

۲- . مجلس: (زبر)

پیشکش به سرکار خلافت کرد، ریزش غریبی درباره هریک از چاکران حضرت به عمل آورد. مبلغ سی هزار تومان از نقد و زری و اقمشه و غیره به نعام جمیع چاکران دربار علیّه مقرّر نمود [۳۵۱] و بر مراتب برتری خویش از جمیع ملک زادگان افزود. با مؤلّف این روزنامچه زیاده از همگنان همّت ورزید و از همت بی دریغش فزون از حوصله گمان خواسته های ناخواسته رسید.

سعدی:

شرف مرد به جود است و کرامت به سجودهرکه این هردو ندارد عدمش به ز وجود بالجمله حضرت صاحبقران اعظم را از فقدان امرای اربعه مذکوره در فوق، خاطر مبارک بی اندازه ملول گردید و مولف این روزنامچه را به انشاد تاریخ وفات هریک مأمور گردانید. چهار قطعه تاریخ حسب الفرمایش از طبع مؤلّف تراوید و درین رساله به عرض مستمعین رسید.

تاریخ وفات ابراهیم خان:

بود ای دل حیف از ابراهیم خان ابن عمّ حضرت صاحبقران

آن که در کرمان ز انصاف ملک بود چندین سال فرّخ حکمران

دایم از انصاف او در کوه و دشت گرگ خود بر گله می بودی شبان

خوار او گشتند افغان و بلوچ در بلوچستان و هم در سیستان

از شکوهش لرزه اندر قندهاروز جلالش صدمه در هندوستان

بود اندر باب دارا محترم آن ربیب راد دارای جهان

شد جوان و پیر از این غم حزین زان که بگذشت از جهان آن نوجوان

همت او چاره ساز حرص و آزدولت او کارساز انس و جان

عاقبت از تندباد مرگ کردنوبهار شوکتش رو در خزان

داستان زندگانی کرد طی لیک ماند از همتش صد داستان

گفت تاریخ وفاتش خاوری حیف از آن ابن عم ابراهیم خان

تاریخ وفات امان اللّه خان

والی (۱) کردستان:

ببین صیّاد گردون را که دایم هزاران صید در یک دم زند سیخ

به چشم والیان عزّت و جاه به دست انتقامش هست گل میخ

ز کردستان ایران رفت والی قدم زد بر سر ایوان مریخ

امان اللّه خان کاندر عزایش قضا را می کند ایّام توبیخ

به کام دشمنش در روزگاران بدی چون زهر قاتل شهد بطّیخ

بگوش دشمنانش سور سیماب به چشم حاسدانش نور زرنیخ

به رزم او سپهدار اجل تاخت بنای هستی او کند از بیخ

ز کلک خاوری بهر وفاتش بمرد ای حیف خانی کرد تاریخ

مثنوی تاریخ وفات محمّد حسین خان قراگوزلوی همدانی:

محمّد حسین خان فیروزمندوزیری ز دولتشه ارجمند

به خیل قراگوزلویان امیربه کرمان شهان سال ها شد وزیر

کفایت چنانش که در آن دیاردد و دام بودند پیوسته یار

به سن کهولت ز گیتی برست به تخت جنان چون وزیران نشست

ز فقدان آن خان والامقام بشد کار آن مملکت بی دوام

اجل چون رسد کیست شاه و گداتوانگر ز مسکین نباشد جدا

از آن میر گردون توان ای دریغ که خورشید عمرش بشد زیر میغ

چو شد آن سرافراز از جان بری بدین طرز از خامه خاوری

رقم شد به تاریخ بی گفتگومحمد حسین خان قراگوزلو

تاریخ وفات یوسف خان سپهدار عراق:

افتاد وبا به دهر خونخوار افسوس شد یوسف ما نیز ز بازار افسوس

چون رفت سپهدار پی تاریخش گو وای زاین خان سپهدار افسوس ت)

۱-. مجلس:+ (ولایت)

ذکر آمدن رحمان قلی توره خوارزمی به تاخت حوالی ارض اقدس و شکست او از باطن حضرت مقدّس

این رحمان قلی توره ولـد محمّد رحیم خان والی خوارزم است. پدرش درین سال وفات کرد و خود بر تخت خانیّت نشسـته به سنّت رذیله پـدر بـدگهر، به تاخت ارض اقـدس روی آورد. جمعیّتی کامل از جماعت اوزبکیه و ترکمانیه آن ناحیه از سالور و سـاروق و تکه و یمرلی و علی ایلی ساکن ابیورد و درون و مهنه برداشت و به خیال خام تسـخیر ارض اقـدس رانـده علی الغفله در حومه شهر، خیام اقامت برافراشت. از باطن [۳۵۲] فیض توطن (۱) حضرت رضا- علیه التّحیّه و الثّنا- و طالع شاهنشاه فیروزی لوا در همـان شب ورود برفی عظیم باریـدن گرفت و بـادی شدیـدماننـد صرصـر عـاد وزیـدن؛ در ظرف چهـار ساعت انسان و حیوان از حرکت افتادند و اکثری از ایشان از شدّت سرما روی به درکات نیران نهادند. رحمان قلی توره با بقیه آن گمراهان از بیم جان آن چه داشتند، گذاشتند و در همان شب تیره بعضی سواره و برخی پیاده راه سامان سرخس برداشتند.

علی الصّـباح اهل شـهر ازین مقـدمه خبردار گشـته به محلّ اردوی او شـتافتند و بی مایگان از انواع کالای نفیسه مایه ها یافتنـد. اسب و استر و اشتر و چادر و خزانه و انـدوخته کلا در لحظه [ای] به یغما رفت و ابدان خبیثه خوارزمیان طعمه کلاب شـهری و وحشیان صحرا آمد.

رحمان قلی بعد از ورود به سرخس چند روزی استراحت گزید تا بقیه قشون خسته و گریخته اش از هر طرف جمع گردید. دو فوج از ترکمانان سالور و ساروق را به تاخت حـدود جام و سـرجام فرسـتاد و فوجی از آن گمراهان را در منزل شـریف آباد با سـواران نوّاب ارغوان (۲) میرزا که برحسب احضـار نوّاب شـجاع السّـلطنه روانه ارض اقـدس بودنـد، تلاقی دست داد. به حمله [ای] از سواران جرّار کلّا طعمه شمشیر آبدار و گرفتارن)

۱- . مجلس: (مواطن)

۲- . مجلس: (ارغون)

قیـد اسار شدنـد و فوجی دیگر در حـدود ولایت جام به امیر نصـر اللّه خان تیموری، که با جمعیت خود عازم ارض اقدس بود، دچار و جمیعا به دست دلاوران تیموری روانه دیار بوار آمدند.

رحمـان قلی به تلافی این دو وهن عظیم، موازی سه هزار نفر از جماعت قنقرات و طایفه قراقلپاق را با فوجی از سواران سالور و ساروق به سرداری دولت نظربی و عوض ایناق و رجب مهتر و دولت مراد پروانه چی و مراد سردار تکه و تراب بی و سعید نیاز خان، بتاخت حوالی ارض اقدس روان نمود و جمعیت مزبور در یوم چهارشـنبه چهاردهم شـهر رجب المرجّب در سامان ارض فیض فرض، دست به غـارت و یغما گشود و حضـرت شـجاع السّـلطنه ازین معنی آگاهی حاصل فرمود. در همان روز جمعیّتی که در شهر داشت، برداشت و به دفع ایشان همت برگماشت. در دامان اژدرکوه جمعیت خراسانی را با آن جنود شیطانی صف مبـارزت آراسـته شـد و دلیران رزم آزمـا از طرفین به کینه خواهی برخاسـته طـالع فیروزی مطالع دارایی قوت کرد و در انـدک کوششـی دمار از روزگار آن قوم غدّار برآورد. ترکمانان پشت دادند و دلیران جرّار در عقب ایشان روی نهادند. معادل پانصد نیزه سـر و موازی یکهزار نفر زنده از آن قوم بداختر به دست آمد و بقیه السـیف روی به وادی شـکست [نهادند]. نوّاب شـجاع السّـلطنه در همـان محـل اردوی رحمان قلی توره، کلّه مناری از رؤوس منحوس آن مشـرکان برپا نمود و این خبر بهجت اثر را روز عیـد نوروز مسـرعی سـریع، معروض رای جهـان آرا داشـته بر سـرور نوروزی افزود. رحمان قلی پس از وقوع این واقعه از سامان سرخس به صوب خوارزم شتافت و بعد از این شکست، خیال این آرزوی محال در حوالی خاطر فاتر نیافت.

بخش ۱۳

بهاریه سال فرخ مآل ایت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری که سال آخر از قرن اوّل دولت جاوید محل است و حکم سکّه صاحبقرانی و وزیر دفائن قدیمه در امکنه متعدده به آسانی

خسرو صاحبقران اورنگ چهارم سپهر و دارای اولو الامر مهر درین سال فرخنده چهر بعد از انقضای دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شهر شعبان المعظّم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک مطابق ایت ئیل ترکی از شهربند [۳۵۳] حوت به بیت الشّرف حمل خرامید و سکّه صاحبقرانی دارای بهار در دار الضّرب گلزار بر سبایک زرّین و سیمین رعنا و ازهار سکه به زر گردید. دفاین قدیمه که در خزاین گلشن محزون بود، از قوّت قوای نامیه و جلوه گری نمود و خسرو بهارش به معیر الممالك ابر آذار علی الامانه تسلیم فرمود. مغنّیان عنادل و قماری بر منابر شاخسار، جنود نامعدود سبزه و ازهار را به جهاد با لشکر روسی نژاد دی ترغیب نمودند و سفیران شمال و صبا با تحف گران بهای ریاحین در تختگاه چمن پای آمدورفت گشودند.

موکب سلطان فروردین به تدمیر روسی نژادان دی و بهمن عزیمت کرد و نخست از فرّ یاری بخت پایدار و سعی نوباوگان سروهای جویبار و اهتمام سرداران صنوبر و چنار، قلاع محکمه باغ و گلزار را که در تصرف جنود کافر شعار شتا بود، مفتوح آورد و ابر آذار ازین گنبد آبنوسی چون سردار روسی توپ های صاعقه فشان تندر را بر خیول سبزه سرافراز بست و شکوه مرغزار را که نایب سلطان بهار است، از شکست خیول سبزه سرافراز شکست.

دارای بهار، ولیعهد مرغزار را در آن سرافکندگی یاری کرد و از فرّ یاری او باز سر به سرافرازی برآورد. باد نوروزی که والی خاورزمین مرغزار است، به دخول شهر بند گلزار روی نمود و شاهزاده افغان شعار تندر، خزاین قوای نامیه را به پارنج او درگشود [و] خوارزمیان زاغ و زغن که در خاورزمین گلشن سرگرم آشوب و فتن بودند، از غوغای توسنان صرصر نوروزی رم نمودند.

سلطان خردادماه به دار الخلافه گلشن برگشت و حضرت صاحبقران معظّم را از جلوس بر تخت جم درین سال صاحبقرانی سر از سپهر دوّار برگذشت. در دو محفل تحویل و شیلان خطبه صاحبقرانی به نام نامی ذو القرنین ثانی خوانده شد و بدره های سیم وزر به شکرانه این لقب همایون فرّ بر فرق مهتر و کهتر افشانده آمد. در دار الضرب همایون به حکم شاهنشاه معدلت مقرون سکّه صاحبقرانی به سبایک سیم و زر زدند و رخسار سیم و زر از این مصراع موزون تر از سرو کشمر که، [مصرا]ع:

(سکّه فتحعلی شه خسرو صاحبقران)

مفتخر شدند.

درّ اشرفی لفظ کشورستان در عوض صاحبقران زده، ریال را صاحبقرانی نام نهادند و اشرفی را کشورستانی لقب دادند. وزن ریال یک مثقال و نیم نقره و قیمت آن یکهزار دینار و وزن اشرفی هیجده نخود طلا و قیمت نه هزار دینار شد.

در خلال این احوال در بلوک ورامین ری و کوهستانات سمنان و دامغان قدری زر و سیم مسکوک از زیر خاک پیدا شد. یک دانه اشرفی در آن میان سکه شاپور ذو الاکتاف بود. صورت این مدعا از پرده خفا چنین جلوه گری نمود که، صورت شاپور را در بعضی از امکنه فارس و شوشتر بر سنگ نقش بسته اند و از سحرپردازی و نیرنگ سازی لوح نقوش مانوی را درهم شکسته اند. چون صورتی در یک طرف اشرفی به همان هیئت نقش بود، لهذا هرکس که دید بلا تامل همین مظّنه را نمود. بقیه آن، بعضی سکه خلفای اربعه و خلفای بنی امیّه و بنی عبّاس و بعضی دیگر از سلاطین اتراک چنگیزی و تیموری و صفویه حق شناس بود [که] کلاـ به رسم امانت به مقرّب بارگاه سلطنت حسین علی خان معیّر الممالک سپرده شد و در سلک سایر گنج های مخزون شمرده آمد.

پس از انجام این مهام، فرامین واجب الاحترام از مصدر خلافت و حکمرانی به

احضار جیوش بحر خروش ایرانی صادر شد و نسقچیان پلنگ صولت به جهت قوروق (۱) اربناع خمسه و آذربایجان پی درپی سایر و دایر آمد- بمنّه وجوده.

قطعه تاریخ سال صاحبقرانی از طبع مؤلّف تراوید [۳۵۴] و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید.

لمؤلّفه:

شکر کز فرّ خداوند جلیل ذو الجلال سال قرن ثانی است از حضرت صاحبقران

خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آن که زدسکه صاحبقرانی بر زر اینک جاودان

این زمان یک قرن شد کآرایش تاج است و تخت عمر کو تا قرنها بینیم با این توامان

خوش خیالی دارد این شه کاین چنینش بهره هاست بهره ها در خوش خیالی به که دشمن بدگمان

نیّت صافی به کار آفرینش واجب است کاین امانات از خداوند جلیل مهربان

در امانت وانگهی از حق دیانت لازم است در دیانت این چنین شاهی نیامد در جهان

از کیومرثش بود میراث شغل سلطنت پشت در پشتش شهنشاه جهان در هر زمان

خلقت او از نظام مملکت شد تربیت نیت او بر دوام سلطنت شد ترجمان

کثرت اولاد هم باشد دلیلی بر ثبات رو بخوان تورات و از داود در آن جو نشان ق)

۱- . مجلس: (قروق)

یادگار اولادها از صلب این شه یکهزاراین چنین کثرت بماند جاودانی حکمران

سال اول شد ازین صاحبقرانی آشکارزیبد ار صاحبقران تیمور او را پاسبان

از برای سال تاریخش رقم زد خاوری وه که هست این سال سال اول از صاحبقران

ذکر موجبات نقار دولتین ایران و روس و اجماع مجتهدین به جهت جهاد و وقایعی که دست داد

در وقایع سال قبل کیفیت تصرف روسیه (۱) در قریه بالغلوی ایروان بدون اذن از امنای دولت علیّه نگارش یافت و کلک وقایع نگار شرحی از آن قضیه نگاشت.

درین مدت که ولایات گنجه و قراباغ و شیروانات و غیره در تصرّف دولت روس بود، بعد از وفور استیلا و تسلط بنای تعرّض به عرض و ناموس مسلمانان گذاشتند و در باب دین و مذهب و ملّت نیز خاطر قاصر بر ایذا و اضرار گماشتند. این مطلب به توسط علما و فضلای آن دیار و تحریک کارپردازان دربار حضرت ولیعهدی که راضی به مصالحه نبودند و قوام عزت خود را در مخاصمه با دولت روس تصوّر می نمودند، به عرض جناب مجتهد الزّمان حضرت آقا سیّد محمّد ولد آقا سیّد علی اصفهانی ساکن عتبات عالیات رسید و معزّی الیه تکلیف شرعی خود و مسلمانان را در جهاد با کفره روس دید. چون مظّنه داشت که شاید شاهنشاه صاحبقران را بر هم زدن عهد مصالحه روسیه بی ایمان صلاح دولت ابد ارکان نباشد، لهذا در ابتدا آخوند ملّا محمّد رضا نام خویی آذربایجانی معتمد خود را که مردی جسور و بی مبالات بود، با صورت حکم وجوب جهاد به درگاه عالمیان معاد روان ساخت و به استمزاج از خاطر خطیر اعلیه)

۱- . مجلس: (روسیه روسیه)

پرداخت. حضرت صاحبقران شریعت پرور به حکم شرع مطهّر رضا داد و ملّا رضا را با مراتب رضامندی به خدمت جناب مجتهد الزّمانی فرستاد. معزی الیه نیز جمعی از معارف مجاهدین و مروّجین دین مبین را از آن ارض فیض قرین برداشت و روی به آستان معدلت ارکان حضرت صاحبقران گذاشت [و] در اوایل شهر شوال المکرم وارد دار الخلافه طهران گردید و کمال توقیر و احترام از شاهنشاه اسلام و شاهزادگان عظام و امرا و وزرای کرام درباره خود دید.

مراسلات متعدّده به عموم مجتهدین و فضلای بلاد اسلام به تحریر درآورد و عموم مسلمانان را به اقدام در جهاد دعوت کرد. شاهنشاه اسلام، مبلغ سیصدهزار تومان به علاوه مواجب و علوفه سپاه به جهت صرف جهاد معیّن فرمود و به حمل دوابّ توانا از خزانه عامره به اردوی قاهره حمل ونقل نمود. چون در آن اوان، خبر ورود [سر] جان مکداناند کینر (۱) انگریز ایلچی سرکار کمپنی به بندر ابوشهر رسیده [۳۵۵] بود، لهذا میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی حسب الامر حضرت صاحبقرانی به مهمانداری او عزیمت نمود.

تبیین این مقال آن که، هنری ولك وكيل دولت بهيّه انگریز، كه كيفيت احوالش قبل ازین ایراد شده، از جانب اصل دولت در دربار این شوکت جاوید آیت مقیم بود و نوّاب ولیعهد زمان به جهات مختلفه از او ناراضی و اعتنایی زیاده به قول و فعلش نمی نمود.

میرزا صالح شیرازی مهندس را به دار الملك لندن سفیر ساخت و مشار الیه به معزولی هنری ولك از خدمت وكالت پرداخت. ارباب مشاوره دولت بهیّه انگریز قرار دادند که بعد از عزل وکیل دولت، ایلچی سرکار کمپنی در دار الملك ایران وکیل باشد. بنابرآن فرمانفرمای هندوستان ایلچی مشار الیه را به سفارت فرستاد. چون بریدن از اصل دولت و پیوستن به فرع آن خلاف رای امنای دولت جاوید ارکان بود، لهذا جان مکداناند کینر به سبب عدم اذن یکسال تمام در بندر بمبئی توقّف نمود. بالاخره از استدعای متوالیه حضرت ولیعهد دوران، شاهنشاه صاحبقران به این معنی رضا داده و قاسم خان سرهنگ فوج تبریز به جهت آوردن ایلچی مزبور با فرمان قضا دستور روی به بندر بمبئی نهاد. بعدز.

۱- . جان مک دونالد کینز.

از ورود ایشان به بندر ابوشهر- از قراری که ذکر شد- میرزا ابو القاسم مستوفی مهماندار گردید تا از قراری که- انشاء اللّه تعالی- نگاشته خواهد شد، وارد دربار آسمان مدار آمد.

بالجمله در همان اوقات نوّاب شاهزاده محمود میرزا، به ایالت ولایت لرستان فیلی مأمور و نوّاب همایون میرزای برادرش، به حکومت ولایت نهاوند مسرور شد.

بنده مدحت گزار را شاهنشاه اعلی مقدار، به اسم وزارت آن ناحیت فرستادند تا بالاخره مایه عمر گران مایه ام را آن حق شناسان بر باد غارت دادند.

خلاصه جناب امین الدوله عبد اللّه خان که در آن اوقات از عمل معزول و در کنج عزلت به امر دعاگویی دولت مشغول بود، به مهمانداری جناب آقا سیّد محمّد و عموم فضلا مأمور شد و روز شنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم موکب معظّم از دار الخلافه طهران حرکت کرده وارد عمارت مبارکه سلیمانیّه بهجت دستور گردید. پس از چهار روز توقّف، موکب فیروز از آن جا حرکت کرد و روز دوشنبه هشتم (۱) شهر ذی قعده الحرام، چمن سلطانیه از فیض ورود شاهنشاه اسلام، سر به اوج ثریا برآورد. خبر مأموریّت ایلچی روس از جانب ایمپراطور جدید رسید و فرمان همایون به افتخار ولیعهد دوران در باب لوازم ورود او، از مصدر خلافت صادر گردیدند.

ذکر کیفیات ورود نوّاب نایب السلطنه العلیه و ایلچی روسیه و جناب آقا سید محمد و سایر پیشوایان امامیه در چمن سلطانیه و مشاورات در صلح و جنگ و مراجعت ایلچی از دربار فلک اورنگ

نوّاب نایب السّلطنه العلیّه روز جمعه دهم شهر ذی قعده الحرام برحسب احضار شاهنشاه بهرام غلام، در چمن سلطانیه شرفیاب درگاه کیوان مقام گردید.

کینیاز بخسکوف نام ایلچی دولت روسیه نیز به احترامی تمام در همان اوقات وارد دار السّلطنه تبریز و بعد از ظهور اذن از سرکار خلافت، عازم درگاه معدلت انگیز شد.م)

۱- . مجلس: (ششم)

سبب مأموریت این که الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه در زمستان سنه ماضیه به جهت سرکشی ولایات خویش از پطرپورغ حرکت و در عرض راه به سبب ظهور عارضه ذات الجنب (۱) به تاریخ نوزدهم شهر ربیع الثّانی، وداع عالم فانی نمود. قسطنطین برادر کهترش که سردار مملکت له بود، به حکم وراثت و ولیعهدی و تصدیق رؤسای روس، بر تخت سلطنت نشست و پس از قلیل زمانی [۳۵۶] به سبب انکار جمعی دیگر که وحشت کامل از بطش و سیاست او داشتند، رشته امید از پادشاهی بگسست. با برادر دیگرش نیکولای پاولیچ عهد سلطنت بسته شد و قسطنطین در کنجی نشسته آمد. ظهور این دو سبب، باعث اختلاف امت و جماعت گردید تا در نفس پطرپورغ کار به مجادلت و محاربت رسید. جمعی کثیر از هواخواهان قسطنطین تلف گردیدند و بسیاری از ینارالان و بزرگان روس را گرفته در محبس نیکولای محبوس گردانیدند تا بالاخره از ظهور این قتل و قید، شورش تسکین یافت و نیکولای پاولیچ مستقلا بر مسند سلطنت (۲) شتافت.

بالجمله الکسندر پاولیچ در ایّام حیات، تختی بلور به جهت جلوس صاحبقران عدالت دستور تمام کرد، اجل موعود مهلتش نداد که از اهدای تخت مزبور مراتب دوستی باطنی را منظور دارد.

درین اوقات که نیکولای پاولیچ بر اورنگ ایمپراطوری جلوس نمود، سنت ستیّه برادر را ممضی و قبل از آن که ایلچی تعزیت و تهنیت از این دولت مأمور شود، تخت مزبور را با بعضی از هدایای دیگر مصحوب ینارال کینیاز بخسکوف به دربار دارای مظفر برگماشت.

صفت آن اورنگ فلک رنگ این که، قطعات بلور الماس تراش ابیض و فیروزجی متصل به هم و به اندازه سه ذرع طول و دو ذرع عرض، تختی حاصل آورده بودند. بلور فیروزجی منحصر بر پلّه و نشمین بود و بقیّه از بلور الماس تراش ابیض مانند جوهر بیضا جلوه گری می نمود. از هر طرف نشیمن صورت، سه شیر به جهت فوران آب ساخته بودند و در پشت سر آن، صورت خورشیدی از یک قطعه بلور الماس تراش پرداخته. این روایت را درایت ضرور است و ادراک کیفیت آن جوهر صرف بدون درایت نامقدور.ت)

۱- . ملی: (ذات النخیب)؛ درد پهلو، سینه پهلو.

۲- . ملی: (خلافت)

خلاصه در روز سه شنبه چهاردهم شهر ذی حجّه الحرام خسرو خان اردلانی والی کردستان و فرج اللّه خان آدخلوی افشار برحسب امر شاهنشاه تاجدار او را استقبال کردند و بعد از ورود در منزل جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار وزیر اعظم بار اقامت آوردند. روز دیگر میرزا ابو القاسم قائم مقام و حاجی میرزا محمّد رحیم شیرازی طبیب خاصّه، که در آن سفر خطاب مستطاب منشی الممالکی یافته بود و میرزا محمّد تقی علی آبادی مازندرانی منشی دیوان اعلی، به اذن حضرت صاحبقران از جانب جناب آصف الدوله ملاقات و ایلچی را به احترام تمام دریافتند و در روز پنجشنبه شانزدهم شهر مزبور پیشکاران پیشگاه خلافت به احضار وی شتافتند. (۱) به همان سبک و سیاق و قاعده و قانونی که سابق الکسندریر ملوف سردار گرجستان را بار دادند، ایلچی مزبور را نیز با هشت نفر از کرسی نشینان و شاهمیر خان ترجمان در سراپرده همایون، پای برگشادند.

نامه دوستی ختامه ایمپراطوری را داد و زبان به عرض نیاز برگشاد و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نوازشات دیده پس از ظهور نوازشات به آدابی که آمده بود، برگردید.

روز جمعه هفدهم [ذیحجه الحرام] جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد اصفهانی و حضرات عالی درجات حاجی ملّا جعفر و آقا سید نصر اللّه استرآبادی و جناب حاجی سید محمّد تقی قزوینی و سیّد عزیز اللّه طالش با سایر علما و فضلای هر بلد، وارد اردوی کیوان پوی شدند و نوّاب شاهزادگان و جمیع امرا و خوانین و توابین لشکر ظفر قرین به استقبال ایشان سبک عنان آمدند. مجتهدین انام را با انواع احترام و اقسام تکبیرات و درود و سلام وارد خلوت سرای با احتشام کردند و ازدحام خواص و عوام ایلچی و همراهانش حساب ها بردند. روز دیگر به همین سیاق جناب مجتهد انام حاجی ملّا احمد نراقی و مرجع الایّام حاجی ملّا عبد الوهاب قزوینی وارد [۳۵۷] گشتند و از اجماع مجتهدین عظام در اردوی ظفر فرجام و تحریض جهاد با کفره ظلام عموم لشکر به طیب خاطر از جان و سر گذشتند. مجتهدین را کلّا صورت فتوی این که: جهاد با کفره روسیه واجب است و منکر این عمل، متابعت شیطان و خلود در نار نیران را طالب.د)

۱- . مجلس: (به احضار می شتافتند)

شاهنشاه آگاه به سبب رعایت شریعت غرّا، این معنی را مصدق می بود و نوّاب نایب السلطنه نیز به جهات مختلفه تصدیق می نمود. جمیع امرا و وزراء اقدام در جنگ را راغب بودند، مگر جناب مستطاب معتمد الدّوله میرزا عبد الوهاب و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر امور دول خارجه که به جهت ملاحظه عواقب کار این معنی را انکار می نمودند. جناب آقا سیّد محمد و سایر آن دو نفر را پیغامات واهمه انگیز دادند و پس از آن پیغامات از واهمه تکفیر، دیگر لب به انکار برنگشادند.

ایلچی دولت روسیه با امنای شوکت علیّه هرچه سخن از صلح گفت، به جز انکار از آن و اصرار در جنگ جوابی نشنفت. چون از قانون ملت داری بی وقوف (۱) بود، سخن از قاعده دولتداری ادا نمود، که درین اوقات لازم چنین بود که به جهت ادای آداب تعزیت و تهنیت ازین دولت ابد آیت در فرستادن سفیر مبادرت شود، حال که از طرف ایمپراطور جدید اقدام در تشید (۲) بنیان موافقت شدید شده، اصرار در جنگ دور از انصاف است و مهجور از رسوم انتصاف. اگرچه موافق قاعده دولتداری این معنی حقیقت داشت، ولی از باطن ملّت حنیف امری تازه واقع شد که اولیای دولت قاهره را در جواب این فقره نیز عاجز گذاشت. کینیاز و سرحدّداران پنبک و قرا کلیسیا از حد خود تجاوز کردند و به آباران ایروان آمده رفتاری خلاف طریقه مسالمت به عمل آوردند. بالاخره ایلچی استدعای ملاقات مجتهدین عظام را نمود که خود از تعهد رد ولایات و اخراج روسیه از سرحدات ایشان را راضی دارد و همت بر انجام تعهدات خویش گمارد. مجتهدین در جواب فرمودند که: مهربانی با کفار بنابر نص کلام ایزد جبّار حرام است و این معنی خلاف رسوم رسول انام و در صورت رد ولایات باز جهاد با ایشان واجب تر از روزه ماه صیام است.

شاهنشه شریعت پرور بالمشافهه العلیّه به ایلچی فرمایش فرمود که: اکنون امر دایر فی مابین قوام ملت و صلاح دولت است و اختیار قوام ملت مرجّح بر صلاح دولت؛ در جایی که پای ملّت در میان است، دولت را منزل بر طاق نسیان.

کوتاهی سخن، بعد از مکالمات بسیار، عموم مجتهدین ملت و ملتزمین حضرت،د)

۱- ملی: (موقوف)

۲- - ملی: (بستند)

جنگ را بر صلح ترجیح دادند و شقّه رایات ظفر آیات را به عزم جهاد با آن طایفه کفر علامات برگشادند. ایلچی بعد از یأس فراوان، تخت بلور و هدایای دیگر را داد و پای عزیمت به مراجعت برگشاد. مبلغ یکهزار تومان زر نقد و چهار طاقه شال کشمیر سوای انعام همراهان به انعام ایلچی به تنهایی عنایت شد و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذی قعده الحرام به مهمانداری میرزا اسماعیل انجدانی فراهانی منشی مدبّر امور غربا، روانه آذربایجان و آن ناحیت گردید و از آن جا نیز عازم تفلیس گشت و کار دولتین بهیّتین از مصالحت و مسالمت و مراودت درگذشت.

شعر:

قضا چون به گردون فرو هشت پرهمه عاقلان کور گردند و کر

ذکر مأموریت نوّاب شاهزادگان و امرا به اطراف ولایات متصرّفی روسیه

و فتوحات خوی (۱) و قصبات و ولایات قراباغ و گنجه و شیروان و طوالش و غیره و ورود ایلچی دولت انگریز

بعد از روانه شدن ایلچی دولت روس، به اقتضای مصلحت شوکت ابد مأنوس، نوّاب شاهزاده اسماعیل میرزا و قادر اندازان استرابادی و هزار جریبی [۳۵۸] و فندرسکی به منقلای موکب فیروزی کوکب در روز دوشنبه چهارم شهر ذی حجه الحرام از چمن سلطانیه روانه آذربایجان و پس از آن محمد قلی خان دولوی قاجار خلف ارجمند جناب آصف الدّوله العلیه اللهیار خان، با دستجات خواجه وند و عبد الملکی و مافی، در روز جمعه هشتم عازم آن سامان و نوّاب نایب السّلطنه در روز دوشنبه یازدهم به صوب دار السلطنه تبریز دامان برزده و جناب آقا سید محمّد و سایر مجتهدین و فضلا به جهت تحریص مجاهدین در روز پنجشنبه چهاردهم، عزیمت را سبک عنان و حاجی محمد خان دولوی قاجار با دسته توابعی به جانب ولایت طالش شتابان آمد. احکام عدیده [ای]ی)

۱- . مجلس: (قری)

به عهده حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان ساروا‌صلان صادر شد که در اخراج طایفه روسیه از قریه بالغلو و حدود گوگچه دنکیز حاضر و آماده شوند.

موکب فیروز در روز پنجشنبه بیست و یکم شهر مزبور از راه ارمغان چای نهضت آرا و روز سه شنبه بیست و ششم [ذی حجه الحرام] ساحات اردبیل مضرب خیام ظفر فرجام (۱) گردید و در همان روز ورود از جانب حاجی محمّد خان دولوی قاجار که مأمور به حدود طالش بود، موازی سی نیزه سر و بیست نفر زنده از روسیه بداختر و دو (۲) عرّاده توپ البرز پیکر در نظر فیروزی اثر جلوه نمود. تبیین این مقال آن که بعد از ورود حاجی محمد خان به محال اوجارود، به قریه گرمی که در تصرف جمعی از صالدات روسیه بود، تاختن آورده از یمن طالع خسروی آن محل را به قهر و غلبه گرفته سرها و اسرا و دو توپ معروضه را به اردوی اعلی گسیل کرد.

روز دیگر مسرعان بشارت رسان از جانب حسین خان سردار ایروان رسیدند و از مژده فتوحات سردار، بهجت افزا خاطر شاهنشاه تاجدار گردیدند. تفصیل این اجمال آن که، حسین خان در یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی حجه الحرام از کیفیت احکام قضا نظام آگاه (۳) [شد] و با استعدادی تمام در شب جمعه بیست و دویم شهر مزبور بر سر سنگر باش آباران که مشحون از یکهزار نفر صالدات روسیه بی ایمان بود، تاخت و بعد از فتح سنگر، اکثری از آن جماعت را روانه داربوار ساخت. کینیاز آن جا با بقیه السیف به جنگل گریختند و خاک نام و ننگ بر سر بیختند. سبحان قلی خان قاجار قزوینی نیز در همان شب جمعه بر سنگر بالغلو یورش برد و بعد از فتح آن جا، ده عراده توپ گرفته و جمیع مستحفظین آن سنگر را به دست شحنه اجل سپرد. حسن خان ساروا‌صلان از طرف کمری بر قراکلیسیا راند و چهارهزار نفر صالدات روسیه و مردان ارامنه را آیه (وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِینَ كَافَّةً) (۴) به گوش هوش برخواندند. دو (۵) عراده توپ گرفته و جمعی از نسوان ارامنه را گرفته محالّ شوره گل را یکباره از لوث وجود آن ناپاکان پاک کرده بوداق سلطان آیرملو را با سایر مسلمانان به چخور سعد (۶) ایروان آورد.ت.

۱- . مجلس: (فیروزی لوا)

۲- . ملی: (ده)

۳- . مجلس: (احکام)

۴- . سوره توبه، آیه ۳۶؛ ملی و مجلس: (فَاقْتُلُوا)*

۵- . ملی: (ده)

۶- . چخور در ترکی به معنی فرورفتگی زمین است و در این جا مقصود، زمین پست طرفین ارس است.

تقی خـان بزچلوی سـاکن گوگچه دنکیز (۱) از طرف دره چچـک بر سـر اسـبان توپ خانه کینیاز که در حمزه چمنی بودنـد، تاختن نموده و مسـتحفظین را یک جا از تیغ (۲) گذرانیده و اسبان را گرفته کینیاز پای فرار به قراکلیسیای پنبک برگشود. این فتوحـات متوالیه در یکشب از فرّ طالع خسـروی نقاب از چهره برگشود. سـرها و اسـرا در پیشـگاه حضور انور جلوه نمود. نوّاب نایب السّـلطنه بعد از ورود به تبریز اولا الکسـندر میرزای والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکاری را با تـدارکات لازمه از نقد و غیره به صوب گرجسـتان و شـیروان و شـکّی روان فرمود و حاجی محمّد خان قراگوزلوی کبوتر آهنگی را بـا فوجی از غازیـان به اتفاق مصـطفی خان شـیروانی نامزد نمود. پس از آن امیر خان قوانلوی قاجار [۳۵۹] سردار با مهدی قلی خان جوانشـیر از راه مقری و محالّ برگشاط (۳) روانه کرد و هریـک از مأمورین را فرمایشات در باب اجماع ایلات و اجتمـاع اهـالی ولایات به عمل آورد و خود- متوکلا علی الله- به آراسـتگی تمام در روز شـنبه بیست و دویم شـهر ذی حجّه الحرام روانه قراباغ شد و روز جمعه بیست و شـشم شهر مزبور از باده فتوحات نمایان تر دماغ آمد. تفصیل ماجرا این که، طایفه روسـیه از عزایم ملوکانه صاحبقران کشورستان آگاه شدند و ده (۴) هزار نفر صالدات مسـتحفظین محالّ گروس و خنزیرک و چناقچی را به قلعه شوشی خواسته مهیّای کارزار آمدند.

صالـدات مزبور در عرض راه بـا نوّاب اسـماعیل میرزا تلاـقی کردنـد و از طرفین آتش حرب شـعله کشـید. حـاجی آقا لر بیک قرابـاغی هم بـا فوجی از اهـل قرابـاغ از عقب روسـیه درآمدنـد و مجاهـدین اسـلام به شوق جانفشانی و جانسـتانی بر آن جنود شیطانی حمله آور شدنـد. نوّاب ولیعهـد زمان نیز در هنگام گیرودار در رسـیده خیول مجاهـدین را یاور کردنـد. (۵) از هنگام زوال تا وقت غروب، جنگ پیوسته بود تا بالاخره از فیض بخت شاهنشاه با احتشام و برکت (۶) تکبیرات مجاهدین اسلام رشته قرار آن کفره ظلام گسستهب)

۱- . مجلس: (گوگچه و نکیز)

۲- . ملی: (منع)

۳- . نـام منطقه اطراف رودی به همین نـام در جنـوب گروسـی. این رود به ارس می پیونـدد. (ر. ك: سازمـان اداری حکومت صفوی، صفحه ۱۹۵).

۴- . مجلس: (دوهزار نفر)

۵- . مجلس: (گردید)

۶- . ملی: (موکب)

آمـد. موازی پانصـد نیزه سـر و یک هزار نفر زنـده از آن قوم بـداختر و چهار عراده توپ و سایر اسـباب دیگر به دست آمـد و سرهـا و اسـرا در روز چهارشـنبه یـازدهم شـهر محرّم الحرام سـنه یکهزار و دویست و چهـل و دو در خـارج اردبیـل منظور نظر شهریـار حق پرست شـد. در قلعه جات گروس و خنزیرک و چناقچی، مسـتحفظین امین نهادنـد و آن چه لوازم مایحتاج بود، به ایشان دادنـد. بالجمله حاجی محمـد خان قاجار دولو بعـد از تصـرف قلعه گرمی به همراهی میر حسن خان ولـد مصـطفی خان طالش و آقا سـلیمان گیلانی سـرهنگ فوج شقاقی بر سر قلعه لنکران رفتند و از باطن اسلام و یمن بخت شاهنشاه با احتشام آن محکمه محکم را به اندک کوششی گرفتند.

از غرایب اتفاقـات آن که، در چهـارده سال قبل ازین- از قراری که ذکر شـد- جماعت روسـیه بـد آیین قلعه لنکران را در (۱) شب تاسوعا برگشادنـد و باز در همان شب از تصـرف دادند. اموال اندوخته در آن قلعه کلّا غازیان مظفر را کسـیب شد و مژده این فتح نمایان در روز پنجشـنبه دوازدهم شـهر محرّم الحرام سامعه افروز اولیای دولت جاوید نصـیب آمد. دویست نفر اسـیر با چند (۲) عراده تـوپ در همـان روز منظـور نظر اولیـای دولت شوکت همـایون گردیـد و فرمـان اعلی به تخریب قلعه لنکران به شرف صدور رسـید. در نهضتی از مجاهدین اسـلام قلعه سالیان نیز مفتوح شد و پیکر مخالفین از ضـرب خنجر مؤالفین مجروح آمـد از جمله اجناس متبره در قلعه سالیان، یکصـدهزار خروار آرد بود که مجاهـدین را بر کسـیب افزود و باقی غنایم را بر این فقره قیاس می توان نمود.

حکومت ولاـیت طـالش با لقب اسـبق المجاهـدین به میر حسن خان ولـد مصـطفی خان داده شـد و ابواب مرحمت بی کران بر چهره او گشاده آمد. معادل پنج کلّه منار در برابر معابر شرقی اردبیل از رؤوس منحوس روس افراشته گشت و در امتداد زمان، این آثار شـگرف در روزگار به یادگار گذاشـته [شد]. موازی چهارصد نفر از اسـرای آن قوم بد اختر با ده عرّاده توپ به انعام سرکار شاهزاده سـیف الدّوله العلیه سلطان محمود میرزا (۳) به اصـفهان فرسـتاده و بقیه اسرا برحسب امر اعلی عزیمت [به] دار الخلافه طهران را آماده آمدند بالجمله نوّاب نایب السلطنه اغورلو خان پسر جواد خان زیادلوی قاجار حاکما)

۱- . ملی: (تا)

۲- . مجلس: (سه)

۳- . مجلس: (محمد میرزا)

گنجه را خواست و او را به اتفاق محمـد ولی خـان افشار ارومی با نوشـتجات متعـدده [۳۶۰] مشـعر بر تحریک علما و فضـلا و ایلات روانه گنجه نمود. علی قلی خان (۱) آقـای برادر اغورلو خان را که در ایروان بود، از راه ایروم (۲) بر سر ایلات قاجار و آیروملو (۳) و قزاق و شمس الدینلو روان فرمود.

پس از ورود اغورلو خـان به حوالی گنجه، مردم شـهر و ایلات هجوم کرده سر به شورش برآوردنـد و ایلات قزّاق و شـمس الـدّینلو مورد خود را که به زبـان معروف عبارت از ایل بیگی است، مقتول کردنـد. روسـیه ساکن گنجه و زورآباد به فکر کار افتادند و روی به شـهر گنجه نهادند. اهالی شـهر و ایلات را در خان باغی گنجه با روسیه مقاتله [ای] خشنا رخ داد و باطن ائمه اطهـار و طـالع شاهنشاه تاجـدار یاری کرده جمعی از روسـیه قتیل و فوجی دسـتگیر و موازی هشت عراده توپ به دست غازیان شیرگیر افتـاد. معـدودی از آن طـایفه بـا یـک عرّاده توپ به جـانب شـمکور پای فرار گشودنـد و اغورلو خان جمعی از سواره ایلات را به تعـاقب فرسـتاده در خرابه شـمکور آنهـا را کلّا اسیر نمودنـد. قلیلی از ایشان در ظلمت شب فرارا به جانب تفلیس تاختند و احمال و اثقال خود را تماما انداختند.

اغورلو خان از فیض همّت دارای زمان وارد گنجه گشـته در مکان اصـلی آباء و اجـداد برقرار گردیـد و صورت ماجرا در روز یکشـنبه یازدهم شـهر محرّم الحرام به عرض شاهنشاه تاجدار رسـید. سـرها و اسرا نیز از نظر انور گذشتند و برحسب امر ولیعهد دوران، عبد اللّه خان دماوندی و نوروز علی خان سـرکرده دسته سمنانی، مأمور به محافظت قلعه گنجه گشتند. امیر خان دولوی قاجـار سـردار نیز بـا فوجی از سواران جلادت آمیز مأمور به توقّف آن ولا‌یت شـد و خـاطر هواخواهان آسوده از فتنه روسـیه ضلالت آیت آمد.

خلاـطه مصـطفی خـان شـیروانی هم تـا حوالی شـیروان رفت و از اردوی معلّی ابراهیم خان قاجار دولو با دو (۴) عراده تـوپ و جمعی از غازیـان کینه جو از طرف سالیـان و حـاجی محمّـد خان قاجار نیز با سواران و پیادگان جرّار به عزم حمایت مصـطفی خانه)

۱- . مجلس:- (خان)

۲- . مجلس: (اروم)

۳- . ملی: (آیرلوملو)

۴- . ملی: (ده)

شیروانی و محمّد حسین خان شکّی روانه منزل جواد شدند.

روسیه شیروان و شکّی، کار را دیگرگون دیدند و هردو ولایت را بدون منازعه خالی کرده خود را به محل برمکك که در آن جا سقناقی محکم بود، کشیدند. و مصطفی خان در شیروان و محمد حسین خان در شکّی پای به حکمرانی افشردند و از بخت فیروز خسروی گوی افتخار را از میدان بیرون بردند. کینیاز قرا کلیسیا از عزیمت حسن خان سارو اصلان، خانه و عمارت و انبار و مایملك خود را یك جا آتش زد و نیم شبی به قلعه لری شتافته در آن جا محصور شد.

مختصر کلام از روز جمعه بیست و دویم شهر ذیحجه الحرام تا روز جمعه هشتم (۱) شهر محرّم الحرام، ولایتی به آن طول و عرض از باطن ائمه انام و بخت فیروز شاهنشاه اسلام ضمیمه ممالك سلطانی شد و قریب به چهارهزار صالدات قتیل و اسیر سپاه حضرت صاحبقرانی آمد و آذوقه و اندوخته چهارده ساله سنوات مصالحه، کسیب غازیان ظفر مبانی [شد]. نوّاب شیخعلی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و تویسرکان از منزل اردبیل با فوجی از غازیان ظفر دلیل به عزم استخلاص قلاع قبه و بادکوبه مأمور و روان گردید و موکب ظفر کوکب به عزیمت قلعه شوشی در روز شنبه بیست و یکم شهر محرّم الحرام از خارج دار الارشاد اردبیل حرکت کرده، روز سه شنبه بیست و چهارم [محرم] در کنار رودخانه طویله شامی یك فرسخی اهر، قبه خرگاه آسمان جاه به ماه رسید. جناب آصف الدوّله العليّه اللهیّار خان وزیر اعظم با بیست هزار لشکر جرّار و ده عرّاده توپ صاعقه بار به التزام رکاب نوّاب ولیعهد دولت پایدار مأمور شد و از اعطای مبلغ یکصد هزار تومان زر نقد که در مصارف غازیان همراه صرف شود، بی نهایت مسرور آمد. حکم محکم چنین شرف [۳۶۱] صدور یافت که: بعد از فتح قلعه شوشی به استخلاص گرجستان و ولایت تفلیس روند و بر هم زدن بنیان روسیه پر تلبیس شوند.

در صبح جمعه بیست و هفتم (۲) [محرم] از خارج اردوی انجم تحشّم حرکت کرده، روز چهارشنبه دهم شهر صفر المظفّر در خارج قلعه شوشی وارد معسکر ولیعهد مظفّر آمد. در خلال این احوال، جان مکدانلد ایلچی جدید دولت بهیّه انگریز به مهمانداریم)

۱- . مجلس: (بیستم)

۲- . مجلس: (بیست و هشتم)

میرزا ابو القاسم اصـفهانی مستوفی روز یکشنبه بیست و نهم شهر محرّم الحرام وارد اردوی کیوان مقام شد و برحسب امر اعلی، محمد حسن خان قاجار نسـقچی باشـی و محمد ولی خان قاسـملوی افشار به اسـتقبال او شتافتند و مشار الیه و همراهان او را به احترام تمـام وارد اردوی کیوان مقـام کرده در منزلی مناسب اقامت یافتنـد. روز دیگر میرزا محمـد صادق مروزی وقایع نگار و داروغه دفترخانه عطارد قرار و میرزا فضل الله علی آبادی مازنـدرانی مسـتوفی دیوان سـعادت آثار حسب الامر دارای تاجدار او را دیدن کردند و در روز پنجشـنبه چهارم شهر صفر المظفر پیشکاران پیشگاه انور مشار الیه را به قانون مشروطه (۱) [ای] مکرر و آدابی در خور به حضور صاحبقران معدلت پرور آوردند.

[مصرا]ع:

این زمان بگذار تا وقت دگر

ذکر مجادله فی مابین نوّاب نایب السـلطنه العلیه و ینارال مددوف سردار دولت روسیه در خارج قلعه گنجه و وقایع قضیه اتفاقیه از حکم تقدیرات ازلیّه و تدبیرات لم یزلیّه

پس از آن که محـالّ گروس و خنزیرک و غیره، که از معظمات ولایت قراباغ است، به دست آمـد و عموم اهالی آن ولایت از مسـلمانان و ارمنی تابع دولت ابد آیت پادشاه حق پرست شد، نوّاب نایب السـلطنه با کمال اطمینان در تسـخیر قلعه شوشی پای جلادت افشرد و از هر طرف سنگرها و سیبه (۲) ها پیش برد. مستحفظین آن قلعه محکم بنیان، بنا را به خدعه و تزویر گذاشتند و از پیغامات نرم نرم مجاهـدین اسـلام را از شـدت در محاصـره غافل داشـتند. نوّاب نایب السـلطنه العلیّه حضـرت ولیعهـد ثانی محمّد میرزا و محمد قلی خان قاجار را با دسـتجات خواجه وند و عبد الملکی، و نظر علی خان مرندی را با فوج مرندی مجددا به جهت حراست شـهر و قلعه گنجه روان فرمود و تاکیدات اکیده در باب قلعه داری و عدم مجادله با روسیه بی ایمان به ایشان نمود، ولی از کار قضا غافل بود. خودز.

۱- . ملی: (مشروعه)

۲- . سیبه: دیوار، حصار دور شهر، سنگر، خاکریز.

به محاصره قلعه شوشی اقدام ورزید و جناب آصف الدّوله نیز درین باب با او همداستان گردید که اول باید قلعه شوشی را به دست آوریم و پس از آن همت به تسخیر ولایت تفلیس صرف بریم.

از آن طرف ینارال مددوف نام که از جمله ینارالان با اعتبار روسیه بدفرجام بود، جمعیّتی کامل از پیاده و سوار قزّاق و ارامنه و صالدات روسیه جمع نمود و مساوی بیست عرّاده توپ البرزکوب برداشت و روی زشت به استرداد شهر و قلعه گنجه گذاشت. امیر خان سردار قاجار را هوای جان فشانی بر سر افتاد و قلعه گنجه را به نظر علی خان مرندی سپرده روز یکشنبه چهارم (۱) شهر صفر المظفر در رکاب نوّاب امیرزاده اعظم محمد میرزا به جانب شمکور روی نهاد.

در خرابه های شمکور فی مابین جنود منصور و مددوف مغرور مقابله واقع شد و امیر خان سردار را از ضرب گلوله آتشین تفنگ شربت شهادت نافع افتاد. تاریخ قتل امیر خان از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید. (۲)

لمؤلّفه:

تیغ بیداد روس بد بنیادبند جان امیر خان ببرید

خاوری بهر آن امیر دلیرزد گریبان خویشتن بدرید

با سر آه گفت تاریخش آه آه از امیر خان شهید بالجمله بعد از قتل سردار با احتشام، خیل اسلام از مجادله دست کشیدند و مددوف و همراهان همه جا توپ زنان [۳۶۲] عازم گنجه گردیدند. نظر علی خان مرندی را قوه واهمه طغیان کرد و قلعه و شهر را گذاشته جان خود را از آن غوغا بیرون آورد.

مددوف قلعه و شهر گنجه را تصرّف نمود و این اوّل زهر جان گزایی بود که در کام نصرت و ظفر آلود. در هنگامی که نوّاب نایب السّلطنه در استخلاص قلعه شوشی گیروداری گرم داشت، شاهد زشت سیمای این خبر وحشت اثر از چهره برقع فروگذاشت فی الفور مهدی قلی خان جوانشیر را به خدمت کوچانیدن ایلات قراباغ به سمت قراچه داغ مأمور ساخت و خود از محاصره قلعه شوشی دست کشیده با آن چه قشون به همراه داشت، به).

۱- . مجلس: (چهاردهم)

۲- . ملی:- (تاریخ قتل امیر خان از کلک مؤلّف تراوید و یادگار را در این رساله ثبت گردید).

مدافعه مددوف و حفظ ولایت گنجه پرداخت. وقتی به حوالی گنجه رسید که کار از کار گذشته و تیر از کمان جدا گشته بود. حضرت ولیعهد زمان قرار کار دعوا را به فردا داد و مددف از شهر و قلعه بیرون رانده با جمعیّت و توپ خانه خود پشت به شهر بیفتاد. در همان شب ینارال پسقاویچ با چهارهزار صالدات دیگر از تفلیس به او ملحق شد و شکوه لشکر مددوف با رونق گردید.

نوّاب اشرف در همان شب قرار تیپ و جای دعوا را داد و علی الصباح روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفّر صفوف اسلام و کفر در مقابل هم ایستاد و حضرت ولیعهد بعضی از سواران رکابی را از قبیل دستجات خواجه وند و عبد الملکی و جانبازان عراقی و بختیاری در میمنه بازداشت و سواران دیگر را با قادراندازان استراباد و مازندران در جانب میسره گماشت. سواره و سرباز آذربایجانی را با کلّ توپ خانه در قلب برپا نمود و نوّاب امیرزاده جهانگیر میرزا و دو نفر از امیرزادگان دیگر را در میان ایشان سرتیپ فرمود. خود به نیت کمین با معدودی جلادت قرین در پناه دره [ای] جای ساخت و مددوف نیز به طرح سپاه خویش پرداخت. کل صالدات و توپ خانه را در مقابل قشون آذربایجانی که مشحون از توپ خانه صاعقه مبانی بود، بازداشت و جمیع سواره قزّاق و غیره را از دو طرف دره در برابر جانبازان و قادراندازان عراقی و مازندرانی و سواره رکابی برگماشت.

افواج آذربایجانی در ابتدا پشته [ای] را که جمعی از صالدات و سوار روسی قبل از وقت گرفته بودند، به نظر درآورده یورش بردند و به اندک کوششی آن جا را متصرف گشته روسیه پشته فرارا روی به سایر افواج خود کردند. از دو طرف خیل اسلام، سواران جلادت فرجام و پیادگان آتش اندام دلیری ها کردند و به سواران قزّاق و غیره که در برابر ایشان بودند، حمله بردند. به یک حمله از طالع فیروز خسروی آن جمع پریش را از پیش برداشتند و تا باغات شهر برده همّت بر دفع سایرین گماشتند. مددوف چون امر را چنین و سواره خود را مغلوب لشکر ظفر قرین دید، به کار ایشان نپرداخت و توپ خانه خود را بر سر پشته [ای] برده به جانب خیل آذربایجانی شعله ور ساخت.

نوّاب نایب السّلطنه به توهم این که در آن مغلوبه مبادا به سرکار امیرزادگان آسیبی برسد، سواری را به تعجیل فرستاد که امیرزادگان را لله های ایشان به کناری برند و از

میان مغلوبه بیرون آورند. لله های دله بی احتیاطی کردند و نوّاب امیرزادگان را علی رؤوس الاشهاد بیرون آوردند. سرهنگان سرباز هم که سرتیپ خود را رفته دیدند، شیپور رجعت نواخته خیول آذربایجانی بدون اقدامی در دعوا برگردیدند. نوّاب والا را آتش غضب شعله کشید، ولی سودی نبخشید. خیول آذربایجانی به اسبان جانبازان بختیاری و عراقی که مشغول دعوا بودند سوار گشته فرار نمودند. مازندرانی و عراقی از سواره و پیاده پس از فرار آذربایجانی [ها] دست از جنگ کشیدند و دوهزار و پانصد نفر عراقی [۳۶۳] و بختیاری که بی اسب مانده بودند، در کوهی متحصّن گردیدند. سه توپ از نوّاب نایب السّلطنه و یک توپ رکابی به دست روسیان افتاد و قشون فراری از حوالی گنجه تا کنار رود ارس در یک روز و یکشب رانده در جایی نایستاد. حضرات مجتهدین و علما که این فتنه را برپا نموده بودند و در آن دعوا از روی طیش و عربده حضور داشتند، بیشتر و پیشتر از همه روی به فرار گذاشتند. خیل روسیه جماعت عراقی و بختیاری را که در کوه متحصّن بودند، محصور ساختند و پس از یک روز و یکشب خودداری به اسر جمیع ایشان پرداختند. نوّاب ولیعهد زمان و جناب آصف الدّوله بعد از اجتماع لشکر آذربایجانی و رکابی در کنار رود ارس ماندند و آیت ندامت از مصحف شرمساری خواندند. شاهنشاه دریادل از مقدّمه شکست و توقّف ایشان در کنار رود ارس آگاه گردید و معتمدین چرب زبان فرستاده از پیغامات مرحمت آمیز غبار کدورت از صفحه خاطر ایشان دور کرده به اردوی اعلی طلبید. در روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفّر شرفیاب درگاه آسمان جاه شدند و قصور در آن مقدمه را با زبان بی زبانی عذرخواه آمدند. پس از روزی سه چهار از همّت شاهنشاه تاجدار لشکرها آراسته گردید و دلیران رزمخواه از هر طرف به خیال تلافی و انتقام از جای برخاسته نوّاب نایب السّلطنه به توقّف کنار رود ارس مأمور شد و قلوب لشکریان از مرمّت بی کران شهریار زمان بی نهایت معمور آمد.

ذکر وقایعی که بعد از قضیّه مددوف اتّفاق افتاد اعم از رجعت موکب اعلی به دار الخلافه و اوضاعی که بعد از آن روی داد

در شب جمعه غرّه شهر ربیع الاول برفی شدید در منزل طویله شامی بارید که امکان زیست در آن مکان نبود، لهذا به ناچار موکب اعلی از آن جا حرکت و در چمن اهر که یک فرسخی طویله شامی است، نزول اجلال نمود. روز دیگر به دار السلطنه تبریز شتافت و در خارج آن شهر طرب انگیز موکب نصرت آمیز اقامت یافت. جناب آقا سیّد محمّد و سایر فضلا در این مدت در دار السّلطنه تبریز بودند و عوام تبریز به جهات مختلفه با ایشان بی اندامی می نمودند. یکی از جمله جهات این که سیّدی جلیل القدر از خطبای تبریز در دعوا کشته گشته و جمعی دیگر نیز از مجاهدین آن جا از جان گذشته بودند. عوام تبریز چون جناب سیّد را مباشر مجادله و شکست عهد مصالحه می دانستند، آزار او را می خواستند و نمی توانستند. جناب امین الدّوله عبد اللّه خان که مهماندار مجتهدین بود، حقیقت این مراتب را به خاک پای مبارک اقدس عرض نمود.

شاهنشاه شریعت پرور به جهت رعایت جانب شرع مطهّر روزی به دیدن جناب سیّد و سایر فضلا تشریف فرما و از صیقل توجّهات خاطر همایون از آیینه ضمیر کدورت تأثیر ایشان زنگ زدا شد. اهالی تبریز که این نوع التفات را دیدند از نیت آزار و اذیّت برگردیدند.

بعد از سه روز موکب فیروز از خارج تبریز حرکت و در قشلاق دهخوارقان که شش فرسخی مراغه است، اقامت دست داد و رؤسای محالّ چچن و معارف داغستان را در آن منزل شرفیابی آستان عدالت ارکان اتّفاق افتاد. نوّاب شیخ علی میرزا نیز با حاجی محمّد خان دولو و ابراهیم [خان] ایضا از صوب قبه مراجعت کردند و عظمای داغستان و چچن بعد از بروز توجّهات خاطر شهریاری و تعهّدات در خدمت گزاری روی به اوطان خویش آوردند.

مهدی قلی خان جوانشیر که از قرار نگارش به کوچانیدن ایلات قراباغ [۳۶۴] مأمور بود، با شش هزار خانوار وارد و نوّاب نایب السلطنه که در کنار رود ارس توقف

داشت، ایلات مزبور را روانه حدود مغان و قراچه داغ کرده ییلاق و قشلاق ایشان را معیّن فرمود و سپاه جرّار را به تاخت ولایت قراباغ مأمور نمود.

حسن خان ساروا‌صلان و مصطفی خان شیروانی و محمّد حسین خان شکّی نیز از ایروان و شیروان و شکّی دست به غارت اطراف برگشودند و در اندک زمانی حول و حوش آن ولایت را تا دو فرسخی بلده تفلیس ویران نمودند. امیر حسن خان طالش به نظم کامل در حکومت محالّ طوالش مستقل شد و حضرت ولیعهد دوران را در کنار رود ارس تا اوایل زمستان حسب الامر دارای زمان منزل آمد. دوهزار نفر از پیادگان هزار جریبی و انزانی به علاوه یک هزار نفر سوادکوهی به محافظت ایروان تعیین و موکب اعلی روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاوّل حرکت و از راه مراغه روانه و روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الثّانی وارد دار الخلافه جنّت قرین آمد.

بعد از مراجعت موکب اعلی، مددوف حاکم قراباغ عرصه را خالی یافت و با چند نفر از مایوران معروف و صالداتی به شهامت موصوف در اوایل شهر جمادی الثّانی (۱) به جهت برگردانیدن ایلات، از آب ارس عبور نموده به حدود مشکین شتافت و بعد از ورود به محال کنگرلو از آن جا به احمد بیک لو و از آن جا به میزان آمده در محل کرملو اقامت گزید.

نوّاب نایب السّلطنه قاسم خان و حسین پاشا خان یوز باشی را به اتّفاق رحمت اللّه خان سرتیپ دو فوج قراچه داغی و محمّد رضا خان سرهنگ فوج (۲) تبریزی به مقابله او روانه گردانید. نوّاب عبد اللّه میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه نیز در روز جمعه سیزدهم شهر جمادی الثّانی برحسب امر خاقانی روانه اردبیل گشت و هجوم لشکریان اطراف از خیل نجوم درگذشت. مددف را در آن میانه محصور آوردند و او را به شدّت مستاصل کردند. [وی] چون حریف را سخت دید، تاب درنگ نیاورده چون بخت خویش برگردید. اسبان توپخانه او با سایر (۳) عراده های آذوقه، غازیان نصرت [نصیب] را کسیب شد و روز جمعه بیست و ششم شهر جمادی الثّانی این خبر بهجت اثر معروض رای شهریار فیروزی نصیب آمد.ر)

۱- . ملی: (ربیع الثانی)

۲- . مجلس:+ (دویّم)

۳- . ملی: (سرایر)

جناب مجتهد الزّمانی آقا سیّد محمّد در تبریز مریض گشته و از آن جا حرکت نموده در عرض راه از مرض اسهال درگذشت. این قطعه از طبع مؤلّف در تاریخ وفات او تراوید [و] درین صحیفه مرقوم گشت.

لمؤلّفه:

قطب دین سیّد محمّد آن که علم خردسالی بود و طبعش سالخورد

پیشوا و رهنمای روزگارآن که با طبع بزرگش عقل خرد

صیت کوس اجتهادش شد بلندعلم را صاحب شد از یک دستبرد

شد بر از ابرار در اصل و تبار (۱)گوی سبقت در (۲) نسب از خلق برد

مدتی در آستان کربلازنگ جهل از آینه دل ها سترد (۳)

شد غلام او صغیر و هم کبیرشد مطیع او شگرد و هم زمرد

در جناب او وضیع و هم شریف در رکاب او زمرد هم شگرد

از ره شوق جهاد قوم روس راه آذربایجان از سر سپرد

سیم پاشیدند قوم خاص و عام جمع گردیدند خیل ترک و کرد

جیش افزون برد و رخت خود نهادطیش بی حد کرد و پای خود فشرد د)

۱- . مجلس: (اصل ونسب)

۲- . ملی: (از)

۳- . ملی: (سپرد)

چندیش می بود جان بی خورد و خواب چندیش می بود تن بی خواب و خورد

آسمان گردید بر کام عدوآن عزیز از این الم پر غصه خورد

باغ او افسرده شد از باد تندصاف او آلوده شد از جام درد

درد شد از کین زلال او که صاف خورد شد از غم نهال او که ترد

[۳۶۵] آن که دو شش (۱)بار خلقی می کشیدزیر بار این الم گردید خرد

زین بلا خست (۲) و دلش از دام جست زین قضا مرد و تنش بر جا فسرد

الغرض آن خواجه چون رفت از جهان خاوری تاریخ فوت او شمرد

بانگ بیرون کرد و این مصرع نوشت ناکهان بانگی برآمد خواجه مرد

ذکر عزیمت نوّاب شجاع السّلطنه به صوب هرات و آمدن اللّه قلی توره خوارزمی به ولایت جام و فرار از آن صفحات

شاه محمود افغان از ولد خود کامران میرزا وحشتی به هم رسانید و از بلده هرات بیرون تاخته با افاغنه فراه و سبزار در دفع پسر همداستان گردید. کامران میرزا به نوّاب شجاع السّلطنه متوسل آمد و محمّد امین خان پازوکی کرد امین آن سرکار با پانصد نفرت)

۱- . مجلس: (دستش)

۲- . ملی: (جست)

سوار جرّار به هرات رفته کامران میرزا را مایه اطمینان کامل شد.

شاه محمود به طلب اعانت رو به طرف میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستانات نهاد و از اوزبکیّه و اویماقات آن حوالی معادل چهارهزار لشکر ترتیب داد. کامران میرزا ولد خود جهانگیر میرزا را با جماعت افاغنه به دفع پدر نامزد کرد و شاه محمود این خبر را شنیده از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دامنه معروف به کمر کلاغ به خارج بلده هرات بار نزول آورد. اولا جمعی را بر سر محمّد امین خان و سواره خراسانی که در باغ شاه منزل داشتند، تعیین نمود و بعد از دعوا، کوشش ایشان سودی نبخشود بالاخره بر سر جهانگیر تاخت و کار او را به یک حمله بساخت.

کامران میرزا در قلعه محصور آمد و محمد امین خان نیز در ارک قلعه و خزانه را گنجور شد. کامران میرزا از ترس شورش اهالی شهر مراتب را به خدمت نوّاب شجاع السّلطنه معروض داشت و معزّی الیه در اوایل شهر ذی حجّه الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و یک از نیشابور ایلغار کرده و در روز پنجم در چمن پرنی تاز (۱) غوریان بار اقامت گذاشت. کامران میرزا دل قوی گشته به این استظهار در خارج هرات با پدر در آویخت. شاه محمود فرار نمود و نوّاب شجاع السلطنه در چمن معروف به سنگ بست نزول اجلال نمود. کامران میرزا با امرا و عظمای افغان در منزل مزبور شرفیاب رکاب ظفر مآب شد و از ظهور نوازشات بی حساب، کامران و کامیاب آمد.

نوّاب والا برطبق استدعای کامران میرزا به شهر هرات نازل گشت و کامران را فرق مباهات از اوج سموات درگذشت. کلید شهر و حصار را با خزاین زر و گوهر شاهوار آورده، پیشکش نمود و نوّاب والا از همت اعلی مطلقا با آنها اعتنایی نفرمود.

یک حلقه انگشتر عقیق از میان آن همه جواهر آبدار برداشت و بقیه را به کامران گذاشت.

به استدعای کامران میرزا، نوّاب امیرزاده ارغون میرزا را با پنج هزار سواره و سه عرّاده توپ آتشپاره در هرات نهاد و خود در اوایل شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و دو به عزیمت ارض اقدس صلای رجعت در داد.

مژده این اخبار در روز ورود به طویله شامی اهر، معروض رای شاهنشاه دادگرز)

۱- مجلس: (بیرنی تاز)

شـد و طبع همـایون قرین بهجت و انبساطی بی مرّ آمـد. بالجمله در همین سال اللّه قلی توره برادر رحمان قلی توره ولـد محمّد رحیم خان اوزبک، به اغوای محمد خان قرایی با جمعیتی وافر در اوایل شـهر رجب المرجّب از راه مرو سرخس به ولایت جام رانده در اطراف قلعه محمودآباد اقامت گزیده در آن ولایت مباشر کار یغما و غارت گردید.

خوانین ترک و کرد هم به اسـتظهار او در خارج ارض اقدس احتشادی کرده منتظر فسادی بودند. ناگاه از طالع فیروز خسروی، شـبی در ثلـث آخر شب در اردوی خـان خـوارزم [۳۶۶] چنـد سـر اسب به هم افتـاده غوغایی آراسـته شـد و از غوغای اسـبان شورشی که عین صلاح بود از هر طرف برخاسته آمد. خوارزمیان که مدهوش از دود حشیش و ورق الخیال کافر کیش بودند، تصوّر شبیخون نوّاب شجاع السّلطنه را نمودند. توهّم خیالات بنگ اردویی به آن عظمت را متفرق کرد و هر تنی به طرفی روی آورد.

اللّه قلی توره از بیم جان تا حدود سـرخس راند و از آن جا نیز به عزم خوارزم و دامان تعجیل برافشاند. روز دیگر علی الصّباح اهـالی جـام به اردوی خوارزمیان بـدفرجام درآمدنـد و از غارت اموال ایشان از صامت و ناطق توانگر شدنـد. مژده این خبر در اواخر شـهر شـعبان المعظّم در دار الخلافه ارم توام به عرض شـهریار اعظم رسید و طبع همایون از توجّه بخت میمون بی نهایت خرّم گردید.

شکر مر خدای را که جلد اوّل این روزنامچه همایون که مسمّی به نامه خاقان و حاکی از جمیع وقایع این دولت روزافزون و به داستان یک قرن مشحون است، از یمن توجه خاطر مبارک اعلی، از مدد کلک این بنده ارادت انتما به انجام رسید و این گوهر آبدار آویزه گوش مسـتمعان روزگار گردید. امید چنان که از فیض تربیت حضرت صاحبقرانی وقایع قرن ثانی نیز به آسانی بر ورق تحریر کشیده آید و بر رای مشکل پسند شهریار جهان و دارای دوران پسندیده گردد.

تاریخ تالیف، روز پنجشـنبه شـشم شـهر ربیع الثّانی سنه یکهزار و دویست و چهل و نه و تاریخ تحریر، روز چهارشنبه سلخ شهر ذی قعده الحرام سنه یکهزار و دویست و شصت، به ید مولف در دار العلم شیراز جنت طراز- بمنّه و جوده.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹